

103
A

کتابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ حم السجدة (۳/۲۱)



کشف الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاری

جلد هشتم

تفسير سورة الأخراب إلى آخر سورة فصلت

تأليف

ابو الفضل رشيد الدين الميبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بعی و استمام

قل عباد علی صغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۱۸ هجری قمری ،
چاپخانه آواز

مقدمه

الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوا من الحبه حيث نشاء

فبعم اجر العاملين (۱)

خدای را شاکس گوئیم که وعده خود وفا کرد و سده خود فرس اسطفا کرد،
رمن معرفت بمیراک انسان گداسب نا ار آسمان حقیق و سحاب مکرم باران
رحمت بر فری اور رحمت و نور محبت در جان او آمیخت و شور عشق در دل او انگیخت،
این کتاب نامی بماند و این خطاب سامی تا آخر رسد

انا انزلنا عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل
فانما يصل عليها (۲)

ایمان این سفر حواب و کتاب مستطاب که حوین هسمین مرتبه دهبس از تبصیر
رشید الدین انوالفصل المسدی مجلد هشتم است ، باب رحمت بر وی خلق گساده
فرسنگان قرب، فوائهم کلمه الهی بر دوس اراد باده اند و بحمل عرش ربك فوقهم
نومئذ ثمابه (۳)

در این مجلد از سورة مبارکه الاحزاب و ساء و المناظر و یس و الصافات و ص و
الزمر و المؤمن و فصلت ، کسف اسرار نموده و برده احفا از رحسار ساعد معنی
کسوده ، انرار را مانه عدب و سیادت اسب و احرار را دحیره فصلیب و سعادت
الیه بصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (۴)

سروران داسگاه طهران و عربان داسکده علوم معقول و معقول بمصداق کریمه
الدین یسمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الدین هدیههم الله و اولئک

م اولوالاثنان (۱) در این عمل حیر و کار موافق بشوق ما برخاستند ، تا
 بنویسند رفیق شد و انوار الهی هادی طریق کشف و تدسیاری بازان موافق و رفیقان
 بقیق از آن جمله محدومی دکتر مهدی محقق دانشیار دانشگاه تهران ۱۳۵۱ میدان
 لهررد و در طریق تحقیق ، هموداداس ، از سرب سبب محتوم بحمد الله کامیاب گردید
 یحری الدین آمو او عملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة و رزق کریم (۲)

چه سعادت و عیایی بالابر و چه مرست و درختی والابر ۱۳۵۱
 ان از سعادت احسان جان حسنه ما ۱۳۵۱ ان تحشید قل هو الله ان آمو او هدی
 نغاء (۳) و ان محله محلد که بر ان عذب و لسان لطیف بیر طریقه شیخ الاسلام انصاری
 مته سده و سا کردان مکه او ر آن حوص کرده و از رلال معارف آن سیر ان سندها
 انک من ارهست فرس افرو بر ، حمی ، دکر از عاسفان جمال و سالک ان ۱۳۵۱
 ان امام الهی را بخواهد کان با ایمان و بخواهد کان با له و خدا ان ۱۳۵۱
 ناعرضا الامانه علی السموات والارض والجمال فانین ان یحملها وانهم
 مها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا (۴)

آسمان باز امامت نتوانست کشند فرعه قال تمام من ۱۳۵۱

وسطرت هذه المقدمة الشریفه حامداً مصلیاً فی الساع عشر من شهر
 مادی الاولی سده ثلاثائه و تمائین بعد الالف من الهجره السویه .

علی اصغر حکمت ، وفقه الله و ارضاه

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۳ - سورة الاحزاب - مدنیہ

۱- المودة الاولى

فوله تعالى - « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحشایش مهربان
« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائْتِ بِغُلَامَيْهِ » ای پیامبر، بربر همرانش را با حشودی خداوند خوش،
« وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَالْمُصَافِقِينَ » و مگر فرماں سری ما گرویدگان و دو
رویان، « إِنْ أَلَّ اللَّهُ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ^(۱) » الله دانای است، راست داشت از همشه
« وَاتَّبَعَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » و بر پی آن می‌رو که پیام م‌کشد تو
از خداوند تو، « إِنْ أَلَّ اللَّهُ كَانَ لَمَاتَعْمَلُونَ حَيْرًا ^(۲) » الله تعالی آنچه م‌کشد داناست
[وزان آگاه از همشه]

« وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ » و پشت خداوار کن | و کا نا اوسار |، « وَكَمْ بِنَا لَهِ وَكَيْلًا ^(۳) »

و چون سنده است الله کار ساری را | و سر مردن را |

« مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي خَوْفِهِ » الله هیچ مرد را دو دل سافرید در
اندرون وی، « وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاحَكُمْ إِلَّا نَفْسًا تَطَاهَرُونَ مِنْهَا تَكْم » و الله زمان
شما را که اراشان [کس کس ما کس کس] طهار م‌کشد مادران شما نکرد، « وَ مَا جَعَلَ
أَدْعِيَاءَكُمْ إِلَّا أَمْهَاتَكُمْ » و الله پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد، « ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ
بِأَفْوَاهِكُمْ » این پسر خواندن سخن شما است که زمان خوش م‌گوئند، « وَاللَّهُ يَقُولُ
الْحَقَّ » و الله گفتی گویند سخن راست و سراً، « وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ^(۴) » و اوست
که راه مسامید و پسندیده پیدا م‌کند

« ادعوههم لآبائهم » مردان را پدران مار حواید، « هو اقسط عند الله »
 آنراست تراست و داد تراست نزدك الله، « فان لم تعلموا آباءهم » اگر پدران ایشان
 بشناسید، « فاخوانكم فی الدینی » برادران شما اند در دین [ایشان را برادر محواید]
 « وموالیكم » و اگر شمارا موالات مولا میخواستند آزاد کرده « و لیس علیكم جناح
 فیما اخطاتم به » و شما تمکی نیست در خطا که پشرومت ارشما، « ولكن ما تعمدت
 قلوبكم » لکن تمکی در آن است که ا دشون بقصد دل که د و گوئند، « و كان الله
 عمورا رحیما^(۵) » و الله آمررکاری «حشایند اسب ار همیشه

« السی اولی بالمؤمنین من انفسهم » به ما امر سرار است | وحق تر
 بر دیگران | مگر وید کان اربشان بحویشتن، « و ارجه امهاتهم » ورنان او مادران ایشان
 « واولوا الارحام بعضهم اولی بعض » وحویشا ویدان سرا و اربشان بدیدگر | را،
 بر دین | « فی کتاب الله » در دین حدای، « من المؤمنین و المهاجرین » اوها، کریدگان
 « هجرت کرده و هجرت نا کرده » « آلا ان یفعلوا الی اولیائکم معروف » مگر نه
 نا کسان حویش ار ماکروید کان بیلوئی شد در وجه ت حویش نه شد « کان ذلك
 فی الكتاب مسطورا^(۶) » این حدم در دین حدای مشبه است بر حلق

« و اد احدنا من النبیین میثاقهم » کریمم ار یسما ران پیمان ایشان
 « و من نوح » وارتوان محمد و ابراهیم و موسی و عیسی ابن
 مریم، « و احدنا منهم میثاقا علیطا^(۷) » و دمان سدیدم اربشان پمانی بر رک
 استوار

« لیستل الصادقین عن صدقهم » پیمان از مهر آن سدید تا فردا راست که نان
 را از راسی بیرسد، « واعد للکافرین عذابا الیما^(۸) » و ماکریدگان را عذاب
 سخت درد نمای سخت

النوبة الثانية

سورة الاحزاب همداد و سه آیت است، و هراز و دوست و هشتاد کلمه و پنج هراز و هصد و بود و شش حرف حمله بمدیه فرود آمد، مگر دو آیت بقول معصی از مفسران و ذلك قوله «يا ايها النبي اما ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً» الى آخر الآيتين و درس سورة دو آیت مسح است یکی «ولا تطع الكافرين و المنافقين و دع اديبهم» مسح معها «و دع اديبهم» یا یا السعف دیگر آیت «لا يحل لك النساء من بعد» سححت بقوله «يا ايها النبي اما احللت لك ارواحك» و عر انی بن کعب قال - قال رسول الله (ص) «من قرأ سورة الاحزاب و علمها اهل و ما ملکت یمسه اعطى الامان من عذاب القبر»

فوله «يا ايها النبي اتق الله» يأتي في القرآن الامر بالتقوى كثيراً لتعظيم ما بعده من امر اوبى، كقوله «اتقوا الله و دروا ما بقى من الربوا»، «اتقوا الله و قولوا فولا سديداً»، «اتقوا الله و آمنوا برسوله»، و قول لوط «اتقوا الله و لا تحزروا في صبي» سب رسول این آیت آن بود که انوسمیان بن حرب و عكرمة بن ابی جهل دانیوالاعور السلمي ار مکه برخاستند و بمدیه رسید بعد از واقعه احدود در مدیه سرای عبدالله اُنی منافق فرو آمدند، و از رسول خدا در حواستند تا ایشانرا امان دهد و ما وی سخن گویند رسول ایشانرا امان، داد ایشان سر حاسد و محصرت مصطفي (ص) آمدند و ما ایشان عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود و طعمة بن ابیرق و عمر حطاب در آن مجلس حاضر بود ایشان گفتند یا محمد! ارض دکر آلهتنا اللات و العزی و الماة و فل ان لها شعاعه لمن عندها و ندعك ربك این سخن مر رسول خدا صعب آمد و دشوار، عمر گفت - یا رسول الله دستوری ده تا ایشانرا هلاک کسب و پشت رمن ایشان پاک کنم رسول الله فرمود یا عمر آهسته مان که من ایشانرا امان داده ام پس عمر گفت برخیز ارحصرت سوت که شمارا در لغت خدا آید و عص او پس رسول عمر را فرمود تا ایشانرا از مدینه سرون کند آساعت حرثیل فرو آمد و آیت آورد «یا ایها النبي اتق الله» و لاتفص العهد الیدی سک و سهم «و لا تطع الكافرين» من اهل مکه یعی

اناسمیان و عکرمه و ابوالاعور « و المافض » من اهل المدينة یعی عبدالله بن اُنی
و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و طعنه انی ابیرق . و معنی « اتق الله » ای ائت
علی التَّوَمی و دم علیها ، کتوله « یا ایها الدین آموا آموا » و کالرحل یقول لمرءه و هو
قائم قم هاهنا ای ائت قائماً ، و قل الحطاب مع النبی (ص) والمراد به هو واقعه ، بدلیل
قوله « ان الله کان مما تعملون حسراً » ذکره بالجمع و قل « ولا تطع الکافرن و
المنافقین » فیما یستلویک من الرفق بهم ولا فی عمره و قل ولا تطعهن و ما یستلویک من ابعاد
القرآء عنک لحا لسوء « ان الله کان علیهما » ما یشکون قبل کونه « حکماً » بحلقه قبل
حلقه و قل « علیم ما یصرونه من الحلف والعذر و ما یصمره القرآء من الایمان والحق
حکیم فی منه اناکم عن طاعتهم و مذهبهم

فوانع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیراً و قرأ ابو عمرو « یعلمون
بصراً » بالیا ، فیهما و السابق بالآء
« و توکل علی الله » بقیه فی جمع امورك و لا تتکل علی غیره فی جمیع اسبابک و
لا تحب الکفار

« و کفی بالله و کلاً » ای - اکتف به و کلاً ، ای حافظاً لک ، کلاً بر رویک ،
و دخلت الاء لانه معنی الامر و ان کان فی لفظ الحبر

« ما حمل الله لرحل من فلیس فی خوفه » ان آیت در شأن مردی مرو آمد نام وی
ابومعمر المهری ، اورا دو اقلیلین مسکنداره بر آں که دعوی مسکنداره - فی صدری
فلان ، اغل بهما افضل ما یقتل محمداً بقلبه گفت در مرسومه من دودل پاده اند تادانش
و دریافت من بش ارد ریافت محمد باشد روز در چوهریمت بر مشرکان افاد ، یوسفیان
اورا دید یک ناعلس در دست و یک تا در پای بهریمت مشد ، یوسفیان گفت یا
ابامعمر این چه حالست که بعلین تائی در دست داری و تائی در پای ، گفت من خود
نداشته ام که چه مکم پنداشتم بعلن در پای دارم یوسفیان گفت اگر ترا بدو دل

دریافت بودی این حال مرئی پوشیده نگشتی رهبری گفت و معاذل، که این مثلی است که ربّ العالمین رد در حقّ کسی که رن خویش را طهار کند گوید «ات علیٰ کطهرامی» و پسر خوانده که سست و اعر پدر کند مسگوید چنانکه مردی را دو دل تواند بود رن مظاهر مادر وی تواند بود، تا او را دو مادر و دو پنهانک فرزند را بدو پدر سست کند تا او را دو پدر بود، ایست که ربّ العالمین فرمود

«و ما جعل ارواحکم اللّائی تطاهرون مسہنّ ائمہائکم» طلاق اهل جاهلیت این بود که ما رن خویش مسگشتند «ات علیٰ کطهرامی»، چون اسلام آمد و شریعت راست، ربّ العالمین، آما کفارت و تحله پدید کرد و شرع آما طهار نام نهاد و معنی آست که ما جعل ساء کم اللّائی تطاهرون مسہنّ فی التّحریم کاتمہائکم و لکنہ مسکر و رور، و فہ کفارة مذکرها فی سورة المحادلة ان شاء اللّہ قرأ ابو عمرو و ابو جعفر و ورش عن نافع «اللّائی» هاهما فی سورة المحادلة ناشام الماء غیر مہمور و قرأ انی کثیر و یعقوب عن نافع ہمزة محذوفہ بحریاء و قرأ النافون، و ہم اهل الکوفة و القام، بالمدّ و الہموز اثنان الناء و کلّھا لغات معروفة «تطاهرون» مسح الناء و الہاء و تشدید الطاء و آة انی عامر و مسح الناء و الہاء و تحصف الطاء قرآة حمرة و الکسانی و مسح الناء و تحصف الطاء و کسر الہاء قرآة عاصم، و قرأ اهل الحجاز و المصرہ بطہرون و مسح الناء و تشدید الطاء و الہاء بحرف الف، و کلّ بمعنی واحد یقال طاهر من امرأته و تطاهروا تطاهروا طہر، اذا قال لها ات علیٰ کطهرامی

«و ما جعل ادعاء کم اسماء کم» الذّعی من تمسّته و ادعیته اما و ذلك ان الرّجل فی الجاهلیة کلّ یسّی الرّجل و جعله کلاسی المولود، و کاوا یورثون الادعاء میراث الاسماء فاطل اللّہ تعالیٰ ذلك قال محاهد نزلت الآیة فی رید بنی حارثة و کان رید من طلی من کماة سی فی صعره، و صار عبدا للحدیحة، فوہنته لرسول اللّہ (ص) فاعتقه و تمّاه قبل الوحی و کان یقال له رید النبی و آحی سہ و سن حمرة بن عبد المطلب فلما

تروّج النبي (ص) رينب لت جعش وكن تحت زيدني حارثة، قال المافقون تروّج محمد امرأة امه و هو يهوى الناس عن ذلك فانزل الله تعالى هذه الآية ونسخ النبي
 « دلكم قولكم نافواحكم »، لاحقة له يعنى قولهم زيدني محمد و ادعاء لبس
 لاحقة له

« والله يقول الحق » اى يقول ما يحب ان يقال و قيل معناه ما يقوله الله هو الحق،
 الواحد الذى من عدل عنه حاله الحق

« و هو يهدى السبل » اى - وهو يرشد الصحاب للمصواب

« ادعوهم لآئتهم »، قول العرب فلان يدعى الفلان يعنى يسب الله، ووقع اللام
 هاهنا للاسحقاق، وكان ابن عمر يقول ما كنا ندعوا زيدني حارثة الا زيدني محمد
 حتى نزل القرآن « ادعوهم لآئتهم »

« هو اقطع عدائهم » اى اعدل واصدق من دعائكم اياهم لعمر آئتهم

« فان لم تعلموا آئاهم فاحوايكم في الدين » معناه اذالم تعرفوا آئاهم فاحوايكم
 احواي في الدين « و هو السلام » اذا كانوا معتقدين لسوايكم، « قبله السلام » اى « افعالهم
 فان للدين لحة كالحمة السب، وقبل امه من الموالاة والهجدة، اى فعوله انه « لسا
 من اولائنا »

« ولس عليكم حجاج فما احطاتم به » اى - هو من « سبهم الى عرا »

« ولكن ما تعمّدت قلوبكم، ولكن الحجاج فما تعمّدت قلبه سلم الخطاء ما كان قبل
 الهى فاما ما كان بعد الهى والناس وهو عمد قال الرحاح معناه - لاحجاج عليكم وما
 احطاتم به من مادرة كلام تحرج من العم، فتقول ياسي، ولكن الحجاج عليكم وما تعمّدت
 قلوبكم فتصدتم السنة الى عراسه وهو يعلم، فالحة عليه حرام

« و كان الله عوراً » للمحطى « رحما » فى رحسته وسمع عمر بن الخطاب
 رجلا يقول اللهم امر خطاياي فقال ابن آدم اسمع للعمد، فاما الخطاء فقد

تجاوز لك عنه

« التي اولى بالمؤمن من اهلهم، معنى اولى اقرب واحق للثواب، وقبل معناه حكمه اهد عليك من حكمهم على اهلهم وقبل هو اولى واحق تندس المؤمنين في امور دينهم و دساحم منهم تندس اهلهم فادارأى احدثهم لنفسه رأياً ورأى النبي (ص) لخلاف ذلك، فالاولى ان يترك رأى نفسه ويتبع ما رآه النبي (ص) له، لان ذلك املح للعامة واحد من الفساد وقبل لان اهلهم تدعوهم الى ما فيه هلاكهم والنبي يدعوهم الى ما فيه صلاحهم وقيل سب رسول هذه الآية ان رسول الله (ص) لما اراد عروة ثوبك وامر الناس بالحروج، قال قوم - ستأذن آباءنا وامهاتنا فامرل الله سبحانه « التي اولى بالمؤمن من اهلهم » يعنى من آمائهم وامهاتهم وقيل التي اولى بالمؤمن من اهلهم اى من بعضهم بعض في عود حكمه عليهم ووجوب طاعته عليهم وعن ابي هريره ان النبي (ص) قال ما من مؤمن الا وانا اولى به في الدنيا والآخرة افرؤا ان شتم النبي اولى بالمؤمن من اهلهم فايما مؤمن مات وترك مالا فليبرئه عصيته من كانوا ومن ترك ديناً او وصاعاً فليأني فاما ولاه

« وارواحه امهاتهم » يعنى هن امهات المؤمنين في تعظيم حقهن وتحريم تكاثرهن على التاسد، لافي النظر اليهن والحلوة بهن، فانه حرام في حقهن كما في حق الاحباب قال الله تعالى « و ادا سألتموهن متاعاً فسلوهن من وراء حجاب »، ولا يبال لساتهن احوال المؤمنين ولا لاحوائهن واحواتهن احوال المؤمنين وحالاتهم

قال الشافعي ترويح الرزير اسماء بنت ابي بكر وهى احت ام المؤمنين ولم يقل هى حالة المؤمنين واحتلوا في اتهم هل كثر امتهات النساء المومات ؟ قبل كثر امتهات المؤمنين والمومات جميعاً وقبل كثر امتهات المؤمنين دون المومات

روى الشعبي عن مسروق ان امرأة قالت لعائشة « يا امة » فقالت لست لك نام، ايما انا ام رجالك فان بهذا ان معنى الآية تحريم نكاحهن

« واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض » يعنى فى الميراث قال قتادة كان المسلمون يتوارثون بالهجرة وقال الكلبي آخى رسول الله (ص) بين الناس فكان يواخى بين رحلن فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصته حتى نزلت هذه الآية « واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله » اى فى حكم الله « من المؤمنين » الذين آخى رسول الله (ص) بينهم « والمهاجرين » يعنى ذوالقربات بعضهم اولى بميراث بعض من ان يرثوا بالايماى والهجرة فسحلت هذه الآية الموارثه بالمواخاة والهجرة وصارت ماقرأة

« ^١ الا ان تعملوا الى اولئآئكم معروفا » اراد بالمعروف - الوصه والمعنى - ^٢ الان تؤسوا لمن ليس لكم ميراث من المؤمنين ، بما يحور لكم الوصيّة به من اموالهم مساون ذلك معروفا من الامر حائراً فى الدين ، وقوله - ^٣ « الا ان تعملوا » لس هذا استثناء من الللام الاول اسماءه - لكن اى لكن فعلكم الى اولئآئكم معروفا حائز فى الشرع « كان ذلك » اى كان الذى ذكرت من ان اولى الارحام بعضهم اولى ببعض « فى الكتاب » فى اللوح المحفوظ « مسطوراً » مكتوباً وقبل اراد بالآية انساب الميراث بالايماى والهجرة يعنى اولوا الارحام من المؤمنين والمهاجرين بعضهم اولى ببعض اى لا توارث بين المسلم والكافر ولا بين المهاجر وعمر المهاجر ، « ^٤ الا ان تعملوا الى اولئآئكم معروفا » فالمراد بالاولئآ هم الافارب من عمر المسلمين اى الا ان بوصوالدوى مراىكم بشع و ان كانوا من - اهل الايماى والهجرة قال محمد بن الحنفية هذه الآية احارة للوسد للذمى « كان ذلك فى الكتاب مسطوراً » يعنى فى الموربه مسطوراً ، اذا نزل رحل يقوم من اهل دينه فعليه ان يكرموه ويواسوه ومرايه لدوى قرائته ، وقبل « كان ذلك فى الكتاب مسطوراً » يعنى فى دين الله موحناً وفى بعض القراءه كان ذلك عند الله مكتوباً

« واد احدنا » يعنى - وادكر اذا احدنا

« من النسخ منافعهم » يعنى - احداً الله عهد الاساء عليهم السلام عند تحملهم الرساله على الوفاء ما حملوا من تسليم الرسالات و اداء الامانات وتصديق بعضهم بعضاً و ايمانهم

سآيرهم و تمشير بعضهم بعض احد على نوح ان يشرب بارهم وعلى ابراهيم ان يشرب
 لموسى و من موسى لعيسى و من عيسى لمحمد عليه الصلوة و السلام و ذلك على
 لسان حننيل (ع) و استخلص موسى باسماعه كلامه بلا واسطة و احد المبثاق من
 محمد (ص) لئلا المعراج بلا واسطة ، و كان له ريادة حال ما كان مع سماع
 الخطاب كشف الرؤية قال مقاتل - احد مبثاقهم على ان يعبدوا الله و يدعوا الى عبادة الله
 و يصدق بعضهم بعضاً و يصحوا لقومهم ، و حص هؤلاء الخمسة مائة ذكر من من السنين لانهم
 اصحاب الكتب و الشرايع و اولوا العزم من الرسل و قدم سبا (ص) في الذكر لقوله (ص)
 « كنت اول السنين في الخلق و آخرهم في البعث »
 « واحدا منهم ساقا عليطا ، اى عهداً شديداً على الوفاء بما حملوا و ذلك
 حين اخرجهم من طهر آدم كالدرر و اطلقهم

« لسئل الصادقين » يقول احد مساقم « لسئل الصادقين عن صدقهم » يعنى عن
 ما يبين عن بلاعهم من قوله عروجل « يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا احيتم » و كقوله
 لعيسى « انا قلت للباس » و الحكمه في سؤالهم مع علمه انهم « صادقون تسكت الكفار
 الدين ازلوا اليهم ، و قيل « لسئل الصادقين » عن عملهم لله عروجل ، و قيل لسئل القائلين
 « لا اله الا الله » عن صدق قولهم ، اى يطالبهم ، صدق هذه الكلمه هل قالوها عن علم منهم او قالوها
 على وجه العمله و السهو و الجهل ؛ و هل اوا بها حالها لله ام لعرض الله
 « واعد للكافرين عذابا عظيما » اى مولما و عذاب النار

البقرة الثالثة

قوله تعالى - « سم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز ، شح المندس ، حوده بلاء المهتمس ،
 مقصوده ، سآء الموحدين ، عهوده ، سلوة المحروين ، ذكره ، حرفة المستمحين شكره ، ردآؤه ،
 كبرياؤه سآؤه ، سآئه بهاؤه و بهاؤه علاؤه
 نام خداوندی که صایع شرعی و ندایع ربنا کرد ، سرائر عدم در صحرائ وجود

آشکارا کرد، طایع متصاد سینه آب و آتش و خاک و هوا کرد از فطره ما را از لؤلؤ لالا کرد، از آب دهن غسل مصفی کرد، از فصلات طسعت گاو، عسر سارا کرد، آب رلال سینه سسک حارا کرد، یا هوت احمر تعمه صحره صفا کرد، عس حلیق مهتا و اسباب سدگی مهتا کرد، هر چه نایست عطا کرد، و هر چه شایست پیدا کرد، آنچه کرد سزای خویش نه سرای ما کرد الهی در ذات بی نظیر و در صفات بی یاری، عاصه اندر آفر، گدای و معلسار را راز داری، رسا صبح و شریب گفتاری، عالم الاسرار و مع و ما را احاطه ندای، درماده را دسگس و سچاره را دستاری

بیت

هواك سمر فلی المسطار و د ترك می معاری السرحار
و كنت ملكت می امری احتیارا محكم می الهی سلطانی
ای موس دیده ناصمیرم یادی اند دل من شسته دای
گر نادگری قرار کرد دل من ارجان خودش را بر چه دای

د نا اذها الی، ای پیغامبر مطهر، ای مقتدا، بشر، ای روح، ایالات، امامان، ای روح رسالت را در اهر، ای بر سر ساد افسر، ای بر افسر سعادت، اهر، ای عوان نامه حالات نام تو، ای طرار حاتم رسالت احکام تو، ای - زمانه دین، ای پیرانه شریعت اوهام تو، ای فلك حاکر و ملک عالم تو، ای حاملان عرس و ساکنان فرش حدام تو

بیت

سر سره ران سینه دام تو دل دلبران دوتر نام تو
ملك دم دوسدخان آرادا، دمه یلبدانه، دام و
ساعقل اسوده دلرا که کرد سرآمد منك فطره احام تو

فرمان چیست از درگاه عزت معالمت و ت

« اَتَّقِ اللَّهَ » پناه تقوی شو که همه بگویند در تقوی است ، همه شایسته گنجا در تقوی است ، عالم تقوی را بدایت مست ، هر که قدم در راه دین نهاد در هر مقامی که رسد او را از تقوی گریز نیست ، از امتداء اسابیت در گمراهی که ادبی الدراجات است تا انتهاء نبوت که اعلی الدراجات است ، همه را بتقوی فرمودند قرآن مجید فرمود « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ » ای قطعه اسابیت ما تقوی باش که اروت گریز نیست « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقِ اللَّهَ » ای قطعه نبوت پناه تقوی شو که می تقوی هیچ کار روا نیست ای سید الدراجات تقوی را نهایت مست آنچه در اول قدم پناهگاه تو آمد در تقوی ، در قدم ثانی گریز گاه تو آید که « حَسَنَاتُ الْمُرِيدِينَ سَيَّآتُ الْمُقَرَّبِينَ » چون از آن قدم در کنبری استعجالی مسکن و اله الاشارة بقوله (ص) « اِنَّهُ لِيَعْلَمَ عَلَى قُلُوبِ فَاسْتَمِعْ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً » معاشر المسلمين ' تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای وهم در آن سرای ، عهد آن کند حمایت او شوید تا از رح هردو سرای رستگاری یابد ، فردا که خلق سر ارحاک برآرد دوزخ را فرمان دهد تا سیاست خویش آشکارا کند ، هیچ کس از ملافان اربو بجهت، اسبا واولنا و اصعبا همه را معاش وار بحویشش کشد قرآن عظم ارفعوم این حال خبر داد که « و انْ مِنْكُمْ الْاَوَارِدُهَا كُلَّ عَلِي رَبِّكَ حَتْمًا مَقْصُودًا » هیچ کس از شما نیست که به در دوزخ شود و آنجا که قصه ربوبیت است ، شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ جرار و صحت دهد مگر تقوی ، صوی قرآن چنین است - « ثُمَّ نَحْيُ الَّذِينَ اتَّقَوْا » متقین اربو رستگاری یابد و آن دیگران که مرخود ظلم کرده اند که می سرمایه تقوی از دما سرون شده اند در چسک قهر او مماند ، بوجه و رازی در کردند که « يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي حَبِّ اللَّهِ » ای حوا مردا هر چه تو امروز پناه او شوی همه ما تو تال کورست ، چون ترا در لحد بهد مار گردد ، حر تقوی که درین سرای و دران سرای مصطفی (ص) گفت « كَلَّ حَسْبُ وَ سَبَّ مَقْطَعُ يَوْمِ الْقَمَدِ الْاَحْسَى وَ سَبَّ فَاثِ الْمُتَّقُونَ » همه حساب اذاع کند و همه مسها رانی کند و تقوی را گویند سا که امروز

رور بار او تو است هر کرا از تو نصیبی بود در دنیا بر قدر مصب او او را مسرلی فرو آر ،
 آشایان خویش را « فی حیّات و بهر » فرو آر ، خادمان خویش « فی مقعد صدق » فرو آر ،
 عاشقان خویش را در حضرت عدّت « عند ملک مقتدر » فرو آر ، ما در ازل حکم چنان
 کردیم که « ان المتّقین فی حیّات و بهر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر » آشایان تقوی
 کسانی اند که پیام طاعت شوند ، هر چه معصیت است و حرام بپرهبرید ، خادمان تقوی
 ایشانند که پیام احتیاط شوند ، هر چه شهت است بپرهبرید ، عاشقان تقوی ایشانند
 که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدنی چنان پره ر شند که دیگران از معاصی
 پرهبر کسد **بوالقسم بصر آ نادی** از حواس متّعبان بود ، او را گفست تقوی چیست ؟ از
 حال خویش در تقوی خبر داد گفت « ان یتقی العبد ماسوی الله »

قوله « و تو کل علی الله و کمی بالله و کلا » التّو کل ساون العباد بوعد الحق و
 قل التّو کل تحقّق نم تحلّق نم توفّق نم تملّق ، تحقّق فی العقده و تحلّق باقامه الشریعه ،
 و توفّق بالمقسوم و تملّق بن یدیه بحس العبودیه تو کل شرط ایمان است و عماد توحید
 و محل احلاص و دحل محبّت قال الله تعالی « و علی الله فوطوا ان کتم مؤمن » ،
 « ان الله یحبّ المتوکلین » ، و من یتوکل علی الله فهو حسبه ، و کل ارسده آنکه درست
 بود که یقین داد که بدست کسی چه درست و در حلت سودست و عطا و مع حر رحمت
 دست و قسام مهران است و عاقل دست **تویرید نظامی** ما تروهی از مریدان بر
 توکل بسته بودند مدّتی مکثت نه ایشانرا فوجی رساند و از هیچ نسیزهی یافتند
 بی طاقت شدند ، که تمد ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب در پی رویم ، شیخ گفت اگر داد که
 روزی که حاسر وید و طلب کسد گفتند پس بالله را حواسم دعا لازم تا ان طاقت ارمایر دارد ؛
 گفتا اگر داید که شما را فراهوش کرده بر حواس و دعا کسد ، کسد ای شیخ بر تو کل
 می نشسم و خاموش می باشم ، گفتا حدایرا آرمایش می کسد تا هیچ می گوئد ، گفتند ای
 شیخ پس حلت حسنت شیخ گفت « الحله ترل الحله » حلت آنست که احتیاط و مراد

خود در باقی کند تا آنچه قصاست خود مرود

ای خوانمرد! حقیقت تو کل است که مرد از راه احتیاط بر حذر دیده مصرف را
میل در کشد، حمله رضا و تسلیم بر سر کوی قصا و قدر رند، دیده مطالعت بر مطالع
مباری احکام گذارد تا از پرده غرت چه آشکارا شود و مهر چه پیش آید در بطارحه حال چون مرد
بدین مقام رسد کند گنج مملکت در کنار وی بهد، تو انگر دل گردد و فردا که روز بازار
و هنگام بار بود و خلق را بر عموم سؤال کنند که مع ما ید «فورنک لستلهم اجمعین»،
این خوانمردان که بر مقام تو کل بر استقامت بودند و در مبارل عبودیت صدق بحای
آوردند، ایشانرا سؤال کنند، ولیکن سؤال تشریف به سؤال تعسف و سؤال عتاب

و ذلك قوله «لستل الصادقین عن صدقهم»، مصطفی (ص)
پرسیدند که کمال در چیست؟ جواب داد که گنمار حق و کردار صدق و گفته اند صدق
را دو درجه است - یکی طاهر یکی باطن، اما طاهر سه چهر است - در دین صلاحت و در خدمت
ست و در معاملات حسست و آنچه باطن است سه چهر است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی
داری و آنجا که آوار دهی ناشی و بدان که هر روزه که منازل راه دین برد و مقامات
اعمال و احوال گذاره کند، بهر منزل که رسد فرس عین وی است که صدق از خود
طلب کند و حقیقت آن از خویشش بازجوید و بطواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را
درست شود، براه در رهد و محبت در محبت و مشتاق در شوق و مسو کل در تو کل و حائف
در خوف و راحی در رجا و رانی در رضا، و هیچ مؤمن از این احوال حالی نباشد، و رجه اندکی
بود لکن صعب بود و چون قوتی در وی آید بتأید آلهی و مددی در پیوند او بوفق
رئای او را در آن مقام صادق، و هوالمشاراله قوله «انما المؤمنون الدین آموا بالله و
رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باهوالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون»

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى - «يا ايها الذين آمنوا» ای ایشان که مکر و بدیداد کروا نعمة الله عليكم، یاد کنید و یاد دارید سکو کاری خداوند خویش بر خویش، «اذا جاءكم جود» آنکه که شما آمد سپاهها، «فارسنا عليهم ریحاً» فرو کشادیم بر ایشان نادی، و خود آ لم فروها، و | فرو فرستادیم بر ^(۱)ایشان | سپاهی که شما ایشانرا نمی دیدید «وكان الله بما تعملون بصيراً ^(۲)» و الله با آنچه | می کردید | و میزدید شما بود و ادجائو کم، آنکه که شما آمدید، «من فوقكم ومن اسفل منكم» از بر شما و زیر شما، «و اد اراعت الانصار» و آنکه که چشمها در چشم حابها از سم شکست و اثر کشت، «و بلغت القلوب الحاسر» و حواسها در دلها شد مگلو رسد، «و تقطعون بالله الطوبى ^(۳)» و جدای طری می بردید آ سجد - دیدید و هالك اتلى المؤمنون، آ سجاو آنکه که مؤمنان می آمد و بدید، و ر ل ر ل و ا ر ل ر ل ا شده اند ^(۴)، و حساسدید ایشانرا حساسدی سحت و اد يقول المارقون، و آنکه که دور - یان آمدید، «و الذين في قلوبهم مرض» و ایشان که در دلهای ایشان، ماری بود، و ما وعد الله و رسوله، و عهده داد ما را خدا و رسول، «الا عروا ^(۵)» مکر - مار و قریب و اد قالت طائفة منهم، و آنکه که گروهی از ایشان گفت، «يا اهل يثرب ای مردمان مدینه، لا مقام لكم» نه جای شماست ای پدر، «فارجعوا» بنا کردند، و یستأذن فريق منهم اتسى و دستوی میخواستند حوئی ^(۶)، ایشانرا به عامر، «يقولون ان یومنا عورة» و مگر و بد حابهای ما حالی است | و ما اسوا از، می ترسم | و ماهی بعوره و آن حابها حالی مستحواست و استوار، ان بر ویدن الا فرار ^(۷)، ایشانرا میخواستند مکر کریجن، و لو دخلت عليهم من افطارها، و ا ل ر کرد در گرد حابهای ایشان و و کارد و بر ایشان در آمد، «ثم سئلوا المنة» آنکه که از ایشان خواهند که از اسلام ما پس آمد، «لا یوها» آن آید | که از ایشان خواهند و ثا فر شود | «و ما تلتوها الا یسراً ^(۸)»

و ایشان آصا هیچ درك^(۱) ناسمگرا ند کی | یا مرن دشوید یا سگریزید | «و لقد کانوا - عاهدوا الله من قبل» و سر ایشان پیمان کرده بودند با حدای پیش، «لایوتون الا دیار» که پشتپا سگریزادند، «و کان عهد الله مسئولا^(۱۵)»، و پیمان حدای کوشیدمی است، «و قل لی یعمکم المرار» کوی سود ندارد گریختن، «ان فررت من الموت او القتل» اگر گریزید از مرگ یا از کشتن، «و ادا لا تمتمعون الا قلیلا^(۱۶)»، و آنکه نه گریزید رده نکند اند شما را مگر اندکی

«قل من ذا الذی یعمکم من الله» کوی آن کست که سحای دارد شما را و سگوشد ار حدای، «ان ارادکم سوءا» اگر حدای شما مدی خواهد، «و ارادکم رحمة» یا | آن کست که محدود کند | اگر الله شما بحشایشی خواهد، «و لایحدون لهم من دون الله» و ایشان حویش را یا سدر و دار الله، «و یأولوا بصیرا^(۱۷)» نه کلساری و نه یاری
«قد یعلم الله المعوفین منکم» میداند الله کدر و سدان ار شما «و القائلین لا حوائهم» و ایشان که فرایاران حویش سگوید «هلم ایها» که سجد کدار و سآی، «و لا یأبون الناس الا قلیلا^(۱۸)» و سحک ماید مگر اندکی

«اشحۃ علیکم» حویش و توان حویش درع میدارد ار شما | و بر شما رور مسکند و فاعست بطمح | «فاذا جاء الحوف» چون حک آید، «رایتهم» ایشان را سی، «یظرون الیک» مسگرد سو، «قدور اعیهم» حشهای ایشان در چشم حایها مسگرد | ار سم آ | «کالذی نعشی علیه من الموت» چون کسی در بهوشی حایان کند، «فاذا ذهب الحوف» حون حک نشود، «سلقو کم نالمة حداد» در شما گرا رد رنایان تر «اشحۃ علی الحیر» سحت حشک و حرس و محل بر مال این حهای، «اولئک لهم قوموا» ایشان آسد که دلهای ایشان سگوید، «فاحط الله اعمالهم» الله کردارهای ایشان ساه کرد، «و کان ذلک علی الله یسیرا^(۱۹)» و آن سحدای آسان بود
«یحسون الاحزاب لم یدهوا» ساهان میدارد که ساه دشمنان سغروته اند بهریمت، «وان یأب الاحزاب» و آن سپاههای دشمنان مار آید، «یودوا لواهم نادون

في الأعراب «سافقان چنان دوست دارند و خواهند که ما با میان بودندی»^(۱) ارايشان دور،
يستلون عن اننا لكم [در میان دشتان] حرهای شمای پرسیدندی [و ارحك و اودشمن دور]،
و لو كانوا فيكم، و اگر در میان شما بیدندی^(۲) «ما قاتلوا الا قليلا»^(۳) «ما رحك
مكسدي»^(۴) مگر اندکی

«لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة» در رسول خدا حای بردن پی
است و آساحستن میگو، «لكن كان يرجوا الله و اليوم الآخر» اسس را دمی ترسد
از خدا و روز رستاخیز، «و ذكر الله كثيرا»^(۵) «و خدا را یاد» «مد و فراوان،
«ولما رأى المؤمنون الاحرار» و چون گرویدگان، راست سپاههای دشمن دیدند،
«قالوا»، گفتند، «هذا ما وعدنا الله و رسوله» این است که خدا ما را وعده داده بود
و رسول او، «و صدق الله و رسوله» راست گفت خدا و رسول او «و ما ارادهم» و
مهرود آن بلا ایشان را، «الآيما نأ و سليمان»^(۶) «مگر گرویدن و کردن» «هادن و
خویش سپردن

الرّوبة الثانية

فوله «يا أيها الذين آمنوا ادكروا بما آتاه عليكم» می دعايته اما لم، امر الاحراب
والاحراب هم الافوام الدن اجتماعا على مجاربه الرسول (س) والمؤمنين معاً و احاروا رسول
الله بصعة وعشرين يوماً، و هم فريش و عظماء و يهود بنى القشير و فريطة «ما رسلنا
عليهم ريحاً» و هى الصّفا فال عكرمة ان ريج الحبوب قالت لى الاحراب للشمال اطلعي
نصر التبي (س) هالت الشمال ان الحره لانسرى الابل و باب الريح اللى
ارسلت اليهم الصّفا فال الدى (س) ضرب بالقسا و اهلت عاد بالذو و
حدودا لم تروها» هم الملتكه، ولم تقاتل الملتكه يومئذ فعن الله عروجل عليهم تلك اللامه
ريحاً نازده فعلت الابواب و تمطعت اطباب العساطط و اطفات الترار و ا لعاب القنور و
احالت الحبل بعضها فى بعض و ارسلا الله عليهم الرّعب و كرتكس الملائكة، مى حواب

۱- نسخة الف دسان ابدند ۲- نسخة الف سما بدند ۳- نسخة الف مكسديند

عسکر هم حی کال سید کلّ حیّ" بقول « یا بنی فلان هلّم الیّ » ، فادّا احتصموا عنده قال
 « الیهاء المحاء ائتم لما یثمّ سلیم من الرعب » ، فانهم عوامن غیر قتال
 « وکان الله بما تعملون بصراً » ، رسول انس آیت در میان قصه احزاب است و وقعه
 حدیبی ، و شرح این قصه بر سبیل احصار و شرط ایضاً آست که

چون رسول خدا علیه الصلوة و السلام و مؤمنان ، کعب اشرف را میکشیدند ، و
 یهود نسی الصیر را از مدینه سرون کردند ، 'حیی اخطب و کنانة انس الریبع ما
 گزیده ی یهودان بر حساستند و رفتند سوی مکه و هر بر آوردند و از قریش
 ناری خواستند بر حرب محمد قریش ایشانرا احاط کردید و در قایل عرب آوار
 دادید تا جمعی سلیم فراهم آمدند ، عرب پانزده هزار از نسی عطفان و نسی فراده
 و نسی کنانة و اهل تهامه و عرب آن قریش سرون آمدند و قائد ایشان ابوسمیان
 بن حرب ، اسمہ صحر تمّ اسلم یوم فتح مکه و حسن اسلامه فراده و عطفان سرون
 آمدند و پسر ایشان عیسیه بن حصی ، و هومن المؤتمة قلوبهم خبر رسید هدیه که
 « بایل عرب مجسم شد بدو یا یهودان قریطه و نصیر عهد کردند که دست یکی گزید^(۱)
 و بر حرب محمد و اصحاب او ، هم پشت^(۲) باشد رسول خدا یا یاران گفت اکنون
 تدبیر چیست ، سلمان گفت من در دنار و نواحی پارس دیده‌ام که چون از دشمن بر
 سم باشند ، گرد بر گرد شهر خویش حدقی سارند دفع دشمن را رسول علیه الصلوة و السلام
 آن موافق داشت و فرمود تا حدقی گردد بر گرد مدینه فرو بردند چهل گز عرس آن و
 ده گز مهر آن ، و بار برد هر ده مرد را از یاران چهل گز و مباحر و انصار در
 سلمان خالی کردند ده سلمان بر روی باقی بود مباحران گفتند سلمان منّا و انصار گفتند
 سلمان منّا رسول خدا گفت ، به آن روزه ان سلمان منّا اهل الست ، عمرو بن عوف گفت من بودم
 سلمان و نعمان بن مقرن المری و دشمن مرد انصاری ، و چهل گز مارا نامرد کرده و خط کشیده
 لحنی فرو بردیم ، سکی سخت پیش آمد که ترها از آن شکسته گشت سلمان رفت و رسول

حدا را از آن سگک خبر داد رسول پیامد و تیر از دست سلمان بستند و مرتضی رد بر
آن سگک و لحتی از آن مشکاف و نوری عظیم از آن صرمت ساهب ، چنانکه همه بواحی
مدینه روشن گشت ، گوئی چراغی روشن معروختند در شب تاریک رسول خدا تاسری
کرد و یاران همچنان تکسیر کردند یک صرمت دیگر رد و بهزی دیگر همچنان
بتافت و رسول و یاران تکسیر کردند ، و سوم صرمت رد و نور سافت و تاسر زدند
رسول خدا گفت در آن نور که اول سافت قصرهای حیره و مدائن دسری بردند
قبس ما عرصه کردند ، آنرا دیدم با سبب الالاب ، همچو دیدن سگان و در به دوم
قصرهای رمین ووم دیدم و در سوم قصرهای صصا باها اساب ، و خرنیل آمد و مرا
خبر داد که آنچه بتو نمودند در تحت قهر آفت تو آرند و ملک آفت تو آجا برسد
مسلمانان شادی کردند و گفتند حمد ان خداوند را که ما را بر دشمن عاصه نصرت
ظفر داد و مافقان کفشد . معتب بن قشیر و عبد الله بنی و ابی ابی ابی ابی
بگر که محمد ما را چه وعده دهد آتی شام و فارس ما را وعده دهد آتی
را رهبر نداریم که از رحل خوش فوثر شویم^(۱) ابی عمر اسب دهده دهده دهده
« ما وعدنا الله ورسوله الا عرورا » انس مالک آفت ربی الله عما روز حدی ، ما ان
را دیدم مهاجر و انصار که بدست خوش تره ردد و باه ردد که مرده ان
کارگران نداشتند و سرمای سحت بود از روز « بخوشدای آن سج و دشمنای بی عی
کشیدند رسول خدا علی الصلوه و السلام ده اشارت - ان دید ، آفت « اللهم ان
العش عش الاخره فاعمر لنا انصار و اله مهاجر بن » ایشان جواب دادند که

بحر الدین یا عوا محمدا
و علی البحار ما تبا ادا
وعن البراء بن عازب قال قال ابن الهی (س) « هل اترا یوم الحدو
بطنه یعول

والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا هدانا

فَارِلِي سَكْبَةً عَلِيَا وَ تَتَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ لَاهِنَا

اِنْ الْأَوَّلَىٰ فَدَعُوا عَلِيَا اِذَا ارَادُوا فِتْنَةً اِيسَا

چون حندق تمام شد، لشکر کفار بمدینه رسیدند، حندق دزدند گفتند این عرب را سودست لشکرگاه بردند و حندق در میان هر دو فریق بود، و در آن وقت یهود قریظه و نصیر را رسول خدا عهد داشتند **نوسعیان**، **حیی** احطاب را فرستاد مردمان قریظه، تا آن عهد که ما محمد کرده اند قس کنند، و مهتر قریظه آن وقت کعب بن اسد بود کعب چون شنید که **حیی** آمد، در حصار بست استوار و اورا حدود راه بداد **حیی** گفت در بار کن تا ما تو سحی نگویم کعب گفت باز کرد که من سحی تو بشوم و عهدی که ما محمد کرده ام بشکم **حیی** ما وی همی پیچید و همی افزود تا او را مریت و قس عهد کرد حبر رسول خدا آمد، رسول **سعد معاد** که مهتر اوس بود و **سعد عباد** که مهتر خزرج بود فرستاد تا حال ما را بداند ایشان رفتند و **کعب اسد** را و قوم وی را دیدند حرب را ساخته، از گشتند و رسول را حبر کردند رسول عمکیں شد، و کار بر مسلمانان صعب شد سرما سخت بود و بیم دشمن و کرسکی معات و منافقان متمرد شدند و بعضی از ایشان همی گریختند و بهانه همی آوردند که «اِنْ سَوْتَا عَوْرَةً»، و قوی طمعی ند همی بردند چنانکه الله فرمود

«وَتَطْمَئِنُّ بِلَهُ الطُّبُونَا» یکماه آنجا ماندند و میان ایشان حرب رفت، پس رسول پس فرستاد **نسی عطاها** برئس ایشان **عیبه بن حصی** و **حاتث بن عوف**، و گفت بلی از حرمای مدینه شما دهم، باز گردید و قوم خود را سرید ایشان بدان رضا دادند و عهد کردند لکن هور عهدنامه نوشته بودند، رسول **سعد معاد** را و **سعد عباد** را حواد و ما ایشان مشورت کرد **سعد معاد** گفت اگر باین وحی آمده سمعاً و طاعه، و اگر وحی نماند، آن وقت که ما مشرک بودیم یا که حرماً رشوت نایشان ندادیم اکنون که رب العالمین ما را باسلام گرامی کرد و بصحت تو غریب کرد و از عذاب

دورح صحت داد، ایشانرا رشوت کی دهم ۱۹ مقرر آن حدای که ترا برآستی بحلق
فرستاد که يك حرما بایشان دهم مگر شمشیر و قضای حق رسا داریم رسول خدا
ارآن سخن شاد شد، فرمود من بدان مسکتم که سرب روی بایشان دهاد بود، خواستم
تالحتی از ایشان کم شود و در آن يك ماه که حصار هدیه بود، پنج قمار بروت
مگر آنکه

دوری حوقی^(۱) سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبدود و عكرمة بن ابی
جهل و وهیب بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله سلاح د پوشتند و اسب در تاختند
در حدیق و عمرو بن عبدود مبارز قریش بود، باطلشی و قوی و تر از بی تمام است و اسب
و شمر گمت علی بن ابیطالب (ع) پیش روی رت عمرو گمت اعلی من بعد اعم ۱۸ توند
من کشته شوی علی گمت من بخواهم که تو بدست من نشسته شوی، عمرو - شمشیر
گرفت و از اسب فرو آمد و با علی بهم بر او وحید گردید، ایمان ایشان بر آمد، نامداد تا با
پیش چون گردنار شست، علی و بر او نشاند بود، رسول خدا فرمود: «الای علی ۱۰۰۰»
الا دوالقار و وهیب دره بکند در بگرفت علی شمشیر د بر من و اسب
دین و اسب بدو سم لرد پس دیگری از ایشان دس آمد و نشاند شد و نوفل
سک هلاک کرد و دس و سه تن از دهران کشته شدند، و اسب سنانا رسول ۵ چنان کشته
شد عبد الرحمن بن ابی نکر، فرمود اسلام داده بود، درین آمد و اسب ۱۰۰۰
او نکر صدق رسمی الله عا را پیش آمد عبد الرحمن چون بدیدند، بر نشاند
پس با او نکر گفتد اگر بپس حرب لردی باه، چا حواسی ارد تو ما ۱۰۰۰
او نکر گفت آن حدائی که یگانه و یگانه است که مار گشمنی با و را کشته می ۱۱
مرا کشی سعد معاد را بتری بر آن لحد آمد، ایت الهی این چون ا د
رک بکه دار تا بخت فریضه را مراد خود با هم، اسکا از نشانده شد و اد
حمدهای بود که کودکان و ان مسلمانان در آن حمده بودند چهودی ارد آن - ۵

مکشت با سلاح و قصد ایشان مسکرد، صفیه عمه رسول از حیمه سرون آمد عمامه بر سته و عمودی بدست گرفته و بیک رحم آن جهود را مکشت، پس از آن راهپا سته شد و طعام غریب شد و زمان و کودکی گریستی در گرفتند، مؤمنان ضعیف شده و مباحثان از شادی کردن سمرامحه و رسول خدا علیه الصلوة و السلام این دعا همی کرد

«اللهم مرسل الکتاب، سریع الحساب، اهرم الاحزاب، پس نعیم بن مسعود بن عامر از نسی عظمای آمد سردیک رسول خدا و گفت من مسلمان و مسلمانی پنهان دارم، مرا چه فرمائی؟ رسول گفت تو بیک تن چه توانی کرد؟ مگر خدای که در الحرب خدعه پس این نعیم سردیک قریظه شد و میان وی و میان ایشان در روزگار گذشته دوستی بود، گفت مرا چه داند و چون شناسد، گفتند دوستی واضح است اکنون بصحبت من بشوید قریش و عظمای ایضا سگانه اند، خانه و سرای ایشان از شما دور است، آمده اند تا اگر غممتی یابند در راه یابند و اگر نه مگیرند و اندوه شما بخورند، پس شما تنها نمایید و ما محمد طافت ندارید گفتند راست همی گوئی

بصحت همی کی، اکنون ما را چه باید کرد؟ گفت چون ایشان شما را محرب خواهند، آهنگند ما ده تن خواهیم که برهن سردیک ما فرستند تا شما پشت بر ما نکنید، تا آنکه که از محمد ایم شویم گفتند این صواب است و سکو، ماهمین کنم پس نعیم سردیک قریش شد و گفت شما داند دوست داری من شما را و دشمنی من محمد را، و من شما را بصحبتی کنم اگر پذیرید گفتند پذیریم و بصحت تو شویم نعیم گفت پس بداند که بهود پشیمان شده اند از قصص عهد که ما محمد نردند و اکنون کس مرستاد که تا محمد ما ایشان صلح کند و محمد احبات نکرد ایشان گفتند ما ده تن را از مرزگان قریش خواهیم و سردیک تو فرستم تا ایشانرا مکشی و ما مصلح کی، محمد گفت این صواب است، اکنون ایشان از شما ده تن خواهند خواست، مگر ده هشار باشد و داند که چه می باید کرد از آنها مرخواست نعیم و سردیک

عظمان شد و همین قصه ما ایشان گفت، شب شنبه پیش آمد قریش و عطفان، عکرمه را فرستادند ما گروهی مردمان و نسی قریظه را گفتند که مقام ما ایضا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران در ماندیم، فردا روز شنبه می باید که حرب را ساخته ماشهد تار و دیکی طاهر شود و مردمان ازین تسکی و دشواری برباید ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه زور طاعت است و حرب بکنیم و تاده بی از معتبران بما نمرستید، ما حنك نكهم و از حق عهد شما ایمن، ماشم ایشان گفتند صدق معیم و صبح - راست گفت نعیم و بصحت بگو کرد هیچ کس ما ایشان فرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرق در میان ایشان اهاد پس رسول خدا حدیقه را گفت رو بمیان ایشان و ناردان که حال چیست و چه می سگالند حدیقه گفت چون نه ان ایشان رسیدم، ناد عاصف دیدم بر ایشان مسلط شده و سپاه حق در ایشان افتاده، ناد حیمها بر مسکند و بر سر یکدیگر می افکند و ستوران همی میدند و یوسفیان در میان لشکر آوار همی داد که ای مردمان، لشکر از کرسکی و سرما و سحبی، پاره شدید و ستوران صعب شدید از بی علی، و قریظه عهدی که ما ما داشتید از م محمد ان عهد شکستند و این ناد عاصف چمن بر ما چهره شده که ما بی طاعت نه اند شما همه مار گردید که من مار گشتم این میگفت و بر شتر نشست و شتر را راو بسا بود، از ربع که در دل وی بود خدایان هوش نداشت که راوی اشتراک گذاری پس از آن آمد و راوی وی بگشاد حدیقه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا را آفند بود، مگر که ایشان را ساراری، و ربه من او را آن ساعت بشتیمی لشکر همجان در تاحتی اهاد و حمامهای اشتراک و رین اسبان و حمله و کلا همی انداختند و ناد ایشان را از پشت ستور همی رمود و می افکند و فریشتگان تدر همی لغند و ایشان را همی اندند ایست که رب العالمین فرمود «فارسنا علیهم ریحا و حیودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصرا»

« ادخاؤكم من فوقكم » اى - من فوق الوادى من قبل المشرق وهم اسدو عظماء
و معهم طليحة بن حويلد الاسدى فى نسي اسد و حبيى بن احطاب فى يهود قريظة
« ومن اسفل منكم » يعنى من طلى الوادى من قبل المغرب وهم قريش و كما انه
عليهم انوسميان بن حرب فى قريش ومن تبعه و انوالاعور عمرو بن سفيان السلمى من
قبل الحدق

« واد راعت الانصار » اى - مالت و شجعت من الرعب ، وقيل راعت عن كل شئ
فلم يسطروا الاالى عدوها و قبل راعت انصار المافقين و رجال صعقة فلوهم
« و بلغت القلوب الحاحر » اى - كادت تملح فان القلب اذا بلغ الحصرمات
الاساس الحصر - حوف الحنوم ، و هذا على التمثيل عثره من شدة الحوف
« فسطبوا بالله الطمونا » - الالف رآئدة المراد بها التصب ، لذلك حذوها من حذوها
من القرآء و حذو الالف قرآء اهل المصرة و حمرة و الناقون على اثبات الالف فى الطنوں
و الزمول و السسل ، و القرآء عزمى و العرب تحت اردواح الكلام و تساوى العوافى و آيات
السورة و آخرها على الالف « و تطنبوا بالله الطمونا » اى - طنونا محتله فالمخلص يطن
ان الله يجر و عده فى اعلا رسول على عدوه و الضعف يطن عزم ذلك لما يرى من كبره
العدو و المافق يقول « ما وعدنا الله و رسوله الا عروا »

« هالك امتلى المؤمنون » - العرب تنكى بالمكان عن الزمان و بالزمان عن المكان ،
و التناوب داله حس اسلى المؤمنون بالحصر و القتال لتبين المخلص من المافق
« و رلر لوارلر الاشددا » اى - حر كواء - بكاء شديدا ملعا بالعدو و التمحس فتدوا
على ايمانهم ، و الرلرله - شدة الحر ك اى حساست كد عزم كويد فلان كس
را ، حافى سردد ار حشم يا ار سم يا ار ححل روى انوسعيد الحدردى قال فلما يوم
الحدق ما رسول الله هل من شئ تموله فقد بلغت القلوب الحاحر » قال « نعم ، فاولوا
الأمهم استرعوراما و آمن روعاتما قال فقلهاها فصر و حوم اعداء الله بالترج فابهرموا

«وَأَقُولُ الْمَافِقُونَ وَالِدِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَسٌ، شَكٌّ وَهَاقُ وَهُمْ مُعْتَبَرُونَ قَشِيرٌ وَ
عَدَاةُ اللَّهِ نِيَّائِيٌّ وَاصْحَابُهُ» ما وعدنا الله ورسوله الأبراراً «أَيُّ - يَمْدُنَا مُحَمَّدٌ قَصُورٌ
بِالشَّامِ وَفَارِسَ وَاحِدًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَحَاطِرَ رَحْلَهُ هَذَا وَاللَّهُ الْعُرْوَى - الْمَاطِلُ، وَقَبْلَ
قَالَ رَحَلَ مِنَ الْمَافِقِينَ لِرَحْلِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَامَعَ مُحَمَّدًا لَا كُلَّهُ رَأْسًا وَلَوْ طَاوَا لِحِمَا لَا تَهْدِيهِمْ
أَوْسَعِيَانِ .

«وَأَدْفَالُ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ» أَيُّ - مِنَ الْمَافِقِينَ وَهُمْ أَوْسَ قَطَطِيٍّ وَاصْحَابُهُ
«يَا أَهْلَ يَرْسَ» - يَثْرَبَ، اسْمُ أَرْضٍ الْعَدْنِيَّةِ فِي حَاجِزٍ مِنْهَا «فِي مَعْرِضِ الْإِحَادِ،
أَنْ النَّبِيَّ (ص) بَيَّنَّ أَنْ تَسْتَوِي الْعَدْنِيَّةُ يَثْرَبَ وَقَالَ هِيَ طَائِفَةٌ بَاتَتْ لِرَبِّهِ هَذِهِ الْكَلَامُ
«لِمَقَامِ لَكُمْ» قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ مَفْتَحُ الْمَسْمُوعِ، أَيُّ - لَا مَكْنَ لِمَنْ تَرَاهُ «تَهْدِيهِمْ»
وَقَرَأَ حَقِصَ نَصْمِ الْمَسْمُوعِ وَهُوَ الْمَصْدَرُ، أَيُّ - لَا إِفَادَةَ لِمَنْ

«فَارْحَمُوا» إِلَى مَا رَأَيْتُمْ عَنْ اتِّبَاعِ مُحَمَّدٍ (ص) «وَقَدْ لَمْ يَكُنْ حَمُولًا عَلَى الْمَا إِلَيْهِمَا»
«وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ أَنْ سَوَاعِدُ عَوْدِهِ» أَيُّ - حَمَالًا مُصَادِفَةً هِيَ
مَتَابِلِي الْعَدُوِّ وَتَحْشِي عَلَيْهَا السَّرَاقُ، وَهِيَ «أَنْ» «أَوَّلُ عَوْدِهِ» أَيُّ - مَعْوَدُهُ الْمَسْرُوقِ،
حَصَصَةُ يُقَالُ أَعُورِبُ سَوْتَ الْعُورِ إِذَا دَهَبُوا «أَعُورِبُ» الْعَاقِبُ إِذَا سَامَهُ «وَوَجَّحَ»
حَلَّلَ لِلصَّرْبِ وَالطَّعْنِ وَتَقُولُ عُورَ الْمَكْنِ يَعُورُ عُورًا «وَتَعُورُ» «وَتَعُورُ» «وَتَعُورُ»
دَاتُ عُورَةٍ وَالْعُورَةُ كُلُّ مَا حَفَّ عَلَيْهِ أَوْ كَرِهَ الْكُشَاةُ وَهِيَ «الشَّوَادُ» «أَنْ» «وَمَعْوَدُهُ»
مَكْسَرُ الْوَاوِ أَيُّ - قَصِيرَةُ الْحَدَرَاتِ يَسْهَلُ دُحُولُ السَّرَاقِ عَلَيْهَا فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ
«وَمَا هِيَ بِعُورَةٍ» «أَيُّ - هِيَ حَصَصَةُ مَا هِيَ بِعُورَةٍ وَقَدْ رَعِمُوا أَنْ» «بَاعَدُوا» مِنْ حِمْلِهِ الْعَسَاكِرُ
فَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يَحْدِثْهَا عَدُوًّا

«أَنْ يَرِيدُونَ الْإِفْرَارَ» أَيُّ - مَا يَرِيدُونَ هَذَا الْقَوْلَ الْإِفْرَارَ مِنَ الْقِتَالِ ثُمَّ أَحْرَقَ اللَّهُ
سَبْحَانَهُ عَنِ الْعَبْدِ الْإِدْيِ هُوَسُوهُ يَبَاتُ الْإِدْيِ قَالُوا «أَنْ» سَوَاعِدُ عَوْدِهِ «فَعَالٌ وَلَوْ رَحَلَ الْعَدُوُّ

عليهم سوتهم من حوابع المدنية يعنى من اى حاب دحلت «تم سئلوا الفتنة» اى - الاربداد والكفر و الكون مع المشركين على المؤمنين فى العرب « لآتوها » يعنى لاعطوها و احابوهم الى ذلك

« و ماثلنوا بها الاسراء » اى - ماثلنوا بالاحابه الاقللا اى - اسرعوا الاحابه الى الشرك طسة به احسبهم ، وقرأ اهل الحجاز « لآتوها » مقصورة يعنى لحاؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام وقل « ماثلنوا بها » اى - نالمدنية بعد ذلك «الاسراء» حتى ياسبهم الله بالعداد

« و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لايؤتوا الادبار » يعنى نسي حارثه مموايوم احد ان يمشلوا مع نسي سلمة فليمازل فبهم مارل ، عاهدوا الله عزوجل ان لايعودوا لمبلها ادا فذكر هم الله ذلك العهد ، و قل « من قبل » يعنى من قبل محيى الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) وحلفوا لايديهمون ، فوولون اعداءهم اديارهم يقال لكل منهم ولى دبره « وكان عهد الله مسؤلاً » اى - مطالباً به كما هول سالت فلاناً حتى اى طالته به ومنه قوله « و اذا المؤودة سئلت » اى طولت بها ، و قيل ان العهد المسؤل ان يحاسبو يحاربى عليه

« قل لن يفعلم الفرار ان فرتم من الموت او القتل » ائدى كس عليكم لان من حصار حله مات او قبل « و اذا لامتعنوا الاقللا » اى - لامتعنون بعد الفرار الامدة آحالكم و هى قليل

« قل من ذا الذى يعصمكم من الله » يعصمكم من عدا - الله « ان ارادكم سوءاً » فى الدنيا او من عذاب الله فى الآخرة ، و قل معاه من يقدر على دفع ضاء الله فكم « ان ارادكم سوءاً » قتلا او هريمد او حراجه « او ارادكم رحمه » هاهنا اصمار يعنى - ومن ذا الذى يحذلكم او يحرمكم ان ارادكم رحمه و طعرا و صرا و عسبه يعنى - فاذا علمتم انه لادافع و لاراد لقضاء الله و لامرؤ لامرؤ فاعلموا انه لا صرركم الثبات ولا يعصمكم الفرار

« ولا يجدون لهم من دون الله ولياً » اى - قوماً يصعبهم « ولا نصراً » اى -

ناصر ا يصعبهم

« فديعلم الله المعززين منكم » اى - المشططين الناس من رسول الله (ص)

« والقائلين لاحوائهم هلتم السما » ارحموا السما ودعوا محمد اء انه جاء به فلا شهده ا

معه الحرب فاما نحاف عليكم الهلاك حآء فى ان المعززين كانوا ءساء المومنين قتلاء ا
لانماعهم يوم الاحراب دعوا هذا الرجل فانه هالك و اولوا بحونا

« ولا يأتون الناس » اى - الحرب « الا لئلا » آءء سمعنا من راحسنا وله

كان ذلك العلل لله لكان كثيرا

« اشجحه عليكم » جمع شجح وهو الوجل ، اى - بجلاء عام من السما ولا يذنبون

ان سالكم يساء عشر المؤمنين من الله حرر ء لا نصر ء قبل بجلاء السما ء سمعنا من الله ء

النصرة ء و قبل بجلاء عداله بما مصعبهم الله تعالى بالجل ء الله اى - هم ح ا ء

اللغاء اشجاء عند العطاء و انتصف الشجاء على الحال من فواء ء لا ياتون الناس الا

فلسلا ء اى - حآء عند الناس اشجاء عند الانفاق على راء السما ء ء قبل سمعنا

على الدم

« فاداحآء الحوف » اى - خوف الضال ء ايتهم بطرون المكاتبه اء هم ء

فى احدافهم يمسا وشمالا من الحوف و الحد ء كالأدى اء ء على من الاموات ء اى -

كدوران عن الذى يعشى عليه من الموت ، وذلك ان المعشى عا ء ء الموت مدء ء سقلا

وشخص نصره ء اى - يرمى نصره مكابا واحدا ولا طرف

« فاداهب الحوف » اى انكشف الحرب وامبوا ء ساء لم بالسار حداد ء ء جمع

حديد ء اى - حادلوكم وحاطوكم معاطوا رمعون بها اء اء هم فى طاب الله ء سماون ء

اعطونا ء اعطونا الحاحا منهم ءوى الحديث ء لس مآء من سلق ء اى - صاح من المصرا ء

وقول العرب حطب مسالا وسلاى اى باع مصقع ء و قبل سلقو لم اى - اعطوون مسام

بالمعاب كدناً و رورا ، من قول العرب سلفت المرأة اى - صحنت

« اشعة على العبر » اى - عبدالمعينة يتشاحون المؤمنين ، و كثر - اشعة - لان الشح الاول يريد به التحل بالمعوية فى الحرب و لهدافال « ولا يأتون الناس الا قليلاً » و الثانى يريد به التحل بالمال و العينة

« اولئك لم يؤمنوا » اى - من كل هذا صفته فليس بمؤمن

« فاحبط الله اعمالهم » قال مقاتل اطلق الله جهادهم و قتالهم مع النبی (ص)

« و كان ذلك على الله يسراً » اى - كان احباط اعمالهم على الله هيئاً لاه

القبال لما يريد

« يحسبون الاحزاب لم يذهبوا » اى - يظن المنافقون ان الاحزاب الذين

محبوا على رسول الله (ص) من قریش و عظماء و قریطة لم يهرموا ولم يصرفوا عن

قتالهم حساً و فرقا و قد انصرفوا ، و قل يظن المنافقون ان الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم

ان النبی (ص) لم يصدقهم فما احبرهم به من بصره المؤمنين ، و ان الاحزاب لم يذهبوا

عهم الى مواضعهم و انما تأخروا عنهم لصرب من المكنته

ثم قال « وان يأت الاحزاب » اى - ان يعودوا ، « هؤلاء المنافقون من شدة

خوفهم و حسهم انهم يركون المسارل و يحسون بانفسهم فكونون نادين اى - فى الناديه

مع الاعراب ، يقال نادا ، يدؤا ، فهو ناد اذا حرح الى الناديا و لم يحتاروا الناديه لامها و

لكن لتسع لهم مسالك الفرار ، و قل هم فى معد الساع صرتمكم حث لوعاودكم

الكفار لكات ميتهم ان يكونوا عنكم معداً فى بعض الوادى

« يسألون عن ايمانكم » اى - احباركم ، و قرأ يعقوب يسألون مشددة ممدودة

اى - يسألون

« ولو كانوا فكم » يعنى لو كان هؤلاء المنافقون فكم

فما قاتلوا الا قليلاً « يسمون به عندهم فيقولون فدقاتلنا ، و قال مقاتل « ما قاتلوا

«فلما، يعنى - الأرياء، وسمعه من عرس حسبه و عالم من الله هو قليل
 «لقد كان لهم في رسول الله أسوة حسنة»، قرأ عاصم - أسوة - حدث أن بهم الأهمرة
 و النافون بكسرهما، وهما العنان، أى - فتوة صالحه - يقال لبائهم أسوة - اسم لما قدوة،
 و قيل - الأسوة - المشار له في الأمر، و معنى الآية من ترفع العبر من الله - دى ما
 يصبه من الشدا تدمر جهه من حكمه ان يتقرى بالسبى (س) - دى - به أسوة - لا يراه ان
 يصبه مثل ما أصابه فثبت معه حيث ثبت ولا يولي عنه ولا يظلم - العليل - ما عمله المصاهير
 فولد «لمن كان يرحوا لله» قال ابن عباس يرحوا نواب الله، قال مقابل - دى
 الله و اليوم الآخر، يعنى يحشى يوم العث ان أى - دى - حر - الأعدال
 «وذكر الله لسرا، لأن المصاهير لا بد لروا الله إلا ما لا - قار - الى حر - هذا
 عاب من الله للذين تحلفوا عن النبي (س) ما لم يدعه يقول - ان الواحد - ان تأسوا و - دى -
 معه حيث كان من يرحوا نواب الله - دى - حر - لا - دى - دى - دى - دى - دى -
 الله (س) و - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 الأحرار فعال

«وإنما رأى المؤمنين الأحرار» يعنى اجتماع الأحرار على - دى - الله (س)
 «قالوا» تسلموا لأن الله - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 وعدهم الله ورسوله ان يصبه هم البلوى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 و احسكم» و فى قوله «احسب الناس ان لم يرهوا ان يسلوا اعيانهم لا - دى - دى - دى -
 فى قوله «ولسلوهم شئ» من الخوف و الجوع - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 تدخلوا الحيا - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 اشتد بهم الامر يوم الأحرار لم يشكوا في الذين بل قالوا «هذا ما سأل الله - دى - دى -
 و صدق الله ورسوله»، و ما رادهم «ما نزل بهم من السدائد» - دى - دى - دى - دى -
 «و تسلموا» لأن الله و السليم و الاسلام معاهما - دى - دى - دى - دى - دى - دى -
 واقادهم لما يأمرهم به و رضى منه نصائهم

النوبة الثالثة

فوله تعالى - يا ايها الذين امنوا ان ثروا بعهده الله عليكم - ، مع ما يد اى شما كه ايمان آورديد و رسالت پيغام ر قول كرديد و سر بر خط فرمان بهاديد و بوفاي عهد روزه ، ناپ مار آمديد ، نعمى كه بر شما ريحتم هم از روى ظاهر و هم از روى باطن حق ان بشناسد و شر آن نگراريد هم برمان هم بس و هم بدل شر ديان آست كه به به حد ايراناده آمد و ديان خود بد از روى تره دارد و چون نعمى بر روى تبارده . بارد الحمد لله . گويد رسول (س) تعالى را ايت چاوندان ، جواب داد كه بحس رسول دگر ماه برسد كه چاوندان كه بحد بحر سوم بار كفت حكومه اى ، كفت بر ربه الحمد لله رسول فرمود كه اين مى حسسم كه بكونى الحمد لله بر ركان دين و سلامه ساله بن ياد دگر را پرسيدى تا جواب ، حمد و شكر باشد و كويده و پرسده باب باشد

شماي را دره دند ، سار چست ؟ كفت شر آست كه در نعمت معم را سى نعمت ... اسى و مرح كه نمائى بر ديدار معم نمائى بدردندار نعمت ، آنكه اس ست

وما الفقر من ارس العشره سافا و لئلا حثا لئلا سعد
 دند اند كه در نعمت دما بقدر لغات قناع كند و آن قدر سب فرائد دين
 داند نامع ادب و علم بردارد و طلب قرب حضرت الهيب دد ، اين لئال شمار بود ،
 و نشان درستي ام ، حال آست كه اگر نعمتى بدو رسد كه او را از حق مشغول خواهد
 داس ، دان انده گن سود ، حسانه آن درویش مجابه ، سعيد بن ريد عمر خطاب
 د ... كه حاله از مال سعت مرا دم بوى فرسناد سعيد حون بديد داسك و
 اد ... سعت مرا كه خرا انده گن ششاساى ، كه از رسول شنيدم كه
 دره نشان ساعد سال پيش از تو انكران سبشت رويد ، عمر خطاب . گر مى خواهد كه مرا

از مرقه ایشان سرون کند کهنه‌ای داشت، آنرا پاره کرد و صرّها در دست و بندرویشان داد و شکر دل آسب که همه خلق را حرّ حواعد و بر هیچکس حسد نبرد و شکر تن آست که اعصابی خود همه نعمت داد و نکا احرت مشغول دارد

درویشی از روزگار ما مساعد و بش پیر طریقت سالک، در گهت ای طریف درویش دوست داری ترا چشم، و دیده هر از درم دست بود و بش که به این گهت خواهی که عقلت بود و همان ده هزار دین بود که به در گهت ای مسالین بدو حرف ترا دست هزار درم حاصلست، ترا چه حای شایست است ۱۰

و هت مصطفی (س) نابلی از نارائن بر در خانه ماضی نگذشت، آوا نشاط و الحان شعر و طرب شدیده، در حوائج دیدند او استه، از چند گونه طعامهای لذیذ بر آبخا داده این مرد سول اوید ای بهتر عالم حیات در دست نه نارائن موافق بود و ده سالن مجلسان حسرت تو در آتش آرسنگی، سوخت و این ماضیان ندین طرب و نارائن رید ای، سنده که گهت ای مرد احمق، این دوی دوا در سه تو قنولای دارد، یا دست او در دین تو غروزی می نماید احیات دین است ای، اما به هم پیش می نصب شد «بر دین الله الی جعل لهم حظا فی الآخرة»

«هناك اسالی المؤمنون، لراها لرا لرا شدیدا، در ح مصطفی است سلوای الله علیه که حق حلّ حلاله ده سالن خود را، الا تعهد شد، حسانک شما، مار را طعام و شراب تعهد داد و هت در درازن علی سنی در حجاب و مال حسد ای سده هر گز سجد خود بدان، و اندر سده، ب العزّه، در آن بالاها که در دینا بر سره می آها د بدان رساند و در حیر است که درویش رسول خدا با سمان می نگرسد و می حمدند و گفت عجب ندارم حاتم بابی، اعصابی در حق سده مؤمن، که از عجب حاتم شد، رسا دهد و حرّت وی دهد آن باشد، و از سلاحم شد رسا دهد و حرّت وی آن باشد یعنی که بر من بلاسر کنده در آن نعمت شکر کند و در هر دو حرّت باشد و نه تابد از حق حلّ حلاله در دین آدم را هزار قسم کرداند و ایشانرا بر ساط محبت اشراف داد همه

را آرزوی محبت خاست آنکه دبا را ساز است و برایشان عرصه کرد ایشان چون
 و حارف و هرا ب دیدند مست و شفته دما گشتند و ما دما نمادند، مگر يك طایفه که
 همچنان بر ساط محبت ایستاده بودند و سر بگرمایان دعوی برآورده پس این طایفه را
 هرا قسم گردانید و عقی برایشان عرصه کرد، امشان چون آن مار و نیم اندی دیدند
 ظل ممدود و ماء مسلوب و حور و قصور، شفته آن شدند و ما وی نمادند مگر يك
 طایفه که همچنان ایستاده بودند بر ساط محبت، طالب کبر و معروف و خطاب آمد از
 حساب حروب و دانه عزت که شما چند معجزند و در چه ماندهاید؟ ایشان که مد
 « و انك لتعلم ما تريد » خداوند! زبان می رانان توئی، عالم الاسرار و الحقیقات توئی،
 خود دانی که مقصود ما چیست

ما را، چهارمان شماری دیگر است در سر بحر از ماده حماری دیگر است
 اب العالمس اشارا سر لوی ملا آورد و معاور و مهالك ملا نایشان نمود، آن
 يك هم هرا قسم کشید، همدروی از قیله ملا مگردانند که این به کار ما است و ما
 را طافت که در این مار ملا بست، مگر يك طایفه که روی مگردانید و عاشق وار سر
 مایوی ملا در نهادند، نه از ملا اندیشیدند نه از عا، گفتند ما را خود آن دولت من که
 محمل اندوه تو نشسم و هم مای تو خوردیم

من که اشم که من حات وفای تو کشم دینه جمال کم نار حای تو کشم
 کر تو بر من سوحان و دلی حاتم کنی هر سرا رقص کمانش هوای تو کشم
 در دید او نمی داند که او را شامد، او که ویرا شامد، قدر درد او چه داند،
 پیر طریقت گفت الهی! نالیدن من در درد ارم روال درداست، او که از رحم دوست
 سالد، در هر دوست نامرد است ای خوانمرد! اگر طاقت و رهرة این کار داری،
 قصد راه کن، شربت ملا یوس کن و دوست را بران گواه کن، ما به عافیت ساز دار و
 سخن کوتاه کن به حاکم مبدلی حاکماری نکرد و سستی آب و گل سرافزاری نکرد
 ما این عراضی توان و سستی آب و گل سرافزاری توان، یا جان کم گری یا
 حویشتی متاوان

ہرگز در بر نمید، « و کان اللہ علی کل شیء قديراً (۲۷) » واللہ بر ہمہ چیز تواناست ہمیشہ

« یا ایہا النبی قل لا رواحک » بمعاصر من کوی زبان خوش را ،
 « ان کتب تر دن الحیوة الدنیا و ریتها » اگر چہ است کہ شما را این جہان
 می ناید و آرایش آن ، « فتعالین » پس سائید ، « امتعکین » ناشما را چہری دہم ،
 « واسر حکین » و شما را تسلی دہم و رہا کم ، « سراحاً حمیلاً » (۲۸) رہا
 گردنی دہو

« و ان کتب تر دن اللہ و رسولہ » اگر چہ است کہ شما حدایرا
 میخواہد و رسول او ، « والد ار الآخرة » و سرای آن جہانی [بہشت] ، « فان اللہ اعد
 للمحساب مکنی احرا عظیماً (۲۹) » اللہ ساحت میکوکاران را ار شما مردی برر گوار
 « یا نساء النبی » ای زنان بدعاہر ، « من یأت مکن فاحشۃ مبیۃ » ہر کہ
 ار شما کدی دست دد و ناپسندی پیدا کند عفت ، « یصاعف لہا العذاب صعیف »
 دو بارہ او را عذاب کند در آن جہان ، « و کان ذلک علی اللہ یسیراً (۳۰) » و آن
 بر حدای آسانست

« و من یقت مکن للہ و رسولہ » و ہر کہ بر ایستاد کند او شما بر فرمان
 بردای حدای او رسول او را « و تعمل صالحاً » و کردارہ ک کند ، « فو تہا احرا ہر تین »
 او را دہم مرد او دو بارہ ، « واعتدنا لہا ررقاً کریماً (۳۱) » و ساحسم او را در بہشت
 مردی ساو کرم ارادۃ آسان

الحرء الثاني والعشرون

«يا نساء النبی» ای زنان پیغمبر، «لستی کاحد من النساء» شما چون هیچکس از زنان دیگر نیستید، «ان اقیقیتی» اگر چنان است که از حدای می پرسید، «فلا تحصن بالقول» پس سخن بنا مگوئید | ما مردان، گماند «فیعلمع الذی فی قلبه مرض» که آنکه طمع کند شما مردی را در دل او، ماری | ده سبی زبان است، «وقل قولاً معروفاً»^(۲۲) و سخن ما مگوئید و پسنیده

«وقرن فی بیوتک» و در خانه های سوتن آرام آرید «ولاتنرحن» و در اظهار ریت و محاسن سوتن مالد، «سرح الجاهلیة الاولى» - اهل اهل جاهلیت پیشین آرید و دور کار نادانان بسازد، «واقمن الصلوة» و نماز برای دارید، «وآتین الركوة» و از مال بدهد، «واطعن الله رسوله» و فرمان مرید حدای را رسول او را، «انما یرید الله» میخواهد الله، «لیدهب عنکم الرحس»^(۲۳) شما مرده همتا شها^(۱) و ناحوشها، «اهل الیب» اهل خاندان سهل و یطهرکم تطهیراً»^(۲۴) و مال داد شما را پال کردی

«و اذکرن ما یجلی فی بیوتک» و یاد آید از خانه های شما، «من آیات الله» از سخنان حدای «والحکمة» و ادب - سهل او، «ان الله کان لطیفاً حبیراً»^(۲۵) که الله نا نك دان است و در معر با آگاه، از همه - ر [ارهمشده]،

«ان المسلمین والمسلمات» از دین یارگان مردان و زنان، «و الصادقین و الصادقات» و اسبگ و زنان مردان و نان «و الصائرن و الصائرات» - نمایان

۱ - ناس کلنی باشد که بر روی و اندام مردم بند آید و آن را عامه «ما» - و «حواسد (برهان فاطح)

« برطاعت و ناکامها | مردان و زنان ، « والخاصین والخاصات » و فروتنان ، مردان و زنان ، « والمتصدقین والمتصدقات » و صدقه دهان مردان و زنان ، « و الصائمین و الصائمات » ، و روزه داران مردان و زنان ، « والحافظین و فروعهم و الحافظات » و فرجها را کوشوایان مردان و زنان ، « و الداخرین الله کثیراً والداکرات » و یاد شدگان الله مردان و زنان ، « اعد الله لهم معمره واحراً عظيماً ^(۳۵) » مساحت الله ایشارا آمرزش و مرد مرگوار

« وما کان لمؤمن ولا مؤمنة » سست و سود و باید هیچ گرویده را نه مرد و نه زن ، « اذا قضی الله و رسوله امرآ » که الله فرمانی دهد و رسول او کاری کرارد ایشارا ، « ان یتکون لهم الحیره من امرهم » که ایشارا گریں بود خود را و احما را در کار و بار ایشان | حراً که الله فرماید و رسول او ایشارا | ، « ومن یعص الله و رسوله » و هر که سر کشد از فرمان هدای و رسول او ، « فقد صلا صلالاً مبیاً ^(۳۶) » او همراه دشت گم گشتنی آشکارا

« و ان تقول للذی انعم الله علیه » یاد کن آنکه مسگفتی آن مرد را که سکوئی کرد الله ما او | براهمائی و اسلام | ، « و انعمت علیه » و سکوئی کردی و ما او | نازد کردن او | ، « امسک علیک و حاک » که اهل خویش نگاه دار « و انق الله » و از هدای سرس | و او را طلاق مده | ، « و تحفی فی نعمک ما الله منیده » و بهان مداشتی چری در دل که الله آنرا پیدا خواست کرد ، « و تحفی الناس » و از مردمان میرسیدی ، « والله احق ان تحشیه » و الله سراتر بود که او ترسی ، « فلما قضی رید منها و طراً » آذون که دید کام خویش اراں دن بر آورد [و او را طلاق داد] ، « و حاکها » او را برمی شودادیم ، « لکی لایکون علی المؤمنین حرج » از بهر آن تا بر مؤمنان هیچ تسکی سود ، « فی ارواح ادعیانهم » در برمی کردن زبان پسر حوادگان ایشان ، « اذا فصولا مهی و طراً » که برمی کند ایشارا و کام حلال

حوش ایشان برآید، «و کان امر الله مفعولا» (۲۷)، و کار جدای کردنی است و برمان او کار کردنی | همیشه و برپی آن رفتی |

«ما کان علی السی من حرج» است بر پیغامبر هیچ تسکینی، «فیما قرع الله» در آن که الله برید او را و کرد و شریعت ساخت | ا. رایشونی یا. بن. ا. چهار بن. |
 «سنة الله فی الدین خلوا من قبل» سنت الله است در پناه ران که اندشید از پیش، «و کان امر الله قدراً مقدوراً» (۲۸) و همه کارهای الله ماعداه است و سقدیر مار انداخته چنانک نباید

«الذین یلعنون رسالات الله» ایشان شد می ساندند پناه‌های الله، «و یحشونه» وارومی‌ترسد، «و لا یحشون احدا الا الله» (۲۹) و رسدند هیچ کس حر از الله، «و کمی بالله حسیا» (۳۰) و رسدند است الله بار ساری و شایه همه

النوبة الثانية

فولد تعالی - «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» - مو - «ما عاهدوا الله بصدقوا، لما یقال صدقتك الحدیث و معاهده الله معاهده سوله عاهدوا الله علیه» السلام و المعنی - من المؤمنین رجال و قوا ما عاهدوا الله علیه، و عاهدوا الله ما عاهدوا الرسول علیه من الجهاد معه، «صدقوا» ای - ستوا و روا علی ما عاهدوا علیه من الدیات فی الحرب در حیرت صحیح است از انس مالك رضى الله عنه، ذهب ابن ابي درشان عم من فرو آمد، انس بن المصرا، که در عزرا بدر حاضر بود، و سر همی خورد که اول مشهدی از مشاهد رسول (ص) وقعت بدر بود و رسول در آن حاضر بود و من بودم اگر که مالی دیگر پیش آید و الله مراد از آن حاضر کند، الله داد و داد که من چاهم دیگر سال عزرا احد پس آمد، سلاح در برد و در عزرا شد سعد معاد را دید، گفت یا سعد و الذی هبى سده آنی لاحد ریح الحادون احد ما آن حدانی که

جان من مید اوست که نوبی مهشت از حجاب احد مشام من میرسد عهد گفت فما استطعت لرسول الله ما صنع - آنچه وی کرد از مهر رسول من مکرم و طاعت ندانستم، در جنگ پیوست و همی کوشید تا آنکه که گفته شد، بعد از آن او را در میان کشتگان یافتند و هشتاد و اند حراحت در وی بود از صرمت شمشیر و رحم بیره و جرح تر، و در سأن وی این آمد که «صدقوا ما عاهدوا الله عليه»

«فمهم من قصي حبه» حابر بن عبد الله گفت رسول خدا (ص) طلحة عبيد الله را دید که نوبی برگذشت، گفت من احب ان يطر الى رجل يمشي على وجه الارض و قد قصي حبه فلم يطر الى هذا «فمهم من قصي حبه» ای - وی معبد و فضا تنماه که حمرة و انس بن النصر و مصعب بن عمير و عرهم

«و منهم من سطر» فضا و الفراع منه كما قصي من مصي على الوفاء معبد كطلحة بن عبيد الله نبت مع رسول الله (ص) حتى اصبت يده، فقال الله (ص) «اوجب طلحة الحبه» قال بعض الصحابه رأيت يد طلحة شلاء وفي بها السبي (ص) يوم احد يقول العرب قصي حبه، ای - مات، و فضا النج الموت و اصل النج التدر، كان الموت بدر على كل اسار و قبل النج الحطر يعنى - فرع من حطر الحوة لان الحى على حطر ما عاش، و النج السر السريع، يقال حبه فى سره يومه اجمع، اذا لم يرل يومه و ليلته و النج النفس، ای - فرع من اهاسه، و النج الحبد و النصب، ای - فرع من نصب العن و حبه و هذا كله يعود الى معنى الموت و انقضاء الحوة قال الشاعر

قصت حصى فسر قوم حقتي بهم علة و يوم

كان يومى على حتم و لس للشامتى يوم

«و ما بذلوا تنديلاً» ای - ما بذلوا ما عاهدوا الله عليه شئاً من التبدیل لا قليلاً

منه ولا كرها

« لحرى الله الصادقين صدقهم » - وصدقهم هو الوفاء بالعهد

« و يعذب المافض ان شاء » - هذا الاستثناء منه قولان احدهما ان

تاب من عاقبه فاستحق ان يتوب عليه و الثانى ، يعذب المافض بان لا يؤتممهم للموتة

من عاقبهم ان شاء فالاستثناء من التوفيق لامن العذاب

« او يتوب عليهم » ان قاموا ، « ان الله كان مجزياً » لمن تاب ، « حما » بزيادة

« رد » الله الذين كفروا بعتابهم لم يبالوا حمراً » اى حره الله وجهه الخافض من

الاحزاب بعتابهم و حسرتهم من غير ان يبالوا سروا و لا نصراً و لا تابة بالملوك و رجع به

و سماء « حمراً » لان ذلك كان عندهم حمراً محوطوا على اسماء الهيم ، و هم به مل « ام

لم يبالوا حمراً » اى بالاهمية من جهة المسلمين

« و كفى الله المؤمنين القتال » فالزيج انتهى ارام ، « ما جده من الملائكة

فاثرت الملائكة في عسلهم ، ملأ سمعوا الله » و الله لا يسمع ما يصره

لا يملون على شئ ، و روى عن عائشة قالت « حره يوم الاحزاب اسمع الا ان يبالوا

مرحله يقول لثب رويذا يلحقهم محارل » و الله اسد بن جهمه ، و الله ان يسموه

بصره فقلت ما الحرس فقال رد الله الذين كفروا به طم لم يبالوا حراً » و الله الله

لم يمت فامر الله تعالى على لسانها الاله

« و كان الله قوتاً عرياً » لا يحصره ما روى « مال لا يشاء » قال لا شئ

« و امر الله الذين طاهرهم من اهل الكتاب » ثم احرا الله سرحه ، و الله الاحزاب

و هي كفايته رسوله امر اليهود من نبي فرقة الذين كفروا عهد سول الله و عاهه

عليه الاحزاب محاصرهم اما

« و دفع الله الرزع في قلوبهم » حتى رلوا من عمر مال على حرم سعد و مله

عن آخرهم ستمائة و مل ستمائة

حون رسول خدا (ص) از حرب احزاب فارغ شد دشمنان خدا سول ، قریش

عظمان روی مهریت نهادند، رسول از معسکر باز گشت صبحت یافته، و دشمن مقهور شده، و صحابه منصور شده، رسول صحابه رینب دست جحش آمد تا از عمار و کرد سر بشوید^(۱)، ریب را گفت مگر تا در مسجد هیچ کس هست؟ و وقت نماز پیشین بود ریب گفت دحیه الکلبی رسول داشت که خبر قیل است هور يك سمة سرشته بود که مرحاست و سرون آمد، خبر قیل را دید بر صورت دحیه دستاری از استبرق بر سر بسته بر شتری سپید نشسته بر پالای از عود و حمامه پالان از دنیا گفت یا رسول الله سلاح سهادی؛ گفت آری سهادم گفت عفا الله عنك ما وصعت الملائكة السلاح منذ اربعين ليلة - فریشتگان چهل شامروز است تا از مهر صرت تو سلاح پوشیدند و هور به سهادند و اکنون در های دشمن اند، لرزه در دل ایشان افکند و ایشان را همی راند و من از ایشان باز گشته ام، و بر روی خبر قیل و بر راحله وی گرد راه مشسته بود رسول (ص) بدست مبارک خویش آن کرده می سترد آنکه خبر قیل گفت یا محمد! حصرت ملك حلّ حلاله می نماید که بحرب نمی قریطه شو رسول مادی را فرمود تا ندا کرد الا من كان سامعاً طعماً فلا يصلح العصر الا في نسى قریطه - هر که حدایرا و رسول را فرمان بردار است تا مباد دیگر مکر اورد مگر رنسی قریطه، و خبر نل گفت من بر مان الله از پیش می روم به می قریطه باز لرزه و در دل ایشان افکند رسول خدا (ص) علم اسلام به علی داد و او را از پیش فرستاد، علی چون بدر حصار ایشان رسید، از ایشان سخنها با سراسر شنید در حق رسول، باز گشت و مصطفی را بر آمدید، علی گفت یا رسول الله چه باشد اگر بعض خوش فرزندیک آن پلندان بشوی، گفت یا علی! مگر سخن با سراسر شنیدی از ایشان در حق من؟ گفت نعم یا رسول الله فرمود یا علی! اگر مرا ندید بدی مگر نگفتندی^(۲) پس چون رسول خدا بر ایشان رسید، گفت یا احوان العردة و الحاریر هل احراکم الله و امرکم بکم همته؟ ایشان گفتند یا انا القاسم تو محاسن بودی و هر گر با سراسر نگفتی، حون است که امروز ما را مگوئی؟ یا از رسول و مؤمنان نماز حقن آصا رسیدند، نماز دیگر نا گزاردند،

« و قدف فی قلوبهم الرعب فريقاً يقتلون ، یعنی - الرّجال » و تأسرون فريقاً ، یعنی النّساء و الذّدری »

« و اورنکم ارضهم ، مراعههم » و دیارهم « ای - بلادهم و حصونهم » و اموالهم « یعنی - الموائی و الذّهب و الفضة و الاماثل ، » و ارضاً لم تطوّها « ای - لم تتعاملوا علیها ، قل هی حیسر و قل مکة و قل فارس و الروم و قیل حمیر ما یطهر علیه المسلمون الی یوم القيمة

« و کأن الله علی کلّ شیء قدير » ای - الّذی اعلم علیکم هذه النّعمة و کما کم هذه الحادئنه بقدرته فهو علی کلّ شیء قدير

« یا ایّها النّبی قل لا رواحک ان کسرت تردن الحیوة الذّسا و ریستها » - سب رسول این آیت آن بود که بعضی زبان رسول اروی حری حواسد اوست دسا سرون ار بقعة لاند ، و ریادتر ار بلعة عش ، و بعضی رسول را روجه داشتند سب عرت چنانکه عایت زبان صرائر بود ، رسول علیه السلام ایشان در حشم سد و سو کند یاد کرد که یک ماه ایشانرا بهجور کند و کرد ایشان نکردد یازان نداشتند که رسول ایشانرا طلاق داد و سخن در آن همی گفتند ، عمر خطاب گفت حضرت این کار من مار دام ، گفتا در پیش مصطفی شدم ، گفتم یا رسول الله زبان را طلاق دادی؟ گفت نه ، گفتم ، مردمان در مسجد چس میگویند ، دستوری هست که ایشان را حر کنم که تو زبان طلاق ندادی ، گفت حر کن ایشانرا که میخواهی عمر گفت سرون امدم بدر مسجد تاوار بلند کنم لم یطلق رسول الله (ص) سآمه آنکه حرئیل آمد و آیت تحرر آورد ، و در آن وقت نه در نکاح رسول بودند ، بنح ارقیش عایشه بنت ابونکر و حمصة بنت عمر و امّ حبیبة بنت ابی سفیان و امّ سلمة بنت ابی امیة و سودة بنت زمعة ، و سرون ایشان چهار زن بودند ریب بنت حبشی الاسدیة و میمونة بنت الحارث الهملائیة و صفیه بنت حبیب بن اخطب الحیسریة و حویریة بنت

الحارث المصطفیة چون آیت تحسیر فرو آمد، رسول خدا علیه السلام اقتدایه عایشه
 نژد گفت یا عایشه، ما تو سعی خواهم گفت و حامی بر تو عرس خواهم نژد،
 مگر تا متعجل جواب بدهی پیش از آن که ما پند و مادر مشورت کنی عایشه گفت
 چیست آن حکم و آن فرمان؟ رسول آیت تحسیر بروی خواند عایشه گفت ما رسول
 الله و مرادین معنی ما پند و مادر مشورت نمید کرد حاجت مشورت ایشان دست احمر بالله
 و رسوله و الذار الآخرة رسول را آن سخن از وی عجب آمد و بداد شاد شد و از شادی
 بر مشرۀ مبارک وی پند آمد، آنکه گفت ما رسول الله، ما دیگر را که می ده من چه
 احتیاط کردم رسول خدا ما هر دو نه آیت تحسیر بروی خواند مسکف عایشه چنین
 احتیاط کرد شما چه احتیاط کردید؟ آن زمان همه اقتدا به عایشه کردند و همان کلمه
 نه وی گفت قال فتبادله الله آت بره علیه الصلوة و السلام، ادا الآخرة شرف حق ادا
 علی ذلک و حرّم علی الی المراجعة به رهن، فتسال بعالی «لا اله الا انت انت
 من بعد»

فوله تعالی «معالی امة من» و «ولان» قال معنیهم احوال امة من لا بهت
 لوفل برید الله و الذار الآخرة، و «هاهنا طلاقا فهاهنا» معنی امة من السرّح لانی «هاهنا»
 علیه السلام، فلول الرّحل لا مراد به احتیاطی فهاهنا احتیاطی است، وقع الخلاق و قال
 معنیهم ههنا رهن الذنبا و دینتها، و من الآخرة معنیها، ما احسن الذنبا
 طلقهن حیدر، معنی ههنا مدبر الاثمة معالی اطلقن و امة من و امة من ادا
 حملا لا مرار و لا مشاحرة

«ان دین بریدن الله و رسوله و الذار الآخرة» دین من حساب «ما انت الله
 اعدّ للمحسبات» المختارات الآخرة «و انا عظماء» معنی - الحق

یا ساء الله من یات مسکن بها حشا منبذ، انی - بمعنی ظاهره و دل ههنا
 فلوله عزّ و جلّ «لن اشر ذل لحظک عملک» لان - ههنا من انت بها حشا و قال
 ان عیاس المراد بالعاشا التثوی و سوء الحلق

«يصاعف لها العذاب» - قرأ ابن كثير و ابن عامر «صاعف» مائلون وكسر العين
 مشدداً ، العذاب نصب ، و قرأ الاحرون « يصاعف » بالالف و فتح العين و رفع العذاب ، و
 شدد العين اهل المصرية ، قال ابو عمرو التصعيف اكثر من المصاعفة و تصعيف
 عقوبتهن على المعصية لشرفهن كتصعيف عبوه الحرة على الامه و تصعيف نوابهن لرفع
 منزلتهن و فيه اشارة الى امهن اشرف ساء العالمين

« و من يقت مكرت » اى - من يطع مكرت « لله ورسوله » - قرأ يعقوب « من تأت
 مكرت و من تقت » بالناء فهما ، و قرأة العائمة بالنائى ، لان « من » اذاه يقوم مقام الاسم يعتر
 به عن الواحد و الجمع و المدكر و المؤث

« و تعمل صالحا يؤتها احرها مرتين » اى - مبلى احر عرها قال مقاتل كان
 كذل حساء عشرين حسه قرأ حمزة و الكسائي يعمل ، يؤتها ، بالنائى فهما ، سقا
 على قوله من يات ، و من يقت و قرأ الاحرون بالناء
 « و اعدن لها رزقا لربما » حسا يعنى - الحجة

« يا ساء التى لستن كاحد من النساء » قال ابن عباس اى - قدر كرت عدى
 لس ميل قدر عرت من النساء الصالحات اسر اكرم على و نواسكن اعظم و ذلك
 للتقوى فالرمة بها ، فحمل التقوى شرطاً لحريتهن كما حمل الامر بالمعروف و النهى عن
 المنكر شرطاً لحريته هذه الامة فى قوله « كنتم حرائر احرحت للناس بأمرون
 بالمعروف و تنهون عن المنكر » و لم يقل لواحدة من النساء لان « الواحد » عام يصلح
 للواحد و الامين و الجمع و المدكر و المؤث ، قال الله تعالى « بين احدهم من رسلك »
 و قال تعالى « فما منكم من احد عنه حائرين » ، و يحتمل ان يكون الكلام تاماً على
 احد من النساء مم استأنف

فقال « ان اتقن فلا تحصن بالقول » يعنى فى محاطد الاحاديث

« فطمع الذى فى قلبه مرض » اى - فحور و شهوة النساء ، و قيل شك و هاق

« و مثل قولاً معروفه » يوحه الدين والاسلام متصريح و سان من غير حضور و
 لن ، اى - مع الاحاب ، فالمرأة مدبنة الى المصلحة اذا حاظت الاحاب
 لتقطع الاطماع

« و قرن في سوتكت » قرأ نافع و عاصم بفتح القاف وهو من القراء ، قال قررت
 بالمكن ، اقر قرارا ، اى - اقرن يصي الرمن ، و تكت ، و طات حر ث العن الى القاف
 فامسحت و سقط الزآ ، الاولى للبقاء السادة ، كقوله « ملتم تآهن » معنى ملتم ،
 و قرأ الناقون بكسر القاف من الوفاء ، اى - ابن اهل وها ، و ساون ، قول « و هان
 في مرله ، يقر و قورا ، اذا سئل و اطمأن منه ، ولم يه هذا الا سودة ست و معة ما
 حطت ناب حصرها لصلاة و لالحح لالعمره حتى اخرجت حيا ، تها من دها من ، من
 عمر بن الحطاب ، و مل لها لم لا ، و لا تهمروى ، صيات ، مل ا ا ، و من من
 سوتكت ، و في الدر « و مساحد الساء » مر د ، و تكت ، و هي اول من حمل على التمش
 من الساء ، و التاوت ندعا ، و تكت امرام حه ، و ملها الى عمر التمش و ال ، و هم حآ ،
 الطبع

« و لا ترحس ترح الجاهل الاول » - ا ا ترح اطها الزآ ، ما يسهل ، ما شهم ،
 ارحل ، سان ترحت المراه ، و ترحها ، و هاء و ارح - الجسد ، يقال ترح و حا اى -
 حسن ، و يقال من عا مرح اى - سعد ، و مل الترح المرح و هى المشي ، و احملها
 فى « الجاهل الاول » ، هال ابن عباس هى ما بين ادرسى و نوح ، و ان الم س ، و ان
 الناس و ما تدركه من موى يساون الحبل فى حالهم نه احا ، و من ساهم دما ، و
 موى يسامون السهل فى ساهم نه احا ، و فى رحالهم دما ، و ما حمال اطييس
 لاهل الحبل فامرهم الى السهل و احملوا مطها ، و هم الزآ بعد ادرسى ، يقال مشت
 امرام ميم على نادى قوم لس عليها الا فمضى من لؤلؤها حمال عظم ميم اول من هاج
 الزآ على الزآ ، و يقال - الجاهل الاول ، ما من نوح و مولد انهم و هى - ع ، و انا

سبه ، وقال الشعبي هي ما من عيسى و محمد عليهما السلام و قال ابو العالية هي رمس داود عليه السلام كانت المرأة تلبس درعا من اللؤلؤ مفرح العاص ، لانوف عليها عمرها ، و تمرس بها على الرجال و قيل - الحاهلة الاولى ما ذكرنا ، والحاهلة الاخرى قوم يفعلون مثل فعلهم في آخر الزمان و قيل الحاهلة الاولى - بمعنى القدمية و ليس لها اخرى - بقوله تعالى « وانه اهلك عادا الاولى »

« و امن الصلوة » المعروضة « و آمن الزكوة » الواحد « و اطع الله و رسوله » وما ياه و يسي

« آما يريد الله ليدفع عنهم الرّحس » يعنى - الامم اللى بهي الله النّساء عنه - و قيل الرّحس اسم لذلّ مكرهه مسقدر ، قال الله تعالى في صعد المافس « انهم رحس » و الرّحس صب للواحد و الجمع و المدكر و المؤنث و في الحر « اعودك من الرّحس النّحس الحسث المحدث ، الشيطان الرّحم » ، يقال ذلك عند دخول الحلاء

قوله « اهل الست » صب على المدح ، و قيل صب على النّداء و اراد باهل الست نساء التّبي (س) لانهن في بيت و هو رويد سعيد بن حبيب عن ابن عباس ، و سماهن اهل الست - في قصص ابراهيم (ع) و ذلك في قوله عروحل « رحمه الله و بركانه عليكم اهل الست » و ذهب ابو سعيد الخدرى و جماعة من التابعين منهم مجاهد و قتادة الى ان اهل الست على فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام ، و الدّليل عليه ما روت عائشة رضى الله عنها ، قالت حرج رسول الله (س) داب عدا و عليه مرط و رحل من شعر اسود فجلس فأتت فاطمة فادخلها فده نمّ حاء على فادخله فده نمّ حاء حسن فادخله فده نمّ حاء حسين فادخله فده نمّ قال « آما يريد الله ليدفع عنهم الرّحس اهل الست و يطهركم تطهرا » و عن ام سلمة قالت في سبي ابرل « آما يريد الله ليدفع عنهم الرّحس اهل الست » قالت فارسل رسول الله (س) الى فاطمة و علي و الحسن و الحسين فقال « هؤلاء اهل بيتي » ، قالت فعلت يا رسول الله ما انا من اهل

الست، قال بلى ان شاء الله وروى ابنها قالت واما معلمي يا رسول الله، قال «ذاك على حر
ابك على حرره» وقال زيد بن ارقم اهل سته من حرم عليهم الصدقة آل علي و آل
عقيل و آل جعفر و آل عباس، و الصحيح ان المراد باهل البيت احواح النبي (ص)
و هزته الذين هم آلهم من بني هاشم

« و ادكر ما يتلى في يوم من ايام الله و الحما » من الله تعالى على بيت من
جعلهم اهل بيت النبوة و معلمي رسول الوحي و احواح رسول الله عليه السلام، قال ادكر ان
عمتي في ذلك علي بن ابي طالب و اشكرن لي ذلك فاطمة بنتي سولي، المراد بالاحما ما اوحى الله
الي رسول الله من احكام دينه في كتابه، و قل عسى بها من الرسول عليه الصلوة و السلام
و المداوه لا تسعمل الا في قراءه كتاب الله، معلمي هذا هو من سبب قوله متقلدا
منها و ردها

« ان الله كان لطيفا » ما واذا « حرا » به و حله

« ان المسلمين و المسلمين » قال قتادة انما ذكر الله ذكره احواح النبي
دخلت ساء من المسلمين عليهن و لم يكن من لم يكن و اهل البيت و اهل البيت
فاور الله تعالى هذه الامة و قال مقاتل بن حيان لم يكن ان اسماء بنت حميس لما
رجعت من الحبشة مع زوجها جعفر بن ابي طالب دحاج علي ساء النبي فقال هل
نزل مناسي من القرآن، قل لا، ماتت سول (ص) فماتت ما ساء الله ان الساء امر
حسنة و حسار، قال و تم ذلك، قالت لا، لم يكن من لم يكن و اهل البيت و اهل البيت
الله تعالى هذه الامة قال عطاء بن ابي رباح من مؤس امره الى الله فهو داخل في قوله
« ان المسلمين و المسلمين » و من امرنا الله و محمد سول و لم يكن سالف عليه
لسانه فهو داخل في قوله « و المؤمن و المؤمنات » و من اطاع الله فهو الغرض و الرسول
في السنة و هو داخل في قوله « و العاصي و العاصيات » و من ساء الله عن الله فهو داخل
في قوله « و الصادق و الصادقات » و من صبر على الطاعة و عن المعصية و على الرتبة

فهو داخل في قوله « والصائرين والصائرات » ، ومن صلي فلم يعرف من عن يمينه وعن يساره فهو داخل في قوله « والعاشقين والعاشقات » ، ومن تصدق في كل اسبوع بدرهم فهو داخل في قوله « والمتصدقين والمتصدقات » ، ومن صام من كل شهر اثام السن - الثالث عشر و الزمان عشر و الخامس عشر فهو داخل في قوله « والعائمين والعائمات » ، ومن حفظ فرجه عمدا لا يحل فهو داخل في قوله « والحافظين فروجهم والحافظات » ، ومن صلي الصلوات الخمس حقوقها فهو داخل في قوله « والداكرين الله كثيرا و الداكرات » و قل « الداكرين الله كثيرا و الداكرات » مالتسبح و التحمد و التهلل ، و قل التالين للقرآن

« اعد الله لهم معرة و احرا عظما »

« و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة ، قلت في رجب نت حشش ربنا الاحدية واحبا عميد الله بن حشش و امهما اميمة بنت عبدالمطلب عمّة رسول الله (ص) ، حطب رسول الله (ص) ربيب علي مولاه ريد بن حارثة و كان ريد مولى رسول الله اشتراه من سوق عكاظ بمال حديثه ، فاعقبه وتمناه و كان شديد الحب له و لاسه امامة حتى انه احب الاصاصه عن عرفات لاحله و كان ذهب يقضى الحاجه و كان ريد اسود ، افطس ، فلما رجع قال رحل من اهل اليمن لرسول الله (ص) احبنا الاحل هذا فدعا رسول الله عليهم قال الرهري و كانت ردة اهل اليمن بعد رسول الله من احل تلك الصا يعنى عبد الله الاسود العيسى المتبني الذي قبله فيرور الرحل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل عليه فاحد برأسه فكسر عقه ، فلما حطها رسول الله على ريد قالت يا رسول الله انحطس على مولى وانا انتم قريش و بنت عمّتك ، فقال رسول الله « اما ارضاه لك » ، قالت لكنتى لارضاه لعيسى و كاب ريب نصاء حملا ، فيها حده و كذلك كره احوها عميد الله ذلك فزلت هذه الابه ، فلما سمعت اطاعت و رست و كذلك رضى احوها ، و حملت امرها بعد رسول الله ، و كذلك احوها فروّحها رسول الله (ص) منه فدخل

بها و ساق رسول الله (ص) الها عشرة دناهر و ستین درهماً و حماراً و درعاً و اراآ و ملحه و خمسين مئاً من طعام و ثلثين مئاً من تمر.

«وما كان لمؤمن، يعنى عبيد الله بن حشيش ولا مؤمنه، يعنى ريس امت حشيش.

» ادا فصى الله ورسوله امرا، اى - ارا الله ورسوله امرا و هو ناهج و يد ليريس.

» ان يكون لهم الحره من امرهم يعنى - ان يحتار و يرد ما ااد الله او ممتع.

حيثا امر الله ورسوله نه

» و من يعنى الله، محالف الامم، رسول الله، محالف السد، مقدم على ساللا

مساء، قرأ عاصم و حمزة، الكسائي، ان سار، بالاي للسائل بين التاء و

العمل، و قرأ الاحرون بالتاء الباء الحرة و الحره - الاحرار

» و اذ تقول المدي اعم الله عا، س - رسول ان آو ان بد، نه رسول خدا وى

در خانه و يد شد حاجى، ريس را، استاد، ريس بى بود با حمال تمام و

سكو حلفت س، دريك، حافه، س، حافه، بان دا ند، و شد، س، شمس، سول، س، آمد

گفت، سبحان الله مقاب القلوب، ايس مگت و ما، آش، و يد اساع، بحانه، وود،

چون بار آمد ريس او، احسن دادار آ، سول گهت، و يد بدانت، س، رى در دل

رسول افتاد و بان كه در حلام و فصت الله بود نه ريس، سول آمد، الله تعالى

معيت رس، در دل رسول امجد و هرب، لراحت در دل و يد آمد، و يد بر حاست

در آ محال و پيش مصطفي شد، گفتم يا رسول الله ريس، بى، ستر است و بر من

تطاول مى خويد و سربس فرو مى آرد و مرا بسج درشت مى برصاند و ده جواهم نه او

را طلاق دهه، رسول خدا گهت

» امسك عليك روحك و اتق الله، مى امرها - دن خوش انگدار و ا خدا، رس

و او را طلاق مده

» و تحمى فى مسك ما الله مدينه، اى - تحمى فى مسك بكاحها ان طاهها و يد

و قال ابن عباس و تحمى فى مسك حبها و قال قتاده و اانه طاهها

« و تحشى الناس » فى ذلك « اى - تستحى منهم و فىل تحاف لائمه الناس ان
تقولوا امر رحلا يطلاق امرأته ثم تكعبها

« و الله احق ان تحشيه » - قال عمرو بن مسعود و عايشة مامر على رسول الله
عليه الصلوة و السلام آية اشق عليه من هذه الایه وقالت عايشة : لو كنتم النبی (ص) شيئاً
مما اوحى اليه لكم هذه الایه

حاصل این قول آست كه رسول خدا آن ساعت كه ریس را دید يك بطرة
معاحاة می تكرار و آن بطر مباح است ، در دل وی محبت ریس افتاد می اختیار ، و ذلك
لا یدح فى حاله (س) لان العدع معلوم على ما یقع فى قلبه من الوء ما لم یقصد فيه المانم
لان الوء و عمل النفس من طح البشر و رسول خدا در دل كرد كه اگر رید او را
طلاق دهد من او را برمی كم از آنكه وحی آمده بود از پیش كه « ان ریس من سآئك »
و این معنی رسول در دل پشان مداشت و از مردم شرم مداشت كه اظهار كند و میسرسد
كه عس كسد و گویند مردی را طلاق رن فرمود و خود او را برمی كرد ، یا گویند
رن پسر خوانده خود را برمی كرد و قول درست و تاویل بسیدینه آست كه رن
العادیین گفت - امام علی بن الحسین من علی عليهم السلام ، و كذلك روى عن
الحسین بن ابی الحسن المصری قال كان الله عروحل قد اعلم نبيه (س) ان ریس
سكود من ارواحه و ان رید آسطلها ، فلما حآه رید و قال انی ارید ان اطلها ،
قال له « امسك عليك روحك » ، فعانته الله و قال « لم قلت امسك عليك روحك و
احمیت ، انی اعلمك انها سكود من ارواحك » ، وهذا هو الاولی والالقی بحال الانساء و
هو مطابق للآلوه ، لان الله تعالى اعلم انه یدنى و یطهر ما احماه و لم یطهر عرت و روحها
منه فقال « روحا كها » فلو كان الذى اصمره رسول الله محتمها او اراده طلافها لكان یطهر
ذلك لانه لا یحور ان یدر انه یطهره ثم یكنمه فلا یطهره و قد انه انما عوت على احماء
ما اعلمه الله انها ستكود روحه له و انما احماه استحماء ان یقول لرید ان انی تحتك
ستكود امرأتی ، و هذا قول حسن مرضی بالله اعلم

و قوله « و الله احق ان تحشه » لم يرد آية لم يكن يحشى الله فيما سبق فانه عليه السلام قد قال « انى احشاكم لله و اتقاكم له » و لآيته لما ذكر العنشة من الناس ذكر ان الله تعالى احق بالاحشة في عموم الاحوال و في جميع الاشياء
قوله « فلما قصي ريد منها وطراً » اى - حاجه من باحها « روحاً ذها » و در اثر قضاء الوطر ايعلم ان روح المسمى تحل للميت بعد الدخول بها فالانس ذات ريب تنصر على ارواح النبي (ص) و يقول روحان اهل النار و روحى الله من فوق سبع سموات و ان السمر ليعمر نيل عليه السلام و عن انس رضى الله عنه قال ا و لم رسول الله (ص) حين انشئ ريب بنت حنشل فاشع المسلمين حزناً و لحماً

روایت کند از انس ، گفت چون عتبه ريب سر آمد ، رسول خدا محطه ريب ، ريد فرستاد ، چون آمد بدر سرای وی و در شدی دستوری خواست ، ريب گفت فی ای شی ، انام ريد ، او را دستوری داد که من از ريد چه باشم ، ريد گفت من فرستاده رسول خدا ام ، ريب گفت مرحبا رسول الله او را دستوری داد ، ريد چون او را دید مسای وی در گرفت و او را محصله های ، او سود ، آنگه گفت انشئ ان رسول الله يحطلك بشارت مادای ريب که رسول خدا ترا بریده خواهد و مرا محطت تو فرستاد و ريب مسجود در افتاد و حدایرا عروحل شار کرد و ما که من پس چون رسول علیه الصلوة و السلام بوی رسد ، وی صحر آوردی مردمان دیگر و کفنی نگاهای شما بدان شما هست ما رسول و نکاح من ب العرش اعظم است و اء (۱) هفت اسمان و اقل ، بی که بعد از رسول خدا از دنیا ، رو شد ريب بود ، و انس که دروش نواری همان داد و بدشده بود او را ام الماکین مکسند

« فلما قصي ريد منها وطراً » - الوطر ، کل حاجا لك و بها همها و لذلك الارب ، و قبل قضاء الوطر هاهنا الطلاق ، سمي الطلاق و طراً لآيته اسماء ، الوطر مهها هدا بقوله عروحل « و حمله و فصاله بلون شهرا » سمي الرضاع طعاماً لآيته اسماء الرضاع

« رَوْحًا كَمَا لَكَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ » ای - ائمّه ، « هِيَ أَرْوَاحُ أَعْدَائِهِمْ »
 جمع الذمّی و هو ا-م لمن یدعی لعن الله مدعی لمن یدعیه ، یقول تعالی « رَوْحًا كَمَا »
 ریب و هِيَ امْرَأَةٌ رَیْدُ الدِّی سَمَّیْتَهُ لَعَلَّ أَنْ رَوْحَةُ الْمُتَنَبِّئِ حَلَالٌ لِلْمُتَنَبِّئِ وَ اِنْ كَانَ
 قَدْ دَخَلَ بِهَا الْمُتَنَبِّئُ مُحَلَّافٌ امْرَأَةً ابْنِ الصَّلْبِ لَا تَحِلُّ لِلْأَبِ

« وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَعُولًا » له معسان ، ای - وَ كَانَ شَأْنُ اللَّهِ وَ مَرَادُهُ فِي قِصَّةِ رَسُولِ
 اللَّهِ (ص) وَ رَیْدٌ مَقْصِيًّا كَانَ اللَّهُ فَصَاهَا فَعْمَلَهَا ، وَ الْمَعْنَى الثَّانِي أَنْ أَمْرَ اللَّهِ عَرُوحَلْ
 بَاسْتِحْلَالِ التَّرْوِجِ مَارَوْحِ الْأَعْدَاءِ مِمَّا وَفَّقَ بِهِ وَيَعْمَلُ

« مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فَمَا أَقْبَلَهُ لَهُ » ای - قَدَّرَ لَهُ وَ شَرَعَ وَ أَمَّا حَاصَةُ
 « سَبَّهَ اللَّهُ » ای - كَسَبَهُ اللَّهُ ، نَصَبَ سَرَعَ الْحَاصِ ، وَ فُلَّ نَصَبَ عَلَى الْأَعْرَآءِ ، ای -
 الرِّمَاطِ سَبَّهَ اللَّهُ

« فِي الدِّينِ حُلُومًا مِنْ فُلٍّ » ای - فِي الْأَسَاءِ الْعَاصِ اِنْ لَا يُؤَاحِدُهُمْ مِمَّا أَمَّا لَهُمْ
 مَسْكُودٍ بِرِيعَامَرٍ تَسْكِي سَمَّیْتَهُ دَرِ آن كَهَ اللَّهُ أَوْ رَا مَبَاحَ كَرْدَه وَ حَلَالِ اَرِ رِنِ حَوَاسْتِ
 شِ اَرِ چَهَارِ رِنِ وَ اِنْ حَاصِیْتِ رَسُولِ اسْتِ وَ سَمَّیْتِ پَعْمَرِ اِنْ كَدَشْتَه ، اَوْدُ صَلَوَاتِ اللَّهِ
 عَلَیْهِ صَدِ رِنِ دَاسْتِ وَ سَلِیْمَانِ هَقْتَصَدِ رِنِ وَ سَعِدِ سَرِیْتَه ، وَ دَرِ حَبَرِ اسْتِ كَهَ رَسُولِ مَا
 رَا صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامَهَ عَلَیْهِ قَوْتِ سِی مَرْدِ بُوْدِ دَرِ نِكَاحِ ، وَ كَلَنْ طَافَ لِنَلَهَ عَلَیْ اَحْدِیْ عَشْرَه
 امْرَأَهَ بَعْسَلِ وَاحِدِ وَ اَوْرَا صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامَهَ عَلَیْهِ چَدِ حَاصِیْتِ بُوْدِ دَرِ نِكَاحِ شِ اَرِ چَهَارِ
 رِنِ اَوْ رَا مَبَاحِ بُوْدِ وَلَوْ كَانَ اِلَى الْاَلْفِ ، وَ رِنِ حَوَاسْتِ مِیْ وَلِیْ وَ مِیْ شَهُودِ وَ مِیْ مَهْرِ ، وَ رِنِ
 حَوَاسْتِ بَلْعَطِ هَمَه ، وَ اِذَا وَفَّعَ بَصْرَهَ عَلَیْ امْرَأَهَ وَ رَعَبَ فِیْهَا وَ حَبَّ عَلَیْ الرُّوحِ طَلَا فِهَا نَمَ
 كَانَ لَهُ اِنْ یَسْكُحْهَا مِنْ غَیْرِ هَضَاءِ الْعِدَّةِ اِیْسَتِ حَاصِیْتِ رَسُولِ وَ كَسَ رَا نَاوِیْ دَرِ آن
 مَشَارَكِتِ مِیْسَتِ

« وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَعْدُورًا » ای - قَدَّرَ لِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْ اَمْرِهِ مَا یَصْلَحُهُ وَ یُلْقِیْ بِهِ

و یسمی له حَدًّا مَحْدُودًا

«الَّذِينَ يَمْلِكُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْشَوْنَهُ وَلَا يَحْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» گفته‌اند این آیت از روی معنی معطوف است و مسوق بر آنچه گفت «وَحَشَى النَّاسَ» معنی آست که تو از مردم مترسی در هوای ریسم و در نکاح وی، چرا اقتدا کنی به پست‌ترین گذشته که «يَحْشُونَ اللَّهَ وَلَا يَحْشُونَ أَحَدًا» عرصه، از هیچ کس از مردمان ایشان ترس بود که ترس ایشان همه از الله بود حاشی دیگر صفت منافقان کرد که «يَحْشُونَ النَّاسَ لَا يَحْشُونَ اللَّهَ» او اشدّ حشیه - منافقان اند که از مردم ترسد چنانکه از الله باید ترسد، بلکه منافقان از گفت مردمان بیش از آن ترسد که از الله ترسد، گفتمند که حش - از الله حشیت عزم است و هولده معذور، و حشیت از مخلوق حشیت طق است و هوومه معذور، زیرا که الله قادر است که بر آن گرد رسد، پس بحقت ارم باید ترسد و بر حشیت باید ریست، و مخلوق بر هیچ گرد قادر نیست و در دست می چربست، او که از مخلوق می ترسد طق می رسد و اندیشه بی می بود که در آن اندیشه وی معذور است، و لهذا حلی عن بعض الاسماء حوهم من المخلوقين حاشی عن الیهیم فقال تعالی «وَأَوْحِیْ إِلَیْهِمْ حَقَّهَا فَاَلْوَا لَا تَحْشَی» و حاشی عن موسی «وَأَوْحِیْ فِی سَعْدِ حَمْدِ موسی» و حکمی عن داود «فَرَعَ إِلَیْهِمْ» و قال لیسّا (س) «فَمَا تَحْشَی» بعد هم فی الحرف لآن ذلك خوف طق معذور فولد «وَلَا يَحْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» ای - لا یحشون فإله الناس و لائمهیم فما احتلّ الله لهم و فرس علمهم

«و کفی بالله حسماً» حاشیاً لاعمال حلقه و محاسنهم

البقرة الثالثة

فوله تعالی «من المؤمنین رجال» - س ای و س ای ای آی، مدح صحابه رسول است و ذکر سر و شان شرف ایشان که اعلام اسلام اند، امان ایمان، ارکان دولت و آثار مآت و احسان سپهر دعوت بر مساط توحید صفت نبش ایشان در دهر برید سطر محبتین ایشان، مافلان شرع و مافدان دین ایشان، مشاهدان وحی و تبریل

ایشان، خواب و آرام بر خود حرام کردند تا در مبدان دین حرام کردند، روز و شب همی تاحند تا سرا پرده کفر بر انداختند، تحم عادت کاشتند تا سر سعادت بر داشتند، علم شعار ایشان وزهد دنار ایشان و رحمت مبار ایشان، نصرت رامت ایشان و «و الساهون الساقون» آیت ایشان، «سقت لهم ممّا الحسی» ندایت ایشان و «مفسهم رنهم» عایت ایشان «من المؤمنس رحال» در شأن ایشان حقّ حلّ حلاله در قرآن سه جایگه ایشان را حال خواند «رحال یحئون ان یتطهروا» پاکی دوست دارند و پیاکی کوشند ارا مکه دین اسلام را ما پیاکی است قال النبی (ص) «سی الذین علی النطاه» و قال (ص) «ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب» - الله پاک است، هر چه صفت پاکی دارد از احوال و افعال و حرکات و سکات تو آرا پدیدرد و در حریضه سعادت میسود و هر چه تنو آلوده بود از جمع سعادت میسود و نه پدیدرد، بهشت جوهری پاک است، قرآن و محمد اروح چس داد که «و مساکن طیبه فی حنات عدن»، اگر آلایشی داری راحت بدهد و اگر نصرت پاکی روی ترا گوید «سلام علیکم طیتم فادخلوها حالدین» و آصحا که فرمود «رحال لاتلههم تحاره و لاسع عن ذکر الله» ایشان را نصت ذکر مستود یعنی که دنیا و مشعلۀ دنیا ایشان را از ذکر الله نار ندارد، پیوسته رمان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم بر لوح در سعادت وی برفت، بر مشور دولت او این طعرا کشد که «واد کرو الله کسراً» فاد کرومی اذ کر کم، یکساعت او را از ذکر خویش عاقل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکر او عاقل باشد و از حمال نام او محروم، اگر همه آسا خواهد که مهجوری را بحمال یک کلمت از کلمات ذکر مسا گرداند نتواند، زیرا که کلید گنج ذکر نیست توفیق است و هر آن دگری که از سر عقلت رود و دل از آن می حیر بود همچنان است که آن حارس که بر نام قلعه مانک بر میدارد و درد حق مسرد، حارس میگوید من میسم های ای درد! و لکن درد کلامی برد و سکمت او مالات نمکند داد که او میسند و سعادت و

عملت چنان میگوید باز در حایه‌یی که معلوکی باشد، رهبر ندارد دزد نه کرد آن حایه گردد «ان عادی لس لك علم سلطان»

ای حواصردا بکنه‌یی بشو که هزار خان ازرد آدم و حوا در بهشت بودند فرمان آمد که ای آدم و ای حوا! از من مشغول مگردید و از د لرم غافل مباشید که شیطان درد است مترصد شسته تا چون راه بد بر شما، يك طرفه العن قوت د لرم ارشان و ایستاد، درد در آمد و برایشان راه برد از حساب حثروت عتاب آمد که ای آدم چرا عهد ما فراموش کردی؟ آدم گفت ما رخدایا امام ده، در پادم ده تا حوایی بندهم، خطاب آمد که ای آدم ترا امان دادم چه حوایی گفت «ادم گفت «ان فی ذلك لدکری لمن کل له قلب» یاد کار در دل توان داشت، تو دل سردی، د لروا دل شد حایه حالی ماند، درد در آمد دستش کشاده شده فار آنها لک دلاں ده پا، حد اویدا اکوون که کار افتاد، کریم توئی! مرم خود اس، چاره! امر بای لرم

سدیگر حای که در قرآن صفت مردان گهت، این آیت «و است رحال سدقوا ما عاهدوا الله علیه» مردانی که وفای عهد صفت ایشان، صدق در قول و عمل سرت ایشان در راه خدا از هر اعرار دین و اعلاء کلمه حق تن سب ل ل و حان در خطر نهادن پیشه ایشان است لد رب العالمین فرمود

«فمنهم من قضی ذنبه و منهم من یسطر» - صد هزار ان مقدس فدای آن سرت فیرماد که در مبدان وفا بر صفات آن مردان کار رازی و ر احد فرود آمد رسول خدا ایشانرا گهت «رملوهم و دمائهم فاهم یعمون یوم الصمد و اوداحهم تشحب دما، اللون لون الدّم و الریح ریح المسک» - فردا نه ایشانرا حشر کند، آن فطرهای حور، صفات ایشان در عرصات هامت بر ساطع رب همی حاد، و عرص از آن حلوه کری آن بود تا خلق نداسد که کشمگان راه خدا کدامند

در خبر صحیح است که از دمسکان هیچ کس را بدین عالم فانی رعیتی باشد مگر

شهیدان راه حق را که خواهند که ایثار نمایند عالم سغلی مار هستند تا در و فاور سای او دیگر
 ماره خانرا ادا کند صبح بخت کر آن حوامردان در راه خدا تن سبیل مسکرید و
 جان همی ماحتد که هر حیا که قطعه صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از حاش
 مر حرد، ربا که وعده لقا بدر مرگ است «انکم لن تردوا ربکم حتی تموتوا» و عزّت
 هر آن در حواست این مسکند که «فتمتوا الموت ان کتم صادق» اگر در صدق محبت
 قنمی داری، یا در تمتی وصال او مقرار گشته ای، روز مرگ را «جان و دل استقبال
 کن که روز مار و هنگام وصال آن روز است و وعده لقا آجا و در حبس است که
 «لاراحة للمؤمن من دین لقاءه»

آورده اند که موسی کلیم صلوات الله علیه عروائیل پیش وی آمد تا نفس روح
 وی کند، موسی گفت محبت این پیغام من محض عزّت مرسان که هیچ دوست ددی
 که اردوست خود جان مستاد؟ عروائیل آن پیغام بگزارد، حواش دادند که والا سکو
 که هیچ دوست دیدی که دیدار دوست خود خواهد؟ «من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره
 لقاء الله كره الله لقاءه»

«ما جرى الله الصادقين بصدقهم» فی الدما بالتمکس و البصرة علی العدو و اعلاو
 الربة و فی الاخرة بحمل الثواب و حريل المآب و الحلود فی النعم المقم و التقديم
 علی الاممال بالترکیم و التعظم ... مسکوند صادقانرا پاداش کردار دهد هم در دما و هم
 در عقی، در دنیا ایشانرا وقت خوش دهد بر استعمال علم و تعظم امر و اتباع ست، و در
 عقی ایشانرا بد گامی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی عتاب و نعمتی
 بی حساب و دیداری بی حساب و گفته اند حرا صدق ایشان در دما آست که کند
 شیطان و مکر دشمن ارا ایشان دفع کند بویزید نظامی را گفتند کار تو با ابلیس
 دوست؟ گفت حرا ما فی امر منه - همسایگان ما محشمت ما اردو سوس او بر آسوده اند،
 سی سال گذشت تا ابلیس را یارای آن نبودست که قدم در کوی ما بدهد، قال الله تعالی
 «ان عادى لیس لك عليهم سلطان»

اراهیم حوّا می گوید وقتی در ماده ره کم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا سر راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا می دانی، من آن سر می دولتان ده مرا انلیس گویند گفتم چوست که کار تو است که مردم را از راه بری نه بر راه مار آری؟ گفت من پراهارا از راه برم، اما آنان که بر سر راه حق باشد نایشان تقرب کم و حاکم قدم ایشان ترک نمایم

ای حوا میرد! عیایت اری کو هر صادقان را می دهد که هر که در ایشان مگرداگر سگانه بود آشنا گردد، در عاصی بود عارف گردد، و درویش بود توانگر گردد

اراهیم ادهم گفت وقتی نشش روم در ماطل من سر برد، گفتم ایا چه حال است این و از کجا افتاد این نشش در ماطل من؟ همی سر مردم و رستم تا ندان الملك روم در سرائی شدم، حمی اسوه آسجا گرد آمده، ان بارهای ایشان دیدم، و رب دین در من کار کرد، پراهی از سر تا پای ره دیدم و معرفتی چند نشدم، ان روممان فرار آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود و در تو چه سورا افتاد؟ گفتم من این بارهای شما نمی توانم دید گفتند همانا تو را حدیثیانی، گفتم آری من را حدیثیانیام که در کاری سهل است ما چه می رسد؟ سگ و حال و موت محمد (واهی) داده احمادیت این بارهای ماحالت آن سگ و حاکم دارد اگر ناتو سندی هست از خدا بخوان تا این بارهای ما سوژ محمد گواهی بدهد تا ما در دایره اسلام آنیم اراهم سر رسیده بهاد و در الله زارید، گفت خداوند ابرم، حشای به حشای شایع و در اسلام را قوی کن هور آن مباحث تمام نا کرده که هر نای بر نای معج ماگت «لااله الا الله محمد رسول الله» ایشان چون آن حال دیدند بارها مگسلاسدند و معرفتهای شوق دیدند و گفتند «لااله الا الله محمد رسول الله»

ای حوا میرد! آثار نظر صادقان مهر حارستان حدلان که رسد عمر دین بر آید، برکات اهاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد و بر عشق موی دهد، ابرمطلس مگرد تواند کرد، اگر بر بار دار مگرد مقبول در راه عزت شود

«اَما یرید الله لیدفع عسکم الرّحس اهل البیت» «ربّ العالمین مَتَب می نهد بر مصطفیٰ عربی که حواست ما و حکم ما آست که اهل ست تو پاک باشند اهر چه آلائش خلقیت است و اوساح بشریت، تا - ار حانه مکند حدای ماد همه چیز، «الطّیّبات للطّیّس و الطّیّون للطّیّبات» - گفته اند که «رحس» ایند افعال حسنه است و احلاق دبیّه افعال حسنه فواحش است «ما طهر منها وما طن»، و احلاق دبیّه هوی و بدست و محل و حرم و قطع رحم و امتال آن، ربّ العالمین ایشانرا بحای بدعت سبت نهاد، و بحای محل سخاوت، و بحای حرم فصاحت، و بحای قطع رحم وصلت و شفقت آنکه فرمود «ویطهرکم تطهیراً»، و شمارا پاک می دارد ار آنکه خود معصی باشد یا خود را بر در الله دالّتی داسد یا طاعت و اعمال خود بطری کمید

پیرو طریقت گفت نظر دواست نظر اسانی و نظر رحمانی نظر اسانی آست که تو خود مگری، و نظر رحمانی آست که حق تنو نکرد، و تا نظر اسانی اربهاد تو رحت بر ندارد نظر رحمانی بدلت برول نکند ای مسکن! چه مگری تو باین طاعت آلوده خویش و آنرا بدرگاه بی ماری او چه ورن بهی، حر بداری که اعمال همه صدیقان رهین و طاعات همه قدسان آسمان اگر جمع کمی در مهران حلال دی الحلال بر پشه بی مسعد لکن او حلّ حلاله ما بی ماری خود سده را ند سدگی می پسندد و راه بوی می نماید، «الله لطفٌ بعباده» لطف است به مدگان خوش مسکویت لطف مابین و رحمت ار ما دان و نعمت ار ما حواء «واسئلوا الله من فضله»

«انّ المسلمین و المسلمات» «ربّ العالمین درین آیت مدگان خود را در رقتی راه دین مبارک روش می نماید و آنکه ایشانرا بلطف خود در آن روس می ستاید و برحمت خود مرد عظیم و نواب کریم می دهد، خود راه می نماید و خود بر روش ممدارد و آنکه سده را در آن می ستاید ایست کرم و لطافت ایست رحمت و رأفت» «انّ المسلمین و المسلمات» مسلمانان اند احکام شریعت را کردن نهاده و در راه حقیقت خوششتی را

کشف الاسرار - جزء بیست و دوم

ممکنه، «المؤمنين و المؤمنات» مؤمنانند ما قرار دهن و تصدیق از میان حای و عمل دارند، «و القانتس و العانتات» طاعت گزاران اند و فرمان برداران، روز در کار دین و شب در حمار شربت یقی، «و الصادقین و الصادقات» راستان اند هم در گفتار هم در کردار هم در عقد و هم در عهد، «و الصابرين و الصابرات» شایسته گان اند و هر سان بحکم رضا داده و مقدم عمر پیش سلطان حقیق ایستاده، «و المصدقین و المصدقات» بحشد گان اند هم مال و هم نفس، حق هیچ کس موجود نگذاشته و آراء خصوصت ما خلق مرحاسنه، «و الصائمین و الصائمات» مسکول اند از ناشایست، خواه و شایانند، ناپسند بحکم طریقه، روزه داران موقوف شربت، «و الحافظین و الحافظات» پاسداران اند ظاهر خود را تادر حرام و فسد، گوشه انانند مایل به در آتا خلق، «و الذّا و الذّا» درین الله دشرا و الذّا لرات» حدایرا یاد شدگان اند برین و نادر داشتگان اند بدل

پیر طریقت گفت ای یاد کار خایها و یاد داشته دلها و یاد زده زبانها، فصل خود ما را یاد کن و نه ادلغی ما را شاد کن ای قائم ساد خویش، هر ناد گنده ساد خود پیش ا یاد تو است که ترا نه سرا رسد ورنه از روی جهل اید، ترا سر

الهی! تو ساد خودی و من، ماد تم، تو مرحوات خودی، من مرهاد تم

«اعد الله لهم معرفه» و احرا عظمها «الهم سهله ال العاده و دوام العرفه» عدا

تحقق السؤل و سل ما فوق المأمول

٤- النوبة الاولى

قوله تعالى «ما كان محمد ابنا احد من رجالكم» محمد پند هیچ کس نیست از مردان شما، «و لكن رسول الله و حاتم النبی» لکن رسول خداست و مهر پیغمبران، «و كان الله نکل شی علیما»^(٤٠) و الله همه چر داناست و الله همه آگاه

« یا ایها الدین آموا » ای ایشان که مگرویدید | و بیعام پذیرفتند و رسانده را استوار گرفتند] ، « ادکرو الله کثیراً ^(۴۱) » یاد کنید الله را یاد کردنی فراوان
 « و سحوه نکره و اصیلا ^(۴۲) » و بپاکی ستائید [و مبارکبید] او را نامداد و شامگاه

« هو الذی یصلی علیکم » اوست که می درود دهد بر شما ، « و ملئکته » و [درود میدهد بر شما] فرشتگان او ، « لیحر حکم من الظلمات الی النور » تا [بدرود و بحشایش خویش] شمارا سرون می آرد از تاریکیها بر روشائی ، « و کان بالمؤمنین رحیمآ ^(۴۳) » و الله بر مؤمنان مهربان است ، همیشه

« تحیتهم یوم یلقونه سلام » نواخت ایشان آن روز که ملک الموت را بسند درودست و سلام کردن ملک الموت بر ایشان ، « واعد لهم احراً کریمآ ^(۴۴) » و ساحت الله ایشان را مردی بسکو ، بیروح

« یا ایها النبی » ای پیغامبر ، « انا ارسلناک » ما فرسادم ترا ، « شاهدآ » کواهی [ما را بر صدگان و مؤمنان را ، سردیگما] ، « و همشرا و نذیرآ ^(۴۵) » و شارت دهی و سم مائی

« و داعیآ الی الله نادیه » و ناخوانده بی مالله فرمان او ، « و سراحاصیرآ ^(۴۶) » و حرامی درویشان ^(۱)

« و نشر المؤمنین » و شارت ده گرویدگان را ، « فان لهم من الله » که ایشانراست از حدای ، « فصلا کثیرا ^(۴۷) » سکوئی مررک

« و لاتطع الکافرین و المنافقین » و کافرا را و دو دیوارا فرمان مبر ، « و دوع ادیهم » و رساندن کافران مگذار ، « و توکل علی الله » و دشت جدا بار کن ، « و کفی بالله وکیلا ^(۴۸) » و الله کار سازی بسنده است

« یا ایها الدین آموا » ای ایشان که مگرویدید ، « اذا نکحتم المؤمنات »

مر که که رمی گرویده نری کنید، «ثم طلعتنوهن» و آنکه میرای پای کشاده کنید،
 «من قبل ان نعوهن» پیش از آنکه ایشان رسد جماع، «فما لکم علیهن» من
 عدت تعدد و بها، شمار این زنان عدت نیست که شمارید، «فمتعنوهن» چسبی و عدد
 ایشانرا، «و سرخوهن سراخا حمیلا» (۴۹)، «و نگهدارید ایشانرا نگهداشتی به او
 یا ایها النبی» ای پیغمبر، «انا احللمک» ما ترا حلال کردم و کشاده
 «ارواحک اللاتی آتیت احوهن» زنان که بر من مسای و ملاوین^(۱) ایشان مدهی،
 «و ما ملکک یمیک» و برده که مسگری، «مما آفاه الله علیک» از برده بی که
 الله ما تو گرداند و در دست تو دهد، «و نبات عمک» و زنان فریضی که مادران تواند
 «و نبات حاک و نبات حالاک» و زنان منی رهبره که ایشانرا ماحوال تومی
 بار حواسد، «اللاتی هاجرن معک» آن زنان که ماته هجرت کردند بمدیبه،
 «وامرأة مؤمنة» و رمی گرویده، «ان وهبت لهن النبی» اگر آن زن به ایشان
 راه پیغمبر دهد، «ان اراد النبی ان یتکحها» اگر پیغمبر خواهد که آن را
 بر من گردد و بر ماشونی بدرد، «حالة لك من دون المومنین» ما حلال داشتم
 آن ترا جدا از همه گردندگان، «قد علمنا ما فرحنا علیهم» دانستیم آنچه فرح
 کردیم و باز بریدیم و تقدیر کردیم بر مؤمنان، «فی ارواحهم و ما ملکک انما بهم»
 در کتا زنان و کسرکان ایشان، «لکی لا یتکون علیک حرج» از حلال کردن آنرا
 تا بر تو سگی نبود، «و کان الله عمورا رحیما» (۵۰)، «الله آمر و آمر» بر زبان
 «قرحی» من نشاء منهن، از زبان خویش هر که خواهی از خود دور می داری،
 «و تقوی الیک من نشاء» و هر که خواهی ماحود مبداری، «ومن انتهت» هر که
 حوامی می باد طلب و می باد حوی، «من عرب» از آن که از حاک کرده بی و دور داشته،
 «فلا حجاج علیک» از در هر سه، «بر تو تسکی نیست» «ذلک ادبی ان نقر اعیهن»
 این بردنک تراست تا آنکه روش بود چشم ایشان، «که ما خود آیی» «و لایحرج» و

اندوھکنی باشد ایشان | کہ می‌دور داری | ، « ویرصین بما آیتھن کلھن » و حشود
باشد آنچه ہر دو گروه را مہدی از ہن حوش ، « واللہ یعلم ما فی قلوبکم » اللہ
مداند آنچه در دلوہای شماست ، « و کان اللہ علیماً حلیماً » (۵۱) ، و اللہ دانای بردبارست
ہمیشہ

« لا یحل لك النساء من بعد » حلال و گشادہ مست ترا رہان از پس | آنکہ
ترا احتیاز کردند مردیہا و رست آن | ، « و لا ان تبدلن بهن من ارواح » و حلال
مست و گشادہ ترا کہ ہج رہن ازیشان بدیگر بدل کی ، « و لو اخرجک حمیھن »
و ہر چند کہ رہان بانی کہ حوس آید ترا مکوئی ایشان ، « الا ما ملکک یمینک »
مگر مردہ بی کہ آنرا خداوند ناشی کدر بردست تو شود ، « و کان اللہ علی کل شی رقیباً » (۵۲)
و اللہ ہر ہمہ چیز گوشوان است

النوبة الباقية

فولہ « ما کان محمدٌ انا احد من رجالکم » ۔ سب رسول آیت آن بود کہ
رند بی حارثہ کہ پسر خواندہ رسول بود مردم او را ریدن محمد میخواندند ، پس
حون رہب را مربی کرد قومی گفتند تروّح نامرأۃ اسا ۔ رہن پسر خواندہ خود را
مربی کرد ، و در شرع وی مست رہن پسر را مربی کردن ربّ العالمین این آت بحواب
ایشان فرستاد یعنی کہ محمد بدر رید حارثہ مست ، ای ۔ لیس محمد انا احد من
رجالکم آندی لم یلہ فمحرم علیہ نکاح روختہ بعد فراقہ ازاہا رہن پسر آنکہ مرید
حرام گشت کہ آن پسر از صلہ وی باشد و از وی رادہ ، و رند بی حارثہ نہ از صلہ
محمد است و نہ از وی رادہ و محمد خود پذیر هیچ مرد بالغ رسند مردی مست

ابن عباس گفت ان اللہ تعالیٰ لئما حکم ان لاسی بعدہ لم یعطہ و لدأ ذکرأ
یصیر رجلاً حون حکم اللہ این بود کہ بعد از محمد هیچ پیغمبر نباشد ، او را فرید

برضا مالغ بداد، که اگر دادی پیغامی بودی و آنگه معنی حاتم الدین درست سودی
رسول خدا را پسران بودند ابراهیم از ماریه و قاسم و طیب و مطهر از خدیجه
اثنا در کودکی اردما رفتند و بلوغ نرسیدند رب العالمین میفرماید «من رحالهم»
و لفظ رحال بر مردان مالغ افتد، و روا باشد که معنی آیت آن شد که «انا احدهم من
رحالهم» آندی لم یلده و آنگه نرید حارثه «مخصوص بود»

«و لیکن رسول الله» صلا اللام لمطلن کن

«و حاتم الدین» - عاصم صحابا خواند بر اسم، یعنی که مهر و باد راست،
ای - هو آخرهم باقی مدبر تا خواند بر فعل، ای - حتم الدین و به حاتمهم، مهر
کسده پیغام راست، یعنی که محمد حتم دزد پیغامی را آن حتم که رب العزم
نوی داد

«ای انوهریره قال قال رسول الله (س) «میلی» میل الا، «ای قلمی امل
قصر احسن» انده فرا منه موصع اند قطاف نه المظالم معجون من حسن دانه الاموضع
تلك الام لا یمنون سه اها صحت اما سددت موصع تلك الا حتم بی الا ان و حتم
بی الرسل» و علی حیر بن معظم قال سمعت الی قول «لی اسماء» انا محمد
انا احمد» انا الماحی آندی به حوا الی بی الامر و انا الحاشر آندی «حشر الناس علی
قدمی و انا العاص آندی لس بعده بی» «فی صفای من کتبه حاتم النبوه و هو
حاتم السبیب احد الناس صدقه اندی الناس ابحا و الهم عرنا» ادرهم عشره
(س) «ای عداک ماموب» حاتم السبیب «ان آدم لم یجد فی طبعه
وساحر ناول ادری دعوه» همم و شاه عیسی و «ما اقی آتی باب حسن و معتنی و
قد حرح لها نور» اسباب لها منه قصور الثام» و گفته اند معنی حاتم السبیب است
که رب العالمین موب همتا اما جمع کرد و دل مصطفی و عاو معدن آن کرد و مهر
موب بر آن بهاد تا ح دشمن موصع موب راه یافت، به هوای من به وسوسه شیطانی

مضطربان منسوبه، و دیگر پیغمبران را این مهر نمود، لاجرم از حضرات و هواحسن این سود، پس رب العالمین کمال شرف **مصطفی** را آن مهر در دل وی نهان مگذاشت، تا ما را دو کف دی آشکارا کرد تا هر کس که بگریستی آنرا دیدی همچون حیاه کموتری و قال **الثانی** بن یزید مطرت الی حاتم السوء بین کتفه مثل زر الحلة و قال **حاتر بن سمره** رأیت الحاتم عند کتفه مثل بیضة الحمامة و قال **عبد الله بن سرحس** رأیت النبی (ص) و اکت معہ حبرا ولحمًا ثم دنت حامه مطرت الی حاتم السوء من کتفه عند باص کتفه اليسری جمعا علیه حلان کامبال المألیل و روی کات علامه السوء علی بعض کتب رسول الله (ص) یعنی عرصوه

« یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کسرا » - قال ابن عباس لم یعرض الله عزوجل علی عاده فی هذا الا جعل لها حدًا معلومًا ثم عذرها لها فی حال العذر غیر الذکر فانه لم یجعل له حدًا یهوی الیه و لم یعذر احدا فی ترکها الا معلوما علی عقله و امرهم به فی الاحوال کلها، قال تعالی « اذکروا الله فاما و قعودا و علی حیوبکم » و قال « اذکروا الله ذکرا کسرا » بالذل و النهار فی الزر و البحر و الصحه و السم فی السر و العلاقه قال **مجاهد** الذکر الکسر ان لا یسأه اذ

« و سحوه » ای - صلواته « نکره » یعنی - صلاة الصبح « و اسلا » یعنی صلاه العصر این سه موافق آن حراست که **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود « من استطاع منکم ان لا یعل علی صلاه و لا یطلع الشمس و لا یغربها فلیعل » مکتوب هر کس تواند از شما که معلوب کارها و شعل دسوی مگردد در نماز نامداد پیش از بر آمدن آفتاب و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب، تا چس کند این هر دو نماز مذکر مخصوص کرد از مهر آنکه بسار احد مردم را ناین دو وقت تقصر کردن در نماز و عاقل بودن از آن، اما نماز نامداد سب حواب و نماز دیگر سب امور دنیا، و سر شرف این دو نماز در میان نمازها پنداست نماز نامداد وقت شهود فرشتگان است لقوله تعالی « ان قرآن

الحرکان مشهوداً» یعنی - تشهد ملائكة الليل وملائكة النهار ، و نماز دیگر نماز وسطی است که رب العزة گفت «والصلوة الوسطی» وقال بجاهد «و- حو- مکره» و اصلاً ، یعنی - قولوا سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله الا ان ولا حول ولا قوة الا بالله ، فمما تسبح عن احوانه وقيل المراد من قوله «د لرا لمرأ» هذه الطمات يقولها الطاهر والحس والمحدث و لسيرة - اول النهار ، يقال سارت و مغرب و امتكرت و مكر الرجل اول ولده و مكر ثل شيء اوله و الا ثوره ازل الما له و هذا مكر طيب النكاره ، و النار هوالدى لايعمل عن حوائج في النار و الاسيل - اخر النهار و جمعه اُصل ، و الاصال جمع الجمع

«هوالدى يصلي عليه و ملائكة» - فالصلوة من الله الرحمن و من الملائكة الاستعمار للمؤمن قال السدي قال قال نوح اسرائيل لموسى ايصلي ردائي و مدر هذا اللجام على موسى ، فاح الله ان هل لهم اي اصلي و ان سلوبي رحمتي و قد وسعت كل شيء و هل من صلوة الله عزوجل على عبد حس مائة علة ، قال الله عزوجل «ادروني اذكر كم» قال ائسي اما مرات «ان الله و ملائكة يصلون على النبي» ، قال ابو بكر ما حاك الله يا رسول الله شرف الاود بشر لسانه ، «امر الله تعالى» «هوالدى يصلي عليه» ملائكة لمخرجهم من الظلمات الى النور ، اي - من ظلمة الكفر الى نور الايمان ، یعنی - انه رحمه و هدايته و دعا المائات لهم اخرجهم من ظلمة الكفر الى النور «و كان بالمؤمن رحماً»

«تحيهم يوم بلقوا سلام» - مسروران ايحاجو قول كرمه اند يعني آست له «يلقوه» ايها ما الله شود ، یعنی - تحية المؤمنين يوم يرون الله «سلام» اي - يسلم الله عليهم ميگويد نواحت مؤمنان آروز له الله اسند معي دور «ما سلام است و درود» ، قال النبي (ص) «يصلی الله عزوجل بهم الفیما و يقول للمؤمن سلام عليهم» قول دیگر آست که اصافت ها ما ملك الموت است ، یعنی بوقت نفس روح مؤمن ، ملك الموت روى سلام کند قال ابن مسعود اذا جاء ملك الموت له من روح المؤمن

قال ربك يقربك السلام و قيل يسلم عليهم الملائكة و يشربونهم حصيصاً
من قلوبهم

« و اعدّ لهم احزاباً كريماً » يعنى - الحبة

« يا ايها النبى انا ارسلناك شاهداً » يعنى - شاهداً للرسل بالاتباع ، اى محمد
ما ترا بعامر كرديم و رسالت خود گرامى كرديم و ارمان خلق تر كرديم تا فردا
تر ستاحر گواهى ناشى مؤمنان را سرديك ما و بعامر ان را تبليغ رسالت ، و برفق اين
معنى حر مصطفى است قال النبى (ص) « يحآء نوح يوم القيمة فيقول الله له
هل ملعت فيقول نعم ، فمسئل امته هل ملعتم ، فيقولون ما حآءنا من نذير ، فيقال
من شهودك ، فيقول محمد و امته فقال رسول الله (ص) فيحآءكم فتشهدون انه قد ملع ،
ثم قرأ رسول الله (ص) و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون
الرسول عليكم شهيداً »

« و مشرا و نذيرا » يعنى - مشرا لمن آمن بالحبة و نذيرا لمن كذب بالبار

« و داعا الى الله » اى - الى توحده و طاعته ، « مآء » اى - ما مره هماست كه
حاي ديگر گفتم « يا ايها المذنب قم فاندز » - اى حامي در خود پيچيده ، وردا در سر
كشده ، حر مردمان را از ما آگاه كن و تر توحيد و طاعت ما حوان ، حائي ديگر
گفتم « قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا و من اتبعني »

« و سراحاً مسراً » - سماء « سراحا » لا نه يهتدى به كالسراح يستصآء به في الظلمة

عن عطاء بن يسار قال لعيت عبد الله بن عمرو بن العاص قلت احبرني عن صفة
رسول الله في التورية ، قال احل و الله انه اموصوف في التورية شخص صفته في
القرآن « يا ايها النبى انا ارسلناك شاهداً و مشراً و نذيراً » و حرراً للآيتين ، امت عدى
و رسولي سمعتك الموكل بسطر و لاعط و لاصحاب في الاسواق و لا بدفع بالسبب و لكن
يعفو و يعفر و لن قصه حتى هم به المله العوآء بان يقولوا لا اله الا الله

« و نشر المؤمنين بان لهم من الله فضلاً كبيراً » حيث جعلهم امة وسطاً لتكونوا

شهد آء علی الناس ، و جعلهم حیر ائمہ احرحت للناس

« و لا تطع الکافر » - هذا جواب انی جهل کان یسئ عدا ادا صای و بود ان
تدعی مسکونید بو جهل کافر را فرمان « ر که او می بازید هی ، ا که نما ، م مد
و دوست ندارد که بو فراوی گرائی و بوی ساری ، « ما ست که فرمود » « لا تطع
المکذس » و قدوالوتدعی مذهبون « و « مداند معی است که کافران فرمان « ر
که ترا مسکونید درو نشانرا « ر خویش بران تا ما ، بو ش ، م ، « ما ست که فرمود
« و لا تطرد الدین یدعون ربهم »

قوله « و المصافین » - ای محمد ، و ما عمارا فرمان « ر ، « عد دره ع ایشان
میدید و سخی ایشان مشبو ، ایشان دو رو اند ، سخی چ مان
« و دع ادیهم » ای - امیر علی آراهم و لا تطعاهم عاده ، « هدا م سخی
آیات القتال

« و تو کل علی الله » ندوام الاطع اا

« و کفی بالله و ذللا » حافظا

« یا ایها الناس آمنوا ادا بحکم المؤمنات تم ، « ما و هم » ۱ - « دالی علی ان
الطلاق قبل التکاح عر واقع ، « لان الله تعالی اذت الله الله بعد التکاح « ما و ان لا مرا
احیته ادا مکنتک قامت طالق اوقال الله امراد الله بها هی طالق مباح لا یتع الطلاق
وهو قول علی و انی عباس روا لمر اهل العلم ، « قال الشافعی ، « عن ابن مسعود
انه یقع الطلاق و هو قول اصحاب الرأی ^(۱) ، « قال ابن عباس ان یوکل الله ما قال
ابن مسعود لما قال الله عز وجل « ادا طأسم الله ان تم مذهب من « قال « م
المؤمنات تم طلقتموهن » « علما ان « الا ان الله بعد التکاح « من حاکر قال « قال
رسول الله (س) « لا طلاق قبل التکاح » ، « قال مالک و الا و راتی اذ عتی امراده « ست
وقع و هو ان یقول ادا صاحب فلا ، « هی طالق او یقول کل امراد الله بها الی سدا « ه
مده یسمیها وقع

« تَمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ، أَيْ - تَحَامِيَهُنَّ
وَمَالِكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا ، تَحْصُونَهَا بِالْأَقْرَبِ وَالْأَشْرَفِ لِأَنَّ الْعِدَّةَ لِمُتَرَاكِئِهِ
رَحْمَتًا مِنْ الْوَلَدِ

«وَمَمَّوَهُنَّ» أَيْ - اعْطُوهُنَّ مَا يَسْتَمْتَعُنَّ بِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ سَبِي
لَهَا صَدَاقًا وَلَهَا الْمَتْعَةُ ، فَإِنْ كَانَ قَدْ غَرَسَ لَهَا صَدَاقًا فَلَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَالْمَتْعَةُ لَهَا وَقَالَ
قَتَادَةُ هَذِهِ الْآيَةُ مَسْخُوحَةٌ قَوْلُهُ «فَصَصْ مَا فَرَضْتُمْ» وَقِيلَ هَذَا أَمْرٌ بِرَدِّ الْمَتْعَةِ
مُسْتَحْتَمٌّ لَهَا مَعَ نِصْفِ الْمَهْرِ ، وَذَهَبَ مَعْصُومٌ إِلَى أَنَّهَا تَسْتَحَقُّ الْمَتْعَةَ مَكْلًّا حَالًا لِطَاهِرِ الْآيَةِ
«وَسَرَّ حَوْضٌ سَرَّاحًا حَمَلًا» - سَرَّاحٌ وَفِرَاقٌ وَطَلَّاقٌ هَرَسَهُ لِفُطْرٍ صَرِيحٍ أَيْ - دَسْتِ
مَارِدَاشِمٍ ، مَكْدَاشَتِمٍ ، نَهَشْتِمٍ ، وَ الْمَعْنَى - حَلَّوْا سِلَاحَكُمْ بِالْمَعْرُوفِ مِنْ عِبَرِ صَرَّادٍ ، وَمَعْنَى
- الْحَمَلِ ، أَنْ لَا يَكُونَ الطَّلَاقُ حُورًا لِعَصَبٍ أَوْ طَاعَةٍ لِعِزَّةٍ ، أَوْ يَكُونَ ثَلَاثًا مَتًّا أَوْ يَمْسَعُ
الصَّدَاقَ

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَرْوَاحَكِ » الْآيَةُ ، فِي تَحْلِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النِّسَاءَ
لِرَسُولِهِ (ص) بِعَدِّ قَوْلِهِ « لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ عَدٍّ » ، لِلْعُلَمَاءِ مَذْهَبَانِ قَالَ مَعْصُومٌ
آيَةُ التَّحْرِيمِ مُتَأَخِّرَةٌ لَمْ يَكُنْ بَعْدَهَا أَمْرٌ ، وَقَالَ مَعْصُومٌ هِيَ مَسْخُوحَةٌ بِهَذِهِ الْآيَةِ ، وَ قَدْ
كُنَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَعْدَهَا مَيْمُونَةٌ نِسْتِ الْحَارِثِ الْهَلَالِيَّةِ حَالَةً بِنِ عُبَّاسٍ ، وَ هَذَا
أَنْتَ قَوْلُهُ « إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَرْوَاحَكِ اللَّاتِي آمَنَتْ أَحْوَرُهُنَّ » أَيْ - مَهْوَرُهُنَّ

« وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَأَ اللَّهُ عَلَيْكَ » أَيْ - رَدَّ عَلَيْكَ مِنَ الْكُفَّارِ مَا نَسِيَ
فَتَمْلِكُ مِثْلَ صَمِيَّةَ نِسْتِ حَبِيبِ بْنِ أَحْطَبٍ وَحَوِيرِيَّةَ نِسْتِ الْحَارِثِ الْمَصْطَلِقِيَّةِ وَ قَدْ كَانَتْ
هَارِيَّةَ مَتًّا مَلَكَتْ بِمِسْمَةِ فُولَدَتْ لَهُ أَمْرُ هَيْمٍ وَ - الْعِيءُ ، اسْمٌ لِكُلِّ فَائِدَةٍ تَمُتُّ إِلَى الْإِمْرِ
مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ

« وَ سَاتِ عَمَّكَ وَ سَاتِ عَمَّاتُكَ » يَعْنِي - سَاءَ قَرِيضٍ ، « وَ سَاتِ حِمَاكَ وَ سَاتِ
حَالَاتِكَ » يَعْنِي سَاءَ نِسِي زَهْرَةَ ، فَالْتِ أَمْ هَانِي ، وَ اسْمُهَا فَاحِةٌ نِسْتِ ابْنِ طَالِبٍ
حَطْبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ اعْتَدَرْتُ إِلَهُ مَعْدِنِي ، « وَ سَاتِ عَمَّاتُكَ » يَعْنِي رَيْسَ نِسْتِ جَعْفَرِ

أمها أميمة بنت عبد المطلب ، فوسات حالك وسات حالك ، لم يكن لرسول الله (ص) حال ولا حاله غير أن أم رسول الله (ص) هي بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة وكان بنو زهرة يسمون أحوال رسول الله ، ولهذا قال رسول الله (ص) لسعد بن أبي وقاص ، هذا حالي

« اللاتي هاجرن معك » الى المدينة ، شرط الهجرة لأن هذا سر من أسرار مكة قالت أم هانئ لم اهاجر اليه فلم أحل له و انت من الغلظة

« وامرأة مؤمنة » اي - احللك امراة مؤمنة تسبهاك من سادات فاطمة و المؤمنين المؤمنين له ادا و هت معها منه ، واحلوه في آتد هل بن يحل للتي (ص) بناح اليهودية و المصرية بالمهر ، فذهب جماعة الى انه بن لا يحل له ذلك لانه « امرأ مؤمنة » ، وأول بعضهم الهجرة في قوله . « اللاتي هاجرن معك » على الاسلام . اسأمن معك ، فدل ذلك على انه لا يحل له بناح ، و السامد و بن الناح ، فقد في حقه معي الهبة من عرولي ولا شهود ولا مهر و بن ذلك من حصانها (ص) في الناح انه تعالى « حاله لك من دون المؤمنين » كآل ما على الابد . و « حوب » السامد بن من حصانها لا مشاركة لاحد معه ، و احتلف اهل العلم في انعقاد الناح ، فله في حق الامد ، فذهب اكثرهم الى انه لا يسعد الا بلطف الاناح او الترويج ، و هو قول سعيد بن المسيب و الزهري و مجاهد ، و به مال مالك و الشافعي ، و مع يوم الى ان يسعد بلطف الاناح او الترويج ، احلوه في نكاح الى (ص) فذهب يوم الى ان يسعد في حقه بلطف الهبة لقول تعالى « حاله لك من دون المؤمنين » و « حوب » الحروب الى انه لا يسعد الا بلطف الاناح او الترويج ، اما في حق الامد له حال ، ان اذ التي ن يستكحها ، و كان اختصاصه في قول المهر لا في الناح ، احلوه في « الى هت معها » لرسول الله (ص) و هل كانت معه امرأه « هت » فقال عبد الله بن عباس و مجاهد لم تكن عبد النبي (ص) امرأه و هت معها منه و لم تكن عنده امرأه الا معتد كاح او ملك يمس و فسر مجاهد « ان و هت معها » ما و هت معها ، يقول « ان »

كلمة منى وقال آخرون بل كانت عبدة موهوبة ، و احتلموا فيها ، فقال الشعبي
 من ريس بنت حريمة الانصارية ، يقال لها ام المصاكين وقال قتاده من
 ميمونة بنت الحارث . و قال علي بن الحميم (ع) و الصحاح و مقاتل من ام
 شريك بنت حازم من نسي اسد و قال عروة بن الزبير من حوثة بنت حكيم
 من نسي سليم و روى ان امرأة اتته ، فقالت له و هت لك نسي ، فلم يردها ،
 فقال لاحاحه لى اليوم بالنساء ، فروحها من رحل من الانصار

قوله « قد علمنا ما فرصا عليهم فى ارواحهم » ، فرص الله على المؤمنين ان لا يكاح
 الا بولي و صدق و شاهدى عدل و لا يحل فوق اربع من الرجال
 « و ما ملكت ايمانهم » - فرص عليهم فى ملك النفس ان لا يكون ملك حصة انما
 يكون ملك طيبة فتكون من اهل الحرب لا من اهل العقد و فى القسم السوى تم الكلام
 فى قوله « و ما ملكت ايمانهم »

وقوله « لكى لا يكون عليك حرج » مسوق على قوله « حالصة لك » والمعنى -
 احللك استنكاح الواحدة نفسها و تكاح ما شئت من عدد النساء لا انى مست ما فرصت على
 شرك من المؤمنين ان لا يكحوا الا بولي و شاهدين و صدق و ان تقتصروا على الاربع ،
 لئلا اردت ان لا يكون عليك حرج فى تكاح من اردت من النساء عن هذه التوسعة
 لا من سكر و من شرك و ارفع من شرك « و كان الله عموماً رحيماً »

« ترجى » اى - تؤخر ، « من تشاء مهت و تؤوى اليك » اى تصم اليك من تشاء
 الارحاء - تأخر المرأة من عر طلاق و الانواء - امساك المرأة على القسم السوى من
 عر ارحاء

قال اهل التفسير كان التسوية يسهل فى القسم واحداً عليه ، فلما رلت هذه
 الآية سقط عنه و صار الاختيار اليه يسهل و قال ابو زريق و ابن زيد . رلت هذه الآية
 حين عار بعض امهات المؤمنين على النبى (ص) و طلب بعضه ريادة النبى ، فبحرهم
 النبى (ص) شهراً حتى رلت آية التحسر ، فامر الله عز وجل ان يحترهم بين الدنيا و

الاحرة و ان يغلى سبل من اختارت الذبا ويمسك من اختارت الله و رسوله و على انه يؤوى اليه من يشاء مهت و يرحى فيرسي به قسم لهت اولم يقسم او قسم لعصبت دون معن او فصل معصبت في الثقة و القسمة فيكون الامر في ذلك اله يعمل ذب يشاء ، و كل ذلك من حصا قصه ، فرس بذلك و احتر به على هذا الشرط و احتلوا في انه هل اخرج احدا مهت عن القسم ؟ فقال معصم لم يخرج احدا بل كل رسول الله (س) مع ما حمل الله لمن ذلك يسوى بهت في القسم الاسودة فاتها رست ترك حقاها من القسم و جعلت يومها لعاشة و قل اخرج معصبت . قال انور ربي لما برل التح من اشع ان يطلقهت فقلن يا سي الله اجعل لنا من مالك و مسك ما شئت و دعا على حالنا ، فرلت هذه الاية فارحا رسول الله (س) معصبت و آوى اله معصبت . من مآن آوى اله عايشة و حفصة و ريب لت ججش و ام حبيبة لت ابي سفيان ، كان يقسم بهت سواة ، و ارحا مهت حمسا ام سلمة و ميمونة و سودة و صفية و حويرية ، كان يقسم لهت ماشا . و قال ابي عباس « ترحي » من تشاء . مهت و تفوى الك من تشاء ، اى - تطلق من تشاء مهت و تمسك من تشاء ، و قال الحسن تمرل باح من شئت و تخرج من شئت من ساء امتهك ، و قال كان التسي (س) انا خطا ابرار ، ام من له ره حطنتها ، حتى يتركها رسول الله (س) و هل معاه . تقبل من تشاء من المؤمنين اللاتي هس احسبت لك فتؤويها الك و تمرأ من تشاء ، فلاهلها روى ان عايشة لما برلت « و امرأة مؤمد انوهت نفسها للتي » ، قالت اما تسجى المرأة تأبى الزجل فتقول له فلو هت لك هسى ، فرلت هذه الاية « ترحي » من تشاء ، فقالت عايشة يا رسول الله ارى الله عز وجل يسارع في رساله يقال تمرؤ رسول الله (س) نك عشرة امراء . لاحلاف انه مات عن تسع مهت فرشتاب و من سائر العرب و قل لم يروح على حديجة حتى ماتت و قل طلق امرأتى احديهما الممسا والاحرى المسعنة . اما الممتعة فامرأه لما اصى الهيا رسول الله سده امست على فطاقها ، و اما العائدة فامرأه تميمية قال لها ارواح رسول الله (ص) اد اراك رسول الله هوولى له اعود بالله منك ،

قطبته من الادب فاستعادت منه ، فقال لها عدت بمعاد الحقى ماعلك و قيل تروّح
امرأة من عمار فلما رعت ثابها رآى بها ساصاً فقال الحقى ماعلك
قوله « و من انتعت ، اى - طلعت و اردت ، اى - تؤوى اليك امرأة » ممتن ،
عرلهم عن القسمه

« فلاحاح عليك » لائم عليك ، هذا سان ان الارحاء لس بطلاق و اماح الله
عروحل له ترك القسم لهن حتى ليؤخر من يشاء مهت في موتها و يطأ من يشاء مهت
في عس موسها و مرد الى فراشه من عرلها ، تمصلاً له على سائر الرجال
« ذلك ادبى ان تقر اعسهن و لا يحرن » اى - ذلك التحير الذى حيرتك في
صحتهن اقرب الى رصاهن و اطب لاهسهن و اقل لحربهن اذا علمن ان ذلك من الله
عروحل

« ويرسس بما آمتهن » اعطتهن « كلهن » من هرب و ارحاء و عرل و ابواء
« و الله يعلم ما في قلوبكم » من امر النساء و الهسل الى معصهن و قيل هذا
اشاره الى ما يحظر قلب من ارحا من الكراهة و نقاب من آوى من الشماتة احياناً و ان
لم يست سها ملوبهن
« و كل الله علما حكما »

« لا يحل لك النساء » - فرأ ابو عمرو و يعقوب « لا تحل » بالناء ، و فرأ
الاحرون بالناء

« من بعد » يعى - من بعد هؤلاء التسع اللاتي حرتهن فاحترن الله و رسوله
شكر الله لهن و حرّم عليه النساء سواهن و نهى عن تطلقهن و عن الاستدال بهن ، هذا
قول ابى عباس و فتادة و احتلوا في انه هل اسحل له النساء من بعد ، قالت عايشة مامات
رسول الله (ص) حتى احل النساء و قال انس مات على التحريم و قيل لاني بن كعب
لوماب ساء التى (ص) اكل يحل له ان يتروّح ؟ قال و ما يسمعه من ذلك ؟ قل قوله
« لا يحل لك النساء » من بعد ، قال اما احل الله له صراماً من النساء فقال « ما اتها التى

انا احللك ازواحك « الآية ، ثم قال « لا يحل لك النساء من بعد » قال ابو صالح امران لا يتزوج اعرابية ولا عربية ويتزوج من نساء قومه من سات العم والعمة والحال والحالة ان شاء تلك مائة وقال مجاهد معناه لا تحل لك اليهوديات ولا النصرانيات بعد المسلمين

« ولا ان تمحل منهن » يعنى - ولا ان تمحل بالمسلمات عرهن من اليهود والمصارى يقول لا تكون ام المؤمنين يهودية ولا نصرانية

« الا ما ملكك يملكك » - احل له ما ملكك يملكه من الكتابيات ان يتسرى بهن قال الصحاح معناه - ولا ان تمحل ما رواحك الا انى هن في ذالك ارواحا عرهن مان تطلقهن فتكبح عرهن محرم عليه طلاق النساء الا انى هن عنده ادخلهن امهات المؤمنين وحرمن على عره حين احتره ، و افسا بكاح عرهن مسلم به . قال ابن زيد كانت العرب فى المعاملة يتبادلون ما و احهم ، يقول الرجل للرجل نادى بامرأتك و انا ذلك بامرأتى تمرلى عن امرأتك و انزل لك عن امرأتى ، فانزل الله تعالى « ولا ان تمحل منهن من ارواح » يعنى - تبادل ما رواحك ، را - مان سقط ، و حاك . ما حد روحته « الا ما ملكك يملكك » - لا بأس ان تمحل ما حاك ما شئت ، فانما الحر ان لا روى ابو هريرة قال دخل عبيبة بن حصص على النبی (س) فمر اذن و عنده عايشة ، فقال له النبی (ص) يا عبيبة فای الاستیذان فقال يا رسول الله . ما استاذرت على رجل من مصر منذ ادركت ، ثم قال من هذه اجدت رأى حاك ، فقال هذه عايشة ام المؤمنين ، فقال عبيبة افلا اتزك لك عن احسن الخلق ، فقال سول الله (س) ان الله قد حرّم ذلك فلما حرج قالت عايشة من هذا يا رسول الله ، قال هذا احق مطاع و امه على ما تریں لیسّد قومه

فوله « ولوا عحك حسهن » يعنى - لس لك ان تطلق احدا من سآناك و تساج بدلها اخرى ولوا عحك حمالها قال ابن عباس يعنى - اسماء بنت عميس الحثمية امرأة حمير فى ابيطالب ، فلما استشهد حمير اراد رسول الله (س) ان يجعلها مهي عن

ذلك « الا ما ملكت يمينك » قال ابن عباس ملك بعد هؤلاء هاربة

« و كان الله على كل شيء رهبا » - هذا تعظم للهي و تشديد في التحريم ، و في الآية دليل على حوار النظر الى من يريد نكاحها من النساء - روى عن حابر قال قال رسول الله (ص) « اذا حط احدكم المرأة فان استطاع ان ينظر اليها ما يدعوها الي نكاحها فليعمل » و عن المعيرة بن شعبه قال حطت امرأة يقال لي الي (س) هل نظرت اليها ، قلت لا ، قال فانظر اليها فانه اخرى ان يؤذم مسلما و عن ابي هريرة ان رجلا اراد ان يتزوج امرأة من الانصار ، فقال له النبي (ص) انظر اليها فان في اعين الانصار شيئا قال الحميدي يعني الصعر ،

النوبة الثالثة

قوله « ما كان محمد انا احد من رجالكم و لان رسول الله و حاتم السدس » - ذكر معروف و سان تشراف آن هير عالم است و سيد ولد آدم ، جوهر سعادت و عصر سادت ، قلته اقبال و كعبة آمال ، محمد مصطفی (ص) ك شرف رسالت او مال بستانه و عز دولت او ماند دوسته ، من و محراب ماء او آراسه ، اكل دس ه ه اعد عبايد سان و تسان او مهتد شده مهتری اله لادر او هما اله ت بود اله او ملاحه بود ، عارت او فصاحت بود ، سراه او محبت بود ، حان او اله عرت بود ، برده او عبرت بود ، آئن او شريعت بود ، حامت او شمساعت بود هر چند اسم بدری اله وى سبكد انا ار همه پندران مشفق تر و پرمنا تر بود قال (ص) « انا انا لولد لولد » كعبه اند شفت او برامت ار شفت پندران امروى بود ، انا بدر امت بحواند او را ار مهر آنكه در حكم ارلى رمد وضا رماي و تهدير الهى سابق شده كه روز رسا حير در آن احسن كبرى و عرصه عظمى كه سرا برده فتارى برمد و ساط عظمت بكسر امد و ترار وى عدل مياويزد ، ريدان عذاب ار حجاب ، روى آرند ، حانها بحسر كردن رسد ، رماهاى فصيح گنگ كردد ، عندها همه ناظر سود ، سه ها مرده كردد ، ندران

همه از فرزندان سکربرد ، چنانکه ربّ العزّة فرمود : « یوم یقرّ العزم من احبه و اقره و ابد » آدم که پدر همه گاست فرا پیش آید که مار حدایا ، آدم را بگدار ، و ما فرزندان تو دانی که چندی نوح همان گوید ، ابراهیم همان ، موسی و عیسی و دیگر پستامبران همان گویند ، از است بساحز و فرع ، ایت همه بلرند و خود در ماند و ما فرزندان پدر دارند و گویند : « عسی عسی » حدایا ، ما را رهان و ما فرزندان هر چه خواهی میکنی ، و مصطفی عربی (ص) در آن احسن رستگار روی سر حاکم نهاده و کسوی مشلیں بردست نهاده و زبان رحمت و شفقت بگشاده که مار حدایا ، ایت مرهشی ستمان و سچارگان اند ، طاعت عذاب و عتاب تو نداند ، مرا نشان ، وحشی و رحمت کن و ما محمد هر چه خواهی کن ، حجام آینه در آل همه که پذیران از فرزندان سکربرد آن دور او را پدر و خواند تال ، نشان دیگر مرد واد ، بهرا نشان شفاعت آمد اطعمه بی دیگر شو او ، ایدر بخواهد ، اگر پا بودی ، آه ای پدر مر پسر را و دل باند در شرع ، او با صواب الله ، ساده عا ، مردای ، ایت ، ایت ، آه ای خواها داد و ذلك قول عرّ حنّ « لشاه با شهدا ، علی التّان ، و یمن الرّسول عا ، ام شه ا » « یا ائها آتس امواد کثره الله ، ارا ، را » مهم ام ، ایت ، ایت ، ایت ، دعوت خلق است بر همت خو ، برا ، مصطفی علی الداد و السام فرموده : « من احب شدا ادر د کثره » ، نشان دومی در فرموده ان است دس ، بگدار ، که مان ا د که ما ساند با دل ا در حال ما

بیر طرفت ایت در دس ، بهره ، مهمان است ، « انی دنا به دوات حان و آتس چهارست ، یک درّه مردن با سته ، بهره ده چهارست ، با باره الفان ایت با دوست خوشتر از حابست ، یک هس در سته دوست مالک خدا و است ، عربی ان رهی ایت سرای آست ، این جا طریقت که بی نام ، بی شست ، شعل رهی است ، ایت ، ایت ، رهی از آن بی طافت و آن نار است ، او که طالب آست ، با دد دد مان آتش نار است

اردست از آتس بود ما را در آل مهرش بود
هر جا از تو آید خوش بود خواهی شما خواهی الم

« یَحْيِيَهُمْ يَوْمَ يَقُومَةُ سَلَامٌ » - ماش تا این درویش مدولت حانه ادرسد ، تأخیر و درنگ از پای عطف بر حیرد ، امر لطف نازان کرم رمرد ، حورشید وصال از مشرق یافت تا مان شود ، دیده و دل و جان هر سه بدوست مکران شود

در خبر است که « تَمَلَّاءُ الْأَبْصَارِ مِنَ النَّظَرِ فِي وَجْهِهِ وَ يَحْدَثُهُمْ كَمَا يَحْدُثُ الرَّجُلَ حَلْسَهُ » آن دیده که او را دید ، ملاحظه غیر او کی یدارد ، و آن حان که ما او صحبت یافت ، ما آب و خاک چند سارد خو کرده در حصرت غرت ، مذلت حجاب چند بر تابد ، والی بر شهر حوش ، در عرت عمر چون سر آرد

اندین عالم عریسی ران همی کردی ملول تما از حیا یا ملالت گفت باید بر ملا « یَحْيِيَهُمْ يَوْمَ يَقُومَةُ سَلَامٌ » - این مواحت و مرلت و این دولت می نهایت ، فردا کسی را سراسر است که امروز از صفات هستی خود جداست ، هر چه آن صفات خودی است همه بد است و هر چه بد است همه رنگ است و هر چه رنگ است در راه حواسمردان مگ است

آمکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت خود را چه نگاری ای مسکین ؟ خود نگاری را قدری نیست ، خود را چه آرائی ؟ خود آرائی را موایی نیست مگذار تا « وَ رِيْمَهُ فِي فَلْوْمِكُمْ » می تو ترا آراید ، مگذار تا « یَحْيِيَهُمْ وَ يَحْيُوهُ » می تو ترا پسندد

پیر طریقت گفت ارو ماو مگر نه ارحود ماو ، که دیده ما دیدم و ریشین است و دل ما دوست محسوس است ، هر که درین کوی حرمی دارد داند که چنین است ، دیدار دوست حاضر آئین است ، بدل حان بر آمد دیدار ، در شریع دوستی دین است

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » - ای مهتر عالم ای سید ولد آدم ، صحر عرب و عجم ای مواحیه لطف قدم ای در رمس مقدم و در آسمان محترم ، مهتری که مساو او نظم عقد صفات ، رهاو او حل عقد مشکلات ، گفتار او مشهور سعادات ، کردار او دستور کرامات ، لفظ او سرمایه مکرمات ، لحظ او پیرایه حساسات ، علیه افضل الصلوات و او فی التَّحِيَّاتِ

« انا ارسلناك بالحق - ما که در الهیت ینکناهم و در احدثت بی همتائهم ، در
 ذات و صفات از خلق حدائیم ، متصف مکربانیم ، خالق رمی و سما آیم ، پناه هر کدا و
 راحت هر آشائیم ، ماسرار خلق دانائیم و مراعمال همه گوانیم
 « ارسلناك شاهدا و شرا و ندیرا » - ترا فرستادم « خلق تا آشایان را ، اهل
 ما حیر دهی که مواحتی اند ، سگاسکان را سم نمائی که کداحتی اند ، دوستار را مشاور
 دهی که سرای سعادت از مهر ایشان می آرایند ، دشمنار را سم دهی که رندان دور
 برای ایشان می تاسد

« و سراحاً مسرا » - ای مهتر آفتاب چراغ آسمان است ، تو چراغ ، مسی ،
 آفتاب چراغ دساست ، تو چراغ دسی ، آفتاب چراغ ملک است ، تو چراغ ملکی ،
 آفتاب چراغ آب و دل است ، تو چراغ خان و دلی ، آفتاب چراغ این جهان است ، تو
 چراغ این جهان و آن جهانی ای آدمی هر چند که سرحدی اندیشه ای و توانی صفا
 انسانی ، لکن ما محمد همراهی چون توانی ، که در دوزخ این خطایی که « اهل دوا
 ما جمعاً » و او در سوز این سرور است ، « اسری به او » ای روح اهر چه در تو
 شمع الانسانی و در معبد دوق محراب الدعائی ، و طاعت نسبت محمد چون دانی ، که
 سراسمه این رحمتی که « ملائکته ما اس لك مد علم » ، « اوست او » این اهل
 است که « ولسوف يعطيك ربك فترسى » ای حلیل اهر چه در تو پشه ای مآتی ، طرار
 حنا حاسی ، لکن ما محمد برابری سوا می که تو در توارس این بهمتی که « بل عمله
 سرهم » ، و او در رهزه این قصه است ، « لظهره علی الذین ذاکه » ای
موسی کلیم اهر چند تو همراز رحمانی و مصطفی لطف یردانی ما محمد مقاومت چون
 توانی ، که تو محور این سرسی که « ل ترابی » و از جمود این شربت است که
 « الم ترالی ربك »

« و تر المؤمنین ان لهم من الله فضلا کسرا » - ای محمد اموهان را نشات
 ده که ایشانرا سر دیک ما مواحت ساوست و ذرات بی بهات و فصل تمام داعی را

احبات و سائل را عطیت، معتمد را معوت، شاکر را رنات، مطیع را مبوت، شارت ده ایشانرا که چون می‌گیریم ایشانرا عیب می‌دیدم نه پسندیدم تا مشترار بهانها ور رسدم رهی را نه می‌باری خود چنانک بود برگردیم شارت ده ایشانرا که آنچه اول بود امروز همان، انریست از تر ماران، مؤمنان را حاودان، نه فصل را پایان، نه محابا را گران شارت ده که اگر رهی را حرم سیارست، فصل مولی از آن شن است که هرکار کمده می‌دره حال سرای خویش است این همه که شندی از فصل، کسر است نه فصل کسر، فصل کسر خود حالی دیگر است و نواحی دیگر عشی روحانی با صد هزار طبل بهانی و رستاحیر حاودانی، بسی بصحت آمحصه، حابی در آرزو آوخته، دلی سور یافت عرق گشته، از عرقی که هست، طلب از یافت بار می‌داند و از شعاع وجود عبارت می‌تواند، در آتش مهر می‌سورد و از بار بار نمی‌پردازد، برسان حال همی گوید

بر آتش عشق حان همی عود کم حان سده تو نه من همی خود کم
چون پاک سوحث عشق تو حان رهی صد حان دگر محيله موخود کم

هـ۔ الوبه الاولى

قوله تعالى - «يا ايها الذين آمنوا» ای شما که گرویدگان اند، «لا تدخلوا بيوت النبي» در خانه‌های^(۱) پيامبر مشويد، «الا ان يؤذن لكم الى طعام» مگر که شمارا با حوردنی حواسد، «غير ناطرين اناه» نه چنان که شود و بشسد تا طعام فرارسد، «و لكن اذا دعيتم فادخلوا» لکن چون شما را با حوردنی حواسد در شويد^(۲)، «فاذا طعمتم فانتشروا» و چون طعام حوريد پرا کسد^(۳) «و لا متأنسين لحديث» و نه چنان که ارسحان می‌برسد، ان دلتکم کان يؤدی النبي» که آن پيامبر را می‌رمحاند، «فيستحيي منکم» و او را شرم می‌دود ارشما، «والله لا يستحيي من الحق» والله اگر گفتی گفتن شرم ندارد، «و اذا سألتموهن متاعاً»

و هر که که از ایشان چیزی حواهد ، « فَمَنْ لَوْ هُوَ مِنْ وَرَاءَ حِجَابٍ » از پس پرده حواهد ، « دَلَّكُمْ أَطْهَرَ » این شما را پاک دلنده تراست ، « اَقْلَوْكُمْ وَ قُلُوبُهُمْ » دلهای شمارا و دلهای ایشانرا ، « و ما كان لكم ان تقولوا رسول الله » و روانست شمارا که رسول خدا را رح دل نمائید ، « و لا ان تمكحوا ارواحه من بعده الذا » و نه زبان او را بر می حواهد بعد از وی هر کرد ، « ان دلكم كان عبد الله عليمًا ^(۵۴) » آن سر دیک خدا ی کاری مرد گ است

« ان تدو شيئاً او تحموه » اگر پندانه د چیری یا در دل دارید ، « فان الله كان نكل شي عليمًا ^(۵۵) » الله همه چیر داناست همشه

« لاجباح عليهم » مکی مست بر زبان ، « في آياتهم » | در ما ، نمودن روی خویش و شواهد آوار خویش | پدران خویش را ، « و لا ايمان لهم و لا احوايهم » و پسران خویش یا برادران خویش را ، « و لا آباء احوايهم و لا ابناء احوايهم » و نه برادر زادگان ^(۱) خویش یا حواهر زادگان ^(۱) خویش را ، « و لا سائهم » و نه زبان هم دین ^(۲) خویش را ، « و لا مملكت ايمانهم » و نه مردمان خویش را ، « و اتقي الله » و از حشم و عذاب خدا ی بپرهزید ، « ان الله كان على كل شي شهيداً ^(۵۵) » نه الله بر همه چیر گوا هست و آن دانا

« ان الله و ملائكته يصلون على النبي » خدا ی و فرشتگان او ، « و می دهند بر پیغمبر » ، « يا ايها الذين آمنوا » ای شما که ایمان آید ، « صلوا عليه » درود دهید بر او ، « و سلموا تسليماً ^(۵۶) » و سلام ده د سلام کردی

« ان الذين يؤدبون الله و رسوله » ایشان که می رحامند خدا ی را و رسول او را ، « لعنهم الله في الدنيا و الآخرة » لعنت در د الله بر ایشان دین جهان و در آن جهان | دوزر کرد ار پسند و نواخت | ، « واعد لهم عذاباً مهيباً ^(۵۷) » و ایشانرا ساخت عذاب ی حوار کسند

«وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» و ایشان که می رسانند مردان
مؤمنان و زنان ایشان را «بغیر ما اکتسبوا» بی گناهی که کردند، «فَقَدْ احْتَمَلُوا
بِهَتَانًا وَاثْمًا مِیثًا»^(۵۸) در کردن خویش کردند دروغی بزرگ و برهه بی آشکارا
«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» ای پیغمبر، «قُلْ لَارِوَاحُكَ» بگو فرارمان خویش،
«وَسَاتُكَ» و دختران خویش، «وَسَاءَ الْمُقْمِیْنِ» و زنان مؤمنان، «يَدِينُ عَلَيْهِنَّ»
من حلالیست، تا تنگ فرار آرند و نزدیک برویهای خویش چادرهای خویش،
«ذَلِكَ اَدْنٰی اَنْ یَّعْرِفَ» آن نزدیک تر است آن که ایشانرا بشناسد | که آراد
رمان اندوختد گمانند، «فَإِلَّا یُؤَدِّیْنَ» و ایشانرا رسانند، «وَكَانَ اللّٰهُ عَمُورًا رَحِیْمًا»^(۵۹)
و الله آمرزگار است همیشه

«لَنْ یُنْفِیَهُ اِلَّا مَافِیْهِ» اگر باز شود و درویشان، «وَالَّذِیْنَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»
و ایشان که در دلهای ایشان سماری | گمان است، «وَالْمَرْجُومُونَ فِی الْمَدِیْنَةِ» و
دروغ رمان مدینه، «لَعْنَتُكَ یٰمُ» ترا بر ایشان آعالم^(۱) و بر ایشان اکبر اسم،
«ثُمَّ لَا یُحَاطُ وَرُتْکَ فِیْهَا» و آنکه ترا همشهری باشد در مدینه، «اِلَّا قَلِیْلًا»^(۶۰)
مذموبین، مگر اندکی بگویند و بفریدند^(۲)
«ایمانتّموا» هر جا که یاسد ایشانرا، «احدوا» بگردان، «وَقَتْلُوا»
تقتیل^(۶۱)، و بکشند کسی بهمار^(۳)

«سَآءَ اللّٰهُ فِی الدِّیْنِ حَلُوهَا مِنْ قَبْلِ» بهاد الله است در ایشان که از من پیش^(۴)
بودند، و لی تحد لعمه الله تبدیلا^(۶۲)، و بهاد الله را تبدیل کردن^(۵) مانی
«یَسْئَلُكَ النَّاسُ» مردمان را می پرسند، «عَنِ السَّاعَةِ» از رستاخیز | که کی
خواهد بود، «قُلْ اِنَّمَا عَلَّمَهَا عَدَالَهُ» گوی دانستن هنگام آن نزدیک الله است
«وَمَا یَدْرِیْكَ» و چه چیر تر ادا کرد | دانستن آن، «لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ فَرِیًّا»^(۶۳)
مگر که رستاخیز نزدیک است

۱ - آعالمین = بزرگوارانند ۲ - بفریدند = بفرستد ۳ - بهمار = بسیار

(نوهان فاطم) ۴ - سحّة الف که پس فا ۵ - سحّة الف حر کردن

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ» اللہ سے لعنت و دور کردہ کافران را، «وَعَدَ لَهُمْ سَعِيرًا»^(۶۴) و ساحت ایشانرا آتش حاویند

«حَالِدِينَ فِيهَا أَعْمَاءُ» ایشان در آن حاوید باشند، «لَا يَحْدُونَ وِلْيَا وَلَا نَصِيرًا»^(۶۵) که نه هیچ کس یاوید مهربان و نه تاروی دهنده بی

«يَوْمَ تَغْلِبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ» آنروز که رویهای ایشان می گردد در آتش «يَقُولُونَ» ما سعد «نَالِيسَا أَطْعَمَنَا اللَّهُ» داشت ما فرمان بردیم ^(۱) اللہ را، «وَأَطْعَمَنَا رَسُولًا»^(۶۶) و فرمان بردیم ^(۱) فرستاده او را

«وَقَالُوا رَمَانَا» را گوید خداوند ما، «أَنَا أَطْعَمَنَا سَادِنَا وَكَرَّ آمَنَا» ما فرمان بردیم، پیران و در دکان خوش ا، «فَانْزِلُونَا السَّيْلَ»^(۶۷) و ما را از راه سردید و از راه کم کردید

«رَبَّنَا آتِنَهُمْ جَعْفَى مِنَ الْعَذَابِ» خداوند ما ایشانرا عذاب دو توی ده، «وَالْعَصَمِ لَعْنًا كَسْرًا»^(۶۸) ان لعن ان لعن بران

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا لَنَكُونُ بِكُمْ كَالْذِي آتَوَا مُوسَى»^(۲) ای ائمان را ما ویدید، «فَرَأَاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا» تا آنکه او را حال کرد از آنکه آمد، «وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ وَحِيهَا»^(۶۹) و سر دیک اللہ موسی دوی شایس بود و شایس

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا لَنَكُونُ بِكُمْ كَالْذِي آتَوَا مُوسَى» ای ائمان را ما ویدید، «فَرَأَاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا» تا آنکه او را حال کرد از آنکه آمد، «وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ وَحِيهَا»^(۷۰) و سر دیک اللہ موسی دوی شایس بود و شایس

ناله د

«يَصْلَحُ أَعْمَالَكُمْ» ای ائمان شما را سازد و ناصلاح ارد، «وَيَعْمُرُ لَكُمْ دِيُونَكُمْ» ای ائمان شما را آباد و ویران کند، «وَمِنْ نَظْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و هر که فرمان برد خدا را و رسول او را، «فَقَدْ تَارَ قُورًا عَظِيمًا»^(۷۱) وی رست رستی بر رک و برور آمد و رستی بر ر و

« انا عرصا الامانة » ما عرصه كردیم امامت دین، « علی السموات والارض و الحال » بر آسمانها، « ها و ۶-ها، » انی ان یحملها » باز بشستند از برداشت آن | و ثروت در آن و زاست باز مامدن در آن |، « و اشفق منها » و ترسیدند از آن | و تا و ان آن |، « و حملها الانسان » و آدم فرا ایستاد و در کردن حوش برد، « انه کان ظلوماً جهولا (۷۳) » که این آدمی ستمگر و نادان است تا بود « لیعذب الله المافقین و المافق » تا عذاب کند الله منافقان را مردان و ربا، « و المشرکین و المشرکات » و انار کفران را مردان و ربا، « و توب الله علی المؤمنین و المؤمنات » و با خود آورد و پدیدرد مؤمنان مردان و ربا، « و کان الله غفوراً رحیم (۷۴) » و الله آمرزگار است محشایده همیشه

البوة السابعة

فولد - « یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا صوات النبی » الایه - سب برول ان نبی و برول این آیه آن بود که رسول خدا (ص) و لسمعی ساحت از بهر ریس که تسویل کرده بود و حمی سار از نار ان بران و لسمه خوانده، انی مالک گفت رسول خدا مرا فرمود که رو هر که را سی از نار ان برخوان که رفتی و خواندم، و یاران حق حق (۱) می آمدند و طعام می خوردند و مار می گشتند معاقب گفتیم یا رسول الله ما احدا حداد اعوه - کس نماد که اورا بخواندم آنگه طعام برداشتند و قوم متفرق شدند، « کس در خانه رسول (ص) نمادند و دراز بشستند و از سحبا می پرسیدند و سر گذشتها باز می گشتند، رسول (ص) خدا معخواست که ایشان بر حیرد و شرم مداشت که میگفتی، « ک ما رود و نار از خانه سرون شد محانه عایشه و عر آن و مار می آمد و انتظار بر حاسن ایشان می کرد، در آن حال حیرتیل آمد و ان آیه آورد، آصا که گفت « و الله لا نسحی من الحق »، رسول خدا برایشان خواند و ایشان بر حاستند و سرون شدند

این عباس گفت: «مومی مسلمانان گاه گاه بحاجه رسول (ص) می شدند و طعام محجورند، و پیش از رسیدن آن طعام می رفتند و دراز می نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا با آن مسبب محجور دل می شد و شرم می داشت که ایشان را از آن منع دهد تا آیت فرو آمد که: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا صلاتکم الا ان یؤذن لکم الی طعام» ای الا ان تدعوا الی طعام، مؤذن لکم فتأ کلوه

«عمر ماطرین اناه» یعنی - عمر منتظرین حین صحه وادرا که «ای» و «ای» لعنان مثل الی و الی، و معا و معا، و الا ماء جمعه مد الاله و الامعاء، یقال ای الحیم - انا اتمی حره، و ای ان یعمل کذا، ای - حان و و لعتان ای، یا ای و آن، نهی، میل حان یحسن

«ولکن اداء تم فادخلوا فاذا طعمتم» ای - ا لکم الطعام

«فاشربوا» - هر هوا و احر حوا من مبراه

«و لا مستأسس» ای - و لا طالیس الا انی لحدث و معمله حه من مردد علی فوله

«عمر ماطرین اناه»

«و لا مسأدین لحدیب ان دلیم بان یؤدی الذی» استحق مسلم و الله لا یسجدی

من الحق» ای - لا یتزک نادیم و بان الحق حآ، روت ان اسماعیل بن ابی حکیم

قرئت بین یدیه هذه الابا، فقال هذا ادب اذ الله لا یفلا، و قال ای عایشه حساک

فی الثملاء ان الله تعالی لم یحکمهم

«و انا سألهم و ما عا فسلوهم من ورا» حجاب - عمر خطاب بمسجد رسول

من گذشت و رسول (ص) را دید، از بان خوش در مسجد، عمر گفت ما بان رسول

احتجس فان لکن علی النساء فصلا کما ان لروحک علی الرّحال العجل - از مردان

د حجاب باشد که شما را بر زبان اتم فصل است و افرومی، همچنان که شوهر شما

را رسول خدا صلوات الله علیه فصل است بر عالمان برواسی دیگر یسبب است

یانی الخطاب امک لتعار علما و الوحی یرل فی موسا - تو بر ما عرب می بری ما هیچ

می فرمائی ، و وحی الله در خانه ما فرود می آید ، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بعثت تو باشد ، تا ١٠٠ ش ١٠٠ دند بر وفق قول عمر آیت حجاب آمد
 « و اذا سألتموهن متاعا فسنلوهن من وراء حجاب »

« دلکم اطهر لعلوکم و قلوبهن » - بعد از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در ریی از زبان رسول بگرسند اگر در قباب بودی یا بی قباب عمر خطاب بعد از آن میگفت و افضی ریی فی نلدی ، قلت یا رسول الله لوانتحدوا من مقام ابراهیم مصلی ، فابرل الله تعالی « و انتحدوا من مقام ابراهیم مصلی » ، و قلت یا رسول الله انه یدخل علیک التراب و العاقر فلوامرت امهات المؤمنین بالحجاب ، فابرل الله آیه الحجاب ، قال و یلعی بعض ما عاب رسول الله ساءه ، قال فدخلت علیهن فجعلت استقر بهن واحدة واحدة ، قلت و الله لتستهن او لیدلته الله ارواحاً حراً مکتراً ، حتی انت علی ریس ، فقالت یا عمر اما کان فی رسول الله ما یعط ساءه حتی تعطین انت ، فصرحت فابرل الله تعالی « عسی ربه ان یتلقا ان یدله ارواحاً حراً مکتراً » الایة وعن معاهد ان رسول الله (ص) کل یطعم و معه اصحابه فاصابت یدرجل مهم ید عایشه و کات معهم ، فکرمه السی (ص) ذلك فمرلت آیه الحجاب قال انس کت ادخل علی رسول الله (ص) بعبر ادی فحنت یوما لا یرحل ، فقال مکملک یا سبی قدحدث بعدک ان لا یدخل علیا الا باذن « دلکم اطهر لعلوکم و قلوبهن » من الریب

« و ما کان لکم ان تؤدوا رسول الله » لس لکم اداء فی شیء من الاشاء

« و لا ان تمکحوا ارواحاً من بعده ابدا » - هذا اذا دخل بهن و یروح رجل من المؤمنین امرأه کان یروح بها رسول الله و طأها و ام یکن دخل بها ، فاراه عمر ان یرسله فاقام الرجل الی ید علی ان رسول الله لم یکن دخل بها فذکر ان عمر خلق رأسه و لجمته و روی معمر عن الزهیری ان العالیة است طیمان التي طلق النبي (ص) تروحت رجلاً و ولدت له ، و ذلك قبل تحريم ارواح النبي (ص) علی النساء و اما حفصة بنت عمر فان رسول الله طأها ثم راحها ، حاه حزیل فقال له ان ربک یرثک السلام و تقول

ان حصصه صرامة قوامه و انما روحك في الحية ، وراحمها

« ان ذلكم كان عند الله عظيماً » - هذا الوعد راحع علي من تؤدي رسول الله و علي
من يريد ان يسبح احداً من اواحد من بعده ، و كان رحل قال ان ما رسول الله مدحت
عائشة ، قال مقاتل بن سليمان هو طلحة بن عبيد الله

« ان تدوا شيئاً او تحبوه فان الله كان مدلل شيء عظيماً » - كان هذا وعد للرحل
الذي تمى تكاح عائشة و لما ركب آية الاحاب قال الآماء والاسماء و الافارب و يحيى
ايضا تكلمهم من وراء حجاب ، فابرل الله عز ورحل

« لاحاب عليهم في آرائهم » يعنى - لا اثم عليهم في ترك الاحتجاب من هؤلاء . وقال
مجاهد في ومع حلاسهم عندهم

و قوله « ولا سائتهم » اراد به النساء المسلمين حتى لا يحور للفتايات الذحول
عليهم و المكثف عندهم و كل هو عام في المسلمين و الفتايات ، و اما قال
« ولا سائتهم » لانهن من احباسهم و لم يدبر العم و الحال لانهما داخلان في الآماء
فبعد الله عز ورحل العم اما و الحال انما في القرآن

« ولما ملئت ايمانهم » - احلفوا في ان عبد المرأة هل يدون محرماً لها ام لا ،
فقال قوم يكون محرماً لها لقوله عز ورحل « او ما ملكت ايمانهم » وقال قوم هو
كلاحاب ، والمراد من الايا الايام دون العبد

« و اتقين الله » ان يرا لى عز هؤلاء

« ان الله كان على كل شيء شاكس » من اعمال العباد « شاكس »

« ان الله و ملائكته يصلون على النبي » - قال ابن عباس يعنى - ان الله رحيم
و يسي عليه و الملكة يدعون له ويستغفرون له قال ابو العالية صلاه الله داؤه علي
عبد الملائكة و صلوه الملائكة الدعاء له

« يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً » - ان امرى است مطلق له
امت را فرمودند درود دادن بروى و سلام كردن بروى سلام آست كه مؤمنان در

تشهد بمار ميگويد « السّلام عليك ايّها النبي ورحمة الله وبركاته » و درود آست كه ميگويد در آخر بمار كه « اللهم صلّ على محمد و عليّ آل محمد، كما صلّيت على ابراهيم و آل ابراهيم وبارك على محمد و عليّ آل محمد، كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجدٌ »

قال كعب بن عجرة سألت رسول الله (ص)، فقلنا يا رسول الله كيف الصلوة عليكم اهل البيت، فانّ الله قد علّمنا كيف مسلم قال « قولوا اللهم صلّ على محمد و عليّ آل محمد، كما صلّيت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجدٌ، اللهم بارك على محمد و عليّ آل محمد، كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجدٌ، » وعن ابي حميد الساعدي اُهم قالوا يا رسول الله كيف يصلي عليك؟ فقال رسول الله قولوا اللهم صلّ على محمد و ارواحه و درّيته كما صلّيت على ابراهيم، و بارك على محمد و ارواحه و درّيته لما باركت على ابراهيم انك حميدٌ مجدٌ، وعن ابي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله هذا السّلام عليك قد علّمنا، فكيف الصلوة؟ قال « قولوا اللهم صلّ على عبدك ورسولك كما صلّيت على ابراهيم، و بارك على محمد و عليّ آل محمد، كما باركت على ابراهيم » وعن عبد الله بن مسعود قال اذا صلّيت على النبي (ص) فاحسوا الصلوة عليه فانكم لا تدرون لعلّ ذلك يعرض عليه، قالوا فعلمنا قال قولوا اللهم اجعل صلواتك ورحمتك و بركاتك على سيد المرسلين و امام المؤمنين و حاتم النّسب محمد عبدك و رسولك امام الحر و فائد الحر و رسول الرّحمه، اللهم اعته مقاماً محموداً يعطيه به الاولون و الاخرون، اللهم صلّ على محمد و عليّ آل محمد، كما صلّيت على ابراهيم - آل ابراهيم انك حميدٌ مجدٌ و قال (ص) « حوطني خيرٌ لكم تحديون و حدي لكم و وفاتي خيرٌ لكم تعرض على اعمالكم فما كانت من حسنه حمد الله عليها و ما كان من سيّئه استعرت الله لكم فاذا صلّيتم عليّ فاحسوا الصلوة فانكم تعرضون عني باسمائكم و اسماء آباءكم و عشائركم و اعمالكم » و قال (ص) « صلّوا عليّ ايما كنتم من الارض فانّ صلواتكم تصليني » و عن ابو عمار قال ليس

احد من امة محمد (ص) يسلم عليه ويصلي عليه الا لعله فلا يسلم عليك ويصلي عليك
 قال يريد الرقاصه ملك موكل برسول الله (ص) اذا صلى عليه احد قال صلى عليك من
 ائمتك فلا بن فلا بن وعى اوس بن اوس الثقفي قال قال رسول الله (ص) « ائتروا
 على الصلوة في يوم الجمعة فان صلاتكم معروضة علي » ، قالوا يا رسول الله كيف تعرض
 عليك وقد امنت ، معى قلت ، قال « ان الله حرم على الارس ان تأكل احساد الاسماء »
 وعن ابى هريرة عن النبي (ص) قال « ما من احد يسلم على الاردة الله الى روجي حتى
 ارده عليه السلام » قال « و الذي نفسي بيده ما منكم احد يسلم على ادا من الاحياء
 حرييل فقال يا محمد هذا فلا بن فلا بن فلا بن مرفع لى في التلب حتى اعرفه
 فاقول نعم ، فيقول هو قرأ عليك السلام ورحمة الله ، فاقول و عليه السلام ورحمة الله
 و بركاته ، وفي روايه اخرى قال يا محمد صلى عليك فلا بن ندا و ادا ، قال
 فصلى الرب على ذلك الرجل مثل واحد عشر ر عن عبد الرحمن بن عوف قال
 قال رسول الله (ص) « لقت حرييل عليه السلام بمشربى ان الله بارك و تعالى يقول
 من صلى عليك صليت عليه و من سلم عليك سلمت عليه ، فسجد لله شكرا » و عن
 سعيد بن عمر الانصاري ^(۱) عن ابيه وكن يدرنا عن النبي (ص) قال « ما صلى علي احد
 من ائمتي صلوة صادفها من قبل نفسه الا صلى الله عليه و سلم بها عشر صلوات و ذلك
 له بها عشر حسنات و رفعه بها عشر درجات و محاسنه بها عشر حطيات »
 قوله « يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه اي ادعوا له بالرحمة ، وسلموا تسليما »
 اي حيوة محية الاسلام

« ان الذين يؤدبون الله ورسوله لعلمهم الله في الدنيا و الآخرة واعد لهم عذابا
 مهيبا » ، معى آيت آست كد ايشان كمي ربحا سد حداير ا حل خلاه و رسول او را
 عليه السلام ، الله وراشان لعست كرد در دو جهان اني عباس كفت انشان سد قوم اند
 كه ايداء الله حواسد ، جهودان و ترساين و مشركان جهودان كفسد « عريز اس الله ،
 يدالله معلولة » ، ان الله قسر و محى اسماء » ، ترساين كفسد « المسيح اس الله ، ناك

ثلاثة، مشركان كفتند الملائكة سات الله والاصنام شر كأثره هماست كه مصطفى (ص) كفت حكایت از كردگار حلّ حلاله « شتمی اس آدم يقول اتحد الله ولداً و ابناً الا احد الصمد الذي لم الد ولم اولد ولم يكن لي كفواً احدٌ » و قال تعالى « يؤدبني اس آدم يست الدهر و ابنا الدهر مدى الامر اقلب الليل و النهار » عكرمه كفت اصحاب تصاویر اند خلقی و صورتی كه رب العالمین باقریش آن متعزداست و حر قدرت الهی و وجود آن ممكن است ، ایشان میخواهند كه مثل آن در وجود آرند ، و مصطفى (ص) فرموده « لعن الله المصوّرين » و قال (ص) « يقول الله تعالى و من اظلم ممن ذهب بحلق كحلقی فليحللوا ذرةً و ليلحللوا حبةً ارضعرة » و گفته اند محتمل است كه ایداء الله بمعنی الحاد بود در اسماء و صفات الله كقوله تعالى « و دروا الّذين يلحدون في اسمائهم » و گفته اند در بنی آمت اصمار است یعنی - یودون اولیاء الله ، حذف المضاف و اضم المضاف الیه مقامه كقوله « واسئل القرية » ای - اهل القرية

ساق این سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است ، و به حجاب حرورت احدثت و در گاه عرت الهی معذس است و مبرّه از آن كه خلق بوی اذی رسانند ، یا خود کسی را رسد نه اندیشه كند یا تواند اما اذی رسول از جهت كفار آست كه د نذایت اسلام دنداش می شدستند و او را می ردد و حاك مروی می ریختند و پلندی بر مهر سوت می انداختند و او را ساحر و كاهن و محبون می گفتند **عند الله مسعود** كف دیدم رسول خدا (ص) را كه در مسجد حرام در نماز بود سر بر سجود نهاده كه آن كافری ساعد و شكسته شتر میان دو كتف وی فرو گذاشت ، رسول هم چنان در سجود بخدمت الله ایستاده و سر از زمین برداشت تا آنكه كه **فاطمه زهرا** ساعد و آن از كتف وی سداحت و روی نهاد در جمع قریش و آنچه سرای ایشان بود كفت ، و رسول خدا حو نماز بگرارد ، روی سوی آسمان كرد و كفت **اللهم عليك بقریش** ، اللهم عليك بعمر بن هشام و عتبة بن ربيعة و شبة بن ربيعة و الوليد بن عتبة و امية بن خلف و عتبة بن ابی معیط **عند الله مسعود** كفت ناں خدایی كه وحداست و فرداست صفت اوست

که این جماعت را دیدم روز بدر گفته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت
اتبع اصحاب القلب لعمرة وعن عائشة قالت يا رسول الله هل اتى عليك يوم كان
اشد من يوم احد؟ فقال لقد لفت من قومك وكان اشد ما لفت منهم يوم العقبة اذ عرضت
بعسى على ابي عبد يا ليل ابي عبد كاللال فلم يحسى الى ما اردت فاطلقت وانا مهموم
على وحيي فلم استمع الاقرن الثعالب فرصت رأسي فاذا انا مسحان قد اطلتني فطرت
فاذا فيها حريقيل فما داني فقال ان الله سمع قول قومك وما رزوا عليك وقد بعث اليك ملك
البحال فتأمره بما شئت منهم، قال فما داني ملك البحال وسلم علي ثم قال يا محمد ان
الله قد سمع قول قومك واما ملك البحال وقد بعس رئك اليك لتأمرني بما رك ان شئت
ان اطبق عليهم الاحشس، فقال رسول الله (ص) ارحوا ان يحرج الله من اصلاهم من
يعبد الله وحده لا يشرك به شيئاً

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَقْعُونَ فِيهِمْ وَيُرْمُونَهُمْ بِعَدْرٍ حَرَّمَ

«بِعَيْرٍ مَا اكْتَسَبُوا» يعنى - من عر ان عملوا ما اوحى اداهم

«فَضْلًا حَتَّمُوا بِهَا مَا وَامَا مَسْأَةً» - فال مقاتل برکت فی علی بن ابی طالب (ع)

وذلك ان ناسا من المنافقين كانوا يؤذونه وفل برکت فی شأن عائشة و فی بعض الافار
«اَيَاكُمْ و اذى المؤمن فانه حسب ربه احب الله فاحته و حسب لربه فعصب الله له وان الله
يحوطه ويؤدى من يؤديه»

صحاك و كلبي گفتند اين آيت در شأن قومي منافقان فرو آمد از بن راسان و

فاحران كه هر شب سرون مي آمدند و در كويهاي مدينه مراه كسر كل كه بطلب آب
سرون آمده بودند يا قضاء حاجت و تعمر من آن كسر كل مي كردند و در زمان ايشان آراد ريان
مي بودند كه از تعمر من آن منافقان و حور مسگشتند و هر چند كه آن منافقان در طلب آن كسر كل
مري حاسند اما آراد ريان و كسر كل از هم نار مي شاخسند كه ري ايشان و كسوت ايشان
هر دو يكسان بود، آن آراد ريان اين قصه را شوهران حویش نار گفتند و كراهت نمودند
و شوهران بنار رسول خدا نار گفتند و بنالعرة در شأن ايشان اين آيت فرستاد، پس آراد ريان را

بہی کردند کہ شبہ کنزکان روی کشادہ ارحافہ بیرون آید ایشان را فرمودند تا کلیہای
سامدسر کشیدند و چادرها رویهای خود پوشیدند و در شأن ایشان این آیت فرستاد کہ
« یا ایہا النبی قل لا رواحک و ساء المؤمنین بدین علیہن من حلاسنہن »
جمع الحلیات و هو الملائم الی شتمل بها المرأة فوق الذرع و الحمار بعی - برحین
اردیتہن و ملاحمہن فتقبض بها و یعطین رؤسہن و وجوہہن الاعیان واحدة

« ذلك ادبی ان یعمی » انہن حرآثر

« فلا یؤدین » و لا یتعرس لہن

« وکان اللہ عوراً » لما سلف من ترک التستر

« رحیماً » بہن اداسترہن و صاہن قال انس مرّت حارثۃ بعمربن الخطاب

مقیعة فعلاھا بالدرّة و قال یا لکاع امتشّہن بالحرآثر؟ اتقی القناع

« لئن لم یتہ المافقون » عن ہامہم

« و الدین فی قلوبہم مرص » ای - محور و ہم الرماء

« و المرحعون فی المدینة » بالکذب و الناطل ، المرحح - الکذاب قومی ماضیان

پیوستہ در مدینہ ارحافہای ناطل مکردند و دروغها میگفتند در حق عازمان و لشکر اسلام

کہ ایشانرا میکشتند و اردشمن بہریمت شدند ، ایشانرا شکستند و دشمن روز گرفتند ، ازین

حس ارحافہای افکندند تا در حق ایشان این آیت آمد و قال الکلمہ کابوا ستون

ان تشع العاحشد فی الدین آمووا و یشوا الاحار

« لعربیک بہم » ای - لحرشک بہم و لسلطیک علیہم حتی تقتلہم و تحلی عہم

المدینہ قال محمد بن سیرین فلم یتہوا ولم یعر اللہ بہم العو عن الوعد حآثر

لا یدحل فی الحلف

« ثم لا یحارورونک » فیہا ، ای - لا یسا کومک فی المدینة « الاقلبال » حتی

یحروا مہا

« ملعونین » ای - مطرودین ، « ایما قہوا » و حدوا و ادرکوا « احدثوا و قتلوا

تتملاً ، ای - الحکم فہم ہذا علی حہ الامر بہ
 « سبّہ اللہ » ای - کسبہ اللہ ، « فی الدن حلوا من فل » من المافق و الدین
 فعلوا متل فعل هؤلاء
 « و لی تحد لسنہ اللہ تبدیلاً » - یقال ہاتان الآیتان فی الزادہ یقتلہما اہل دل
 مملّہ فی الدنیا

« یسئک الناس عن الساعة فل انما علمها عند اللہ و ما یأیک » ای - ای شئ
 یعلمک امر الساعة ومتی یکون قیامہا ؛ ای - امت لا تعرفہ
 « اهلّ الساعة تکون فریما »
 « ان اللہ لمن الکافرين و اعدّ لهم سعيراً ، خالدين فيها ابدًا لا یحدون و لنا و
 لا یضرنا »

« یوم تفلّ و حوہم فی النار » طہرا انظر حسن یسبحون علیہا
 « یقولون یا لئلا اطعنا اللہ و اطعنا الرسول » فی الدنیا الالف الزآئدیہ « الرسول » و بعدہا
 فی « السسل » لا آ و احر آیات السورۃ الف ، و العرب تحفظ ہذا فی حطہا و اشعاہا
 « و فالوار بنا انا اطعنا سادتنا » - قرأ ابن عامر و یعقوب سادتنا مکرر الآ
 و لف قبلہا علی جمع الجمع ، « و شرآہا فافصأونا السسل »
 « ردآ آتہم سعن من العذاب » ای - سععی عذاب عرہم « و العہم لما ذرا »
 قرأ عاصم ، الباء و الناقون بالثآہ لولادہ « اولئک علیہم لعنا اللہ و الملائک » الناس
 اجمعین « و ہذا یشہد لکثرہ » ای - مرّۃ بعد مرّۃ

محمد بن ابی العری مردی بود ارحملہ مکرر دان رو ، دار ، انما حوات نمودید
 مرا کہ در مسجد عقلاں کسی قرآن میخواند ما سجا رسد لہ « و الہ ہم لہا اسرا » ،
 من گفتہم « کسراً » وی گفتہم « کسراً » ، مارگر ستم رسول خدا را دیدم در میان مسجد دلفصد
 مبارہ داشت ہر پیش وی رسم گفتہم السلام علیکم یا رسول اللہ اسعمر لی ، رسول از من برگشت
 دیگر بارہ از سوی راست وی در آمدم گفتہم یا رسول اللہ استعمر لی - از بہر من آمرس
 حواء ، رسول اعراض کرد ، مرا روی ما یستادم گفتہم یا رسول اللہ سفیان بن عیینہ مرا

حسرت کرد از محمد بن السکندر از حاضر بن عبداللہ کہ هرگز از تو چیزی نخواهند کہ گفتی «لا»، چوست کہ سؤال من رد میکنی و مرادم نمی‌دهی؟ رسول خدا تسمی کرد، آنکہ گفت «اللہم اعزله»، پس گفتم یا رسول اللہ ماہ من و این مرد خلاف است، او مسکود و العنہم لعناً کبیراً و من مسکوم «کسراً»، گفت رسول همچنان بر مارہ می‌شد و میگفت «کسراً کتیراً کسراً»

«یا ایہا الدین آموا لا تکونوا کالدین آدوا موسیٰ فرآہ اللہ معنفا قالوا ای ظہرہ اللہ معنفا قالوا «و کان عبد اللہ وحیاً» ای - کریماً داحامہ و قدر کما قال ابن عباس، کان حقیلاً عبد اللہ لایستل شیئاً الا اعطاه و قال الحسن کان مستجاب الدعوة محباً مقولاً»

خلافت میان علمای مفسر کہ آنچه رب العزۃ فرمود «آدوا موسیٰ» موسیٰ را رخصت کنید، او را رخصہ رخصت کنید؟ و بان معنی حسرت می‌طعن است (ص) روایت نوہریرہ گفت یوا اسرائیل چون غسل میکرد یکدیگر را برہہ میدیدند و خویش را از چشم نگریذہ نمی‌پوشیدند، و موسیٰ مردی کریم بود شرمکن، خواستی کہ کسی او را برہہ بند، بطوت غسل کردید^(۱) و خویشی را از نظر مردم پوشیدہ و کشیدہ داشتند^(۲)، یوا اسرائیل او را طعن کردند گفتند ما تستر هذا التستر الامن عب جلده اما برص و اما ادرہ و اما آفة رب العالمین خواست کہ او را از آن عب کہ بر وی بستہ پاک گرداند، روزی تمہا غسل میکرد در آن خلوت گاہ حمامہ از تن بر کشد و بر سر سگ بہاد و در آب شد، چون از غسل فارغ گشت و قصد حمامہ پوشیدن کرد، آن سگ قدرت اللہ گرفت و حمامہ وی سرد و موسیٰ برہہ از قفای سگ بدوید و مسکت نامی یا حجر نامی یا حجر نامی تا سرد و موسیٰ برہہ در احسن نمی اسرائیل شد و ایشان موسیٰ را برہہ میدیدند کہ در وی هیچ عب نبود از آنچه میگفتند، پس آن سگ بایستاد و موسیٰ حمامہ در پوشید و آن سگ را بعضای خود مرد، نوہریرہ گفت فواللہ ان مال الحجر لبدنأ من ابر صر بہ ثلثاً او اربعاً او خمساً

ایست که رب العالمین فرمود « فَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا »

انوار العالیة گفت ایذا موسی آن بود که قاروی آن موسسه را بمرد گرفت تا بن موسی
 حضور و باسرا بید و رب العالمین اورا از آن معصوم داشت، و این قصه در سوره القصص و ف یوقل
 ایداً و هم انا انا لثیامات هرون فی الله اذعوا علی موسی اذ فله، و ذلك مما روی عن
 علی بن ابی طالب (ع) فی قول الله عزوجل « لَاتُؤْتُوا کَالِدِیْنِ آدَا مُوسَى » ، قال
 سعد موسی و هرون علیهما السلام الحبل فماب هرون ، فقالت یو اسرائیل انت
 قتلته و کن اشد حنا لنا منک و انس لنا منک ، فأدوه بذلك فامر الله عزوجل المالئنه
 حملته حتی مرّوا به علی نسی اسرائیل و تمّلت المالئنه موتة حتی عرف یو اسرائیل
 انه قد مات ، فَرَّاهُ اللَّهُ من ذلك فاطلقوا به فدعوه فلم یطّلع علی فره احدٌ من خلق الله
 الا الرّحم جعله الله اصمکم روی عن عبدالله بن مسعود قال قسم النبی (ص) فما
 فقال رجلٌ انّ هذه السمّة ما ارید بها وحده الله ، فانت الی (ص) فاحبره فصع حتى
 رأیت العصب فی وجهه ثم قال « یرحم الله موسی قد اودی ما لیس من هذا مصر »
 « یا ایها الدّس آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً صواماً حصاً منقماً
 قال عکرمه هو شهادة ان لا اله الا الله سدت بین الکفر و الاسلام و بین الحید و الباء
 « یصلح لکم اعمالکم » قال ابی عماس ای یقبل حسانتهم و قال مقابل
 یرد اعمالکم

« و یعرف لکم دینکم » ، و قالوا فی تفسیر قوله فی سورة محمد « ۱۰ ۱۱ صلح بالهم
 « سهدهم و یصلح بالهم » یصم عنهم السمعات و یرضی عنهم الحصوص

« و من یطع الله و رسوله فقد فارحوا عظماء ای طفر بالحر دأه

« انا عرصا الامانه علی السموات و الارض و الحمال » ابی عماس گفت

امانت ایدر حدود دین است و فرائض شرع و طاعت الله ابی مسعود گفت صح ما
 است بوقت حوش گزاردن و ر کوة مال دادن و رورة ماه رمضان داشن و حج کردن و
 سحر راست گفتن و اوام^(۱) گزاردن و در پیمان و ترازو راستی و عدل بحای آوردن و

وديعتها مراقت مکه داشتن ريدني اسلم گفت امات اسما سرائر طاعات اسب و
 حقييات شرع که خلق را بر آن اطلاق شود کالينات في الاعمال و الطهارة في الصلوة و
 تحسن الصلوة في الحلوة و كالصيام و العسل من الحما روى عن ابي الدرد آه قال
 قال رسول الله (ص) « خمس من جاء بهن يوم القيمة مع ايمان دخل الجنة من حافظ
 على الصلوات الخمس وصوئهن و ركوعهن و سجودهن و موافقتهن ، واعطى الركوة من
 ماله طيب النفس بها ، وكان يقول وايم الله لا تفعل ذلك الامومس ، و صام رمضان و حج البيت
 ان استطاع الى ذلك سبيلا و اذى الامانة قالوا يا ابا الدرد آه و ما اداء الامانة ؛
 قال العسل من الحما فان الله عروحل لم يامن ان آدم على شيء من ديه عره و قال
 عبدالله بن عمرو بن العاص اول ما خلق الله من الانسان فرجه ثم اتم خلقه ، و قال
 له هذه امانة اسود عنيها ، فالرح امانة والادس امانة والعين امانة واليد امانة والرجل
 امانة ، لا يامن لمن لا امانة له

اين امانتها بر احلاف علما که گفتيم رب العالمين عرصه کرد بر اعان آسمانها
 و زمين و ذوها و فرايش ايشان نهاد گفت تواسد که اين امات بر داريد و در ان
 راست رويد و بوفاي آن مار آئند ، ايشان گفتند و ما را از برداشت آن و مکه داشت آن
 چه آيد و چه بود ، گفت اگر مک آئند و راست رويد نواب و عطا ناسد ، و اگر بد
 آئند و کز رويد بعدا و عقوبت رسد ايشان گفتند لا ، يارب نحن مستحرب لامرئ
 لا نريد نوانا و لاعهائنا اين سخن نه از معصيت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و حشت
 گفتند و تعظيم دين الله ترسيدند از ناوان و از راست مار ماعدن در آن ، و رب العره
 اين عرص که کرد از روی تحسر کرد نه از روی الرام که اگر الرام بودی از ايشان
 امتناع بودی و هر حد حمادات بود در العرة در قرآن ايشان را حصوع و سجود و
 حشت و طاعت اسات کرد قال الله تعالى « الم تر ان الله يسجد له من في السموات و
 من في الارس ، و الشمس و القمر و النجوم و الحمال و السحر » الاله ، و قال تعالى
 للسموات و الارس « اتتيا طوعاً او كرهاً ، قالتا اتسما طائعين » و قال للحجارة « و ان

مها لثما يهبط من حشبة الله « قومی علما گفتند رب العزة عقل و فهم در آن حمادات مرگ کرد، آنکه که امامت بر ایشان عرصه کرد تا ایشان عقل و فهم حطاب شهیدند و حواب دادند قومی گفتند عرص امامت بر اهل آسمان و زمین بوده اهل آسمان و زمین هذا کقولہ « واسئل القرية » یعنی اهل القرية و قول صحیح آست که اول گفتیم و علماء سلف و تابعین بر آن اند

قوله « فاین ان يحملها واشفق منها » ای حص من الامامة ان لا يؤذيها فيلحق العقاب « و حملها الاسان » یعنی آدم علیه السلام چون آسمان و زمین سرسبیدند ار پذیرفتی امامت و سار شستند ار برداشت آن ، رب العزة آدم را گفت « انی عرست الامامة على السموات والارض والحوال فلم تطفها فهل ات آحدها مما فيها » ای آدم امامت دین و طاعت بر آسمان و زمین و نوه عرصه کردم و طاف پذیرفتی آن نداشتند ، نو آنرا برداری و پذیرد؟ آدم گفت یارب و ما منها ، نار حدایا در آن پذیرفتی و برداشتی مرا چه بود؟ گفت « ان احسنت حوریت و ان اسأت عوفت » اگر میکو کردار ناشی ثواب یابی و اگر بد کردار ناشی عوفت سی آدم بخدمت و طاعت سده وار در آمد گفت من ادبی و عاتقی - بر داسم میان کوش و دوس خویش رب العالمین فرمود اکنون که برداشتی ترا در آن معوفت و قوب دهم ، احمل لعصرل حجاباً فادا حشيت ان ينظر الى مالا يحل لك فارح حجابك واحمل للمساك لحس و علقاً فادا حشيت ان يتكلم مما لا يحل فاعلق واحمل لمرحك لباسا فلا تشبهه على ما حرمت عليك فال محاهد فماکان بین ان يحملها و بین ان حرج من الحجاب الامه دار ما بین الطاهر و العصر و رجاح گفت و حمامی اهل معامی که حمل امامت حیات است در امامت يقال فالان حمل الامامة ای - انم فيها بالحياة ، و منه قوله تعالى « ولحممل خطايا لم و ما هم بحاملين من خطايا هم من شيء » ، و حملك السنه ان تتقلدها و تموت ما نهما گفتند امامت در حق سی آدم ادای فرایض است و امسال امر و بهی حسابکه گفتیم و امامت در حق آسمان و زمین و کوهها حصوع است و طاعت ، پس گفت « فاس ان

«حملها» آسمان و زمین و کوه سرور و درند و بار نشستند او آن که در آن حیات کسید، یعنی که امامت خویش مگر آوردند و حصوع و طاعت که برایشان نهادند بجای آوردند «قالا اما طائعين»، و می آید در امامت خویش حیات کردند و وفای عهد نارساندند حصص گفت برین تأویل انسان درس موضع کافر است و موافق فایده حملها الامامة ای حانانها و روی عن ابن مسعود قال مدّت الامانة لصخرة ملقاة و دعت السموات و الارض و الحمال المها فلم یقرّوا معها و قالوا لا طلق حملها و جاء آدم من عنبر ان دعی و حرّك الصخرة و قال لو امرت حملها لحملها فقل له احمل و حملها الی رکتیه ثمّ وضعها و قال لو اردت ان ارداد لردت فقل له احمل و حملها الی حقوه ثمّ وضعها و قال و الله لو اردت ان ارداد لردت فقل له احمل و حملها حتی وضعها علی عاتقه فاذا اراد ان یضعها قال الله تعالی «مکانک فانتها فی عملک و عنق دریتک الی یوم القمء»

«ان تکون طلوماً جهولاً» و قال ابن عباس طلوماً لمسه جهولاً بامر الله و ما احتمل من الامانة و قال الکلی طلوماً حب عسی ربه جهولاً لا یدری ما المعاف فی ترک الامانة و قال مقاتل طلوماً لمسه جهولاً بمعافه ما حمل

سدهی گفت فصلاً عرض امامت آنست که آدم صمی ملوات الله علیه چون برمس آمد، رب العزة فرمود ای آدم مرا در زمین خانه ایست در مکه و آن کعبه است مشرف معظم مقدّس، رو آجا طواف کن، چون خواست که برمس مکه رود آسمان را گفت احطی اعلی و ولدی بالامانة، اهل و عاال و فرزند مرا گوش دار و امامت در آن بجای آر، آسمان سرور و پدیدرف زمین را گفت، همجون سرور و بدرو، دوها را گفت، همچنان سرور و بدرفت، آنکه قایل را گفت که تو اشارا کوس داری و امامت در آن بجای آری، قایل در پذیرفت و گفت تدعب و ترجع فتحد اهلك لمارك بس آدم برت چون بار آمد فاسل هابیل را کشته ده، است که رب الع لمر فرمود «ان تکون طلوماً جهولاً» یعنی - قایل حسن حمل امامت آدم ثمّ لم یحفظ له اهله لعذب الله المافض والمافقات والمشرکین و المشرکات و یتوب الله علی المؤمنین

و المؤمنات ، فصل الله عروحل اقسام العید بمصلاً بالعلم حسناً تاماً مشرک اوست نه امانت پدیدرفت ، مفاقی اوست که پدیدرفت و تکرار ، مؤمن اوست که امانت پدیدرفت و تکرار ، قال مقاتل «لعمدّهم» ما حابوا الامانة و مصوا المشاق
 « و يتوب الله على المؤمنين والمؤمنات ، يهديهم و يرحمهم بما آدوا من الامانة
 و قال ابن قتیبة «عرضا الامانة» لطهر عاق المفاقی و شرک المشرک فبعدّهم الله و يظهر
 ایمان المؤمن و يتوب الله عليه ای - يعود عليه بالرحمة و المعفرة ان حصل منه تقصیر فی بعض
 الطاعات
 « و كل الله عهوراً رحماً »

النوبة الثالثة

قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت التي لا يؤذن لكم ،
 الآية - امرهم بحفظ الادب فی الاستئذان و مراعات الوقت و ايجاب الاحترام ان خطاب
 ماصحابة رسول است ، می گوید ای شما که مؤمنان اید ، انصار بیوت و رسالت و ائمه
 اهل سعادت شما اید ، از کمال خلایق و برهان حقایق شما اید ، عنوان رسای حق و ملوک
 مقعد صدق شما اید ، اشراف دولت اسلام و احار حضرت مصطفی شما اید ، چون مقصد ربانرب
 آن مهتر عالم سرون آئند و آرزوی مشاهدت در دل دارید ، مگر که بی دستوری قدم در
 حرم عزّ وی نهید و چون در روید ادب حضرتش صحای آرید ، بی داند که ادب نهایت
 قال است و بدایت حال ، ادب اتمام مرید است و عکافه طالبان ، درخت ایمان آب نه خورد
 و قواعد اسلام که با نهادند ، ربور ادب نهادند ، هر که پرورده آداب باشد او را راه
 راست نیست و در عالم لاله الا الله او را قدر و مقدار نیست حق حل حلاله مصطفی را
 اول ما داب نیاز است ، پس حلق فرساده چنانکه مصطفی (ص) گفت « ادبی رُئی فاحس
 تأدیبی » و بدان که ادب راسه درجه است درجه عام و درجه خاص و درجه خاص
 الخاص درجه عام اشتهاست درجه خاص استتار است ، درجه خاص الخاص انکسار است

اول پيدا، مامه ما پيدا، آخر اسهلاک عام را هر عصوی از اعصای طاهر ادبی ماید، و الا هالکان اند، خاص را هر عصوی از اعصای باطل ادبی ماید، کز ار سالکان اند، خاص الحاص را دره های اوقاف ادب ماید، کز بد مهورن اند

«وَاِذَا سَأَلْتَهُمْ مَتَاعًا فَسَلُوهُمْ مِمَّا وَرَاءَ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لَطُوفُكُمْ وَفَلَوْ هُمْ قَلَبُوهُمْ عَنِ مَأْثُوفِ الْعَادَةِ إِلَى مَعْرُوفِ الشَّرِيعَةِ وَمَعْرُوفِ الْعَادَةِ وَبَيْنَ الشَّرِيعَةِ وَالْكَانِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَا يَسْعَى لِأَحَدٍ أَنْ يَأْمُرَ بِهِ فَلِهَذَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ فِي الشَّرِيعَةِ أَنْ لَا يَحْلُو رَحْلُ مَأْرَأَةٍ لِسِ سَهْمَا مَعْرُومَةٍ» قال السي (ص) «لَا يَحْلُو رَحْلُ مَأْرَأَةٍ فَإِنْ فَالْتَهُمَا السَّطَّانُ»

«ان تمدوا شدوا او محفوه فان الله كان مكل شيء علماً» .. چون میدانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکارای تو میداند و می بیند، ناری پیوسته بر در راه او ناس، افعال خود را مهند داشته مابین علم و عدای حلال و دوام ورد، و احوال خود را ریاضت داده قراء قرآن و مداومت عذر و بصحت حلی، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه عار راه دین است و سدّ مذهب طریقت حوّل و ریا و جحد و شره و حرص و طمع بر رگی را پرسدند که شرط سدگی چیست؟ گفت پاکیزه‌ی و راستی، پاکیزه از هر چه آرایش، و راستی در هر چه آرایش، آرایش حوّل و ریا و طمع است و آرایش سحا و توکل و فصاحت، و کلمه لا اله الا الله بر هر دو معانی مشتمل است، لا اله می آرایش است و الا الله اسات آرایش، چون سده گوید لا اله هر چه آرایش است و حجاب راه از سح باشد، آنگه حمال کلمه الا الله روی نماید و سده را بصغات آرایش سازد و او را آراسته و پر استند را مصطمی برد ما و را باقی قبول کند، و اگر امر لا اله روی طاهر بود و حمال جلع الا الله روی سده او را باقی فرا پدیدد و گوید سحفا سحفا

«ان الله و ملائکته یصلّون علی السی» الایه .. رهی کرامت و منزلت، رهی معصیت و مرتبت که مصطمی یافت اردر گاه احدیت، ندایت درود و ساء روی سحلق باز

مگداشت تا محبت خود گفت و خود میندا کرد درود بروی برابر شهادت توحید نهاد چنانکه در توحید محبت خود میندا کرد گفت «شهد الله لا اله الا هو» ، آنکه شهادت فریشتگان و مقربان حضرت خضرت در شهادت خود پیوست که «والملائكة» پس بدرجه سوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که «و اولو العلم» همپس در ما و درود **مصطفی** (ص) محبت خود ابتدا کرد آنکه خبر داد از درود فریشتگان آنکه سومین رتبت مؤمنان را گفت «صلّوا علیه و سلّموا تسلیما» ، تا نداجد و دریابید قدر و جاه **مصطفی** سردیك خداوند اعلی ، و اربین عیب تر نه حقّ حلّ حلاله خطاب ما صدگان در دگر خود این کرد که «ادکرونی ادکر لم» - مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم ، نگفت تا شما را ده ناریاد کنم ، چون بومت بد گز و درود **مصطفی** رسد خطاب این بود که «لا یصلّی علیک احدٌ من اُمَّتک الا مکّبت علیه عشاء»

در خبر است که «ماجلس قوم» مجلسا فتقرّوا عن سر الصلوة علی الانقرّوا اتس من الحقة» - معنی آنست که هیچ قوم نباشد در هیچ مجلس که آن مجلس از درود ما حالی که به ارایش گندی بر آید ما خوشتر از کند مردار مفهوم خطاب این خبر آنست که آنکه در آن مجلس دگر و درود **مصطفی** رود آن مجلس معطر و معسر گردد و خوش بوی شود ، مجلسی که در آن دگر وی سرود معطر و خوش بوی می شود ، پس چگونگی دلی که در و مهر و محبت وی بود ، سری که در وی حمایز شراب عشق او بود ، حای که د و آرزوی دندار جمال و کمال او بود ، رمای که در دگر و نمای او بود ، دول و کرامت و پیرا چه پایان بود و بواحت و عطای او خود چند بود

«انّ الدّین یؤدّون الله و رسوله» - معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست که یؤدّون اولیاء الله ، چنانکه حای دیگر فرمود «فلما آسفونا انتقمنا منهم» یعنی - آسفوا اولیاءنا و فی الحصر «مرست فلم یعدی عدی» ، براین تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدا و پیرا رحمت او رسول او را رحمت نمایند ، الله بر ایشان لعنت نرزد هم درین جهان و هم در آن جهان ، و برونق این خبر **مصطفی** است حکایت از کرد کار

قدیم حل حلاله که فرمود « من آدی لی ولینا فقد ماررینی بالمحاربه » - هر که دوستی را از دوستان من بیارارد، آن آرازمده حگ مرا ساخته و از آزار آن دوست حای من خواسته و از بهر عباد دین من مرحاسه، و هر نه حگ مرا سارد و پرده حار پیش دیند بر اندارد، من ویرا بلشکر اسقام مقهور کم و او را حواری اندر حهان مشهور کم، هر که در روح مؤمنی گامی بند ما دوستی را از دوستان من سپوده سارارد، من در دو حهان حصم وی ماشم، در دما پوست وی را رندان وی کم، رباسه آفات مروی گمارم، مو گل شهوت و بهمت ما وی قربی کم تا نعان حرم در سینه وی سر بر آرد، شاد گامی عمر وی را فرو برد ما در دست عارت و سواس دلیل و حفر گردد و روی وی مدعت و ملامت خلق ساء شود، ما رباعت علی اذل الوحوه از سرای دما برندان لحد برم و از رندان لحد بفرکات حهم فرستم، ایست که رب العالمین فرمود « لهم فی الدیار حری و لهم فی الاحرة عذاب عظیم » - چون معلوم شد که آنکس که دوست وی را رعاهد عقوت وی چس است اندرین لفظ که و صدها تنبش الاشاء، بدان که هر که دوست ویرا وارد و عریر دارد نواب وی چون بود، چنانک از جهت دوسان مردشمان ایشانرا حصم است، مردوستان ایشانرا وارد است، هر که رحمی رد دوستی از دوستان وی از انتقام وی نلائی و عدائی بید، هر که دوستی را از دوستان وی سوارد و عریر دارد ناچار که از اکرام و اعام وی خلعتی یاند

روی ان من عمر طریقاً الى الکعبة فقال ما اعطمتك واعظم حرمتك و المؤمن اعظم حرمة عند الله. لك و اوحى الله الى موسى عليه السلام « يا موسى لو يعلم الخلق اكرامى الفقراء فى محل قدسى و دار كرامتى للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا يمشون عليهم فوعزنى و محذی، و علوى فى ارفع مكانى لاسرهم عن وجهى الكريم و اعصبر اللهم نفسى و اجعل فى شعاعهم من نهم فى او آواهم فى ولو كان عشرا، و عزنى و لاعتز مى و حلالى و لاجل مى ابى لا طلب نارهم ممن ناوهم او عاداهم حتى اهلكهم فى الهالكين »
« يا ايها الدين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديداً » - قول سديد كلمه توحيد

و توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکنِ مهین است، سر همهٔ علوم توحید است، مایهٔ همهٔ معارف توحید است، حاجر میان دشمن و دوست توحید است، ثبات همت آسمان و همت زمین متوحید است، نور کوین و عالمین از نور توحید است، اوّل مازان از ابرصایت توحید است، اوّل نفس از صبح کرامت توحید است، اوّل جوهر از صدف معرفت توحید است، اوّل نشان از وجود حقیقت توحید است چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت گردد، زمان حریهٔ حکمت شود، سمع صدف در امانت گردد، دل قطعه گاه مشاهدت شود، سر محط رحل عشق گردد مصطفی (ص) فرمود «الوحد نفس الحیة و کمی مالتوحد عمادة» - توحید بهای حیات است و از همهٔ عبادتها توحید کهسایت است توحید به آست که او را یکتا گوئی، توحید حقیقی آست که او را یکتا شوی، او حل حلاله فرد است و یگانه، سده را فرد خواهد و یگانه.

مرد یگانه را سرعشق ممانه دست عشق ممانه در حور مرد یگانه دست
یا عشق یا ملامت یا راه عافیت حر جان مرد تر بالا را بشاید دست
گر عاشقی سپر را بر روی آب دار وره لرانه کی نعمت را لرانه دست
«انا عرسنا الامانة علی السموات و الارض و الحال» الایه - آدم صبی آن
سالک اوّل، آن چشمهٔ لطف ازل، آن صدوق اعجوبه‌های قدرب، آن حقهٔ لطف حقّه
آن بهال بوستان کرامت، روزگاری او را در میان مکه و طائف در عهد عهد
معارف بداشتند آن شور حیات شور چشم ابلیس موی در گذشت، بدست
حسد نهاد او را بحساسد، احواف یافت گفت هذا خلق لا یتمالك، میان تپی است و از
میان تپی چسری باید اقبال ازل در حق آدم او را جواب داد که باش تا روزی چند
که نار را او در پریند آمد، اوّل صدی که کند تو باشی آن مهجور لعن ابلیس از
آدم گل دید دل ندید، صورت دند صفت ندید، طاهر دند ماطل ندید، هر گر بر آتش
مهر سوان نهاد، مهر بر خاک توان نهاد که خاک مهر گسر است به آتش، ما آدم را ی
از خاک و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او بهم

که « انا عرسا الامامة » الاية مشتى حاك و كل درو خود آورد و آتش محبت سوخت ، پس او را بر ساط اسباط حای داد ، آنكه لعنت بر عالم صورت عرس داد آسمانها و رمبها و کوهها سروراند ، آدم مردانه در آمد و دست پیش کرد ، گفتند ای آدم بر تو عرصه نمی کنند تو چرا در میگیری ؟ گفت زیرا که سوخته منم و سوخته را حر در گرفتن روی نیست ، آن روز که آتش در سبک و دیعت می بھادد عهد و رو گرفتند که تا سوخته بی نه سد سرفرو سارد تو پنداری که آن آتش مَوْت مازوی تو مصحرا می آید ؟ بی بی ، این گمان من که آن شغاعت سوخته بی بدر آید

« انا عرسا الامامة » - ای جوانمرد ! عهد آن کنی که عهد اوّل هم بر مهر اوّل نگاه داری تا فرشتگان بر تو نما کنند که « تشرّل عليهم الملائكة الاتحافوا و لاتحربوا » - عارب خلق آست که چون امامتی عرب بر سردیک کسی بھد ، مهری بر و بھد و آن روز که نار خواهد ، مهر را مطالعت کند ، اگر مهر بر حای بود او را نماها گویند امامتی سردیک تو بھادد ار عهد ربوبت « الست بر مکم » و مهر « ملی » بر و بھادد ، چون عمر مآحر رسد و ترا بمنزل حاك برد ، آن فرشته در آید و گویند « می ربك ؟ » آن مطالعت است که می کند که تا مهر روز اوّل بر حای هست یا نه ای مسکین ! افرق تا قدم تو مهر بر بھاده اند و مهر از مهر بود ، مهر بر آصا بھد که مهر در آصا دارد ای رسوا ، بهشت ترا ، ای مالک ، دورح ترا ، ای گرومان ، عرش شما را ، ای دل سوخته که بر تو مهر مهر است ، تو مرا و من ترا

« انا عرسا الامامة » - این مرامات نه کوه طاقت آن داشت نه رمس نه عرش نه کرسی ، مدی که رب العالمین ارمی طاقتی کوه حبر داد که « لوازلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته حاشعاً متصدعاً من حشة الله » - ملکی را ببی که اگر حجاجی را سبط کند حاضین را در زیر حجاج خود آرد ، اما طاقت حمل این معنی ندارد ، و آن بیچاره آدمی زادی را سی پوستی در استخوانی کشده بی باك وار شرت ملا در قدح ولا کشیده و در وی هیچ تغیر ما آمده ، آن چیراست ؟ زیرا که صاحب دل است ، و القلب یحمل مالا یحمل البدن

آدم صبی که بدیع طهرت بود و سیح ارادت، چون دید که آسمان و زمین
 نار امامت برده باشند، مردانه در آمد و نار امامت برداشت، گفت ایشان معظمی نار
 مگرستند از آن سر واردند، و ما مکریمی مهبط امامت مگرستیم و نار امامت کریمان
 مهبط کشید به عتوت، لاجرم چون آدم نار برداشت خطاب آمد که «و حملناهم
 فی التّرو البحر، فهل حرّاء الاحسان الا الاحسان؟»، و این را در ظاهر مالی هست
 درختانی که اصل ایشان محکم تر است و شاح ایشان بیشتر، نار ایشان خردتر و سبک تر
 نار درختانی که صعب تر اند و مست تر، نار ایشان شگرف تر است و برگزین چون
 حریره و کدو و مانند آن لیس اینها لطیفه ایست آن درختی که نار او شگرف تر و
 برگزین تر است و طافت کشدن آن ندارد، او را گفتند نار گران از بردن خویش برفیق
 زمین نه تا عالمان ندانند که هر دعا صعبی است، مرغی او لطف حصب - تر است،
 ایست سر «و حملناهم فی التّرو البحر»

۳۴- سورة سبا - مکیه ،

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح سحشايش مهربان ، « الحمد لله » ما سرا الله راست ،
 « الذى له ما فى السموات وما فى الارض » آن هدای که او راست هر چه در
 آسمانها و زمينهاست ، « و له الحمد فى الاحرة » و اوراست ستايش سحداى در آن
 جهان ، « و هو الحكيم الحير ^(۱) » وادست راست دان راست کار در کار حويش آگاه
 [او آفرنده حوش]

« يعلم ما يطلع فى الارض » ميداند هر چه در زمين فرو شود ، « وما يخرج منها »
 و آنچه از زمين سرون آيد ، « و ما يرل من السماء » و [ميداند] هر چه از آسمان
 فرو آيد « وما يرح فيها » و آنچه در آسمان برشود ، « و هو الرحيم المصور ^(۲) » ،
 و اوست آن سحشايشده پوشنده

« و قال الدين كروا » ما كرويدگان گفتند « لا تأتيا الساعة » مستاحر ما
 سايد ، « قل » كوى [اى محمد] ، « نلى و رلى لتأتىكم » آرى سحداوند من كه
 باچار شما آيد ، « عالم الغيب » الله دانای بهاست ، « لا يعرب عنه مثقال درة »
 دور سود ارو همسك ^(۱) دره نى ، « فى السموات و لا فى الارض » نه در آسمانها و
 نه در زمين ، « و لا اصغر من ذلك » و نه خردتر از دره ، « ولا اكبر » و نه مهتراران ،
 « الا فى كتاب مبين ^(۲) » [او آن هيچ چيز ^(۲) مست و مانند] مكر درنامه نوشته
 پيداي درست

« ليعرى الدين آسوا و عملوا الصالحات » تا پاداش دهد ابشارا كه
 سكرويدند و كارهاى مك كردند ، « و اوتك لهم معرة و ورق كريم ^(۳) » ايشاند

که ایشانرا آمرزش است و دوری مزدگوار بکوی مدح

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا» وایشان که بر سخنان ما حاسند، «مُحَارِبِينَ» و میکوشد در آن که ما را عاخر آرند و پیش شوند، «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ» ایشانراست عذابی، «مِنْ وَحَرٍ أَلِيمٍ» (۵) از سخت تر عذابی درد نمای

«وَبَرِيٍّ أَلِيمٍ أَوْتُوا الْعِلْمَ» و بسد ایشان که دانش | توریة | دادند ایشانرا، «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ» که این | قرآن | که فرو فرستاده آمد تو ارجح اوست تو راست است و درست، «وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَرِيزِ الْحَمِيدِ» (۶) و راه می نماید | این قرآن | راه جداوند توانای بی همای ستوده

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که سگرویدند، بیلدیگر را «هَلْ يَدْرِكُكُمْ» شای دهم شمارا، «عَلَى رَحْلِ يَسْتَكُم» بر مردی که می خیزد شمارا، «إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّنْهُمْ» آنکه که شما را پاره پاره (۱) کند بریزد، حاك «أَنْتُمْ لِمَنى حَلِقٌ حَدِيدٌ» (۷) شمارا در آفرش بخواهد شروت «أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» از حویشش بر خدای دروغ مسارد، «أَمْ لَهُ حِجَةٌ» یا دیوانگی رسد ناو؟ «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» بلکه ایشان که نمی آرند آن جهان، «فِي الْعَذَابِ وَالصَّلَالِ الْعِيدِ» (۸) | در آن جهان | در همراهی دورند و [دزدان جهان | در عذاب

«أَفَلَمْ يَرَوْا» نمی بینند و نمی گردند: «إِلَى مَا نَسِ أَيْدِيهِمْ وَ مَا حُلِمَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» که در پیش ایشان چیست و از پس پشت ایشان از آسمان و زمین، «أَنْ نَّشَأَ نَحْصِفَ بِهِمُ الْأَرْضَ» اگر خواهیم ما در زمین فرو بریم ایشانرا، «وَأَوْسِقَطُ عَلَيْهِمْ» یا فرو افکشم (۲) برایشان، «كَمَا مِنَ السَّمَاءِ» پاره بی آسمان «أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ» در آنچه می بسد از آفریده ما نشان توانائی ماست، «لِكُلِّ عَدُوٍّ مُّبِينٌ» (۹) هر بنده بی را که ما ما گزائده بود

« و لقد آتينا داود ما فضلا » داود را دادیم از مردیک ما مکتوبی افرون از آنکه دیگران را دادیم ، « یا حال » [گفتیم] ای کوه ها « او بی معه » آوارحوش تسخیر ما داود میگرداند ، « و الطیر » و مرغان را [هم گفتیم که ما داود تسخیر مار گوئد] ، « و اناله الحديد ^(۱۰) » ورم کردیم او را آهن
 « ان عمل ساعات » او را گفتیم درها کن ، « و قدر فی السر » و اندازه مع بر حلقه ردن نگامدار ، « و اعملوا صالحا » و کردارمیک کسد ، آتی بهاتعملون نصیر ^(۱۱) » که من آنچه میکنید بیا ام

الوہ التاہیة

این سورة سما مکی است برول آن حمله به مکه بوده ، مقاتل و کلیبی گفتند مکر یک آیت که به مدینه فرو آمد « و بری الدین اوتوا العلم » ، و حمله سورة هرار و پابند و دوارده حرف است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و یسجاه و چهار آیت و حمله محکم است مکر یک آیت « قل لا تسئلون عما احرمنا » این یک آیت مسح است بآیت سف در فصلک سورة انی کعب گفت « قال رسول الله (ص) » من قرأ سورة مسال لم یبق شیء ولا رسول الا کان له يوم القصة رفقا و مصاحبا »

« الحمد لله » ای - الشکر لله علی نعمه السواع علما فهو اهل الحمد و ولی الحمد و مستحق الحمد من جمیع حلقه علی نعمه التي لا تحصى و منه التي لا تنسی معنی آست کند سایش مگو و مای سرا حدایراست و شکر مرورا رر نعمتهای بی شمار که بر خلق ریحه و بواحههای تمام که بر ایشان نهاده و روا باشد که حمدوی مطلق کوئی می صلت فتقول « الحمد لله » ای - الحمد کله لله لالعمره لانه حل حلاله يستحق الحمد علی الاطلاق من کل الجهات فی کل الجهات ، صبار قطع صلته محلاف الحمد لعمره فان الحمد لعمیر الله لا یكون الاموصولا شیء حمد علیه کقولک الحمد لعمیر علی کذا و لذا و گفته اند حمد چون بر عفت نعمت کوئی ؛ شکر محض بود ، حسانکه بر خود

بمعنی تبارک بسمی، گوئی الحمد لله، این شکر محض گوید، و چون بر عقب مصیبت و محنت گوئی، حمد بمعنی رضا بود، چنانکه سفیان عیینه گفت الحمد - الرضا، قال لان الحمد من العبد عند المحبة الرضا عن الله فيما حكم به ومنه قول العرب احمدت الرجل اذا رصيت فعله وهديه ومنعه وچون بر عقب نشارت گوئی که بسمع تو رسد « الحمد لله » این نما و ذکر محض بود به شار قال ابن الاعرابی اذا قبل لك ان فلانا قد استعصى بعد فقر، قلت الحمد لله، فهذا ثناء و لا الله ليس فيه شيء من الشكر قال ابو بكر النقاش صاحب شعاه الصدور الحمد والثناء لله عروحل على مسه كالصوة والروح للحمد فادخل الحمد من الروح والحيوة تعطيل وتلاشي وصار مثله كذلك المرس اذا حلت من الحمد والثناء صارت حسرة و و بالا لان في اظهار الحمد والشكر تعظيما لصنع العظم وفي تركه تعطف و تركا للتعظيم، الا ترى ان آدم عليه السلام حس حله الله عروحل واحرق في الروح عطس فاليه الله عروحل الحمد، فاؤل ما يطق بالحمد فقال له رب عروحل رحمتك ربك يا آدم فاستوحى الرحمة لما اعظم من صمعه تبارك وتعالى كقوله اد بلسع تر كلمتي در تعظم صنع الله و در قصاه شكر نعمت او حل خلاله كلمة حمد است، اریں جهت رب العالمس ریت هر خطه بی ساخت و استاده هر مدحی و فاتحه هر بائی، و در هر آن هر سوره که افتتاح آن بالحمد لله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فصل وی بر دیگر سورتها و فی البحر المحصح عن السی (ص) قال « کُلُّ کلام لا بدأ فيه بالحمد لله فهو احدث »

قوله تعالى « الحمد لله الذي له ما فی السموات وما فی الارض » ظم عینهم، فی ملکته یقعی فهم بما اراد « وله الحمد فی الآخرة » لما هو له فی الدما لان العلم فی الدارين کلامه و قبل معناه حمد اهل الجنة اذ یقولون « الحمد لله الذي ادرنا عاالحرر - الحمد لله الذي هدانا لهذا » کعوله « له الحمد فی الاولى و الآخرة »

« و هو الحکیم » فی امره « الحسیر » حله و قبل هو الحکیم تتجلد قوم فی الجنة و تأمد قوم فی النار

« يعلم ما يطلع في الارض » - میداند هر چه در زمین فرو سود از آب روان و قطره باران و مردگان که در خاک دفن کسند و تحم که در زمین افکند و حشرات و هوام که در زیر زمین پنهان شوند و مسکن سازند « و ما يجرح منها » - و میداند هر چه از زمین سروز آید، یعنی آب که از چشمه راید و ساق و درختان که از زمین بر آید و حسدگان^(۱) که از سوراخ بیرون آید و مردگان که روز محنت از زمین حشر کسند

« و ما يرسل من السماء » - و میداند آنچه از آسمان فرو آید، برف و باران و زرق سدگان و حکم خداوند جهان و فرشتگان نامر رحمان

« و ما يجرح منها » - و میداند آنچه برشود بر آسمان یعنی فرشتگان که می‌مرد صحابه اعمال سدگان و ارواح ایشان بحکم فرمان، و همچنین بر می‌شود سوی الله ذکر و اکرام و دعای مؤمنان و تسبیح و تهللیل دوستان، قال الله تعالی « اليه يصعد الكلم الطيب » و فی الحر عن « انبي ايووب الانصاري » قال سمع النبی (ص) رجلاً يقول الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً منه فقال رسول الله (ص) من صاحب الكلمات فسكت الرجل، فقال من صاحب الكلمة لم يقل الا صواباً، قال اما يا رسول الله قلتها لرحوبها الحير فقال و الذي نفسي بيده لقد رأيت ثلثة عشر ملكاً يتدرونها ايهم يرفعها الى الله تبارك و تعالی و قال (ص) «التسبح نصف الممران و الحمد يملأه، ولا اله الا الله لس له حجاب دون الله حتى تحلص اليه، و روى حتى تهوى الى العرش ما احتب الكتائر» و روى ان رجلاً دخل المسجد و رسول الله (ص) فی الصلوة حين دخل قال الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه، فسمعها رسول الله (ص) فلما مرع من صلاته قال من فائل ما سمعت؟ فقال الرجل اما يا رسول الله قال لقد تلقى كلامك ثلثة عشر ملكاً فحسدك الشيطان فدهد ليقص على كلامك فحرحت من حلال اصابعه فحأت بها الملائكة الى الرب فقالوا كيف مكنتها؟ فقال الرب اكتبوها لعبدی كما قالها، فكتبت لك فی رق، اسبر و حتم عليها و رفعت لك تحت العرش حتى تدفع اليك يوم القمامه و عن عبد الله

بنی امی یحیی قال ان العبد لیتکلم بالکلمة الطيبة فماتکون لها ناهية حتى تهف قدّام الرب فتقول السلام عليك يارب، فتقول الرب تبارک و تعالی و عليك وعلى من قالک

« و هو الرحم » بعباده « المعور » لمحبح المندس من المسلمین

« و قال الدین کفروا لاتأمنوا الساعة » - مبران بحث دو گروه اند گروهی

کفتند « ان بطل الاطمان و ما نحن بمستقین » هاد کما هم رستاحر یعنی یقین نمیدانم که حواحد بود، و رب العالمین می گوید ایمان شد آنکه درست بود که رستاحر و آخرت می گمان باشد و ذلك قوله « و بالاحرة هم بوقون »، گروه دیگر کفتند « لاتأمنوا الساعة » رستاحر بما ساید و حواحد بود حای دیگر فرمود « رحم الدین

کفروا ان لن یعوا »، رب العالمین بحواب ایشان فرمود « قل ملی و ربی لشعرت »

« قل ملی و ربی لتأتمنکم عالم العیب » - سحریم بر ورن فاعل قراوت انی کثیر

و ابو عمرو و عاصم و روح از یعقوب، و وحش آست نه صفت است و در کلام قدیم و تأخر است و المعنی - قل ملی و ربی عالم العیب - لتأتمنکم - گوی ای محمد آری جدا بود من آن دانای بهان که ناچاره شما آید رستاحر و اگر عالم العیب رفیع هم حوایی بر قراوت نافع و انی عامر و رویس یعقوب سحر مستأف بود، و المعنی - عالم العیب لایعرب عنه مقال درّه، الله دانای بهاس - نه دور بود ارو همسک^(۱) درّه یسی در آسمان و درمن و بر قراوت حمیره و کما سی عالم العیب علی ورن مقال و حرالمسم، اما عالم معنی المبالغه السمره اما حر المسم فعلی ما ذکر ما

« لایعرب عنه مقال درّه فی السموات و لای الارض » - تم الكلام هاهنا اسحا

سحر تمام شد آنکه گفت « ولا اصغر من ذلك » ای - من ذلك المقال

« و لا اکر الا فی کتاب مسر » حردتر از درّه حر بود و بست و باشد و نه مهتر

از آن مگر در لوح محفوظ، شسته، آن نامه ندای درست و اما کتب حر یا علی عادة المحاطین لامحافة سیان و لعلم انه لم یقع حلل و ان اتی علیه الدهر الدرة - واحد

من حشوا الحوت تراه في الشمس اذا طلعت من الكوفة والكتاب المسين - هو اللوح المحفوظ لا يعرف بكسر الهمزة او بفتحها ودر سورة يونس قراءت كسائي است وسميت العروبة والعري للبعد عن اهل

« ليحري الدين آمو » - الماويل لتأتمنكم ليحري الدين آمو لمحمد

« و عملوا الصالحات » فيما سبهم و من ربهم « اولئك لهم معر » لدونهم في الدنا « و ورق كريم » نواب حس في الجنة

« و الدين سعو في آياتنا اي - عملوا في ابطال ادلتنا و التكذب بكتاسا

« معارين اي - معارض مسامح حسون انهم يعوتوما وقرأ ابن كثير و ابو عمرو

معارين اي - معارض ماب قراءت معي آست كه مردمان فرو ميدارد ار پديرس سبحان ما

« اولئك لهم عذاب من رحر الم » - الم رفيع قراءت حصص است و ابن كثير

و يعقوب و هو بعت للعداب باقي حصص حواسد تربعت رحر - كل شديد من مكروه او مستقدر و الرحر - العذاب في قوله تعالى « لئن كشفت عنا الرحر » اي - العذاب و

يسمى كد الشيطان رحر لانه سب العذاب ، قال تعالى « و يذهب عكم رحر

الشيطان و الرحر - الاذيان في قوله « و الرحر فاهجر » سماها رحر لانه لها تؤذي الى العذاب

« و يرى الدين اوتوا العلم » - هذا مسوق على قوله « ليحري الدين آمو » ،

الماويل لتأتمنكم ليحري الدين آ . و ا و لرى الدين اوتوا العلم يعنى مؤمنى اهل الكتاب ميل عبد الله بن سلام واصحابه ، و العلم هو التورية في قول من قال الا مدته وقال

قتاده هم اصحاب محمد قال والا به مته

« الذى ابرل لك من ربك » يعنى - القرآن « هو الحق و بهدى » يعنى - القرآن ،

« الى صراط العرب الحمد » و هو الاسلام

« و قال الدين كبروا » يعنى - مكرب للبعث متعجبين منه « هل يدلکم على رحل

يسئکم » يعنون محمداً (ص) ، « اذا مرّتم » قطعتم و فرقتم ، « كل مرّتم » اي - كل

تمریق و سرعم رفاتاً و تراثاً ، « اناکم لمی خلق حدیدر » بعد الموت
 « افتری » - الب الاستعظام دخلت علی الب الوصل ، لذلك فتح ، « علی الله کدنا
 ام نه حبه » ای - حوث ؟

قال الله تعالی « بل الدین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب » یعنی - فی الآخرة ،
 « و الصلال الذمید » من الہدی فی الدسا
 « افلم یروا الی ما بین یدیم وما حلیم من السماء والارض » ؛ فعملوا اہم حیث
 کاوا فان ارضی و سمائی محط مہم لا یحر حوث من اطارها و انا القادر علیہم ، و اما قال
 « من السماء و الارض » لآنک اذا فمت فی العصاء لم ترین یدیک و من حلقک الا السماء
 و الارض ،

« ان شأ حسف مہم الارض اوسقط علیہم کسفاً » قطعاً ، « من السماء » قہلیم
 فرا حمرة و الکسانی یثأ ، یحسف ، یسقط بالی فہن لد کر الله عروحل قبلہ
 « ان فی ذلك لایۃ لکل عبد مسر » ثاب مقل علی رہ راجع الہ بقلہ
 « ولقد آتانا داوداً فصلاً » ای - ملکا و نوة ، « یا حبال » - القول ہاہما مصر ،
 تاویلہ و قلنا یا حبال ،

« اومی معہ » فہ ثلثہ احوال احدها سری معہ ، وکانت الحال تسر معہ حیث
 شاء اذا اراد معصرۃ لہ ، و - التاویب - سرالہار و القول البانی سحی معہ اذا سح ،
 و ہولسان الحشۃ و کان اذا فرا الربور صوت الحبال و اسعت لہ الطیر و القول
 الثالث اومی ، ای - بوحی معہ و الطیر تساعدک علی ذلك

« و الطیر » مصوب علی الداء ، تاویلہ و نادیا الطیر و قال الواوی
 « و الطیر » بمعنی - مع ، علی تاویل یا حبال اومی مع الطیر معہ و قل ہو مصوب
 بالتسحیر ، ای - و سحر مالہ الطیر

گفتہ اند داود (ع) پیش از آن کہ در قشہ افتاد ، ہر کہ کہ آوار تسسح
 مکشادی یا ربور حوادی ، ہر کس کہ آوار وی شدی ، ار لدت آن معمت می خود

گشتی ، و از آن سماع و آن وحد بودی که در يك مجلس وی چهار صد حواره
 بر گرفتندی ^(۱) ، پس از آن که در فتنه افتاد ما کوه شد و بوحه کرد ، رب العالمین
 کوهها را فرمود و مرغان را که باوی در بياحت مساعدت کنید و هب بی مسه گفت
 ایس صدای کوه که امروز مردم می شنود از آن است و گفته اسد
 داود (ع) شی از شها ما خود گفت لاعدن الله عادة لم یعد احدٌ بمثلاً - امشب
 خدا را حل حلاله عبادتی کم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و
 چنان عبادت و خدمت ماورده این میگفت و مرکوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید ،
 در میانه شب وحشتی بوی در آمد ، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست ، رب العالمین آن
 ساعت کوه را فرمود تا اس دل داود را با وی تسبیح و تهلل مساعدت کند ، چندان
 آوار تهلل و نعمات تسبیح از کوه پدید آمد که آوار داود در حسب آن ناچر گشت ،
 داود آن ساعت با خود میگوید کف سمع صوتی مع هذه الاصوات - ار کفا شود
 و چون شنود آوار و تسبیح داود در میان این آوارهای عظم که از کوه روان گشته
 و قدرت الله سبک می جان بی زبان فرا سحی آمده ^۱ با درین سحی بود و اندیشه
 فرشته بی آمد از آسمان و ماروی داود نگرفت و او را برد بردیا ، فرشته پای مرد را
 رد و دریا از هم شکافته شد تا زمین رسید که در در ریاست ، فرشته پای بران زمین رد
 تا شکافته گشت و صوت رسید که در زمین است ، و فرشته پای بروی رد تا صحره پیدا
 گشت که زیر صوت است ، فرشته پای بران صحره رد شکافته شد ، کرمکی حرد از
 میان صحره سرون آمد و کانت تشر ، فقال له الملك ما داود ان ربك یسمع بشر
 هذه الدودة فی هذا الموضع - ای داود خداوند شنوای دانا از او را ^(۲) هب طبقه
 آسمان بشر این کرمک که درین موضع است می شود ، آوار تو در میان آوار سبک
 و کوه چون نشود ، با ترا می باید گفت کف یسمع صوتی مع هذه الاصوات ^۱
 قوله « و انما له الحدید » - يقال کان الحدید فی یدہ کالطین الملول و کالعجین
 و الشمع و کان سرد الدروع منه من غیر نار و لا ضرب حدید مفسران گفته اند

داود (س) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملک یافت، عادت وی چنان بود که هر شب متکبروار سرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی این والی شما داود چه مردی است و او را چون شناسید؛ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ابرو عدل می بسند یا جور، انصاف میدهد یا ظلم میکند؛ و ایشان او را محض جواب میدادند و بروی ما میگردید، تاشی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی، داود بر عادت خویش همان سؤال کرد، فرشته جواب داد که نعم الرجل هو لولا حصله^۱ ۹۰ - سو مردی است لکن در وی حاصلتی است که اگر سودی آن حصلت او را نه بودی، داود گفت آن چه حصلت است یا عبدالله؟ گفت آنکه یا کل و یطعم عاله من بیت المال - او را ت المال مسجود و اگر او را کسی بودی که او را نه بودی، داود از آحا بازگشت، محراب عبادت نداشت و دعا کرد تا حق جل جلاله او را رده گری در آموحت و آهن بنست وی برم کرد همچون شمع یا چون حمیر، و اول کسی که رده کرد او بود و کان یبع کذل درع ناربعة آلاف درهم فأ ذل و یطعم عاله منها و یتصدق بها علی الفقراء و المساكین و فیل^۲ آنکه کان یعمل ذل یوم دعا یبعها ستا^۳ آلاف درهم یتصدق علی نفسه و عاله و یتصدق ناربعة آلاف علی هرا^۴ بنی اسرائیل قال رسول الله (س) «کل داود لایأ کل الامن عمل ین»

«ان اعمل ساعات» - الساعات - الدروع الواسعة المامة، و - السرد - مسعة الدروع، و منه قبل لصانعها السرد والبراد، و السردو المسروود - الدرع قال ابو ذویب الشاعر و علیهما مسروودان فصاحما داود او صنع السوايح تتج و اصل السرد - متابعه الخلق ثم سمرها بالمسار و فی البحر «من کان عاله من رمضان» - ای - یتابع به رمضان و فی حبر آخر بهی رسول الله (س) عن سرد الصیام یعنی - وصاله باللیل و قالت عائشة ما کان رسول الله (س) سرد الحدید سرد کم هذا ولكنه کل یکلم مکلام یهمه کل من یسمعه سرد ذل شیء یتابع «و قدر فی السرد» - التقدير فی سرد الحلقة ان لا یوسع الله - للمسا «ماق و لا یصیق و محرق» و اعملوا صالحا یعنی - داود و آله «ای ما تعملون بصر»

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم »

امیر المؤمنین علی (ع) گفت « بسم الله فاعنه للرتوی ، مسهله للوعور ، محبة للشرور ، شفاء لما فی الصدور . » بسم الله کشایندة سنگیهاست ، آسان کننده دشواریهاست ، دور کننده بدیهاست ، آرام دهنده و شغای دردها و شستن همیهاست از حرائی حسب تحفه می در صحرای وجود مایند مگر سدرقه عرت « بسم الله » ، هیچ دعا در معرض حاجت بقلة احاطت نرسد مگر بمدد حشمت « بسم الله » ، هیچ کس قدم از منزل محاهدت در مقام مشاهدت شهد مگر آثار احوار « بسم الله » ، در فرادیس اعلی و حیات مأوی شراب طهور از ملک عبور نتوان یافت مگر بوسلت و دریعت « بسم الله »

ملک مالک مولی الموالی عظیم ماحذ فرد التعالی

فرد من حسان الحد دان بعد عن مطار الوهم عالم

حلل حل عن ملل و سه عریز عز عن غم و حال

ای جوانمرد امروز که از طبعت ترسانی و از بهمت همت لرزانی و در غم و احرانی ، پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی ، مان تا فردا که از طبعت ایمن شوی و عقبه صراط ناز گداری ، از بلای دبا حسته و اهروای بس و شیطاں نار دشته ، در روضه رضوان بر تحت رحمت نشسته ، فرشته خدمت ایستاده و از کف حلال دوالحلال شراب طهور یافته ، سده را زور سادی آن زور است ، زور طومی و زلفی و حسنی آن زور است

عطمت همه عن ، طمعت فی ان تراکا

اوما یکھی لعن ، ان تری من قدر آکا

« الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض » - ستایش میکنو و ثنای سرا

مردان را که همت آسمان و همت زمین آیات و رایات قدرت لومت ، شواهد شریعت

اشارات اوست ، معاهد حقیقت مشارات اوست ، قدیم ما مخلوق ذات و صفات اوست ،
 خداوندی که مصوعات در زمین و سموات از قدرت او نشاست ، مخلوقات و محدثات
 از حکمت او است ، موجودات و معلومات بروح خود او برهاست ، نه معاور^(۱) ، یادت
 به متداول قصاست

« و له الحمد فی الآخرة و هو الحکم الحسب » ، حائی دیگر مرود « له الحمد
 فی الاولی و الآخرة و له الحکم و اله یرحمون » - حمد و شکر مرورا در دو جهان نه
 نعمتها همه اروس در دو جهان ، مدح و سترا - ورا در دو جهان ، نه یکتائی و بی همتائی
 خود او راست در دو جهان « الحمد لله الّدی له ما فی السموات و ما فی الارض » - ندای
 رب العزة حل حلاله خلق را در خود آورد بمصل خویش و ایشانرا بسوء ظن پو شامد و روزی
 داد بملطف خویش و اربلاها مکه داش و طاعات ماتقصه قول نرد و سک عذرا ، یشان بسازی
 ولات و حرائم عمو کرد و توفیق طاعت ارایی داشت و از معصیت عصمت کرات نرد
 و راه نایمان نمود و دل را معرفت سار است و ا ، کفر مکه داشت و قرآن محمد مشهور
 داد و سند المرسلین و خاتم النبیین را پعامر و فدوه نرد ، چون مدگان از کفر
 شکر این نعمتها عاخر آمدند ، فصل و ثرم خود پیدا نرد - لسان لطف المات این
 عاخران و مفلسان داد و خود را حمد گفت ، چند حایکه « الحمد لله رب العالمین »
 « الحمد لله الّدی خلق السموات و الارض » ، « الحمد لله الّدی امر علی عده الخلق » ،
 « الحمد لله الّدی لدی السموات و ما فی الارض » ، « الحمد لله ماطر السموات و الارض » ، این همه
 مات داشتن مدگان است در شرا لا و نعمای خویش و نشان دوسی است - بر این
 در راه محبت از دوست مات داش شرط دوسی است ، چاسی نه ، رب العزة ایتی
 سده می این نعمتها که دادم می تو دادم و این قسمت نه نردم می تو نردم و حایکه
 می تو قسمت کردم می تو حمد آوردم و محکم دوسی ترا مات داشم نا ندانی که دوست
 مهربان منم ، لطف و کرم و رحیم مدگان منم

« یرحم ما یبلغ فی الارض و ما یخرج منها » ادا دهن العبد یعلم ما الّدی کان فی

قلبه من احلاصه و توحده و وحده و حربه و حسراته « و ما ينزل من السماء على قلوب اوليائه من اللطاف والكشوف فوما يبرح فيها » من اعلى الاولياء وهم الاصفياء احلاص محلصان و توحيد موحدان و معرف عارفان بروى حل حلاله هيچ پوشيده نه ، و علم بدبوى بهمه رسنده ، الاحرم چون سنده در حاك شود اروى احلاص و توحيد و معرفت ديندوداسته همان ساعت بواحت خود بروى نهد و بواب آن بوى رساند و آثار آن حلق نمايد چنانكه در حق دوالئون مصرى را نمود آن ساعت كه حارة وى بر گرفتند حوقى ^(۱) مرغان بر سر حارة وى آمدند و پروا پرورد چنانك آن همه حلق و رمين سانه خود بپوشدند و هر كره هيچ كس از ان مرغان يكى نديده بود و نه پسر از ان ديدند مگر بر سر حارة مرنى شاگرد شافعى رحمه الله ، و ديگر روز بر سر حاك دوالئون شسته يافتند حطى كه نه مامد حط آدميان بود كه دوالئون حسب الله من الشوق قتل الله ، هر كه كه آن شسته محو مى كردند بار آ را همچنان شسته مى يافتند

مصور عمار رحمه الله گفت وقتى در حرامه يى شدم حواى را ديدم در بهار عس حوف و حشة كشته كوئى دورج در پيش او بود و هيات بر فعلى او ، سر كردم ما از نماز فارغ گشت ، آنكه بروى سلام كردم و گفتم اى حوان دورج صحره يى ست و رير آن صحره وادى است كه آ را لطفى گويد ، ريدان عاصان و محرمان است ، حوان چون اين سخن بشنيد آوارى از وى مامد مقتاد و بيهوش گشت چون ما هوش آمد گشت اى حوامرد هيچ تواند بود كه شرتى ديگر دهى ان حسنه كوفته را ؟ اس آيت بر حواندم كه « و قودها الالباس و الصحارة » ، حوان نعره برد و كالد حالى كرد ، چون او را بر معسل نهادند ، بر سينه وى حطى ريدم شسته « نى عشة راصيه » ، حواستم كه ميان دوا بروى وى دهانى بهم ، حطى ديگر ديدم شمه كه « فروح و ريحان و حنه سيم » ، پس چون او را دفن كردند همان شب او را محواب ديدم در فردوس حامه يى سر پوشنده بر مركب نور ششسه تاج عز بر سر نهاده گفتم اى حوان حق حل حلاله ما تو چه كرد ؟

گفت فعل می مافعل شهد آه ندر و رادی - ما من همان ندر و احوات و نراست نه ماشهدان
ندر کرد و ریاد از آن، گفتم سب چه بود نه نواخت تو بر نواخت ایشان ریادت
کرد؟ گف لا ثم قتلوا سب الهمار وقتلت سب الحمار یعنی - الحوف والحشه
«و ما یمرل من السماء» الطاف نرم است نه از درگاه مدم د بعضی اوقات
روی سلق دهد کرد سبها مگردد هر سه می نه از آن بوی اشائی ایا و د ان
حوف وحشه بود آصا مرل کند، و می الحیر «ان لرسام می اقام دهر دم صحاح
الا فعرصوا لها عسی ان تدر لکم ملاشفوا بعدها اندا»

«و ما یصرح فها» - اهاس و احداست نه ماله تا ان و اه مغلان نه نهوت
سحر گاه از دلی پردرد و حامی پر حسرت بر اید و ماد صحتی آرا بر ماید نه محضرت اعلی
برد، ان لله تعالی ریحا تسبی الصحنه تهت عبد الاسحا تحمل الادی و الاستعمار الی
عبد الملک الحمار

ای خوانمردا نعمت دا ان می دیدناله ک ارسرا و آزار و سودل بر ایا
نه تا محضرت اعلی رسد انرا احصای پس داند، سب دانی چه سب معصدها اله
تسمیح اندس د صحرای لایالی ماد می مداری مرداده ان ک صس دوه سب صحنه و اه
آن مغلن سبچاره محضرت خود برد و ان ندا درداد لا «اس الما سب اح الی»
رجل المستحسن و مینداه نه چون ان سب دوه یس مغلن درداد اه انا نا معص
مگذار که آن نا معصت اه همه برداد نو فکر واسطی کهت مطمان حمالان انا
و حمالان حر نای ندارند و ان درگاه می داران است و غلمان مغلان اند ایا سال
مغلان است، ای خداوندان طاعت طاعدها که کرده اند، مأوی اهلان مرو اندا بدو
مغلن وار ما دو دست تهی از د رحمت او نار شوند، میان انا سب معصت امعا کوا د
پادشاهها ما نه توانگرام ک بسد و داد آمدم، ما مغلانم نه معصا اندام ما
نه توانگرام که نارواب می خوئیم، ما مغلانم نه ناررحم می خوئیم نه داود (ب)
وحی آمد که ای داود آن رلت نه از تو سامد سب مبارک بود بر تو، داود گفت

مار حدایا رگت چون مبارک باشد؟ گفت ای داود پیش از این رگت هر مار که بدرگاه ما آمدی ملک وار می آمدی ما کرشمه و مار طاعت و وا کسوں که می آیی سدموار می آیی ما سورویار مملسی، «یا داود این المدسی احث الی من صراح العادین»، این آن فصل است که رب العالمین داود را داد و مروی مت بهاد که «و لقد آسا داود مّا فصلاً» و در احبار داود است که ربور می خواند و نام گناهکاران بسار برمی آمد، ارروی عسرت و صلات دردی گفت اللهم لاتعمر للحطّائین - مار حدایا که کاران را مامور گفتند ای داود بهمار می شفقتی بر گناهکاران! باش تا محمد عربی قدم در دایره وجود بند و بر گناه ما کرده ائت استعمار کند که «اعمر لی ما قدّمت و ما اّخرت»، واسان قدر مسکویت که ای داود تو در سد پا کی خود مانده می، باش تا ار دست صفا و قدر قما حوری، آنکه ندای که چه گفتی و کما ایستاده می، و حمرئیل در راه آمده که ای داود من صفا از کمان قدر جدا شد، هان خود را نگهدار! اگر توامی، داود از سر تحرّ و پشمامی در محراب مشسته دیده بر ربور داشته و ما ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرع در پیش آمد و بطروی برن او ریا افتاد، و ان فیه در سوره ص شرح گفته آید ان شاء الله، پس معافیت داود مسکفت اللهم اعمر للمدین معنی ان معر لداود ما سهم

۲- البوة الاولى

قوله تعالى «و لسليمان الريح» و [مسحر کردم و نرم | سليمان را ناد، «عدو هاشهر» نامداد بردن ناد او را سك ماهه راه، «و رواحها شهر» و شایگاه بردن او را سك ماهه راه، «و اسلااله عين القطر» و او را چشمه من رواندیم، «و من الحسن من يعمل بين يديه» و از پریان کسانی بش او ایستاده، «نادو ره» برهان جداود او، «و من یرع مهم» و هر که نگششد^(۱) ارشان، «عن امرنا» ار فرمان ما، «بدقه من عذاب الصعير»^(۱۲) چشاسم او را ار عذاب آتس

«یعملون له ما یشاء» میگردند او را هر چه اومیخواست، «من محاریب و تمائیل» از محاربا و دیسها^(۱)، «و حصار کالجواب» و کأس حاجون حوصها «و قدور راسیات» و دیگرها بر حای نه حساسدی از حای، «اعملوا آل داود شکرآ» کار کنید ای کسان داود آزادی، «و قلیل من عبادی الشکور»^(۱۲) و اندکی از دهکان ما که سپاس دارست

«فلما قصیما علیه الموت» چون فرو صا کردیم و برآیدیم بر مرگ، «ما دلهم علی موته» آگاه نکرد ایشانرا و نشان نمود بر مرگ او، «الا دابة الارض» مگر ترده^(۲)، «تأکل مسأته» نه نحو دعصای او، «فلما حرت» چون میفاد [سلیمان]، «تیت العن» حای آوردند پریان و فرادید آمد ایشانرا، «ان لو كانوا یعلمون الغیب» که اگر ایشان عبداستدی^(۳)، «مالشوا فی العذاب المهبین»^(۱۳) درنگ نکردندی^(۴) در عذاب حوار گنده

«لقد کان لسا» قیلة سارا بود، «فی مساکهم» در زمین ایشان و در مشتکگاههای ایشان، «آیة» شکمی من مگو، «حتان» دو بهشت | در رودبار |، «عن یمین و شمال» از راست رود و از حب آن «کلوا من رزق ربکم» ایشانرا گفتند | میخورند از روزی خداوند خویش، «و اشکروا له» و او را پرستند آزادی او را که د، «لله طیبة و رب غفور»^(۱۵) | درس جهان | شهری ورمیی خوش | و دران جهان | خداوندی آمرزگار

«فاعرصوا» روی گردانیدند از فرمان برداری، «فارسلنا علیهم سبل العرم» فرو گشادیم بر ایشان سبل عرم، «و لدنا هم یحتیهم» و سدل دادیم ایشانرا از ان بوستانهای ایشان، «حتین دواتی اکل حمط» دو بوستان با موه بوهی پر خار، «و آئل» و کر، «و شی من سدر لیل»^(۱۶) و چری از کنا اندک

«ذلک حر یاهم بما کمروا» آن یاداش ایشان بردیم آن سناسی نه کردند

۱- دس = سه وطر (برهان) ۲- ترده = کرم شدن سوار (برهان)

۳- مسجدة العن = دایسندند، ۴- مسجدة العن = بگردیدند،

و ما کافر شدید، «و هل نحاری الا الکفور» (۱۷) «و ما پاداش در حور کم کم مگر ما گرویده ناسپاس را؛

«و جعلنا یسهم» و کردیم میان ایشان، «و یس الثری التي نارکما» و میان زمین شام و شهرهای مبارک برکت کرده در آن، «قری طاهرة» دهمای آبادان پبای، «قد ربا فیها العیر» و تقدیر کردیم در آن دهمای رویده را [دش دینه مردیه] «صیروا فیها لبالی و ایاماً» می‌دوید در آن شها و روزها «آمین» (۱۸) «ایمن» [در سایه درختان و می‌فرود آئید مرآف و مردمعل]

«فقلوا ربا» [از آن سپاسی که کردید] گفتد خداوند ما، «یا عدین اسمارنا» دورا دورتر کن سفرهای ما [و کسسه‌تر منرلهای ما]، «و ظلموا انهم» «بر خویشتن سم کردید، «فجعلنا هم احادیث» ایشانرا سمری کردیم [تا ایشان عبرت نار کوئند]، «و مر قهاهم کل ممر» و ایشانرا پاره پاره (۱) «ماز کسستم از از هر کوبه کسستی، «ان فی ذلک لایات» در آن نشانه‌های [روش] است، «لکل صابر شکور» (۱۹) «هر شکمائی را سپاس دار

«و لقد صدق علیهم النیس طه» راست کرد! نیس بر ایشان طق خوش، «فا تنعوه» بر پی وی برسد خلق، «الافریقا من المؤمنین» (۲۰) «مگر گروهی از گروندگان

«و ما کان له علیهم من سلطان» و نبود النیس را بر ایشان دست دسی، «الا لعلم» مگر تا نه یسم، «من یؤمن بالاحرة» که آن کست که مرستاحر مکرود، «من هو منها فی شک» از انکس که از کار رستاحر در گماست، «و ربك علی کل شیء حقیق» (۲۱) «و خداوند تو بر همه چهر مکهناست» (۲) «و کوا» «قل ادعوا الدین رعتم من دون الله» کوی [هکام حاجت] حواصد ایشانرا ند بدروع می‌کوئید که خدا یاسد فرود از الله، «لا یملکون مثقال ذره فی السموات ولا فی الارض» نه پادشاهاند نه خداوند بر همسک (۳) «درة» [مور حرد]

در هفت آسمان و در هفت زمین، «و ما لهم فیهما من شرك» و ایشانرا ما خدای در آسمان و زمین هیچ انباری نیست، «و ما له منهم من طهیر» (۳۲) و الله را در آفرینش آسمان و زمین و کار آن هیچ ارشاد یار نیست و یار مکر نیست

«و لا تمنع الشماعة عدوه» و سود ندارد شمع است کردن نزدیک الله، «الا لیس ادنی له» مگر کسی را که الله دستوری دهد او را [شمع را و مشوع را]، «حتی اذا فرغ عن قلوبهم» تا آنکه که بیم اردلهای ایشان باز نبرد، «قالوا ماذا قال ربکم» یکدیگر را میگویند چه گفت خداوند شما؟ «قالوا الحق» گویند فرمان او را داد و سخن راست گفت، «و هو العلی الکبیر» (۳۳) و اوست آن خداوند برتر مردگوار

النوة الثانية

قوله «و لسليمان الريح» ای - و سحرنا لسليمان الريح، و مرآت انونکر ارضا صم «الريح» رفق حواد و الوجه ان «الريح» متداء و «لسليمان» حرره و قد حذف المضاف من المتداء، والتقدير و لسليمان تسحر الريح، فلما حذف «السحر» الذي هو المضاف اقمتم «الريح» التي هي المضاف اليها مقامه فصارت مرفوعة بالابتداء و المعنى و تسحر الريح لسليمان ما في قراء و حصص از عاصم «الريح» حواد صب على تقدير فعل معدول، و المعنى و سحرنا لسليمان الريح

«عدوها شهر» عدوها الى ائتلاف النهار مسرة شهر ای - رها من لدن طلوع الشمس الى روالها مسردوان الناس في شهر، و واحدا من ائتلاف النهار الى الليل - مرة شهر في يوم واحد مسرة شهرين قال وهب ذكر لي ان مرثداً ساحبه دجلة مكتوب عند تسد بعض اصحاب سليمان من برلناه و ما ساء و مسياً و حذناه عدونا من اصطرخ فتنناه و من آتخون منه ان شاء الله فائتوا بالشام و قال الحسن كان يعدوا من دمشق فصل ناصطرخ و سبها مسيرة شهر ثم يروح من اصطرخ فيبت تكافل و سبها مسرة شهر للزنا - المسرع

گفته اند سیر سلیمان بر مرکب ناد اندر سیطره میں چنان بود که هر روز باعداد تا شمار پیشین وقت قیلوا ه مسافت يك ماهه راه بریده بود، و گفته اند سفر وی از زمین عراق بود تا به مرو و اراخاتانه بلخ و اراخا در بلاد توشندی و بلاد توش ماربریدی تا بر من صین^(۱)، آنکسوی راست اراخا مطلع آفتاب بر کشتی^(۲) بر ساحل دریایا بر من قندهار و اراخا تا به مکران و کرمان و اراخا تا به اصطخر پارس و اصطخر پارس برول گاه وی بود، یکچند آخا مقام کردی^(۲) و اراخا نامداد برقی^(۲) و شامگاه به شام بودی^(۲) مدینه قنهر و مستقر و مسکن وی قنهر بود، کان سلیمان امر الشیاطین هل شعوصه من الشام الى العراق فسو هاله بالصباح و العمد و الرحام الانص والاصغر و قد و حد هذه الامات مسورة في صحرة نارس الشام اشأها بعض اصحاب سلیمان علیه السلام

و نحن و لاحول سوى حول ربما
 ادا نحن رحنا کان ریث رواجنا
 اناس شرو الله طوء آ هوسهم
 متى ترك الرح المطمعه ارسلت
 تطلهم طرر صوف علمهم
 « و اسداله عن الطر » و هو الحاس ، و هل الصرا سیله له ثلثة ایام بالیمن
 كما یسل الماء یعمل به ما یشاء كالعمل بالطنس و لم یعمل بالحاس قبل ذلك فكل
 ما فی الدما من الحاس من تلك العن و هل كل سع من معدنه فسیل كالماء
 من عر معالحة كما الس لا یبه الحدید و من الحق « یعنی - و سحر باله الحق » « من یعمل »
 بالسحرة « بین بدنه » من السان « ناند رنه » « و من یرع » ای - یمل و یعدل « منهم
 عن امرنا » الذی امرنا به من طاعة سلیمان « بدقه من عذاب السعیر » فی الاحرة « و قیل
 فی الدنيا ، و ذلك ان الله تعالی و كل هم ملكاً سده سوط من نار ، فمن راع عن امر
 سلیمان صر به صرته احرته

قال شهر بن حوشب اشعرت ان سليمان لم يكن يحسن منطق الطير وابوه حتى كان داود نكته من السم وسليمان نكته داود وياحبال اوتي معه الطير والباله الجديد، وسليمان الشياطين وود الریح و«عن الطير» وهو الحاس المداب او الصعر المداب حرت من صغاء اليمر، فلهامات داود وورث سليمان ملكه وبعده قال الله تعالى «وورث سليمان داود» و قال ما اذها الناس علما منطق الطير

قوله «يعملون له ما يشاء» من محارب اي - مساحدومسا لب وقيل «المحارب» اذنه دون القصور و«تماثل» هي سو الاسماء والملائكة ذات الحق تعملها في مساحدوم سخطهم على الرعد في العادة و قبل كانوا يعملون تماثيل الملائكة والذين و الصالحين على صورة الآلهة، الراعي الساجدين من حاس و صغر و شدة و حاح و حام في المساحد لى اذا آهم الناس مصورين عدا اعدبهم ولم يكن يود «محرم» بخطه، كان اذبح الصوة احبا في شرعهم اما ان عيسى كان يحسد سوا الطير و «منح» باقتساون طاراً

پریان از هر سلیمان مسجدها می آوردند و ساهای عالی و ساحه د چامند سلیمان می فرود و او آن مکی شارستان^(۱) بیت المقدس است و مسجد اقصی و قصه واهدان آن بر قول اصحاب سر آمد که رب العالمین در اثر ابراهیم علیه السلام برکت ارد تا او سل وی حدان بهم آمدند که اس لذت شمردن ایشان نداشت خصوصاً در روز که داود علیه السلام داود حواست او عادیسی اسرائیل ندان ایشان که در من فلسطین مسکن داشتند و در کانی دای می شردند و سر برسان و او دیات و دانست عدد ایشان بود که دایس و حی آمدند داود او د کاه عرب حل حاله که این لذت ایشان از آست که ابراهیم (ع) چون بهای عهد ما آمد و آن حوا که او را خودم مدح فرید صدیق ارد و ذلك قول «قد بدت الرثا» من او و اعده دادم که د سل و شاد و راب ام الون او ترا امرت ایشان به و او ایشان فرامی از خوشتن داند و خود س آشته من که خداوند بحال و عرب خود سه اید ناد کردم که عدد ایشان ما کم در بلائی

و بکنتی که برایشان کمارم، اکنون ایشان محیرند ای داود من سه بلایت، ازین سه
 آن یکی نه اختیار کند برایشان کمارم یا قحط و یار و کرسسگی برایشان کمارم
 سه سال، یا دشمن برایشان مسلط کم سه ماه، یا طاعون و وبا برایشان فرو گشایم سه
 روز داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشان را درین سه حصلت محیر کرد، از هر سه
 بلایت طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسان تر است و از سه جت دو تر، پس همه
 چهار مرگ ساختند، عسل کردند و حوط بر خود ریختند و کهن در پوشدند و
 بصحرا میروند شدید با اهل و عیال حرد و مرگ در آن صعد بیت المقدس پیش از ما
 بپاد آن و داود مرصحه مسجود در افاده و دعا و تصرع میکند، رب العالمین طاعون
 برایشان فرو گشاد، يك شاربور چندان هلاک شدید که بعد از آن دو ماه ایشان را دمی
 نتوانستند کرد، چون يك شاربور از طاعون مگشت رب العالمین تصرع ایشان میسندید
 و دعای داود احاطت کرد و آن طاعون ایشان برداشت، پس بشکر آن رب العزة در آن
 مقام برایشان رحمت کرد، داود فرمود تا آصحا مسجودی سازید که پوسته آصحا ذکر
 الله رود و دعا و تصرع، پس ایشان در کار ایستادند و حسنت مدینه بیت المقدس را
 نهادند، داود بر دوش خود سبک می کشند و حصار بنی اسرائیل همچنان سبک
 می کشیدند، تا يك قامت با بر آوردند، پس وحی آمد به داود که این شاربستان را
 بیت المقدس نام نهادیم حائلی پاک است و حابه بی پاک، قدمگاه بعمران و هجرت گاه
 و نزل گاه ملاکان و مکان، و تو مردی خویر بدست تو این ما حام بر باید، لکن مرا
 پسری آید نام او سلیمان اُمْلَکْهْ بَعْدْکْ و اسلمه من سبک الدماء و اقصى اتمانه، علی بنم
 یکون صته و ذکره لك ما فاعلاً فصلوا به زماناً که بعد از داود را آرزو صد سال و مست
 و هفت سال بود، چون سال وی بعد و چهل رسد اردسا میروند شد و سلیمان بحای وی
 مشقت و حر و شاطین را فرمود تا آن سای شاربستان تمام کردند و آنرا دوازده ص ساختند
 هر روضی سطحی را از اساط بنی اسرائیل و کاتبان اسی عشر - طاً چون از نهاد شاربستان
 فارغ گشتند، آنکه مسجد اقصی را با نهادند و مالواح رو و سم و حواهر پرداختند،
 و شرح این قصه تنهایی در سوره بنی اسرائیل یاد کردیم

قال سعيد بن المسيب لما فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تملأت أبوابه
 وفالجها سليمان فلم تفتح حتى قال في دعائهم صلوات أي داود ألا فتحت لأبواب ففتحت
 وفرغ له سليمان عليه السلام عشرة آلاف من قرآن وهي إسرائيل خمسة آلاف بالليل
 وخمسة آلاف بالنهار فلأنني ساعدت من ليل ولانهار إلا والله بعدد ما يقال من
 التماثل الذي عملوها هم عملوا سليمان أمدين أسفل لرسه وسر من هو
 كرسه وكل كرسيه عطفاً فإذا أراد أن يصعد الكرسي بسط الأسد راعده كان يصعد
 عليه وإذا قعد عليه اطله السران واحدها فلما مات سليمان جاءه فريدون، فل
 فحتمصر لصد الكرسي ولم يد له فصد فلما دنا منه نرد الأسد على ساقه فسر
 ساقه فلم يحس أحد بعده أن يدوا من ذلك الكرسي

وقوله «وحنان كالحواب» - الحنان - القصاع، واحدها حصه، و - الحوانى -
 جميع الحاسة وهي الحوص يحيى فيه الماء أي - يجمع - وقال كان في الحصة الواحد
 يأكل الف رجل منها وكان لمطبخه كل يوم اعاشر الف شاه و الف بقره - كان له
 اثنا عشر الف حمار و اعاشر الف طائر كانوا يصلحون الطعم في ملك الحمار
 لفترة الغوم

«و فدر راسات» يعني - ما تاب لا تمقل ولا تحرك من اما - حق لعظمته -
 كانت ما يمين، وفل هي نافذة هناك - سي الشى - رسوا، رسوا، ادا - ا ذلك سم -
 الحبال الرواسي

«اعملوا آل داود شراً» - معناه - عملوا طاعة الله ما آل داود - ارا ا على
 بعد - قال كان داود (ع) مدحراً ساعات الليل، اها على اهلها على ما أتى ساعة من
 ساعات الليل والنهار الا اسان - آل داود قائم بصلى - معهم الله في هذه الالهة
 «اعملوا آل داود شراً» قال القرطبي الشار - مع الله العمل طاعته وفل - ارا -
 بصلواته معول له، وفل عملوا اسرا - مع - لا - معول - فلو له الهم المر اوه اعلو،
 «و فليل من عادي الشور» - الاصل في الشار الزاده والشور - كسر الشار،

و دأ به شلور اذا اظهر من السم فوق ما عطي من العلف ، والشكر - اسم للنبات
و الشعر و الزرس و قبل الشاكر الذي شكر على الرخاء ، والشاور الذي يشكر
على البلاء ، و الشاكر يشكر على البذل ، و الشاور يشكر على المنع فكف بالبذل و
قبل الشكور الذي يشكر بملكه و لسانه و حوارحه و ماله ، و الشاكر الذي يشكر
بسم الله

فوله « ملأنا قصصا عليه الموت » ، ذكر وفاة سليمان (ع) چون رور کار عمر
وی مآحر رسد اول ششانی که مروی پیدا شد آن بود که در مسجد بیت المقدس آحا
عبادت گاه وی بود ، هر رور بر عادت درختی سرار رس بر آمدی و هیچ حیوان از آن
محوردی نه از حق و اس ، نه از مرغان و هوام ، سليمان آن درخت را گفتی ترا چه
حواسد و بچه کار آئی و چوست که ترا هیچ حیوان محورد ، آن درخت گفتی لم اخلق
لشيء من الدواب - مرا نه از دهر آن آفریدند تا خردگان از من حورد ، و لسان خلعت
دوآه لکدا و کدا و اسمی کدا - مرا که آفریدند دارو را آفریدند فلان درد را بکار
آیم و نام من فلان چهر است سليمان فرمودی تا آنرا برید و بداروحانه برید و نام
آن در لب طب نویسد روری درخت سر بر آمد همی بالند و می افروزد ، سليمان در
نمار بود ، چون از نمار فارغ گشت گفت یا سحره ما اسمک - ای درخت نام تو چیست ؟
گفت خروید ، سليمان گفت لای شيء سنت - از برای چه رسی و از من بر آمدی ؟
گفت لحراب هذا المسجد ، سليمان گفت ما کان الله لحرره و اناحی و ما حرايه
الاموتی - مرا با الله عهدی است که تا من ریده باشم این مسجد حراب نگردد ، اکنون
حرايی وی نشان مرک مست آنکه سار مرک ساخت و گفت اللهم عمّ علی الحق
موتی حی یعلم الاس ان الحق لا یعلمون العب ، و کاب الحق تحیر الاس انهم یعلمون
انشاء من العب انی رید گفت پس از آن سليمان بر ملک الموت رسد گفت
اذا امرت بی واعلمی - چون ترا بفرماید مرا خبر ده ملک الموت بوقتی
که او را فرمودند آمد و او را خبر داد گفت نماد از عمر تو مگر یک ساعت ، اگر وصیتی

میکی یا کاری از بهر مگر مساری سار سلیمان آن ساعت شاطین را حاصر کرد تا از
 بهروی طارمی سار مدار آنگه و آن طارم پراپیچ در سود که در آن توانسی شد و سلیمان اندران
 طارم در بیمار شده و سار مگر ساخته ارسل و کس و حوط و غیر آن، پس با حرکات عسای خود
 پیش گرفت و تکه ران کرد و هر دو کف حویث در سر برداد و آن عسا او را همچون پناهی
 گشت و ملک الموت در آن حال قصی روح وی کرد و يك سال درین صفت بران عسا
 تکه رده نماد و شاطین و حق همچنان در کار و روح عمل حویث می بودند و نمی دانستند
 که سلیمان را وفات رسید و لا یسکون احتیاسه عن العروج الی الناس لطول صلاته
 قبل ذلك بعد از يك سال چون ترده^(۱) عسای وی بخورد و سلیمان مقتاد شیطین
 بدانستند که سلیمان را وفات رسد و ایشان از بريح و عذاب وی نارستند و عذاب
 ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بر یکی از ایشان حشم آرد حتی ثل قدحیسه فی دن
 و شد رأسه بالرمصاص او حمله بین طنق من الصخر فالتقاء فی البحر او شد حمله شعره الی
 عقبه فالتقاء فی الحس، ثم ان الشاطین فاوا للارصه لو كنت تأکلن الطعام انما كنت تأکلن
 الطعام، ولو كنت تشربین الشراب سقاک اطعم الشراب ولما سقاک ان الماء والطن،
 قال فهم یملون الیها ذلك حسب ذات، الم تر الی الطان الذی یأون فی خوف الحشب
 و هو ما تأتھا بها الشیطین تشکرا لها، فذلك قوله عروحل «فلما عسا علیه الموت ما رأهم
 علی موته الا دابة الارص» یعنی الارص «ما کل ممسا» ای عسا، اصلها من مسات
 العم ای رحرتها و سقتها فرا انو عمرو و نافع مسات به رهم، و هما لعان
 و «لما حتر» ای سقط علی الارص، تمیت الحق ان لوکا و یعلمون العس - «ار» فی موضع
 نصب، ای علموا بهت ان لوکا و «فلما عسا» تمیت للاس ان الحق لا یعلمون العس
 و فی فرائد ان معهود و ان عاس تمیت الاس ان لوکل الحق، یعلمون العس و قرئ
 تمیت الحق، این فرائد معنی آست که فرا دیدند مردمان فرا حسان که اگر ایشان
 عس دانستندی «عسا» فی العذاب الممس، قال الفاعل «د آ» هذه الاله علی ان الحق لم
 یسجروا الی سلیمان و انهم تحلصوا بعد موته من تلك الاعمال الشاف و اما تهباب لهم
 ۱- ترده = کرم گندم حواری (برهان)

ذلك لان الله تعالى راد في احسامهم وقواهم وعمر خلقهم عن خلق الحق الذين لا يرون و كانوا
بمصرلة الاسرى في يديه ثم مات هؤلاء بعد سليمان فعمل الله خلق الحق على ما كانوا عليه
فل ذلك من الرفه والصعب والحقاء مصاروا لا يرون ولا يدرون على شيء من هذه الاعمال
ولا على هل الاحسام فقال لان ذلك كان معمره سليمان عليه السلام قال اهل التاريخ
كان عمر سليمان مائة وخمسين سنة و مائة مائة منها اربعون سنة و ملك يوم ملك وهو
ان نلت عشرة سنة و اسدا في مائة بيت المقدس لاربع سنين مائة من مائة و
الله اعلم

« لقد كان لسا » - « تسر » سا - و احلاف فرا آت و وحيوه آت در
سورة البهل اريش روت « في تسكمهم » مع كاف و بر لطف واحد فرائت حمرة است و حمص
و « مسكمهم » كسر كاف هم بر لطف واحد فرائت كسائي ، نافي « مساكمهم » حواسد سمع
« آية » اي - دلالة على وحدانيته و قدرته ، و قيل « في مساكمهم آية » اي
أعجوبه و أجدونه ثم و رها فقال « حسان » اي - هي حسان ستان « عن يمين »
من انهما و شماله ، و قل عن يمين بلدهم و شمال و يمين الحنن لسا الشمس و الشمال
و المعنى الاشجار و المياه و السائن محيط بها عن ايمانهم و عن شمس انهم و قيل كان
لأن واحد مهم في مصرلة حسان عن يمين و شمال

« كلوا من رزق ربكم » اي - قل لهم كلوا من رزق ربكم « و اشربوا » على
ما اجمع عليهم ، و قد تم الكلام ثم اسد اعمال « بلدة طيبة » اي - لمدنتهم بلدة طيبة لمست
سجدة قال ابن زيد لم يزل يرى في بلدتهم بعمومهم قط و لادب و لا يربوع و لا عروب
و لاحتية و ان كان الركب لئاتون و في ما بينهم العمل و الدواب فما هو الا ان يطروا الى
سوتهم و معوب الدواب و قل كاب العجور تحرج من مبرلها الى مبرل حارتمها و على
راسها مكيل و بداها في درعها فادا مد لها قدام الامراء و ما يسقط من حياها يامعا فذلك
قوله « بلدة طيبة » اي - بلدة طيبة الهواة « و رب عمور » الخطاء كذا العطاء
« فاعرضوا » - و هب منه كفت رب العالمين سيرده بعامر خيلة سا و ساداتا

ایشان را مرطاعت الله و دین حق دعوت کردند و نعمتهای الله در یاد ایشان دادند و اعداد و عقوبت الله ترسایدند و بیم دادند و ایشان را طبعان و ثمره تمرّد خویش نصیب نایستادند و گفتند ما خود هیچ نعمت مرحوم نمیدانیم از چه این حدای که شما دعوی میکنید و ما را مرطاعت وی میخواهد، او را نگه نداشتن، اما ما برد اگر تواند، ایست که رب العالمین فرمود «فاعصوا» - روی گردانید از ایمان، توحید و شریعت - الله «فازسلبنا عنهم سبل العرم» - فرو کشادیم برایشان سبل، بهما برور، سلبی که این طاقست آن نداشت، و اصلها من العرامه و هی الشدة والقوة و هو المهر الذي لا يستطاع ردّه، يقال عرم الانسان، عرامه، و عرامه، هو عارم، حسّ شرير، و قل «العرم» - هو اسم الوادی و قل هو المسناة واحذته عرمة، ای - ساری حس الماء لعلو الی ارض مرتفعة این عمارت گفت و حماعتی معسران که این مسناة سندی بود دران رودبار میان دو کوه - سبک و مر بر آورده، تلقیس مرمر آرا برور کار ملک خویش از بهر قوم خویش آب دران رودبار جمع کرد و ازان خویشا برد تا هر کسی را در حاجت آب نکشت راز و درختان خویش می برد، ملّا طعوا، و تمرّد و ساط الله عالم الحلد قطعت المسناة و قضها من اسفلها فترق الماء حایهم، و حرت از صهم و الحلد مار عمی طرش، واحدها حلد و کل لها امان من حدید و لا صوم - ها هم - الا، لمتها و ل «العرم» اسم تلك الحلد و مل «العرم» المطر الشدید

«و بدلناهم بحسنتهم حسن دوائی اُ کل حمط» - فرأ ابو عمرو و یعقوب «اُ کل حمط» بالاصابه، و الباقون بالذوب و هما متقاربان (قول العرب فی دستان فلاں و اصاب کرم و اصاب کرم، فمصاف الاعاب الی الحرم لانهما مع و دسّون الاعاب - ثم یترحم علیها اذا كانت الاعاب مع الحرم و - الا الی - المر، و - الحمط - کذل شجر دی شوک و مل هو الازاک و - الا الی - الطرفاء، والسنر - السق فال قتاده - بهما شجر القوم من حشر الشجر ادسّر الله من شرّ الشجر باعمالهم

« ذلك حريباهم » - محل « ذلك » صبُ نوقوع المحاراة عليه ، تقديره حريباهم
 ذلك « بما كرموا و هل يحارى » - فرأ حمرة و الكسائي « يحارى » بالون و كسر
 الرّاء « الكفور » نصب الرّاء ، و احتاراه لقوله « حريباهم » وقرأ الاخرون « يحارى »
 بالياء و فتح الرّاء و رفع الرّاء من « الكفور » و المعنى هل يحارى ميل هذا الحرّاء
 « أذا الكفور » قال مجاهد يحارى اى - يعاقب

« و جعلنا بينهم و بين القرى التى باركنا فيها » يعنى - ارض المقدس من الشام « فرى »
 طاهرة « يعنى - قائمة عامرة » و قيل « طاهرة » اى - متواصلة تطهر البادية من الاولى
 لقرنها منها قال الحسن كان احدهم يعدوا فصيل فى فيه و يروح فأوى الى فيه
 اخرى قال مجاهد هو السرواب و قل و هب فرى صعباء و قيل كانت قريهم
 اربعة آلاف و سبع مائه قرية متصلة من ساء الى الشام

« و قدّنا فيها السر » اى - جعلنا السير بين قريهم و القرى التى باركنا فيها سراً
 مقدّنا من مرل الى مرل و قرية الى قرية لا يملكون الا فى قرية و ماء و شجر و لا يعدون
 الا من قريه و ماء و شجر و ما لهم « سروا فيها الى و اتاماً » اى وقت شتّم « آمين »
 لاتحافون عدوّاً و لاحوجاً و لاعطشاً فطروا و طعوا و لم يصبروا على العافية

« فقالوا رسا ماعدين اسعارنا » - فرأ ابن كثير و ابو عمرو « ماعدين اسعارنا » اى
 احمل بسبنا و بين الشام فلولات و معاور ليركب فيها الرواحل و تترود الارواد ، فعحل الله
 لهم الاحاحه روايت هشام اقرأه شام و يعقوب « رسا » رفع حوايد و « ماعد » مرخص ،
 و معنى آيست كه راهم چنان آمايان داشتند و مرلها حمان مرديك و سكو ، بطر كريت
 اينمارا دانستند و با سباسب كريدند و آن را حمان دريك و آمايان در داشتند
 گفتند خداوند داده او را كردن مرهاى ما « و ظلموا انفسهم » بالكرو الطعان و
 العفسان « مجملهاهم احاديت » عطه و عمرة يتمثل بهم « و مرمهاهم كل مرقق » كانوا
 دانا ، و انهم ساء فقرقيا اى البلاد رفع مارس اليمس منهم اشهر و كندة و انمار و هم
 نحيلة و مدحج و حمير و وقع ارد نعمان و وقع حراة نمكة و اوس و خرج

یثرب ووقع لخم و حداد و عسان و کلب بالشام و كذلك عاملة و قعب بالشام .
 « ان فی ذلك لایاتٍ لکذل متبارک و تعالی » - قال المصطفی هو المؤمن الذی ادا
 اعطی شکر و ادا اتلی صر

« و لقد صدق علیهم انلس طئه » - حمرة و کمائی و عاصم « صدق » بتشدید
 حواصد ، و معنی آنست که انلیس راست کرد بر ایشان طئ خوش ، ساقی سحیف
 حواصد ، ای - صدق علیهم انلیس فی طئه - راست گوی آمد بر ایشان انلیس در پنداره
 خوش و در آن طئ که بایشان می برد ، و طئه قوله « لا حسرتی ذی یس الا فلان » ، و
 قوله « و لا تجد اکبرهم شاکرین » ، و قوله « و معرک لا عویدهم اجمعین » ، و قوله « علیهم »
 ای - علی اهل مسا ، و قل علی الناس کلهم الامن اطاع الله سبحانه
 « فاقموا » فی الکفر و الممصة ، « الا فرها من المؤمنین » - هو قوله « الاعادل
 منهم المخلص »

« و ما کان له علیهم من سلطان » ای - من حقّه ، و ملّا ، هذا قوله « انّه لیس
 له سلطان علی الدین آموا » ، و کالحکایه عن انلیس « و ما کان ای علم من سلطان »
 و قل معناه - ما کان تسلطاً اثناء علیهم ، « الا لعلم » - هذا علم و دوع ، معناه الزّیاد و
 قد علم الله من الحلق الايمان و الفرقل حلهم « الا لعلم » ای - لری و متمر و بعلمه
 موجوداً طاهرأ کائناً موحداً للموابع و العقاب لما علمناه « مقوداً معدوماً بعد اسلاً » لالحقاً
 « من یؤمن بالآخرة » ای - بالعت بعد الموت ، « من هو ، یا می ذاک و ربّنا علی کل
 شیء حسیط »

« قل » یا محمد لهؤلاء المشرکین الدنایات من طهرانهم « ادعوا الدین و عمن من
 دون الله » ای و عمنتم انهم آله من دون الله ، نزلت می لغار می ملیح کانوا بعد دون العن و یطون
 انهم الملائکة تم وصفهم فقال « لایملکون معال ذرّة فی السموات و الارض » ای - لایهدرون
 ان یصعوا کم ذرّة مما فی السموات و الارض « و مالهم » ای - للملائکة ، « یاها » ای -
 فی خلق السموات و الارض ، « من شرک » ای - من شرکد ، « و مالّه » ای - مالقه ، « منهم »

ای۔ من الملائكة، « من مہر، عوں، فی خلق السموات و الارض جماعتی ار قائل عرب و رشتگانرا می پرسیدند، می گفند « هؤلاء شعاًؤنا عبد الله، رب العالمین بحواب ایشان گفت

« و لاسمع الشعاعه عنہ » ای۔ عبد الله يوم القيامة، « الامن اذن له۔ و بر فرائد ابو عمرو و حمزه و کسائی « اذن، صمّ الف کہ اینها هم ما شافع شود و هم ما مشعوع، مگوبد شعاعت هیچ شافع سود ندارد و در فصاحت مگر کسی کہ الله دستوری دهد او را تا شعاعت کند ما کسی را کہ از بهر وی شعاعت کند، ثم ذکر صعب الملائكة حين سمعوا كلام الله فقال « حتّی اذا فرّج عن فلوبهم، یعنی۔ عن فلوب الملائكة « فرّج ای۔ کشف، و المرع من الاصداد تقول فرّعه اذا خرّفته و فرّفته اذا ادهت فرعه، و كذلك المرع له و حبان، فقال فرع، اذا حاف، و فرع، اذا اغاب من المرع و قرأ ابن عامر و يعقوب « فرع، بفتح الزا و المعی۔ کشف الله عن فلوبهم المرع و حلاصهم الخوف حين احدث عليهم حزن ثیل روى عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله (ص) « ان الله عزّ و جلّ اذا تكلم بالوحي سمع اهل السماء صلصلة كحجر السلسله على الصفا فصعقون فلا يزالون كذلك حتّی يأتيهم حزن ثیل عليه السلام فاذا جاءهم حزن ثیل « فرّج عن فلوبهم، « فقولون يا حزن ثیل ماذا قال ربّك؟ قال يقول الحق فسادون الحق الحق، وعن امی هريرة عن النبی (ص) قال اذا صی الله عزّ و جلّ الامر فی السماء صرّت الملائكة ما حجبها حصعاً لقوله كما ید سلسله علی صفوان فاذا فرّج عن فلوبهم، « فالوا ماذا قال ربّکم قالوا « أأدى قال « الحقّ و هو العلیّ الکسر، وعن عائشة انّ النّحارب سأل رسول الله علیه سلام الله کف یأتیک الوحي، فقال رسول الله (ص) احباً یا نسی مثل صلصلة الحرس و هو شدّه علیّ فصعصعی و قد وعیه و احباً یمثل لی الملك رجلاً فکلمنی فاعی ما یقول و هو اهو علیّ قالت عائشة و لهد رأیته یرسل علیه الوحي فی الیوم الشدید الرد فصعصع عه و انّ حسه لتتقد عرفاً در زور کار فرت میان رفیع عیسی و معت محمد علیهما الصلوة و السلام ششصد

سال وحی از آسمان بیامد، پس بوقت بعثت مصطفی علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت وحی شنیدند و صلصلة آن همچون صلصلة زحیر که بر کوه رسد، پنداشتند که رستاحیر مر حاست همه اربیم و فزع یغادید و میهوش شدید تاراب العرة آن سم و فرع ار دل ایشان ماربرد، آنکه یکدیگر را می پرسیدند که «مادا قال ربکم؟» گفته اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را «مادا قال ربکم؟» و اهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را «مادا قال ربکم؟» همچنین تا به تمام آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از حمر لیل پرسد که «مادا قال ربکم؟» حمر لیل گویند «الحق»، یعنی که الله فرمان روان داد و سحر راست فرمود، آنکه فریشتگان اسمانها ما یکدیگر می گویند «الحق الحق و هو العلی الدیر» قال الصحاح ان الملائكة المعقبات الدین یحتلغون الی اهل الارض یکتبون اعمالهم ادا ارسلهم الرب عز و جل فاحذروا سمع لهم صوت شدید فحسب الدین هم اسفل منهم من الملائكة انه من امر الساعه فمحزون سجدوا و یصقون حتی یعلموا انه لس من امر الساعه وقال الحس و انی رید ادا کشف الفرع عن قلوب المشرکین عند نزول الموب بهم اقامه للعبادة علیهم نالت لهم الملائكة «مادا قال ربکم؟» فی الدار «قالوا الحق»، فافترسه لم یعمهم الاقرار، و دلیل هذا التأویل آخر السورة «و لو تری اذ فرعوا فلا فوت»

الموة الثالثة

قوله و اسلمان الزیج عدوها شهر «الایه - سلیمان (ع) ان ربکوی می عیب داشت مرغان می بر، چور، آن قصه هوب مبارک مبارک سم بر «مد» ۱، ۱، ان می رید، گفتند آنکون که بترك اسان بکمی، ما مادن کتو لردیم، کان هلا، له»، هر که ترك نظر خود بگوید، بط الله دلش پیوندد، هیچ کس نبود که در چری بگفت از بهر خدا که نه عوصی نه اراش بدادند مصطفی (س) جعفر را مرد فرساد و امارت حش بوی داد، لوائی اسلام در دست وی بود، کفار حمله آوردند و یک

دستش بیداختند ، لواء دیگر دست گرفت ، يك رخيم دیگر سرو آوردند و دیگر دستش بیداحسد و بعد از آن هتاد و اندرجه داشت ، شهید از دنیا بیرون شد ، او را بحواب دیدند که ما فعل الله مک ؟ گفت عَرَضَ اللهُ مِنِّی الدِّینَ حَاجِبِی اَطْمِرْ بِهَا فِی الْحِیَةِ حِیثُ اَشَاءَ مَعَ جِبْرِیْلَ وَ مِیْکَائِیْلَ

اسماء بنت عمیس گفت رسول خدا ایستاده بود ، ساکام گفت و علیکم السلام ، گفتیم علی من ترّد السلام یا رسول الله - حواب سلام که مندهی ؟ و کس را مرتومی بسم که سلام میکند گفت آلمک جعفر بن ابیطالب مَرَّ مَعَ جِبْرِیْلَ وَ مِیْکَائِیْلَ

ای جعفر دست ندادی ایلمک پرخرای تو ، ای سلیمان اسان ندادی ایلمک ناد در تر و بحر حَمَّال تو ای محب صادق اگر محکم ریاضت دیده خدا کردی و جسم شار ، ایلمک لطف ما دینده تو و فصل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو « فَاذَا احْسَبْتَ کَمْتُ لَهُ سَمْعًا یَسْمَعُ مِنِّی وَ بَصَرًا یَبْصُرُ مِنِّی وَ یَدًا تَمْسُکُ مِنِّی » اول مرد گوسنده شود پس دامنده شود پس روینده شود پس پرده شود ای مسکین هر گز ترا آرزوی آن نبود که رودی مرغ دلت از قفس ادبار من خلاص یابد و مرغی از صای حق پرواز کند ، بحلال قدر مار خدا که حروباحت « اَمْتَهُ هِرْوَلَةٌ » استقبال تو نکند

چند مانی بهر مرداری جو راغان اندرین پستی

قص مشکین جو طاووسان یکی بر پر مرین مالا

قص قالب است و امانت جان مرغ ، پر او عشق ، پرواز او ارادت ، افاق او حب ، منزل او درد ، هر گه که مرغ امانت ازین قفس شربت مرافق عیب پرواز کند ، کزرو مان عالم قدس دستها ندینده خویش ساز نهد تا از برق این حمال دینده های ایشان سوزد « فَلَمَّا قَفِصَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ » - مرگ دو قسم است مرگ طاهر و مرگ ناطق ، مرگ طاهر هر کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه ندانست و خاص و عام درو یکسانست « وَ کُلٌّ مِّنْ دَآئِفَةِ الْمَوْتِ » عبارت از است اما مرگ ناطق آنست که

مرد در خود از خود می‌خود مرده گردد تا از حق در حق ماحق رفته شود ، همانست که آن حوامرد گفت

مهر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌رند کی حواهی

که ادبیس از چنین مردن ، هشی گشت پیش از ما
رند کی حقیقت آن رند گشت که صوح ایمانی دهد نه آن که روح حوامی دهد ،
ایوالحسن خرقانی گفت بیست سال است تا نص ما از آسمان ، آورده اند ، و صحت
آست که ما حلقم مصورب رند کان مدارد و در حضرت خود نص در ما پوشده
مدیش از ان حدیث و در پوش نص مردانه در دست خوش آنگاه برن
در شهر بگو که یا تو ماشی یا من شوریده سود کار و لایه مدو تی
ای حوامرد ! يك قطره می نه از ماطن مرد بظاهر آید حیات طاهر مات مصلد
لکن مات طهور آن حیات طاهر بر خرد ، صحت آست که ا لریك دره می خود می
در ماطن تو سا لئ شود حیاتت رسد که بهمه دریا های عالم رائل بگرد
دور ناس از صحت خود پرور عابد پرست

بوسه بر حاك لب پای ر خود سراز درن

برین در گاه خود سی را روی بست و خود بکاری را قدر بست ، حر صحره ما ،
و معروفات بر دن هیچ روی بست ، فریدان یعقوب (ع) سرد يك یوسف (ع) فقره ، ماه
بردد و گمید « وحشا ، صاعده رحاه » لا حرم یوسف هاب ا حمال ، ا ل و برمان
کرم پیش آمد که « لا تمرب سلیم الوم » تو همی لئ ای حرات عمر ملس رو ، نا
سحر گاهی که سباط برول مصلد و دست کرم فرو آشاند ملس واز و عاجروار از
دروی مار شو ، ما دلی پردرد و حامی پر حسرت ، چشمی پر آب و حگری پر آتش بگو
پر آب دو دیده و پر آتش حکرم پر ماد دو دستم و بر ار حاك سرم
پیر طریقت گفت الهی ! قدر بو نادام و سرا ترا ما توام ، در سعار ای خود
سر گردام و روز پرور بر ریام ، چون می چون بود چنانم وار بگرستی در تاریکی معام

که بر هیچ چهر هست ما ندانند ندانم چشم مروی دارم که تومانی و من تمام، چون
 من کیست گر آن روز نه سم و نه بیم سخن فدای آم اگر یوسف را آن کرم هست
 که چون برادران معرو و قزیش وی نارشدند ایشانرا گفت «لا تثریب علیکم الیوم»،
 اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سراواتر که چون صدگان معرو و ساردر و رارند
 گوید «لاحوف علیکم الیوم و لا اثم محزون»

«لقد کان لسان فی مساکم آیه حَتَّانَ عِ یَمِینِ و شمالِ» الایة - کانوا
 فی رعدٍ من العیش و سلامةٍ من الحال فامروا بالصبر علی العافیه و الشکر علی النعمه
 فاعرضوا عن الوفاق صَبَّحُوا الشکر و کفروا النعمه فمدلُّوا و مدل لهم الحال و عَرَّوا
 فصرَّ علیهم الایام، و اشدُّوا فی معاص

ما رلت احتال فی وصالِ حتی امت الزمان مکرمه
 صال علی الصدود حتی لم یبق مما شهدت دره

آسان کلریست بر ملاو شدت صبر کردن، مرد مردانه آست که بر نعمت و عافیت
 صبر کند حق آن مشاسد، شکر آن مکرارد، ار نعم و هوای باطل پیرهرد و توان
 داشت آن ار حق سد نه ار خود و روزگار عافیت و نعمت در طاعت الله سر برد و ار
 طاسان و باصان و نظر گرفتگان در نعمت حذر کند که رب العره در حق ایشان
 میفرماید «فاما من طعی، و آمر الحوة الدنیا، فان الحکم هی الماوی، روی عن
 بعض الصحابة انه قال ملینا بفتنه الصرآء فصرنا و ملینا بفتنه السرآء فلم نصر و
 مال بعضهم نصر علی البلاء کل مؤمن و لا یصر علی العافیه الا الصدیق

۳ - التوبه الاولى

فوله تعالی «قل» پیغامبر من مگوی، «من یرزقکم» آن کسست که روزی
 میدهد شما را؟ «من السموات و الارض» از [ماران] آسمان و [بان] زمین، «قل الله»
 عم تو گوی [که از تو دوسر دارم که شوم] که حدای، «وانا وایاکم» [و فرا

ایشان گوی [ما یا شما ، « تعالی هدی اوفی صلال . مبین » (۲۳) ، پر راه راستیم یا در کمراهی آشکارا

« قل ، پیما سر من مگوی ، « لاتستلون عما اجرهما » و شما را بخواهد پرسید از آنچه ما کنیم از ندی ، « و لاسئل عما تعملون » (۲۴) ، و ما را بخواهد پرسد از آنچه شما میکنید

« قل یجمع یسا رها » مگوی ما هم آرد میان ما خداوند ما رور رستخیر ، « ثم یفتح یسنا » پس کار کشاید میان ما ، « و الحق » ، مداوری راست ، « و هو الفتح العلیم » (۲۵) ، و او حاکم است کارم کشای دانا

« قل ارونی » مگوی نامن نمائند ، « الدین الحقیم به شرکاه » این انسانان که درومی میدید ما ساری « کلا » ، اساری بست و اس دعوی راست است ، « بل هو الله » آری اوست الله ، « العریر الحکیم » (۲۶) ، آن توانای دانا

« و ما ارسلناک » مرستادیم ترا ، « الا کافة للناس » مگر همه واره همه مردمارا ، « بشیرا و نذیرا » ، شارب دهی و دم نمائی ، « و لکن اکثر الناس لا یعلمون » (۲۸) ، لکن بیشتر مردمان نمی داند

« و یقولون متی هذا الوعد » و مگویند این وعده که میدهی لی است و چه هنگام است ، « ان کتم صادقین » (۲۹) ، اگر راست مگوئی | که فامتی هست | « قل لکم میعاد یوم » ، مگوی شمارا هنگام « عد رور رس » « لاتستأخرون عنه ساعة » و لاتتقدمون (۳۰) ، که از آن یکساعت ناپس نشوید (۱) و مرا پیش نشوید (۱)

« و قال الدین کمروا » ما گرویدگان آمد « لیؤمن بهذا القرآن » مگرویم باین قرآن ، « و لا نالذی بین یدیه » و نه آن که پیش اان بود از هیچ رسول و کتاب ، « و لو تری » و اگر تو میدید « اذا الطالمون موقوفون عند ربهم » آنکه که کافران مار داشته باشد بر دیک خداوند ایشان ، « یرجع بعضهم الی بعض »

القول ، ما یکدیگر نار میگوید سخن ، يقول الدين استصعوا للذين استکروا ،
 بپاره گرفتگان میگوید کردن کشان را « لولا انکم لکما مؤمنین ^(۴۱) » اگر نه
 شما بودید ما میگردیدیم

« قال الدين استکروا للذين استصعوا » کردن کشان گوید بپاره
 گرفتگان « انحن صدقناکم عن الهدی » باش ما نار گردانیدیم شما را از راست
 رفتن و نار داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن ؛ « بعد ادحآء کم » پس آنکه شما آمد ،
 « بل کتمم محرمین ^(۴۲) » نه که شما کماهگران بودید ، حرم شما را بود

« و قال الدين استصعوا للذين استکروا » بپاره گرفتگان گوید کردن
 کشان « بل مکر الليل و النهار » بلکه سارید شما بود و کوشش کز شما در شمارور ،
 « اد تأمرونا ان نکر بالله » که ما را میفرمودید تا حدای کافر شویم ، « و جعل له
 انداداً » و او را همتایان ^(۴۱) کوئیم ، « واسرّوا المدامۃ لماراً والعداب » و ما
 یکدیگر در بهان پشیمانی می نماید آنکه که عذاب مسد ، « وحلعل الاعلال في اعاق
 الدين کمروا » و علها در کردن نارگوید کسان کیم ، « هل یجرون الا ما کانوا
 یعملون ^(۴۲) » پاداش ندهند ایشانرا مگر آنچه میکردند

« و ما ارسلنا في قرية من دیر » و فرستادیم در هیچ شهر هر گز هیچ آگاه
 کننده ، « الا قال متر فوها » مکر گفتند فراح حهاسان و می سازان ایشان ،
 « انما ارسلتم به کافرون ^(۴۳) » ما آنچه شما را فرستادیم بآن نارگوید گامیم
 « وقالوا نحن اکثر اموالا و اولاداً » و گفتند ما مال تریم و فرزندان تر ،
 « و ما نحن بمعذبین ^(۴۴) » و ما را عذاب نکند

« قل ان ربي » نکوی خداوند من ، « یسط الرزق لمن یشاء » می گستراند
 روزی فراح او را که خواهد ، « و یقدر » و مانده او را که میخواهد « و لكن
 اکثر الناس لا یعلمون ^(۴۵) » لکن مشش مردمان نمیدانند

« و ما اموالکم و لا اولادکم » به مال شما و نه فرزندان شما ، « نالتي تقرنکم

عبدنا، آنست که شمارا بریدیکی افراید سردیک ما، «رئعی» رانری و بریدی،
 «الامر آمن و عمل صالحاً» مگر کسی که مکرود و کار مک کند، «فاولئك لهم
 جزاء الصع» ایباشد که ایشانراست پاداش توی برتوی، «بما عملوا» آنچه کردند
 از میکنا، «و هم فی عرفات آمنون»^(۳۷) وایشان دزان عرفه و طارمها ناترسان
 و بی بمان

«والذین یسعون فی آیاتنا» وایشان که در سجدها ما حساسه اند،
 «معاحرین» و مسکوشد در آن که مارا عاخر آرند، خلق ۱۰۱۰ پند و فرموده دارند،
 «اولئك فی العذاب محضرون»^(۳۸) ایشان فردا در عذاب اند، دکان اند
 «قل ان ربی بسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له» بگویی خداوند
 من مسکسترا در روی آرا که خواهد از سدگان خود و فرومگرد انداده برو، که
 خواهد، «و ما انقمتم من شیء» و هرچه بدهد شد و بگر برود بر درویشان،
 «فهو بحلمه» الله آنرا حلف نارد و بدل، «و هو حیر الراعی»^(۳۹) «او» در
 روی دهد دکان است

«و یوم نحشرهم جمیعاً» و آنروز که را در کرا دم ایشان، ا همه، «ثم نقول
 للملئكة» آنکه فرشتگان را گوئیم، «اهؤلاء انکم کانوا بعدون»^(۴۰) ایشان
 شمارا می در سسندید بعدائی،

«قالوا سبحانک» گوید پائی و بی عی ترا، «انت و لسانا و بیهم»
 و خداوند هائی بی ایشان، «هل کانوا بعدون الحی» بلکه ایشان دیومی در سسندید،
 اکثرهم بهم مؤمنون»^(۴۱) «شیر ایشان ما ایشان گرویدگان بودند

«فالیوم لایملک بعضکم لبعض» و الاخر» «است کسی شما
 پس را نه سودت نه زیان» و بقول للذین ظلموا» «انکه آنروز ایشانرا نه
 تم کردند بر خود وافرشدند، «ذوقوا عذاب النار انتی بها تکتون»^(۴۲)
 داب آن آنتی که آرا بدروع مداشتند

«و ادا تغلی علیہم آیاتنا»، و آنکہ کہ برایشان حواحد سحان ما، «یسات»
 سحان روش پیدا، «قالوا ما هذا الا رحل»، کوید مست این مگر مردی، «یرید
 ان یصدکم» کہ محوحد کہ برگرداند شما را، «عما کان یعد آناؤکم» اراچہ
 میپرستید پدران شما، «و قالوا ما هذا الا افک معتری» و گفتند مست این
 مگر سحی کزدروعی مہادہ وساحتہ، «و قال الدین کمروا»، ما کوید کان گفتند «للحق»
 لما حاتمہم، پعام راست را کہ ما شان آمد، «ان هذا الاسحر» میں (۳۳)، «مست این
 مگر حادوئی آشکارا

«و ما آتیناہم من کتب یدرسوینہا» و بدادیم هیچ ایشانرا مامہ بی کہ حواحد بی
 آراش از قرآن، «و ما ارسلنا الیہم قلمک من یدیر» (۳۴) و مرستادیم ما شان
 پیش از تو هیچ پعام رسائی و سم نمائی

«و کذب الدین من قبلہم»، و ایشان کہ بش از قریش بودند دروع رن گرفتند
 بمعامراں خویش را، «و مانلعوا معشار ما آتیناہم» و قریش بدہ یک از توان ایشان
 برسدہ اند، «فکذبوا رسلی» ایشان پعامراں مرا دروع رن گرفتند، «فکیف کان
 نکیر» (۳۵)، تا حوں بود مشاں ناپسند من

السورة التایة

«فل من یرفم من السموات و الارض قل الله»۔ کمار قریش ہرچند کہ شرک
 آوردند حواالت آمردن و روزی دادن ما هیچ کس نکردد حر الله، «فال الله تعالی
 «و ان سألہم من خلق السموات و الارض لقولن الله» ان محمد اشارا بگوئی
 روزی کمار بندگان و روزی رساں از آسماں بنا راں و ار زمین نہ مات کست؟ «ما حار
 کہ کوید الله، اما تو بگوئی کہ الله، کہ از تو دوستر دارم کہ شوم اکوں ایشانرا
 گوی چون مہداسد کہ او را در خلق و در ورق شرک نیست، مہداسد کہ در استحقاق
 عبادت و تعظم اورا ہم شریک مست

«وَأَنَا أُوثِّقُكُمْ لَعَلِّي هَدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مِّنْهُ» - این سخن چنانست که دو کس در خصوصیت باشند یکی محق و یکی منطل، محق گوید احدنا کاذب - از ما یکی دروغور است ناچار، و مقصود وی اریب سخن تکذیب منطل باشد و تصدیق خویش، همانست که رسول الله (ص) گفت متلاصحن که الله يعلم ان احدكما کاذب فهل منکما تأمن؟ معنی آیت آنست که ما دو گروه یکی راست راست و یکی گمراه، و شک نیست که پیغامبر و پس روان او بر راست راهی اند و مخالف وی در گمراهی و فل هدا علی حجة الاستبراه بهم و هو غیر شک می در ده و هدا بهول ابی الاسود

سَوْفَ الْمُرْسُولُ وَ أَقْرَبُوه
فَأَنْ يَكُ حُجَّتُهُمْ رَشَدًا أَصَبَهُ
أَحَدُ الْبَاسِ كُلَّهُمْ الْكَ

و لست محطی ان ثان عتبا

و روا باشد که «آو» معنی واو نهند، معنی انا و انا ثم لعلی هدی و فی ضلال من، ای - انا لعلی هدی و انکم فی ضلال من

«قُلْ لَا تَسْأَلُون عَمَّا أَجْرًا وَلَا تَسْأَلُون عَمَّا يَكُونُ» - هدا جواب سیدهم رسول الله و المسلمین الی الکذب و العریه و فطیحة الرحم «ل» و هو مسوح بآیه السیف

«فَلْ يَجْمَعْ سُبُحًا» معنی يوم القامة، بقوله «و حشرناهم فلم نعد» بهم احداً، و فی الحشر یحشر الناس يوم القامة معاد غراة رلا، قالت عائشة یا رسول الله النساء و الرجال سطر بعضهم الی بعض، فقال یا عائشة الامر اسد من ان سطر بعضهم الی بعض، و روی ان رجلاً قال یا سی الله یحشر الکوا علی وجهه يوم الساء، قال الس الذي امشاه علی الرحلس فی الدما فادر علی ان نمشه علی وجهه يوم القامة ۱۶ «ثم یفتح سباً» ای - یصی و یحکم سباً، «و هو القباح العلم» - القباح عند

العرب هو القاصی و منه قوله «رما اصبح سباً و من قوما بالحق» «واصبح سباً و سبهم فتحاً»، و قال اهل المعانی القباح - الذي معایبه یصح ذل معلق و بهدایم یستشف کل مشکل فتارة یفتح الممالك لاسائه و یحرجها من ابدی اعدائه و يقول «انا فحالك فتحاً منیا»، و تارة یرفع الحجاب عن قلوب اولیائه و یفتح لهم الابواب الی ملکوت

يديده، من الخشب ثم احمر عن حالهم في ما لهم فقال تعالى «ولوترى ابا محمد اذ دعا المون
اي الكافرون «موفون» محبوسون «عذرهم» .. حواب «لو» «محدوف» التاويل
«لوترى» لترى امرا قطعاً هائلاً» . «يرجع بعضهم الى بعض القوم» اي .. يجمع .. بعضهم
بعضاً ويردّ بعضهم بعضاً «يقول اأدن استضعفوا» اي .. هههه او هم السمله ، «المدين
استكروا» يعنى تعظموا عن الايمان و هم القاده «لولا انتم لكنا فوه» اي .. بمحمد

و القراءى

« قال الذين استضعفوا للذين استضعفوا احسن صديقا ام عن الهدي » اي - عن
الايمان ، « بعد ادحا ، ثم » محمد « بل شتم محرمين » مشرئين قبل محمي ، محمد
« وقال الذين استضعفوا للذين استضعفوا بل » الدليل « معناه » بل « انهم
بالليل « و النهار » اذ تارة وما ان ناصر الله و جعل له اذرا آ « - مسرا كفتد معني
آيت آست كه سفل و پسران همد « پتران حويش » سروران لغويان را ساء
شما بود و دوشش نر شما كه ما را مفر و شرك معمودند « موي كفتد ب اي
معني است كه ايشان بر عادت دسا اويد حناك مردم ايو ، تا بدشكيات دند دم
دهر كوند و نرين قول معني آست كه بدساي جهان بود ما ما بدنهاني شانه ، ما
را و در شوان خوانده اند « بل مفر الل والد ها » من الدرو - بله ، « آسا مكنش
و شانور مي پيوست بر فرمودن شما ما را كه ما نقه ظفر شويو او ايمانان كوام
الذو البديد - الممل « اسروا اللداه » - الاسرا من الاصداد : ايو ، « الاحا
يلون معني الاطهار ، معني و اطهروا اللداه » اتماروا العذاب « - ظهرا آنروز تا
عذاب سند هم تابع و هم متبوع هم سفل و هم فاده يشامي مايد چا اسكاه چدها
مايجه كردند و كفتد ، لكن سود ندارد يشامي آنروز ، اين همچنان است كه سگاه
حويش معترف آيد تقول « فاعترفوا بدسهم » ، لكن اعترف ابرو و دنا د
ايشان را جواب دهد كه « مسحقا لاصحاب السمر » ، « و جعلنا الاعلال في اعناق الذين
كفروا » حائي ديگر كه ت « آسا جعلنا في اعناقهم اعلالا » اي - جعلنا في انديهم

اعلالا الى اعافهم، لان لا يكون في العلق دون الد، «هل يحرون الاما كانوا يعملون؟»
 «وما ارسلنا في قريه من نذير» - القرية المصر تقرى اهلها و جمعهم، «الاقال
 مترفوها» رؤسأؤها و اعيأؤها، - الثرف - الثراء و النعمة، وفلان لا يرال في ترفه، من
 العش اي - في رعد و برقة و دل المترف - الموسع عليه عشه القليل فيه همة و هو
 في ذلك طر، «انا ما ارسلتم بكافرون» حاهدون

«و قالوا» لرسالهم «محى اكبر اموالاً و اولاداً» مدم و لولم يكن راصاً مما
 محى عليه من الدين و العمل لم يحولها الاموال و الاولاد - كافرين پداشتند و ماطل
 كمان بردند كه مال و نعمت فراوان كه اشارا دادند و فرزدان سبار - ليل رصاي حداثست
 و نشان پسندوي، مي گفند اگر از ما حشود سودي و دين و عمل ما سسديدي ما را
 در دما مال و فرزد بدادي و آنكه فاس كردند كه فرداي ما در عشي همچون امروز
 بود نه ما را عذاب بسند نه نعمت از ما نار گريد «وما محى معدنين» في الآخرة بدسا،
 هماست كه حاي ديگر فرمود «و لن ردب الي ربي لاحد حراً منها مطلبا» «و لن
 رجعت الي ربي ان لي عده للحسي»

رب العالمين بحواب ايشان فرمود «فل ان ربي بسط الزرق لمن يشاء» و يقدر،
 و لس يدل ذلك علي العوام و المقلب - اي محمد مگوي خداوند من در دما روزي
 مگستردن فراج مرو كه حواهد و بانداره مي بخشد اورا كه حواهد، و اس دليل سب
 كه مردا هم محس حواهد بود، دسا حواسه ايست كه از دوست و دشمن دريع سب
 بر حورداري اندك است آشنا و سگانه ازان منحورد، مصطفي (ص) فرمود «الدما عرس
 حاصر يا كل منها الترو العاخر، و الآخرة وعد صادق يحكم فيها ملك قاهر، و
 قال (ص) «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضا ما سقى كافراً منها شربة»

آنكه گفت هم بحواب ايشان «و ما اموالكم ولا اولادكم ما تأتي تفرمكم عدا
 راي،» حائي ديگر فرمود «يوم لا يبع مال و لاسون» «لي معكم ارحامكم
 ولا اولادكم يوم الصمد يفصل بينكم» - روز قيامت همال مكار آيد نه فرزد نه حوش و

به پیوند ، « الا من آمن وعمل صالحاً » ، تاويله الا ايمان من آمن وعمل من عمل صالحا ، « هذا كقولہ » ولكن الرّ من آمن بالله ، يعنى ولكن الرّ من آمن بالله ، و كقولہ « اجعلتم سقاه الحاج » وعمارة المسجد الحرام لمن آمن بالله ، اى - كفعل من آمن بالله - مكويده مال شمارا بما برديك سدونه ورديده مگر نسي كه ايدان آرد وكريهك كند تا ايمان او و كردار بك وي او را بما برديك سد ، « ما اولئك لهم حرآ الصعب » من التواب ماله احد عشره ، قرأ يعقوب « حرا » منصوباً بمؤناه الصعبه ، رفعه عاره فاولئك لهم الصعب حرا ، على التقديم والتأخر ، « وهم في العرفات » اى - في الدوحات « آمنون » من الموت قرا حمرة ، في العرفة ، على الوحدة ، « والذين يسعون في آسائنا » اى - يعملون في ابطال حجّتنا و قسا ، « معاصرين » معاصرين معاصدين يحسبون أنهم يفتقرونا ما بهم ، يعجزه ما ، « اولئك في العذاب محضون »

« قل ان ربي بسط الرزق لمن يشاء من عباده ويصدقه » - بسطه على من يشاء وهو مكرّمه وقدره على من يشاء وهو بطرّمه ، وفي البحر يقول الله عزّ وجلّ « ايمرح عبدي اذا بسطت له رزقي وسنت عليه الدنيا متّاً اذ ما يعلم عبدي ان مكّ متي قطع وعبدا يحزن عبدي اذا سمعت عنه الدنيا ودرهمه قوت اليوم او ما علم عبدي ان ذلك متي قرب ووصل و ذلك من عرّني على عبدي »

« وما اعقمت من شيء فهو يحلّله » - قال سعيد ما كان في راسراف ر لا يصر فهو يحلّله وقال الكلبي ما تصدّقت من حاق و اعقمت في الحره الله من يقدره هو يحلّله اما ان يحلّله في الدنيا و اما ان يؤخر له في الاخره قال رسول الله (ص) « اريد الله عزّ وجلّ قال لي انه اعطى ما لك » وعن انس عن النبي (ص) قال « اريد ما اريد الى ليلة ليل الموت » ويهده آبر او اللحياء ، ويادي مباديهم من الله بقى - اما ، ويادي آخر اسوال الحراب ، ويادي مبادي لست الناس لم يحلقوا ، ويادي مبادي لهم ادخلوا فكلّوا صمالة حلّوا ، وقال عمر نصيب امك رجل لا يملك الا ،

سمعت الله عز وجل يقول « وما اعقمت من شيء فهو يحلوه وهو حير الزارين » وعس حائر قال قال رسول الله (س) « ذل معروف صدق و كسل ما اهلك الرجل على نفسه و اهله كتب له صدق و ما وقى الرجل به عرسه فهو صدق و ما اهلك المؤمن من هقه فعلى الله حلها صا ٧١ ما كان من هقه في سنان او معصية ، قال بعض رواة هذا الحديث ما وقى به عرسه يعنى ما اعطى الشاعر ود اللسان المتقى قال مجاهد اذا كان في يد احدكم شيء فليقصده ولا يحملته هذه الابد على ترك الاضداد في التيقه من ان الذي مقسوم لمعلل به دليل وهو يعنى حق هقه الاله ووسع علمه ، و هو يعنى الايا ما كان من حلف فهو منه ودليل هذا التاويل قول السى (ص) « اناكم والسرف في المال و المعقه و عليكم بالافصاد فما افتقر قوم قط اقتصدوا » وقال (س) « ما عال من اقتصد و قال من فقد المره رفته في معشته » و هو حير الزارين ، اما حار الجمع لانه يقال ررق السلطان الحد و قالن يروى عاله كانه قال وهو حار المعطس

« و يوم يحشرهم حمها » - قرأ حصص يحشرهم بالماء ثم يقول يا اء كذلك يعنى يحشرهم الله حمها وهؤلاء المحشرون هم فئائل من العرب كانوا يعدون الملائكة و هم يرعدون ابهم سات الله لذلك سترهم وهو قوله عز وجل « وحملوا سد و س الحد سا » ثم يقول الله للملائكة « هؤلاء اناكم كانوا يعدون ، في الدسا ، هذا استهيام تفرس كقوله عز وجل لعيسى « انا قلت للناس « فتر » منهم الملائكة و يهولون « س حاك » - مريها لك « ات و لينا » رسا « من دويهم بل كانوا يعدون الحق » اى - يطيعون افليس و دريته و اعوانه في معصيك « اكرهم بهم مؤمنون ، مصدقون

« فالوم لا يملك معصكم لبعس بها » اى شعاعه « ولا مراً » اى - عدانا « و هول للدين ظلموا » اشركوا « دوهوا عذاب النار التى كنتم بها تكذبون ، في الدنيا بعد ورد بموه

« و اذا تلى عليهم آياتنا يتاتون بالامر و النهى » قالوا ما هذا الا لاجل « يعنون محمداً (س) » يريدان مصدكم اى - يصرفكم ، « عما كان يعد آؤكم » من

الآلهة ، « و قالوا ما هذا ، الذي يقول « الا انا انك مقترى » اى - كذب محتلق يسوع
القرآن

« و قال الدين كمروا ، يعنى لغار مكة « للحق » اى - للقرآن ، « لتأخاهم ،
اى - حين جاءهم محمد « ان هذا » اى - ما هذا « الاسحر » مبین ،
« و ما آتاهم من كتب » يعنى به العرب « لآها » يدرسوها ، اى - قرونها فما
يقولون « و ما ارسلنا اليهم منك » يا محمد « من ندير » رسول محووف
« و كذب الدين من قلمهم » اى - من قبل قريش كذبت الامم رسلنا وتمريلنا « و ما
بلغوا معشار ما آتاهم » اى - ما بلغت قريش عشر ما بلغت الامم الحالية من القوة
و التعمه و طول العمر و ثروة الاموال و الاولاد « ١٠٠ » ارسلني فابعد كل من ر « اى -
كف كل انكارى و تعبيرى عما هم بال - ب ممدد « هذا » عذاب الامم الماضية ،

النبوه الثالثة

قوله تعالى « قل من يرزقكم من السموات و الارض » - اعلم ان الرزق مسمان
قسم طاهر و قسم باطن ، فالظاهر هو الاموات و الاطعمه و ذلك للطواهر و هي الانداس
و الباطن هي المعارف و المكشفات و ذلك للفلوب و الاسرار و هذا شرف القسمين فان « ممره
حياة الابد و ممره الرزق الطاهر قوة الى مئة مرة » الابد و الله تعالى هو المتولى لخلق
الرزق و المتعبد بالايصال الى الالاف نفس و لئلا « رسل الرزق لمن شأ ، و يهادر
رزق طاهر ديكرا است و رزق باطن ديكرا ، رزق طاهر مطعومات است حيوة باقى را و رزق
باطن مكشفات است حيوة باقى را ، مطعومات را شرط آسب ان حلال رذست آرى و حلال
حورى ، رب العالمين مفر ما ند « كلوا من طيبات ما رزقناكم - طوا من الطيبات و اعملوا
صالحا » - حلال حورى و ياك حه يد و كار ، « و قال النبى (س)
« طلب الحلال فريضة بعد العريضة » اى - بعد مريضه الايمان و الصلوة و قال
(ص) « من اكل الحلال اربعين يوما توارثه الله قلبه و احرى يابيع الحكمة من قلبه »

و فی روایت: «رَهِمَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا»، و قال «انَّ تَهْلُكاً عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَبَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ أَكْلِ حَرَامٍ لَمْ يَصِلْ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، الصَّرْفُ الْبَاطِلَةُ وَ الْعَدْلُ الْفَرِصَةُ». و گفته اند اریا کی مطعم و حلالی قوت صغای دل جبرد و ار صغای دل نور معرفت افرازد و با نور معرفت مکشفات و مازلات در پیوند و هو الرق الباطل المشار الیه فی قوله «لیرر قتهم الله رزفاً حسناً»، مکشف دیدار دل است ما حق دل در ذکر مستهلک، سر در نظر مستغرق حان در حق فانی، ایضا صبح یگانگی دمد از افق تحملی آفتاب عیان تابد از حورشند وجود وحد در واحد فانی شود و واحد در موجود، اما اردل نماید حرشانی وار سر نماید حرشانی و از حان نماید حرشانی

کسی کو داعیان باید حرش پیش و مال آید

چو سارد ما عیان خلوت کجا دل در حرش بند

«و ما ارسلناک الا کافّةً للناس بشیراً و نذیراً» ای محمد ترا که فرستادیم بکافّة خلق فرستادیم حقّ و اس را مقامت تو فرمودیم، غدها عقد تو فسخ کردیم، شرع تو فسخ کردیم، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو نامک براهل شرق و غرب رس که ای شما که حقایق آید همه روی طاعت محمد مرسل آرید و سر محیط شرع وی بید که طاعت اطاعت ماست «من یطع الرسول فقد اطاع الله»، و ائماع او دوسی ماست «فانعمونی بحکم الله»، و بود اورحمت شماست «وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین»، شرف و مبرکات این سید آسمان رسد که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مباحات این خطاب کرد که «یا موسی ان اردت ان اکون اصب الیک الی لسانک و من روحک الی فک و اکثر الصلوة علی محمد النبی» صدق صدیقان عالم گرد شراک تعلیم چاکران وی بود و مکران او را کاذب میگفتند، صدای وحی عب عاشق سمع غریب وی بود و بیگانگان او را کاهن میخواندند، عقول همه عقلای عالم از ادراک نور شراک عزّ او عاجز بود و کاهران نام او دیوانه می نهادند، آری دیدهای ایشان بحکم لطف اول توییای صدق بیافته و بچشمهای ایشان کحل افعال حق رسیده

شما هیچ دیوانگی نیست و پوشیده خرد نیست ، « ان هو الاذیر لکم » هست او مگر
 سم نمایی شما را ، « بین یدی عذاب شدید » (۴۶) ، پیش عذابی سخت
 « قل ما سألتکم من احرر » ، مگوی هر چه از شما خواهم از مرد ، « فیهو لکم »
 آن شما را باد ، « ان احرر الا علی الله » هست مرد من مگر بر الله ، « و هو علی کل
 شیء شهید » (۴۷) ، و او بر همه چیز گواه است

« قل ان ربی » ، مگوی خداوند من ، « یقدر بالحق » ، سخن راست و پیمام پاک
 می افکند | بدل ، « علام العیوب » (۴۸) ، آن دانای بهایها

« قل جاء الحق » ، مگوی پیمام راست آمد از حدای ، « و ما یدی الباطل
 و ما یعید » (۴۹) ، و [انلیس] باطل نه آغاز چیر تواند و نه سر احاط

« قل ان صلت » ، مگوی اگر من کم شوم از راه ، « فانما اصل علی نسی »
 گمراهی من بر من ، « و ان اهتدیت » ، و اگر بر راه راست روم ، « فمابو حی الی ربی »
 آن مان پیمام است که خداوند من می فرستد من « انه سمیع قریب » (۵۰) ، که اوشوای
 است پیاسخ از حوامده نزدیک

« ولوری اد فرعوا » ، اگر تو سی آنکه کد م رسد ایشان را ، « فلا هوت »
 از دسب شدن را توان هست ، « واحدوا من مکان قریب » (۵۱) ، و فرا کرد ایشان را
 از جایگاهی نزدیک

« و قالوا آمانه » ، [چون فرع مرگ مایشان رسد] گویند ، مگر ویدیم ما ،
 « و ای لهم التناوش » ، و چون تواند بود ایشان را چیری یاریدن ، « من مکان بعید » (۵۲) ،
 از حائی دور

« و قد کفروا به من قبل » ، و کافر شده بودند سایمان پیش از رور مرگ ،
 « و یقفون بالعب من مکان بعید » (۵۳) ، و پنداره خوش در اسحه فرا ایشان مگفتند
 دور می انداحند

« و حیل بیهم و بین ما یشتهون » ، [تاایی مگویند] خدا کردند مان ایشان

و میان آنچه آرزو میکردند ، « کما فعل ناشیاعهم من قبل » همچنان که ما هم
 دیسان ایشان کردند از پیش^(۱) ، « اثمهم کانوا فی شک یریب »^(۲) که ایشان در
 گمانی بودند دل را شورده

النوبة الثانية

فوله تعالی « قل انما اعطیکم بواحدة » یعنی آمر کم و اوصیکم بکلمة واحدة و هی قول
 لا اله الا الله ، قال و هل حرآء لا اله الا الله الا الحق ؟ فذلك قوله « هل حرآء الاحسان الا الاحسان »
 و عن عبد الرحمن القرشي عن عیاض الانصاری ان رسول الله (ص) قال « ان لا اله الا الله
 کلمة عند الله کریمة و لها عدا لله مکان من قالها صادقاً بها ادخله الله بها الجنة و من قالها
 کاذباً حققت دمه و احررت ماله و لقی الله عدواً وحاسه » و قبل معناه اعطیکم محصلة
 واحدة و هی « ان تقوموا لله » ای - لاجل الله ، لس المراد من الام الذي هو صد الحلوس
 و انما هو القيام بالامر الذي هو طلب الحق . كقوله « و ان تقوموا للیتامی مالتسط »
 « منی » یعنی انیس اثمن متطایرین ، « وفرادی » یعنی واحداً واحداً متفکری
 التفکر طلب المعنی بالقلب - تفکر حس و حوی دل است در طلب معنی ، و آن سه قسم است
 یکی حرام یکی مستحب یکی واجب ، تفکر در صفات حق حلّ حلاله و در چرای کاروی
 حرام است که از آن محم حیرت و همت راید ، و همچنین تفکر در اسرار خلق حرام
 است که از آن محم حصوت راید ، و آن تفکر که مستحب است تفکر در صبح صانع
 است و در آلاء و معاد او عند الله عباس گفت تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات
 الله و تفکر که واجب است تفکر در کردار خویش است و در حسنی عب خویش و
 عرس نامه حرم خویش و فرق میان تفکر و تدگر آنست که تفکر حسن است و تدگر
 یافتن

« ثم تفکروا ما بصاحبکم من حنة » - الصاحب - هاها هو الرسول و الحق -

الحيون وما ، هي و ححد ، ان هو لا مدير ، اى - ما هو لا مدير ، لكم من يندى
عذاب شديد ، - العذاب هاهنا هو الساعة

« قل ما سألتكم من احره مهولكم » - كان رسول الله (ص) قال لم شر كى مكة لا تؤذونى
فى قراتى ، فقالوا لقد سأل غير شطط ، فلا تؤذوه فى قراته ، فلما است آلهتهم قالوا لا يصعب
يسألنا ان لا تؤذيه فى قراته وهو يؤذيها فى آلهتها، فقلت « قل ما سألتكم من احره مهولكم »

وقيل ما سألتكم فى تملع الرسالة و المصيحة من جعل مهولكم ، « ان احرى » اى -
ما نوانى « الا على الله و هو على كل شىء » من اعمالكم « شهيد » عليم الشهيد و الحشر
و العلم متفاره المعنى غير ان العلم اذا اصعب الى الحفايا الناطه يسمى صاحبه حبيراً
و اذا اصعب الى الامور الطاهرة يسمى صاحبه شهيداً و اذا اصعب الى الكل يسمى صاحبه
علماً و قل الشهيد - هو الذى يشهد على الخلق يوم القيامة بما علم و شاهد منهم

« قل ان رضى يهدف بالحق علام العيوب » ، فيه تقديم و تأخير ، تقديمه قل
ان رضى علام العيوب يهدف بالحق ، اى يرسل الوحي من السماء فيقذفه الى حشر الانبياء ،
هذا كقوله « و ما كنت ترحوا ان يلقي اليك الكتاب »

« قل حآء الحق » اى القرآن و الاسلام و قال الناقر يعنى السيف ، « وما يندى »
الناطل و ما يندى اى - ذهب الناطل و رفق فلم يبق له قتيه يندى بها و لا يبعد ، هذا
كقوله « بل هدف بالحق على الناطل فندعه فاداً هو راقق » ، قال قتادة الناطل -
هاهنا انليس ، اى ما يخلق انليس و ما يبعث و عن انى مسعود قال دخل رسول الله (ص)
مكة و حول الكعبة ثلثمائة و ستون صفاً فجعل يطعمها يعود معه و يقول « حآء الحق
و رفق الناطل ان الناطل كل رهوقا » ، « حآء الحق و ما يندى » الناطل و ما يندى

« قل ان صلت » عن الحق و الهدى ، « فاما اصل على هسى » اى - عقوبة ذلك
على هسى و اوحى حمايتى ، « و ان اهتديت » الى الحق و الهدى ، « فما يوحى الى رضى »
اهتديت ، « انه سمع » لمن دعاه « قريب » بالاحابة لمن و تحده يسمع حمد الحامدين
و محاريهم و دعاء الداعس مستحب لهم

« ولوترى » - جواب « لو » محذوف ، « ادفعوا » - هذا العرع عند الموت حين يرون الملائكة ، « فلاهوت » - هذا بقوله « ولات حين مناس » ، « واحدوا من مكان قريب » يعنى من تحت اقدامهم و قبل هويوم نذر يروى ان فى هذه الايام مسحا و حسماً و قدفاً و روى ان رجلاً من هذه الايام يمسح فمحق به الناس فرحمونه بالحجارة حتى يقتلوه و قبل هم حسفاً بالبذاء . و ذلك فى البحر ان حشاً يملأون الكهنة ليحرقوها فملأوا بها هم سدأ من الارض اذ حسف بهم فلا يملأون منهم الا الشريد الذى يحرقهم و هو من جهة فذلك قبل و عند جهة البحر النفس و قال قتادة ذلك حين يحرقون من قبورهم و انما قال « واحدوا من مكان قريب » انهم حش كانوا هم من الله قريب لا يبعدون عنه و لا يهوتونه

« و قالوا آمنا به » يعنى حين غابوا العذاب فى الدنيا او فى الآخرة و فى الناس كقوله « حتى اذا ادرك العرق قال آمت » و بقوله « فلهارا و اناسا قالوا امنا بالله وحده » « و انى لهم التماس » يعنى من اين لهم تناول التوبة و نيل ما يتسبون ، قال ابن عباس سئلون الردولس من الرد التماس - التماس من التماس ، تقول ماش يمش ، يوشا اذا تناول مكد جود جود تواجد ، و اشارا دمرس بحرى دور ، و ادر مد و هم حوايى برفاءت ابو عمر و حمرة و كسائى معنى آسب له حون تواجد و اشارا فرا جبرى ياريدن ارحائى دور ، من الشئ و هو الحركة البطيئة ، يقال تماس اذا تمزك لطلب شئ بعد موته ، و المعنى انى لهم سال الموت و الايمان بعد ما غابوا الآخرة

« و يدكروا به » - اي - بمحمد و القرآن « من قبل » - قول العذاب ، « و يهدون » - المعنى من مكان بعد - العذاب - هاهنا الطق يعنى يرمون محمداً (ص) بالطق لان النفس و هو قولهم له ساحر بل كاهن بل شاعر و قال قتادة هؤلاء بالطق ان لا تمت و لائحة و لانا

« و حمل سبهم و من ما يشتهون » قال الحسن البصري « حمل سبهم و من الايمان

و التَّوْبَةُ وَ الرَّحُوعَ إِلَى الدِّنْيَا ، « کما فعل ساشاعهم » ای - اهل دینهم و موافقهم من الامم المعاصیه حین لم یقبل منهم الايمان و التَّوْبَةُ فِی وَفَتِ النَّاسِ ، « اَنَّهُمْ کَانُوا فِی شَكٍّ مِّنْ رَبِّ ، طَاهِرُ الشَّرْكِ »

النوبة الثالثة

فوله تعالی « قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُكُمْ بِوَاحِدَةٍ إِنْ هُوَ اللَّهُ » گفته اند که التَّوْبَةُ لله قطعه پرگار طریقت است و مدار اسرار حقیقت هر که از تدریس خود بر حاضرت و کار خود ما حق حل حلاله گذشت نمره حموه طیبه سر داشت ، بسی حواصردان اصحاب الکهف را که از خود بر حاضرت و تدریس خود نگذاشتند و روی بدرگاه ربوبیت نهادند چنانکه رب العزّة فرمود « وَ رَطَّبْنَا عَلَىٰ فُلُوبِهِمْ اِدْقَامُوا » ، مگر که ایشانرا در غار غیرت در ظلّ رعایت و کف ولایت چگونه حای داد ، آفتاب صورت را و خورشید تما سده را در سر برد که کرر غار غیرت ایشان کمر ر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴

ار پی دوستان حقّ تماقیات میخوانند که « و کلهم باسطٌ ذراعیه بالوصید » پس مسلمانی که از سوری و ایمانی هفتاد سال ماولبّاء حقّ صحبت دارد و سواد شباب نه بیاض شیب رساند چه طریقی که حقّ حلّ حلاله روز قیامت او را بومید گرداند ؟ کلا ولّما انه لا یعمل ذلك

« قل حآء الحقّ و مایندیّ الباطل و مایعبد » - آنروز که رسول خدا (ص) قدم مبارک در کعبه نهاد و عمر خطاب عمرّ اسلام رساند و مؤمنان اسلام وی شاد گشته و در کعبه تان سوار نهاده ، رسول (ص) در دست قصی داشت سرسینه سان میزد و میگفت « حآء الحقّ و رهنّ الباطل ، حآء الحقّ و مایندیّ الباطل و مایعبد » ، و عمر میگفت یا اثّبا الاصنام هذا احمد هذا رسول الله حقّا فاشهدوا انّ حقّا فاشهدوا انّ کلّ حقّا ما بقول فاسجدوا ، آن تان سوار همه در سجود افتادند ای خواهرم ! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق ما عمر تصدیق بر موجب اشارت تو مقیابین لبعه سینه تو در آید و آن تان هوا و حرص را برهم رسد و این بنا در دهد نه « حآء الحقّ و مایندیّ الباطل و مایعبد » « فآلّقی السحرة ساحدین » چگونه ایشان سجده آمدند یا ما ایشانرا سجده آوردیم ، علامی ما حواحه معرفت ، علام در مسجد شد نماز کرد و در لذت مصاحبات دراز نهاد ، حواحه گفت سرون آی ای علام ، گفت نمی گذارند ، گفت که ترا سرون نمی گذارد ، گفت آنگاه ترا در نمی گذارد عجب باشد نه آدمی نشوای گویای دانا سجده کند ، عجب آست نه عمر لوید ای سان ناشوای ما گویا اگر دیر معتمد حقّ است سینه کند ، همه سندان سجده کردند پا کا خداوند ! او کار مسکر فیه پیش عمر نهادند عداوت رسول و طمع دانا که از میان هر دو حالتی بدان بیکوئی پدید آوردند که عمر را بریت اسلام ساراستند ، هیچین دو کار مسکر پیش سره فرعون نهادند یکی عداوت موسی دیگر ولایت فرعون ، آنگه سرنی بدان غیری از مانه پدید آوردند که « فآلّقی السحرة ساحدین » دو محبت صعب پیش یوسف نهادند یکی پناه دیگر بدان ، آنگه از میان هر دو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که « مکّنا

لیوسف فی الارس ، دو نطفه مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی مدین
 ربائی پدید آوردند که « و صور^۱ کم فاحس صور کم » دو حساست فراهم آوردند در
 بهاد حیوان یکی فرث دیگر دم ، از میان هر دوشیر صافی پدید آوردند « من بین فرث^۲
 و دم لسا^۳ حالصاً » دو کار صعب بر سده جمع آمد یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت
 از میان هر دو رحمت و معرفت پدید آوردند که « یصلح لکم اعمالکم و یعزلکم دینکم ،
 و حیل بیهم و بین مایشتهون » - حرم میدهد از آن بیچاره که در سکران مرک
 افتد و حاش پچسر کردن رسد ، رجساره^۴ رنگش از هیئت مرک بیرنگ گردد ، قطرات
 عرق حسرت از پشامی وی روان گردد ، فرزدان ساز پرورده بر مالش وی شسته و روی بر روی
 وی می مالند و دوستان و برادران ساکام^۵ او را وداع می کنند و بر مان حسرت می گویند
 یا جامع الشم و الاحشاء^۶ و الکند یبالت ا^۷مک لم تحمل و لم تلد
 تهدی الی عرصة الموتی علی عجل^۸ مودع الاهل و الاحباب و الولد
 کرام الکائنات طومار کردار در می پیچند خاربان روری حریفه^۹ ورق در می بوردند ،
 متقاضیان حسرت قصد خان می کنند و آن بیچاره فرو مانده در آرزوی یک روز مهلت بود
 و مهلتش ندهند ، خواهد که سخن گوید و قوتش ندهند ، ایست که رب العالمین فرمود
 « و حیل بیهم و بین مایشتهون » روری مردی صاحب واقعه سردیک رسول خدا آمد و
 از پراکندگی دل و معصیت خود مالد ، آب حسرت از دنده^{۱۰} همی بارید و نفس سرد
 همی کشید و میگفت یا رسول الله طسب دلهای سماران بوئی ، دردها را درمان سار توئی ،
 این درد مرا درمانی سار و این حسنگی مرا رهمی پدید کن که سخت سمارم مگناه حوش ،
 عرفقام بحرم حویش ، آلودام مکر دار خویش ، معروم^{۱۱} بدار خویش رسول خدا گفت
 روری و شی را که در پیش داری ، باری کار خود سار ، آن روز که رب العرصة میفرماید
 « و حیل بیهم و بین مایشتهون » ، و آن شب محسنتی که ارو حرم میدهد « و من
 و رآتهم مرخ^{۱۲} الی یوم یبعثون » ، رو حلوتی سار و ساعتی نادر و اندوه خود پرداز ،
 اشکی گرم از دنده فرو مار و آهی سرد از دل بر آرد و بر مان تصرع^{۱۳} مگوی خداوند ا

هر صفت که هضم برخواست تو موقوف ، بهرام که خواسته شدگی تو معروف
 شده که حوست و گزشت آن تست عاشق از دانا ، که نادان تراست
 خداوند ! همچون یسم می پذیر نام ، درمانده در دست جنه نام ، خسته حرم و
 از حویشتی مر تاو ام ، حراب عمر و مجلس روزگار دندی من آم خداوند ! فریاد رس
 که از ما کسی خود بهعام آن سچاره بر کشت ما دلی پردرد و حانی پر حسرت ، دودست
 بر سر نهاده و چون دارندگان موحه تلهم و تأسف در گرمند ده ام ، من شده الموت
 و سکرانده و من حسرت العروب و عمرانده ام ، من وحشا الأسراب و فروع الاحباب
 واليوم على التراب ، آه من الاتام الی منتهی المطال و الاوقاف الی منتهی الدعای
 دریا ده روزگار ساد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگار داریم ، دریا ده قدر عمر خود
 بشما حسم و از کار دما باطاعت مولی نه پرداختیم ، دریا ده عمر عمر بر سر آمد و بهر
 رهت در آمد ، روزگار بگذشت ، سماعت روزگار دما ،

ای خداوندان مال الاعتسار الاعتسار وای خداوندان قال الاعتسار الاعتسار
 پیش از آن کس جان عنرا و دروید ، خلق دشت از آن دین چشم و آب سر فرو ماند با

۳۵- سورة الملائكة - مكية .

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح بحشایش مهربان ، « الحمد لله » ستایش سزاوارته را ،
« فاطر السموات والارض » کرد دار هست آسمان و هست زمين و موسارنده آن ،
« حائل الملائكة رسلا » آفرید کار دار ريشتگان را رسولان کرد ، « اولی احیة »
خداوندان پرها « مشی و ثلاث و رباع » پرهاى دو ان و سوان و چهاران « یريد فى
الخلق ما يشاء » مى فراند در آفرينش آفریده خویش آنچه خواهد ، « ان الله على كل
شىء قدير ^(۱) » الله مرهمه حستواناست

« ما يفتح الله للناس » آنچه الله بگشايد مردمان را ، « من رحمة » ارحشایش
| خویش ما ان يا حرآن | ، « فلا ممسك لها » مار گيرنده مى بست آنرا ، « وما يمسك »
و هرچه مار گيرد ، « فلا مرسل له » بگشايده مى بست آنرا ، « من بعده » اريس گشادن
و ستنى الله ، « و هو العزيز الحكيم ^(۲) » واوست آن توانای دانا

« يا ايها الناس » اى مردمان ، « اذكروا نعمت الله عليكم » ناد كيد مسلوكارى
الله بر خویش ، « هل من خالق غير الله » هست آفريند كزارى حواله « یرزقكم
من السماء و الارض » كه روزى دهد شمارا از آسمان و زمين ، « لا اله الا هو » بست
خدائى - او ، « فاني ؤفكون ^(۳) » خون مى مر كرداند شما را از راستى

« وان يكذب نوك » و اگر دروغ رن كردد ترا « فقد كذبت رسل من قبلك »
دروغ رن كرسند فرساده گان را پس از تو ، « و الى الله ترجع الامور » و ما مراد
الله مگر همه كار

« يا ايها الناس » اى مردمان ، « ان وعد الله حق » وعده داده الله راست است
و بودى | روز شمار و پاداش ، « فلا تعرنكم الحيوة الدنيا » مسادا كه رد گمانى اين جهانى

شمارا فرشته (۱) کداد، «و لا یفر لکم بالله الغرور» (۵) «ومنادا که شما را فرشته (۱) کند آن فرشته (۲)»

«ان الشیطان لکم عدو» «دو شما را دشمن است،» «فا تحدوه عدوآ» او را دشمن کنید، «اتما یدعوا حربہ» او می خواند پس روان و فرمان برداران خویش را، «لیکونوا من اصحاب السعیر» (۶) «تا از دورحان باشد»

«الذین کفروا» ایشان که کافر شدند «لهم عذاب شدید» ایشان است عذابی سخت، «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» وایشان که مگرویدند و کردارهای نیک کردند، «لهم معمرۃ و اجر کبیر» (۷) ایشان است آمرزش و مردی بزرگ

«افمن رین له» ناش کسی که براراستند او را، «سوء عمله» بد کردار او، «فرآه حمآ» تا آنرا سکودید، «فان الله یصل من یشاء» الله کم راه کند او را که خواهد، «و یهدی من یشاء» و ماراه می آرد او را که خواهد، «فلا تذهب بکم علیهم حسرات» حان تو در سرحد و خوردن را ایشان مشاء، ان الله علیهم نما یصعون (۸)، الله داماست آنچه ایشان مسکند | از آن می خبر بیست |

«والله الندی ارسل الریاح» الله اوست که مسکشد نایها، «فتشیر سحابا» تمامی انگراند آن معها، «فحقاه الی تلذ میت» می راسم آنرا شهری و رمی مرده، «فاحییا نه الارض بعد موتها» نایده کسم تاب ان مع رمس را پس مرگ آن، «کذلک الشور» (۹) انکصن پس مرگ همه چنان است

«من کان یرید العزۃ» هر که عزت میخواهد ان حهای و آن حهای بهم، «فلله العزۃ جمعیاً» عز این حهای و آن حهای هر دو اوست، «الیہ یصعد الکلم الطیب» سوی او می شود سخنان پاک خویش، «والعمل الصالح یرفعه» و کردار نیکو می بررد آن سخنان را، «والذین یمکرون السیئات» وایشان که بدی مسکند باسار و مکر، «لهم عذاب شدید» ایشان است عذابی سخت، «و مکر اولئک هو یبور» (۱۰)

و ساز و دستان ایشان آست که فرو خواهد ماند و تمام خواهد شد

« و الله خلقكم من ترابٍ » الله بیافزید شمارا اَرَحَاکَ ، « ثم من نطمةٍ » پس از آب بشت ، « ثم جعلکم ارواحاً » پس شمارا حَت کرد مرد و زن « و ما تحمل من اشی » و هیچ باربر نگیرد مادینه یی ، « و لا تصع الا بعلمه » و بار سهد مگر بدانش او « و ما یعمر من معمر » و هیچ درازد کانی ، مکنسد درازد کانی « و لا یقص من عمره » و هیچ سکاھد از عمر دنگری و کم مکنسد رند کانی او از رند کانی کسی دیگر ، « الا فی کتاب ان ذلک علی اللہ یسر ^(۱۱) » مگر در نوشته ایست که کردن آن و نگه داشتن آن بر الله آسانست

النوبة الثانية

این سوره « سورة الملائكة » حواصد از مهر آن که صفت خلقت فرشتگان حر درین سوره هست در همه فرآن و در مکینات شمرد که برول همه نمکه بوده سه هزار و صد و سی حرف است و صد و بود و هفت کلمه و چهل و پنج آیت و درین سوره ناسخ و مسسوح هست مگر يك آیت قول بعضی مفسران معنی آن مسسوح است نه لفظ « انا ارسلناک بالحق نبیاً و بديراً » و در فصیلت سوره انبی کعب روایت کند از مصطفی علیه الصلوة والسلام قال « من قرأ سورة الملائكة دعته يوم القصة بمائة ابواب من الجنة ان ادخل من اى ابواب شئت »

« الحمد لله » ای - الشکر لله و المنة لله قال السی (ص) « ليس شيءٌ احب الى الله من الحمد و لذلك حمد نفسه ليعتدی به فی حمده » و قال (ص) « الحمد رأس الشکر ما شکر الله عمد لا یحمده » قال بعض اهل العلم الحمد نوع و الشکر حسن فکل حمدٍ شکر و ليس کل شکرٍ حمداً و هو علی ملک مبالغ شکر القلب و هو الاعتقاد بان الله تعالی ولی التعم فذلک قوله « و ما کم من بعمةٍ من الله » و شکر اللسان و هو اطهار التعمعة بالذکر لها و الثناء علی مسديها فذلک قوله « و اما سمعہ رُبک صحت » و هو رأس الشکر المدکور فی الحدت و شکر العمل و هو آداب النفس بالطاعة فذلک قوله « اعملوا آل داود شکراً »

قوله «فاطر السموات والأرض خاعل الملائكة رسلاً أولى أجياله» يعنى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و الحفظه و يقال لم ينزل اسرافيل على شئ الا على محمد رل فاحمره سماه كائن الى يوم الصمه ثم عرج و روى ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل علمه السلام ان يترايه في صورته فقال له جبرئيل انك لن تطبق ذلك . قال اني احب ان تفعل فحرح رسول الله (ص) الى المصلى في ليله معمرة فاتاه جبرئيل في صورته فعشى على رسول الله (ص) حس رآه ثم افاق وجبرئيل مسنده واحداً احدى يديه على صدره والاخرى بين كتفيه فقال رسول الله (ص) « سبحان الله ما انت اى شئ من الخلق هكذا قال جبرئيل فكف لورايت اسرافيل ان له لاني عشر حناح احناح منها بالمشرق و حناح منها بالمرج و قال « يا اسرافيل ان الله امرني ان اقول في يوم

مثل الوصع

قوله « مئى و ثلاث و رباع » كقوله عروحل « فادخوا ما طاب لدم من النساء مئى و ثلاث و رباع » يعنى اسس اسس و ثلاثة ثلاثا و اربعة اربعة و الصبح في ثلاث و رباع لا ياتي بعد و اتان عن ثلثة ثلثة و اربعة اربعة و هما مئى في موضع حسن لا يها يعوب احسن . و قوله « مئى و فردى » في سورة صا في موضع المص على الحال تقول « حللوا احاد احاد و مئى و ثلاث و رباع كذلك الى العشرة » اولى احدى « اولوا جمع دووا و لول جمع دات يقال رجل ذو قوة و رجال ذوو قوة و امرأة دات حمل و مئى اولوا حمل و يقال ايضاً رجل ذو قوة و رجال ذوو قوى و امرأة دات حمل و مئى دوات احمال » يريد في الخلق « اى في خلق الملائكة ما يشاء و ردت في عجائب صور الملائكة احباراً فقال ان حملة العرش لهم فرون وهم في صورة الازوال و في الحيران في السماء ، ملائكة يصعب عليهم نور و ملائكة يصعب عليهم نار تسحبهم يا من يؤلف من الثلج و النار ألف بين قلوب المؤمنين و قيل لم يجمع الله عروحل في الارض لشيء من خلقه من الاحياء و القرون و الخراطيم و القوائم الا لاصعب خلقه و هو العوس و قال الرهرى في قوله « يريد في الخلق ما يشاء » و هو الصوت الحسن و روى في بعض الاحبار ان النبي (ص) قال « رثموا القرا ن ما سواتكم »

وهذه الرواية ان صيحت فمعناه ربيوا اصواتكم بالقرآن فقدم الاصوات على مدحهم في قلب الكلام كقول العرب عرفت النامة على الحوص ، اى - عرست الحوص على التامه و قال الشاعر

كانت عقوبه ما فعلت كما كان الرماة عقوبة الرحم

و المعنى كان الرحم عقوبه الرما وروى عن شعبة قال نهى ابيوب ان يحدث ربيوا القرآن باصواتكم ، قال لان فيه اسان مذهب من يقول باللفظ و حل كلام الحائق ان يرد به صوت مخلوق بل هو بالترس لعنه و التحسين له اولى قال و الصحيح ما روى عبد الرزاق عن معمر عن منصور عن طلحة عن عبد الرحمن بن عوف عن عروة عن الربيع بن عارب ان رسول الله (ص) قال « ربيوا اصواتكم بالقرآن ، و هكذا رواه سهيل بن ابي صالح عن اسه عن ابي هريرة بتقديم الاصوات على القرآن والمعنى اسعلوا اصواتكم بالقرآن و الهمجوا به آتاه و اتحدوه ربه و شعارا و لم يرد تطريب الصوت به ادلس هذا في وسع ذل احد ، و عن عبد الله بن كعب عن اسه ان اسيد بن حصير كان رجلا حسن العيوب بالقرآن و انه اى النبي (ص) فقال سا انا اقراء على طهر ستى و المرأة في الحجرة و العرس مربوط ادعشتى ميل السحابة فحشت ان يفر العرس ففرع الرماة فمسقط فاسعرت فقال النبي (ص) افرا اسيد فان ذلك ملك استمع القرآن و عن عبد الرحمن بن السائب قال « دم علما سعد بن مالك بعد ما كف بصره و ائمه مسلما عليه فقال ما من اذى لمعنى انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول ان هذا القرآن نزل بحزن و كانه فاذا قرأتموه فاسكوا فان لم يسكوا فتمسكوا و تعبه و انه من لم يسمع به لم يسمع منه ، قال الشافعي (ص) معنى المعنى تحسن الصوت كيف ما قدر حذرا ، تحريما لم يزل و زياده في هجاء الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل « يريد في الحلق ما يشاء » معنى الحظ الحسن و في الصر عن رسول الله (ص) قال « الحظ الحسن يريد الحق و صحا » و قال قتادة هو اله لاجه في العرس و الفصاحد في المطلق و ميل جمال الصورة و ثمال السره و هو الحلق الحسن « ان الله على كل شيء و دير » من الزيادة و التقصا

«ما يفتح الله» حرم الحاء للشرط وكذلك قوله «و ما يمسك» اسكن الكاف للشرط ومعنى الفتح «أما الإرسال يعنى ما يرسل الله للناس من رحمة مظهر و رزق و عافيه» «فلا يمسك لها» أى لا يستطيع أحد حبسها و منعها، «و ما يمسك» فلا يرسل له من بعده» أى من بعد أمساكده «وهو العرير» «فما أمسك» الحكيم «فما أرسل» وقبل الفتح صرنا مفتوح آلهى وهو التصرة بالوصول الى العلوم والهدايات التى هى دعيه الى النور والمقامات المحموده فذلك قوله «أنا فتحنا لك فصحا مسما» وقوله «معنى الله ان يأتى بالفتح او امر من عنده» والتانى فتح دسوى وهو التصرة فى الوصول الى اللذات البدنيه وذلك قوله «ما يمسك الله للناس من رحمه» وقوله «امتصا عليهم رطاب من السماء و الارض»

قوله «يا أيها الناس» اد لروا نعمت الله عليكم «وهى بلبه اسرب» نعمه خارجا كالجمال والحاء «وبعمه» مدته كالصحة والقوة، و«عمه» حسية كالعمل والعطش، «اد لروا» بالشكر لها والتأ على معطها «هل من خالق» عز الله «قرا حمزه» والكسائي «عسر» بالحمس المافون «الرفع» يرفعكم من السماء والارض «معنى الله» التمام «يا ويل اليا» ان من لا يقدر على الخلق لا يقدر على الرأى «الاول» هو الذى يرفعكم «يا ويل» يوفون «تصرفون على الحق»

«وان يكذبوك صد كذبت رسل من قبلك» «مرى الله عز وجل بنيه على السلام» «والى الله ترجع الامور» يعنى الى مراده

«يا أيها الناس» وعد الله حق «أى» كائن لاساك «وهى الساعه» لارب فيها «فلا تعرفم» الحيوة الدسا ولا تعرفم بالله العرور «يعنى الشيطان والدسا» وهى نفس الامار «يا ويل آدم لا يعرفك طول المهله» فاما يعجل الاحسن يحاف الموت «و يرى» فى الشواذ «العرور» تتم العس ولا مع مان احدهما المصدر «المانى الجمع تقول عاز و عرور ميل فاعذر وفعود و حاسر و حاسر و رافد و رفود وهى الشيطان والدسا والقربى السوء» قال امير المؤمنين على (ع) «الدسا تصر وتقر وتقر وتقر»

«ان الشيطان لكم عدو» یعنی فی الدین «فما تحذوه عدواً» ای - عادی و حاربه و لاتطمعوه، «انما يدعو احره» اساعه و اوائاه، «لکونوا من اصحاب السعیر» ای - لسوءهم الی التارکینه عداونه، ثم بین حال مواضیه و محالیه فقال «الذين کفروا» یعنی بمحمد و القرآن، «لهم عذابٌ شدیدٌ» عبط، «والذين آمنوا» بمحمد و القرآن و عملوا الصالحات، الطاعات فما سهم و بین رتبه «لهم معرفة» لدنوبهم و «اخر» کسر، نوابٌ عظیمٌ فی الحجة

«افمن رتب له» ای - شته و مؤه علیه و حُسن له، «سوء عمله» و فیه فعله، «فرآه حساً» - هذا کلامٌ حواه محدثٌ تأویل حواه هو کمن لم یرین له سوء عمله و رأى الحق حقاً و الباطل باطلاً این آیه در شأن یونکر صدیق فرو آمد و **یوحهل هشام**، **یوحهل** است که کفر و شرک و فعل بد او برو راستند تا آنرا بیکو دید و برپی آن ایستاد و راه حق نگذاشت و شیطانی را طاعت داشت و حدلال حق بدورسد، و یونکر صدیق توفیق یافت تا حق از باطل بشاحت و برپی حق رفت و باطل نگذاشت، رب العالمین گفت ایشان کی برابر باشد یکی کشف حدلال و دلش بهی شیطانی آن دیگر آراسته توفیق و دلش حرم رحمت، یونکر محکم لطف اول سواحت و علت به، **یوحهل** محکم عدل رانده و حلت به، ایست که رب العزة گفت «فان الله یصل من یشاء و ینهدی من یشاء» الله آنرا که خواهد همراه کند و آنرا که خواهد راه نماید، ای محمد تو بر کفر ایشان و هلاک ایشان عم حور «فالانده یسک علیهم حسرات» یعنی فلاندهس تنحسر علیهم، تو مشو که برایشان یسر یعنی حوری و برقرات **حهمر** «فالانده یسک علیهم حسرات» حان خویش در سر یسر یعنی برایشان مکن، حان خویش در سر یسر یعنی برایشان مکن، همانست که گفت «لعلک احع» یسک الا لیکونوا مؤمنس و محتمل است که که «فالانده یسک» جواب «افمن رتب» باشد یعنی افمن رتب له سوء عمله فاصله الله سحر علیه و قبل منه تقدیم و تأخر مجاره افمن رتب له سوء عمله فرآه حساً و لا تده یسک علیهم حسرات فان الله یصل من یشاء و ینهدی من یشاء، «ان الله علیم»

بما یصنعون ، - الله میداند که ایشان در کار محمد (ص) چه مکر میسازند در دارالمدینه و ایشانرا سرای ایشان حقوق کند

« الله الذی ارسل الریح » - ارسال در قرآن بدو معنی است یکی بمعنی فرستادن کفوله « ارسلناک بالحق بشرا و نبیا » ، و یکی بمعنی فرو گشادن کفوله « الریح » - الله است که فرو گشاید تقدیر و قدر خویش به گام در ناست و مانند : نایست مادهای مختلف از محارج مختلف ، یکی از این مادهها آمست که مع وراهم ارد چنانکه گفت « فشر سحانا » - السحاب هو جسم مملأه الله ماء لما شاء و له « و سحار یرفع من البحار و الارض فصب الحمال فستمسک ببال الردد و سرحا و یدر ، و فسقاہ الی بلد میت فاحسبنا الله الارض بعد موتها لذلك الشور » - من الله و عن انی روی قال قلت یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی و ما انا ذلك فی حلیه ؟ قال هل مر ب نوادی اهلك محلا ثم مر ب بها تهر حصرا ، قال نعم قال لذلك منی الله الموتی ، ذاك آیاته فی خلقه

« من کان یرید العزة » معنی من کس که بندگان تعلم له العز ، « فلما امره حذ ما » سب برول این آیه آن بود که کافران مبارای می رسد در دین و آن سب عز خود ، جواب داد و ایشان عز طلب میگردید چنانکه اب العز ، ایت « ایته و عندهم العز » و ان العز لله جميعا » - عزت و حققت همه حدایراست و هر که خواهد که در و جهان عرب گردد تا حدایرا برمان بردا بود ، « فلما مال ما عدا الله بطاعته و ادب العز » و ان اسرى الله لرسوله و المومنین و قال هاهنا « فلما العز حدها » حدایرا « هاهنا ان ستر التوبه و الالهیه لله و صفا و عز الرسول و عز المومنین ل معاد و معاد و مصلای الله العز حدها « انما یصدق العلم الخلق » معنی لا اله الا الله و ان در مرتبه الله و حدها و تعالی روی انوهر مرة عن ای (ص) « من له و حل » انما یصدق العلم الخلق و العمل الصالح برفعه ، قال هو قول الرجل « من حان الله و الاحد لله و لاله الا الله و الله اکبر » اذا قالها العدد عرج « بهاء ملک الی السماء » حیاتها و حه الرحمن عز و حل ، فاذا لم یکن

عملٌ صالحٌ لم تقبل منه قال الحسن و قتادة الكلم الطيب ذكر الله والعمل الصالح اداء فرائضه فمن ذكر الله ولم يودع فرائضه قوله على عمله وفي الحر « لس الايمان ما لم تنى ولا بالتحلى ولكن ما وقرى القلب وصدقة العمل فمن قال حساً وعمل عر صالح رد الله عليه قوله ومن قال حساً وعمل صالحاً رفعه العمل ذلك بان الله يقول « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه » ودليل هذا التأويل قوله (س) « لا يقبل الله قولا الا بعمل ولا يقبل قولا وعمل الا لسيته » وحق في الحر « طلب الجنة بلا عمل دم من الدنوب » وقيل « رفعه » اي يجعله ربيعاً اقدر وفضة مثل ثوب ربيع ومرتفع وقيل الهاء كناية عن العمل والرفع من صفة الله عز وجل اي رفعه الله والدين يذكرون السئات لهم عذاب شديد » قال ابو العالية يعنى الدين مكرها رسول الله في دار الندوة وقال الكلبي يعملون السئات في الدنيا وهم اهل الزنا وقال ابن عباس و مجاهد هم اصحاب الزنا وقيل رلت في المشر كين امر جهل ودووه « و مكر اولئك هو نور » اي يكسد ويهد ويضل « وكل يعمل على شاكلته » فللمكر السيى قوم اشقاء ولكلم الطيب والعمل الصالح قوم سعداء يقال رحل نور وقوم نور اي هلكى والنوار والكساد وفي الحديث « يعود الله من نوار الايم »

« والله خلعكم من تراب » يعنى آدم « سم من طرفة » يعنى دريته « ثم جعلكم ارواحاً » اي اصافاً « و ما تحمل من اسي » دخلت « من » للتأكد « ولا تصع حملها تمام » عز تمام « الا لعلمه وما يعمر من معمر » اي من طويل عمر « ولا ينقص من عمره » يعنى ولا ينقص عمر هذا فجعل اول من عمر الآخر « الا في كتاب » اي مكتوب « مس » في اوج محسوط قبل هو مكتوب في اول الكتاب عمره كذا وكذا سم بكتب اسفل من ذلك ذهب يوم ذهب يوما ذهب بلانة اتمام حتى منقطع عمره « ان ذلك » اي حط ذلك « على الله يسر »

البوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم »

« بسم الله » كلمة من آمن بها امن روال العمى وخطى سبعم الدنيا والعقبي من آمن بها سعد سعادة لا شقى ووجد ملكاً لا يبلى ونفى فى العر والعلى قال النبى (س)

و من رفع قرطاساً من الارض مکتوبٌ فيه اسم الله الرحمن الرحيم صر الله له ما تقدم من
 دمه - هر که پاره‌یی کاغذ که بر او اسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام
 و صمت الله را در آن حال ارحصرت عزّت امر آید بهر نوشته دست چپ وی نه قلم عمو گردد
 حرّ آند حرّ آتم وی در کفش که ما گناهان وی هر چه تا امروز کرد از سبائ و کثائر
 همه آمریدیم در صحن این حدیث اشارتی است و در معنی وی اشارتی نسبی که نام
 خداوند از روی تعظیم بدست بر گردد چنان جلالت رفعتی نابد پس چگونگی نسبی که این
 نام بدل بر گردد و صحن پدیدد از روی مهر و محبت اگر فردا جلالت رحمت نابد و عزّ
 وصلت رسد چه عجب باشد؟ نام خداوندی است نه حکم او بی دلیل فعل او بی حیل نه ع
 او بی حیل خواست او بی علل وصف او بی مثل مقدّری لم یزل، نام خداوندی نه عطای او
 از حظّی تو بش، وفای او از حصای تو بش، عمران او از عصای تو پیش، احسان او از
 کفران تو بش، نعمت او از حاجت تو بش، رحمت او از معصیت تو بش ای خداوندی
 که در ذات بی‌مالی و در صفت بی‌همالی در حکم بی‌احتیالی و در صفت بی‌احتمالی صانع
 ماحول و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لایزال

حمالك لا تقاس الى حمالٍ و قدرت حقّ عن درك المتال

و حثك سارفي كندی، ملی و الشمس في كبد الالهال

و الحمد لله فاطر السموات و الارض، الحمد لله الذي هو الحمد الذي حمدت
 به نفسي لاحمدكم حمدي که مرا شاید آن حمد است نه او ما آید نه آن نه او آید
 از آب و خاک چه آید که خلال عزّ و حمال نه مدّت مرا شاید بهت حدّنان ا مقدم
 چه راهست رسم فانی بحق فانی کی رسدالم یکنم کل، حمد لم یزل و لایزال چون
 تواند؟ ای آدمی حمد تو معلول است بتقاضای حق و معرفت، معلول کی بود شایسته حضرت
 خلال عزّت، خلالتی را که منزه است از علل و مقدس از حلال حمدي، نباید خفت و آن
 حر حمد من که خداوندیم بسبب که من حقّام و صفات من حقیقت، عدی ا کون من
 سرای خود حمد آوردم تو بر سرای خود مرحدّ امکان خود حمد من بیارتا آن محار تو

مكرم خود منع حقیقت گردام و حکمش حکم حقیقت بهم ، ای دوست من اگر تو آمین گوئی و آن گفت تو ما آمین گفتی موافق افتد گناهات می بیاورم ، پس چون حمد من گوئی و حمد تو ما حمد من موافق آید ، کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر که حمد آن نواحت و خلعت که ترا ارابی دارم ، بشو تا این سخن را سطری مؤید گردام رب العزة فرمود « شهد الله أنه لا اله الا هو » پیش از آن که ترا شهادت فرمود خود شهادت آورد از مهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای اصحاب و عد مهت و احترا رار و عهد و روح و سر شهادت تو وقتی است و صفات او حل حلاله ارلی و سرمدی و وهنی هر کر سرای ارلی باشد ، پس خود شهادت آورد و شهادت ری ارلی تا چون بیازی وقتی تسع ارلی گردد و حکمش حکم ارلی شود و ترا محکم تبعیت نواب ابدی دهد

« حائل الملائكة رسلاً اولی احمدة متی ومالات و رماح » تعرف الى العباد ما فعله و ندبهم الى الاختيار بها فمنها ما يعلمون ذلك معاينة كالسما و الارض و غيرها ومنها ما سئل اسماءه الحصر و الثقل لا يعلمه بالضرورة و لا دليل العقل فالملائكة منه و لا تتحقق كيفية صورتهم و احوالهم و انهم كيف يظرون ما حوتهم الثلاث و الاربع لكن على الحملة لعلم اكمال قدرته و صدق كلمه ، هر چند که فرشتگان مقررمان در گاه عزّت ابد و طاووسان حصرت الهیّت در حب هست نداشتند و کمر اخیار بر میان بسته و سر بر خط فرمان نهاده که « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون » حائث دیگر فرمود « مل عباد مکر مرون » با این مرتل و مرتت حاکیان مؤمنان و صالحان فرزند آدم سر ایشان شرف دارد و افروزی ، سببی که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود « المؤمن اكرم على الله من الملائكة الّدين عنده » و قالت عائشة قلت يا رسول الله من اكرم الخلق على الله ؟ قال يا عائشة اما تقرئين « انّ الدين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير الرتبة » و روى انّ الملائكة قالت يا رسا انا اكرم اعطيت مني آدم الدنيا يأكلون منها و يتمتعون و لم تعطنا الاخرة فقال و عزّني لا احمل صالح دينة من خلقت سدى كه من قلت له كن فكل و قال (ص) « انّ المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده و انه اكرم على الله من

ملك مقرب، در آنجا می‌بازید که درین آفرین آدم که رب العزة بشر ساطع تو فر
آدم را و تمهید مساعدت عصمت او را با فرشتگان این خطاب کرد که «ای حائل»
فی الارض جلعه، ایشان طریق استحضار کنند «اتجعل فیها من یسدها» و رب العزة
ایشان را جواب داد که «ای اعلم ما لا تعلمون» ایشان از آن گفت پشیمان شدند و تصریح
درآمدند و در طلب رضای حق کوشیدند گفتند اللهم سمع خطایک و محاف عفاک
و طیع من اطاعک فارس عبدا - خداوند اسمع ما هدای خطاب قدیم تو و بهاد ما فدای
قهر و عتاب تو عبادت و تقدیس ماسار اقدام - فاداران در گاه که مراد ما آنست که حضرت
رضای تو بت اولی ما را قبول کند خطاب آمد که صای مادران است که شما که درام
مقرمان آید گرد عرش ماطواف می‌کنند و حمایت ما کرده در آید آدم، که هر دو در کم
عدم آید استعمار می‌کنند، ایست که رب العالمین فرمود «والملائكة سجحون بحمد» هم
و یستعززون لمن فی الارض، شما که فی الدنیا آید برای عصای اهل عقلت را اندریت
آدم می‌گیرید تا مسب در یستن شما معاصی ایشان بمعصرت پوشیده می‌داند ما روی ان
النسی (ن) قال «لما اسری بی الی السمآ سمعت دوآة فقلت ما هذا یا حمرییل؟ قال
هذا مکة الکروسیین علی اهل الذنوب من امتک»

«برید فی الحلق مایشاء» قول اهل حق و آنست که مراد ساین علو همت است
همت عالی کسی را دهد که خود خواهد اصحاب همت شدند، ای را همت دساست عاب
امدوی آن و طفل آسای سمی و بی آن و می‌الحد - من اصح والدان را رعمه هلس
من الله و ارم فله اربع حصال همتا لا یخطعه اندا و شعلا لا یقرح منه اندا و همرا
لا یبلغ عاه اندا و اما لا یبلغ منتهاه اندا، شب معراج مصطفی علیه الصلوة و السلام
شخصی را دید بر صورت عروسی آاسته گفت ای حمرییل این شخص کیست؟ گفت دساست
که خود را در دینة دون همتان می‌آراند و امب تو از هفتاد هزار بای بود که جان خود
را از عشق جمال او در طلب خدا مارحرد و کسی را که همت او همه دسا بود ارو بوی
قطعت آید و بعود بالله منه، دیگری را همت وی تا بعضی رسد باع وستان و نعم الوان

حور و مصور و ولدان و حیرات حسان بر دل وی همه آن کد و دور کاری نشان آن دارد این حال مردورست در سد پاداشی مانده از حایق مکاشفات و حلولت مساحات نارمانده سدیگر مرد است که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسر و پر و جان او عرقه عیان به او دما حردارد به او عقی نشان مرمان حشرت همی گوید ای مکانه یکسا از ازل تا حاودان ای واحد و وحد در نام و در نشان رنده مان کن مرید گامی دوستان معین جمع مان رنده دار مورد قرب آمادان دو گامگی بر کمر از میان و بر مقام توحید مان فرود آرد ما مقرر مان

« ما یصح الله للبأس من رحمه » از روی فهم مرمان طریقت این آیه اشارت است مفتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح نامی است آنرا که از عب و ناحسته و ماحواسته آید و آن دو قسم است یکی از آن واردات رزق و عیش است ما مطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدنی است ما آموخته ما شریعت موافق مانسند و مادل آشنا

پیر طریقت گفت آه! این علم ما آموخته گاه در آن عرقم و گاه سوخته گویده اریں ناب دریاست گاه درمذ و گاه در حرر چون در مقام اسباط بود عالم ارضعوب یر کند حور در مقام هست بود عالم از شریعت بر کند و هم از ابواب فتوح است حواب مسکو و دعای نکال و قبول دلها، وفي الحشر « ان الله ادا احت ادا احد اهل السموات والارض و بوضع له القبول فی الارض »

۲- الوتة الاولى

قوله تعالى « ما یتوی الحران » دودر مانهم به یکسان، « هدا عذب فرات » این یکی خوش سحت خوش، « سانع شرانه » گوارده آبار و هدا ملح اجاج و این دیگر شور تلح رمان کر، « ومن کل قاکلون » و از هر یکی مسحورید، « لحم طریاً » کوشتی تاره، « و تمحر حور حلیه » و سرون می آرد از هر شوری مروراید، « تلسو بها » نامی پوشد آنرا، « وترى الملك فیها » و می بسد کشتهداران، « مواحر » روان و آب، « لتستعوا من فصله » تا مسحوئند از فصل و مسکوکاری او، « و لعلکم تشکرون (۱۲) » و تا مگر آزادی کسد

« یولج اللیل فی النهار » در می آرد شب تا بیک در روز روشن ، « و یولج النهار فی اللیل » و در می آرد روز روشن در شب تا بیک ، « و سحر الشمس و القمر » و بر می آرد و دریا و برمان خورشید و ماه را ، « کل یحری لاجل عسمی » شب و روز خود شد و ماه سرود سرا حامی نام بر ما ، « دلكم الله رنکم » آن خداوند شماست ، « له الملائک » و پادشاهی اوراست ، « و الدین تدعون من دونه » و ایشانرا که می پرسند حدائی فرود از الله ، « ما یملکون من قطمیر »^(۱۴) دست ایشان پوست حست حرماست
 « ان تدعوهن » اگر حوا صدایشانرا ، « لا یسمعن او دعاءکم » حوا صد شما بشنود ، « و لو سمعن ما استجابوا لکم » و اگر شنودندی پاسخ نتواندندی و باز ، ای ای شما را ، « و یوم القيمة یکفرون بشرکم » و روز رستاجر با سایر کرمین شما کافر شود و از شما سرار ، « و لا یمتک مثل حیر »^(۱۴) و حیرمند ترا هیچ کس چنان حد دربار ، آگاه کند ترا هیچ کس چنان آگاه از

« یا ایها الناس » ای مردمان « اسم القرآن الی الله » شما ده نشان آید و سایر افراد الله ، « والله هو العسی الحمید »^(۱۵) ، الله اوست آن بی دانه نام سه ده
 « ان یثأبکم همکم » اگر حوا عدس در شما انا سه ، « و یأب یخلق حدید »^(۱۶)
 و آوریده بی آرد نو

« و ما دلك علی الله تعزیر »^(۱۷) ، آن بر الله دشوار و سخت دست
 « و لا تر و ارة و ررا حری » و هیچ مار کش نارد اس باشد ، « و ان تدع مثقلة » و اگر تری گران مار زرده خود را بگناهان کسی را حوا بد ، « الی حملها »
 ما آن مار خود با آویز کرد ، « لا یحمل منه شیء » از آن مار او هیچ بر نگیرد ،
 « و لو کان دافری » و اگر چند سخت بردنك حوا بشاود حوا بد ، « انما تندر الدین یحشون ربهم بالغیب » تو که آگاه کسی آگاه اردن که سود دارد اشار است که
 می ترسد از خداوند خوش آید ، « و اقاموا الصلوة » و نماز سالی دارند ، بهنگام
 « و من ترکی فانما یترکی لفسه » و هر که هری نادند آید ، خویش را نادید آید

«والی الله المصیر» (۱۸) و بازگشت خلق همه ماحدای است

«وما یتوی الاعمی و المصیر» هام سان مست ماینا و بیبا، «ولا الظلمات

ولا النور» (۲۰) و نه تاریکیها و روشنائیها

«ولا الظل ولا الحرور» (۲۱) و نه سایه حک و تیری گرما

«وما یتوی الاحیاء ولا الاموات» و یکسان بود زندگان و مردگان،

«ان الله یسمع من یشاء» الله می شنود او را که خواهد، «وما انت بمسمع من فی القصور» (۲۲)

و تو شنوای مستی مردگان را در کورها

«ان انت الا نذیر» (۲۳) «مستی تو مگر آگاهی بای

«اننا ارسلناک بالحق» نذیر آ و نذیر آ» ما فرستادیم ترا بشارت رسائی سم بمانی،

«وان من امة الا احلایها نذیر» (۲۴) «مگر بایشان آگاه کننده می آمد و کشت

«وان یکد نوء» و اگر دروغ رو دارد ترا، «فقد کذب الدین من قلمهم»

دروغ رو داشتند پشسان ایشان که پیش از دشمنان تو بودند، «جاءتهم رسلهم بالبینات»
رسولان آمدند بایشان پیغامهای روش، «و بالرئوس بالکتاب الممیر» (۲۵) و سامهادر

مستینه روش

«ثم احدث الدین کفرا» آنکه فرا گرفتیم ایشانرا که سگرویدند،

«فکیف کان نذیر» (۲۶) پیدا کردن نشان ما حشودی حوین بود، حال گرد آمدن من

حوین دندی

«الم تر ان الله انزل من السماء ماء» بمی سی که الله فرو فرستاد از آسمان

ابی، «فاخرجنا به ثمرات» تا بیرون آوردیم بآن آب ده، «مختلفاً الوانها»

کوناگون رنگهای آن «ومن الحبال حده» و از کوهها راههای پنداشده از رود کان،

«یص و حمر» حطهای سبید و حطهای سرخ [در کوههای مسد و کوههای سرخ]،

«مختلف الوانها» کوناگون رنگهای آن «و عرایب سود» (۲۷) و کوهها و

سنگهای سخت ساه

«و من الناس والدواب والانعام» و از مردمان و حسدگان و چهارپایان و شتران
 «مختلف الوان» کدک «کوسا کون رنگهای ایشان همچنان که سیاه و زرد و
 رنگها و سبز رنگها» «لما نحشی الله من عباده العلماء» از بندگان دانا یا نترسد،
 «ان الله عزیر عمور» (۲۸) «الله توانای است آمر و کار
 «ان الدین یملون کتاب الله» ایشان که می خوانند نامه حای، «و افاموا
 الصلوة» و نماز هر گام پای می دارند، «و انفقوا مفا رفاههم» و از دست می دهند
 کسب درویشانرا از آنچه ما ایشانرا دوری دادیم، «سر آوعلایة» بهان و اسباب،
 «یخرجون تحارة» می سود سود میارند گائی، «فی نور» (۲۹) «که آن بادر کتابی هر کر
 ریان رد نماید» و آخر بیان آن کسب نماید |
 «لیوفیههم احورهم» آنرا تا مایشان گرا دالله مردها، ایشان تمام،
 «و یریدهم من فضله» و بفرمان ایشانرا، «میل» «و با» «و تن» «و نه» «و نور»
 شکور (۳۰) «که او مرتد است آمر» است خرد پذیر

«والدی اوحیا الیک من الکتاب» و آنچه ما به پیغام دادیم از این نامه
 «هو الحق» آن نامه راست است، «مصدق لما بین یدیه» و او را و اسبوا کر آن
 نامه ها که پیش ما آمد از الله، «ان الله یعاده لخصیر نصیر» (۳۱) «الله به هر آن چه بش
 دانست و ایشان آگاه

الوثة الدایة

«ولا تعالی» و ما ستوی الحرا و هداعد فرات» - الفرات اشدّ الما عدو، «سائح»
 ای - می - شهی سهل المرور فی الحلق، «شراب» ای - مأذوم، «و هذا ملح» احاح»
 الاحاح - اشدّ الما، ملوحد، و من ذلّ تا کلون، ای - من ذلّ بحر من العذب و
 الملح، «یا کلون لحما طرّاً طعاماً شهیاً یعی» - الساک «و یستخرجون» یعنی من الملح
 دون العذب، «حله» یعنی رید اللؤلؤ و الجوهر، و هل «فی الملح عمور» عذبه و
 مّا، «هما یحرج اللؤلؤ» و هل «معد اللؤلؤ» - مآ - السماء، «و لاسه» یا - ای

تتحد سماءكم منها ملائكة ، « وترى الملك » - الملك واحد وجمع « دونه » اي - في الكل
 « مواجر » اي - حواري ، و البحر - قطع السعيفه الماء بالحرى قال مقاتل هو ان ترى
 سبعين احدى مقلدة و الاخرى مدرسة هذه تستقبل تلك و تلك تستدبر هذه تحربان
 بريح واحد ، و هي البحر استمحرروا الريح و اغدوا الليل ، يعنى عند الاستحاضة اي -
 احملاوا طهوركم مما يلي الريح و كذلك حالة السمع

« لتستعوا من فصله » اي - من رقة مما تسترحون من اللؤلؤ والمرجان و صدون
 من الحوت و ترحون بالتحادة و تعمون بالجهاد ، « و لعلمكم تشكرون » لى شكروا
 نعمه روى عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان النبي (س) قال
 « كلف الله البحر فقال للجرادى بالشام ما بحراني و قد حلفتك و اكرت منك من
 الماء و اتى حامل لك عمادا لى يستحمسى و يحمدوسى و يهللوسى و يكثروسى فمات
 صابح بهم ؟ قال اعزهم ، قال الله عز وجل فأتى احملاهم على طهرى و اجعل ناسك فى
 بواحك ، و قال للجرادى ناليمس اتى فحلمتكم و اكرت منك الماء و اتى حامل فيك
 عمادا لى يستحمسى و يهللوسى و يكثروسى فمات صابح بهم ؟ قال استبهك و احمذك و
 اهلكك و اكرتكم معهم و احملاهم على بطي ، قال الله عز وجل فأتى افضلك على البحر الاخر
 بالحلب و القارى »

« يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل » بعض من الليل فريده فى النهار
 و ينقص من النهار فريده فى الليل ، « و سحر الشمس و القمر كل يحرى لاجل مسمى »
 يعنى يوم القدر تم يقطع حريهما و قل - حريان الى اقصى ماريهما لا يحاوان ان ذلك
 تم يرحعان الى ادبي ماريهما

« ذلكم الله ربكم » اي - الذى فعل هذه الاشياء هو خالقكم ، « لى الملك » و
 هو المستحق للعبادة ، « و الذين تدعون من دونه » اي - الاصنام ، و قل الملكة ،
 « ما يملكون من فطمر » اي - من خلق فطمر و هو الفشرة النساء من الدم و البواء
 ان تدعوهم لا يسمعون دعاءكم ، « اي - الاصنام ، « و لو سمعوا ما استجابوا لكم ، فادعوا

للسان لها ، وفل معناه ما احابو لم الى ملتسليم ، «يوم القمه يكفرون شركم» حين يجعل الله لها مائاً ولساناً ، وقبل يعنى الملتشه ية تن مسلم ، و يقولون « مل كانوا يصدون الحسن ما كنهم اماناته دون » ، قوله « و لايتنك مثل حيدر » يعنى نفسه ، اى - لايتنك احد ملى حسر عالم بالاشاء

« يا ايها الناس اتهم العرآء الى الله » فى الدسا الى ربه و فى الاحر الى معرفه ، و العقر - المحتاح ، « والله هو العى » عن خلقه الحمد ، فى مله
 « ان يشأ يدهم » و تأب خلق حديد ، - «يه فولان احدهما ان يشأ يصلم و يأت بقوم آخري اطلع الله . لم ، و البانى يص عالمهم و اسواعم و ياب معالم آحر سوى ما يعرفون » ، و ما ذلك ، الادهاب ، الايمان « على الله تحرير » اى - معصع صعب
 « و لا يروا زاده و زر احرى » اى - لا تحمل من امد ام من احرى ، « و ان تدع منقله » اى - من منقله مالدوب احدا ، « الى حملها » ملها لا يحمل عليها من ذلك
 « لا يحمل ما شئ » اى - لا يحمل المدعوشنا من البعل ، « و اوكن » المدعوش دافرى ، دافراه قربا كلات و الام و الاح ، وى ان الام بقول يوم الصمد لولدها الم يكن لك بطى و عآ ، « فقول لى » ، « فقول الم يكن يدنى لك سقاء » ، « فقول لى » ، « فقول ياسى »
 « فدا نقلتى دنوى فاحمل عنى دسا و احدا ، فقول يا اناه لك عنى » ، « فقول عاك مشعول » سئل الحسين نس الفصل عن الجمع من قوله « و لا تروا زاده و احرى »
 و من قوله « و له حملت اقبالهم و اقبالاً مع اعالهم » ، مقال « و لا يروا زاده و احرى »
 طوعا « و له حملت اقبالهم مع اعالهم » كرها

« اما مندر الدين يحشون ربههم » الرسول مندر الحلق نأهم و لى تاويل الايه
 « اما يتمع بالاندار » الدين يحشون ربههم ، « العب » اى - يحافون ربههم فؤمبون ماله -
 و هو ما عاب عنهم من الحن و التار و قبل « يحشون ربههم بالع » اى - يحافون الله سراً فلا يأتون المعاصى التى لا يطلع عليها عن الله و قبل « يحشون ربههم » اى - سعدت ربههم « مالع » لم يروه ، « و افاموا الصلوة » اداموها فى موافقتها الحمسه ، و غير من

اللطيف لان اوقات الحشمة دائمة* و اوقات الصلوة معينة مفصية، و يحمل ان المعنى
 « يحشون ربهم » مع توفرهم على الطاعات « ومن تركني » اى - تطهر عن دس المعاصي
 بالاعمال الصالحة، « فاما يتركى لنفسه » اى - فليفسد مواب ذلك، « والى الله المصير »
 المرحع

« و ما يستوى الاعمى والبصر » اى - العاهل و العالم، و قيل الكافر والمؤمن،
 « و لا الظلمات و لا النور » اى - الكفر و الايمان، و قيل الجهل والعلم، و قيل المعصية
 و الطاعة

« و لا الظل و لا الحرور » يعنى الحجة و النار، و قل الحرور - الريح الحارة
 تأتى بالليل و السموم بالنهار، و الحرور - فعول من الحراره و هوا شتداد الحر و برده،
 و قل الظل - الحق، و الحرور - الناطل

« و ما يستوى الاحياء و لا الاموات » المؤمنين و الكافرون، و قل العلماء و الجهال
 و « لا » فى قوله « و لا الود » « و لا الحرور » « و لا الاموات » روآند افادت هى المساواة
 من الحاسين، « ان الله يسمع من يشاء » حتى يعط و يحب، « و ما اب مسمع من فى
 القصور » يعنى الامار، شتهم بالاموات فى العصور حيث لا يتبعون بمسمعهم، و قل « ما
 ات مسمع » تحملهم على الفول من قولهم « سمع الله لمن حمده » اى - قل « ان ات
 الدير » اى - ما ات الامير و لس البك عمره

« انما ارسلناك بالحق » اى - بالدين الحق، و قل بالقرآن، « بشراً لاهل
 الطاعة » بدي ١ لاهل المعصية « و ان من ائدة الاخلاصها بدر » فيه قولان احدهما
 بدير - منهم اى - اتاهم رسول هوم حملتهم و فسلتهم، و التالى ملعتها بداره بدير و دعاء
 داعر فامت ند حجة الله عليها و ان لم يكن منهم كما ملعت بداره محمد (ص) جمع
 احسان سى آدم و هو من العرب، والمراد بالائمة هاهنا جماعه متفقه على تقدير من عر
 و هو ب على - لمع و حد فكاً، قال ما، يعنى قوم على دين من الاديان الا وقد افام الله التحد
 عليهم نارسال رسول اليهم منبراً عافه ما هم عليه من الخطاء و الاية بذل على ان كل وقت

خلقى من علم حى و تى و عترتى و سلطانى قالت عائشة صبح رسول الله شتأ فرحى منه فتره عنه يوم
فبلغ ذلك النبى (ص) فخط محمد الله ثم قال ما ال اقوام يتترهون عن الشيء اصعبه
فوالله انى لاعلمهم بالله و اشدهم له حشة و قال (ص) « لو تعلمون ما اعلم لصحكنم فلاناً
و لسكرنم كثيراً » و قال ابن مسعود كفى حشة الله علماً و بالاعتذار به جهلاً و قال
رحل للشعبي اتنى ابها العالم، فقال الشعبي انما العالم من حشى الله عروحل و عن
عطاء قال برئت هذه الاية فى انى نكر الصديق و ذلك انه طهر من انى نكر خوف
حتى عرف به فكلمه النبى (ص) فى ذلك فربى به « انما يحشى الله من عباده العلماء »

قومى كفسد حشد درين موضع بمعنى علم سكوت كقوله تعالى « فحشوا ان
يرهقهما » اى - علما ، و كقوله « فان حافا لا يقيما حدود الله » اى - علما ، اكر همسر
حشت خوف كسى به ، آست كه ار خداى عروحل دانايان ترسد و اكر علم كوئى
معنى آست كه دانايان داند كه الله كمست و در شواذ خوانده اند « انما يحشى الله
برفع « العلماء » نصب و له محرج صحيح و هو كما يقول الناس لا اعلم قومك و قبلتك
انما اعلم قومى و قبلتى ، برين فرائت معنى آست كه الله دانايان را دانا داند و ايشان را
دانا شمرد ، اين جداست كه كسى گويد كسى را ترا دانا دارم من ايشان را دانا ندارم
« ان الله عرير » فى ملكه « عور » لدوب عاده

« ان الدين يملون كتاب الله » يعنى القرآن يقرؤ القرآن ، « و اداوا الصلوة »
المعروضة ، « و انصوا متباً رفاهم سراً » يعنى الصدقة ، « و علاية » يعنى الركوة ، و عابر
من المستقبل و الدامى لان اوقاف الملازة اعم من اوقات الصلوة و الركوة و يحوز ان
يكون الملازة فى الصلوة ، و فى الحس « قرآء القرآن فى الصلوة افضل من قرآءة
القرآن فى غير الصلوة و قرآء القرآن فى غير الصلوة افضل من الذكر و الذكر افضل
من الصدقة و الصدقة افضل من الصوم و الصوم حبه من البار »

قوله « يرحون تحاره لى تور » يعنى ربح حازه لى تكسر و لى تحسر و ذلك ما
وعده الله من المواب قال النبى (ص) « اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من نور مطوّه
سور عند كل منبر فانه من وقى الحجة يادى منابر اين من حصل كتاب الله احلسوا

على هذه المنابر فلازوع عليكم ولا حزن حتى يعرف الله ميثا يمه و بين العباد؛ فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا على تلك الموق الى الجنة ، و قال : « ان اردتم عش السعداء و موت الشهداء و المعاة يوم الحشر و الطلّ يوم الحرور و الهدى يوم الصلالة ، فادرسوا القرآن فانّه كلام الرحمن و حرر من الشيطان و رحان في المصرا »

« لو قمهم احورهم » اى ثواب اعمالهم ، « و يريدنهم من فصله » يصاعف لهم الحسبات و يشفعون فيمن وحب له النار و قل يصح لهم في فورهم و قل « يريدنهم من فصله » مثالم ترعين و لم تسمع اذن ، « انه عور » يعمر العظم من دنوبهم ، « شلور » يشكر اليسير من اعمالهم

قوله « و الدين اوحسا لك من الكتاب » يعنى القرآن ، هو الحق ، الصدق لا يشوبه كذب لا يابيه الباطل من س يديه و لا من حلقه « مصدقا لما س يديه » موافقا لما في الكتب المصدقته و قل يجعل ما تقدمه من الت - سادته لان « ها الوعد » و قل مصدقا بما عماره دعوى السى (س) « ان الله يعاذه لحشر » نصر « عالم » بهم

النوبة الثالثة

قوله « وما يستوى البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح احاح » الاية - فيه اشارة الى حالتى الامال على الله و الاعراس عن الله ، المصل على الله مشتمل بطاعته مشتمل في معرفته و المعرض عن الله منقس عن عبادته معترس عليه في اسمه و قصته فهذا سب وصاله و دال سب هجره و افعاله ان دو درياى مختلف يلى مرات و يلى احاح ، مال دو درياست كه ميان سده و حداس يلى دياى هلاك ديگر درياى صحت ، در درياى هلاك پنج كشي رواست يلى حرس ديگر ، با سد ديگر اصرار بر معاصي چهارم عقلت پيجم فوط ، هر كه در كشي حرس ، مد ساحل حت رسد هر كه در كشي ربا نشد ساحل فاق رسد ، هر كه در كشي اصرار بر معاصي نشد ساحل شقاوت رسد ، هر كه در كشتي عقلت نشد ساحل حسرت رسد ، هر كه در كشتي و وط

نشند ساحل کفر رسد اما دریای صحت دروی پنج کشتی رواست یکی خوف دیگر
رحا سدیگر رعد دیگر معرفت و محم توحید، هر که در کشتی خوف شد ساحل امن
رسد هر که در کشتی رحا شد ساحل عطا رسد، هر که در کشتی رعد شد ساحل
قوت رسد، هر که در کشتی معرفت مشید ساحل امن رسد، هر که در کشتی توحید
مشید ساحل مشاهدت رسد

پیر طریقت موعظتی بلیع گفته یازان و دوستان خود را، گفت ای عزیزان و
مرا دران! هنگام آن بود که این دریای هلاک صحت خوئند و از ورطه فقرت برحسید،
هم نافی ناین سرای فانی سرورشده، من می خدمت سگانه است سگانه میروید، دل
می بقط عول است ما عول صحت مدارد، من می آگاهی نادست ما ناد عمر مگدارید،
ناسمی و رسمی از حقیقت و معنی فایع مباشد، از مکر نهانی ایمن مشید، از کفر حاشمه
و من مار پسین همواره بر حذر باشد^(۱) شرین سحی و یک نطمی که آن شاعر گفته

ای دل از غمت ماید چسک ازین دما ندار	بلك باری پشه گرو راه دین کن احتدار
پای مردمانه و بر دور چشم نام و نك	دست در عقی رن و رسد راه صرعار
چو زدن تا کی بشی بر آمدنك نوی	همت اندر راه سد و کامرن مردانه وار
چشم آن نادان كه عشق آورد در نك صدق	والله اوردیش رسد هر گر بدر شاهوار

قال بعض اهل المعرفة فی قوله «و ما یستوی البحران» یعنی «ما یستوی الوقتان
هذا وسط و صاحبه فی روح و هذا فص و صاحبه فی روح هذا فرق و صاحبه بوصف العبودية
و هذا جمع و صاحبه فی شهود الربوبية سردوق عارفان این دو بحر اشارت است بقص
و وسط سالکان، و من و وسط متهانرا چنانست که خوف و رحا مبتدیانرا، هریدرا
در بند اراد بوف خدمت از خوف و رحا حاره بیست چنانك در نهایت حالت تا کمال
معرفت از فص و وسط حالی نیست، او که در خوف و رحاست نظری همه سوی اند
شود که آیا ما من چه کند فردا، او که در فص و وسط است نظری همه سوی ارل
شود که آیا ما من چه کرده اند و چه حکم رانده اند در ارل

پیر طریقت اربحا گفت آما از قسمتی پیش از من رفته ، همان از گفتاری ده
ود رای گفته ، ندانم که شادرم یا آشفته ، بهم همه اراست ده آن قادر در ازل چه
گفته شده تا در قفس اسب حواش چون حواب عرق شدگان ، خوردش چون خورد
سماران و عش چون عش رندانان ، سرای بار خویش می‌دید و سحرازی و رازی راه
می‌برد و برمان تدلّل می‌گوید

پیر آب دو دیده و پیر آتش حکرم پیر باد دو دسم و پیر ا، خاک سرم
چون رازی و حواری وی بغایت رسد و تدلّل و عجز وی ظاهر گردد رب العره
ندارک دل وی کند در سسط و اسباط بر دل وی گشاید و رفت وی حوس گردد، دلش سا
مولی پوخته و سر ماطلاع حق آراسته و برمان شار می‌گوید الہی ! محبت من مودی
دولت من شدی ، اندوه من مودی راحت من شدی ، داح من مودی چراغ من شدی ، راحت
من مودی مرهم من شدی

« یا ایها الناس اتمم العزآء الی الله » - ندان ده فقر بر دوسرب است ، هر
حلفتی و هر سعی ، فقر حلفت عام است هر حادثی را ده از عدم در وجه د آمد ، و معی
فقر حاجت است ، هر مخلوقی را بحالقی حاجت است در اول حال مآفرنس و درمانی الحال
پیرورس ، پس بدان که الله بی‌دار است و بی‌حاجت دیگران همه مامداراند و ما حاجت ،
ایست که رب العره فرمود « و الله العسی و اسم العزآء » اما هر صفت است که ب
العالمین فرمود « للعزآء المہاجرین » ، رسول را من فقره حصونی کرد و ایشان را
درس فقر مستود ، همانست که فرمود « للعزآء الدین احصره ا فی سہ ل الله » ایشان را
فقر اسام نهاد و آن تلمس توانگری حال است تا کس توانگری ایشان ندان ، این
چنانست که گفتا ند از سلام حوان تا کس نداند که ا ،

پیران طریقت گفته اند سالی دوسری بر لبه س ، ہادد ، سلیمان را نام ملائی تلمس
فقر بود ، آدہ را عصان تلمس دعوت بود ، ابراہیم را لباس نعمت تلمس حلت بود
زیرا کہ شرط محبت غیرتست و دوستان حال خود بہر کس نمایند کسی کہ از کون نہ می

ندارد و نگوین بطری ندارد و همواره بطر الله پیش چشم حوش دارد او را فقیر گویند که از همه درویش است و حق توانگر، اعمالی عی القل - توانگری در سیه می ماید نه در حریمه، فقیر اوست که خود را در دو جهان حرق دست آورده سد و بطر ناحود ندارد چهار تکبیر بردات و صفات خود کند چنانک آن حوامرد گفت

مست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار
کوهور اندر صفات حوش ماندست استوار
هر که در مندان عشق میگوای کامی بهاد
چار تکسری کند مر دات اولیل و بهار
« ما ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً » ای - ما حملنا الیک الاهدین الامرین محسب
فاما بوفیق القبول و حدلال الرد فلیس لک الیهما سبیل - ای محمد ما که ترا فرستادیم
بخلق مشار و نذارت را فرستادیم و س اما توفیق قبول و حدلال رد کار الهیت ماست
و حصایس ربوبیت ما، ای محمد تو بوجهل را مسحوان، ای اتر اهریم تو نمرود را
مسحوان، ای موسی تو فرعون را مسحوان، شما مسحواند و ما آرا راه نمائیم که خود
خواهیم، ای محمد تو توانی که رحم خوردگان عدل ازل را و راندگان حصرت عرت
را حق شوائی و مرفول داری « و ما انت مسمع من فی القصور ان انت الانذیر » - ای
محمد دل در بوجهل چه سدی، او نه اراں اصل است که طست وی نقش نگین تو
پذیرد، دل در سلمان سد که پیش از آن که تو قدم در مندان معتت نهادی، چندین
سال گرد عالم سرگردان در طلب تو میگشت و نشان تو محسنت و لسان الحال بقول
گرفت خواهم رلن عسرت را
ر مشک نقش کم برک یا سمست را
نفع هندی دست مرا حددا نکند
اگر مگریم یک ده سر آستمت را

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب » پس [بعامران مشر و ائمتان ایشان] میراث
دادیم نامه [ودین مابین ائمت]، « الدین اصططیفا من عبادنا » ایشان که برگزیدیم از
رهنگل حوش، « فمهم طائم لئمه » اریشان هست که ستمکار هس حوش است،
« و منهم مقتصد » و هست اریشان که راه مانه رفت [بهره ساقان و نه تهریط طالمان]،

« وَمِنْهُمْ سَائِقٌ بِالْخِطَايَاتِ » و هست اریشان پیشوا و پیشی حوی سسدها، «بَادِنِ اللّٰه»
مخواست و داش خدا، « ذٰلِكَ هُوَ الْمَصْلُ الْكَبِيرُ »^(۴۲) ایست این فصل مررگوار
از خداوند مررگوار

« حَاتِ عَدْنٍ » سزایهای همشی، « يَدْخُلُونَهَا » می در وادان، « يَحْلُونَ فِيهَا »
میآرید ایشارا دران بهشتها، « مِنْ اسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَثَوَاقٍ » ا دسه مه ها، و
مروارد، « وَ لِسَاهِمٍ فِيهَا حَرِيرٍ »^(۴۳) و حامه ایشان دران حریر

« وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰه » و گوید حمدالله را، « الَّذِي اَدَّاهِبَ عَمَّا الْعَرُونَ » آن
خداوند که سرد از ما اندوه [دسا و کور و مه آن]، « اِنْ رَمَا لَعْمُورٌ شُكُورٌ »^(۴۴)
خداوند ما مررگ آهر است و خرد پذیر

« الَّذِي اَحْلَا » او نه فرو آورد ما را، « دَارَ الْمَقَامَةِ » سزای همشی،
« مِنْ فَصْلَةٍ » از سواروی خویش، « لَا يَمَسُّهَا فِيهَا نَبْصٌ » رسد نما دران « بَعْجٌ رَجُورِي،
« وَلَا يَمَسُّهَا فِيهَا لَعُوبٌ »^(۴۵) و رسد نما دران هیچ ماندگی

« وَ الَّذِي كَمَرُوا » و ایشان ده کمر شدند، « لَنْهُمْ نَارُ حَهْمٍ » ایشار است آتش
دورج، « لَا يَقْصِي عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا » بر ایشان مررگ راوند نه برسد « وَلَا يَحْمِفُ
عَبْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا » و هیچ عذاب ایشان سست نماند « كَذٰلِكَ يُحْرِى كُلُّ كَمُورٍ »^(۴۶)
همچس پاداش دهد هر ما آرویدی را

« وَ هُمْ يَصْطَرَّحُونَ فِيهَا » ایشان مررگ از مخواست دران، « رَمَا اَحْرَحَا »
مگوید خداوند ما بیرون آمارا، « نَعْمَلُ صَالِحًا » تا کرداریك لازم، « عِزَّ الَّذِي
كُنَّا نَعْمَلُ » حرآن نه مکردیم، « اَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ » ایشارا آوید | مفرودانی
دادیم شما را؛ « مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ » چندان نه پندتواستد پذیرفت دران
آمکس که پذیرفتد، « وَ جَاءَكُمْ الدِّيرُ » و نه آلاه که ده شما آمد، « فِدُوقُوا
فَمَا لِّلظَّالِمِينَ مِنْ نَّصِيرٍ »^(۴۷) می چشید عذاب که ما آروید ثارا یاری ده بست هیچ
« اِنَّ اللّٰهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ » افه داناست هر بهان نه در

آسمانها و زمينهاست، « **اِنَّ عَلِيمٌ نَدَاتِ الصُّدُورِ** » (۳۸) که او داناست هر چه در دلهاست

« **هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ** » او آست که شما را پيمان كرد پس پيمان در زمين، « **فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ** » هر كه ما كروينده شد ما كرويدن او [كردن مروياداشتن]، « **وَلَا يَرِيْدُ الْكَافِرِيْنَ كُفْرَهُمْ** » ويرايد ما كرويدن كارا ما كرويدن ايشان، « **عَذُوْبُهُمْ** » بزرگ حدای ايشان، « **الْاَمَقَّتْ** » مگر رشتی، « **وَلَا يَرِيْدُ الْكَافِرِيْنَ كُفْرَهُمْ اِلَّا حِسَارًا** » (۳۹) ويرايد ما كرويدن كارا ما كرويدن ايشان مگر ريانكاری

« **قُلْ** » بپيامبر من بگوئ « **اَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** » چه بسا اين اسرار كرفتگان شما كه حدای ميخوايد فرود از الله؟ « **اَرُوْنِيْ مَا دَاخِلُوْا مِنْ الْاَرْضِ** » نامن نمائيد تاجه چر آوريدند در زمين، « **اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ** » يا ايشانرا اسارئي هست ما الله در آفرينش آسمانها، « **اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا** » يا ايشانرا نامه اي داديم، « **فَهُمْ عَلٰى بَيِّنٰتٍ مِّنْهُ** » كه ايشان مريشان درست اند از آن [نامه كه ما اسار هست]، « **بَلْ اِنْ يَّعِدِ الظَّالِمُوْنَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ الْاَعْرَورَ** » (۴۰) « **بَلَكُهُ** » وعده بي دهد ما كرويدن كان يكديگر را مگر مريب (۱)

« **اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ** » الله مي دارد برخای آسمانها و زمينها را، « **اِنْ تَرَوْلا** » تا او خای سجدند، « **وَلَوْ لَمْ يَرْحَمْنَا** » و اگر سجدند، « **اِنَّ اَمْسَكْنَاهُمَا** » من احدى من بعده، « **خَالِيْ نَدَارَدُ اَمَّا هِيَ كَسْ يَسْ** »، « **اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا عَمُورًا** » (۴۱) او خداوند بردارست از دشمنان آمر ركار دوستان همشه

« **وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ** » سو كندان مي خوردند حدای، « **جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ** » هر چند كه توانستند از سو كندان خوش، « **لَوْ لَمْ يَرْحَمْنَا** » كه اگر ما ايشان آمد آگاه كمندي، « **لَيَكُوْنَنَّ اَهْدٰى مِنْ اَحَدِي الْاِمَمِ** » ايشان راست راه تر باشد از هريكي از اين نامه داران مردمان، « **فَلَمَّا حَآءَهُمْ نَذِيرٌ** » چون ما ايشان آمد آگاه كمندي،

« ما رادهم الا نفورا^(۳۳) »، بیرون ایشان را مگر راندن

« استکباراً فی الارض » نگرندگشی در زمین، « و مکر المپیء » و مناساری و دستان گری، « و لایحیق المکر المپیء الا فاهله » و فرا سر نه‌اشد سازند مگر سارنده را، « فهل یطرون الاسة الاولین » چشم میدارند مگر در جور آنچه پشیمان دیدند ارساحام بد، « ولی تحد لسة الله تمذیلا » ای هرگز بهاد الله را حر کردن^(۱)، « ولی تحد لسة الله تحویلا^(۳۴) » و مانی هرگز بهاد الله را نگرداندن

« اولم یسیروا فی الارض » بودند در زمین « فیسطروا کیف کان عاقبة الدین من قبلهم » تا مسد که چون بود سراحام ایشان نه پیش از ایشان بودند، « و کانوا اشد منهم قوة » و ایشان سخت‌تر بودند، « و ما کان الله لیمجره من شیء » و الله آنکس بسب که چربی او را عاخر اندناسی او پیش شود، « فی السموات و لافی الارض » بدر آسمانها و نه در « یا » « انه کان علیماً قدیداً^(۳۵) » نه او خداوندی است دانا توانا

« و لویؤاحد الله الناس » اگر الله در میانهای مگر می، « لهما کسوة » تا حیا ایشان می‌کشد، « ما ترک علی طهرها من دانه » نگذاشتی بر پشت زمین هیچ حسنه، « و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی » لکن ایشانرا تا پس ممدار تا به‌کامی نامرد کرده، « فاذا حآء احلهم » آنکه که هنگام ایشان آ، « فان الله کان بعباده بصیراً^(۳۶) » الله بر عبادان^(۲)، « شش و ماردان ایشان داناست و سا و آگاه

الوثة النایة

فوله تعالی « ثم اورنا الکتاب » - ثم تعقب علی قوله « ما من یدیه » آست که پس وفات پیغامبران و پس ائمان داشته ماموران دادیم آمدت احمد را علم مه‌دین

و احكام كتاب مار مامده از احبار و فقهای پیشینان كتاب درس آیت هم قرآن است و هم دین، و فی البحر الصحيح ان رحلس احتصا الي رسول الله (ص) فقال احدهما اقص يسا مکتاب الله و قال الآخر احل يا رسول الله فاقس يسا مکتاب و أدن لی ان انکلم فقال تمکلم قال ان اسی کل عسماً علی هذا فری بأمراته فاحر به ان علی اسی الرحم فافتدیت منه مائة شاة و بحارفة لی تم ائی سألت اهل العلم فاحر وی ان علی اسی حلد مائة و تعرب عام و اما الرحم علی اراته، فقال رسول الله (ص) اما والندی مسی منه لافصن بیکما مکتاب الله اما عمک و حاریتک فردّ علیک و اما امک فعلمه حلد مائة و تعرب عام و اما ات یا اسس فاعد علی امرأة هذا فان اعرفت فارحمها، فاعشرفت فرحمها مقصود اربن حرر آست که رسول خدا فرمود «لافصن بیکما مکتاب الله»، و در ظاهر قرآن رحم محض است و کتاب درین حرر بمعنی دین است، درس آیت هم محض است در آنکه این ائمت از رمایان گذشته و دانشمندان رفته علم دین میراث بردید و نور حکمت و برکت سنت و شرف حق و حقیقت و گفته اند این ائمت را وارثان حواء از مهر آنکه جهان از چهارمان میراث بردید و بهشت از بدستتان میراث بردید و کتاب و دین از کتاب حواءان پیشش میراث بردید، اما میراث بردن جهان از چهارمان آست که گفت «ارلم یهد للذین یربون الارض من بعد اهلها»، و میراث بردن بهشت از بدستتان آست که فرمود «اولئک هم الوارثون»، و میراث بردن کتاب و دین از کتاب حواءان پیشش آست که فرمود «ثم اورما الکتاب»، و بلغط میراث فرمود از مهر آنکه رب العرة این کرامت و نعمت ایشانرا عطا داد بی کسب ایشان و بی مسألت ایشان فصار لهم کما یصر المرات للورثة، آرور که این آیت آمد مصطفي (ص) سحت شادشد و ارشادی که بوی رسد سه مار فرمود ائمتی و رب الکعبه آنکه صفت این ائمت کرد فرمود «الذین اصطفوا من عبادنا» ایشانرا که برگزیدم از بندگان خوش پسینان این گیتی و پیشینان آن گیتی میراث بران حق گواهان اسما شعبان چهارمان پیشوایان بهشتیان «عابد» اینجا در موضع کرامت است اگر چه دست عبودیت آدمی را حقیقت

است در قرآن چند جا که عند مایه بمعنی پذیرفته و پسندیده که نه هر کس که است عودت دارد او پذیرفته حق حلاله باشد لکن چون سده را بپذیرد و نه پسندد گوید عدی، عادی اما مست عودت می کرامت اعطائیت است نه فرمود «ان کُل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عدواً» و آنچه با ارامت قبول است در قرآن فراوان است «اسری بعده»، «رَل العرفان علی عهد»، «و اد در عبدا اتوب»، «و اد کر عبدا ابرهم و اسحق و یعقوب»، «ما عادی لاحوف علم الیوم و لا اثم محروم» هدا و امثاله

آنکه ایشانرا سه قسم سرون داد «ممنهم طالم لمسه و ممنهم مقصد و ممنهم سابق» بالحرات مادن الله «این قسم بروفق درخت ایمان اشباست و تفاوت و تمایز در اعمال و اخلاق ایشان قسمی به قسمی منافی همی نم، و همه را عده داد نه بهشت مصطفی علیه الصلوة و السلام این آیت مرحواند آنکه مرهه «لکم فی الحیة» و عن عبد الله بن عمر قال قال الی فیها من اما الی و بعضها فی الحد و بعضها فی النار الی امی فاتها کُلها فی الحد» روات سند از ابو عثمان نهی که ما شدم از عمر خطاب که بر سر این آیت مرحواند آنکه کت مال رسول الله (س) سابقا سابق و مقصدنا ناح و طالما معورله «فرمود سابق پیشواست و مقصد رسنه و طالما امر، ده ابوالدردا گفت شدم از مصطفی علیه الصلوة و السلام که این آیت مرحواند آنکه فرمود «اما السابق بالحرات فدخل الحد مع حساب و اما المصدم حساب حسابا سراً و اما الطالم لمسه فحس فی المقام حتی دخله الهم ثم یدخله الحد فقول الحمد لله الی اذهب عنا الحزن» مگوید سابق را بی شمار بار دهد مقصد را شمار آسان کند طالم را بر مقام بدارد ما اندک شود آنکه او را بهشت فرسند و گوید «الحمد لله الی اذهب عنا الحزن» عثمان عفان است سابقا اهل جهاد و مقصدنا اهل حصن و طالما اهل بدوا - گفت سابقان عاریان اند، مقصدان شهربان اند، طالما بدویان اند یعنی روستائیان و کوهیان عقه بی صها گفت تفسر این آیت از عایشه صدیقه پرسند گفت یا نبی کاهم فی الحیة اما السابق بالحرات فمن مصی

على عهد رسول الله (ص) وشهد له رسول الله بالجنة واما المقصد فمن آية ع اذ من اسعاه
حتى لحق به واما الطالم فمتلى وملك يا عقبه وعن الحسن قال السابق من رحمت
حسانه على سيئاته والمقصد من استوت حسانه والطالم الذي ترحمت سيئاته على
حسانه وعن جعفر بن محمد قال السابق مقرب ناج والمقصد معاب ناج و
الطالم معذب ناج وعن ابي يزيد قال الطالم الذي يعده على العادة والمقصد
الذي يعده على الرعة والرهبة والسابق الذي يعده على المحبة وعن سهل بن عبد الله
قال السابق العالم والمقصد المتعلم والطالم الحاهل وقيل الطالم تالي للقرآن و
المقصد القارى له العالم به والسابق القارى له العالم به والعامل بما فيه وقيل
الطالم صاحب الكناثر والمقصد صاحب الصعائر والسابق الذي لم يربك كسرة و
لاصعرة وقال جعفر بن محمد هذا بالطالين احباراً انه لا يتقرب اليه الا مكرمه و
ان الطالم لا يؤثر في الاصطفاء ثم سى بالمقصدين لانهم من الخوف والرحاء ثم حتم
بالسابقين لئلا يأمن احد مكره وكلهم في الجنة وقال ابو بكر الوراق رتبهم هذا
الترتيب على مقامات الناس لان احوال العدد لم يمد معصده وعلمه ثم توبة ثم فدية فاداء
عصى دخل في حيز الطالمن فاداء تاب دخل في حمله المقصد من فاداء صحت التوبة وكثرت
العادة والمجاهدة دخل في عداد السابقين ماين قولها كه كتم طالم درين آيت
مسلماست كهكار بحس في الموفى ثم ندخل الجنة بعد المقصد والسابق ، و بر قول
ابن عباس و كللى طالم كابرست و مابق وترتب ايشان در آخر سورة الواقعة كه
« فاما ان كان من المقرين » الى قوله « و تصلح حرم » ، و على هذا القول لا يدخل
الطالم في قوله « حبات عدن » يدخلونها ، و حمل هذا اماثل الاصطفاء على الاصطفاء
فى الحلقة و ارسال الرسول السهم و امثال الكتاب ، والاوّل هو الاصح و علمه عامه
اهل العلم

و قوله « نادى الله » معام طلم الطالم و قصد المقصد وسبق السابق بعلم الله
و ارادته « ذلك هو الفصل الكسر » اى - ذلك الاصطفاء و الابرار هو الفصل الكسر
ثم جمعهم الله سبحانه و تعالى فى دخول الجنة فقال « حبات عدن » يدخلونها ،

يعنى الاصناف الثلاثة قرأ ابو عمرو « يدخلونها » صم الباء وفتح الحاء وقرأ الاحرون « يدخلونها » بفتح الباء وفتح الحاء .

« يدخلون فيها من اساور » جمع اسورة ، و اسورة جمع سوار « من ذهب و لؤلؤ » يعنى من ذهب مرصع باللؤلؤ قال الزجاج « من ذهب من ذهب » أى صم الله لؤلؤ لما قبل من مشه في سماء قوارير و قبل الحلى فيها للنساء من الرجال والصبيح انه للرجال النساء جمعاً لقوله « و لئلا يهينهم فيها حريم »

« قالوا » أى - قولون اذا دخلوا الجنة « الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن » قال ابن عباس يعنى حزن النار ، وقال قتادة حزن الموت و قال عكرمة حزن الدنوب و السيئات و خوف رد الطاعات و قال سعيد بن جبير يعنى هم الحزن في الدنيا و هم المعيشة ، و قال الزجاج اذهب الله عن اهل الجنة ذل الاخران ما كان منها لمعاس او لمعاد ، قال مقاتل « بهم كانوا لا يدرسون ما يصحح الله بهم » عن ابن عمر قال قال رسول الله (س) « ليس على اهل الجنة الا الله وحده » أى لا اله الا الله وحده لا شريك له و كفى ما اهل الجنة الا الله « يسمون الزنا عن ر بهم » يقولون « الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن » الآية

قوله « الذى اذلنا دار الفسقة » أى ذل الامم ، لا رجحان ولا تفضيل لها المعاماة - المصدر ، تقول افسام ، يفسم ، افسامه « و افسام » من فسم لا يفسم « افسام » لا يفسس فيها عاء و مشقة « و لا يفسم فيها لعوب » أى - اعاء من التعب قال صاحب علي العلل و اللعوب على الدن روى عن الصحاح قال اذا دخل اهل الجنة الجنة استقبلهم الولدان و الخدم كانوا باللؤلؤ المكسور ، قال « بعث الله من الاله الا الله معه هدياً من رب العالمين و كسوة من كسوه الجنة فليس له قال من يدان يدخل الجنة منقول الملك كما ات فق و معه عشرة حوائط من حوائط الجنة هدياً من رب العالمين » بمعناها فى اسامع الموت فى اول حياتهم منها اسلام عليكم طمتم فادخلوها خالدن ، و فى المائى مكتوب « ادخلوها سلام ذلك يوم الخلود » و فى المائى مكتوب « رفعت عنكم الاخران و الهموم » و فى الرابع مكتوب « و رحاكم

الحدود العين ، وفي الخامس مكتوب « ادخلوها سلام آمين » ، وفي السادس مكتوب « ائمتي حريتهم اليوم مفاصروا » ، وفي السابع مكتوب « ائمتهم هم القاترون » ، وفي الثامن مكتوب « صرتم آمين لاتحافون ائدا » ، وفي التاسع مكتوب « رافقتهم السيئ و الصديقه و الشهاد » ، وفي العاشر مكتوب « في حوار من لا يؤذي الحران » ، ثم يقول الملك « ادخلوها سلام آمين » ، فلهذا دخلوا « فالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحران ان رما لعور شكور » ، الذي احلها دارالمقامة من فصله ، الآية

قوله « و الدس كعدواهم مازحمهم لايقصى عليهم فموتوا » اي - لا يهلكون فستريحوا ، كقوله « فوكره موسى قصصى عليه » اي - قتله وقل لا يقصى عليهم الموت فموتوا ، كقوله « و نادوا يا مالك لقص علينا ربك » اي - لقص علينا الموت فستريح ، « و لا يحصف عنهم من عذابها » اي - من عذاب النار ، و قوله « كلما حنت رديناهم » لا يدل على تحببهم بل على نقصانهم في النار ثم ترداد « كذلك بحرى كل كعور » قرأ ابو عمرو « بحرى » بضم الباء وفتح الراء ، « كل كعور » بالرفع على غير تسمية الفاعل وقرأ الاخرون « بحرى » بفتح الباء و كسر الراء ، « كل كعور » بالنصب

« و هم مصطرحون » اي - يستعصون و يصحون فيها اضطرح - افعل من المصراح و هو الصراح دحاج الطاء فيه للمبالغة كدحولها في الاضطمار و الاضطفاء و الاضطباع و الاضطباد ، و المصريح - العباب و المعب ايضا ، « ربما اخرجنا » المول هاهنا معمر ، تأويله هولون ربما اخرجنا من البارورنا الى الدما بعمل صالحا غير الذي كنا نعمل من الشرك و السآت ، بقول الله لهم توسحا « اولم نعمركم ما يتذكر منه من دكر » - قال الحسن اربعون سنة و قال ابن عباس مئتين سنة و هو العمر الذي اعد الله الى ابن آدم روى ابو هريرة قال قال رسول الله (س) « من عمره الله ستين سنة فقد اعد الله له في العمر » و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (س) « اعمار ائمتي مائتين و الستين الى السبعين » اظهرهم من يحور ذلك و عن ابن عباس قال قال رسول الله (س) « اذا كان يوم القعدة يودي ابن اماء الستين و هو الذي قال الله عز و جل « اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تدكر » و قال قتادة العمر حجة عليك يا ابن آدم

« و حآء ثم البدير » محمد (ص) هذا قول اثر المفسرين و قيل البدير - القرآن و قيل هو الشب ، معناه اولم بعد ثم حتى شتم ، يقال الشب يريد الموت و في الاثر ما من شعره تنس الا مالت لاحبا اسعدت ، قد قرب الموت و نظر فطيل الى رحله و حطه الشب فقال انق الله فان الموت مدبر اعلاه في لحيته و قيل البدير - موت الاهل و الافارب « مدبروا » اي - العذاب ، « ما للخالق من مدبر » ناصر يعينهم

« ان الله عالم عب السموات و الارض » يعني ماعاب و هما علم . ان شاهده صر كم ، « انه علم بذات الصدور » التي يشاهدها احد و قيل « علم بذات الصدور » فلاتصمروا فيها ما يكرهه سبحانه و قيل « انه علم بذات الصدر » فلو اخرجكم لعندتم الي ما كنتم عليه اقول « و لو دوا لعادوا لما بهوا منه »

« هو الذي جعلهم خلائف في الارض » بعد الامم الجاهل ، آل قائم بعد داهب . حلته و قيل معناه جعلهم اقدا حلت من ملها و راب من ملها ما منه ان يعتبرنا و قيل اوربهم الدناب ، جعلهم خلائف في الارض لشكروهم و لا كفرهم ثم اوعدهم السما . فقال « فمن كفر فعليه كفره » اي - حراة كفره ، « لا يريد الكافرين كفرهم » و لا يقتل ، بعضا و عصا ، « لا يريد الكافرين كفرهم » حسرا ما بالحق

« فلارايهم شركاءكم الذين تدعون من دون الله » يعني الامم ، ما يله ثر لاني فاصاف اليهم لانهم رعموا ذلك اي - جعلتموهم شر لاني برعدكم « اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات » يعني قل لهم ان خلقه اشأ من الارض ام من السماء فاروسه ، « ام اتساهم لناما فهم على نيات منه » - را ان كثير و ابو عمرو و حمزة و حفص « لله » عالى الواحد ، و الهمون « شاب » بالجمع ، ناويله ام اراا كتما منه ان لله شر لاء فهم على نية و اصحاب مما في ذلك الكتاب او آتاهم لناما من الله لا يعذبهم بهم و همون به ، « بل ان يعد الطالمون » اي - ما يعد الطالمون « بعضهم بعضا الاعروا » اي - كفرهم عن محمد محسن و وعد كذب قال مقابل يعني

ما بعد الشيطان كفّار سي آدم من شعاعة الالهة لهم في الاحرة عرور مائل
 « ان الله يمسك السموات والارض ان تروا » يعنى ان لا يروا كقوله « يمس
 الله لكم ان تصلوا » يعنى ان لا يصلوا وكقوله « ان تمسككم » يعنى ان لا تمسككم
 « فوئس رالتا » يعنى لو حلاهما لرتا ولورالتا « ما امسكهما من احد من بعد » الروال
 وفيل من بعد الله ، اى - من غيره وسواه ، اى - ما قدر احد على اعادتهما الى مكانهما
 الا الله ، « انه كان حليماً عفوراً » فان قيل فما معنى ذكر الحلم هاهنا ؟ قيل لان
 السموات والارض كادتا تتعطرا وتشتقان وتروان عد فويلهم « اتحد الله ولداً » و
 همّتا بما همّتا من عقوبه الكفار فامسكهما الله عز وجل عن الروال بحلمه وعفوانه ان يعاخذهم
 بالعقوبة ، و بهذا المعنى دخل الرؤف الرحم في قوله « و يمسك السماء ان تقع على
 الارض الا ناديه »

« و اسموا بالله عهد ايمانهم » - سب مروا اين آيه آن بود كه كفّار قريش
 پيش از مبع رسول صلى الله عليه وسلم ، بايشان رسد كه اهل كتاب پيغامبران خود
 را دروغ رن داشتند ، ايشان گفتند : لئن الله اليهود والنصارى اتهم الرسل فكذبوهم -
 لعنت ناد بر جهودان و ترسايان كه پيغامبران خود را دروغ رن داشتند ، آنكه سوگند
 ياد كردند بايمان معلّطه كه اگر ما رسولى آيد و كتابى آرد اورا بدين م و راستگوى
 داريم تا ايشان راست راه تر باشم ، و قريش اين سخن را از حسد و مكيد كه اهل
 كتاب را عزّ كتاب و شريعت بود و قريش را بود ، از حق حذر حلاله كتاب و رسول
 محجّاستند ، پس چون رسول آمد ، بايشان و قرآن ، پيد گرفتند و هم بران كفر و شرك
 مى بودند ايست كه رب العالمين فرمود « فلما جاءهم بدينهم » الا بصوراً « اى -
 ما ارادهم محجّه الا بتاعداً عن الهدى

« استكناراً الى الارض ومكر السيئ » اى - تكبروا عن الايمان و مكروا السيئ
 فى دفع امره ، « استكناراً » مصوب على الدل من البعور ، و « مكر السيئ » يعنى العمل
 الفسح ، اصعب المكر الى صفة كمسجد الجامع قال القاسمى وهو اجماعهم على الشرك
 وقتل السي (ص) و قرأ حمزة مكر السيئ ساكنة الهمز فى الوصل تحفيماً ، فان وقف

فألباء « ولا يحس » اى - لا يحل ولا يحيط المشرقيتي « ، الا ما هله » فقتلوا يوم بدر
وقال ابن عباس عافى الشرك لا يحل الا لمن اشرك ، والمعنى ان « و نال مزارهم
راحح » الهم ، وهى الممل من حرا لاجنه ومع هه
وهل يطرون الائمة الاولى - السنة - الصورة والطريها ، ماويله ما يتطرون
الا ان يرل بهم العذاب لما يرل من معنى من القمار ، الامدس ، « فلن تجد لسنة
الله تدبيلاً ولن تجد لسنة الله تحويزاً »

« اولم يسبروا فى الارض فسطروا ذم كل عاوة آلدس من فليهم » فان من سافر
فها رأى آثار يرول العذاب من ممر السيآت و هل معاه ارض القرآن فتعرفوا
ماحل من فليهم ، « و كانوا اشذعدهم » من اهل مكة « فقه و ما كان الله لمعجزة من شىء »
اى - من احد « فى السموات ولا فى الارض » تدل علما « بهم » « ق » اى - علمهم و هل
« علمنا » بالمعصية « قديرا » على العهه »

« ولونوا الله الاس ما لسه ا » من المعاصى ، « ما يرل على طهرها » اى -
على طهر الارض ، « من دابة » - الدابة - هى هذه الابه عند بعدهم الاس - الحق - هل
الاس وحدهم و هل عالم فمادب و دوح فان ابن مسعود قال ان الحبل يهلك
محطبة ابن آدم و قال ابنى ان القت لموت هرا لاهى حجره يدب ان آدم
قال بعس الائمة لسن ان الهمه توحده يدب ابن آدم ولها خلقت لاس آدم الائمة
لا تقاتها بعد افاء من خلقت لد و قل معى ذلك لواحد الحانى فى الموت الثانى من
معصيته لكان قدعى الحلق و اقطع التسلسل « لا احد الا و مدعص هو و اده او حده
ولو اهلك اول عاس لا يقطع التسلسل لا نه و لما و هل محس عنهم الطر و هلك ال
شىء و هل قد فعل بهم مزة فى زمان نوح هلم يبق ههم سوى ماكن فى السه »

« ولن يفرهم الى اهل مسمى » معن ، « فادحا اهلهم » اى - ذلك المعين ،

« فان الله كان معاده نصرا » بمكاهم و ذ احدثهم و ما عا الههم « جارهم » عن عبد الله بن عمر
قال قال السى (س) « اذا اصاب الله عز و حل فوما بعداب اصاب نه من س طهر ادهم نه

يعبون يوم المعصية على اعمالهم » و الله اعلم

البقرة الثانية

فوله تعالى «مَ اورسا الملائک» - خداوند عالم کردگار مهربان نوازیده
 مدگان حلّ حلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته ، اُمّت احمد را اندرین آیت تشریف
 داد بهت کرامت تشریفی تمام و تکریمی مررک و نواحی بی بهات ، وار فریدان
 آدم هیچکس این هفت کرامت بهم بیاف مکر این اُمّت اراں هفت سه چمر در صدر
 آیت است اوّل «اورسا» ، دیگر «اصطفا» ، سدیگر «عبادا» ، «اورسا» و ارساں
 حواد ، «اصطفا» بر گزیدگان حواد ، «عبادا» مدگان حواد ، مران اراں ما ،
 بر گزیدگان ما ، مدگان پذیرندگان ما چون و اراں حواد ، بحقیقت میرات
 و اسناد ، چون بر گزیدگان حواد ، در علم وی غلط رست ردّ نکند ، چون پذیرندگان
 حواد ، ما عب سبکند «اورسا» مران دادیم ، نورهی دولت دیں عزّ علم آئین معرفت
 بها ، ایمان برکت سیّت موه حکمت این همه کرا دادیم ، «الذین اصطفا» ایشانرا که
 بر گزیدیم خون مگریدیم عسعی دیدیم ، رهی را نه بی ساری خود حانک بود بر گزیدیم
 ای محمد ! آن روز که ما اُمّت ترا گزیدیم فریشتگان دراز عمر پر طاعت مندیدیم ، آن
 روز که در محل صعب غسل نهادیم اراں ما قوت میدیدیم آن روز که آن کر مک صعب
 را بر رسم دادیم ماراں ما هست مندیدیم ، آن روز که آهوی دشتی را مشک دادیم شران ما
 صولت مندیدیم ، آن روز که گاو حری را عسر دادیم ملان ما عظمت مندیدیم ، آن روز
 که در صدف مروارید نهادیم بهسگان ما سطوب مندیدیم ، آن روز که آوار خوش معدلس
 را دیدیم طاروساں ما ریت مندیدیم ، آن روز که اُمّت محمد را مدح و ما گفتیم و رسم
 اصطفا اُتت کشیدم فرشتگان دراز عمر و قرّان پر طاعت را بر در که حجت مندیدیم
 ران بش که خواستی مت خواسته ام عالم ر سرای تو ساراسته ام
 در شهر مرا هزار عاشق بش است تو شاد مری که من ترا خواسته ام
 اراں هفت سه رفت سه قسم دیگر آست که «مهم طالم» لعمه و مهم مقتصد
 و مهم سابق الحیرات نادان الله - تقسمی لطف و کرامتی عظم ، هر گرا ر حمان

هیچ کس از مولی این شرف و کرامت مساوت نه این اقت یافت، قم اصطفا ئیت بر همه
 کشد، آنکه ملام خود اسدا مظام کرد تا آن مظام حمل نکرد، دل گردد و آمد
 تازه دارد همانست که حای دیگر فرمود «الآن؟ و العادون» طنباق گرید کان
 یاد کرد و مظام سکان این اقت پیوسته عرصه گردد و اسدا ملامه ایشان کرد «التائون»
 هر چند که پیکران اند از کرده خود پشیمان اند و تن و رو شایسته و بدل انده گمان اند،
 عذر خواهان و عمو حویاسد، مصطفي علی الصلوة والسلام فرمود عرسه علی دینوب
 ائمتی و مایلی معصم من ظلم نفس مسائل الله الشعاع اعطاء ها، «هم هم ظالم» لعمره
 طمبلان اند، «و منهم مقصد» حوادان اند، «و منهم سابق» ما دادگان اند ظالم
 ستمکار است عمو من ویرا، مقصد حویاده است عمو من ویرا، سابق ما داده است فصل
 من ویرا، ظالم متارباناه عملت رده، تبع ما پای اشی، برد راه مشقت آمده، آمد
 بر رحمت بهاده مستعد بتا باندنی سازده، منع حمل شده، برد راه طلب آمده
 بر آمد بردی بی شسته، سابق متارباناه آبی ده، منع دوسنی کشا، برد راه از روزه دی
 سوخته، آمد بردیدار بهاده ای ظالم عمو ترا تا لطف بداد شود، ای مقصد عمو ترا
 تا فصل پیدا شود، ای سابق قرب ترا تا تر احسان پیدا شود ای ظالم سیر ترا و سنگ
 دست، ای مقصد قول ترا و ناک دست، ای سابق قرب ترا و حمل دست اگر ظالمی
 من راحم، و مقصدی من سالم، و سابقی من با طرم اگر ظالمی عدی من، و مقصدی
 سعی من، و سابقی قصدی من ظالم ظالم در سر من، حیده تصد بر عمو من، سبق
 سابق بر لطف من، این همه مقصد بر راه من سه روف بر سه روفت یاد دارد، باعمال
 از هم جدا کرد و مقصد هم رسامد

«ذلك هو الفصل السادس - این فصل ۶ ر ۶ است تا این راه

کرد ای دوست هر چه فصل بر نکرد عمو رسامد، عدل ما فصل هر از بر رسامد
 این الاعرابی نبود هر لحا در هر آن در عذاب و در رحمت آید توه کرا در
 بیشتر رحمت یاد کرده پس عذاب، و عذاب است، و از بر پیشتر عذاب یاد کرده پس

رحمت ، عذاب مسوح است ، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست ، از بهر آنکه حکیم برحق خویش ما کند اما حق کس فرو نگذارد ، و رب العالمین در حدائی خود از خلق و خلعت خلق می ساز است و از معاصی خلق بی گرد بردار و فراخ فصل و مرخلق مهربان

اهل معرفت گفته اند این هرسه فرقت که یاد کردیم هریکی را از مشرب توحید آشجوری است بر اندازة روس خویش یکی شاربۀ یکی ساقیۀ یکی سائمه ، شاربۀ ساقیانند ، سائمه مقصدانند ، سائمه طالبانند شاربۀ محققانند ، سائمه خاکیانند ، سائمه متعصرانند و اله الاشارة بوله « لکم منه شرابٌ و منه شجرٌ فیه تسمون » ، شاربۀ ارحام عیان آشامیدند^(۱) در ساقی مسکرتند حوین شراب میچشدند ، ساقیۀ هرچند که ، یافتند آنچه شنیدند اما در شنیده بهره رسیدند ، سائمه نه شنیدند و نه دیدند اما هم بی بهره نباشد چون انکار نگریزند شاربۀ درپیشگاهند ، ساقیۀ در طلب همراهاند^(۲) ، سائمه موقوف مانده بر درگاهند ، هریکی را مآچه سراسر است مندارد نه نامستحق را ریادت کند نه از سرای سراواران نکاهد ، ذلك هو الفصل الکسر الذی ذکر الطالم مع السابق و قبل الطالم مع السابق و قبل الطالم هو الفصل لانه اراد به من طلم نفسه لکثرة ما حملها من الطاعة و قبل لما ذکر بلع الايرات ففی الممرات یدأ مدوی العرس ثم ما یبقی للنعصة و ان کل صاحب العرس اصعب استحقاقاً كذلك قال الله عزوجل « فمهم طالمٌ لمسه » فذنه علی السابق و قبل الطالم الذی ترک الحرام و المقتصد الذی ترک الشبهة و السابق الذی ترک الفصل فی الحمله و قبل الطالم من له علم القین و المقتصد من له عین القین و السابق من له حق القین و قبل الطالم صاحب المودة و المقتصد صاحب الحلة و السابق صاحب المحنة و قبل الطالم صاحب سحاء و المقتصد صاحب حود و السابق صاحب ایبار و قبل الطالم صاحب حوف و المقتصد صاحب حشبة و السابق صاحب هبة و قبل الطالم طالب الدسا و المقتصد طالب العقی و السابق طالب المولی

و قبل الطالم صاحب تواحد و المقصد صاحب وحد و السابق صاحب وجود و قبل الطالم صاحب المحاصرة و المقصد صاحب المكشف و السابق صاحب المشاهدة و قبل الطالم يراه في الآخرة بمقدار أيام الدنيا في ثلّ جمعاً مرّةً و المقصد يراه في كلّ يوم مرّةً و السابق عمر محبوبه عند الله و لك هو الفصل الـ ۱۰

« حیات عندی بدخلوها » - ایما - در اسما و هم رفتها و لذا در الهیة د لرم علی الجمع فقال « حیات عندی بدخلوها » ثانی علی ان دخولهم الهیة لایستحقاق بل بعصه و لیس فی الفصل تم مرّ

« وقالوا الحمد لله الذي اخرجنا من الجحيم » - ای حواء د اید تریای مار کز بد داند، قدر آتش سوران پروانه داند، قدر پراهن یوسف یعقوب مکی داند، او ده معرور سلامت خویش اسب اگر اورا تریای دهی قدر آن چه داند، جان ملک داند، ماند تا قدر و خطر تریای نداند، دیشی دل شمسیدی هم حبه رده بی اندوه شده، ماند تا قدر این نواح - عز این - طایف ندانان « الحمد لله الای ال - ع » عین الجور نایش با فردا در آن درویش دل، شش را در خطر، شش در حرر سرور، شش در ان طمان و ولدان چا در وارزش تحب دوا او سما این بر شش، شش در محبت پرایان رسیده چه شد سعادت از افق لرام بر آمده، از حصر عزت الطایف لرم، بی بدروش پاده بریان بار و دلال هم گوید نعت شار « الحمد لله الذي اخرجنا من الجحيم » ای مسکن این دوا عالم محاب است، دوا عالم محاب پدید ور ای از حقائق حاشیست توان کرد بریز شدیدی ددا بود ای حد نفس توان کرد، دوا رند است مریدان حر حر و اندوه، حصر حد نشان و ان کرد، و ما و هم نام نازان اندک ان کردا بود لله مومنات لطف و محرومان عا ستر عرب مرون آرند ما سود، دستها و دانه ما مذ خاطر، و دوش را حبه صلی دهد و راج تا قدح قدح ملک، در بحر شراب روت می شد و عمره هل من مرید مرید الحمد لله و حد

۳۶ - سورة يس (مکیه)

۱ - التوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

نام خداوند فراح بخشایان مهربان

« یس (۱) ، ای سید

« و القرآن الحکیم (۲) » ماین قرآن راست درست

« انک لمن المرسلین (۳) » که تو از فرستادگان

« علی صراط مستقیم (۴) » بر راه راست

« تریل العزیز الحکیم (۵) » فرو فرستاده خداوند توانای مهربان

« نندرد ، تا آگاه کنی ، « قوماً ما ادر آنا قوهم ، گروهی که آگاه نکرده‌اند

پدران ایشانرا ، « و هم عافلون (۶) » ایشان نا آگاه‌اند

« لقد حق القول ، درست شد سخن خدای ، « علی اکثرهم » بر بیشتر

« فهم لا یؤمنون (۷) » تا ایشان ندگرودند

« انا جعلنا فی اعماقهم اعلاالا » مادر گردنهای ایشان رصحرها کردیم ،

« ففی الی الادفاق » تادستهای ایشان بر صحرها بر گردن ستیم ، « و هم مقمحون (۸) »

تا سرهای ایشان برداشته آمد سر بار بدن و انا کردن

« و جعلنا من ینس ایدیهم مدآ » و کردیم نیش ایشان دیواری [نافرا حق بسند]

« و من حلیمهم مدآ » و از پس ایشان دیواری [تا حق بشوید] ، « فاعشیاهم فهم

لا یصرون (۹) » پرده بی بر چشم و دل ایشان افکندیم (۱) تا مدیدند

« و سوء علیهم » و یکسان است بر ایشان ، « و اندرتهم ام لم ندرهم ، که

ایشانرا آگاہ کسی یا مکی، « لا یؤمنون (۱۰) » بہ صحواہد کر وید

« اما تندر من اتع الذکر » تو کسی را آگاہ توانی کرد کہ پی مسرد مسحی

ن، « وحشی الرحمن بالغیب » و از رحمن مسرد نادیدہ، « فشرہ نصفقرہ و اخر کریم (۱۱) » و شاد کی اورا و مشار تہ تا مرض و مرد سدو

السورة الثانية

این سوره یس سہ ہزار حرف است و ہفتصد و ست و نہ کلمت و ہشتاد و سہ آیت حملہ بہ مکہ فرو آمد و در مکتبات شمرند، و دریں سوره نہ نامح اسب بہ مسوح روی عن ابی ابکر الصدیق (رس) قال قال رسول اللہ (س) « یس تدعی المعنہ » قبل یا رسول اللہ و ما المعنہ قال « نعم صاحبہا حر الدنیا و حر الاخرة و تدعی الدافعا و القاسمہ تدفع عند ذل سوء و تقصی له ذل حاحدر » و عن عائشہ قالت قال رسول اللہ (س) « ان فی القرآن سوادہ بشع قارئہا و یعبر لہ سمعہا الادی سوره یس » و روی ۵۵ صلی اللہ علیہ وسلم قال « من قرأھا عدلت لہ عشرين حجة و من سمعہا کانت لہ الف دینار فی سبیل اللہ و من لبسہا تم شربہا ادخلت جودہ الف دینار و الف بور و الف بركة و الف رحمہ و مرع مہ ذل دا » و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ (س) « من قرأ سوره یس فی لیلہ اصبح معفورا لہ » و ال صلی اللہ علیہ وسلم « من دخل المقامر و قرأ سوره یس خفف عہم یومئذ و کان لہ بعدد من مہا حسبات » و عن یحیی بن ابی کثیر قال بلغنا ان من قرأ یس حین یصبح لم یرل فی فرج حتی یمسی و من قرأھا حین یمسی لم یرل فی فرج حتی یصبح

« یس » ناحآء نون قرائت ابن عامر و کسائی و ابونکر و نافع است و مامالہ یاہ قرائت حمزہ و کسائی و ابونکر مفسران تصد « یس » معنی آست کہ یا اسان، یعنی محمدا صلی اللہ علیہ وسلم ابوالعالیۃ ثلث معہا مارحل یونکر و راہ

گفت یا سید البشر ابن عباس گفت تأویل این ، تأویل حروف مقطعه است در
اوائل سور و شرح آن هر حای در موضع خویش رفت

« و القرآن الحکم » قسم است که رب العزة یاد میفرماید به قرآن میگوید
این قرآن راست درستی می‌عطا که توای محمد ارفستاد گانی، یعنی تو یکی از پیغامبران
مرسل ، حوات نوحهل است و ولید معیره که میگفتند لست مرسل و حکم ایضا
صفت قرآن است بمعنی محکم ، ای - احکمه الله ، کالسعد اسعده الله ، هماست که حای
دیگر فرمود « کتاب احکمت آیاته » و هیل الحکیم - الحاکم

« علی صراط مستقیم » - در موضع حال است و صفت مصطفی است ، یعنی که
تو از مرسلانی بر طریقی راست بر دینی درست و شریعتی پاک و سرتی پسندیده ، هماست
که حائی دیگر فرمود « و انک لعلی هدی مستقیم » و روا باشد که « صراط مستقیم »
صلة مرسلین بود و المعنی انک لمن المرسلین الذی ارسلوا علی صراط مستقیم و هو الاسلام
تو اراں فرستاد گانی که ایشانرا بر راه راست و دین اسلام فرستادند

« تریل العریر الرحیم » - حمزه و کسائی و ابن عامر و حمص « تریل »
مصوب خوانند بر مصدر یعنی برل ترملأ باقی برفع خوانند بر حرمستدای محدوف گانه
ول هو تریل العریر الرحیم و قل المراده المرل و لهذا بطائر فی القرآن و تقول
العرب هذا الدرهم صرف الامر ، ای - مصروبه و « تریل » ساء کثرت و ممالعت است ،
اشارت است که این قرآن به سکنار از آسمان فرو آمد بلکه مکررات و مرات فرو آمد
بمدت سست و سه سال سرده سال به سه که و ده سال به هدی به حم بحم آیت آیت سوره سوره
چنانکه حاجت بود و لایق وقت بود « تریل العریر الرحیم » ای - عربی بالاعداء ، رحم
بالمؤمنین عریرم تا دشمن در دنیا مرا نداند ، رحیمم تا مؤمن در عقی مرا به بیند

« لتدر فوما » - این سخن متصل است تا رسال ، ای - ارسلت لتدر فوما « ما اندر
آماؤهم » - « ما » درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آست که ترا
فرسایم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشانرا آگاه کرده اند ، چنانکه اسا پدران

ایشانرا آگاه کردید تو ایشانرا آگاه کن و قبل معناه لتندبر قوماً العذاب الّدی اندر
آماؤهم، ذلك کفوله «اما اندر ما کم عدماً قریباً» وجه دیگر آست که این مای
یعنی است یعنی لم یندر آماؤهم، کفوله «وما ارسلا الیهم ملک من ینذیر» یعنی العرب
و المراد آماؤهم الادیون و هم قریش فان آماؤهم الادیون اتاهم المنذرین لامحالة
گفته اند این در روز گرفتارت بود میان رفیع عیسی و یسعت محمد مصطفی علیهما السلام
که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند نه نبیایشان پیمانه سری ۱۰۰ هـ
المشار الیه بقوله عزّوجلّ «هو الّدی بعث فی الّاٰمن رسولاً» الّی قوله «ان طابوا
من قبل لّی صلال یمین»

«هم عافلون» عن الامان و الرّشد اما عن القوم ۱۰۰ هـ جمله ها جدا، ان
یعود الی الّاٰ، و العملة دهاب المعنی عس الّمنی، التّس ان دها - الّمنی عس الّمنی
بعد حضوره

«لقد حقّ القول علی اشرهم و هم لا ینفون» ای ۱۰۰ هـ العدا، السخط لا ینفون
لا ینفون، و القول حاکم الله عزّوجلّ اّهم اهل التّلا، ۱۰۰ هـ قول، الامان حاتم
من الحید و التّاس اجمعین، بطارقه ۱۰۰ هـ التّاس حقه، التّاس عس الکافرین،
قول درین آیت فصّلت اراست، ۱۰۰ هـ درسد، التّاس حاتم الّمنی
که مشترکین کافران و مشرکان ایمان ۱۰۰ هـ ای محمد تو ایشانرا ۱۰۰ هـ جوان این
مشترکین حواری تو هر کس ۱۰۰ هـ شمس ۱۰۰ هـ هر که ایمان ۱۰۰ هـ هم این بار
است آنچه گفت «علت علیا شقوا»، حای دیگر فرمود «ان الله ۱۰۰ هـ حاکم من العباد»
و فی الحدیث الصحیح روی عبد الله بن عمرو بن عاص قال حرج رسول الله (س) و فی یده
کتابان ۱۰۰ هـ الّدی فی یدیه الّمنی هذا کتاب من ربّ العالمین ۱۰۰ هـ اسماء اهل الحید و
اسماء آماؤهم و اّلتهم تمّ احمل علی اّحرهم فلا یراد ۱۰۰ هـ و لا نقض مدّهم ادا تمّ قال
لّدی فی شماله هذا کتاب من ربّ العالمین ۱۰۰ هـ اسماء اهل النار و اسماء آماؤهم
و فائلتهم تمّ احمل علی اّحرهم فلا یراد ۱۰۰ هـ و لا نقض ۱۰۰ هـ هم ادا تمّ قال

سنة فسداهما ثم قال فرج ركبكم من العباد فريق في الجنة و فريق في السعير
 قوله «ناحعلما في اعاصهم اعلالا» ، التأويل حملما في ايديهم اعلالا الى اعاصهم
 لان العلق لا يكون في العنق دون الد و في قراءة ابن عباس و ابن مسعود « حملما
 في اعصابهم اعلالا » وهي الى الابدان - وهي راحدة الى الايمان الحدوف في الايد ، يعنى
 فملك الايمان مجموعته الى ادانهم « و هم مقمحوون » عاشوا الايام رايعوا الزوال لان المعلول
 اذا رقد يده الى دقا رفع راسا و اصل الافواج « ان » العصر مع الراس يقال مصر مفتح
 و مقامح اذا روى من الماء فامح ، معنى آتست له ماد اردنهای اشان ، حرمه ما كردم
 تا دستهای اشان مردها و امر كردن سسم « هم مقمحوون » تا سرهای اشان برداشتا
 آمد یعنی که تواند که سر در دست افکند نادرش نگردد که هر آئین دست
 او معل ما گردن و ریح بسته شود سرس برداشته نماد و از محترى چشمه د آسمان
 حرمه نماد انوعید است این ملی است که رب العالمین در دهر آن سگامکان
 ما گردیده ، و معنی آتست که ما دستهای اشان ارنقه کردن در راه هدای و سعی کردن
 در تقرب هدای فرو ستم استوار ما هیچ تواند که دستی حرمه را نهد یا تقریبی بالله
 کند معسران گفتند ان آیت علی العموس در شأن نوحهل و روماد و آن نازوی
 از قبلا محروم و سب آن بود که نوحهل بودند نادر نه لات و عری که
 بروم و حون محمد نماز کندی سر روی فرو کدنا م « عرب را از نادره نام رفت و سگ
 برداشت و رسول حداد نماز و نوحهل دست برداشت اسك ، داد بد الهی آن دس
 وی ماسك در گردن وی سست شد نوحهل و ممدار آتست و ما نادران خود مگفت آتست
 دید و آن سك از دست وی بفتاد ، آن محرمی « ان » انما لهذا الحجر سك
 برداشت و رفت ، حون بردنك مصطفى (ص) رسید الله حشم وی ماسا کرد ساحس ،
 آوار می شید و کس را می بدید مس رب العالمین در شان اشان ان آیت فرسداد
 ان اس عاس گفت رسول حداد نماز قرات بلند معاهد مشرکان فریشت را حوس
 می آمد همه فراهم آمدند تا سگمار سر وی رح برد و او را هلاك كند ، در آن حال

کہ قصد کردند دستہاںشان و امر کردن بسته شد و ماسا گشتند پس ہمہ ار روی عمر پیش مصطفیٰ (ص) آمدند، گفتند ای محمد خدا ترا^(۱) بر توسو گنہمی بہم و حرمت فرات و حق رحم شمع ہی آریم دعا کن تا ما بحال خود نار شوم و سر قصد تو نکسم آنکہ رب العالمین در سان اس قصہ آیت فرستاد و سار نمود کہ ایشان از ان ایمان می یارند کہ ما ایشانرا از راه ہدی نار داشته ام و چشم دل ایشان از دیدن حق ماسا کردہ ایم و دست ہمت ایشان از عروہ اسلام دور داشته ام » و من رد اللہ فقتلہ فلن تملک لہ من اللہ شیئاً

قوله « و جعلنا من بین ایدیہم سدّاً ومن خلفہم سدّاً » - فرأ حمرة والكسانی و حمص «سدّاً» مفتوح الهمزة، و اللافون مصمّھا، و همالعتان؛ و قل السدّ بالفتح ما كل معمولاً من فعل سی آدم، و بالصمّ ما كل حلقة من فعل الله و قل ما لفتح المصدر بالصمّ الاسم و هو معنى قوله عروحل « جعلنا سدك و من الدن لا يؤمنون بالآخرة حكاما مستورا

« فاعشاهم » ای - اعساهم، من العشه وھی العطش، « و ہم لا یصرون » سئل الہدی - اس آیت ہم در شأن ایشانست کہ قصد رسول خدا کردند یعنی کہ ایشانرا بمنزلت کسی کرد کہ پس و پیش وی دیواری بر آرد و دو دست وی بعلّ ما گردن میدند و ماسا گرداند تا چنانک این کس بہمصر و ہحکس راہ سرد و درماند ایشان سر درماندند و رسول خدا دست سافتند و گفتند اس آیت حرری سکوست، کسی کہ از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن حواند، اللہ تعالیٰ شرّ آن دشمن از وی بازدارد و دشمن را از وی در حجاب کند چنانک ما رسول خدا کرد آن شب کہ کافران قصدوی کردند بدر سرای وی آمدند تا سر روی هجوم برد و رسول خدای علی (ع) را بحای خود حوآمانید و سرون آمدن ایشان بر گذشت و اس آیت محواند « و جعلنا من بین ایدیہم سدّاً » الی آخرها، و دشمنان اورا ندیدند و در حجاب نمادند رسول بر گذشتن ایشان و قصد ہدیه کرد و آن ابتدای ہجرت وی بود صلوات اللہ و سلامہ علیہ

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» ای پس اسلله الله هذا الضلال لم يسمع الا نذار
 روى ان عمر بن عبد العزيز دعا عيلان القدرى فقال يا عيلان بلعنى ائلك تكلم
 فى القدر فقال يا امير المؤمنين انهم يكذبون على قال يا عيلان اقرأ اول سورة يس
 فقرأ «يس و القرآن الحكيم» الى قوله «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ
 لَا يُؤْمِنُونَ»، فقال عيلان يا امير المؤمنين والله لك انى لم افرأها قط قبل اليوم اشهدك
 يا امير المؤمنين انى تائف مما كنت اقول فى القدر، فقال عمر بن عبد العزيز اللهم
 ان كان صادقاً فقت عليه و تنتهوا ان كان كاذباً و سلط عليه من لا يرحمه و احمله آية
 للمؤمنين، قال فاحده هشام قطع يديه و رجليه، قال ابن عوى انارأيته مصلوباً
 على باب دمشق

«انما تنذر من اتسع الذکر» ای - انما يسمع امدارك من اتسع الذکر يعنى
 القرآن فعمل مفاهه، «و حشى الرحمن بالغيب» ای - و حاف عقاب الله و لم يره
 و قيل بالغيب فى سريره، «فشره بمعيره و اخره كريمة» حسن و هو الحجة، ظاهره
 قوله «ان الذين يحشون رءمهم بالغيب لهم معيرة و اخره كسر»

النوبة الثالثة

قوله تعالى «سم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز من اشتاق الى الفياه استعداد
 فله ما يلقاه من ملواه فان طلب موسى فى دماه او عقاب صل من ندعو الا اياه - سام او كه
 حر در ما و راه نیست و همكس از حقيقت حلال او آگاه نیست، سام او كه مفسدا را
 حر حصرت او پناه نیست و عاصرا را حر در كاه او در كاه نیست، سام او كه حها سا را
 چو او پادشاه نیست و در آسمان و زمین حراو الله نیست ای خداوندی كه دستگیر
 درمادگان حر توقع حلال تو نیست ای مهربانى كه رهمای متحیران حر مشور رحمت
 تو نیست، ای كريمى كه آرام سوختگان حر از حصرت حمال و لطف تو نیست، ای
 عزیزی كه عربده مستان عشق حر از حام شراب و شرت نوشا كین تو نیست، ای لطفى
 كه اس حان مشتاقان حر در انتظار دیدار و رصای تو نیست، والله الموفق و المعین

گر پای من از عجز طلبکار تو میست تاملی سری که دل گرفتار تو میست
 به ران بایم که حان خریدار تو میست خود دینده ما محرم دیدار تو میست
 فوله تعالی «یس» - گفته اند که «یس» نام سوره است بدلیل آن خبر که
 مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود «ان الله تعالی قرأ یس و طه قبل ان خلق آدم
 بالی عام فلما سمعت الملائكة قالوا طوبی لآله یسرل علیهم هدا و طوبی لالیس یسلم
 بهدا و طوبی لاحواف تحمل هدا حق ح ل حلاله و تقدست اسماءه پیش از آفرینش
 آدم بدو هزار سال طه و یس بر خواند ، ملائکه ملکوت چون آن مشدد لغتند
 حک مران امتی را که این کلام پاک ناشان مرو آید ، حک مران ، ماهها را که این
 خواند ، حک مران سسها را که صدق این جوهر مکنون بود و در حیر است که خون
 دوستان و مؤمنان دران بوستان سعادت روند و آن مار و نمیم بهشت رسد از حجاب
 حبر و ندا آید که از دیگران سبار شدند وقت آن آمد که از ما شوند و سمعهم
 سورة المائدة و طه و یس مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود «من اللیس ام
 سمعوا القرآن من سمعوه من فی الرحمن تلووه علیهم» ، دل ناید که از درخت خود
 نار کنی تا بوی آن شرط نامی

اسمعه من قاله تردد به شعاع طوب الورد من اصباحه
 پس يك قول آست که «نا اسان» ، و این خطاب با صورت بشریت مصطفی است
 حانك های دیگر فرمود «فل انما انا بشر مملوم» از آجا که اسائیت و حسیت
 او مشا کل خلق است ، و این خطاب با اسان برفق آست و از آجا که شرف نبوت
 است و محصن رسالت خطاب ماوی است که «یا ائها النبی» ، «یا ائها الرسول» ،
 و این خطاب که با صورت و بشریت است از بهر آن رفت تا هاب عبرت سارید و هر نام مجرمی
 را بر حمال و کمال وی اطلاع بدهد ، این حاسمت نه گویند از اسلام خوان تا کس
 به نداند که که ام دریع بود آن حان حمالی و کمالی که پرماس دینده نوحهل و
 تنقه و شیمه گردد «و تریمهم یطرون البک و هم لایبصرون» دینده نوحهل که حیره



شدۀ انکارست از وی حر اسامیت و مشریت سید، دینۀ صدیق اکبر ماید ردودۀ استعمار
تا حمال موت و کمال رسالت وی سید، دینۀ عتبه و شبیه که حجاب افکنده شب رد
ارلست حر بست عدا المطلب سید، دینۀ صدیق وفاروق ماید روش کردۀ صبح قبول
ارل تا شرف و بواحت محمد رسول الله سید آری حرم را سامحرم نمودن شرط نیست؛
کسی ماید محرم شریعت و طریق شده و کرد متاعت سید صلوات الله و سلامه علیه در
دینۀ طلب وی توتنای حرمت گشته تا اهلیت آن دارد که آن حمال سید و قبل
«یس»، الباء اشاره الی یوم المتناق، والس اشاره الی سرّه مع الاحباب فکا به قال حق
یوم المتناق و سرّی مع الاحباب و بالقرآن الحکم «انک لمن المرسلین» علی صراط
مسقیم.

فوله «تمریل العریر الرحیم» - این قرآن فرو فرستاده خداوندست که نام
وی عریرست و رحم، عریر اوست که دشجوارست درناقص او، الله تعالی عریر است آن
معنی که دریافت وی سست و افهام و اوهام را رسیدن مکنه حلال وی سست
بیر طریقت گفت ای مادر یافه یافته و نادیده عیان، ای در مہمانی پیدا و در
پندانی بهان، یافت تو روز است که خود بر آید ما گاهان، یا ویده او به شادی پردازد به
نابدهاں سر بر ما را کاری که از آن عذارت توان «تمریل العریر الرحیم»، هم
عریر است هم رحم، عریر به سگانان رحم مؤمنان، اگر عریر بود بی رحم هر گر کس
او را ساند و اگر رحم بود بی عریر همه کس او را یاند، عریرست تا کافران در دسا او
را نداسد، رحم است در عقی تا مؤمنان او را نداسد

«لئنر فوما ما اندر آناؤهم فہم عافلون» - عافلان دوا د یکی از کاردین عافل
و از طلب صلاح خود، بحر، سر دسا در نهاده و مست شهوت گشته و دینۀ فکرت و
عبرت برهم نهاده حاصل وی آست که رب العریر فرمود «والذین هم عن آیاتنا عافلون
اولئک ماؤبہم الدار بما کانوا یکفون» وفي البحر «عجت لعافل و لیس بمعول» عه
دیگر عافلی است پس دینۀ او کار دنیا و ترتب معاش عافل، سلطان حققت بر ماطر وی

استعلام نموده، درمکاشفه حلال احدثات چنان مستهلك شده که ارجوح غائب گشته، نه‌اردمیا
حس دارد نه‌ار عقی، برمان حال مسکوید

این جهان دردست عقلست آسمان دردست روح

بیای همت من‌های هر دو دینه‌سالار من

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى «انا نحن الحيي الموتی» ما اینم که رنده کیم مردگانرا،
«و نکتب ما قدموا» و می‌ویسیم هر چه پیش می‌فرستند، «و آثارهم» و [می‌ویسیم]
شانها و رسمها و نهادها که می‌نهادند، «و کل شیء احصیاه» و همه چیز را دانسته‌ایم
و شمرده، «فی امام حسین» (۱۲)، در لوح محفوظ آن پش‌وای روش پیدا

«و اصرب لهم مثلاً» ایشانرا مثل من و همسان سار (۱۱)، «اصحاب القرية»
مردمان آن شهر را، «ادعاهما المرسلون» (۱۴)، آنگه که بایشان آمد فرستادگان

«ادارسلنا اليهم انبيی» فرستادیم بایشان دو تن، «فكذبوهما» دروغ من
گرفتند ایشانرا هر دو، «فهر ربا ثالث» فوی کردیم آن دو رسول تان سه دیگر،
«فقالوا انا اليكم مرسلون» (۱۴)، ایشانرا گفتند ما شما فرستاد گایم

«قالوا ما اتم الاشر مثلاً» گفتند مستند شما مکر مردمی همچون ما،
«و ما ازل الرحمن من شیء» و فرو فرستادند ای هیچر، «ان اتم الاتكدون» (۱۵)،
مستند شما مکر دروغ مسکوید

«قالوا ربا يعلم» گفتند خداوند مامدادند، «انا اليكم مرسلون» (۱۶)، که ما
شما فرستاد گایم

«و ما علينا الا البلاغ المین» (۱۷)، و مست تر ما مکر بعام رسانیدن آشکارا

«قالوا انا تطيرناکم» گفتند ما شما فال بد گرفتیم، «لئن لم نتبهوا»

اگر باز نشوید (۱۷) ارس سحر، «لرحمکم» شما را سبک نکشم، «و لیمسکم ما
عذاب الیم» (۱۸)، و شما رسد از ما عذابی دردمنای

« قالوا طأثرکم معکم » گفتند آنچه شما را از این میترسد آن ماشماست ،
 « انی ذکرتم » من از بهر آنکه شما را پند دادم دروغ درن مسگرد ؟ « بل انتم قوم
 مسرفون ^(۱۹) » بلکه شما گروهی کراف کاران اید
 « و جاء من اقصی المدیة » و آمد اردورتر حای اراں شهر ، « رجل یسعی »
 مردی شتابان ، « قال یا قوم اتبعوا المرسلین ^(۲۰) » گفت ای قوم مری ابر فرستادگان
 ایستند

« اتبعوا من لا یسئلكم احرا » مری ایشان ایستید که از شما مردی بمسحواهد
 « وهم مهتدون ^(۲۱) » و ایشان مر راه راست اند و سشان راست
 « و مالی لااعد الذی فطرنی » و چه رسد مرا که پیروستم آن خداوند که
 مرا آفرید « و الیه رجعون ^(۲۲) » و شما را همه ما او حواهد مرد
 « ما اتحد من دونه آلهة » من فرود از الله خدا یان کرم « ان یردن الرحمن
 نصر » که اگر رحمن من کردی حواهد ، « لاتعس عسی شفاعتهم شیئا » نگر نباید
 مرا ما من بودن ایشان هیچ ، « ولا یقذون ^(۲۳) » و مرا اوان گردن بر هاند
 « انی اذآلمی صلاله هین ^(۲۴) » آنکه که من چسپن کم پس من در گمراهی
 آشکارا ماشم

« انی آمت بربکم فاسمعون ^(۲۵) » من مگر ویدم خداوند شما که یکناست
 همه من بیوشید

« قیل ادخل الجنة » او را گفتند در رو در بهشت ، « قال یالیت قومی
 یعلمون ^(۲۶) » کف کاشکی قوم من داندی ^(۱)

« بما عمر لی ربی » آنچه بیا مرید مرا خداوند من ، « و جعلنی من المکرمین ^(۲۷) »
 و مرا از مواحسکان کرد

الحرء الثالث والعشرون

« و ما انزلنا علی قومه من بعده » و فرو فرستادیم بر قوم او پس او ، « من حدی

من السماء « حج ساعی ارا سمان » و ما کما میر لیں (۲۸) « و مرفستادیم برایشان
د حج عدای

« ان کاتب الاصحیحه واحده » « ده گریک نامک حر نیل » « فاداهم حامدون (۲۹) »
تا همه سال مرده شد

« نا حصره علی العباد » ای د تا رده کل ، « ما یأیهم من رسول » نامد
نایشان هیچ مر ساددی « الا کانوا نه یستهرقون (۳۰) » « هر بر اسوس ماردید

الوۃ المانیة

ایا تعالی « انا من دسی العربی » « ما وید حل حالا » ما ایم تا مرده
ریده اردام ، « انا من دسی العربی » « ما وید حل حالا » تا د دینه و د
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
الذی لم یولد الا « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
اندر رحم مادر د تا د دسی العربی « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
بسمک در ح « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
و « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »

« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
حای « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »
« انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی » « انا من دسی العربی »

ممشاً و الذي ينتظر الصلوة حتى يصلها مع الامام اعظم احرأ من الذي يصلي ثم يام
الوجه الثاني آمارهم - ما سموا سجد حساً استأر ، و في ذلك ما روى عن النبي (ص)
قال « من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة و من سن سنة
سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة » روايت كسد از انس رضى الله عنه
كه گفت « و آثارهم ، گاه هست كه روز آدينه بردارد على الخصوص قصد نماز آدينه
اربع ساعت كه آهسته رفتن و گاهها حرد بر گرفتن در جمعه و جماعت اندر شريعت اولي تر
است و پسديده تر از شتاب كردن ، و في معناه ما روى ابو هريرة قال قال النبي (ص)
« اذا قممت الصلوة فلا توها واسم تسعون ولكن اثبوها و انتم تمشون و عليكم السكسة
فما ادر كنتم فصلوا و ما فاتكم فاتتوا ،

« و كل شيء احصاه ، حفظاه و عددناه و بيناه » في امام ميسر ، هو اللوح المحفوظ
سقى اماما لانه اصل السج و اللوح و الكتب كلها اين لوح محفوظ همان ذكر است
كه در خبر صحيح است كه هر شب حق حل حلاله بحلال عز خود سر كشيد و در آن
نگرد و كسر را بعد از و بست و برسد كه در آن نگرد ، ذلك في خبر انبي الدرداء قال
قال رسول الله (ص) « يرل الله تعالى في آخر ملت ساعات يقين من الليل فسفتح الذكر
في الساعة الاولى الذي لا يراه احد منكم ما يشاء » و ذكر الحديث

قوله « و اصرب لهم ملاً » اي - ادكر لاهل مكة سهلاً مثل حالهم من فقه
« اصحاب القرية » و هي انطاكية من قرن الروم ، « ارجأها المرسلون » بمعنى رسل
عيسى عليه السلام قال الرجاج معناه مثل لهم مثلاً من قولهم هذه الاشياء على ضرب
واحد ، اي - على مثال واحد و عندي من هذا الصرب كسر ، اي - من هذا المثال ، و
صرب المبل هاها تعدي الى مفعول احدهما « ملاً » ، و الاخر « اصحاب القرية »
و قل « اصحاب القرية » بدل من مبل كانه مال ادكر لهم اصحاب القرية ، اي - خبر
القرية مكيويد اي محمد اشارا مكيويد خبر اصحاب شهر انطاكية آنكه كه سولان
عيسى بايشان آمدند و ذلك قوله

« ادا رسلنا اليهم ان » - اسند الارسل الى هسه سبحانه لان عيسى ارسلهم

نامہ عروجل وقصہ آست کہ رب العالمین وحی فرستاد بہ عیسیٰ علیہ السلام کہ
 من ترا مآسمان خواهم برد، حواریان را یکن یکن و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق
 را بر دین حق دعوت کنند عیسیٰ ایشانرا حاضر کرد و رئیس و مہتر ایشان شمعون
 و ایشانرا یکن یکن و دوان دوان بقوم قوم مہرستاد و شہر ایشانرا نامرد مکرد و ایشانرا
 گفت چون من مآسمان رسم شما ہر کجا کہ من معش کردہام مروید و دعوت مکند
 و اگر دین آن قوم بداند دران راہ کہ مروید شما را فرشتہایی پیش آید حامی شراب
 بردست بہادہ اران شراب بورانی مارحورید تاربان آن قوم بداند، و دو کس را بشہر
 انطاکیہ فرستاد نام ایشان تاروص و ماروص، و قل یحیی و یونس، و قل
 صادق و صدوق، صادق کہل بود و صدوق حوان، و این حوان خدمت آن ڈہل
 مکرد، حوان بدر شہر انطاکیہ رسیدند پری را دیدند کہ گوسپندان بچرا داشت،
 بروی سلام کردند، پرسگفت شما کہ باشد، گفتند ما رسولان عیسیٰ علیہ السلام
 آمدہ ایم تا شما را بر دین حق دعوت نسیم و راہ راست و ملت پاک شما نمائیم کہ دین
 حق توحید است و عباد یک خدای، آن خدای ڈہ یگاہ و ناماس و معبود سراسر است،
 پرسگفت شما را بر راسی اس من هیچ آیتی و حجتی ہست، کہند آری ہست کہ
 سماران را در وقت شفا پدید آیم و ما سہای مادر را در سہا ڈیم و ارمس را از علب
 مرض پاک کسم، اس ہمہ متوفیق و فرمان اللہ کسم، سر اہت مرا بر سرست دیر گاہ
 است تا وی سمارست و درد وی علاج اطباء می پیدرد خواہم کہ او را بہ سمد، ایشانرا
 محابہ برد مرد آن سمار، دعا کردند و دست نوی مرو آوردند

آن سمار ہمہ ڈہ آن ساعت تدریس مرحامت، این حس در شہر آشکارا کشت و سماران
 سمار بودند ہمہ را دعا مکردند و ہست می پاسدند و رب العزمہ دست ایشان شفا پدید
 میکرد، تا آن حس ما^(۱) ملک ایشان اماند و آن ملک تہرت بود نام وی انطیجس
 و قل صلاحی و کان من ملول الروم، اس ملک انما را حاضر کرد و احوال پرسد،
 ایشان گفتند ما رسولان عیسیٰ ام آمدہ ایم تا شما را ارت پرستی ما خدا پرستی خواہم

و از دین ماطل ما دین حق بر من، ملک گفت سحر این حدایان ما حدائی هست؟ گفتند
 آری حدائی هست که ترا آورسده اسب و داربده ملک چون این سخن بشنید گفت
 اکنون روید تا من در کار شما نظر کنم، ایشان رفتند و جمعی در ایشان افتادند و ایشان را
 ردید و در حس و د کردید، این خبر به شمعون رسید و شمعون این و نالت، است
 که رب العزّة فرمود «فرّبا مالت»، او را شمعون الصفا گوید و شمعون
 الصخره گوید قرائت و فکر از عاصم «فرّبا» معنی است معنی علیه من و اولم
 من فرّز، ای - من علب سلب و معنی آست که ما مار شکستم آن مردمان را ما
 سدیگر مافی قرّاء «فرّبا» مشدد حواسب یعنی فقر یا مالت، ای - رسول ثالث پس
 شمعون از راه تلطف و مدارا با ایشان در آمد و ایشان را ماسلام در آورد و یاران خود را
 بر هاسد، و ما این قصه آست که شمعون چون به انطاکیه رسید ندانست که
 آن دورسول برندان محبوس اند، رفت و کرد سرای ملک متسکروار شکست تا جماعتی
 را از حاصگمان ملک مادت آورد و با ایشان عشرت خوش در آمد ما وی اس گرفتند
 و ملک را اروی حس کردند، ملک او را سحواد و صحت و عشرت وی پسندید و از حمله
 مفرمان و بر دیکان خویش کرد، بران صفت همی بود تا روزی که حدیت یاران خود در
 افکند گفت ایّها الملك من رسد که تو دو مرد را سحواری و مدلت مار داشته بی و
 ایشان را رحبا رسانده بی از آن که ترا بر دبی دیگر دعوت همی کردند چرا نه ایشان
 سخن گفتمی و سخن بشیدی تا حاصل آن بر تو روش گشتی و پیدا شدی؟ ملک گفت
 حال العصب بیسی و بین دلت - من بر ایشان چشم گرفتم و از حشم ما ماطره برداختم،
 شمعون گفت اگر رای ملک باشد اکنون بر ماند تا ماسد و آنچه داند بگوید،
 ملک ایشان را حاص کرد، شمعون گفت من ارسلکما الی هاهنا؟ قالا الله الذی خلق
 کلّ شیء و لیس له شریک شمعون گفت آن حدان را که شما را فرستاده است صفت
 چیست؟ گفتند انه یعمل مایشاء و بحکم ما یرید شمعون گفت چه نشان دارد و
 چه آیت بر درستی این دعوت؟ گفتند هر چه شما حواکید، ملک برمود تا علامی را
 حاصر کردند مطموس العینین چشم حانّه وی با پشامی راست بود چنانک نه روشائی بود

به چشم حانه ایشان آشکارا، دعا کردند و شمعون سر دعا کرد تا فرمان و قدرب الله
 بوضع چشم و حذقه شکافته شد، ایشان دو بندقه از کل ساختند و در هر دو حذقه وی
 نهادند دو دنده روش گفت فرمان الله ملک در عجب ماند و در خود مضطرب گشت،
 شمعون گفت ایها الملك اگر تو در اعدایان خود خواهی تاامل این معنی نمایند
 هم ترا و هم حدایان را ثروتی عظم باشد و سر جواب ایشان داده باشی، ملک نه من
 زار خود را تو بهای ندارم حدایان ما این صبح نهاده و از آن عاخر براند نه حسن
 کار توامند، که ایشان به شوی به سبب تا سود کنند نه لرزد نهاده، ملک چون آن
 حال دید که گفت ایضا مرده ایست پسر دهقان که هفت شمار و ست تا مرد و من او را
 دفن نکردم که پدرش عاقل بود ما به آید، از او آورده اند نشان درسی دعوی
 شما بود و ما قول دم و حدای شما ایمان آریم، آن مرده را آوردند و ایشان با او
 و شمعون سر دعا کردند تا مرده زنده شد و بدست خویش این او را به دست نهاد
 و بر پای مساجد، ملک گفت نه در این تا مرده می آید هفت و نه ملک حیا
 دیدی دین هفت و نه چون حاتم ارکال حدایان را به آید و آید و آید و آید و آید
 از آنک به مهر رده مردم، از آن شما احیای این و دم نمایند، بهار مهر نهادند
 و حدای آسمان امان آید تا مرده، آنک درهای آسمان می دم باشد و عیسی دعا ر
 استاده بر ترس از هر این شمعان می آمد و سکونت خدا و ایشان را بصر ده تا
 ایشان رسولان می آمد ملک امت و این سه کس ندا داد، نه ملک شمعون
 آن دو رسول دیگر، شمعون نداده تا آن حد و آن سال در دل ملک از کرده
 زبان بصحت و دعوی بسداد و آسکا اسرو آورده و کله حق که آن ملک با حاکم امتی
 ایمان آورد و هفتی که هر نهادند را اذل شدند و هفت هفت و نه و کعب احبار
 که آن ملک و حاکم امتی هر نهادند و این را آوردن را آن رسولان را زده
 مکررند و اسبابا عدد، هفتی کردند و این و نه تا ملول طاعت نه.

پس آن رسولان گفتند «آیا اللهم مرسلو» ای ما حراب دادند که ما ادم
 الا بشر ملما، همانست که حای دیگر فرمود «ما هذا الا بشر ملما» بریدان
 بتصل علیکم»

آن کافران و بیگانهان گفتند « ما امرل الرحمن می شیء ان اتمم الاتکدون »
 رسولان گفتند « رسایعلم انما السکم لمرسلون ، و ما علما الا اللالاع المین ،
 « قالوا انما تطرر ناسکم ، یعی شأ ما یکم حت حالقم آماؤکم فر کتم معودکم
 فلا تأمن سوء عافه ذلك و فیل حس عهم المطر عام اناهم الرسل فمسوا ذلك الیهم
 و فی الحر ان رسول الله (ص) کان یحت العال و یکره التطرر ، و الفرق سبهما ان العال
 انما هو من طریق حس الطر نالقه عروحل و التطرر انما هو من طریق الاتکال علی شیء
 سواء و هو الشفاء بطرالشؤم و مثل انی عوون عن العال هال هوان یكون مریصا فیسمع
 ما سالم و فی الحران السی (ص) لما توخه نحو المدیة حرح بریدة الاسلامی
 فی سبعین راکبا فتلقی نسی الله لیلا فقال له من انت ؟ فقال بریدة قال فالتفت الی
 انی نکر هال برد امربا و صلح مم قال (ص) ممس ، قال بریدة من اسلم ، فقال (س)
 لانی نکر سلما قال اهل اللغة قوله « برد امربا » ، ای - سهل امربا ، و منه قوله
 « الصوم فی الشتاء العسمه الباردة »

فوله « لئن لم تنتهوا » یعنی عن مقاتلکم هذه « لرحمتکم » ای - لقتلتکم
 بالاحجاره « و لمستکم ما عذاب الم »

« فالرا طائر کم معکم » ای - شؤمکم معکم ، کمر کم و کدیکم یعنی اصابکم
 السؤم من فیلکم لان الشؤم کله فی عبادة الصم و هو معکم ، « انی دگرتم » - هذا
 اسمها مجذوف الحواب محاره انی و عظم نالقه تطررتم ما و کدتم و تواعدتم بالرحم
 « العذاب » ، بل اتم قوم مسرفون ، مشرکون محاورون الحد گفتند کافران و
 سگانهان دارها برد و آرسولان را ما حهل تی که ایمان آورده بودند کلوهاشان
 سوراخ کردند و رسها بگلو در کشیدند و ار دار ماو یحسد ، حر یحیی حجار رسد
 مؤمن آل یس که حدار را عروحل می پرستد دران عاری اندر میان کوهها چنابک اندال
 در کوه نشسد و ار حلق عرلت گرید و اندر سر ما حداحلوت دارد ، این حدیب ما حدا
 حلوت داشت ، و این عرلت و حلوت سنت مصطمی است صلوات الله و سلامه علیه که
 که در روز گازی ما کوه حرا شستا بو و مسکت « ان حراآ حبل یحبنا و یحبّه »

اگر کسی گوید معنی عرلت فرقت است و شریعت از فرقت بهی کرده قال الله تعالی « و اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا » ، و قال تعالی « ولا تكونوا کالدیر، تفرقوا » و قال النبی (ص) « من فارق الجماعة فمات فمیتة جاهلیة و من شق عصا المسلمين و المسلمون فی اسلام فقد حلع ربه الاسلام » ، حوال آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقه الاراء و الادیان ، دیگر فرقه الاشخاص و الابدان ، اما آن فرقی که محطور و محرم است و اشارت این آیت و حر بوی است ، فرقه الاراء و الادیان است ، از قضایای شریعت و اصول دین بر کشتن وحده سنت و جماعت مگداشتن و محالفت ائمة هدی و اهل اجماع بودن ، این چنین فرقت داعیه ضلالت است و سب تعطیل و ابطال فوائد نعمت اسما و رسل ، لاحرم در شرع محطور آمد و در عقل مسکر اما آن فرقت و عرلت که در شریعت و حقیقت مستحبت است و مبدوی اله آنست که رب العالمین در شأن و قسمة اصحاب الکف فرمود : « و ادعرتهم و ما یعدون الا الله فاذوا الی الهی یشر لکم رسکم من رحمته » ، و مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود « لئلا تنس علی الناس زمان لا یسلم لیدی دین دینه الا من قر ندسه من فرتة الی قریده و من شاقق الی شاقق و من ححر الی ححر کالتعلب الیدی بروع » ، قالوا و متى ذاک یا رسول الله ؟ قال « اذا لم یمل المع شد الا بمعاصی الله عزوجل فاداکن ذلک الزمان حلت العروه » ، قالوا و کف ذاک یا رسول الله و قد امرنا بالترویح ؟ قال « انه اداکان ذلک الزمان کان هلاک الرجل علی یدی ابوه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی روحته و ولده فان لم یکن له روحه و لا ولد فعلی یدی فرامته » ، قالوا و کف ذاک یا رسول الله ؟ فقال (ص) « یعزوه بصق المعشه مکلف ما لا یطیق حتی یورده موارد الهلکة » و قال عبد الله بن عمرو بن العاص سما نحن حول رسول الله (ص) اند کرا القمه اود کرت عنده فقال (ص) « اذا رايت الناس مرحت عهودهم و حمت اماناتهم و کاسوا هکذا » و شک بین اصابعه ، قال فقلت اله قتل کیف افعل عند ذلک جعلی الله فداک ؟ فقال علیه السلام « الرم ستک و املک علیک لسانک و حد ما تعرف و دع ما تمکر و علیک نامر الحاصه و دع عنک امر العائمه » مررگان دین و علمای شریعت و طریقت معق اند که در روزگار فتند و اسلاخ اهل بدعت و طهور و ظلم

وحاشا عرلت اولی تر از صحبت که عرلت در چنین وقت سست امیاست و عصمت اولیا و سرت حکما عمر خطاب رضی الله عنه گفت حدوا حظکم من العرلة یعنی العرلة را چه من حلیط السوء و قال انی صیرینی العرلة عادة و قل لعبدالله بن ربیع الا ثانی المدینه؟ فقال ما فی المدینه الا لاحتد بعمه او فرج بعمه، و قال داود الطائی فر من الناس فرارک من الاسد و قال الفصیل کفی بالله محناً و بالمرآة موساً و بالموت واعطاً اذ حد الله صاحباً و دغ الناس حاساً و قيل لئلا ینکب فی معول، وهو فی داره بالکوفة حالساً و حده اما تستوحش فی هذه الدار؟ فقال ما کنت اظن احداً استوحش مع الله فولی تعالی «و حاشا من اقصی المدینه رجلٌ یسعی» - چون حشر نه حییب البحار رسید که رسولان عیسی را گرفتند و سخواهند کشت، اراں مرل حوش سامد شتاب، قومی کفشد حاشه داشت در آن کوشه شهر بدورتر حای از مردمان و کسب کردی، هر روز آنچه کسب وی بود یک سله صدقه دادی و یک سله سحر عال کردی و گفتند مردی بود شکسته تن سمار چهر حدایرا عروجل پنهان عبادت کردی و کس ار حال وی حشر بداشتی تا آنروز که رسولان عیسی را مرصایدند و حفا کردند ار ان مرل حوش شتاب سامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت «یا قوم ائمنوا المرسلین» قتاده گفت چون سامد بحسب رسولانرا ندید که شما ماین دعوت که میکشد و ماین پیغام که مکرارید هیچ مرد میخواهد؟ ایشان گفتند ما هیچ مرد نمیخواهم و حشر اعلاء کلمه حق و اظهار دین الله مقصود نیست حسب سامد آنکه و قوم را گفت «اتبعوا من لایستلکم احراً و هم مهتدون» - مصطفی علیه الصلوٰة والسلام فرمود «ساق الامم نلتھ لم یکفر و الله طرفه عین علی بن ایطال» (ع) و صاحب یس یعنی حییب البحار و مؤمن آل فرعون یعنی حریل هم الصدیقون،

چون حییب رسولانرا نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند و انت مخالف لدیسا و ممانع لهؤلاء الرسل؟ حییب جواب داد «و مالی لاعدای الدی فطربی» ای - حلیصی «و الیه ترجعون» ای - و مصر الکمل الیه «اتّحد من دونه آله» یعنی الاصنام، «ان یردن الرّحمن بصر» ای - سوء و

مکروه، « لاتنص عتی شعاعتهم شیئاً » ای - لاشعاعه لها فتعی، « و لایقنوں » من ذلك المكروه و قل « لایقنوں » من عذاب الله لوعدسی الله ان فعلت ذلك « انی ادا لعی صلال میں »

ثم اقبل علی الرسل و قال « انی آمنت منکم فاسمعوں » ای - اشهدوا علی و قل حاطب ده العوم فلما سمعوا منه هذا الدلام و ثبوا علیه فقتلوه و قل علقوه من سور المدينة و قبره فی سوق انطاکیه صدی گنت دست مسک بوی فرا داشتند و او را بسک بکشتند و وی در ان حال میگفت اللهم اهد و می اللهم اهد قومی این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق این محاسن است که انوکر صدیق نبی تیم را گفت آنگه که او را می رساختند و از حق ما دین باطل می خواندند گفت اللهم اهد نبی تیم فانهم لایعلموں یا عروسی فالرحوع من الحق الی الباطل کمال شفقت و مهربانی نوکر بر خلق خدا عروسی بود از مهر موت محمد عروسی صلوات الله و سلامه علیه تا آن حد رفت « ما صبت الله تعالی شیئاً فی صدی الا و سسته فی صدر انی نکر » و خلق مصطفی صلوات الله علیه ما خلق حان بود که کافران بقصد وی مرخواست بودند و دندان عروسی می شناسند و حساست بر مهر موت می انداختند و آن مهر عالم دین شیهت بر سر ایشان نهاده شد « اللهم اهد قومی فانهم لایعلموں »

« قل ادخل الجنة » - حه، حییب را بکشند، رب العالمین ا ا رده نرد و ایت ما وی « ادخل الجنة » - حییب چون در بهشت شد و بواح و ارام حق دید آرزو کرد گفت کاشک فهم من ندا سندی که ما کجا رسدیم و چه دندیم « قال یالت قومی تعلموں بما عفر لی ربی و جعلی من المکرمین » - حسنی نصری گفت رحمت خدا بر حییب بخار داد که بعد از مرگ نصحت هم فرو نگذاشت گفت « یالت قومی تعلموں » آن پادشاه و آن قوم اگر اس کرامت دندندی ایشان بر ایمان آوردی

فولد « بما عفر لی ربی » ما « هاهنا للمصدر » ای - بمعمره ربی و قل « ما »

معنی آندی، ای - مآلدی عقلی رقی منسه و فل ائما ارار القم ان یقتله رفعه الله الیه فهو فی الحقة ولا یموت الایماء السموات پس حوون رسولان عیسی را هلاک کردید و حبیب را بران صفت مکشند، رب العالمین اثر حشم خود مایشان نمود و تذاب و قعت فرو کشاد، حسیل را فرمود تا یک صحنه مایشان رد همه سکنار فرو مردید و حوون خاکستر گشتند

ایست که رب العالمین فرمود «وما نرلما علی مومه من بعده» یعنی قوم حبیبه من بعد قتله «من حدید من السماء» نصرة الرسل، ای - لم یحتج فی اهلایکم الی ارسال حدید «وما کتبا مرلین» کرره تا کیداً و فیل «ما» معنی آندی تقدیره من حدید من السماء و «ما» کتبا مرلین علی من فیلهم من حجارة و ریح و امطار شدیدة. ثم بین عقوبتهم فقال «ان کانت الاصححة واحدة» ای - ما کانت عقوبتهم الاصححة واحدة قال المفسرون احد حریل بمصادتی باب المذیة ثم صاح بهم صحنه واحدة «فاداهم حامدون» میبوت

«یا حسرة علی العباد» - معنی حسرت عایت اندوه است و کمال عم که دل را شکسته کند و کوفته، یعنی بدع القلب حسراً و تأویل کلمه آنست که یا حسرة ان کنت آتیه فهذا اوایک، و این بدای دردرد گناست بر حیه یشتی هه حبانک یعقوب پعامر علیه السلام گفت «یا اسعی علی یوسف» ای اندھا که آمد بر فراق یوسف و هم ارس باب است که آنچه فردا د فامت گناهکاران گویند ارتحیر و حریت «یاویلنا ما لهذا الکتاب» عکرمه گفت «یا حسرة» درین موضع بر دوو حه است یکی آنکه از گفت الله است یعنی یا حسرة و کانه علیه من لم یؤمنوا - ای حسرتا و اندوها که بر ایشانست که ایمان میاوردند و نه گرویدند و حه دیگر این کلمه از گفتار هالکان است آنکه که معاصیه عذاب دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لکن سود نداشت که در وقت معاویه ایمان سود ندارد

«ما یأتهم من رسول الا کاهوا نه یستهرؤن» - خلاصه سخن آنست که ای د معاصی گان هیچ فرستاده نماند مایشان مگر که بر او افسوس میکردند تا آن افسوس

کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان و معنی این حسرت آنست که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه فرمود «ان المستهترئس بالناس فی الدنیا یفتح لهم یوم الامة ناب من ابواب الجنة فقال لهم هلم هلم ، فأتته بکرمه وعتقه فادانا اعلق دونه فلا یرال یفعل به ذلك حتی یفتح له الباب مدعی الیه فلا یحب من الایاس » و قال مالک بن دینار فرأت فی زبور داود طوبی لمن ام سبک سبل الامة ولم یحالس الحطائس ولم یدخل فی هروء المستهترئس ، و فی انجیل عیسی طوبی للرحماء اولئک یکون علمهم الرحمة و یل للمستهترئس کف یحرفون بالنار

السوبة الثالثة

قوله تعالى «انما نحن حیى الموتی» - ارباب معرفت در احیاء موتی معنی دیگر دیده اند و فهمی دیگر کرده اند گفتند اشارت است برنده گرداندن دلهای اهل صفات سور قوت و رنده کردن حایهای اهل هوا و شهوت سسم مشاهدت و روح واصلت ، اثر همه حایهای عالمان ترا بود و نور قوت ترا حوة طیند بدهد مرده ، ندانی توئی ، و اثر هر ار سال در حاک بوده بی چون ، یحان توحد رحمن در روصه روح تو بود مانند همه رند گانی توئی ، غریب باشد کسی که ناگاه سر حشمت حوہ رسد ، حصره از دروغ علی مارد تا حی اند گردد

پیر طریقت گفت الهی اربد گانی همه ما یاد تو و شادی همه ما یمت تو ، و حان آنست که درو شاحت تو ، الهی اموحد به سهای حواس مردانی ، حاضر دلهای دا کرانی ، ار مردنکت مشان مندهد و برتر ارانی ، واردورت می پندارد و بر دیگر ار حانی ، ندانم که در حانی یا خود حانی نه ایی نه آبی ، حان اربد گانی می آید تو آبی

«و یکت ما فدهوا و آمارهم» یعنی خطاهم الی المسجد می ظلم اللیل و وقوفهم علی ساط المباحاة معنا و فی الحیر «شر المشائین فی اللیل الی المساجد بالنور الیام یوم الامة» در وقت سحر گاه که بنده از حجره اندوه خود بیرون آید مقصد مسجد و محراب ، و قدم بر ساط مباحات نهد ، هر چه در اطراف و اکفاف سموات مقرب بود رانها بحمد و ثنا بگشاید و از حجاب حیرت سرا سر کائن شراب وصل «انا جلس

من دگر می، روان گردد، آسمان و زمین از عسرت و رگداری و در اثر اطمینان کوبین نامی تعطّش از عین شوق بکشاید که «و للارض من کأْس الکرام نصب»، عزیر کسی که آن ساعت سر و مالش وداع کند و روی مجرب عبادت بهد و درد خود را مرهم جوید، شرف وقتی که آست، عزیر ساعتی آسمان که حلال احدیت صمدیت مساط مریول بپسند و با تو این خطاب کند که «هل من سائل؟ هل من تائب؟» - هیچ درد رده‌یی را مؤالی هست تا حام احاطت در کام آوریم؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول با استقبال افرستیم؟ هیچ عاصی هست تا حریده حریمة او را توقع

حلیلی هل احصر تما اوسمعتما یا کرم من مولی تمشی الی عبد

«واصر لهم ملاً اصحاب القرية» حس میدهد ارباب داشتگان عدل ازل، و حواء من اقصی المدینه رحل یسعی، نشان میدهد ارباب داشتگان لطف قدم، آن مار داشتگان عدل را داع قطعت بر نهاد که «لم نرداه ان یطهر فلوهم»، این مرداشتگان لطف ازل را بالرام ار راه تموی در کشد که «والرهم کلمة القوی» آن رانده «احسوا فیها ولا تکلمون»، و ابن خوانده «و الله یدعوالی دار السلام» مقبولان حصرت دیگراند و مطرودان قطعت دیگر، مقبولان حصرت را مسکویت «اولئک حرب الله الا ان حرب الله هم المفلحون»، مطرودان قطعت را مسکویت «اولئک حرب الشیطان الا ان حرب الشیطان هم الحاسرون» کرم و رحمت او مفرقه عسرت دش مرکب درلت حرب الله مرید و حو و چرا نه، حبروت و کبرنای او کوس مهر و ساست در دماغ حرب الشیطان میکود و روی سؤال نه، و کس را بر اسرار حلال دوا الحلال اطلاع نه

امیر المؤمنین علی کرّم الله وجهه گوید یکی را در حاکم می‌مهدام سه بار روی او صاحب قله کردم هر بار روی از قله بگرداند، پس ندائی شنیدم که ای علی دست مدار آنرا که ما دلیل کریم تو او را عزیر متوایی کرد کرامت حواندگان و اهات رانندگان همه از درگاه حلال اوست و نارادت و مشیت اوست «تعرّ من تشاء و تدلّ من تشاء»، نشان کرامت سده آست که مردوار در آید و جان و دل و روزگار

فدای دین اسلام کند چنانکه آن حوامرد کرد حمیب بحار مؤمن آل یس ، تا از حضرت
عزت این خلعت کرامت بدو رسید که « ادخل الجنة » دوستان او حون مآن عقیقه
خطرناک رسد بایشان خطاب آید که « لاتحافوا و لاتحرموا » ، ناراضانرا بشارب دهد
که « وابشروا بالجنة » احمد حصل قدس الله روحه در مرغ بود بدست اشارت مسرد
و بریان دند نه بی مسکب عبد الله پسرش گوش بردهاں او بهاد تا چا شود ، او در
حویشتن مسکب لاعد لاعد - به هور به هور ، سر کت ای پدر این چه حال
است ؟ گفت ای عبد الله وقتی ما خطرست ما عا مادی د ادک افلیس برار اسناد ر
حاک امار بر سر میرد و مسکوبد ای احمد جان سردی از رحم ما ، و من ماکوم
لاعد - هور به ، نایک هس مانده جای خطر است به جای امن در حرر مآند که بدنه
مؤمن چون از این سرای فانی روی دامن منزل بقا بهاد ، عسال او ، ا بران تحفه چه بین
خوانند تا بشوند ، از حساب قدم سعت کرم خطاب آید که ای مؤمنان در راه در بگرد
چنانکه آن عسال طاهر او مآب مشهید ماماطن او مآب رحمت شوئم ، ما امان حصر -
حسروت گویند یادشان ما احمر لی ناں حار اسب ، ا دمان بی شعله رند ،
گویند که آن ور حلال ماسد که ا ماطن وی را ماعر تجلی شد حمیب بحار حون
مآن مقام دولت رسد او را کفد « ادخل الجنة » ، ای حمیب در دودان جای ما ،
دوستان و معاد راو محتان و مرل آماش مشافان نام او بی ، بی دلی هم حسبی
طوبی عش بی عتاب است ، رفی مواب بی حساب است ، حسبی دندار بی حساب است
حمیب حون آن نواخت و کرامت دید که « مالت هو بی یعلمه ا ما عقرل بی »
آرزو کرد که کاشک هوم من دادی که ما لحا مسدم رحه دیدیم ا نراحت حق دیدم
و معرفت الله رسدم

صد کونا شراب از لاف اهال حشدم

المدد شد به مصور رسدم

آحای که ابرار شدند شستم

ما را همه مقصودی ششاش حق بود

الحمد لولیه

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى «الم يروا كم اهلكنا قبلهم من القرون» می‌داند که چند تنه
کردیم پیش از ایشان گروه گروه، «انهم اليهم لا يرجعون»^(۳۱)، که کسی از ایشان باز
نمی‌آید؟

«و ان كل» و هستند ایشان همه، «لما جميع» مگر همه بهم، «لدينا
محضرون»^(۳۲)، مردك ما حاضر كرد دان

«و آية لهم» و ملكشان [از نشانه‌های كرد كاری و توانائی ما بر مرده رنده
گردادن]، «الارض الميتة احياها» زمین مرده اس که ساران رنده گرداسم،
«و اخرجنا منها حيا» و سرون آدم از زمین دانه درودی^(۱)، «فمه يأكلون»^(۳۳)،
تا از آن مجورد

«و جعلنا فيها حیات» و دران زمین بوستانها کردیم و آوردیم، «من نحیل
و اعقاب» از حرمسان و دران، «و فخرنا فيها من العیون»^(۳۴) و دران زمین
چشمه های روان

«لیأكلوا من ثمره» ما مجورد از میوه های آن، «و ما عملناه ایدیهم» و
از آصه ایشان کشتند و شایند، «و فلا يشكرون»^(۳۵)، نآزادی باشد و کردگار
را مرسد،

«سبحان الذي خلق الارواح كلها» ناکی و بی عسی آن حدایرا که سافرند
همه گوینها را از آردن دکان حت حت، «مما تست الارض» از آصه زمین مروداند،
«و من السم» و از تنهای مردمان و دیگر همه جانوران، «و مما لا يعلمون»^(۳۶)،
و از آصه آفریدن گان نداند

« و آية لهم » و نشانی است ایشانرا [مرتوانائی ما] ، « اللیل سلج مه النهار » این شب که می در کشم اروز روز ، « فاداهم مظلومون »^(۳۷) تا ایشان در تاریکی میشود

« والشمس تحری لمستقر لها » و خورشید مرود آرامگاه خود را ، « ذلك تقدير العزیز العلیم »^(۳۸) آن راست داشته و نار انداخته حدای توانای داناست
 « و القمر قدرناه مامل » و ماه اندازه کردیم آسرا در رفتن مرلها در شامروز ، « حتی عاد » تا آنکه که مار گردد ، « کالمرحون القدیم »^(۳۹) چون شاح حرما س یکساله حشک

« لا الشمس یسعی لها » نه آفتاب را سرد ، « ان تدرک القمر » که ماه را در یابد [و کار و مار او] ، « و لا اللیل ساق النهار » و نه شب روز را کم آرد و عاخر [که در دست آمد کار و مار او] ، « و کل فی فلك یسحون »^(۴۰) و هر دو در فلك فراح مرود

« و آية لهم » و نشانی است ایشانرا [مرتوانائی ما] ، « اناحملنا در یتهم » که ما برداشتم پندرا ایشانرا که فریدندرا رادند ، « فی الفلك المشحون »^(۴۱) دران کشتی گران مار پر کرده

« و خلقناهم » و سافریدیم ایشانرا ، « من مثله » از هم ماسد کشتی لوح ، « ما یرکمون »^(۴۲) آصحه می برنشدن بران

« و ان ثأ نمرقهم » و اگر خواهم ایشانرا در آب کنم ، « فلا صریح لهم » فریاد رس بود ایشانرا ، « ولاهم یققدون »^(۴۳) و ایشانرا برهادند
 « الا رحمة ما » مگر حشایشی از ما ، « و متاعاً الی حین »^(۴۴) و مرخوردائی

تا فراسرا حام

« و اذا قیل لهم » حون ایشانرا گویند « اتقوا ما بین یدیکم » بپرهرندار پاداش گناهان که کردید از من ، « و ما حلکم » و گناهان که خواهد کرد از من

پس، «لعلکم ترحمون» (۴۵) مگر سحشاید بر شما

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ» ساندایشان هیچ نشانی از مشایهی خداوند ایشان [و پیمای از پیمایهای او]، «إِلَّا كَانُوا عَلَيْهَا غَرَصِينَ» (۴۶) مگر اراں روی کرد ایده مساشد

«وَأَذِلَّةٌ لِهُمُ الْمَقَالُوتُ» و چون اشانرا کوید همه کید بر درویشان، «مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» از آنچه الله شمارا روی داد، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» ناکرود کان ایشان کوسد کرویذ کارا «إِنَّا نَنْتَظِمُ مِنْ لُؤْيُفَاءِ اللَّهِ أَطْعَمَهُ» ما طعام دهم کسی را که اگر الله حواعد او را خود طعام دهد، «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۴۷) بستند شما مگر در کمراهی آشکارا

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» و مگوسد این هکام رساحر کی حواعد بود، «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۴۸) [ما نمائد ما ما] اگر راست مگوئید «يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ» «وَالصِّحَّةُ وَاحِدَةٌ» حشم ممدارد مگر يك مانك، «تَأْخُذْهُمْ وَهُمْ يَحْضَمُونَ» (۴۹) که فرا کردایشانرا و ایشان ما هم بر آویخته

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً» نه اندری تواند که کد، «وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» (۵۰) و نه تواند که احادان خوش آید

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» و دردمد درصور، «فَأَدَّاهُمْ مِنَ الْأَحْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَسْأَلُونَ» (۵۱) ایشان از کورها سوی خداوند خویش می پویند شتانان

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا» کویذ ای وبل و مریع و هلاک بر ما، «مِنْ بَعْثِنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» که مدار کرد و سگجت مارا از این حواسگاه ما، «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ» این آنست که رحمن وعده داده بود ما را، «وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (۵۲) و فرستادگان

او راست

«إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِحَّةً وَاحِدَةً» بود مگر يك مانك، «فَأَدَّاهُمْ جَمِيعًا» که ایشانرا همه بهم، «لَدَيْنَا مَحْضَرُونَ» (۵۳) نزدیک ما حاضر کردگان باشد

« فاليوم لا نعلم نفس شيئاً » امروز سداد نکند بر هیچکس ، « ولا تعرون
الا ما كنتم تعملون »^(۵۴) و پاداش بدهند شمارا مگر آنچه را که

الوثة الباقية

فوله « ألم تروا » یعنی اهل مکه « کم اهلكنا قبلهم من القرون » - ألم تعتبروا
بمن هلك قبلهم فتؤمنوا محامه ان مرل بهم مثل ما مرل بمن قبلهم مشركان مکه را
مکوبید ند مگرد و عرت مگردن آن گذشتگان و رفتگان اربن حهان و حهامان
داران و ستمکران که ما چون ایشانرا هلاک کردیم وار حان و وطن بر انداختیم و ما
دشان ایشان ار و من بر گرفتیم ، ترسد ایسان که ما ایشان همان کسم که ما آنان
کردیم اهل کل عصر رن سموا بذلك لافراهم فی الوجود ، و « کم » موصعه نص
ماهلدا ، و الحمله فی تعذر التبع سرا

« و انهم الهم لا يرجعون » بدل من الحمله ، والمعنی انهم لا يعودون الی الدنا
و لا يرجعون الهم يوم الله ۱۰۰۰ بمسند و معنی مسند ده ما چند هلاک کردیم پیش اربشان
ار گروه گروه ، و آنکه اربان هلاک کردگان و دشمنان چکس باز نمی آید ، همه
میرود و کس را باز گشت ده ، همه میرود و دنده عرت ند

فی الداهس الاوله	من القرون لما بصائر
لما رأیت موارد	للمهوب اس لها مصادر
ورایت قومی حوها	تمصی الاکابر و الاصاعر
لا ترجع الماصی الی	ولا من الداهس سائر
ایست آتی لامحا	لا حمار القوم سائر ^(۱)

« وان کلٌ لَّمَّا جمعٌ لَدینا محصورون » ای - جمعهم يوم الله ۱۰۰۰ للاحساد و الحرا
علی الاعمال ابن عامر و حمزه و عاصم « لَمَّا » تشدید حواسد و ناس فرائد این جمع
حد است و « لَمَّا » بمعنی الا ، ای - و ما کلٌ الا جمعٌ لَدینا محصورون نافی و
۱ - این اسعار از قس بن ساعده انادی خطب مسهور عرب است که در سال ۶۰۰ میلادی

«لَمَّا» صحف خواند و مابین قرائت «ان» تحقیق سخن راست و «ما» صلت و ریادت
نو کند یعنی و ان کَلَّ لجمعُ لَدینا محصور

«و آید» رفع بالاسداء «لهم» حره، «الارض المته» ای-الناسه «احساها»
لمطر، «و احرحاً منها حاً» من الحنطه و الشعر و ما اشبههما الحتّ الّدی
یطحن و البدر الّدی یعصر منه الدهن و الحثّه عجم العنب، «فمنه» ای - من الحثّ،
«یا کلون»

«و جعلنا منها» ای - فی الارض، «حَبَاتٍ» سانس «من محلّ» و اعصاب و
مخزنا منها من العنوں

«لأأكلو من ثمره» ای - من المآء، لأنّ المآء اصل الجمع و قبل من معدلك
فرا حمرة و الکسانی «من ثمره» صمّتين، والباقون «ثمره» مفتحتین «و ما عملت»
بمعن الّها، قرآء اهل الکوفة، و بالّها، قرآءه الباقيں «ما» درین موضوع بر دو وجه
اسب یبکی بمعنی «الّدی» یعنی و الّدی عملت اندیهم، ای - عرست و درعت و حشرت
هگوید مسانها کردیم اراحه ایشان کشتند و بشادند و چشمه ها کشادیم اراحه ایشان
کندید و کاودند وجه دوم ماء می است یعنی لأأكلوا من ثمره ولم تعمله اندیهم - تا
اران موه ها حورید که به ارضع ایشانست و ریابند آن و نه کار ایشانست سروں آوردن
آن، ایشان کشتند اما سر ساوردند ایشان بشادند اما سار ساوردند ایشان کندند اما
ار سگک آب ساوردند، همانست که حای دیگر فرمود موه را «ماکان لکم ان تستوا
سحرها» و آب را گفت «و ما انتم لد سحاریں» حای دیگر فرمود «اسم تررعونہ ام
حن الرارعون»، «اسم انرلتموه من المرں ام حن المرلون» و قبل اراد العنوں و
الانهار الی لم تعملها بدخلق مثل دحله و الثرات و النيل و بحوها و فواء «اندیهم»
هدا کماة عن القوّه لأنّ افوی حوارح الاسان فی العمل منه صار ذکرالد عالماً فی
الکتابیه، و منله قوله «ذلك مما قدّمت ایدیکم» و فی کلام العجم بدست خویش

کردم حیویشتن و امت لایموی الد بعنہا « املایش کروں » - استہام بمعنی الامر، ای - لشکروا بمعنی

مَن تَرَهْ ہسہ عزّ و حلّ فقال « سبحان اللّٰہی خلق الارواح کذلک » ای - الاحاس و الاعمال و الانواع . « ممّا تمت الارس » من الحبوب و الثمار و الحشش و الاشجار ، « و من امسہم » یعنی الذکور و الاناث ، « و ممّا خلق من الاشياء من دوابّ البرّ والبحر یعال خلق اللّٰہ دابة ملأت ملتی الارس و دوابّ البرّ والبحر الف صنف لا یعلم الناس اشرها ، یقول اللّٰہ تعالیٰ « و مششکم فیما لا تعلمون » و یخلق ما لا تعلمون »

« و آیهٔ لهم » ای - لاهل مکة تدلّ علی قدرتها « اللیل سلح » ای سرح و مکشط منہ النهار ، « فاداهم مظلون » داخلون فی الظلمہ ، والمعنی یدہ مالہار و سحر ماللیل و ذلك انّ الاصل ہی الظلمہ و الہار داخل علیہا اذا عرت الشمس سلح الہار من اللیل فمطہر الظلمة ، ای - سلحا المّوہ الذی ہو شعاع الشمس من الہوآء و کان باللیل للہوآء مسار لیلآء کما یسرع اللباس من الشیء ، « و مد قولہم سلحت المرآء حللہا » ای - برعتہ

« و الشمس تحری » یعنی « و آید لهم الشمس تحری » ، « لمستہر لہا » ای - الی مستہر لہا بمعنی آست کہ خود شد مرود تا آرامگاہ حوس و آرامگاہ وی رہر عرش عظم است حرف درست است از مصطفیٰ معلوات اللّٰہ و سلامہ علیہ کہ فرمودہ را نودر عماری یا نادر هیچ دانی کہ این آفات کہ فروہ شود لحاہ رود ، نودر دہ اللّٰہ و سولہ اعلم ، رسول فرمودہ ہی رود تا بہ عرس ار را قرار کاهی اسب ، چہن آبحا رسد سجدہ کند ، سب دستوروی حواحد تا ار مری بر آید بر عابد حوش ، ہر دور دستوروی می نابد و ار مطلق حوس بر مآید تا روی ک او را دستوروی بدهد ، شمع طلب کند و سجع مابد ، در مماند و وقت در کد دماند کہ آثرہ در صموی نابد مشرق برسا مالد گوید خداوند مشرق دور است حہ فرمائی ، بر ماں آید کہ ار حای حوس بر آید آنگہ از مغرب بر آید و آن نشان مہس است از نشانہای ہامت ، آنگہ مصطفیٰ فرمود

علیه السلام « اندرون متی داکم؟ حین لایمع مصاً ایمانها لم تکن آمت من قبل ، و گفته اند مستقر وی آست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است ، آنروز که ماضی المشارق و آخر المعارب رسد مستقر حویش رسد ، لانها لامحاوره و فل « مستقرها » نهانه ارماعها فی السماء فی الصیف و نهاییه هبوطها فی الشتاء و درشواد خوانده اند « و الشمس صحرى لامستقرها » و هو قرآنة ابن مسعود یعنی انبیا حاربه انداً لا تمت فی مکان ، هماست که جای دیگر فرمود « و سحر لكم الشمس و القمر دائس » این خورشید بر دوام همی رود او را آرام نه و باز ایستاد نه تا آنکه که دما سر آید و نهایت روش حویش رسد

« والقمر قدّناه مازل » - نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب « و القمر » رفع حواصد بر معنی ابتدایا بر تقدیر و آیه لهم القمر نافی صفت حواصد یعنی وقدرنا القمر « قدّناه » احتیاط نوحاتم رفع است و احیاء ابو عبید نصب ، بطیره قوله تعالی « وقدره مازل لتعلموا عدد السس و الحساب » - مگوید ماه را در رفتن اداره کردیم مرلهائی که اول آن شرطس است و آخر آن بطل الحوت تا درین مرلها میرود هر شب بممرلی فرو آید سست و هشت ممرل اندر دواورده برج فلك در هر برجی دو روز و سه یکی بماند تا در يك ماه فلك شمامی بار برد و آن روز که ممرل آخر رسد « عاد کالمر حون القدیم » - آن شاخ حرما س که بر سر حوشه دارد چون یکسال بر آید کهن گردد و خشک شود ماریك و صعیف ورزد شود و از خشکی متفوس گردد رب العالمین مع ما ید ماه نو در آخر ماه همچنان گردد ، و در آن آت دیگر فرمود « لتعلموا عدد السس و الحساب » - این ربادت و قصان ماه ار آست تا در یدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روز کار میداند

« لا الشمس یسعی لها » ای - یسهل لها ، بعث الشیء فاعنی لی ، ای - استسهله فتسهل لی و طلبته فتسرلی ، یهول عروحل « لا الشمس یسعی لها ان تدرك القمر » - لاجتلاف مکایهما فان القمر فی السماء الدسا و الشمس فی السماء الرابعة « و لا لیل

سابق النهار، لاختلاف زمانها فان طلوع الشمس و زمان الليل زمان
عسها، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز، مگوید دست اشارا که امروز بر هم
رسد یا بر سلطان بگذرگر روز کند و پیشی گیرد تا بروز قیامت، پس چون قیامت
پدید آید هر دو بر بگذرگر رسد حناک رب العزة فرمود «و جمع الشمس والصبر
اما امروز یکی در فلک خویش مرود و سلطان خویش مسارد، مدلك قوله «و دل می
فلک میسجون، - السبح - الانسباط فی السر کالتباحه فی العاء.

«و آیه لهم اما حملنا دریتهم، - قرأ نافع و ابن عامر و یعقوب در نادرهم،
على الجمع، و قرأ الآخرون «دریتهم، على التوحد، والمراد بالذریه هاهنا الآباء
والاحداد واسم الذریه تقع على الآباء الذین درى منهم الاولاد والذریه می قوله «میں
حملنا مع نوح، هم الاولاد الذین دروا من الاماء، والذریه الحلی، و «العالم المشجون،
هوسمه نوح علیه السلام - الآباء، می سه سه والآباء فی اصلاهم.

«و حملنا لهم من ملأ ما نر آمنون، می الرواق وصغار السم و قال ابن عباس
هو الابل تحمل فی التری لما حمل السم فی البحر مگوید در تری آفریدم ما در تشمی
در بحر تا خلق بران می شد و از آن سمع همی نرید جای دیگر مرود «و حملناهم
فی الر و البحر، - ما مردان آدم را - در دشت و در دنا، در دشت و سمرا
ناشران و در دنا یا تشمی و نماید سه حر است که الله را در بحال قدر حوس
ستران در صحرا و مع در هوا و تشمی در دنا یا

قوله «و ان نشأ نرهم، - نعمهای حوس بر شمرد و عطاها رداد آکدات
«پرو همت بر پی آن داب نا انشارانه شد و خبر دهد که نعمت بشمار مقابل پسند
و عطا بطاع او بکار دارد، اگر بسند نعمت ر شما و مال دم و ان آشتی و آن درنا
سب هلاک کم فذلك قوله «و ان نشأ نرهم فلا صرح لهم، ای - لامع ابهم، و لاجم
یمنون، «حون من العرق

«الارحمه منا و متاعا الی حسر، ای - الا ان نرحمهم و نمنعهم الی انصاء آجالهم

فهما منصوبان علی المفعول له ، و الرحمة هاهنا المبهلة

« وادافیل لهم اتقوا ماس ایدیکم وما حلفکم » - قال ابن عباس « ما س ایدیکم ، یعنی الاحرة فاعملوا لها ، وما حلفکم ، یعنی الدینا فاحذروها ولا تعتروا بها وقل معناه اتقوا الذي قدعتم بین ایدیکم من الدیوب والذي حلفکم منها لم تعملوها بعدوا تم عملوها قال شقیق السجی لانما تمالم اعمل من الدیوب اشد حوفاً مما عملت وقال قتادة « اتقوا ماس ایدیکم ، ای - اتقوا کلاً کمال من کان فلیکم من الامم » و ما حلفکم ، ای - اتقوا فام الساعة - معر ما ید بیر هیرید ارچان فصحت وچان عقوت که پشیمان را بود ، آن مکسد که ایشان کردید که شما رسد آن عقوت که نایشان رسد ، هماست که فرمود « فان اعرضوا فقل اذبرتکم صاعقةً مثل صاعقة عاد و ممود » و ما حلفکم ، ای - اتقوا فام الساعة التي حلفکم - ترسد از قیامت که مآید در قیامت شما ، یعنی آن مکسد که در قیامت شما را مآن عذاب کند و حواب ابن سحن محدوف است ، ای - ادا فل لهم اتقوا لم یثقوا و لم یرتدعوا

« و ما نأثمهم من آفة من آیات ربهم » ای - دلالة علی صدق محمد (ص) ، « الاکانواعها معرفت » قوله « من آفة » این « من » تحقیق یعنی است « من آیات ربهم »

معصم است

« وادافیل لهم ، یعنی لمشر کی قریش » اتقوا مآثر و فکم الله « تصدقوا علی العیراء و اتقوا علی المساکین مآثر عنتهم من اموالکم ان الله وهو مآ حمله و الله من الحرث و الانعام ، قال الدین کفر و اللدین آمو اطعم من لوی شاء الله اطعمه ، فالوها استهر آء ، - لا تطعمهم و لا یعطهم و لم یعرفوا ان الله امرهم بذلك تعبداً و امتحاناً للعباد لیبلوا العی بالقرص فما ترسله فی مال العی ، « ان انتم الا فی صلال مسر » - فيه ثلاثة افعال احدهما ان الله من تمام کلام التمار قالوا للمؤمنین انتم فی صلال مسر حست ترکت دین آمائکم و اتبعتم محمد آ صلی الله علیه و سلم و قل هو حواب من الله لهم و قل امر المؤمنین بان یقولوا لهم ، « ان اسم الا فی صلال مسر »

« و يقولون حتى هذا الوعد ، يعنون وعد الميث و فيه اصرار ، التأويل اروا « ان كنتم صادقين » و انما ذكر بلفظ الوعد دون الوعيد لانهم رعو الى ان لهم الحسى عند الله ان كان الوعد حقاً

« ما يبطرون » اى - ما يمتطرون ، « الاصحة واحدة » - هذه الصحة صفة القيامة يصح في الصور ثلث صحاح الاولى صحة العرع والمائة صحة الصفة و الثالثة صحة القسام لرب العالمين من كل صحتين اربعون سه ، و هذه الآية في الصفحة التاسعة ، « تأخذهم » اى - تلحقهم « و هم يحصمون » - قرأ حمزة « يحصمون » سكون الحاء و تحفيف الصاد ، اى - يعلب بعضهم بعضاً بالحصام ، و قرأ الاخرى بتشديد الصاد ، اى - يحصمون ، فادعت التأء في الصاد ، ثم انى كثير ويعقوب و ورش يقتحون الحاء ، و ابو عمرو و يحتلس صحة الحاء ، و قرأ الباقر بكسر الحاء - روى ان السى (ص) قال « اتقوا من الساعة و قد شر الرحلان نوبها فلا يتبايعانه ولا يطويانه و اتقوا من الساعد و قد رفع الرحل اكلته فلا يطعمها »

« فلا يستطيعون توصى » اى - لا يقدرى على ان توصى بعضهم بعضا ، « ولا الى اهلهم يرجعون » يعنى ان الساعة لا تمهلهم لشيء بل يموتون حيث سمعوا الصبحا - معى آت آتست كه اسرافيل در صور دمدم يعنى صفة صق و مردم عاقل باشد از قنات و نا يكد يگر در آو حنه در معاملت و متاخر چنانكه حاميى در دست دو كس باشد بايع و مشرى و مى پسايد در ان حال آوار صور بر آيد و هر دو در مقام حوش مى رسد يلى ترارو در دست دارد و نارمى مسجد ما تاء مرده معتد و ترارو همچنان در دست وى ، يكي گاو مى دوشد يكي آب مى كشد هر كس بر سر شعل حوش و از قنات و رستاخر مى رسد كه ما گاه ايشان را صفة او تد ، ايست كه رب العالمين فرمود « فلا يستطيعون توصى ولا الى اهلهم يرجعون »

« و صح في الصور » - اين صفة سوم است صفة نعت كه خلق از كورها بر آيند ، و ذلك قوله « فاذا هم من الاحداث الى ربهم يسلمون » الاحداث - الصور ، واحدها حدث « يسلمون »

اى - يحرقون من القصور احياء ، سل ، اى - حرج من مصيق ، ومنه قيل للولد سل لجروحه من بطن امه ، و الصور - من فيه ارواح الموتى يفتح فيه و ذهب ابو عبيد الى انه جمع صورة كمصوفة و صوف ، اى - تمح في الاحسام فيحون « فاداهم من الاحداث اى ربههم يسألون » يسرعون

« قالوا يا ويلنا من نعمنا مرقدا » - قال ابن عباس - و قتادة انما يقولون هذالان الله تعالى رفع العذاب عنهم من المصائب مرقدون فاداهم بعد المصيبة الآخرة و عابوا القيمة دعوا مالويل و قال اهل المعاني ان الكفار اذا عابوا حبيهم و انواع عذابها صار عذاب القبر في حسابها لولم فقالوا « من نعمنا من مرقدا » ، ثم قالوا « هداما و عدالرحمن و صدق المرسلون » ، اقرؤا حين لم يفتحهم الاقرار و قل قالت الملائكة لهم « هداما و عدالرحمن و صدق المرسلون »

« ان كانت » يعنى ما كانت « الا صيحة واحدة » يعنى المصيبة الآخرة ، « فاداهم جمع لدينا محصورون » للحساب و الحصومات هلاك ايشان مصحبه ي و بعث واحدا ايشان مصحبه ي ، مكويد ناشد مكر نك ما ككحون سكرى همه بهم بردنك ما حاصر كرد كان ناشد ، هماست كه كفت « و حشرنا هم فلم نعد منهم احدا » و كفته اند مصحبه ي آست كه اسرافيل كويد بر صحرة بيت المقدس اتتها العظام النالمة علموا الى العرص على حمار الحماره

« فالوم لا تطلم من شيئا ولا تحرون الا ما كنتم تعملون » - يحوران يكون دما ، معمولاً ، و يحوران يكون تقديره ما كنتم تعملون ، فحذف الحار ، و بطر هذه الآية قوله « اليوم تحرى كل من ما كست ، لا طلم اليوم » وقوله « و وقت كل من ماعمل » وقوله « و انما توفون احور كم يوم القيمة » وقوله « و يوم يرجعون اليه فسنبهم بما عملوا »

النوبة الثالثة

قوله تعالى « ألم يروا » - به مكر بد مدينة سرتا مذايح صايح سسد ، به مكر بد مدينة سرتا الطايح و طايح سسد ، مكر بد مدينة سرتا آيات آفاق سسد ،

سگرید بدیده سر تا آیات اهنس سسد ؟ سگرید بدیده دل تا انوار هدایت سسد ؟ سگرید بدیده حان تا اسرار عیایت سسد ؟ سگرید بدیده شهود تا حصرت مشهود سسد ؟ سگرید بدیده وحد تا رایت وجود سسد ؟ سگرید بدیده محودی تا دوست عیان سسد ؟ سگرید بدیده فنا تا حقایق سگران سسد ؟

الاتا کی درین رندان فریب این و آن سی

یکی رس چاه ظلمانی برون شو ناحیان سی

حجانی کاندرو هر دل کد یابی پادشا یابی

حجانی کاندرو هر حان ده سی شادمان سی

ای مسکن تا کی در صایع سگری ؟ یدنار ر صایع سگر انا بی مدافع مشعول
ماشی ؟ یدنار بمدفع مشعول شو ؟ تا بی مرد هر دری ناشی ؟ مرد هر دی راهر در صلاح و
فلاح بود ، لائن اعا فهلك هزار حص دو ؟ ارحای بر کسان آسان تر اراں بود ده
مرد هر دری رامک در مار آوردن بوی پرید **نظامی** ، ا حدیث دل برده ، « ایما دل
آن بود که مقدار يك دره آذروی حلق درو نه اشد

« الم یروا کم اهلکنا ولمهم من القرون اثم الهم لا ترجعوا » - **سلمان فارسی**
رسی الله عنه هر که که سرائی بر کنشی تو صف لردی مراری ، الدی و رمتگان آن
میرل یاد کردی گفتمی کجا اندایشان ده این سانهاد و اراں مسکن ساختند دل بدادند
و مال و حان و ماحتند تا آن عرفه ها ساراسند ، خون دل بران پادند و خون دل بر ما
شکستند از مار بریختند و در دل حقتند

سل الطارم العالی الدی عن قطبه
« لما اسوی فی الملك و استعد الوری
بحامیحا من بوس عش و لمده
رسول المانیا تلک لحسا

« وان کلّ لثما جمع لیدیا محضرون » صفت درو رستا خیر است که دران درو
، رمه های عناق بر کشایند و سر پوشهای درازی از سر آن بر گرد و که سد « مانشما

عَنْكَ حَظًّا كَمَا فَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ، مَذْعَنَانِ بِي مَعْنَى رَا سِیْ كَه رَمَاهَا شَانِ اَر رَاهِ هَا
 بَدَر مِی كَشَد و لَوْح مَعَامَلَاتِ هَر كَس دَر رَوِیْهَا شَان مِی دَارَنْد كَه « اِفْرَأ كِتَابَكَ » ، و هَر
 دَره یی كَه بَطْلَم سَتَنده مَاشَد نَا اَر رَكَة نَار كَر فَتَه دَاع فَهَر مَسْكَر دَاسَد و مَرِیْشَانِیْهَای
 عَوَانِی حَوِیْشَتِی پَر مَتَعِی مَهْد اِی مَسْكِنِ اَآ حَر مَكُوْنِی كَه تَا حُد اَر اِیْن مَكَاثِرَه بَر دَوَام
 و تَا كِی اَرِیْن شَوْحِی و دَلِیْری فِرَاوَان ، اَر حَال طَعَوَلِیْت تَا حَوَانِی و مَر نَائِی و اَر حَوَانِی
 مَر نَائِی تَا مَكْهَلِی و اَر كَهَلِی تَا پِیْری و اَر پِیْری تَا مَكِی ؟

« سَبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْاَرْوَاحَ كُلَّهَا » ، « الْآیَةُ - پَاكِی و مِی عَسِی اَنْ حُدَا یِرَا كَدَر
 رَمِیْن اَرِیْكَ اَب و یَك حَاك و یَك هَوَا اِیْن هَمِه عَجَائِبْ صَبَحْ نَمَایْد و اَمَات و رَوَا یَات فَدَرْت
 پَدِیْد كَسَد ، سَا كَرْدَن سَد كَا نَرَا و نَار مَوْدُنْ مِشَا نَرَا كَه اَمَكْس كَه مَدِیْدِه مَوْد مِیْبَد و
 اَمَكْس كَه دَر مَافَتِه مَوْد دَر یَا نَد كَه اِیْن كَرْدِه رَا كَرْد كَا رِی اَسْت و اِیْن سَا حَتَه رَا سَا رَمَنده
 اِیْسْت و اِیْن اَرَا سَتِه رَا اَرَا یِنْدِه اِیْسْت و رَسْتِه رَا رَوَا یِنْدِه یِی ، هَر یَكِی مَر هَسْتِی اَللّٰهُ كَوَا ه
 مَر یَكَا نَكِی وِی شَان ، نِه كَوَا هِی دَهِنْدِه رَا حَرْد ، نِه شَان دَهِنْدِه رَا رَمَان ،

و فِی كُلِّ شَیْءٍ لَّهٗ اَیَّةٌ تَدَّلُ عَلٰی اَنَّهُ وَاحِدٌ

« وَ اَیَّةٌ لَّیْسَ لَیْلٌ سَلَجَ مِیْهُ اَلْهَآر » - مَر رَكِی رَا پَر سِیْدَنْد كَه شَب فَاصِل تَر یَا رُور ؟
 حَوَاب دَاد كَه شَب فَاصِلْتَر كَه دَر شَب هَمِه اَسَا یِش و رَا حَت مَوْد و رَا حَت اَر مَهْشْت اَسْت و
 دَر رُور هَمِه رَمَح و دِشَوَا رِی مَوْد اَمَدَر طَلَب مَعَانِی و رَمَح و دِشَوَا رِی اَر دُور ح اَسْت و سَر كَفْت
 شَب حَقًّا مَحَلَصَان اَسْت كَه عِبَادَت نَا حِلَاص كَسِیْد رِیَا دَر اَن نِه ، رُور حَقًّا مَرَا یَا ن اَسْت
 كَه عِبَادَت مَر یَا كَسِیْد اَحِلَاص دَر اَن نِه ، شَب وَفَت حَلُوب دُوسْتَا سَت و مَعَا دَا اَشْتِی حَوَان
 و سَلُوت مِشْتَا فَا ن و هَسْكَام رَا ر مَحْتَا ن وَحِی اَمَد مَعْنِی اَسَا « كَدْب مِیْن اَدْعِی مَحْتِی
 اِذَا حَبَّه اَللّٰلُ نَامِ عِی اَلِیْس كُلُّ مَحْتٍ یَحْتُ حَلُوة حِیْسِه هَا اَنَا مَطْلَع عَلِیْكُمْ اَسْمَع وَا رِی ،
 و كَهْتِه اَمَد شَب و رُور مِشَا ن قِصْ و سَط عَا رِفَا ن اَسْت ، كَهْی شَب قِصْ مَوْد اِیْشَا نَرَا و
 كَهْی رُور سَط ، دَر شَب قِصْ هَمِه فَتَر ت و هَسْت مَسَد ، دَر رُور سَط هَمِه لُطْف و رَحْمَت
 یَا سَد ، دَر شَب قِصْ صَر صَر قَهْر اَیْد شَوَا هَد حَلَال نَمَایْد سَمِه مَرَا رَد دَر حَوَا هَشْتِی اَیْد ، دَر رُور

سبط همه مسم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید سده ساردر رامش آید
 پیر طریقت گفت گاه کونم که در قصه دیوم ارس پوشش ده می بود، گاه بوری
 تاند که شریف در حبس آن ناپدید شود، بوری و چه بوری که از هر ازل نشاست و
 بر سحر دل گامی عواست، هم راحت جان و هم عس جان و هم درد حاست
 هم درد دل می و هم راحت جان هم تنه بر انگیزی و هم تنه نشان
 «والقمر قدّماه مبارک» از روی حکمت گفته اند که زیادت و نقصان ماه از
 آنست که ماه در ابتدای آفرینش بورا بر شمال بود سجود بطری در عجبی در وی پیدا
 شد، رب العزة حمزئیل را فرمود تا پرخویش بر وی ماه رد و آن بورا وی سمد
 انی عس گفت آن خطا که بر روی ماه می سمد، نشان بر حمزئیل است بورا
 وی سمد اما نقش بر جای نماد و بخش کلمه توحید است بر دشمنی ماه شده «لا اله الا الله
 محمد رسول الله»، چون بورا ماه سمد او، احدی در ماه ح زردید، ماه از هر مکان
 مدد خواست تا از مهر وی شفاعت کردند لغتد بار حدایا ماه ح است در ماه عزّت حبی
 کرده هیچ روی آن داد که پیدا گی او را به محور می رب العزة شفاعت ایشان را
 کرد و او را دستور داد تا هر ماهی بنهار سجود دهد در شب چهارده، اکنون هر شب
 که بر آید و بوقت حمت بر دیدنر مسگردد بوری می افراد باشد چهارده ده و سجود
 بود بوری شمال رسد، بار از چهارده چون در گذرد هر شب ده وی نقصان آید تا
 از ساط خدمت دورتر مسگردد و فل شد الشمس عند یون اندا ه ساء معروفه
 و هو صاحب تمکس عن متلون اشرق شمس معروفه من روح سعاده دآئما لا یأخذ
 کسوف ولا سمره سحاب و شبه القمر عند متلون احواله فی المقل و هو صاحب تلون
 له من السط ما یرقمه الی حد الوصال ثم ردّ الی العرة و یقع فی الفس ممّا کان مدم صماء
 الحال فیتا هس و یرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثم یحود علیه الحق
 سبحانه فو قفه لرجوعه عن فترته و افاقته عن سمرته فلا یرال تصو حال الی ان یقرب
 من الوصال و یرتقی الی مدره الکمال فعد ذلك یقول بلسان الحال

مارکت ابرل می و دادک مرلاً تتحیر الالب عد بروله

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى «ان اصحاب الحة اليوم في شغل» بهشتیان آنروردر ماپرداختند،
«فاكهون»^(۵۵)، شادان و باران منوه حواران

«هم وار واحهم في طلال» اشان و حمتان اشان در ررسایه ها اند،
«على الارآلك متكنون»^(۵۶)، برتحتهای آراسته و برحله های تکه رده

«لهم فيها فاكهة»^(۵۷)، اشانراست دران هرمنوه، «ولهم مايدعون»^(۵۷)
وايشانراست هرچه آرزو كند و خواهد

«سلام قولاً» سلامی بگفتار، «من رب رحيم»^(۵۸)، ار خداوند مهربان
كه خود گوید

«وامتاروا اليوم ايها المحرمون»^(۵۹)، و كويندرا كافران كه اهرم خدا شوند^(۱)
امرور ای ناكرویدگان

«الم اعهد اليكم ياسي آدم» نه پیمان ستم ناشما ای فرردان آدم، «ان
لا تعبدوا الشيطان» كه دیومپرستند، «ان لا لكم عدو مبین»^(۶۰)، كه او شا
رادشمنی آشكار است؟

«وان اعدوني» و [نه پیمان ستم ناشما كه] مرا پرستند، «هدا صراط»
مستقیم»^(۶۱)، كه راه راست ایست؟

«ولقد اصل منكم» بدرستی كه سراه كرده شما، «حالا كتیراً» كروهایی
اسوه، «اقلم تكونوا تعقلون»^(۶۲)، خرد داشتند [كه دیو بدشمن داشتند]

«هده جهنم التي كنتم توعدون»^(۶۳)، این آن دورح است كه شما امه بگفتند
و وعده میدادند

« اصلوها اليوم »، ماتن آن درشوید^(۱) امروز، « لما کتمتم تکمروں^(۶۴)، آن

کدکافر شدید و ناسپاس

« اليوم نحتم علی افواههم » آروز، هر مهم مردهای ایشان، « و تکلمنا

ایدیهم » و دستهای ایشان ما ما مسح آید، « و تشهد ارجلهم » و پایهای ایشان

برایشان گواهی دهد، « لما کانوا یکسون^(۶۵)، آنچه ماسرد،

« و لو نشاء لطمنا علی اعینهم » ما اگر خواهم چشمهای ایشان ناپیدا کنم،

« فاستبقوا الصراط » تا آهنگ راه نسد، « فانی بصرون^(۶۶)، هر در چون

فراراه، مبد،

« و لو نشاء لمسحاهم علی مکاتهم » و اگر ما خواهم اشارات، برگردانم

بر جای، « فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون^(۶۷)، ای پند، ای پند، و

و نداه پس

« و من نمره » و هر ترا عمر داد، « نکه فی الحلو » خلق می

برگردانم پس، « افلا یعقلون^(۶۸)، ای پند، ای پند،

« و ما علمناه الشعر » ما ویرا شعر ماه و حتم، « و ما سعی له » و او را

خود سر شعر کس، « و اری به آید آن »، « ان هو الا ذکر » | آنچه او، « و ما و د

سب آن مگر نادی | ارجداود، « و قرآن مبین^(۶۹)، برای آید، ای پند،

« لیدرم کان حیا » تا سم نماد و ا ماه نسد، ای پند، دل،

« و یحق المول علی الکافریں^(۷۰)، و عدای واحد سود را لروید ثان

« اولم یروا اننا خلقنا لهم » می، مبد، « ما فریدم ما اشارنا، « مما عملت

ایدیما » از آنچه ما لردیم و آمدیم، « انعاما » -ها نادان سران و اولان و آه و سدان

« فهم لها مالکون^(۷۱)، تا ایشان را در دست مباد و ما ایشان می، لایند

« و د لناها لهم » و آن -ها را میان رم لردیم اشارنا، « فمهار کونهم »

ارآن لدی برنشتستی اند، برآن می نشیند، «ومها یا کلون» (۷۲) و ارآن لحتی حوردمی اند
ارآن مسحورند

«ولهم فیها منافع ومشارب» و ایشانرا درآن سودهاست و نگرآمدها،
«افلا یثکرون» (۷۳)، مآادی مدد و سپاس داری نکند [ناین نعمت که ما ایشانرا
دادیم]؛

«واتحدوا من دون الله آلهة» کافران فرودار الله حدایان گرفتند،
«لعلهم یبصرون» (۷۴)، تا ایشانرا نگر آید و یاری دهد

«لاستطیعون نصرهم» یاری دادن ایشان نواهد، «وهم لهم حد
محصورون» (۷۵)، این کافران فردا تان را سپاهی اند حاضر کرده [و بهم کردنی د دورح]
«فلا یحرک فوئهم» سخن ایشان اند که می مدارد را «انما نعلم ما یسر و
وما یعلون» (۷۶)، که آنچه میگویند بر ما پوشیده است، مدد هم آید بهان مدارد و
آنچه آشکارا مدارد

«اولم یزالسان» نمی شد این مردم، «انما خلقناه من نطفة» که ما
افرویدیم او را از قطعه یی، «فاداهو حصیم ممین» (۷۷)، آنکه ما ما حصمی کند
حصمنی اسکار

«وصرب له امثلا» ما را میل رد [و ما را ما خود د]، توانی هم سانی (۱) ساحب
در سخن [، «وینی حلة» و آفرنس او] که اول آفریدیم و خود سود [فراموس
کرد، «قال من یحیی العظام» که آن کست که استخوان را زنده حواحد کرد؟
«وهی رمیم» (۷۸)، و آن زنده و ساه گشته

«قل یحییها» گوی زنده کند آن اسجوانهای نوسنده تنه گشته، «انلدی
انشأها اول مرة» او که سافرند بحسب بار آنرا، «وهو کل خلق علیهم» (۷۹)،
و او همه آفرنده بی و همه آفریش داناست

«انلدی جعل لکم» آن حدائی که شما را کرد و آفرید، «من الشجر الاحصر

باراً، از درخت سر آتشی، « فاذا انتم مه توقدون ^(۸۰) »، که تا شما اراں آتش می فرورید

« اولیس الدی خلق السموات والارض بقادر » دست آنکس که آسمان و زمین آفرید توانا، « علی ان یخلق مثلهم » بران که چون ایشانرا آفرید؟ « نلی وهو الحلاق العلیم ^(۸۱) » آری اوست آن آفریدگار آسان آمرس دانا،

« انما امره » فرمان او آست، « اذا اراد شیئاً » که چری خواهد که بود، « ان یقول له کس ینکون ^(۸۲) » آرا گوید که ناش و می بود

« فسبحان الادی ینده ملکوت کل شیء » پاکی وی عسی او را که بدست اوست پادشاهی همه چیر، « والیه ترجعون ^(۸۳) » و باز گشت همگان با اوست

الموة الثانية

هوله تعالی ان اصحاب الجنة النوم فی شغل ما ذهون - انی کثیر و نافع و ابو عمرو « فی شغل » محفّ حواسد و مافی قراء منقل حواسد و هما العنان مدل التحب والتحت، و مفسر « شغل » قول انی عباس اقتصاص انکار است مصططی علیه الصلوة والسلام در تفسیر اس آید لیه « ان احدهم لیمتس فی العداة الواحدة مائه عدرآء » قال « فی هذا شغلهم » و قال عکرمه فتكون الشهوة فی احریهم كالشهوة فی اولدهن و کلماً اقتضاه رحمت علی حالها عدرآء و قال حآن رحل الی السی (س) فقال یارسول الله انصی الی سآما فی الجنة کما یصی السی فی الدسا قال « والدی یصی سده ان المؤمن لیمصی فی النوم الواحد الی الف عدرآء » گفته اند که در صحبت بهشتیان می و مدی و فصولات باشد حاملک در دسا، ملی لذت صحبت آن باشد که ریر هر تار موئی یک قطره عرق ساید که رنگ رنگ عرق بود و بوی بوی مشک و عن عبد الله و هب قال ان فی الجنة عرفة یقال لها العالیه فیها حورآء یقال لها العیفة اذا اراد ولی الله ان یأسها انها حمرئیل فآدنها فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصفه یجمع اذیالها و ذوائها یسحر بها

محماس بلانار کلمی گفت « فی شعلر » یعنی عمامه اهل النار ، ای لایهتیم اهرم
 فلاید کر وبهم ، معنی آست که بهشتنار اچندان نار و نعم بود که ایشانرا پروای اهل
 دورح سوده حیرایشان پرسد نه پرداخت آن دارد که نام ایشان نبرد و گفته اند قومی
 عاصان آت احمد در عرصات قامت بنامند اردورح رسته و بهشت نارسند ، رب العزة
 با ایشان خطاب کند که اهل دورح در عذاب و سخطها گرفتار اند و از محنت خویش با کسر
 نبردارید و اهل بهشت در نار و نعم عرق اند و با نعم و افضال ما مشغول ، ایشانرا چندان
 شعلر آست دران نار و نعم خوش که مادیگری نمی پردازد ، فذلك قوله « فی شعلر
 فا کهو » ، آنگه گوید عبادی چون از هر دو فریق نارماند ، اینک من باشما رحمت
 کردم و شمارا آمریدم این کیسان گفت شعل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است
 این زیارت آن مرود و آن زیارت این میآید ، و فی پیغامبران زیارت صدیقان و اولیا
 و علما بود ، وقتی صدیقان و اولیا و علما زیارت پیغامبران رود ، وقتی همه بهم جمع
 شوند زیارت درگاه عزت و حصرت الهیت روند و فی الحشر عن ابی عباس رضی الله عنه
 عن السی (ص) قال « ان اهل الجنة یروون ربهم عروحل فی کل یوم جمعة فی مال
 الکافور و انهم منه مجلساً أسرعهم الیه یوم الجمعة و انهم عدواً » و عن ابی مالک
 رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص) « سما اهل الجنة علی حیول من یاقوت و سرحها
 من ذهب و لحامها من ذهب یتحدّون تحت ظل الشجرة عن الدیا اذا قام آت عن ربهم
 عروحل ان احبوا ربکم فیرلوا عن حولهم الی کتب من مسک اسس اشیخ ما ر من
 ذهب و ما ر من نور و ما ر من لؤلؤ و ما ر من یاقوت و ما ر من فضة فیجلسون علیها
 فقول الحیار حل حلاله مرححاً حللی ورواری و اهل طاعتی اطعموهم فطعموهم طعماً
 ما طعموا فله منله فی الجنة ثم یقول حل حلاله مرححاً حللی ورواری و اهل طاعتی
 اسقوهم مسقوهم شرباً ما شر و امله فی الجنة قط ، ثم یقول حل حلاله مرححاً حللی
 ورواری و اهل طاعتی السوهم فلیسوهم ما ما السوا منلهما قط فی الجنة ثم یقول تبارک و
 تعالی مرححاً حللی ورواری و اهل طاعتی عطر و هم یعطروهم بطرما عطر و املته فی الجنة

«لهم فيها فاكهة» ولهم ما يدعون، یعنی ما یتیمون، تقول ادع علی، ای - تمس
و قيل «يدعون» یتعللون من الماء، ای - اہم فيها ما يدعون الله به و قيل
للمؤمنين في الجنة ما يدعون في الدنيا من الثواب والدرجات فيها ويسكره الكافرون
«سلام» قولاً من رب رحيم» - گفته اند آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحيم
است، معنی هر دو آیت درهم بسته و «سلام» بدل «ما يدعون» است، مسکويد ايشانراست
هرچه آرزو کنند و آرزوی ايشان - سلام است، معنی لهم سلام يقول الله قولاً ايشان را
آرزوی سلام است و ايشانراست آن سلام که آرزوی ايشانست، سلامی که ارگفتار خداوند
مهربان است بواسطه درمیان و نه آحاد هر و ترجمانست گفته اند معنی سلام آست
که سلمتم عبادي من الحرقه و العرقه، و آنچه گفت «من رب» رحيم» اشارت رحمت
دريس موصع آست که ايشانرا مرحمت خوش قوت و طاقت دهد تا سواسطه کلام حق
شود و دندار و نه سدد و ايشانرا دهشت و حرت سود روی حاضر من عبد الله
قال قال رسول الله (ص) «سا اهل الجنة في نعمهم اذ سطح لهم ربهم فرموا رؤسهم
فاذا الرب عز وجل قد اشراف عليهم من فوقهم فقال السلام عليكم يا اهل الجنة فذلك
قوله «سلام» قولاً من رب رحيم» - منظر الہم و یطرون الہ فلا یلقون الی شیء
من الہم ماداموا یطرون الہ حتی یحتجب مدنی ورہ و ، کتہ علیہم فی دیارہم
«وامتاروا النور ایہا المحرمون» - الفول ہا دما مصر، التأویل و یقال للکفار
«اماروا النور» یعنی تمیزوا من المؤمنین و فی معناء قوله تعالی «یصدعون»
«یتبرقون» «فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر» و جعلنا سہم موقاً» - قال قتادة «ما
اعتزلوا عن کل حر و قال المدنی ای - کربوا علی حدة و مال الصحاح ان لكل
کافر فی النار بیتاً یدخل فیہ و یردم اماہ النار فیکون فیہ اند الآبدن لا تری ولا یری،
و کان السی (ص) کثیراً یقول «اللہم انی اعزک من النار و یل لاعل النار»
قوله «الم اعهد الکم» ای - الم آمرکم، الم اوصکم «یا ای آدم ان لاتعدوا
الشيطان» عادة الشيطان طاعته، و كذلك تأویل قوله تعالی «اتحدوا احبارهم و

رهبانهم ارباناً یعنی اطاعوهم فی الباطل و قيل معناه ان لا تصنعوا الاصنام ، فاصاب الى الشيطان لانهم عبدوها بامرہ فكأنهم عبدوه ، والمراد بالعبد ما عهد اليهم فی قوله « واد احد ربك من سبي آدم » الآية و قيل « الم اعهد اليكم » بارسال الرسل وارسال الكتب ، يقول الله لهم هذا يوم القسمة ، و يحتمل ان يكون هذا من خطاب الله تعالى عباده في الدنيا ، « انه لكم عدو مبين » طاهر العداوة

« وان اعبدوني » اطعوني و « وحنوني » « هذا صراط مستقيم » دين قيم
« ولقد اصل منكم حبلاً كثيراً » - نافع و عاصم « حبلاً » مفرج و ماز تشديد
لام حوايد ، يعقوب صم حيم و ما تشديد لام ابن عامر و ابو عمرو صم حيم و سلون
ما نافي قرأ صم حيم و ما و صمف لام و الحبل - جمع الحبله ، و الحبل جمع الجمع
و الحبل بالتحصيف جمع حبل ، و كلها لعب معناها الحلق و الجماعة ، اي - حلقاً كسراً
حبله اي - حلقه معني آست كه شيطان ارشما گروهاي اسوه سراہ كرد ، و اين بر طريق
تسبب است ، يعني ساراك طان سبب لصاللهم ، كقوله تعالى للاصنام « رب اني اسئلك
كسراً من الناس » ، و صحت هدايت و صلات و رشد و عوات ار حداثت تعالى و تقدس
« اهلتم تكونوا تعقلون » - اسفهام تفريع على تر ذم الاشتغال بالعقل و هل
« اهلتم تكونوا تعقلون » ما اتاكم من هلاك الامم الحاله طاعة الناس

و يقال لهم لما دوا من النار « هذه جهنم التي كنتم توعدون » بهاي الدنيا
« اخلوها اليوم » ادخلوها و الرموها و دوقوا جزها « ما كنتم تكفرون » - قال
ابو هريرة ارقب البئرا الف عام فاستت ثم اوقدت الف عام فاحترت ثم اوقدت الف
عام فاسودت في سوداء كالليل المعظم

« اليوم نحكم على افواههم » - رور قلتمت عمل كافران بركايران عرب كسند و صحفه
هاي كردگار ايشان نايشان نمايد آن رسوايشا سند و كرده ها بر مال كوههاي عظيم ،
انكار كسند و حصومت در كرد و بر هشتگان دعوى دروع كسند كوسند ما اين كه در
صحفه هاست نه كرده ايم و عمل ما مست و الله ربنا ما كنا مشركين ، همسايگان براي نشان
كواهي دهند ، همسايگان را دروع رن كيرد ، اهل و عشيرت كواهي دهند و ايشان را مير

دروع رن گیرد ، پس رب العالمین مهر مردههای ایشان بهد و حوارج ایشان مسح
آرد تا مر کرده های ایشان گراهی دهد ، ایست که رب العزة فرمود « اليوم محتم
علی افواههم وتکلمنا ایدیهم » و اول چیزی از اعصای ایشان که گواهی دهد استخوان
راں چپ بود لقول النبی (ص) « ان اول عظم من الانسان یطلق يوم محتم علی الافواه فحدّه
من رحله الشمال » ، و قال (ص) « انکم تدعون يوم القيمة مقدّمة افواهکم بالقدم ای
مشدّدة فاؤلما یسل علی احدکم فحدّه و کفّه » و روی اہم یقولون لحوارحهم ماشدا تکت
ہندہ و عسک کتباً ساعد ، ای محادل و فی کیفیتہ هذا الکلام قولان احدهما ان الله
یمکنہا من الکلام و یجعل لہا حلقہ تصلح للطلق ، والثانی ان المتکلم هو الله سبحانه الا
انہ یسمع من حہتها فسب الہا و فی الحر عن حارث بن عبد الله قال لما رجعت
مہاجرہ البحر قال رسول الله (ص) : الاتحدّثونی ما عجب ما رأیتہ من ارس الحشۃ فالوا
یسماع حلوس ادرّت علیہا محجور من رها ستہم تحمل علی رأسہا فله من ماء فمرّت
بعتی منہم فجعل احدی یدیه بین کتفہا ثم دفعها فحرّت علی رکتہا فاکسرت فلتہا
فلما ارفعت البعت الیہ فقالت سوف تعلم یا عبد (۱) اذا وضع الله الكرسي و جمع الاولین
والآخرین و تکلمت الایدی والارجل ما كانوا یکسون سوف تعلم کف امری و امرک
فقال رسول الله (ص) « صدوت ثم صدوت کف یقدّس الله فوما لایؤ حد من شدیدہم لصعہم
« ولو نشاء لطمسنا علی اعینہم فاستموا الصراط فاتی یصرون » قال ابن عباس
معناه لو نشاء لقمنا (۲) اعین صلاتہم فاعمسنا ہم عن عینہم و حولنا انصار ہم من الصلالہ
الی الہدی فابصروا رشد ہم « فاتی یصرون » ، ولم یعمل ذلك بہم معنی آست کہ
اگر ما حواہم دینہ صلات ایشان بر کسم و ہدایت دہم تا راہ سدد و براہ راست رود ،
آست کہ فرمود « فاتی یصرون » ، ولم یعمل ذلك بہم چون فرا راہ سدد و اس نکردم تا
ایشان رجحاج گشت معنی آست کہ ما اگر حواہم ایشانرا ما سدا کیم تا از راہ
بر گردد ، و اگر این کیم را کجا سائی نامد و چون فرا راہ سدد ؟

« ولو نشاء لممسحناہم علی مکاتہم » - قرأ ابو نکر « علی مکاتہم » یعنی

- عدد (بصم اول و فتح دوم) بمعنی عادر ۲ - فقاما = قلمنا

لوشاء جعلناهم قردة و حادیر فی مادلهم - اگر خواهم ایشانرا صورت کرداسم ما کپیان و حوکان ثمار حای حوش بر مرل حوش می باشد و قبل لوشاء جعلناهم حجارة علی المکان ، ای - «اعتنید لا یستطیعون الدحاب ولا الرجوع ، والمکان والمکاة واحد و قبل لوشاء لا تعد ناعم عن ارحلهم فلا یقذرون علی دهاب ولا رجوع و قبل ، فما استطاعوا مصیاً ای - ما میدروا ان محاوروا تمکندهم ، « ولا یرجعون » ای - لا یتوبون

« ومن بعدہ سگسه فی الحلق » ای - من اطلما عمره رددناه الی اردل العمر شیئه الصبی فی اول الحلق و قبل « سگسه فی الحلق » ای - بصیره الی الضعف بعد القوه والی نقصان بعد الزیاده « سگسه » صم بون اول و فتح دیم و تشدید کاف در اءت عاصم و حمزه است ، باقی صبح بون اول و اسکان بون دوم و صم کاف و تحف حواصد

« افلا تعقلون » تا محاطه قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب است ما فی ما حواصد مگوید هر کرا عمر دراز دهم ، حاق می بر کردام نه پس ، و او را بشه کودکان ناردازیم ، یعنی که پس از نادت او را قصاص دهم و پس از قوت او را ضعف دهم ، همانست که دران آیت فرمود « الله الذی حلکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعفا و شه » و قال سفیان اذا بلغ الرجل ما من سنة تعثر جسمه « افلا یعقلون » معبره او و علموا ان الذی قدر علی تصریف احوال الانسان یندر علی البعث بعد الموت

« وما علمه ان الشعر وما یسعی له » این حواص مشرکان فریش است که میگفتند رسول خدا شاعر است و آنچه مگوید و میخواند شعر است ، و ذلك فی قوله تعالی « ام یقولون شاعر » مرئیس نه رب المون « ائینا لتارکو آلهتنا لشاعر محزون » رب العالمین فرمود ما او را شعر ، ماو حتم و او شاعر نیست ، شعرش شهنش آرد و در وی شهنش نیست و در گفتمان وی تهنش نیست « وما هو علی الحب بطس » ای - منتهم او در هر چه حس داد از حب منتهم نیست و معام که آورد حروچی پاک نیست « ان هو الا وحی یوحی » « وما علمناه الشعر ما یسعی له »

روی عن الحسن ان السی (س) کان یسمی بهذا الذی کفی الشب والاسلام للمرء ماها فقال کفی بالاسلام والشب للمرء ماها فقال ابو بکر یا بنی الله ائینا

قال الشاعر كفى الشيب والاسلام للمرء ماها ثم قال انونكر او عمر اشهد انك رسول الله يقول الله عز وجل «وما علمناه الشعر وما ينبغي له» وعن قتادة قال يلعي ان عائشة سئلت هل كان النبي (ص) يتمتل شيء من الشعر؟ قالت كل الشعر امض الحديث اليه، قالت ولم يتمتل شيء من الشعر الا نسيت احى نبي قيس طرفه ستندى لك الايام ما كنت حاهلاً وياتيك بالاحبار من لم ترود^(۱) فجعل يقول (ص) وياتيك من لم ترود بالاحبار فقال انونكر لس هكذا الشعر انما هو وبأسك بالاحبار من لم ترود، فقال (ص) «ما علمت الشعر وما ينبغي لي» «ان هو» يعنى القرآن «الدكر» اى - موعظة «وقرآن مس» «وهو العرائض والحدود والاحكام

د لندر» - قرأ اهل المدينة و الشام و يعقوب «لندر» متاء المحاطة و كذلك في الاحقاف وافهم ابن كثير في الاحقاف، اى - لندريا محمد و قرأ الآخرون بالياء، اى - لندر القرآن «من كل حياً» يعنى مؤمناً حتى القلب لان الكافر كالميت في انه لا يتدبر ولا يتفكر «ويحق القول على الكافرين» اى - تح حجة العذاب على الكافرين «حتى» ايضا بمعنى عاقل و مؤمن است وحصه بالذكر لا تنفعه به كقوله «انما ندر من ائبع الدكر» ومعنى است كه تو كسى را توانى كه آگاه كسى كه عاقل بود و مؤمن اما من در ماند و انداز تو در دل وى انر كند و پند تو وى را سود دهد، اما كافر و حاهل دلهاى مرده دارد و در شمار مردگان اند، نه پند تو ايشان را سود دارد نه انداز تو در دل ايشان انر كند، ان حكم مادر ارل كرديم و در لوح جهان شستيم كه رنده دلاى را پند تو سود دارد و مر مرده دلاى عذاب ما واحب آيد، ايست كه رب العزة فرمود «ويحق القول على الكافرين» اى - ويص العذاب على الكافرين - واحب شد و درست گشت مر كافرين سخن الله در ارل كه اهل عذاب اند

«اولم يروا انما خلصنا لهم ممّا عملت ايدينا» اى - تولينا خلقها فادعانا من غير اعانة احد، و دكر الايدي ها هنا يعيد ان الله تعالى خلقها بذاته سبحانه من غير واسطة. معنى خلقى حقيقى آفرينى است، از دست هست كردن و از نبود آوردن و از آغار و

۱- اين شعر از معلقه طرفه بن العبد بن مصان المكرى است

ساحتی، و حقیقت این فعل حر کرد کار قدیم و خداوند حکیم رامست که کمال قدرت و حکمت و حلال عزّت حرور را هست و در قرآن خلق سجد معنی بیاید خلق است بمعنی تصویر کفوله «و ان تخلق من الطين» ای - تسویر، و خلق است بمعنی دروع کفوله «و تخلقون افکاً» و خلق است بمعنی دین کفوله «لا تمّیدل لخلق الله» ای - لدینه، و خلق است بمعنی انداع و اختراع کفوله «خلقکم من منس واحد» و کفوله اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا - قال القتیبی «الایدی» هاهما المذمره والقوّه و قوله «عملت ایدینا» حکایت عن المعلّو ان لم مباشر الفعل مالد، هدا کفوله حرّی ساء هذه القمطره و هدا القصر علی بدی فالان و فی الدر «علی الدما احدث حتی تؤذیه فالامه مؤدّه وان لم تباشر مالد» و تقول مالی فی بدفالان، والسّم تحت بدالقیّم فالد یکسی بها عن الملكة والسط

«اسماماً هم لها مالکون» ساطون فاهرون، ای - لم تخلق الامام وحشیة نافرة من سی آدم لا یقدرون علی صطها بل هی مسخرة لهم، وهی قوله «و دللما لهم» سحرّ ناها لهم، «فمها رکوبهم» - الر کوب والر کوبه - ما یر ذب من الادل، و كذلك الحلوب والحلوبة ما یحبّها نالها، و حذف الها، و قبل الر کوب جمع والر کوبه واحد «و منها یأکلون» ای - سحرّ ناها لهم لیس کبوا طهرها و یأکلوا لحمها

«ولهم فيها منافع و مشارب» - المنافع الاصواف و الاونار و الاشعار و الاولاد

والمشارب اللس، «افلا یشرّون» - اسمهم بمعنی الامر

«و اتحدوا من دون الله آلهة لعلّهم یبصرون» معنی لعلّ اسمهم، بصرهم ادا حرمهم

امر و تمنعهم من ذلك ولا ینکون ذلك قط

«لا ینصرون بصرهم» و منعهم من العذب، «و هم لهم حدّ محصرون» ای - الکفّار حدّ للاسام یعصون لها و یحصرونها فی الدسا هی لاسوق الهم حرّاً ولا تستطیع لهم بصرّاً و قبل هدا فی الآخرة یؤتی کلّ معبود من دون الله و معه اسماعه الدین عنده کأنّهم حدّ محصرون فی النار

«فلا یحرک قولهم» - مه فولان احدهما قولهم فی الله ان له شریکا وولداً، انا نعلم ما یسرّون و ما یعلّون» صحاریهم علی احوالهم و افعالهم، و الثانی قولهم فک

یا محمد! تـك شاعرٌ ومـحـوونٌ وسـاحـرٌ وقـیل «قـولـهم» ای - تـهـدـیدـهـم اِیـاك مـالـقـتـل و
وعدهم، «ا» تا تعلم ما یسرون وما یعلنون، فـحـول یـنـك و یـسـهـم

«اولم یر الاسان انا حلقاه من طغفه فاذا هو حصیم مس» حذل بالناطل منین
مین الحصومة، یعنی انه مخلوق من طغفه، ثم یحاصم فكیف لا یتفكر فی بندو حلقه حتی
یدع الحصومة - نمی بیند مردم که ما میافزیدیم او را از آنی من در قراری میکن،
چهل روز او را در طور طغفه نگه داشتیم تا علقه کشت و آنکه در طور علقه چهل روز
نداشتیم تا مصعه کشت مصطمی علیه الصلوة والسلام فرمود «ان خلق احدکم جمع
فی بطن ائمه اربعین لیلة ثم یرکون علقه مثل ذلك ثم یرکون مصعة مثل ذلك ثم یبعث الله
عروحل الیه ملکاً ناربع کلمات فیقول اکتب احله وورقه و شقی او سعید» آنکه
تقطیع هکله او وصورت شخص او در ظهور آوردیم و او را کسوت شربت پوشا میدیم و از
آن فرار مکن ماین فصای رحب آوردیم و از پستان پزار حون او را شر صافی دادیم و
بعقل و فهم و سمع و بصر و دل و جان او را میاراستیم و قه من و طش و مشی و حرکات او را
قوت دادیم، ما این همه نعمت و کرامت که ناوی کردیم و اوان طغفه مان رتبه رسا میدیم
همی ما ما حصمی کند، ایست که رب العالمین فرمود «فاذا هو حصیم مس» -
حصم در موضع انی بن حلف الحمعی است و این آیت در شأن وی آمده استخوانی
درینده کهن گشته برداشت، گفت ما محمد اتری یحیی الله هذا بعد ما رم؟ فقال علیه
الصلوة والسلام نعم و یعتک و یدخلک النار، فانزل الله تعالی هذه الآيات

«وصرب لنا ملاً و سى حلقه» ای - حلقها ائاه، مصدر مضاف الی المفعول
«فال من یحیی العظام وهی رسم» - یرم الشیء ورمته هوی رسم، ککف حصب
وعین کحبل

«قل یحییها الادی اشأها» حلقها «اول مرة» ابتداءً حین وحد، «وهو مکمل
خلق علم» لا یحیی علیه احراؤه وان تفرقت فی البرّ والبحر فیجمعه وبعده حلقاً کماکان
قال العلم هاهنا مشتمل علی سعه الاقتدار علی الامر فان العلم بالخلق اعجب من القدرة
علی الخلق

«الذی جعل لكم من الشجر الاحمر نارا» - قال ابن عباس - هما شجرتان يقال لاحد یهما المرح و للآخری العفار فمن اراد منهم البار قطع عصص مثل السواکین و هما حصاروان فطهر منهما الماء فيستحق المرح و هو ذکرٌ علی العفار و هی انسی فتحرج منهما النار مادی الله، و تقول العرب فی کل شجر نارٌ و استمجد المرح و العفار^(۱) و يقال فی کل عود نار الاعد و الشجرید تر و تؤث، ففی قوله «ومنه شجر» فيه تسمیون، مذکرٌ، و فی قوله «من شجر من رقوم فمالئون منها الطون» مؤنث «فانما انتم منه تو فدون» ای - تقدحون و توفدون النار من ذلك الشجر، این آیت از روی اشارت صحت است بر مکرر این بحث، آن خداوند که آتش در درخت سر سافرید قادر است که رندگی در استخوان پسته زریده سافرسد و بروی دوار داد و قدرت مروی تمسک شود

پس در حقیقت سرود و آفرینش آسمان و زمین برایشان حجت آورد و می‌داند اولس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق ما یشاء - «فرا یعقوب» - یقدر، بالناء علی الفعل، ای - یقدر علی ان یخلق ما یشاء، ثم قال «بلی» ای - بل بلی هو قادرٌ علی ذلك اولس له جوابٌ یرد ذلك، «وهو الحاق» یخلق خلقاً بعد خلق، «العلم» بجمع ما خلق

«انما امره اذا اراد شئاً» - «فما ان او آتت که چون چری حواهد که بود،» ای - بقول له، ای - لذلك الشئ، «کن فکون» ای - «هو یکون علی ما قدر و اراد» آن چهر را گوید که ناش، هر چند که آن حصر حاضر بود اما معلوم حق بود و آنچه معلوم حق است بمرتبت حاضر است و خطای ماوی درست در بعضی اخبار است که حق حل حلاله و مورد «ای حواذ ما حد عطا می کلام و عدا می کلام و اذا اردت شئاً فاما اقول له کن فکون» «فسبحان الذی سده مکتوب کل شیء» - کلمه تعظیم است و احلال حق حل حلاله و تشریه و تقدیس وی از آن که در قدرت وی قصای آید یا از عجز و عیب در وی نشانی بود، و الملكوت هو الملك ما لمع الالفاظ فلا یلکون الله وحده و در قرآن سبحان بدو معنی آید یکی بمعنی سریه، دیگر بمعنی تعجب، آنچه بمعنی تشریه است نادان

۱- استمجد المرح و العفار - اسبکرا من النار (فاموس المصط)

احدیّت گردد حلّ حلاله ، و آنچه بمعنی تصح است ما افعال وی گردد عَرَّ شامه ، نمریه
 آست که فرمود «سبحان ربك رب العزة عما يصفون» «سبحان هو العی» «سبحانه
 ان یکون له ولد» «سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبراً» و هم ارب باب است حکایات
 از قول موسی و عیسی و یونس «سبحانک تمت الیک» «سبحانک ما یکون لی ان اقول
 ما لیس لی حق» «سبحانک انی کنت من الطالمس» و آنچه بمعنی تعجب است «سبحان
 الّدی سحرّ لنا هذا» «سبحان الّدی خلق الارواح کلّها» «سبحان الّدی اسری معده» ، و
 هم ارب باب است «سبحانه اذا قضی امرأ» ، «سبحان الّدی سده ملکوت کلّ شیء» .
 پاکوی و می عیبی حدایرا که بدست اوست و بداشت او پادشاهی همه چس ، «والیه ترجعون»
 و بار گشت همه خلق با اوست و بار گشت همه کار ما حواست او و بار گشت هر بودی ما
 حکم او ، و قیل «والیه ترجعون» اما الی الحیة و اما الی النار

اگر کسی خواهد که او را سطلی باشد در سخن از روی و عطف و تذکر درین
 سورة یس مفرد جمعی کرده ام آنرا تحصیل کند که تفسیرش ازین احتمال نکند
 و سبق تفسیر بگذاشتن شرط نیست ،

النوبة الثالثة

قوله تعالی «ان اصحاب الحیة الموم فی شعل» فاکهون» و کعب بن الحراح
 گفت شعل ایشان در بهشت سماع است ، همانست که حای دیگر فرمود «فهم فی
 روصه یحرون» «انتم و ارواحکم تحرون» فهذا البحر هو السماع فی الحیة ، سده مؤمن
 در بهشت از روی سماع کند ، رب العزة اسرافیل ، فرستد تا مرحاب راسب وی بسند
 و قرآن خواند گیرد ، داود مرحب وی مایستد و نور خواند کرد ، سده سماع
 همی کند تا وقت وی خوش گردد ، حان وی فرا سماع آید ، دل وی فرا نشاط آید ، سروی
 فراکار آید ، از تن رمان ماند و سس ، از دل نشان ماند و سس ، از حان عیان ماند و سس ،
 تن در وحدت واله شو . دل در شهود مستهلك شود ، حان بدو خود مستغرق گردد ، بدیده از روی
 دندار دو الحلال کند ، دل از روی شراب ظهور کند ، حان از روی سماع حق کند ، رب العزة

پرده حلال مردارد دیدار نماید، سده را بحام شراب سوار، طه و یس خواندن کبیر
 حان سده آنکه حقیقت در سماع آید ای خوانمرد از تن سماع نماید که درسد برتری
 است، از دل سماع نماید که رهگنوی است، سماع، سماع حاست که نه ایندیری است
 تن سماع نکند که از خود بدرد است، دل سماع نکند که زور کرد است، حان سماع
 کند که فرد را فرد است

حویده تو همچو تو فردی ناید آراد ره رعلت و دردی ناید
 و گفته اند شعل بهشتیان ده چهر است ملکی که دروغل نه، حوائی که ناو پیری
 نه، معنی بردوام که نا او سماري نه، عزری پیوسته نه نا او دل نه، راحی که نا او
 شدت نه، نعمتی که نا او محبت نه، قائی نه نا او فنا نه، حوتی نه نا او مرگ نه، رضائی
 که نا او سقط نه، اسی نه نا او وحشت نه

پیر طر بقت گفت این شعل عالمه مؤمنان است نه مصطمی (س) در حق ایشان
 گفته «اَکْسِرُ اَهْلِ الْجَنَّةِ اللَّذِیْ اَقَامَ قَرْنًا مَّحَلًّا وَ حَوَاسٍ حَصْرَتْ مَشَاهِدَتْ اَرِ
 مَطَالَعًا شُهُودًا وَ اسْعَرَا وَ حَوْدِیْكَ لِحِطَّةٍ مَا نَعَمَ بِهِتْ مَرْدَارِدِ، مَرْنِ اَحَالِ هَمی گوید
 روری که مر اوصل تو در چنگ آید از حال بهشمان مرا مسک آید

حون خلایق از عرصات قامت برود، ایشان مرحای نماسد، برود، فرمان
 آید که شما سر بهشت روید و نار و نعم بهشت بسد، گوید لحا، و نم داد آنچه مقصود
 است ما را خود ایضا حاضر است پیر نوح علی سیاه گفت او را که می اند که اَرِکَ لِحِطَّةِ مَاسِ
 بی او مساید بود، ره ره هاشان آب گردد، اوصالشان بسد از هم جدا شود
 امیر القومین علی (ع) فرمود «لَوْ حِجَّتْ عِنْدَ سَاعَةِ لَمَتْ»

«لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَائِدَتُوعُون، سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِمٌ - سَلَامٌ حَمْدًا وَدُونِ
 کریم سنده ضعف دو صوب است یکی سمر و واسطه، یکی بی سمر و واسطه اما آنچه
 بواسطه است اول سلام مصطمی است، و ذلك في قوله «و ادا جاءك الّدين يؤمنون
 ما ياتما فقل سلام عليكم» ای محمد چون مؤمنان بر تو آید و نواحت ما طلبد، تو

بیامتا مرا یسای سلام کن و مگوی « کتب رُبکم علی هسه الزحمة » ، مارچون درود کار
 حوة سنده برسد و مرید مرگ در رسد دران دم ردن با پسین ملک الموت را فرمان آید که
 تو مرید حصرت مائی و در گاه مائی فرمان ما قص روح سنده همی کنی ، محبت او را
 شمرت شادی ده و مرهمی بر دل حسنه وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن
 ایست که رب العرة فرمود « تحیتهم یوم یلقوه سلام و اعذلهم احراً کریماً » آن
 فرشتگان دیگر که اعوان ملک الموت اند چون آن نواخت و کرامت بسند ، همه گویند
 « سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون » ای سده مؤمن محوش دلی و دیعت حان
 تسلیم کردی نوشت ناد و سلام و درود مرترا ناد از سرای حکم قدم در صاحب بهشت نه
 که کار کارتست و دولت دولت تو واران پس چون از حساب و کتاب و دیوان بیامت فارغ
 شود بدر بهشت رسد ، رصوان او را استقبال کند گوید « سلام علیکم طتم فاد حلوها
 حال دین » - سلام و درود بر شما خوش گشتند و خوش آمدید بویاک رید کی کردید ، اکنون
 در روید درین سرای حاودان و مار و نمم سکران واران پس که در بهشت ادبر عرفة
 خویش آرام گیرد ، فرستادگان ملک آیدو او را مرزده دهد و سلام رسامد گویند « سلام
 علیکم بما صرتم بمعنای الدار » چون گوش سنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از
 درود فرشتگان سر گردد ، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید برمان افتقار در
 حالت امکسار بر ساط اسباط که ای معدن نار من نار من تا کی ؟ ای شعل حان من
 این شعل حان من تا کی ؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی ؟ ای ساقی سر من
 این تشنگی من تا کی ؟ ای مشهود حان من این حریر سیدن من تا کی ؟ خداوند ! موجود
 دل عارفانی ، در دگر یگانه ، آرزوی حان مشتاقانی ، در وجود یگانه ، هیچ روی آن دارد
 خداوند ! که دیدار سمائی و خود سلام کنی برین سنده فیتعلی الله عزوجل و یقول
 « سلام علیکم یا اهل الجنة ، فذلك قوله « سلام قولاً من رب رحیم »

فوله تعالی « الیوم صحت علی افواهم » الآیة - گفته اند همچنان که اندام
 دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده های بد ، اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر

کرده های مک در آثار آورده اند که سده مؤمن را خطای آمد که چه آوردی ؟ سده شرم دارد که گوید چندی نما و چندی صدقات و حرّات ربّ العزّة دست وی سخن آرد تا گوید چندی صدقه داد ، پای وی گوید چندی نماز کرد ، انگشبان وی گواهی دهد بر مسجحات و تهلّلات قال النبی (ص) لعن النساء « علسکن بالنسبح والتهلّل وابتعدن بالاماعل فانهم مسئولات مستنطقات » آن یکتا موی مژگان چشم سده را گواهی دهد ، يقول الله تعالی « تکلمی یا شعرة حصّ عن عدی ما حتّی عن عادی » ای موی مژگان چشم سده مؤمن من بیار حجت از مهر سده من ، گوید باز حدایا گواهی دهم که از بیم عصمت تو و در آرزوی دیدار تو سسار گریست ، الله گوید راست مسکونی و من می دیدم ، آنکه گوید این سده را نگواهی مکتا موی آمر ، یدم و مادی ندا کند هذا عشق الله شعرة ، از سخن گفتم اندامهای سده اراش عسپاست که بر حرد آرمی پوشیده است و بر خوانست الله حوالت است و در وان وی آرا حای است ، نادر نافته پذیرفته و آرا کردن بهاده ، هم اراش ناب است نه فرداره ن بر سده گواهی سر کردار وی دهد ، و ذلك فی قوله « یومئذ یحدّث احبارها ای - تشهد علی ذلّ عبد و امه بما عمل علی طهرها و هم اراش ناب است که الله در هر آن دورح را حشم گفت « نکاد تمیز من العط » ، و آسمان و زمین که الله را با صبح داد « فالتا اتنا طائعتی » ، هم چسب مسیح حمادات و حررها نه خان ندارد چون صحرا و نه و درناود حسان و باد و باران و امثال آن ، این همه آست که عقل می بندد و دل اراش می شود و دس آرا می پذیرد و الله آرا نوانی میدهد و مؤمنان سبحان و دل قبول نمکند و نادر نافته می پذیرند کما قال تعالی « امرنا لا سلم ارب العالمین »

قوله « ومن معمره منکس فی الخلق » - این آیت سنگار را سهی است عظیم و مدار کردن ایشان از حواب عقلت ، یعنی که خود را درناسد و در کار خوایی و قوت بعصمت دارید و عمل کمید پیش از آن که نتواند قال النبی (ص) « اعظم حمساً قبل خمس شامک قبل هرمک و صحّک قبل سقمک و عاک قبل ممرک و حیوانک قبل

موتك و فراعك قبل شعلك » پس اگر رور کار خوانی صایع کند و در عمل تقصر کند بر سر پیری و صخر عدری مار حواهدهم مگو بود قال النبی (ص) « ادا لمع الزحل تسمن سنة عرافه له ما تقدم من دمه و ما تأخر و كتب اسر الله فی الارض و سمع فی اهل سته ، و ادا بلغ مائتة استحقی الله عز و حل » ان یحاسبه »

« و ما علمناه الشعر و ما یسعی له ان هو الا ان ذکر و قرآن مس » اشارت آت آست که این قرآن نه بر اوران اشعار عرب است نه مشابه سخن آفریدگان ، معجزة مصطفی است و برهان نبوت و رسالت وی ، هر پیمامبری که آمد بر ما ، دوت وی از راه دیده ها در آمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها در آمد ، هر پیمامری را معجزة بی ظاهر دادند معجزة انرا هییم آتش بود که در اسوخت ر همجون سستاب گشت ، معجزة موسی عصا دید ، ما ود ، معجزة عیسی احیاء موی بود ، ای همه طاهر بود محل اطلاع دیده ها ، معجزة مصطفی عربی بوستان دوستان ، بصوت بود ، گلستان مستان شربت محبت ود « بل هو آیات یمات فی صدور الدین او نوا العلم » ، لمی مصطفی را معجزات بسیار بود که محل اطلاع دیده ها ود چون اشفاق فر و تسخ حجر و کلام دت و اسلام صت و غیر آن اما مقصود آست که موسی جدی عصا کرد ، عیسی جدی ماحیاء موتی کرد ، مصطفی صلوات الله و لامه علیه جدی کلام الله کرد « فاتوا سورة من متله » ، عصای موسی هر چند که در وصفت ربانی تعبیه ود ارد رحمت عوسخ بود ، و دم عیسی هر چند که در ولطف الهی تعبیه بود اما ودیعت سته شر بود ، ای محمد نو که مری دمی و حومی ماحود مری ، خوب مات حرا ن باشد و دم نصب یماران ، تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما ماحود سرتا معجزة تو صفت ما بود نه صفت شر کافران چون عاخر ما مدد از متل این قرآن آوردن ، زبان طعن در و کشیدند کی مگفت « سحر مستعز » ، دیگری می گفت « اساطیر الاولس » ، ان هذا الا افك افرید ، و مصطفی را شار حواهد و ساحر و کاذب تارب العرة تسکین دل وی آت فرستاد که « فلا یحرک قولهم » ای - تکذیبهم و ادا هم - ای محمد شاید که سخن بیگانگان

و دشمنان ترا اندهکری دارد، اگر ایشان ترا دروغ زن میدارند و ستوت تو گواهی می‌دهند ترا چنانچه ما که من که خداوندیم ترا گواهی میدهم که محمد رسول الله اگر ایشان ترا طعن می‌گویند احقر و فقیر است، من میگویم شما و رحمت و نور است ای محمد از گفتار دشمنان یستم و مسور^(۱) است، من میگویم شما و رحمت و نور است ای محمد از گفتار دشمنان چرا اندهکری شوی؟ ترا این شادی نه من که همه عالم مرا می‌ستایند و من ترا می‌ستایم «یا ایها النبی» ما ارسلناک شاهداً و مشتراً و بدیه را «الآیة همه عالم بنای من میگویند و من بنای تو میگویم که «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» همه رضای من می‌جویند و من رضای تو میجویم که «ولسوف یعطیک ربّک فترضی» همه عالم قسم من یاد میکنند و من قسم بنام منم که «لعمرك» بر پشانی عرش بسته «محمد رسول الله»، مرکز می‌شده «محمد حبیب الله»، بر لوح بسته «محمد صلی الله»، بر لوی حمد شده «محمد حیرة الله»

ای محمد ایسحابی و ان حبابی مستی

لاحرم ایسحابی نداری صدر و آسحابی متکا

هر که با کام تو آمد افتخار آرد رمی

هر که با کام تو آمد افتخار آرد سما

والصّحی محوای و میدان فصدان چندان حسود

والصّحی محوای و می سن شکر آن چندان عطا

۱ - المسور مرد فردی برادر و فرزند و صعیف و حواری بنی موس و بنی یار و مه الحدید کانتقرس بقول ان محمداً مسور، ای - لا ولد له ولا اح (مستطی الارب)

۴۷ - سورة الصافات (مکیه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

مام خداوند فراح حشایش مهربان

« والصافات صفاً^(۱) » مرشدگان پرستندگان از قطار قطار^(۱)

« فالرّاحرات رحرأ^(۲) » مآبتهای قرآن که از رسدنت از مدیها

« فالتالیات ذکرأ^(۳) » نحواسدگان سخن خداوند عزوجل

« انّ الهکم لواحد^(۴) » که خداوند شما یکی است

« ربّ السموات والارض وما بينهما » خداوند آسمانها و زمینها و هر چه میان

آن ، « و ربّ المشارق^(۵) » و خداوند مشرق و معرر^(۲) آفتاب

« انا ربّ السماء الدنّیا » ما ما ، استم آسمان دسرا ، « فریة الکواکب^(۶) »

مآرایش ستار

« وحمطاً من کل شیطان مارد^(۷) » آستارگان نگامداشت کردم و کوشدن^(۲)

از هر دیوی ستسته شوح

« لا یسمعون الی الملاء الاعلی » نمی بوسد بآن گروهان درین « و یقدفون

من کل حباب^(۸) » نمی اندارد ایشان را از هر سوی

« دحورأ » راندن ایشان [از درهای آسمان] « ولهم عذاب واصل^(۹) »

و ایشانراست عذابی پیوسته همیشه

۱- نسخة الف کبار کبار ۲- نسخة ح مشرفهای ۳- در فارسی کوس بمعنی

حط و محافظت آمده (برهان قاطع)

« ا ل ا م ی حطف الحطمة » مگر که دیوی سخن درد سحی رباید ، [از زبان فرشته] ، « فاعنه شهاب ثاقب »^(۱) ، دربی او نشنید شاحی آتین درفشان^(۱) سو، ان « فاستمهم » پرس از ایشان ، « اهم اشد حلقاً » نه ایشان سخت تر اند من آفرید کار در آفریسر [سردنك ایشان] « ام من حلقاً » یا او نه سافر دیدیم [از سود] ، « انا حلقاً هم من طین لارب »^(۱۱) ، ما سافریدیم ایشان را [از لسی که او را سافریدیم] از کلی دوسنده^(۲)

« بل عجت » شکفت می آید ترا [از آنچه ایشان دروغ من مگرید] ، « ویسحرون »^(۱۲) ، و افسوس میدارد بر تو و مست می فرادارد ترا « واداد کروا » و چون ایشانرا بپندهد و در یاد ایشان دهد ، « لایدکرون »^(۱۳) ، یاد نکند و پند پدیدد

« واداروا و آیه » و آنکه که شانی سید از شاهای [استواری تو] ، « یستحرون »^(۱۴) ، یزدیگر را بر سحریت می خواند « وقالوا ان هذا الا سحر مبین »^(۱۵) ، و آن دشمنرا مگوید دست این مگر حادوثی آشکارا

« اندامتا و کما ترانا و عظاماً » ناش ما آنکه که حاکم کردیم و استخوان ، « انما لسموئول »^(۱۶) و آنان را لا و لول^(۱۷) ، ما ناپدران پیشان ما را انگه حسنی ام؟ « قل نعم و اتم داحرون »^(۱۸) ، گوی « نعم » آری ترا بگفتنی آید و شما در مانده و کم آمده

« و اساهی رحرة واحدة فاداهم یطرون »^(۱۹) ، حین بود حر ازین نه یک را بدید بود که ایشان رنده می شود می مگرید « و قالوا یا ویلنا ، و میگوید ای هلاکا بر ما و فریغ ، « هدا یوم الدین »^(۲۰) ،

۱- نسخة الف دروسان [= درخشان] ۲- دوسنده برورن دورنده بمعنی حسنده

ناسد و کل چسبده را بیر گویند (برهان فاطم)

آنك این دور شمار و یاداش

« هذا يوم، فصل » [ایشانرا گوید] این آن دور کار بر گزاردن

« الدی کتم به تکد یون ^(۲۱) »، آن دور که شما مدح می داشتید و می گفتید که

دروع است

« احشروا الذین ظننوا وارواحهم، فاهم آرید ایشانرا که بر خودستم

کردید و همسران ایشان را، « وما كانوا یعدون ^(۲۲) من دون الله، و هر چه

می پرستیدید فرود از الله، « فاهدوهم الی صراط الحیم ^(۲۳) و ایشانرا فراس راه

دروح دهد

البقرة المائة

این سوره و الصافات صد و هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و

هشتصد و بیست و شش حرف جمله به مکه فرو آمد با اتفاق معسران آنرا مکی شمرد

و در این سوره ناسخ و مسح بست مکر چهار آیت، از این چهار هر دو آیت متلاصق

یکدیگر، یکی « و تولءهم حتی حس و انصرهم فسوف یصرون، دیگر « و تولء

هم حتی حس و انصرهم فسوف یصرون، این چهار آیت بآیت سب مسح اند و در میان

فصلت این سوره اینی که روایت کند از مصطفی علیه الصلوة و السلام قال

« من قرأ الصافات أعطی من الاخر عشر حسبات بعد کل حتی و شطآن و تعادت

منه مرده الشیاطین و بری من الشک و شهدله حافظه يوم القصة انه کان مؤمناً بالمرسلین،

قوله « الصافات صفاً ».. این عباس گفت فرشتگان اند که در آسمان

حدانرا می درستند صفها بر کشیده همحسان که در میان کنار صفها بر کشند

هماست که در آخر سوره فرمود « و انا لنجر الصافون، حائی دیگر فرمود

« يوم يقوم الروح والملئکه صفاً، و جاء ربك والملئکه صفاً صفاً.. روی حائری سمره

قال قال رسول الله (ص) « الا تصفون الملئکه عند ربهم؟ فلما و کف نصف الملئکه

عبد رهم ؛ قال « يتتوون الصوف المقدّمه وتراصون ^(١) في الصّف » وكان عمر في الخطاب اذا اراد ان يصتح بالناس الصلوة قال استقوا تقدّم يا فلان ماحر يا فلان ان الله عزّ وجل يرى لكم بالملئكة اسوة يقول « والصافات صفا » وقل هم الملائكة تصف احسبتها في الهواء وافعه حتّى بأمرها لله بما يريد وقل هي الطير دليله قوله تعالى « والطير صافات » ، والصّف ترتب الجمع على حطّ كالصّف في الصلوة

قوله فالزّاحرات رحرا ، يعنى الملائكة ترحر السحاب وتسوفه الى حيث امر الله بهر شكان كه ميع مى رامد ومازان را فراهم مى آرند تا آصا له فرمان الله بود و قل هي رواحر القرآن يعنى آيات الدّواهي تنهى عن المحظورات و ترحر عن الصّيح « فالتّالّات ذكرأ » هم الملائكة يتلون كتاب الله على الانبياء . وقل هم حماه قرآ القرآن وقل المراد بالملئكة العراء كقوله « والعاديات صفا » وهم الصّافات في الحرب الزّاحرات للتّالّات لدّ لرا الله بالتّسبح والتّسبح والتّهلل الصّاف - واحد ، والصافات جمع والصافات جمع الصّافه والرحر - الصّوف عن الشئ بحوف و تعوي والتّلاوه - الرّاء والتلو - الاتماع وقل فيه اسماء ، يعنى ورب الصّافات والزّاحرات والتّالّات قرأ وعمر و دحمة لّلهم بالادعام وقرأ الباقون بالاطهار حواب مشرطان قرش است كه كفتد « ا جعل الالهة الهيا واحدا » - اين مرد حديان را همه ما بلى آورد ، رب العالمين قسم ياد كرد ماى سه جسر تعظيم و شرف آن سه حركه حدادود شما بلى است « ان الهم لواحد » آنكه فرمود رب السّماوات والارض و ما سهما ورب المشارق يعنى مشارق الشمس و معاربها في الصّف والشّاء ، مائه و مائون مشرفا ومائون ممانون معايرت الشمس منها كلّ م رل في السّماوات مرّة في الصّف معاينه و مرّة في السّماء محدده ، كلّ يوم لها مشرق و مغرب لا تنزلها في السّماوات و اما قوله « ربّ المشرفين وربّ المعربين » فالمشرفان مشرق الشمس اطول يوم من السّعد و مشرفها اقصر يوم منها والمعرّبان مغرب الشمس اطول يوم من السّعد .

ومعربها اضر يوم منها واما قوله ربّ المشرو والمعرب فهو في شروق الشمس و افق
عروبها

«اَيَا رَبَّ السَّمَاءِ الدِّمَا» - تأت الادبي وهي التي تدوم الارض ، «برية الكواكب»
- فراعاصم برواية ابي بكر «برية» مؤنث «الكواكب» مصاً ، اي - شرسا الكواكب
وقرأ حمزة وحنص «برية» مؤنث «الكواكب» حصاً على البدل ، اي - برية
بالكواكب ، يعنى ريبها بالكواكب وقرأ الآخرون «برية الكواكب» بلاموس
على الاضافة قال ابن عباس معناه صوء الكواكب

«و حطاً» اي - وحططها حطاً وقل جعلنا الكواكب حطاً ، «من كسل
شيطانٍ ماردٍ» اي - متمردٍ حال عن الحر حست

«لا يسمعون الى الملا» الاعلى » اي - الى كلام الملا الاعلى وهم الملائكة ، وتقديره
ان لا يسمعون اي ثلثاً سمعوا ، فلما حذف ان رفع الفعل وعداه مالى ، لانه في معنى الاصعاء
وقيل سمعت الله بمعنى صرفت الى جهته سمعى قرأ حمزة والكسائي و حنص
«يَسْمَعُونَ» شديد السمع والسمع ، اي - يَتَسَمَعُونَ فادعمت التاء في السمع وقرأ الآخرون
«يسمعون» ناسك السمع وتحصيف المسم من سمع يسمع والمعنى لا يستطيعون الاسماع
الى الملا الاعلى

«و يهدفون من ثلّ حابٍ دحوراً» - ان سحر را دو وجه است نكي آسب
كدمي اندارد اشاراً ار هر سوى ديگر وجه آتش نایشان می اندارد ار هر سوى ،
تقول هدف السىء اي - طرحت ، و هدفته ححر رحيت الله ححرأ ومنه هدفه بالمحور
«دحوراً» مصدر من عر لفظ العمل الاول اي - يهدفون قدماً وقيل فعله مضمر تقديره ويدحرون
رحوراً ، اي - يعدون عن محال الملائكة و قل «دحوراً» جمع دحر وهو ما يرمى
به يكون هدفه بدحور و حذف لحر وصب و قرأ بعضهم «هدفون» فتح الهمزة وكسر الدال
يعنى الملائكة يعدون الساطن بالشهب فكون تفسراً «للرا حرات رحراً»

«ولهم عذابٌ واصبٌ» اي - الشاطن عذابٌ دائمٌ والمواصبه والمواطنه سواءٌ

و تاويله ان كل شيطان اذ ركه الشهب لم تمارقه ماره انداً و قيل «عذاب و اصاب» اى
موضح من الوصف

«الا من حطط الحططة» اى - الا مسترق يحتطب كلمة من لسان ملك مسارقة
فيريد فيها اكاذيب «فانعه» اى - لحقه «شهاب» ناف «كوكب» مصى «قوى» لا يخطئه
فاذا قدفوا احرقوا و قيل تصبهم آفة فلا يعودون و قيل لا يقتلون بالشهب بل محس
بدلك فلا يرجع ولهذا لا يتمتع به عن ذلك و قيل تصبهم مزة و يسلمون مرة فصاروا
في ذلك كراكب السفينة في البحر للتجارة قال عطاء «سمى الحسم الذى يرمى به الشايطين
ناقاً لانه يصبهم

«واستقمتهم» يعنى قريشاً «اهم اشد حلقا» استقمتهم بمعنى التفرير اى - اهم اشد
على الحائق في الاعادة ام آدم في الانشاء و الابتداء «انا حلقا هم من طس» يعنى
حلقا هم من آدم و حلقا آدم من طس و قيل «ام» حلقا «يعنى ام الحال و
التعدير ام حلقا قبلهم و سواهم» اى - هؤلاء ليسوا واحداً حلقاً من عرهم من الامم
و قد اهلكناهم بدوهم فما الذى يؤمن هؤلاء من العذاب قال الحسن فى جماعه «ام
من حلقا» يريد السموات و الارس و الحال كقوله «لخلق السموات و الارس ادر
من خلق الناس» فكون «من» حسنة لاردواح الكلام

ثم ذكر خلق الانسان فقال «انا خلقا هم من طس لارب» اى - حدد حراً لاصق
يعلق باليد لارمل فيه و اللارب اللارم و الباء بدل من الميم مثل منه و مة و قال الشاعر
فما ورق الدنيا باق لاهلها ولا شدة البلوى بصره لارب

و قال مجاهد و الصحابة «من طس لارب» اى منس

«بل عجت و يسحرون» اى - عجت من تكذيبهم و هم مسحرون من تعذيب
و قيل عجت من انكارهم شاك مع معايتهم اشعاف الصبر و آيات النبوة و اعجاز القرآن
و هو قوله عز و جل «وان كان كبر عليك اعراضهم» فراع حمة و الكسالى «بل عجت»
صم الباء و هى قرآنة ابن عباس و ابن مسعود قال الحسين بن الفضل العجب من الله

اركان الشىء و تعطيمه و قيل العجب من الله استعظامه ادعاهم عليه الشر كآء فقد يكون بمعنى الانكار والدم و قد يكون بمعنى الاستحسان والترصا كما حآء فى الحديث «عجب ربكم من شاب لست له صوة» و حآء فى الحديث «عجب ربكم من الكرم و قوطكم و سرعة احابته انما كم» و قال (ص) «عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل» و سئل حبيد عن هذه الآية فقال ان الله تعالى لا يصعب من شىء ولكن الله و افق رسوله لما عجب رسوله

فقال «وان تعجب فعجب قولهم» اى - هو كما يقوله، والحملة ان العجب صعه من صفات الله عز و جل حآء فى الكتاب والسنة، قال الله عز و جل فى مواضع فى القرآن «كف» و هو تعجب كقوله «آتى» و هو تعجب كقوله «فآتى يؤفكون»، «آسى يصرفون»، رسله سبيل سائر الصفات التى وردت فى الكتاب والسنة لانزال عن وجهها واسمها ولا تعرب لها الاممال و لا يقال فيها مالتوهم والرأى ولا تحمل على المعانى الوحشة الشادة والمستحسن من العقول ولا يقال فيها لم ولا كف بمعانيها اسماءها و تفسرها طواهرها و ليس عليها فى ذلك الا الاقرار والتسليم والادعان والتصديق والله اعلم

قوله «و اذا دكروا لا يدكروا» اى - اذا عطاوا بالقرآن لا يتعطلون

«و اذا راوا آية يستسحرون» اى - يسحرون وهذه السس رائدة دخلت للمالعة كما دخلت فى الاستصحاك و قل يستدعى بعضهم بعضا الى ان يسحروا الآلة، هاهنا اشفاق القمر

«و قالوا ان هذا الذى نراه» الا سحر مبین» اى - طاهر

«اندا متناو كذا نرا و اعطاما انبا المبعوثون» «او آناؤما» قراءة نافع وابن عامر «او آناؤما» سكون واوست ايسحا و در سورة الواقعة، و در كلام تقديم و تأخير است يعنى انما او آناؤما الاؤلون لمبعوثون ماش آكه كما حاك واستخوان كريد، ما نايدران پيشيان ما بر اكيحتنى ايم؟ ماى مفتح واو حواسد و معنى آست كه ماش و پيدران و پيشيان ما بر اكيحتنى اند؟

بوی تو باد سحر که بمن آرد صفا
 مدۀ باد سحر که ریی بوی توام
 خداوند اَعْظِیم شأنی و همیشه مهربانی ، قدیم احسان و روش برهانی ، هم بهائی
 هم عائی ، از دیده ها بهائی و جانها را عائی ، نه چسری مائی تا گویم که چسائی ، آمی
 که خود گفتمی و چنانک خود گفتمی آمی

ربیع القدر فی عزّ المكان کریم القول فی لطف النیان

قوله «والصفات صفا» خداوندان تحقیق سخن گفته اند تا این صفّهای فرشتگان
 کدام است ، قومی گفتند مراد باین جمله صفّهای فرشتگان است که عالم علوی بایشان
 آراسته و هفت آسمان بایشان مَبُور گشته ، در هر آسمان از ایشان صعی و در هر رمه
 از ایشان وصی ، بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت ، بعضی در مقام هست در دِستار
 مراست ، بعضی در حالت مجاهدت در تسم ارواح مشاهدت ، بعضی در حدب عشقی ما
 دوست در نار ، بعضی در سوق شوقی تا حق در راز ، بعضی در مهره مهری از فراق در گذار
 رحل تسمیح ایشان گوش فلک را کر گردانیده ، تسمیح و تقدیس ایشان عالم قدس را معسر
 کرده ، شعله انعام ایشان ساحت عرش را مَبُور کرده ، همه در فصاء علی در رِئاس رِضا
 نشسته ، همه بر درگاه عزّت در حب هست کمر بسته در عادت ایشان قصور نه ، در
 طاعت ایشان حُصور نه ، در خدمت ایشان قُصور نه ، «لایعصون الله ما اؤمروهم و یفعلون ما
 یؤمرون» قومی گفتند مراد باین صفّهای فرشتگان ست المعمور است علی الخصوص
 کد در آسمان چهارم اند حاتمک آدمیان اندری مر کر عرا هر سال روزی خانه کعبه
 را زیارت کند سید مملکت کدخدای شریعت صدر اسیا و رسل صلوات الله و سلامه علیه
 گفت شب قرب و کرامت شب رُفت و العت شب معراج که مادرین گلشن بلند حرام
 کردیم ، چون تا آسمان چهارم رسیدیم زیارت بیت المعمور رفتیم ، اند هر از مقرب دیدیم
 در حاتم بیت المعمور همه از شرف و عِزّی گفتند و معصوم ، ارباب انشاهی الی مدائن و محلوّ آفا
 همگی گریه کردند به لبّیک می گفتند و به آسای چرخ می گفتند ، گفتی معذرت العنان از عدد
 احقران فروست و از شمار ترك درختان ریادت ، نه و هم ما شمار ایشان داست ، نه فهم

ما عدد ایشان دریافت ، گفتم ای حزقیل ایشان که اند و ار کجا می آید؟ حزقیل گفت ای سید « وما یعلم خنود ر "مک الّا هو" » پناه هزار سال تا هیچکس می بیند ساعت ایشان را آرام نه ، هزاران از این حاکم می آیند و می گذرد ، نه آنها که می آیند پیش ازین دیدم ، و نه آنان که گذشته اند هرگز دیگرشان باز بینم ، ندانم که ار کجا آیند ندانم تا ار کجا شود ، نه ندایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم آری دوست احد کاری و طرفه حالی که ایست آسمان را روی فراسنگی و زمین را روی فراسنگی ، بدست عاشقان پیچاده چیست حر تک و پیوی ، هزار شادی و شادی آن حواس مردان باد که حر از روی معشوق سازد و حر ما دوست مهره مهر سازد

ما من الی وجهه حتی و معتمری	ان حج قوم الی ترب و احجار
لشک لشک عن قرب و عن بعد	سراً سرّ و اصمارا باصمار
این جهان با آن جهان و هر چه هست	عاشقان را روی معشوق است و بس
کر باشد قله عالم را	قله من کوی معشوق است و بس

« ان الهمک لواحد » قسم بدین صغها یاد کرد که خداوند شما یکی است ، دردت بشما ، و در قدر می بطر ، و در صفات بی همتا ، نه او را بدست حاجت ، نه بس را بدست حاجت ای سید من دانم که آن کافر ملحد مرا سوگند ناورد دارد و آن مؤمن موحد بی سوگند ناورد دارد ، سوگند یاد کنم تا کند و تأیید و تمهید را ، تعریف و تشریف را ، تا دوست می شود بحال می دارد ، دشمن می شود بدل می ندارد

« رب السموات والارض و ما بينهما ورب المشارق » خداست که هفت آسمان و هفت زمین را آفرید کار و بیکه دار است ، مصوّر هر صورت و ممرّس هر نگارست ، می شریک و می شسه و می بطر و می یارب ، با دوستان وفادار و مؤمنان را دوست دارست ، « الله ولی الدین آمنوا » ما عارفان کریم و ما صدکان لطف و سکون کارست

« الله لطف عباده » از روی اشارت می گوید آفرید کار می علت من ، کرد کار می آلت من ، قهار می حلت من ، عظامی مهلت من ، ستار هر رگت من ، ما فریم تا قدرت

بسی، دوزخ به ما میم تا عقوبت بیسی، برصراط نکه دارم تا عایت بیسی، کسایت میامرم
تا فصل و رحم بیسی، محبت رسام تا کرامت بیسی، بر تحت بشام تا عزت بیسی، شراب
دهم تا لذت بیسی، سلام کم تا تحیت بیسی، حلال حلال بردارم ما لقا و رؤت بیسی

۲- النوبة الاولى

فوله تمالی « و قهوهه » مار دارید ایشا را پرل صراط، « ایتهم مسؤولون »^(۳۲)،
که ایشاں پرسیدی اند [تا ایشا را پرسم]
« مالکم لاتاصرون »^(۳۳) چیست شما را که یکدیگر را مکار نمی آئید امروز،
[نه پرستیده پرستگار را نه پرستگار پرستنده را]
« بل هم الیوم مستلمون »^(۳۴)، بلکه ایشاں آروز خوشتن را افکنده اند^(۱)
[و فرا دست داد داده]
« و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون »^(۳۵)، روی فراوی یکدیگر کند
و یکدیگر را مسکوید این چیست که ما می کردی ؟
« قالوا » [کافران] گویند [مرشاطین را] « ایتکم کتم تأتوا عن الیمین »^(۳۶)،
شما راست از مرزک ترسوی بر مادر آمدید بر گرامی ترسوی
« قالوا » [شاطین] گویند « بل لم تکنوا مؤمنین »^(۳۷)، بلکه شما
خود سه گرویدید
« وما کان لنا علیکم من سلطان »، و ما را بر شما دست سی نبود، « بل کتم
قوماً طاعینین »^(۳۸)، شما خود قومی بودید از انداره در گذارنده
« فحق علیما قول ربنا » درست شد سخن خداوند ما بر ما « انا لند آلقون »^(۳۹)،
که ما هر دو گروه را چشیده عذاب می باید بود
« فاعوذاکم انا کما عاوی »^(۴۰)، شما را کز راه کردیم که خود کز راه و دیم
۱ - نسخة ح او کده

«بِصَآءِ لَدَّةٍ لِلشَّارِبِ» (۴۸) «سپید رنگ حوس حواری آسمدگان» (۱) را
 «لَا فِيهَا سُولٌ» «در آن می و در آن مجلس شراب نه در سرست نه در دشکم» (۲) به انگار
 «وَلَا هُمْ عَلَيْهَا يَرْفَوْنَ» (۴۹) «و نه هیچ اران شراب در مامد [و نه مست شود
 از عقل تهی]»

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطُّرُفِ» و سردیك ایشان کسرکائی مرو داشته حشمان
 و فروشکسده چشمان، «عَيْنٌ» (۴۸) «فراخ حشمان اید»

«كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ» چنانك كوئی ایشان در رنگ حوش حایة اشتر مرغ اند،
 «مَكْمُورٌ» (۴۹) «مكه داسته و كوشیده نه دست نایشان رسید نه گرد
 «فَاقِلٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» (۵۰) «روی فرا روی كسد و ارنكدگر
 می پرسند»

«قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ» كوسیده می گوید ار ایشان «لَا بِيْكَانَ لِيْ قَرِينٌ» (۵۱)
 مرا ناری بود

«يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذَقِينَ» (۵۲) «كد مكف مرا» مانش تو ار اسمعوا
 كارید كانی و ار كروید كانی؛

«أَلَا مَتَا وَكَمَا رَأَىٰ وَعِظَامًا» كد آسكه كه ما سردیم و حاك كردیم
 استحوان،

«أَنَا لَمَدِيُونٌ» (۵۳) «ما پاداش دادنی ایم و ناما شمار كردنی» (۲) ؟

«قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُطْلَعُونَ» (۵۴) «الله فرماید شما بران فرین فرو مگردید»

«فَاذْطَلِعْ» فرو مگرد «فَرَأَىٰ فِي سَوَاءٍ الْحَجِيمِ» (۵) «و را سد در میان آس

دورج

«قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لِتُرَوِّىَ» (۵۶) «آن بهشتی مگوید جدای كه مردیك مودی

تو كه مرا هلاك كردی» (۴) و تابه

۱- آسمدگان = آسمدگان ۲- سحہ الف سكر ۳- سحہ ح ونا سما

كار كردانی ۴- سحہ الف كردید

«وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي، وَ أَكْرَهَ بِي كَوْنِي حُرّاً وَ بَدَنِي مَوْدِي،» ^(۵۷) «لَكُنْتُ مِنَ الْمَحْصُورِينَ»
 می ار حاصر کرد کان مودی ^(۱) [در آتش]
 « اَمَّا بَنِي نَمِيْتِينَ ^(۵۸) » ناس ما سحوا هیم « رد پس رنده کردن ؟
 « اَلَا مَوْتَنَا الْاُولَى » حر ار مردن پیشین درد سا « و ما بَنِي نَمَعْدِي ^(۵۹) »
 و ما عذاب کرد می بیسیم
 « اِنْ هَذَا لَهَوَالْمَوْرِ الْعَظِيمِ ^(۶۰) » ایست پروری مرر کووار
 « لَمَثَلْ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ^(۶۱) » این چنین را ناد که کار گران کار کند
 « اَدَلَّكَ حَيْرٌ نَرَلَا، اَنْ حَالَهُ وَ حَايَ وَ حَوْرَش؟ اَمْ شَجَرَةُ الرَّقُومِ ^(۶۲) »
 یا درخت رفوم ؟
 « اِنَّا جَعَلْنَاهَا قَصَّةً لِّلْاٰلَمِيْنَ ^(۶۳) » ما درخت رفوم را آرمومی و دل شوری
 ما گروید کان کردیم
 « اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِيْ اَصْلِ الْحَجِيْمِ ^(۶۴) » درختی است که آن سرو می آید
 ار مان آتس
 « ظَاهِمَا كَا نَهْ رُؤُوسِ الشَّيَاطِيْنَ ^(۶۵) » حوشه های آب درخت در علافا کوئی
 سرهای دیوان است [یاسرهای ماران]
 « فَاتَّهَمَ لَّا يَكْلُوْنَ مِنْهَا » ایشان می خورد ار آن، « فَمَا لَتَوْنَ مِنْهَا الْبَطُوْنَ ^(۶۶) »
 شکما پرمکند اران
 « ثُمَّ اِنْ تَهَمَ عَلَيْهِمْ لَتُؤَنَّا » و پس آنکه ایشان است مر در آن رفوم که
 خوردند آمعی، « مِنْ حَمِيْمٍ ^(۶۷) » ار آب کرم که مران می آمیرد در شکما
 « ثُمَّ اِنْ مَرَّعَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا الْحَمِيْمِ ^(۶۸) » و آنکه مار گشت ایشان ار خوردن رفوم
 و حمیم ما آتش سوخته است
 « اَتَهَمَ الْمَوَآءَ اَنَّا هُمُ صَالِحِيْنَ ^(۶۹) » ایشان پدران خویش را سراهان یافتند

« فَمَنْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ نَهَرَعُونَ »^(۷۰)، ایشان مر پیمای پیدران هم مگر اعی

می شتاسد

« وَلَقَدْ صَلَّٰ قَلْبُهُمْ » بدرستی که سراه بودند پیش اقریش « أَكْثَرَ الْأَوَّلِينَ »^(۷۱)

بیشتر پیشیمان

« وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مِّنْ دُرِّيٍّ »^(۷۲) و فرستادیم ما برایشان آگاه کسندگان

« فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِيٍّ »^(۷۳) در مگر که چون بود سراحام آگاهی

دادگان

« أَلَا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ »^(۷۴) مگر مندگان حدای پاک دلاں

« وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ » حواد ما را نوح، « فَلْنَعْمِ الْمُجِيبُونَ »^(۷۵) ای یک پاسخ

کسندگان که ما بودیم او را

« وَنَحْيَاهُ وَآهْلَهُ » رهایدیم او را و کسان او را « مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ »^(۷۶)

ار آن اندوه بزرگ

« وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ »^(۷۷) و نژاد او را ارحامان و حهامانان کردیم

« وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ »^(۷۸) سلام علی نوح فی العالمین^(۷۹)

کداشتیم برو درود پسسان بر میان حهایان ما حهان بود مگوسد نوح علیه السلام

« أَلَا كَذَلِكَ نَحْرِي الْمُحْسِنِينَ »^(۸۰) ما حسان پاداش دیم چو کوکا ان را

« إِنَّهُ مِنَ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ »^(۸۱) که او از مندگان گرویدگان ما بود

« ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ »^(۸۲) آنکه دیگران را آب مکشتیم

الْوَبَاءُ التَّابِيَةُ

فوله تعالی « وَهُوَ هُمْ أَهْلُهُمْ مَسْئُولُونَ » - تقول وفعده فمأ فوق و فوقاً، ای -

احسبهم، قال المفسرون، لما سقوا الى النار حسبوا عبد الصراط لان السؤال عبد الصراط

مفسران گفتند روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ راند، بدآید از حصار عالم
 مرشکان که «احسوه» مار دارید این کافران را بر پل صراط بعضی مفسران گفتند
 که همه خلق را بر پل صراط مار دارند و از همد سؤال که «چنانک رب العزة فرمود
 «وَنُكِّلْ لِسَنَّتِهِمْ اِحْمِیْنِ» صراط هفت قطره است ملتته صعود و ملتته هبوط والتساعده
 وسطها فی اعلی الصراط واللّه عزّوجلّ علی القسطه العلما فی رحلیه یقول وعزّمتی لا یدرّ
 فی الیوم ظلم ظالم، فذلک قوله تعالی «انّ ذلک لنا المرصاد» قال ابن عباس یسئلون
 عن جمیع اقوالهم و افعالهم و روی عنه ایضاً انهم یسئلون عن لاله الا الله - ایشانرا
 پرسد از کلمه لا اله الا الله که حدّ آن چون شاحت و حقّ آن چون گزاردید، و گزاردن
 حقّ وی آنست که امرو بهی در آن بحای آرد و از محرمات شرع سرهربد **عمر خطاب**
 گفت من قال لا اله الا الله فلعرف حقّها حصصی بصری را رسیدند چه گوئی درین
 خبر که «من قال لا اله الا الله دخل الجنة» قال لمن عرف حدّها و ادّی حقّها و عن
 حابر بن عبد الله قال خطبنا رسول الله (ص) فقال فی خطبته «من جاء بلاله الا الله
 لم یحط معها عذرها و حت له الجنة»، فقام الد علی بن ابی طالب علی السلام و
 کان احبّ من قام الذلک الیوم فی مسئلة و قال یا رسول الله ما ایت و امی «مالم یحط
 معها عذرها» فسرّ لها، قال «حتاً للذات و رصانها و طلباً لها یقولون افادیل الاسماء و
 یفعلون افعال الخبارة فمن جاء بالاله الا الله لس فیها شیء من هذا و حت له الجنة»
 و عن ابن مَعُود قال قال النبی (ص) «لا یزول فدا من آدم حتّی یسأل عن اربع حصال
 عن شانه فیما انا له و عن عمره فیما انا له و عن ماله من این اکتسه و فیما انعم و مادی
 عمل فیما علم» و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «اذا کان یوم القمه دعا الله
 عزّوجلّ بعد من عنده فوفقه من یدیه فمسائله عن حاجه کما یسائله عن ماله»
 گفته اند سؤالی را کافران آنست که حاربان آتش ایشانرا گویند بر مسیل تو میخ و مرغ
 «مالکم لانا صرون» چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت می دهید حنانک
 ایشانرا در دنیا نصرت می دادید؟ واهی تحشر الی النار - آملک انشانرا بدوزخ می برد

وايشانرا مكار مي آئيد و اردورج مي رهاييد و گفته اند اين خواب بوجهل است كه روز بدر گفـت صـحـيـحـ متـصـر* ـ ما همه هم پشت ايم يكديگر را تا كين كشيم از محمد روز رستاخـر او را گويد حـرمـهـ جهـم « مالكم لاسـارون » ـ چون است كه امروز هم پشت نه ايد و نه كس كـشـ؟ ربـ العالمـين فرمود « بل هم الـيوم مستسلمون، اي ـ حـاصـعون ادلاء مفادون لاحيله لهم

» و اصل معصم على نصـر* يعنى الرؤساء والاتباع، « يتساءلون » يتحاصمون قال الاتباع للرؤساء « انكم كنتم ماتومنا عن اليمس » اي ـ من قبل الدين فتصلو ساعه، اي ـ تأتو ما عن اقوى الوحوه و ايسها كآنكم تنفعو سابع السامح ^(١) صححا اليكم فهلكنا و قبل « عن اليمس » عن الخير، اي ـ بروما انكم تريدون ما الحـر و قال معصم كان الرؤساء يحلفون لهم ان مايدعونهم اله هو الحق فمعنى قوله « تأتو ساع اليمس » اي ـ من ناحيه الايمان آلى كنتم يحلفونها فوقها بها و قبل عن اليمس، اي ـ عن القوة و القدرة فتكرهوها عليه، كقوله « لاحدنا به باليمس » قال الشماح
اذا ماراية رفعت لمحد تلهاها عرامه باليمس

اي ـ بالقوة و عرانة اسم ملك اليمس
« قالوا » يعنى الرؤساء « بل لم تكونوا مؤمنين » اي ـ ما كنتم مؤمنين فردد ماكم عن الايمان

« و ما كان لنا عليكم من سلطان » اي ـ من حجة و برهان و قبل من قوة و قدره
فصبركم على متابعتنا، « بل كنتم قوماً طاعين » كهرتم بطعامكم
« و بحق علينا » اي ـ و حق علينا جميعاً « قول ربنا » كلمة العذاب و هى قوله
« لا ملأنا جهنم من الجنة و الناس اجمعين »

« انما لدايقون » العذاب، اي ـ ان الصال و المصل جميعاً فى النار و قبل « حق علينا قول » الله و احضاره انما جميعاً بكفره و بصر الى النار و بدوى العذاب
١ ـ السامح = المار من السار الى اليمس، و يقال من لى بالسامح بعد السامح،
اي ـ بالمشارك بعد السوم (الصحاح و القاموس)

« فاعوبياكم ، اى - دعوناكم الى العي » انا كنا عاوين ، وقيل حينما كنم كما
حسا و العوايه العسه
قال الله عز وجل « فاتهم يومئذ في العذاب مشتركون » الرسول والافاناع جميعاً ،
« انا كذلك فعل بالمحرمين » اى بالمشركين
« اهتم كانوا اذ اهل لهم لا اله الا الله يستكبرون » يتكبرون عن كلمه التوحيد و
يتكبرون على من يدعوهم الى قول لا اله الا الله
« ويقولون ائنا لتار كوا آلهتنا لشاعر محزون » يعنون محمد (ص) فرد الله عليهم
فقال « بل جاء بالحق » اى - بالقرآن والتوحيد « وصدق المرسلين » وافق ما كل معهم
اى - انه اتى بما ابنى به المرسلون
« انكم لءاتوا العذاب الالم » - القول ها همامصر ، اى - يقال للكمثار « انكم
لدانوا العذاب الالم »
« وما حرر لانا ما كنتم تعملون » فى الدنيا من الشرك ثم الكلام ها هما ،
ثم قال « الا عباد الله المخلص » هدا الاسماء مقطوع يعنى لكن عباد الله
المخلص
« اولئك لهم رزق معلوم » اى - معلوم دوامه ، و قل معلوم وقته وكرة وعشيتا ،
كما قال « ولهم رزقهم فيها ككرة وعشيتا »
« فواكه » جمع فاكهه وهى التمار كلها رطبها وياسها وهى كل طعام يؤكل
للتلذذ لالحظ الصحة والقوة « وهم مكرمون » مواب الله فى حبات التعم لاشى فيها
الا التعم
« على سرر متقابلين » يقال مصعب مصعبا لا يرى مصعبها بعض ولا
عداوة سهم
« يظاف عليهم بكس » انا فيه شراب ولا يكون كاسا حتى يكون فيه شراب والا
فهو انا وقوله « من معس » اى - من حمس حارة مى الانهار طاهرة نراها

العنبر يقول مع الماء اذا حرى على وجه الارض و قيل « معين » فعيل من المعن و هو المنفعة

« بيضاء » من صفة الكأس و قيل من صفة الحمر قال الحسن حمر الحنة اشد بياضاً من اللبن والبياض احسن الالوان ، و قيل « بيضاء » ، اى - صافية في نهاية اللطافة قال الاحفش كل كأس في القرآن و هو حمر قوله « لدنة للشاربين »

« لافيهاعول » - العول - داء في البطن ، واصل العول الهلاك و السداد والعائلة كل ما يحملك على الكراهة و يدعوك اليها ، والمراد بالعول هاهنا السكر و هلاك العقل و فساد ، و ذلك لان حمر الدنيا يحصل منها انواع من السداد منها السكر و هباب العقل و وحع البطن و الصداق و الهوى و البول ولا يوجد شيء من ذلك في حمر الحنة « ولامعها يرفون » - قرأ حمرة و الكمائي « يرفون » مكسر الراء و افهما عاصم في الواقعة ، و قرأ الآخرون مفتوح الراء فيها من قرأ مفتوح الراء فالمعنى لا تعلمهم على عقولهم ولا يسكرون ، ومن قرأ مكسر الراء فله معنيان احدهما لا يسكرون ، من قولهم ارف الرجل اذا سكر ، و الثاني لا يبعد شراهم ، من قولهم ارف الرجل فهو صرف اذا بعد شراهم و قيل المرف الذي اتي على شراهم كله قال الشاعر

لعمرى لئن ارفتم او صحتم لئن الدماى اثم^(١) آل احرا

« و عدهم فاصرات الطرف عن » - يقال فلانة كانت عند فلان اذا كانت تحتها و روحته و فاصرة الطرف هي التي قصرت طرفها على روحها عن غيره ، و قصر الطرف حس من التمتع و « عين » جمع عياء ، اى - صلاء ، واسعة العن ، يقال رجل عيين وامرأة عياء و رجال و مساء عيين

« كانهن بيض » جميع البضة وهي بيض النعام يشوب بياضها حمرة و هو احسن الالوان عند العرب و « المكبون » - المصون يقال كسب الشيء اذا صنته ، و اكسب الشيء اذا حقيقته في

کسان و آمداد کرامکون والیص جمع "لا" نه ردة الى اللعششہن "بیس المعاملا" بها
تکتمها عن الریح والشمس والعار برشها

« فاقبل معصم علی بعض يتساءلون » یعنی اهل الحجة يتداکرون احوال الذسا

و احوال اصداقُهم

« قال قائلٌ منهم » - بهشتیان د بهشت احوال دنیا را یکدیگر پرسند، و احوال

دوستان ایشان و دشمنان ایشان در دنیا، گویند می گوید از بهشتیان که مرا فریسی بود

در دسا، یعنی شریکی یا برادی که ستم و مشور را مکر بود هفاقل گفت آن دو

برادرند که قصه ایشان در سورة الکہف است «واصر ب لهم مثلا رحلیں» یکی مسلمان

و یکی کافر برادر کافر میگفت مراں مسلمانرا که « ائناک لمن المصدس » بالبعث -

تو از دشمنی که ستم و مشور مگر بود و آنرا استوار میگردد ؟

« ائنا متنا و کنا ترابا و عظاما ائنا لمدیون » محریون و محاسنون استغمام

انگرسن، مگر بود ما حون بمردیم و خاک کردیم و استخوان، ما را انکحتنی ایم، و ما

ما شمار کردنی و پاداش دادنی ؟

آنکه رب العالمس فرماید ما آن بهشتیان « هل انتم مطّلعون » - خواهند که

فرو مگرید بدورح تا حای ایشان سمید و قدر و منزلت خویش بدانند و گفته اند آن

برادر بهشتی گوید فرا بهشتیان « هل انتم مطّلعون » الى الدار لسطر کف مرله احی،

مائید تا فرو مگریم مآس و منزلت آن برادر و آن فرس به سسم که چون است ؟ بهشتیان

گویند امت اعرف به مآ فاطلع ات - تو فرو مگر که تو او را از ما به شناسی و دانی

قال ابن عباس ان فی الحجة کوی^(۱) یطار اهلها منها الى الدار و اهلها و یاطرون

اهلها لان لهم فی تومح اهل النار لذة و مرورا، پس آن برادر فرو مگرد، و آن فرس و

برادر خویش را در میان دورح بیند، ایست که رب العالمس فرمود « فاطلع فرآه فی سوء

الحجیم » ای - فی وسطه بهشتی گوید ماوی « تالله ان کدت لتردین » ای - کدتان

تهلكى ، « و لولا نعمة ربى ، اى - عصمته و رحمته ، « لكنت من المحصرين ، معك فى النار الاحصار لا يستعمل الا فى الشرّ

« اما نحن يميتن ، الامواتنا الاولى ، - هذا اسمعاهم فميتن ، يقول اهل الجنة للملائكة حين يندح الموت « اما نحن يميتن ، فتقول لهم الملائكة « لا ، » ، ويقولون « ان هذا لاهوالعظيم ، - بهشتيان كويد يسارس ما حواههم مرد ، حر آران مردن پشين در دنيا و ما را عذاب حواهى كرد ، - بهشتگان كويد « بلى ، چين است ، به مرك است اينجا و به عذاب آنكه بهشتيان كويد ايت پسرورى مرر كوار و كرامت بى نهايت او محتمل است كه اين سخن بهشتيان فرا يكديگر كويد ار شادى و حرمى ، يعنى اما نحن من شأنه ان يموت ، تقوله « انك ميت و اهم ميتون » يعنى انك من شأنه ان يموت ، و قل هذا من تمام كلام المؤمن لقريبه يقوله على حبة التوسح بماكل سكره من امر العت ، تم قال الله عز و جل « لمتل هذا » اى - لمتل هذا المرل و لمتل هذا النعم الذى ذكرناه « فليعمل العالمون »

« ادلك حرق مرلا » يعنى ادلك الذى ذكرت من نعم اهل الجنة حين مرلا « ام شجرة الرقوم ، التى هى رل اهل النار الرقوم - مرة شجرة حينه مرة مسته كربة الطعم يكره اهل النار على تناوله فهم يترقمونه على اشد كراهية و به قولهم ترقم الطعام ، اذا تناوله على كره و مشقة روى ان ابن الربرى قال لصايد قرش ان محمداً يحرقها بالرقوم و ان الرقوم بلسان برمرة و افرهية الربد و التمر و روى ان اناجهل لما سمع ذكر الرقوم الذى رل به القرآن جمع رداً و عسلأ و جعل يقول للحارية رقميا فان محمداً يتهددنا بالرقوم حتى ترقم يستهريء فانزل الله صفة الرقوم فقال « اما جعلناها فتنة للظالمين ، اى - الكافرين فتنتها قول الكفار كيف يست الشجر فى النار و النار تأكل الشجر

« ان بها شجرة تحرق فى اصل الحميم » اى - مستها فيها قال الحسن اصلها فى بحر جهنم و اعصابها ترفع الى دركانها

« طلعتها » اى - مرها ستمى طلوعه « كانه رؤس الشياطين » - فيه ثلثة احوال
قال ابن عباس هم الشياطين ما عياهم شبه بها لقبحه لان الناس اذا وصعوا شيئاً بعاية
الصبح قالوا كانه شيطان وان كانت الشياطين لا ترى لان قبح صورتها متصور في النفس
والعقول تتشاهد قبحها الى عرعاية الثامى ان المراد بالشياطين الحيات والعرب تسمى
الحيّة القسحة شيطاناً و قتل هي نوع من الحيات تعرفها العرب وتسميها الشيطان لها
اعراف ورؤس قباح والقول الثالث انها شجرة فيوحه ممتدة تكون في البادية تسميها
العرب رؤس الشياطين شبه طلوع الروم بها في قبح المسطر

« فانهم لاكلون منها فمالئون منها البطون » - الملوؤحشو الوعاء بما لا يحتمل الزيادة عليه
« ثم ان لهم عليها » اى - على اكل الشجرة « لشوياً من حميم » اى - حلطاً من
ماء حار شديد الحرارة ومن الصديد والعساق ، يقال انهم اذا اكلوا الروم شربوا عليه
الحميم فيحلطونه به

« ثم ان مرجعهم لالى الحميم » الالف في « الى » في نسخة المصاحف وهي رأفة
والمعنى انهم في وقت اكلهم وشربهم لا يعدون مالدار ثم يردون الى الحميم وقيل هذا
كقولهم فلان يرجع الى الدار ومعهم ، اى - هو فيها يريد لاملص لهم ولا مرجع الا من
يخرج من العذاب الى نوع من العذاب

« انهم العوا آباء هم » اى - وحدوا آباء هم « صالحين » ،
« فهم على آثارهم يهرعون » رعون ويستحقون والاهراع - الاسراع في الشيء
وقال الكلبي يعملون مثل عملهم

« ولقد صلّ قلوبهم » قبل اهل مكة « اكبر الاولين » من الامم الحالة
« ولقد ارسلنا فيهم مدرسين » رسلاً و اساءة ، « فانظر كيف كان عاقبة المدرسين »
الكافرين ، اى - كان عاقبتهم العذاب ، « الاعمال لله المحلص » الموحدين سوا من العذاب
« ولقد نادينا نوح » اى - دعارنه على قومه فقال « ابى معلوب فانتصر » ،
« فليعلم المحسنون » من احصاء دعائه و اهلكنا قومه

« و حَمِيمًا وَاَهْلًا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ » ای - من کرب العرق والطوفان و احوال
التعبية و قتل من تکديف فومه ابناء واستدلاله

« وَجَعَلْنَا دَرِيَّتَهُ هَمًّا لِّلنَّاسِ » ، فالخلق کلهم من نسل نوح قال ابن عباس
لما خرج نوح من التبعية مات من کان معه من الرجال والنساء الا سبه الثالثة سام
و حام و يافث و نساء هم اصحاب تواریخ گشتند فرزندان یافث هفت بودند ، نامهای
ایشان تروک و حرر و صقلاب و تاريس و ممسک و کماري و صيس ، و مسکن
ایشان میان مشرق و مهت شمال بود هرچه اریں حس مردم اند از فرزندان این هفت
مردان اند ، و همچنین فرزندان حام بن نوح هفت بودند ، نامهای ایشان ، سند و همد
و ریح و قطه و حش و نونه و کنعان ، و مسکن ایشان میان حبوب و دبور و صا
بود ، و حس ساهان همه از فرزندان این هفت مردان اند اما فرزندان سام میگویند
پنج بودند ، و قومی میگویند که هفت بودند ارم و ارفحشد و عالم و یمر و اسود و
تارح و تورح ، ارم پدر عاد و ثمود بود ، ارفحشد پدر عرب بود و ایشانی فالح
و قحطان بود ، فالح پدر حداد ابرهیم علیه السلام و قحطان ، ابو الیمین و عالم پدر
حراسان بود ، و اسود پدر فارس بود ، و یمر پدر روم بود ، و تورح پدر ارمین
بود صاحب ارمینیه ، و تارح پدر کرمان بود ، و این دیار و اقطار همه سام ایشان مار
میخواند و بعد از نوح حلیفه وی سام بود و بر سر فرزندان نوح فرمانده بود ، و کارسار
و مسکن وی رمن عراق بود و ایران شهر و قتل کان یشو نارص حوخی و
یصیف نالموصل و نوح را پسری چهارمین بود ، نام او یام و هو العریق و لم یکن
له عقب

« وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ » ای - ابقیا له نساء حساً و ذكرًا حملاً فیمن بعده
من الاسماء و الامم الى يوم القيمة تم الكلام

ثم قال الله سبحانه و تعالی « سلامٌ علی نوح » ای - سلامٌ علیه مّا « فی العالمین »
و قيل تاويله « و ترکنا علیه فی الاخرین » فی العالمین « سلامٌ علی نوح » و لم یستص

السلام لان الحکایة لا تزل عن وجهها و کثر فی الآخرین فی العالمس « سلامٌ علی نوح »
 للكلام الّدی عرس بهما و قيل معاه وتر كما علیه ان يقول الاخرون « سلامٌ علی نوح
 فی العالمین »

« اما كذلك بحری المحسین ، ای - سائر المحسین سنجیم و تنی عليهم كما احبنا
 نوحاً و اسما علیه

« انه من عبادنا المؤمنین » - حصّ الايمان بالذّكر و التّوبة ، اشرف منه سائاً لشرف
 المؤمنین لالشرف نوح كما تقول ان محمداً علیه السلام من سبى هاشم و قيل « به بیان »
 انه انما استحقّ ذلك ما يماهه فصلة للإيمان و ترعیاً فی
 « تمّ امرها الآخرین » یعنی قومه الکافریں

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وفعوهم اثمهم مسؤولون » - قومی را سؤال از روی عتاب بود ، قومی را
 سؤال بسبب عتاب بود ، ایشانرا که اهل عتاب اند بر پل صراط ندازد علی رؤس الاشهاد ؛
 ایشان سؤال کنند و الله حلّ حلاله ما ایشان بحشم ، ایشانرا گویند امرور حکم شما
 ما شما افکندیدم « کفی بمعسک اليوم علیک حسماً » ، حریده سیاه و کردار بد ایشان بر روی
 ایشان دازد ، گویند کسی را که عمل وی این بود ، حرای او چه بود ؟ ما کام گویند
 حرائمه التار ، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم

آورده اند که فرعون چون دعوی حدائی کرد و گفت « انا ربکم الاعلی » حرئیل
 آمد سرا و بی صورت بشرواری پرسد که چگوئی حواحه بی را که علام خود بر کشد او را
 مال و حاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند ، آنکه علام حواهد که بر
 حواحه خویش بر مهتر باشد ، حرای وی چه بود ؟ فرعون گفت حرای وی آنست
 که او را آب عرق کنند تا دیگران بوی عورت گیرند از حضرت عّرت فرمان
 آمد که ای حرئیل این فتوی یاد دار تا آنروز که او را ندرد در کشم و محکم فتوی

وی او را عرق کسم

اما قومی که سؤال ایشان از روی عتاب رود و نه سب عذاب بود، مؤمنان اند باعتبار
 موحدان اند مظهر دل و صدق محبت، اما گنهکاران اند و قصّران در عمل ایشان
 سؤال کند حق حَلّ حلاله، لکن از خلق پیو شد عیب ایشان، گناه ناپاد ایشان دهد،
 لکن عفو و معرفت ایشان مار مگرد و سؤال ایشان در خلوت کند *وفي الحصر الصّحیح*
« ان الله عزّ وجلّ یدعی المؤمن فیصع علیه کفه ویستره فیقول اتعرف دبت کذا ؟ اتعرف
دبت کذا ؟ فیقول نعم ای ربّ حتی فررد بدو نه ورأی فی صهه اّنه هلك، قال سترتها
علیک فی الدّیاء و اما امر هالك اليوم

و عثمان حیرری قدّس الله روحه وقتی در محبت سخن میگفت، حوامی مرحاست
 گفت کف السبیل الی محبته چکیم تا دوستی اورسم؟ *و عثمان گفت تترك محالفته،*
 - تترك محالفت او مگوی تا دوستی اورسی حواص گفت کیف ادعی محبته ولم اترك
 محالفته؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه محالفت باز نکشیده ام آنگه
 مرحاست برعه بی همی کشید و همی گریست *و عثمان گفت صادق فی حبه مقصر*
 فی حقّه - مظاهر از حمله مقصران است، ساطن در رمه دوستان است

ای حوامرد! اگر چنان است که در جهد و در عمل تقصیر داری، دران کوشی که
 در صدق محبت و درد شوق تقصیر باشد که صدق محبت تقصیر عمل را حیر کند، اما
 توفیر عمل تقصیر محبت را حیران کند آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمرند،
 ایشانرا گفت *« انی اعلم مالا تعلمون »* ای فرشتگان سعای عمل ایشان چه مگرد،
 بصعای علم ما مگرد، ای ابلّس، حماء مسون چه مگری، بطلعت صفت ما مگر، اگر
 بدوستان ما رگتی رود و نقد معاملت ایشان بمعصت معشوش گردد، بوقه توبه ما ایشان
 برابر میداریم که *« الثّائون العادون »* حکمت رگت آست که تا سده از رگت معود
 می مگرد، افتقار می آرد و از طاعت نما مسگرد، افتحار می آرد، و سده ناید که پوسه
 میان افتقار و افتحار روان بود، میان خوف و دغا گردان بود، در خوف می رارد کفارت

کماهان را ، در رحامی نارد یافت معیم حاودان را

پیر طریقت ارایسحا گفت بر حرمی رفتم حویان یقین ، خوف عایه و رحافر بن ، مقصود از من نهان و من کوشنده دین ، ماگاه برق تجلی یافت از کمس ، ازطن چنان درور بپسند و از دوست چس

کسی را که این حال بود و روش وی برین صفت بود ، سر اصحاب کار و نمره دور کار وی آن بود که رب العزة فرمود « اولئك لهم رزق معلوم فوا که » ، لهم فی الحیة رزق معلوم لا یشارهم فی اوقات معینة مکررة و عشیا ، ولهم رزق معلوم لاسرار هم فی کل وقت

یحیی معاد را پرسیدند که هل یقبل الحبیب بوجهه علی الحبیب ؟ فقال وهل یصرف الحبیب وجهه عن الحبیب ؟ گفتند هر گز بود که دوست روی بدوست آرد ؟ گفت وجود کی بود که دوست روی از دوست بگرداند ؟ ا هر از حال فدای آن خواهم مرد ماد که رمز عشق بداند او حل حلاله کسانی را که طوق محبت در کردن دارند در حق فصل و مهد عهد و قیمة فرمت ، تربیت میدهد ، فکا شمع هدایت و یحاطنهم بصافته عرش در صفت رفعت است ، او را رفعت من کرسی در بخت عظمت است ، او را عظمت من آسمان را آرایش و ریت است ، او را آرایش و ریت من من رادعوی است است ، او را دعوی است است آسمان که رفعت عرش ندارد ، عظمت کرسی ندارد ، ریت آسمان و وسطت رمین ندارد ، دعوی هستی و است ندارد ، همه انکسار و افتقار دارد فصل و رحمت ما او را اس « قل یصل الله وبرحمته فذلك لیسر حوا »

قوله - « لمتل هذا فلیعمل العالمون » - اگر مؤمنان را سرامت که برامیدند و نعیم بهشت و دیدار علما و ولدان گویند « لمتل هذا فلیعمل العالمون » ، پس عارفان سرا ترا د که برامید دیدار حلال احدیت و یافت حقایق فرمت و تماشیر وصلت ، دیده و دل فدا کند و حان و روان درایی شارت متار کند

علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه وان مات من سلمی علی الناس طابوا

۳- النوبة الاولى

فوله تعالى «وان من شيعته لاراهيم^(۸۴)، وارهيم ديسان^(۸۵) نوح، اراهيم

است

«اد جاء ربه» که خدای خویش را آمد، «نقلب سلیم^(۸۴)» بدلی رسته

از گمان و اساران

«اد قال لایه و قومه» آنکه که فرمود پدر خویش را و کسان خویش را :

«ماذا تعدون^(۸۵)» این چه چیز است که می پرستید؟

«افکتا آلهة دور الله تریدون^(۸۶)» بدروع خدایان فرود ارا الله میخواستید

«فما طکم رب العالمین^(۸۷)» چه پندارید و طی چه مرید خداوند جهانیان

[«که فردا او را سید و حر او پرستنده باشد^(۲) »]؟

«فطر نظرة فی المحوم^(۸۸)» بگریستی در بگریست در شمار محوم برب^(۳)

و دستان

«فقال انی سقیم^(۸۹)» گفتم من بیمار میخوام شد [سماری طاعون]

«فتولوا عنه مدبرین^(۹۰)» بگریشتند او و بپوشت کردند

«فراع الی آلهتهم» خدایان ایشان گشت پنهان، «فقال الاتا کلون^(۹۱)»

گفت چیزی بخورید؟

«مالکم لا تطفون^(۹۲)» چرا سحر میگوئید؟

«فراع علیهم صریاً» در گشت برایشان پنهان ازان قوم بمرحم، «فالیمین^(۹۳)»

مان سوگند که داشت راست کردن آرا

«فاقبلوا الیه» روی دادند باو، «یرفون^(۹۴)» و دوستند درو

«قال تعدون ما تسحتون^(۹۵)» ابراهیم گفت می پرستید آنچه می تراشد؟

« **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** » (۹۶) « **وَاللّٰهُ هَمْ شَمَا رَا آفَرِدَه وَهَمْ آجِه شَمَامِی كَسَد** »
 « **قَالُوا اَسْوَالُهٗ سِیَاآ** » گفتند سائی کید او را ، « **فَالْقَوَهُ فِی الْحَجِیْمِ** » (۹۷) ،
 و در آتش او کید او را

« **فَارَادُوا۟ بِهٖ كِیْدًا** » دستان ساحتی خواستند اتراهیم را ، « **فَجَعَلْنَاهُمْ**
الْاَسْفَلِیْنَ » (۹۸) ، و ما ایشان را بر آوردیم و کم

« **وَقَالَ اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلٰی رَبِّیْ** » اتراهیم گفت خداوند خوش می روم ،
 « **سِیْهَدِیْنَ** » (۹۹) ، او خود راه سحات و کعایت مرا نماید

« **رَبِّ هَبْ لِّیْ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ** » (۱۰۰) ، خداوند من ! مرا پسری ده از مکن
 « **فَشَرَّاهُ بِعِلْمِ حَلِیْمٍ** » (۱۰۱) ، شارت دادم او را پسری و برک

« **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ الْمَعٰی** » چون پسر فراکار رسد [و آسحا آمد که ما پدر کار
 تو است] ، « **قَالَ یَا بُنِیَّ** » گفت ای پسر من ، « **اِنِّیْ اَرِیْ فِی الْمَمَامِ** » من می رسم در جواب ،
 « **اِنِّیْ اَدْبَحُکَ** » که میرمایم مرا که ترا کلو نار مرم ، « **فَاَطْرَ مَا دَاثَرِیْ** » در سر
 که در دل خویش چه سی ؟

« **قَالَ یَا اَنْتَ اَفْعَلْ مَا تَقُومُ** » گفت ای پدر مکن آنچه میرمایم ترا ، « **سَتَحْدِیْ**
 ان شاء الله من الصّٰنِعِیْنَ » (۱۰۲) ، آری مرا اگر خدای خواهد از شکسایان یابی ،

« **فَلَمَّا اَسْلَمَا** » چون هر دو تن بدادند و خویشی را فرمان سپردند ، « **وَقَلَّهٗ**
لِلْحَبِیْیِیْنَ » (۱۰۳) ، و پدر پشانی او را بر زمین رد

« **وَنَادٰی سَاَهٗ اِنْ یَا اِترَاهِیْمَ** » ، خواندیم او را که ما اتراهیم

« **قَدْ صَدَقْتَ الرَّوْثَا** » راست کردی جواب را که دیده بودی ، « **اِنَّا كَذٰلِكَ**

اِجْرِی الْمَحْسِیْنَ » (۱۰۵) ، ما حسن پاداش دهم چو نکوکاران را

« **اِنْ هٰذَا لَهٗوَ اِلَّا الْمِیْسِیْ** » (۱۰۶) ، ایست آن آرمایش آشکارا

« **وَقَدِیْبَاهُ بَدَحَ عَظِیْمٍ** » (۱۰۷) ، ما و فروختیم او را مکشتی مرد گوار پدر فرته

« وَ تَرْكَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ^(۱۰۸) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ^(۱۰۹) » گذاشتیم

برو درود در میان پسران که میگویند ابراهیم علیه السلام

« كَذَلِكَ نَحْيِي الْمُحْسِنِينَ ^(۱۱۰) » پاداش چنین کنیم چو مکاران را

« إِنَّهُ مِنْ عَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ^(۱۱۱) » که او از مدکان گرویدگان ما بود

« وَ بَشِّرْ نَاهِ اسْحَقَ » مشارف دادیم او را به اسحق، « نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ^(۱۱۲) »

پیامبری از مکار

« وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحَقَ » و برکت کردیم برو و بر اسحق، « وَ مِنْ

دو یثما » و از فرزندان ایشان، « مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ^(۱۱۳) » هم گرویده

مکار است و هم ناکار گرویده متمکز بر خوشی آشکارا

« وَ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ^(۱۱۴) » بسیار نهادیم بر موسی و هارون

« وَ بَحْيَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ^(۱۱۵) » و رهاییدیم ایشانرا هر دو و

کسان ایشانرا از آن اندوه بزرگ

« وَ بَصَّرْنَاهُم » و دست گزیدیم ایشانرا، « فَكَانُوا هُمْ الْعَالِينَ ^(۱۱۶) » تا ایشان

سامدند و دشمن شکستند

« وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُنِيرِينَ ^(۱۱۷) » و دادیم ایشانرا نامه راستی و درستی را

سخت پیدا

« وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ^(۱۱۸) » و راه نمودیم ایشانرا هر دو سر را

راست

« وَ تَرْكَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ^(۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ^(۱۲۰) »

و گذاشتیم بر ایشان هر دو در پسران حسان درود بر موسی و هارون

« إِنَّا كَذَلِكَ نَحْيِي الْمُحْسِنِينَ ^(۱۲۱) » ما پاداش چنین کنیم حسان مکارانرا

« إِنَّهُمَا مِنْ عَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ^(۱۲۲) » که ایشان هر دو از مدکان گرویدگان ما بودند

« وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُنِيرِينَ ^(۱۲۳) » ایسان از فرستادگان ما بود

« اد قال لقومه الا تتقون ^(۱۴۳) » قوم خویش را گفت از دروغ به پیرهرند ؟
 « اتدعون بعلاً ، بعد را حدای میخوانید ، » و تدرون احسن الحالفین ^(۱۴۵) ،
 و مگو آفرین تر آفریدگان می مکناد ؟
 « الله ربکم و رب آبائکم الاولین ^(۱۴۶) » ، الله خداوند شماست و خداوند
 پدران پیشان شما

« فکذبوه » دروغ در گرفتند او را ، « فاتهم لمحضرون ^(۱۴۷) » ، اکسوز
 حاضر کردگان اند در آتش
 « الا عباد الله المخلصین ^(۱۴۸) » مگر بندگان حدای که بدل او را راست بودند از قوم او
 « و ترکما علیه فی الآحرین ^(۱۴۹) سلام علی الیاسین ^(۱۵۰) » ، گذاشتیم بر تو
 ، پسیمان درود بر الیاس تا جهان بود مگویند الیاس علیه السلام
 « انا کذلک نحرى المخلصین ^(۱۵۱) » ما پاداشی حس کنم حیو مگو کار ابرار
 « انه من عبادنا المؤمنین ^(۱۵۲) » ، که او از بندگان گرویدگان ما بود
 « و ان لوطاً لمن المرسلین ^(۱۵۳) » ، لوط از فرستادگان ما بود
 « اد نسیاه و اهله اجمعین ^(۱۵۴) » ، رها کردم او را و کسان او را همگان
 « الا عجورا فی العارین ^(۱۵۵) » ، مگر پسر دبی در مارمادگان
 « ثم ذمربا الآحرین ^(۱۵۶) » ، پس دمار را آوردیم از دیگران
 « و انکم لتمررون علیهم مصححین ^(۱۵۷) و فاللیل ^(۱۵۸) » و شما میروید بر ایشان

بروز

« الا لا تعقلون ^(۱۵۹) » [می بسند و می شنود] در نمی یابید ^(۱) ؟

الموبة الثانية

فوله تعالی « وان من شعته لایراهم » ای - من اهل دینه و مسه ، و - الشیعه

الجماعة تتبع سيدهم، مشتق من شاعه، يشيعه، شيعاً، اذ اقدمه و قيل الشيعة -
 الاعوان واصله من الشيعاء و هو الخط الصغار توصع مع الكبار على النار
 : ادحاء ربه، اى - قصد و اقل الى طاعة ربه، « بقلب سليم » من الشرك والشك
 حال من كل دس و قيل سليم من كل علاقه دون الله و قيل اى - حرس من قولهم فلان
 سليم اى - لديع و قيل معنى سليم لا يكون لثماً

« اذ قال لامه، و هو آزر بنى نوح تاحور بنى ارعوى فالح بن شالح بن
 ارفخشذ بن سام بن نوح » و قوله « عدة الاوثان » ماد اتعدون « يعنى لاي شىء تعدون،
 فان السؤال وقع عن العرس لاعتى الحسن و « ماداً » ان جعلته كلمه واحدهً صب وان جعلته
 كلمتين مبتداً و حراً و هو اسمهم توبيخ و تفرع
 « انكأ آلهة » يعنى اتأفكون افكاً و تعدون آلهة سوى الله، والافك - اسو الكذب
 و قيل « افكاً » صب على الحال، اى - كاذبين و « آلهة » منصوب، « تردون،
 » فما طمئنتكم رب العالمين، انه من اى حسره من احساس الاشياء حتى ستم به هذه
 الاصنام، اى - لا يشبه شىء

« فتطرأ في المحوم » - انى عباس كفت قومي بودند كه علم بحوم مكرداستند
 و مكر كه پيش گرفتند آن نظر ميگردند انرا هييم حواست كه معاملت نا ايشان هم
 ار آن طريق كند كه ايشان بدست دارند تا مروي مكر شود و در دل انرا هييم بود كه
 بتان ايشانرا كندى سارد تا تحت مر ايشان الرام كند و آشكرا سماید كه ايشان معبودى
 را بشايد و ايشانرا عدى بود در زورى معش حوى خواستد كه عدا را سرون شود
 محست پيش بتان شديد و حامهها، مكدند و طعام مهادد و مقصود ايشان آن بود كه
 بتان مكر در آن طعام كند و چور ار عدا مكر كردن آن طعام مكر نريد انرا هييم
 كند در عدا ما ما مساعدت كن انرا هييم ار زوى قرب مر عادت ايشان در مقياس
 مكرست و در سمار بحوم كفت « اى سقم » اى - مطعون و كانوا يرون من الطاعون
 فراراً عظماً فحروا و حلقوه تظراً، انرا هييم كفت در مقياس بحوم مكرستم و مرا طاعون

حواهد رسيد ايشان چون نام طاعون شيدند از وی مرديدند و موی فال بد گرفتند و بحای مكداشتند ایست که رب العالمین فرمود

«فتولوا عنه مدرين» وفي الخبر عن النبی (ص) قال «لعدکذب اترهیم ثلث کدبات» ما منها واحدة الا وهو يماحل ويواصل بها عن دینه و هی قوله «ای سقیم» و قوله «بل فعله کبیرهم» و قوله لساۃ هذه احتی و قيل «مطرطرة فی المحوم» ای فکر فی الحبل «فقال ای سقیم» فاقمهم «فتولوا عنه مدرين»

«فراع الی آلهتهم» - الروعان المویل حصیاً، ای - مال البها فی حمية «فقال» استهراء بها «الماکون» یعنی الطعام الادی س یدیکم «مالکم لامنطقون» «فراع علیهم صراً» - عذاه علی لان راع بمنزلة مال فکما تقول فی المحبوب مال الیه یوفی المکروه مال علیه، كذلك راع الیه وراع علیه «صراً» ای - یصر صراً فکون مصدر الفعل المحبوب «مالیمس» ای - بالید الممس لانها اقوی علی العمل من الشمال و قيل «مالیمس» ای - بالیوه و قيل «مالیمس» ای - بالیسم الادی سبق منه و هو قوله «فان الله لا یدین» اصامکم

«فاقبلوا الله» ای - الی اترهیم آلهتهم فاسرعوا الیه لئلا حدوه قرأ حمرة «یرفون» مصم الیاء و قرأ الآخرون مفتحها، و هم العتات و قيل مصم الیاء، ای - یحملون دوا» ثم علی الحد والاسراع

«قال» لهم اترهیم علی وجه الصحاح «اتعدون ما سحتون» ما یدیکم «و الله خلقکم و ما تمعلون» ما یدیکم من الاصنام و فیہ دلیل علی ان افعال الاله اد محلوقة الله تعالی

«قالوا اسواله سیاناً» قال مقاتل سواله حائطاً من الحجر طوله ثلثون ذراعاً فی السماء و عرصه عشرون ذراعاً و ملاؤه من الحطب و اودوا فيه النار و طرحوه فيها بالمسیح و کان ذلك لسان و عن عائشة عن رسول الله (ص) قال «ان اترهیم لما التقی فی النار کانت الدواب کأکها تطغی» عنه النار الا الورقة فانها کانت تمص علیه فامر علیه السلام بقتلها،

« فَاذْكُوهَ كَإِذَا كُنْتُمْ أَهْلَ الْبُيُوتِ » وَهُوَ بِحَرْفِ قَوْفٍ : فَجَعَلْنَا هِمَّ الْأَسْفَلِينَ « معنی المقهورین حیث سلم الله ابراهیم ورد کینهم

« وَفَالِإِنِّي دَاهِبٌ إِلَى رَبِّي » - گفته اند ابراهیم این سخن آنکه گفت که اورا آتش

می افکند گفت من بر خداوند خوش میروم او خود راه صحت و کفایت بمن نماید و قبل این داهب الی ماقصی بمعنی رمی - من فراسر قصا و حکم الله دروم چنانکه قصا کرده و حکم رانده بر من رود و گفته اند این سخن آنکه گفت که از آتش خلاص یافت همانست که آصحا فرمود « ای مہاجر الی ربی » معنی آنست که از دارالکفر هجرت میکنم و بر ما و رعایای الله سوی شام میروم سید بی الی مقصدی و قبل معناه این مہاجر بمعنی و بتی متحرک لعمادة ربی « سید بن سیتسی علی الہدی ابراهیم چون از دشمن خلاص یافت و از دارالکفر هجرت کرد و بر زمین مقدسه رسید او اکتفا حاجت خواہ گفت « رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ » ای - هب لی ولداً صالحاً من الصالحین

« وَفَشَّرْنَا لَهُ عَلَامَ حَلِيمٍ » و قال فی موضع آخر « وَشَرَّوْهُ عَلَامَ عَلِيمٍ » قبل عَلَامِ

حَلِيمٍ فی صعره عَلِيمٌ فی کبره فیه بشارۃ انه ابن و انه بعیش و یتہی فی السَّ حَتَّى یوصف بالعلم و قيل ما اثنی الله عزوجل فی القرآن علی شرہ بالعلم الا علی ابراهیم و اسه و حَتَّتْ هذه السورة بحلیم لانه علیه السلام حلم و اخاد و اطاع « و قال یا ایت افعل ما تؤمر » الآیۃ

فوله « فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ » ابتدای قصه دبیح است قصه بی عظم و احلاف علما

د ان عظم هم در اصل دسح خلاف است که از دو پسر ابراهیم کدام یکی بود اسحق یا اسمعیل و هم در موضع دسح خلاف است که بیت المقدس بود یا مخرمکه طایفه بی عظم از علمای دیس و صدر اول از صحابه و تابعین چون ابو بکر صدیق و ابن عباس و ابی بن ابی و ابن عمر و ابن عبد الله بن عمرو و محمد بن کعب القرطبی و سعید مسیب و شعبی و حسن نصری و مجاهد و صحابہ و کلبی و غیر ایشان مکتوبند دسح اسماعیل بود و علیه اکثر العرب و در حراست که « ابناں الدسحین » - مصطفی (ص)

فرمود من پسردو دیح نام یکی حدّ پیشین اسماعیل و یکی پدر حوش عبدالله و سب آن بود که عبدال مطلب بدر کرد که اگر مرا ده فرزد آید یکی را فرمان کم چون او را ده فرزد تمام شد همه را در حاضه کعبه جمع کرد و میان ایشان فرعه رد و قرعه بر عبدالله آمد که پدر مصطمی (ص) بود و عبدال مطلب او را از همه فرزندان دوستتر داشتی^(۱) که نور فطرت مصطمی ناوی بود عبدال مطلب ده شتر را فدا کرده بود قرعه بر عبدالله آمد؛ ده شتر دیگر فدا کرد سوّم بار فرعه رد میان وی و میان آن بیست شتر؛ قرعه هم بر عبدالله آمد، ده دیگر فدا کرد همچس قرعه میرد و هر بار بر عبدالله میآمد و او ده شتر می افروزد تا آنکه که صد شتر تمام گشت آنکه قرعه بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، عبدال مطلب آن صد شتر فرمان کرد و در شریعت دت مرد مسلمان صد شتر گشت و دلیل بر آن که دیح اسماعیل بود قول رب العرة حدّ الفراع من قصة المدبوح «وشرّاه ناسحق نبياً من الصالحين» فدلّ انّ المدبوح غیره و همچس در سورة هود فرمود «وشرّاه ناسحق و من وراء اسحق یعقوب» فلما نشر ناسحق نشره یعقوب فکیف بامرہ ندسح اسحق و قد وعدله ما فله منه اما عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب و ابن مسعود و کعب الاحبار و سعید بن حیر و قتاده و مروق و عطاء و مقاتل و جماعتی علمای تابعین و تبع تابعین مگویند دسح اسحق بود و دلیل ایشان حر مصطمی است (ص) که پر میدند یا رسول الله من اکرم الناس و اشرفهم سباً - کرامی ترین مردمان و شریف ترین ایشان سب کیست؟ گفت یوسف صبی الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق دیح الله بن ابرهیم حلیل الله و علیه عائّه اهل الکتاب مثل عبدالله بن سلام و کعب الاحبار و غیرهما، و من قال بهذا القول نشر الشاربتین فقال اما قوله «وشرّاه ناسحق» انه نشر بولد اسحق و اما قوله «وشرّاهما» نشر سؤة اسحق ایشان که گفتند دسح اسحق بود موضع دسح بیت المقدس گفتند و ایشان که گفتند اسماعیل بود موضع دسح مخرّما گفتند در

در مکه ، و قول درست ایست زیرا که اسماعیل در مکه مقام داشت و اسحق در شام اصمعی پرسید از ابو عمرو علا که دسح اسماعیل بود یا اسحق ؟ گفت یا اُصمعی این دهب عطفك متى كان اسحق بمكة اما كان اسماعیل بمكة و هو الذي سئلت مع امه ومن الدليل على ان فرمى الكش كان مرأياً لولد اسمعيل عن اسمهم و كانا موطنين بالمكة الى ان احترق البيت واحترق القرون في أيام ابن الربيع و الحجاج

اما قصه دسح مرقول سدی آست که ابراهیم بر سر پری ارحق تعالی فروردند حواست چون او را بشارت دادند بفرمود گفت هو ادا لله دبیح ، بدر کرد که الله راقربان کند ، پس برور کار آن بدر فراموش کرد و هر وقت ارشام بمرات اسماعیل شدی به مکه ، وقتی ابراهیم از راه در آمده بود مانده و برحدوتی شده ، شب بویه پیش آمد بجهت ، بحواب نمودند او را که ما ابراهیم اوف ، مدرک - آن بدر که کرده می وفا کن ابراهیم از حواب در آمد ما خود می اندیشد که این حواب گوئی نموده شيطان است یا فرموده حق آورور همه در آن اندیشه و فکرت ود ، فسمی ذلك اليوم يوم الترويه ای - کان برؤی مع نفسه ان ما رایت کان من الله او من الشيطان دیگر شب بجهت ، او را هس حواب نمودند ، بداست که فرموده الله اسب و بحای آو د که حواب بمعامران وحی باشد ارحق حل حلاله ، فسمی ذلك اليوم يوم عرفة اد عرف انه من الله عز و حل و اسماعیل آورور هفت ساله بود و بقولی سرده ساله اما قول محمد بن اسحق آست که ابراهیم هر بار که قصد زیارت اسماعیل کرد او را بر مراق نشاندیدی نامداد ارشام برفتی بمار پیشی به مکه بودی ، ا ت کردی و باز گشتی شما بگاه به شام بودی حون اسماعیل براك شد او را هیری و رور امروون دید ، همگی دلوی مگرفت و دل در حنوة او بست ، لما کان يأمل فيه من عادة ربه و تعظم حرمانه ناشی که نمودند او را بحواب که گوسنده می گوید ان الله يا برك بدسح اسك هذا ابراهیم حون این حواب دید داشت که وحی خداوندست و فرما وی ، ها حر را گفت میخواهم که خدا را عز و حل فرمای کم اندران وادی که گوسپندان ایستاده اند و میخواهم که اسماعیل را سا خود سرم ، سرش بشوی

وموی را شاه کن و کیسواش بناف و اورا بیکو بیارای تا حرم شود و ما خود سرم،
آنکد گفت حان پدر کارد ورس مردار تاد ان شعب رویم. کوسپید را فرمان کسم چون
آصا رسیدند **ابراهیم** گفت « یا مُسیّ ای اری فی المام ای ادسحک » - ای پسر مسی
محنتها و مالاها که ما رسد و همه سرآمد و اکسون فرمانی رسیده از همه صعب تر
می فرمایند مرا که را فرمان کسم، « فاطر ماداری » - دیگر ما در دل خویش چه بینی
و ترا درین فرمان چه رای است؟ **حمره و کسان**ی **فاداد نری** « صمّ تا و کسر را حواسند،
یعنی در سر که دین فرمان از خویش چه نمائی؟ میخواست که بداند از وی که سر
خواهد کرد یا خرج خواهد نمود **اسماعیل** گفت « یا انت افعل ما تؤمر مستحذی ان
شاء الله من الصابرين » **ابوهریره** روایت کند از **کعب الاحبار** که شیطان آن روز
گفت لئن لم افق عدها آل **ابراهیم** لا اؤمن منهم احداً ابدأ - اگر امروز در حال
آل **ابراهیم** را بقتله بکشم و برایشان مرا دستی نمود پس هر گز توانم و نه مرا -
ایشان دسترس بود، دین حال **شیطان** بر صورت مردی ناصح آمد پیش **هاجر** مادر
اسماعیل گفت هیچ دانی؟ **ابراهیم** پس خود را **اسماعیل** کجا میبرد؟ **هاجر**
گفت او را میبرد که کوسپید فرمان کند گفت نه نه خود پسر را فرمان میکند
هاجر گفت کلاً هوارجم نه واشد حتماً له من ذلك - این چه سخن است که تو میگوئی
او مروی ازان فرمان تراست و دو ترک این کند **شیطان** گفت حداس میفرماید که
چس کند **هاجر** گفت اگر حدای میفرماید حدای را فرمان اس و طاعت داشت وی
واجب از وی بومد گشت تراش ایشان آمد، سر را داد که را پدر معرفت گفت
ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد؟ کتب مبرویم تا کوسپید را قربان کسم، گفت
نه که ترا قربان خواهد کرد گفت از بهر چه فرزند را فرمان کند؟ گفت الله او را
چنین میفرماید گفت آنرا الله میفرماید فسمعا و طاعة اروی بومد بارگش فراموش
ابراهیم شد گفت اها الشح کجا مروی؟ گفت مرا حاجتی است درین شعب حاجت
خویش را میروم گفت والله که شیطان در جواب تو نموده که این فرزند را قربان کن

اِبراهیم بدانست که او خود شیطان است گفت اَلَيْكَ عَزَّ يَا عَدُوَّ اللَّهِ فَوَلِّهِ لَامَسْتُ
لَا مَرَدِّي اِنَّ عِيسَى كَفَتْ اِبراهیم آن ساعت از پیش شیطان ترس رفت و کرم نامرو
سابق شد ، چون به حمرة العقبة رسید شیطان دیگر ماه فرایش وی آمد ، اِبراهیم هفت
سك بوی انداخت و همچس در حمرة الوسطی و حمرة الكبری شطان فرایش
میآمد و اِبراهیم بروی سكهها می انداخت رب العالمین آن ترس روان اِبراهیم در آن
موضع و آن سكه انداختن سستی کرد باید تراقت احمد تا در مناسك حج محای میآرد
و اِبراهیم را ماسکوبید

« فَلَمَّا اسْلَمَا » ای - افادلو حصلا لامر الله و فل سلم الد فوج بهسه و سلم
اِبراهیم اسه ، « وَ تَلَّهَ لِلْحَيِّ » ای - صرعه علی حینه ، « وَالْحَمْدُ » - احد حامی الحبة
اسماعیل گفت ای پدر مرا تسوسه حاجت است یکی آنكه دست و پایی من سحت
سدی و برا که چون بیش کارد حلق من رسد حرد از من رایل گردد و در اصطراف آم
آنكه فطرات خون بر حامة تو افتد و مرا بدین می حرمتی گرفتاری بود و بواسطه صایع
شود دیگر حاجت آنسب که بوقت دح مرا روی افکنی تا در سجود باشم آن ساعت که حذر
تسلم کم ، و در باید که تو در روی من مگری رحمت آید ترا من و در فرمان الله است شوی
و من در وی تو مگره بر مراق تو مرغ آرام و صدای عاصی کردم مؤم حاجت آنست که چون
سردیک مادرم شوی و من ما تو باشم از سوخته گردد که درد فراوان فرزند سحت بود ماوی
مدارا کن و او را پندده و سلام من بدر رسان و پداهن من بدو ده تا نبوی من می دارد ،
ای پدر و کارد بیر کن و رود حلق فرود آر تا مړك بر من آسان شود که مړك در پی صعب
است و کاری سحت اِبراهیم خون این سحر از وی میشد مگر بست و روی سوی آسمان
کرد گفت اَللّٰهُ اَنَا اِبراهیم اَلَّذِي عَدْتُكَ وَلَمْ اَعِدْ عِيْرَكَ وَقَوْمِي كَانُوا يَعْسُونَ الْاَصْصَامَ ،
اَللّٰهُ اَنَا اَلَّذِي هَدَيْتُ فِي الدَّارِ فَحَدَّثَنِي مِنْهَا ، اَللّٰهُ اَتَقَلَّتْ سِيْ هَذَا الْمَلَأَ اَلَّذِي اِهْتَرَمْتُهُ عَرْشَكَ
الْعَظِيمَ وَلَا تَطْلُقْ حَمَلَهُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضُونَ ، اَللّٰهُ اِنْ تَحَرَّبَ عِنْدَكَ فَاَدِّ عَلَمَ مَا فِي عَمْسِي
و لَا اَعْلَمَ مَا فِي مَسْجِدَاتِ عِلْمِ الْعُيُوبِ - خداوند ما آن اِبراهیم ام که قوم من مت

پرستیدند و من ترا یگانه پرستندم دشمن مرا آتش افکند و تو فصل خود را درهایمندی وار
 کند دشمن خلاص دادی، اکنون ملائکه من عظمی بر من نهادی، ملائکه که عرش عظم
 از آن بلرزد و آسمان و زمین طاق کشدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می آزمائی
 ترا رسد که خداوندی و من بنده، تو دانی که در من چیست و من ندانم که در من
 تو چیست، دانی بهای وحدای همگان توئی پس ابراهیم کرد بر خلق نهاد تا فرمان
 بجای آورد، کرد همی کشید و خلق نمی پرید، تا ندانی که کار کرد که مسرد به طبع مسرد که
 بر همان مسرد، همچین آتش که مسورد به طبع مسورد که بر همان مسورد، ابراهیم
 را با آتش انداختند فرمان آمد که مسور بسوخت، ایضا سرکار را فرمود که بر سر برد
 لکن در آتش فرمان آشکارا کرد فراعده را و ایضا که دشمن بود او را آشکارا نکرد حمرئیل
 از سدره هستی در پرید و کرد برگرداند حمرئیل را پرسیدند بح و ماند کی
 هرگز نتورسد؟ گفت در سه وقت رسد یکی آن وقت که ابراهیم را با آتش انداختند،
 دیگر آن وقت که یوسف را با آتش انداختند، سدیگر آن وقت که کار بر خلق اسداعیل
 نهادند، من به سدره هستی بوم ندا آمد که ادرك عبدی

« وادیاه » - این واژه در موضع مذکور است، تقدیر « ملّا اسامه و ملّه
 للجنس، « وادیاه ان یا ابراهیم قد صدقت الرّؤیا » - ندا آمد که یا ابراهیم جواب که
 دیده بی راست کردی ایضا سخن تمام شد

آنگاه گفت « انا کذلک بحری الحسین » یعنی « کما عمو عن دبح و لیده
 بحری من احسن فی طاعتنا فال مقابل حراه آنّه ما حساه فی طاعته العو عن دبح است
 اگر کسی گوید او را جواب نمودند بح نکرد، « صدقت الرّؤیا » « دعای دارد،
 جواب آست که او را در جواب خداوند نمود که کرد و در امکان و قدرت وی همان بود
 که کرد، من در فرمان دادن و تسلیم کردن و کار بر خلق را بدین، حین این بجای آورد
 تصدیق وی درست آمد گفتند ای ابراهیم مقصود آن بود که تو سر خود از روی سری
 اکنون که سر بریدی ما سر دیگر تو کردیم

« ان هذا لهوالبلاء المس » ای - الاحتمار والامتحان الطاهر حت امتحی بدسح
اسد و قال مقاتل « البلاء » ها هما هوالبئمة وهي ان فدى اسه بالكش
« و قد بئاه بدسح عظم » - الدسح - اسم لما يدسح كطسح اسم لما يطسح بطسح
انراهم فاداهو بحسرتل معه كس ابص اعين افرن كسرالتحص فعال هذا فداء
لاسك فاد جددونه، مكتر حسرتل و كتر انراهم و كتر اسماعيل - انراهم بر كسرت
حسرتل را دید بر هوا كه می آمد و آن بر مش عظم و ای اسماعیل ماوی و حسرتل
مسكف الله اكبر الله اكبر الله اكبر، انراهم مواصروى كفت لاله اَلَا اللهُ وَالله اكبر،
اسمماعیل كفت الله اكبر والله الحمد این تكسر مستی كشت در روزگار عدد و در
مناساك حح و گفته اند آن كش، عظیم حواد ار مهر آنكه فرمان هابیل بودار حسرت
و بدرفته حق بود و روزگار درار در مهبث چرا کرده بود فل رعى فى الحنة ارمس
حریماً سعید حیر كفت « حق له ان يكون عظيماً - سراسر كه آرا عظم گوید ،
فرستنده آرب العالم ر، آرندة آن حسرتل امین ، فداى اسماعیل حد متید المرسلین
و قال الحسن ما فدى اسمعيل الا تنس من الاروى ^(۱) اعطط عليه من ثوب و كل يملأ
الهواء يعارا

« و تر كبا عليه » ای - على انراهم « فى الآخرين » ساء حساً
« سلام على ادم ، كذلك بحرى المحسين ، انه من عبادنا المؤمنين »
« و سمرناه اسحق نبياً من الصالحين » - قيل اسحق بالعرسة الصحاك و اول
من شات انراهم و سم بالثب لان الناس كانوا لا يعرفونه من اسحق ولا اسحق منه
لعظم الشبه بينهما فوسم بالثب ليعرق سهما م شات الناس بعده
« و بار كبا عليه » ای على انراهم فى اولاده « و على اسحق » يكون اكثر الاساء
من سله يقال حرج من يعقوب بن اسحق اربعة آلاف دى و صح فى الحديث « بعث
على اثر ممانه آلاف نبى » « و من د يتهما محسن و طالم لعسه » ای - مؤمن و كافر
« من » طاعر هذا كقول فى سورة البقرة « من آمن بالله واليوم الآخر » قال
۱ - اروى جمع كبر رونه (بالضم و كسر و الباء مسدده) بر غیر قناس بر كوهی
(مسهى الارب)

« و من کفر » للعلماء فی الدبح ثلثة افعال احدها انه امر بالدبح
به سحر ، البانی انه امر به ممتد فلا یحتمل النسخ ، والثالث انه اتى بما امر به علی
ما سبق بینه

« ولقد مآ علی موسی و هرون » ای - انما علیهما بالنسبة
« و یجیبهما و قومهما » یعنی بنی اسرائیل « من الکرب العظم » یعنی من اسعاب
فرعون ایاهم و من کرب العرق

« و صرناهم » یعنی موسی و هرون و قومهما « فکانوا هم العالسن » علی القبط
« و استباحا الکتاب المستسن » ای - المستنیر و هو التوریه قبل هذه السین کبی
فی قوله « یستسحرون » - بان و بان واستبان واحد

« و هدیاهما الصراط المستقیم » دین الله الاسلام ، ای - استباحا علیه
« و مرق کما علیهما فی الآخرین » سلام علی موسی و هرون ، اما كذلك بحری المحسن ،
ایها من عباد المؤمنین ، و ان الناس لمن المرسلین . عبد الله مسعود گفت ایاس
ادریس است او ادو نام است ، همچون یعقوب که او را دو نام است اسرائیل و
یعقوب و در مصحف ابن مسعود چنین است « و ان ادیس لمن المرسلین » و قول
عکرمه ایست اما حمور مقتران برآمد که ایاس پیغمبری بود از بنی اسرائیل
بعد از موسی و از فرزندان هارون بود ، ایاس بن شیمون بن حنا بن العیرار بن
هرون بن عمران و قبل هو اس عم الیسع ، و بعثت وی بعد از حرقیل پیغمبر
بود چون روزگار حرقیل سر آمد بنی اسرائیل سر بطمان و فساد در نهادند ، سبطی
از ایشان مت پرست شدند در بواهی شام حائسی که نعل نک گوید و نام آن مت که
می پرستند نعل بود ، و نه سمیت مدینه هم نعلک ، و آن نعل بالای وی بست گرد بود
و چهار روی داشت شطان در خوف وی شدی و با ایشان سخن گفتی با ایشان را بقتله افکندی
« و من یصل الله فلا هادی له » و ایشان را پادشاهی بود نام وی اُصب ، رمی داشت نام وی
از بیل و کانت قتاله للاساءه یقال هی التي قتلت یحیی بن زکریا ، این پادشاه ورن وی و

آن سبط بنی اسرائیل که در آن مدینه **بعلک** مسکن داشته همه آن **بعل** را میپرستیدند و رب العالمین بایشان **الیاس** پیاپی فرستاد، **الیاس** ایشان را بتوحید الله دعوت کرد ایشان سرور آمد و قصد قتل وی کردند **الیاس** ایشان بگریخت در میان کوهها مابعدی شد و هفت سال آنجا بماد متواری ازین گناه و سبات زمین معجور و حاسوسان ملک **احب** پیوسته در جست و جوی وی بودند و رب العرة او را از ایشان بگه داشت، بعد از هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانه ربی پنهان شد، مادر **یونس بن متی** و **یونس** آنوقت کودک بود رصیع، آن زن شش ماه او را تعهد کرد و شمار داشت و در فیه آورده اند که **یونس** بکودکی فرمان ماف و آن مصیبت در مادر وی اثر کرد دست در دامن **الیاس** زد گفت تو پیاپی حدائی و دعای تو مستجاب بود دعا کن تا رب العرة او را رنده گرداند، **الیاس** دعا کرد و رب العرة او را بدعای وی رنده گرداند، پس دیگر بار **الیاس** با کوه شد و آن قوم و آن پادشاه دور برورد عصا و طعنان می افروزد تا آن عایت که **ملک احب** ورن وی از بیل پنهان مرد از قوم خویش برگزیدند، خداوندان ناس و شدت و ایشانرا بمکر و حدیعت فرستادند تا بمکر و دستان **الیاس** را از آن کوه بریزر آرد و او را هلاک کند آن پنهان مرد بدامن کوه رفتند و ما او را بلند گفتند ای پیاپی خدا ما بتو ایمان آوردیم و مهرجه گفتم ترا مصدق داشتیم و ملک اچپو قوم وی همه توانمان آوردند و از گفته و کرده خود پشیمان گشتند، از مهر خدا مرون آی و دیدار خود ما را سمای تا عذری بخواهیم، **الیاس** گفت اللهم ان کاوا صادین فیما یقولون فادن لی ان ابرر الیهم و ان کاوا کادس فا کمسهم و ازهم سار تحرفهم **هزور الیاس** این سخن تمام نگفته بود که آفتشی سامد از آسمان و همه را بسوخت حیر هلاک ایشان به **احب** رسید عبرت نگرفت و از کفر و سرک باز نگشت بلکه در طعنان و عصا معرود بعد از آن **الیاس** دعا کرد تا رب العرة برایشان دحط و جوع مسلط کرد گفت بار خدا یا هفت سال نازان از آسمان و مات از زمین باز گشت که ایشان سرای این عذاب اند فرمان آمد که یا **الیاس** انا ارحم بخلق من ذلك و ان کاوا طالمن و ان کن اعطک **هزادک** تلت

سیس پس سه سال در رمس ایشان به ار آسمان ناران آمد به ار رمس سات تا حلقی ار آدمیان و دیگر جانوران دران صحن و حوض هلاک شدند ، و در نسی اسرائیل کودکی بود نام وی الیسع بن حطوب به الیاس ایمان آورده و پیوسته در خدمت وی بود و هر جا که الیاس رفتی او را ناجور مردی ، چون مدت سه سال فقطو میار مسر آمدار رب العرّة وحی آمد که یا الیاس انک قدا هلکت کسر آمن الحلق ممّن لم یعص من النّها؟ م والنواب والطیور والهوام - ای الیاس حلقی ار بی کسان چهار پایاں و ددان و مرسان در رمس صحن هلاک شدند و ایشان هم ایمان میارند بعد از ان رب العرّة ایشان را ناران فرستاد و در رمس ایشان حصص و فراخی نعمت پدید آمد و ایشان همه چنان بر کمر و شرک خوش مصرّ بودند و قصد قتل الیاس کردند ، پس الیاس دعا کرد که مار خدا یا مرا از ایشان برهان چنانکه خود خواهی ، او را گفتند در فلان جای که منتظر باش تا اسی سی بروی بشین و متربس الیاس بمعاد آمد و یسع ناوی اسی دید آتش آسحا استاده و دل لونه کلون النار ، الیاس بران اسب نشست و اسب بالاگرفت ، یسع گفت یا الیاس ما تأمری - مرا چه فرمائی ؟ فرمی الیاس اله مکسائه من الحقّ - الیاس تلّم حوس ار هوا بوی انداخت ، یعنی که ترا حلیفت خویش کردم بر نسی اسرائیل رفیع الله الیاس من بین اطهرهم و قطع عنه لدّة الطعام والمشرب و کساء الریش کان اسیّاً ملکاً ارضیّاً سماویّاً وقال معصم الیاس موکّل بالعافی والحصر موکّل بالحدار وهما یصوماں شهر رمضان نیت المقدس ووافیان الموسم فی کلّ عام وهما آخر من یموت من نسی آدم ، فذلک قوله عزّوجلّ «وان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه الا تمّیّعون ، عذاب الله بالایمان به ؟

« اتمدعون بعلّاً » وهو اسم الصم الذی کانوا یعدونه ، وکان صمّاً من دهر طولہ عشرون ذراعاً فی عسبه یا قوتتان کسرتان قال محاهد و قتادة افعّل الربّ بلمه اهل الیمی وقل هو اسم امرأه عندها قوم و قل هو تبین عنده اهل ذلک الزمان والمعنی اتمدعون بعلّاً الهاً و تعرضون عن احسن الخالق ؟

«الله ربكم ورب آمائكم الاولين» - قرأ حمزة والكماني و يعقوب و حفص

«الله ربكم ورب» بالنصب فهما على البدل و قرأ الآخرون رفعها على الاستيفاء

«فكذوه فانهم لمحضرون» في الدار «الاعاد الله المحلص» من قومه فانهم

سوا من العذاب «و تر كما عليه في الآخري»

«سلام على الياسين» - قرأ سافع وابن عامر و يعقوب آل ياسين «فتح الهمزة

مشعة وكسر اللام مقطوعة على كلمتين وتؤيد هذه القراءة انها في المصحف مفصولة من

ياسين و قرأ الآخرون مكسر الهمزة وسكون اللام موصولة على كلمة واحدة فمن

قرأ «آل ياسين» متطوعاً اراد آل محمد (ص) روى ذلك عن ابن عباس و حماعة و

دليله تفسيرهم قوله تعالى «يس» يا محمد ويحوران يكون اسم ذلك الشيء «ياسين»

لغراء بعضهم «وان الناس» همزة الوصل فريدت في آخره الياء والتون كما ريدت

في الياسين ، فعلى هذا يحوران يكون «آل ياسين» آل ذلك الشيء ومن قرأ «الناس»

بالوصل على كلمة واحدة فيه قولان احدهما انه لعة في الياس كسيناء و سيبين و

ميكال و ميكايل ، والثاني انه قد جمع ، والمراد الياس واتباعه من المؤمنين و اصله

الياسين ماء النسب وحذف كذا حذف من الاعجميين والاشعريين وفي قراءة ابن مسعود

«سلام على ادريس» على تأويل ان الياس هو ادريس وهذا قول حماعة من العلماء

منهم احمد بن حنبل قال احمد بن حنبل خمسة من الانبياء لهم اسمان الياس هو

ادريس ، يعقوب هو اسرائيل ، يونس هو داود ، عيسى هو المسيح ، محمد

هو احمد صلوات الله عليهم اجمعين

«وان لوطاً لمن المرسلين» ادخبا واهله اجمعين ، ألا عموماً ، يعنى العائلة

امرأة لوط «في العارفين» اي الباقين في المدن بعد خروج لوط واهله منها هلك كما

هلك العارون

«تم دمرنا الآخري» - التدمير - الاحلاك

«وانكم» يا اهل مكة «لتمرون عليهم» اي - على آتارهم و مبارلهم «مصحين»

« و باللیل ، یعنی وقت الصباح ، و باللیل ، ای - تمرّون علیهم باللیل و النهار اذا دهستم الی اسفارکم و رحمتکم و ذلك لانّ ممرّهم من المدینة الی الشام علی سدوم قریة قوم لوط ، و هو قوله عزّوجلّ : « و انھا لسنبل مقيم » ، « افلا تعقلون ، فتعتسروا بهم ؟ » « افلا تعقلون » ان من فعل ذلك بهم فادّٰ علی ان یعمل بکم مثله ؟

البقرة الثالثة

قوله تعالی « و انّ من شیعته لامرأهم ، ادخّاه ربّه بقلب سلیم » - ابراهیم از شیعت نوح بود ، در اصول توحید اگر چه مختلف بودند ، در فروع دین و شرعیات و در شرایع حمله اسما اصول دین و توحید یکسانست در ان اختلاف به ، همانست که فرمود تعالی تقدّس « شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً » الایة اختلافی که هست در شرایع و احکام است و آن اختلاف رحمت است از خداوند حلّ حلاله بر خلق تا کار دین بر خلق سک باشد « یرید الله بکم السرّ و لا یرید بکم العسر » ، و مثل اشان چون «ومی است که روی بممرّلی دارد هر یکی برای میروند و آخر ممرّل یکی ، راه بود بربّیک سر و راه سود دور تر ، هیچ راه سعادت آخرت سردی کمتر از راه مصطفی (ص) و شریعت وی بیست ، از یحسانست که شریعت وی ناسخ شرعها آمد و عقدوی ناسخ عقدها آمد ، شرعی ممرّل به محدث ، و عقدی ممرّم به محتل ، شرعی مقدّس به مهووس ، و عقدی مؤیّد به مؤقت ، شرعی معلوم به مجهول ، و عقدی مسوط به مقصور ، شرعی که از روشنی چون آفتاب دروشت و دوستان را عظم دل افروشت مصطفی (ص) فرمود « کیف اتم ادا کستم من دیکم فی مثل القمر لیلہ البدر و لا یبصره سیمک الالبصر »

« ادخّاه ربّه بقلب سلیم » - ابراهیم روی نهاد بدرگاه ربّ العزّة بذلی سلیم بی هیچ آفت و بی هیچ فتنه ، از علائق رسته وار حطّ حسن خویش و اپرداخته ، همانست که فرمود « ای داهبُ الی رمی » دهانه فی الله اوحده دهانه اله در کار الله ملک رفعت تا در راه الله راست رفت ، حق تعالی ابراهیم را فرمود « ای داهبُ الی رمی » احسانست از قول

او، موسی را گفت « حاء، موسی لم یقاتنا » احضارت اوصفت او، مصطفی را فرمود
 « اسری بعدہ » اوصفت خود احضارت در حق او ابراهیم در مقام معرفت بود، موسی
 در عین جمع بود، مصطفی در جمع جمع بود نشان معرفت ابراهیم « ای و جهت و جوی
 للدی فطر السموات والارض »، نشان جمع موسی « و قرءاء حیات »، نشان جمع جمع
 مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام « دنا فتدلی » بر دوق اهل معرفت « ای داهب الی رمی »
 اشارت است با قطع سده، و معنی انقطاع ما حق مریدن است در مبادیات جهد و در نهایت
 مکمل در مبادیات تن در سعی و ریان در ذکر و عمر در جهد، و در نهایت ما حلق غایت و ما
 خود بیگانه و در تعلق آسوده، صد سال آفتاب از مشرق بر آید و مغرب فرو شود و ما
 مصطفی را دیده آن دهد که مقام حلق ارقام حق ما شاسد و مبادیات از نهایت ندارد
 واسطی گفت حلیل ارحلق بحق مشد و حبیب ارحق بحلق بی آمد، او که ارحلق بحق شود
 حق را بدلیل شاسد و او که ارحق بحلق آید دلیل را بحق شاسد، نه بی که حلیل ارا
 دلیل در آمد، مهر دلیلی که میرسد در و همی آویست که « داری » و این مبادیات حال وی بود
 چون نهایت رسید جمال تو چند ندیده شان دید گفت « ای داهب الی رمی سبیدین »
 پیر طریقت گفت الهی، او که حق را بدلیل حوید سم و طمع پرستد، و او
 که حق را با احسان دوست دارد در و محبت می گردد، و او که حق را بحوشت حوید ما یافته
 یافته پندارد الهی، عارف ترا سور تو مبداند از شعاع وجود عبارت نمی تواند، در آتش
 مهر مسورد و از نار ما می پردازد

« فلما بلغ معه السعی » - اسماعیل کودکی در ره روزافزون بود، کریم برآمده
 و عزیز بر جاسته، سلالة حلت بود و صدق ز محمد مرسل بود، گوشه دل حلیل دو
 آویست، چشم استحسان در و مگرست، از درگاه سرت عتاب آمد که ای حلیل ما ترا ارت
 آوری بکه داشتیم تا دل در بند عشق اسماعیلی کمی « هر چه حجاب راه حلت باشد چه بت آوری
 وجه روی اسماعیلی

هر چه از راه باز آفتی چه کمر آن حرف و چه ایمان

هر چه از دوست و امانی چه رشت آن منی و چه ریا

ای حلیل دعوی دوستی ما کردی و مریدوار در راه ارادت آمدی که «ای و جهت و حمی
للدی فطر السموات والارض»، از حلايق و علايق سراری گرفتگی که «انهم عدو
لی الارب العالمین»، اکنون آمدی و دلی که بر محبت حلال و حمال ما وقف است (۱)
او پرداختی و مهر مهر بر روی، قرنه لی فرماناً و اعطع الی اعطاعاً حر اورا فرمان
کن، ورمارا میخواستی درد خود را درمان کن

تا دل ر علايق یگانه شود يك تیر ترا سوی مشاهه شود

تا هر دو حیات از مانه شود کشتی سلامت مکرانه شود

پس این طریقت مریدان را در استدای ارادت از دیده فرو گیرد تا در هیچ چهره سرگرد
برای آنکه هر چه سرون نگردد آن چهره و مال ایشان گردد و مایه محبت یعقوب بروری
بدیده استحقاق در حمال یوسف مگرست، پس که چه محبت کشد و چون مبتلا گشت
مرا یوسف المصطفی (ص) بروری فرمود من عایشه را دوست دارم، کشد آنچه
کشید و دید آنچه دید از گرفتار و افک مافغان حلیل راهمین حال افتاد، گوشه دل به مهر
اسماعیل داد، هم خود سلافتاد و هم اسماعیل را محبت افکند چون قصه حوای ناوی
مگفت که «ای اری فی الممام امی ادحک» اسماعیل خود رشد بود، کرم طبع و سکو
خلق، حوای داد که «نا انت افعل ما نؤمن مستحدمی ان شاء الله من الصارین» - ای پدر
آنچه فرموده اند بجای آر، راه حلت تو پاک باید و پسندیده، ما را گویا حوای سرباس و
حوای ماش سخن گفته اند تا از ایشان هر دو کدام سببی تر بود، از که فرزند می دادا کرد
یا او که حان و تن دادا کرد؟ ابراهیم گفت کار من عجب تر که فرزند عرب می دادا
کم، اسماعیل گفت سخاوت من عظیم تر که حان عربی و تن نفس می دادا کم، ابراهیم
گفت مرا در دیک ساعتی شناس بود، و مرا در هر نفسی دردی بود، و در هر لحظه بی اندوهی
که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم، چنانستی که رب العزة گفتی من از شما
هر دو حواد نرم و کریم تر که نا کشته مکشته برداشتم و نا خواسته دادا فرستادم و وندیه

بدیج عظیم، چرا بر گوار و عظیم باشد دسجی که الله فرستد ا حرنیل آرد، افرایم
بدیرد فدای اسماعیل شود

فوله «وان الیاس لمن المرسلین» - محمد بنی احمد العابد گوید در مسجد
اقصی شسته بودم، رور آدیه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی بر صفت و هشت
ما، و آن دیگر شخصی عظیم بود قدی بلند و پیشانی فراخ پهن قدر دانی، این شخص
عظیم از من دور نشست و آنکه بر صفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام کرد، جواب
سلام دادم و گفتم من انت رحمك الله - تو کیستی و آن که از ما دو شسته گسست؟ گف
من حصرام و او برادر من است الیاس گفتا رعنی از ایشان در دل من آمد و بلریدم،
حصر گفت لاناں علیك حق حرك - ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری؟ آنکه
گفت هر که رور آدیه نماز دیگر بگرارد و روی سوی قبله کند و تاوقت فرو شدن
آفتاب همی گوید یا الله یا رحمن، رب العرة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی
روا کند گفتم آستنی آسك الله بد کره، گفتم طعام تو چه باشد؟ گف کرفس و کماه
گفتم طعام الیاس چه باشد؟ گف دروعیف خواری هر شب وقت افطار، گفتم
مقام او کجا باشد؟ گف در حرائر دریا، گفتم شما کی ماهم آئید، گف حوون یکی
از اولاد او دسا بیرون شود هر دو برو نماز کنیم، و در موسم عرفات مهم آئیم و بعد از
فراع مدسك، او موی من را کند و من موی او را بکنم گفتم اولیاء الله را همه شناسی؟
گف قومی معدود را شناسم، آنکه گف حوون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شدند
والله نالند که نفس لایمشی علی نبی الی یوم القیمة، رب العالمین فرمود من ارضی الله
مردانی را پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای اسیا باشد آنکه حصر مرحاست تا رود،
من بر مرحاستم تا ناوی باشم، گف تو ما من تنوایی بودن من هر روز نماز نامداد سه
هکته گرام در مسجد حرام، و همچنان ششم نزدیک رکعی شامی در حجر تا آفتاب
بر آید، آنکه طواف کم و دور گف حلف المقام بگرام و نماز پیشین به هدیه مصطفی
گرام و نماز شام به طور عینا و نماز حقن بر صد دوا القریب، و همه شب آجاناس
دارم چون وقت صبح باشد نماز نامداد ما هکته سرم در مسجد حرام

۴ - التوبة الاولى

بوله تعالى «وان یوس لمن المرسلین» (۱۳۹) یوس افرستادگان ما بود
 «اذا انق الى الملك المشحون» (۱۴۰) آنکه که ما کشتی گران مار گریخت
 «فما هم» تر انداخت و فرعه بی رد، «فكان من المدحیین» (۱۴۱) و هر مار

مروی افتاد

«فالتقمه الحوت» ماهی فرو برد اورا، «وهو ملیم» (۱۴۲) و گناه اورا
 بود و حویشتن را سحای سرش آورد

«فلولا انه كان من المسحیین» (۱۴۳) اگر نه آن بودی که او در روزگار
 گذشته از ساییدگان بود و پرستگاران

«لنت فی بطنه» می بودی در شکم آن ماهی، «الی یوم یبعثون» (۱۴۴) تا
 آنروز که خلق را برانگیختندی

«فسدناه بالمرآة» اورا ما هامون انداختیم، «وهو سقیم» (۱۴۵) و او سمار
 «و استاعلیه» و مرو ناسیم برو، «شجرة من یقطن» (۱۴۶) درختی

کستراسده می ساق

«وارسلناه» و فرستادیم اورا، «الی مائة الف» او یریدون (۱۴۷) بصد هزار
 مردم و بیش از آن

«فآموا» مگردید، «فمتعاهم الی حین» (۱۴۸) و ایشانرا مرحورداری
 و رد گانی دادیم درین جهان تا آنکه که احلها در رسید

«فاستمتعهم» بپرس ایشان، «الربك السات ولهم السون» (۱۴۹) ماش
 خداوند ترا و دختران و ایشان را بر سران

«ام خلقنا الملكة انا واثاؤهم شاهدون» (۱۵۰) یا ماحون فرشتگان سآفریدیم
 ایشان حاضر بودند [که ما در بیان مگویند]؟

«الایهیم من افکهم» آگاه باشید^(۱) که ایشان از دروغ رمی ایشانست ،
 «لیقولن» و لعل الله^(۱۵۱) که میگوید که الله فرزند را ، «وابهم لکادینون»^(۱۵۲)
 ایشان دروغ رمان اند

«اصظمی السات علی السین»^(۱۵۳) بر کردید دختران را بر پسران ؟
 «مالکم کیف تحکمون»^(۱۵۴) چه رسد شما را چوست این حکم که مسکند
 و این سخن که میگوید ؟

«افلاتدکرون»^(۱۵۵) دریابید و پدیدرید ؟
 «ما لکم سلطان منین»^(۱۵۶) یا شما را حجتی پیدا و دست آویری
 درست هست ؟

«فأتوا نکتا نکم ان کتم صادقین»^(۱۵۷) میارید این مأمه خویش که دارید
 از من اگر می راست گوئید

«وحملوا یبه و بین الحة نساء» میان الله و میان فریشتگان نژاد ساختند ،
 «ولقد علمت الحة» و ندانسته اند فریشتگان ، «انهم لمحصرون»^(۱۵۸) ، که
 پرستکاران ایشان در آتش حاصر گردنی اند

«سبحان الله عما یصفون»^(۱۵۹) پاکی و بی عیبی خدا را از آن صفت و چونی که
 ایشان میگویند

«الاعباد لله المخلصین»^(۱۶۰) مگر آن صفت که سد کان مخلصان یا کدلان
 میکند او را

«فانکم و ماتعدون»^(۱۶۱) شما و ایسان که ساطل می برستید
 «ما اتمم علیه فئاتین»^(۱۶۲) بی راه کننده نیستد کسی را مرو که الله است
 «الا من هو صال الححیم»^(۱۶۳) مگر کسی را که او خود در خواست من و

دانش من آتش شدنی است

«وَمَا مَالَنَا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (۱۶۴) و بیست از ما هیچ کس مگر که او را
ایستادن گاهی است پرستش را، شایسته و داسته، «وَأَنَا لِحِجِّ الصَّافُونَ» (۱۶۵) و ما
قطار داران ایم پرستش الله را

«وَأَنَا لِحِجِّ الْمَسْحُورِ» (۱۶۶) و ما ستاند کاسم بیا کی او را

«وَأَنَا كَالْوَالِقُولِ» (۱۶۷) هیچ بود مگر که می گفتند

«لَوْنُ عَبْدِ نَادٍ كَرَّ مِنَ الْاَوَّلِينَ» (۱۶۸) اگر سردنك ما بودی سحی و نامه یی و
مار گفتی از قصه های پیشین

«لَكَا عَادَةُ اللَّهِ الْمُحَلِّصِينَ» (۱۶۹) «ما مان نامه حدایر اراستی پرستکاران بودیمی
و اردل پاک رهبران

«فَكَمْ وَابِه» پس آن یاد و نامه که مایشان آمد کافر شدند، «فَوَفَّ يَعْلَمُونَ» (۱۷۰)،
آری آگاه شود

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتَا» درستی که پیش شد سحران ما، «لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ» (۱۷۱)
سدگان فرستادگان ما را

«إِنِّهِمْ لِهِمُ الْمَصُورُونَ» (۱۷۲) که ایشان آمد که یاری دادگان مراند
«وَأَنَا حَيْدُ نَالِهِمُ الْاَلْوُونَ» (۱۷۳) و سپاه ما ایشان اند که آخر ند آمده و
مار شکسته ایشانند

«فَقُولْ عِهِمْ» روی گردان اریشان، «حَتَّى حِينَ» (۱۷۴) تا یکپجندی
«وَأَنْصُرْهُمْ» و ایشان را سیر زمین، «فَوَفَّ يَنْصُرُونَ» (۱۷۵) که ایشان روز
حوش س خواهند دید

«أَفْعِدَانَا يَسْتَعْمَلُونَ» (۱۷۶) ما س عذاب مامی شتاند؟

«فَأَدَا نَزَلَ سَاحَتِهِمْ» آنکه که عذاب بدر سراهای ایشان فرو آید، «فَعَاءُ
صَاحِ الْمُدْرِي» (۱۷۷) «ما نامداد آگاه کردگان سم نمودگان

«وَقُولْ عِهِمْ» روی گردان اریشان، «حَتَّى حِينَ» (۱۷۸) تا یکپجندی

«واصره فوف يصرور»^(١٧٩) و می مگر تا میی که ایشان چه روز مسد
 «سبحان ربك» یا کی و می عیبی خداوند ترا ، «رب العرقة» خداوند
 توانائی و خداوند می همتائی «عما یصمون»^(١٨٠) ، ا. ان چو به پا که دشمنان
 می گویند

«وسلام علی المرسلین»^(١٨١) و درود بر فرستادگان او
 «والحمد لله رب العالمین»^(١٨٢) و ستایش بیکو الله را خداوند جهانیان

البوة الثانية

قوله تعالى «وان يوصي لمن المرسلين» معناه الله الى اهل بيوت من الوصلي
 واسم اسه هتي واسم امه تمحيص وهو دوا اللون وهو صاحب الحوت سمى بذلك لانه انفعه
 «اداب» اي هرب وتعاذ الى الملك المشحون اي - الممثل المملوء، وكان
 يوصي عليه السلام وعدقوه العذاب فلما تأخر العذاب عنهم حرج كالمشوراء هم قصد
 البحر وركب السفينة و قيل لما وعدهم العذاب حرج من بين اطهرهم كعادته الانساء
 اذ ابرل قومهم العذاب و قيل وعدهم العذاب لتلد اثمهم فاعلمهم و حرج بهم قبل ان
 يؤمر بالحروج فلما اثمهم العذاب بعد ذلك فرعوا الى يونس فلم يجدوه ، فرعوا الى الله
 عروحل و حروحو الى الصحراء ما هالهم واولادهم و دوائهم و فرقوا بين الامتهات والاطفال
 من الاثني والحقوش و بين القرو والحوول و بين الامل والعصا و بين الصان والحملا
 و بين الحبل والافلاء و رجع الصبح الى السماء فلما امسى يونس سأل محتطاً ربهم
 فقال هم سالمون ، فابق معاصياً حتى اتى البحر وقال انهم نكد يوسى فماداً ارى يفعلون
 بي الآن و قد آموا فلما ركب السفينة احتسنت السفينة ، و فل رسر ، فقال الملاحون
 هاها بعد آبق من سيدهم فافترعوا فاصانة القرعة يونس ، قبل ثلث مرات ، فقام
 يونس و قال انا الآبق ، فالتقى به في البحر فصادفه حوت جاء من قبل اليمين فابتلعه
 وسئل به الى قرار الارض حتى سمع تسيح الحصا و قيل للمحوت ما جعلناه لك رقاً

امسا جعلناك له مسجداً و تمام القصة مذكور فيما سبق

« فساهم » - المساهمة - المقارعة ، و ذلك القاء السهام على وجه القرعة ، « فكان من المد حصين » اى - المقروعين المعلومين بالحقبة يقال دحضت حجة و هى داحضة و ادحضت ريداً اذا دحضت حجة و علمته و قيل « المدحص » الملقى في البحر ، والدحص الرلق و منه قولهم اللهم تمت اقداما يوم دحص الاقدام ، و « المليم » هو الذى يأتى امرأ بلام عليه و ان لم يلم و المليم الذى احبته الالسة باللائمة و ان لم يأت دماً « فلولا انه كان من المستحين » اى - المصلين العاديين الذّاكرين لله فدل ذلك و كان كثير الدكر قال الصحابة شكر الله له طاعته القديمة وقال سعيد بن جبير « فلولا انه كان من المستحين » فى بطن الحوت ، و ذلك قوله « لاله الا ام سحماك ابي كنت من الطالمين »

« لثت فى بطنه الى يوم يبعثون » - فيه ملثة اوجه احدها فى هو و الحوت الى يوم البعث ، و الثانى يموت الحوت و يبقى هو فى بطنه ، و الثالث يموتان ثم يحشر يونس من بطنه فيكون بطن الحوت له قرأ الى يوم القيامة ، فلم يلبث لكونه من المستحين ، و اختلفوا فى مكانه فى بطن الحوت ، فقيل لث سته اشهر و قيل اربعين يوماً و عليه الاكثرون و قيل سبعة ايام و قيل التقمه صاحبا و منه مسأ و هو قول الحسن « فسدماه بالعرآء » اى - رمساه بالمكان الحالى عن الشجر و السات و السآ و دل « العرآء » الساحل و دل وجه الارض « وهو سقم » مريض ممّاناله من الثقام الحوت فصار كبدى الاطفال فى الرقة و الصّعب و قيل كالفرح الممعط « و امتا عليه شجرة من يقطين » - معنى الفرع ، و عليه اكر المعسرّين ، و حص بالفرع لانه لما سد بالعرآء كان فى غاية الرقة و اللطافة فكان يؤديه و قوع الدباب عليه و ورق الفرع لا يحوم حوله الدباب و قيل « النقطين » كلّ شجرة تسطح على وجه الارض ليس لها ساق سمّوا عليه من بطيح او قنآ او قند^(١) او حطط او فرع او غيره

١ - قند (بفتح ثاء) حيارى الملك و آرا حيارى ددك مر نامد (منتهى الارب)

وقيل هو يعميل من القطون وهو الإقامة، والقاطين - المقيم الساكن، والقطي - الررع الذي يقيم في الارض من الحصر وقال مقاتل بن حيان كانت تحتلف اليه و علة يشرب من لساحتى فوى ثم يست الشجر فكى حرمأعليها فاحى الله تعالى اليه اسكى على هلاك شجرة ولا تسمى على هلاك مائة الف او يروى: فان قيل قال هاها ، فسدناه بالعرآء ، و قال فى موضع آخر « لولا ان تداركه نعمة من ربه لفسد بالعرآء » فهذا يدل على انه يند ، فالحواف قوله « لولا » هناك ترجع الى الذم معناه لولا نعمه ربه لفسد بالعرآء وهو مدموم ، لكنه تداركته النعمة فسد وهو عر مدموم.

قوله « وارسلناه الى مائة الف او يروى » - قيل ارسل الى اهل يسوى من الموصل قيل ان يصبه ما اصابه ، والمعنى وقد ارسلناه وقيل ارسل بعد حروجه من بطن الحوت الى قوم آخرى ويحور ان يكون ارسل الى الاولين شرعة اخرى فأموا بها وقوله « او يروى » يعنى بل يروى وقيل « او » هاها بمعنى الواو كقوله « عندأ او ندرأ » وفى الحر عن رسول الله (ص) قال « يريدون عشرين العآء » و قال ابن عباس ثلث العآء وقيل خمسة وثلث العآء وقيل سبع العآء

فأموا فمتعاهم الى حين ، يعنى الى انقضاء آجالهم ، وهذا كناية عن رد العذاب عنهم و صرف العقوبة ، فان قيل لم لم يحتم فسه لوط و يونس بالسلام أسوة من هدم من الانبياء فى السورة ؟ فلما لانه لما قال « وان لوطاً لمن المرسلين ، وان يونس لمن المرسلين » فكأنه قد قال سلامٌ عليهما لان الله عز وجل قد سلم على جميع المرسلين آخرا السورة ، فقال « و سلامٌ على المرسلين » فاكتمى بذلك عن ذكر كل واحد مبرداً بالسلام

« فاستقم » يعنى سل يا محمد اهل مكة ، سؤال توبييح وتحبيل « الربك السات و لهم السون » وذلك ان نبي حراقة رعموا ان الملائكة سات الله لذلك يستترهن ، يقول اى فاس يقتضى ان يختار سبحانه لنفسه الاخص و يجعل لكم الاصل « ام خلقنا الملائكة انافاً وهم شاهدون » حاصرون خلقنا انا هم ، هذا كموله

« اشهدوا حلقهم » ویشهدون عن مشاهدۀ و عیان ؟

« لا اثم من افكم يقولون ولد الله ، ای - لم يقولوا عن فاس ولا مشاهدۀ بل عن کذب محض ، يقولون ولدهم الله » و اثم لکادبون ، فی هذا و فی سائر ما یتدییون به
« اصطفي السمات علی السین » رجع من الحکایه الی الخطاب ، « اصطفي » هذه الف
استفهام ، حیف فیہ الف الوصل اصله « اِصطفي » و الاصطفاء احد صوة الشیء . یقول
فکیف احد الشائآت الکدر و ترک الصو الحالص
« مالکم » ای شیء لکم فی هذه الدعوی « کیف تحکمون » لرکم
مالا ترصوه لاهکم ؟

« افلا تدکرون » انه واحد لا ولد له لا ذکر ولا اسی
« ام لکم سلطان مس » برهان بین علی ان الله ولد ام لکم کتاب من عند الله و به
ان الملائکة سات الله ؟

« اوا مکتا مکم » ای - فأتوا ذلک « ان کنتم صادقس » فی دعویکم ، رب العالمین
امدرن آیات حجت آورد بر بسی حراعه که فرشتگان را دحتران الله گفتند ، معرما ید
حلّ حاله درین دعوی که کرید حجت و برهان از سه وجه تواند بود ، تا فاسی روش
یا عامی و مشاهدۀ بی درست یا کتبی از بردنک خدا حقیقت ، و شما را ارس سه چهره بیج
نست نه قیاس نه مشاهدۀ نه کتاب پس ندانید که دعوی شما باطل است دروعی بر ساحت
و عادی ظاهر گشته

« وجعلوا بیه و س الحجة ساء » - هذا تکرار للکلام الاول بعنه و هو تعظم
لافکهم و الحجة هاهما الملائكة ، سمّت بهذا الاسم للمعنی الّدی سمّت به الحقّ و هو
احتسابهم من العیون و اسرارهم و منه سمی الحسن و كذلك الحیون لانه حقّاء العقل و
احبت المیت اذا دفنته و قال ابن عباس - حی من الملائكة یقال لهم الحقّ و منهم
ابلس فالواهم سات الله و قال الکلی قالوا لهم الله الملائكة سات الله فقال ابو بکر
الصديق فمن اتهمهم فالوا سروات الحقّ ، ای - تروّح من الحقّ صرحت منها الملائكة

تعالی الله من ذلك و قال بعض الکفار الباری حل حلاله و انیس احوان و التور و الحیر من الله و الظلمة و التتر من انیس و قال الحسی معنی الله انهم اشرکوا الشیطان فی عادة الله و لقد علمت الحجة انهم لمحسرون « ای - علمت الملئکه ان » الدین قالوا هذا القول لمحسرون فی النار و قل معناه علمت الملئکه انهم میتون تم يحسرون الموهب ، کفوله « وان کلّ لئما جمیعٌ لدينا محسرون » - بحویان گفتند « ان » چون از قهای عالم و شهادت آید مفتوح باشد مگر که در حیر لام در آید که آنکه مکسور باشد کقول العرب اشهد ان فلاناً عاقل و اشهد ان فلاناً لعاقل

ثمّ رآه نفسه عمّا قالوا فقال « سبحان الله عمّا یصفون ، أَلَا عباد الله المخلص ، تقدیره انهم لمحسرون أَلَا عباد الله المخلص فانهم لا يحسرون معنی آست که ایشان در دورح حاضر کردی اند مگر بدگان که حدایرا ماحلاص عبادت کسند و او را یکتا داند و روا باشد که استتنا از واضعان بود یعنی پاکی وی عسی حدایرا از آن صفت که دشمنان مسکند مگر آن صفت که بدگان مخلصان پاک دلان مسکند او را

« فانکم و ما تعدون » - این آیت حجتی روشن است بر قدریان گفته اند

عمر بن عبد العزیز این آیت حجت آورد بر عیلاوی قدری عیلاوی چون این آیت اروی بشید گفت یا امیر المؤمنین کوئی این آیت هر کر مشده بودم اکنون از ان مذهب نارگشتم و توبه کردم و بیرنگویم عمر گفت ارفع یدک فقال عمر اللهم ان کان عیلاوی صادقاً فی توبته فتمثلها مه و ان کان کاذباً فساط علیه من یسمل عسبه و یقطع یدیه و رحلیه و یصلبه فلما کانت لیلای هشام عاد عیلاوی الی کلامه فی القدر فاحده هشام و سمل عسبه و قطع یدیه و رحلیه و وصله

قوله « فانکم و ما تعدون ، ما اتم علیه » - الهاء فی قوله « علیه » راحه الی الله عروحل ، تأویل الآیة انکم ایها العابدون معبودان دومی لستم اتم صائس و لامصلین علی الله احداً الا من هو داخل النار فی علم الله السابق قال حماد بن رید قال لی خالد الحداد است الحسن المصری فقلت له یا ناسعید ما معنی هو انه عروحل « فانکم

و ماتعون ما اتم علیه نعمتین ، الآیه ؟ فطر الی الحسن وقال ما کان هذا من کلامک یا ناالمسائل ؟ قلت اریدان اعلم ذلك ، قال يقول عروحل « ما اتم بمصلان »
 « آلا من هو صالی ، الناری علم الله السابق - میفرماید شما که مت پرستان اید شما و معبودان شما هیچکس را سرافق نمیتوانید کرد مگر کسی که در علم من و در خواست من خود شقی است و ناسخ شدنی است ، معنی این « علیه » همان است که مردمان گویند افسد فلان علی علامی ، افسد علی خادمی ، افسد علی شریکی - فلان کس علام من بر من نماند کرد ، شاگرد من بر من نماند کرد ، اسار من بر من نماند کرد

قوله « و ما منّا آله مقام معلوم » - جمهوره مفسران بر آنند که این سخن فرشتگان است حیرتیل آمد و مصطفی را گفت ما منّا ملک آله فی السماء مقام معلوم بعد الله هناك - بیست از ما هیچ فرشته ای مگر که او را در آسمان مقامی است معلوم که حدایرا حل حلاله در آن مقام می پرستد و تسبیح و تقدیس میکند یعنی که ماسدگان ام و عابدان به معبودان حناک کاران مسکونید ، بطره قوله « لن یتکف المسح ان یکون عبداً لله و لا الملئکه المقربون » قال ابن عباس ما فی السماء موضع شر آلا و علیه ملک یتصلی او یتسبح وقال السی (ص) « اظنت السماء و حق لها ان تنطق و الادی نفسی بیده ما فیها اربع اصابع آلا و ملک و اصع حبهته ساحداً لله » ابو نکرور آن گفت مقام معلوم ایشان مقامات راه دین است و منازل تعدد چون خوف و رجا و توکل و محبت و رضا و غیر آن صدی گفت « مقام معلوم » فی القریة و المشاهدة

« و انا لحی الصّافون » - قال الکلی هم صغوف الملئکه فی السماء للعبادة کصغوف الناس فی الارض

« و انا لحی المسّبحون » ای - المصلّون المرهون لله عن التّوبه و قيل هم الصّافون حول العرش و هل فی الهوّاء قال قتادة کل الرّجال و النساء یصلّون معاً حتّی ترت « و ما منّا آله مقام معلوم » فتقدّم الرجال و تأخر النساء فکانوا یصلّون معرّداً حتّی ترت « و انا لحی الصّافون و انا لحی المسّبحون » و قيل الصمیرهاها

راجع الى السى (ص) و المؤمنين و من حاطهم من الكفار يعنى ليس منا و منكم انا من له فى الآخرة مقام معلوم كقوله « فاما من طعى و آخر الحياة الدنيا » الى آخر الآيتين . و كذلك قوله « وانا لص الصّافون » - المراد به السى (ص) و المؤمنون يعنى من الصّافون لله فى الصلوة و من المستحقون الممتدون المترهون الله عن سوء و قيل مائتا يوم القيمة انا من له مقام معلوم من يدى الله عروحل ثم اعاد الكلام الى الاحصاء عن المشركين فقال « وان كانوا » يعنى و قد كانوا « ليقولون » - هذه لام التأكيد

« لو ان عندنا ذكر من الاولين » اى - كتابا مثل كتاب الاولين ، « لكننا ساد الله المجلس » - هذا كقوله عروحل « و اسموا بالله جهدا بما بهم نزل جاء هم بديرا » الآية

« فكروا به » يعنى فلما اتاهم ذلك كفروا به . وفى الآية وجه آخر و هم انهم قالوا لو علمنا حال آماننا و ما آل اليه امرهم و كان ذلك كما يقوله محمد لآمنائه و احلصنا لكننا على شك مما يقوله فلا صدقه فذلك قوله « فكروا به » اى - بمحمد « سوف يعلمون » - هذا تهديد لهم ، اى - سوف يعلمون عاقبة كفرهم

« و لقد سقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المصورون » اى - سبق و عدنا اياهم بالنصرة و هو قوله « انالصررسلنا » و قوله « كتاب الله لاعلن اناورسلى » اى - انهم لهم المصورون

« وان حاد بالهم العالون » اى - حرب الله لهم العلنة بالحجة و بالنصرة فى العاقبة قيل لم يقتل نبي في معركة و قتال و انما قتل منهم من لم يؤمن بالقتال ، قال الكلبي ان لم يصروا فى الدنيا مصروا فى الآخرة و قيل « هم المصورون » بالحجة و البرهان و العالون بالسلطان

« فتول عنهم » اى - اعرض عن قولهم « حتى حين » يعنى الى يوم ندر و قيل الى فتح مكة و قيل الى الموت قال السدى معناه فتول عنهم حتى نأمرك بالقتال

وقال مقاتل بن حیان سحنتها آية القتال

«واصرهم» ای - اصر ما یبالهم یومئذ «سوف یصرون» ذلك و قبل اصر حالهم فذلك «سوف یصرون» معایة و قبل اعلمهم سوف یعلمون و قبل «اصر» ما صیغوا من امرنا «سوف یصرون» ما یحل بهم من عذابا چون این آیه فرو آمد و ایشانرا بعد از تهدید کردند گفتند متى هذا العذاب - این عذاب که ما را بوی می بیند دهد کی خواهد بود؟

رب العالمین فرمود «افعداسا یستحلون» - بعد از ما می شناسد و می شناسد و می شناسد؟ در توریة موسی است ای یعترون ام علی^(۱) یحترؤن - سهلت دادن و فرا گذاشتن من می فریفته^(۱) شود یا بر من دلیری می کند و نمی ترسد

«فادانزل ساحتهم» نزل محمد^(۲) نازل بر العذاب ساحتهم «فساء» صاحب المصیر ای - نفس صاحب الکفرین، الدین اندرو بالعذاب روی عن انس بن مالك قال نزل رسول الله (ص) نازل حیمراً لئلاً فلما اصبحوا اخرج الاكلون بمکاتلهم^(۳) و مساحیمهم فرأوا رسول الله (ص) واصحابه فادانزلهم نزل الحنن یقولون محمد واقع والحمیس، فقال رسول الله (ص) حررت حیمراً نزلنا مساحة قوم^(۴) «فساء» صاحب المصیر

نم کز ماد کر تا کذا لوعده العذاب و تعطیماً للتقریع، فقال «وتول» عنهم حتی حصر واصر «العذاب اذ انزل بهم» سوف یصرون «و قبل الاول فی الدنا والتابی فی الاخرة

ثم رآه هسه و امر المؤمنین بالمسیرة فقال «سبحان ربك رب العزة عما یصفون» من اتحاد الصاحبة والاولاد قوله «رب العزة» معناه رب العزة لان العزة صفته لامر بونه و فی الحديث ان «عاسی» سمع رجلاً یقول اللهم رب القرآن فامر علیه،

۱ - سحنتها آية القتال ۲ - مکاتل جمع مکتل رسیل که بازده

۱ - سحنتها آية القتال ۲ - مکاتل جمع مکتل رسیل که بازده
صاع در آن کجده (۳ - تهی الارب)

وقال القرآن ليس بمربوبٍ لَكُنْه كَلامُ الله

«وسلامٌ على المرسلين» - عظم الرسل بالسلام بعد ما حصرَ النص في السورة لأنَّ تخصيص كل واحدٍ بالذكر يطول والمعنى وسلامٌ على المرسلين الذين ملعوا عن الله التوحيد والشرائع

«والحمد لله رب العالمين» على هلاك الاعداء وصره الانبياء عليهم السلام روى عن علي بن ابي طالب (ع) قال «من احب ان يكال له عدداً بالكل الاوى فليكن آخر كلامه حين يقوم من مجلسه سبحان ربك العزى عما يصفون وسلامٌ على المرسلين والحمد لله رب العالمين»

الموة الثالثة

قوله تعالى «وان يوسلن المرسلين» - خداوند كرم مهربان لطيف ورحيم سدكان خون يوسل را درسكم ماهى بر دانا كرد موسى وى ياد ونام خود كرد تما همى گفت «لا اله الا انت سبحانك» نام الله جراع طلعت او بود، ماد الله انس رحمت او بود، مهر الله سسراحت او ود، هر كرا در دل مهر الله نقش بود، كرجه اندر آب و در آتش بود عيش او نامهر الله خوش مود نام تو جراع طلعت يوسل گشت آرايش هر چه در جهان مجلس گشت هر حد كه از روى طاهر شكم ماهى نلاى يوسل بوداها از روى ناطن حلوتگاه وى بود مىخواست تا مى رحمت اعيار مادوست رازى كويد چنانك يوسل راشكم ماهى حلوتگاه ساختند حليل را در ميان آتش نمرود حلوتگاه ساختند، و صديق اكبر را نامهرت عالم در آن كوشه عار حلوتگاه ساختند همه چس هر كجا مؤمنى موخدى است او را حلوتگاهى است و آن سسنة عرب روى است و عار سزوى نرول كاه لطف الهى و موضع نظر رمانى اى مؤمن موخد كرسارى تراريد و رطوب كسى شايد كه خود مىگويد حل حلاله عارسنة مؤمن بعنه كاه اسرار الهيت هست، و بر درخت ايمان مؤمن آشان

مرع اقبال ماست ، و در مرع ر دل مؤمن چشمه فیض نظر حلال ماست ایست خلوتگاه
 مبارك ! ایست روضه مار هت ! ایست چشمه رلال بی هیچ آفت ا عاری که ما در سینه تو
 ساریم مأوی گاه دیو باشد ، درختی که در باطن تو ما شاییم که « اصلها ثبات و فرعها
 فی السماء » بر آن درخت مرع و سوسه شیطان آشیان گاه سارد ، چشمه بی که از ساحت
 سینه تو ساریم و بر حوشد از آن چشمه حر آب اصال ییابد ، آن عار که در سینه تو ساحتیم
 متعهد آن عار ما بودیم درختی که در سینه تو مشا دیدیم مری آن درخت ما بودیم ، کوهر
 معرفت که در صدف دل تو بهادیم حارس آن کوهر ما بودیم

در قفه آورده اند که چون یونس علیه السلام از آن ظلمت صحت یافت و از آن
 محنت برست و ما میان قوم خود شد ، وحی آمد بوی که فلاں مرد صحاری ا گوی ما آن
 حورها و پیرانه ها که ما را نکسال ساخته و پرداخته همه شکند و تلف آرد ، یونس
 ما بین فرمان که آمد ابد هکن گشت و بر آن صحاری حشایش کرد گفت مار حدایا مرا
 رحمت می آید بر آن مرد که یکساله عمل وی تناه خواهی کرد و مست خواهد شد ، آنکه
 الله فرمود ای یونس حشایش می نمائی بر مردی که عمل نکساله وی تناه و مست
 میشود و بر صدهزار مرد از بندگان من حشایش سمودی و هلاک و عذاب ایشان حواستی
 یا یونس لم تحلقهم ولو خلقتهم لرحمتهم

بشر حافی را بحواب دیدند گفتند حق تعالی ما توحه کرد ؟ گفت ما من عتاب
 کرد گفت ای بشر حافی آن همه خوف و وجل در دما ترا از بهره چه بود ؟ اما علمت ان
 الرحمة والکرم صفتی - نداستی که رحمت و کرم صفت مست ؟ ا فردا مصطفی عری
 را در کار گنہکاران امنت شفاعت دهد تا آنکه که گوید خداوند مرا در حق کسانی شفاعت
 ده که هر گز هیچ مسکی نکرده اند ، فقول الله عروحل یا محمد هدالی - ای محمد
 این یکی مراست حق من و سرای من است ، آنکه خطاب آید که احر حوا من النار
 من د کرمی مرتة فی مقام اوحاف منی فی وقف

این آن رحمت است که سؤال در وی کم گشت ، این آن لطف است که اندیشه

در وی نیست گشت ، این آن کرم است که وهم درو متجیر گشت ، این آن فصل است که حد آن از اندازه عایت در گذشت ، مده اگر طاعت کمی قبول بر من ، و رسؤال کمی عطا بر من ، و رگناه کمی عفو بر من ، آب در حوی من راحت در کوی من ، طرب در طلب من انس ما حمال من ، سرور سقای من شادی بلقای من

و مامنا إلّا له مقام معلوم* - این آیت بر لسان طریقت اشارت است بمسارلات و مکاشفات از باب حقیقت یکی در شکر و حمد یکی در مرق کشف ، یکی در حیرت شهود یکی در و قرب ، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع یکی در خفیت افراد این هفت دریاست بر سر کوی توحید نهاده ، رومده درین راه تا بر من هفت دریا گذر کند روا باشد که سر کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر ارفع در گاه قرآست که مصطفی علیه الصلوة و السلام حبر داد که « ازل القرآن علی سبعة احرف کلهاف کاف شاف لكل آية منها طهر و مطر و لكل حرف حد و مطلق و چنانکه صدیقان و سالکان راه فرمودند که بر من هفت بحر گذر کنید تا بتوحید رسد ، این هفت بحر را فرمودند که مرسله رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنید و هر وحی از شرح او توقیعی ستانید و هر قطره ای از عهد او مدد خواهید تا پس آنکه مبارک دوستان ما را شناسید ایست و مرآن پیر طریقت که گفت هر حقیقتی که ارسنه عارف سر بر برد تا دو گواه شریعت بر درستی وی گواهی دهد آن مقبول حق بشود

« ولقد سبق کلّمنا » الآية - کلمت ایضا مشتمل است بر سه اصل یکی علم دیگر ارادت سوّم حکمت اوّل سبق علم است ، پیش از کرد داست که می باید کرد ، دیگر سبق ارادت است ، آنچه داست که باید کرد حواست که کند ، سوّم سبق حکمت است ، آنچه کرد راست کرد و سرا کرد و دان که الله را حاجت بمدت بدست که مدت علت است و او را در کرد علت بدست او را ما آمده قد است و گذشته یاد ، آن توئی که از نا آمده باید اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر بکه باید داشت ، او را حل حلاله گذشته یاد باید آورد که آن در علم اوس و ار

ما آمده اندیشه باید که آن در حکم اوست و حاضر نگاه باید داشت که آن در ملک اوست ،
 از ازل ما اند ما و کم از یک هس و صد هزار سال ما و کم از یک ساعت ، دی و فردا نزدیک
 او نیست ، او در عزّت دائم است و بقدر خویش قائم حلّ حلاله و عظم شأنه ایست سرّ آن
 سخن که **عبداللّٰه بن مسعود** گفت انّ رمکم لیس عنده لیل و لاهار نظیر آیت حوان
 « سفت اہم مّا الحسی » ، عدی پیش اراں که تو گفتی که من مدّه توام من گفته ام که
 من جداؤد توام ، « انّما الہکم اللّٰہ الّٰدی لا الہ الاہو » - پیش اراں که تو گفتی که من
 دوست توام من گفته ام که من دوست توام « یحتم و یحتونہ » ، عدی تو بودی و من ترا
 بودم خود را معرّت بودم ترا مرحمت بودم « کن لی کمالم تکن فا کون لك کمالم ازل »
 پیر طریقت گفت از کجا ماریام آرزور که تو مرا بودی و من نبودم ، تا باز
 آن روز مرسوم میان آتش و دودم ، و رندو گیتی آن روز را ماریام مرسودم ، و رنود تودریام
 سود خود چشمودم



۳۸- سورة ص - (مکيه)

۱- التوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح محشایش مهران

« ص ، راست گفت الله راست گفت محمد (ص) ، « والقرآن دی اندکر (۱) ،

مان قرآن مافرف نامان

« بل الدین کمروا » ایشان که کامر شدند ، « فی عرّة وشفاق (۲) » در دور

کین و حمیت و ستراند و مرگشت از راه صواب

« کم اهلکنا من قبلهم من قرن » حد هلاک کردیم پیش از فریش از گروه

گروه جهانداران ، « فادوا » مانکه در گرفتند [چون عذاب آمد نایشان] ،

« ولات حیین ماص (۳) » [پاسخ این بود که] مست هنگام بارگشتش

و گریختش

« و عجموا » مررک آمد نایشان و شکف داشتند « ان جاء هم مددٌ منهم »

که نایشان آمد آگاه کسدمی هم ارشان مردی همچون ایشان ، « وقال الکافرون هذا

ساحر کذاب (۴) » ما کردند کان گفتند بیست این مکر حادوی دروع در

« اجعل الآلهة الهآ واحداً » گفتند این مرد حدایانرا همه نایکی آورد ،

« ان هدا الشیء عجاب (۵) » این چیز است سحت شکفت

« واطلق الاملاء منهم » رفتند سروران و مهران ایشان ، « ان امشوا

واصروا علی آلهتکم » ما نکدیگر گفتند روید و مرحدایان خود شکیماناشید (۱) ،

« ان هدا لشي يراد ^(۶) » این چیرست که مما میخواست و مگری که مرا میسازد

« ما سمعنا بهذا » شنیده ایم این سخن ، « فی الملة الآخرة » درکش پسند [که ترسیان دارند] ، « ان هدا الا احتلاق ^(۷) » مست این مگر دروغی فراساخت
 « انزل علیه الذکر من یسما » مانس این پیغام وارد گردانست بوی فرو فرستادند
 از میان ما ، « بل هم فی شک من ذکرى » دروغ مست که ایشان در گمانی اند از
 سخن من ، « بل لئلا تدعوا عذاب ^(۸) » دروغ مست که ایشان اسر ^(۹) پیچیده اند
 عذاب من

« ام عندهم حرآئن رحمة ربك » یا مردیک ایشان است حریده های
 حشایش خداوند تو ، « العزیر الوهاب ^(۹) » خداوندی مرزك توان فراح حش
 « ام لهم ملك السموات والارض وما بينهما » یا پادشاهی آسمانها و زمینها
 آنچه آن میان ایشان است ، « فلیر تقوا فی الاساب ^(۱۰) » کوی تا برسد در
 درهای آسمان

« حدّ ما هالك » این سپاه که ایستاد از دشمنان تو ، « مهر و موم من
 الاحراب ^(۱۱) » هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو مارشکستی
 و مرزاحتی

« کذبت قلوبهم » دروغ زن گرفت پیش از قریش ، « قوم نوح وعاد و
 فرعون دوالاوتاد ^(۱۲) » قوم نوح ، نوح را وعاد ، هود را و فرعون آن کشنده
 میبخت بد ، دروغ زن گرفت موسی را ،

« وئمود و قوم لوط واصحاب الایکة » و ئمود ، صالح را و قوم لوط
 لوط را و اصحاب ایکه ، شعیب را ، « اولئك الاحراب ^(۱۳) » این اند آن سپاههای
 پشیمان [که الله ایشانرا کم آورد و مارکشت]

« ان کل الاکذب الرسل » سود را ایشان کس مگر که پیغامبران مراد دروغ زن

گرفت، «حق عقاب» (۱۴)، تا سرا گشت و کردی و رساندی سر حام بد نمودن
من ایشانرا

«و ما یبظر هؤلاء» چشم نمی دارند ایان، «الاصیحة واحدة» مگر
یک مانک، «مالها من هواق» (۱۵)، که از آن هیچ بر آسودن نه
«و قالوا ربنا» و گفتند خداوند ما، «عجل لنا قطنا» فرشتان ما را براه
ما [که محمد میگوید که ما را ساخته بی]، «قبل یوم الحساب» (۱۶)، پیش از
رور شمار

«اصر علی ما یقولون» شکسائی کن بر آنچه ایشان میگویند، «و ادکر
عدنا داود» و یاد کن دهی ما را داود، «والاید» مرد ماسروی در پرستکاری
ما «ابواب» (۱۷)، که از پرستکاری بود حدای ستای ناحدای گردیده

النوبة الثانية

ندان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصدوسی و دو کلمه و سه هزار و
شصت و هفت حرف، جمله به هکله فرو آمد از آسمان و مکی شمرد، و درین سوره
ناسخ و مسوخ مست مکر دو آیت یکی «ان یوحی الی» الا انما انادیر» معنی
مدرات درین آیت مسوخ است بآیت سب، دیگر آیت «ولتعلمن ما بعد حسن» مسوخ است
بآیت سیف «عید مسیب گفت بلعیناه ما من عید یقرأ فی کل لیلۃ الا اهترله العرس
قوله تعالی «ص» - مفسران را درین حرف قولهاست مختلف این عباس گفت
و صحاح «ص» ای - صدق الله و صدق محمد مابین قول «و القرآن دئی الدکر»
قسم است و جواب قسم فرا پیش داشته میگوید مابین قرآن بر گوارناشرف ما سان که
الله راست گفت و محمد راست گفت و گفته اند در آسمان بحری است که عرش الله
بر آن بحر است و «ص» نام آن بحر است و قیل هو اسم من اسماء الله و قیل هو اسم
للقرآن و قیل هو اسم للثورة و در شواذ خوانده اند «صاد» متح دال، یعنی

اقرأ صاد و مکسر دال خوانده اند و میگویند مشتقاً من المصاداة وهي الملاينة و المساهلة ،
 ما من قول معنی آست که ای محمد رفیق مکر دار و سهل فرا گیر ، همانست که حای
 دیگر فرمود « حد العو » و قل هی المعارضة ، ای - عارض القرآن بمعمک و کلّ سأمک
 « و القرآن دى الذکر » ای - دى الشرف والصّيت ، کفوله « وانه لذكر لك
 و لمومك » و شرفه انه ليس محلول و قال ابن عباس و مقاتل « دى الذکر » - ای
 دى البیان و قيل « دى الذکر » ای - فيه ذکر الاول و ماء الآخرين و در جواب قسم
 علمای تفسیر مختلف اند ، فوی گفتند جواب قسم « کم اهلکم » است ، و تقدیره
 لکم اهلکم ، و حذف اللام لتناول الکلام ، کفوله فی سورة الشمس « و فافلح » تقدیره
 لقد افلح ، لکن لئلاّ حل من القسم و المقسم علیه حذف اللام و كذلك هاهنا و گفته اند
 جواب قسم در آخر سوره است « ان ذلک لحقّ تحاصم اهل النار » و قل « ان هذا لرزقنا »
 و قيل حواه « ان کلّ الا کذب الرسل » کفوله « فاقه ان کتباً » و کفوله فی ۱۰
 السماء و الطّار و « و ان کلّ نفس » و قال المحضاس جواب القسم محذوف و قيل
 « بل الدین کمروا » حلّ محلّ الحواب ، تقدیره و القرآن دى الذکر ما آمن بل مومک
 و ما الامر کما يقول هو لآء الکفار

« بل الدین کمروا فی غرة و شقاق » - رب العرة سو گندیاد مکن و مصاد و قرآن
 که این قوم تو بگروید و تو و به چنانست که ایشان گفتند که بود روح ۱۰ و سخن
 در روح آوردی ، بلکه ایشان درستتر اند و در عداوت طاهر و از راه صواب برگشته و از
 حق روی گردانیده « فی غرة » ای - فی انقض من الاضداد للحقّ و فی تکرر عن قبول الحق ،
 « و شقاق » ای - خلاف و عداوة ، و منه قيل للعصان شقّ العصاء

فوله « کم اهلکم من قبلهم » ای - من قبل فریش ، « من قر » یعنی من الامم
 الحالیه ، و القر - اسم لاهل کل عصر و قيل هو اسم للزمان ، و تقدیره من اهل
 قر و هو ثلثون سنة ، و قل ستون و قل نمائون و قل مائة و قل
 مائة و عشرون

« فادوا ، اى - استعانوا و رفعوا اصواتهم بالويل عند مرول العذاب وحلول النعمة

« ولات ، بمعنى ليس بلعة اهل اليمن قال الشاعر

طلبوا صلحنا ولات اوان فاحسنا ان ليس حين لقاء

ونصب « حس » لان معنى لات اس فصب ملات كما يصب بليس ، اى - ليس

الحين حين مناص ، ويحور « ولات حين » رفع التثنية على انه اسم ليس وجره محذوف

اى - ليس حين مناص لهم والكسر شاذ شبيه بالخطاء عند النصبين ولم يروه سيويوه

والحليل والذى عليه العمل المصب والرفع و قال الاحفش ان « لات حين مناص »

نصها ملا ، كما تقول لارحل في الدار ، ودخلت الثاء للتثنية وقيل هي ولا يريدت فيها

الثاء كقولهم رب ورت ورت ورت وقيل الثاء يلحق بحس كقول الشاعر

العاطفون بحس مامن عاطف والمطعمون برمان مامن مطعم (١)

و « الماص » مصدر ماص ، يوص ، بوصاً و ماصاً ، وهو الغراز والهرب ، ابن عباس

كف كافرين در حرب موقت عربت ما يكديگر مهگفتند ماصاً ، اى - امرنوا وحدوا

حذر كم رور بدر بوقت برول عذاب هم چنين گفتند ماصاً - مكرريد و حذر كيد

رب العالمين سبحانه ايشان فرمود « لات حين مناص » - نه حاي اين سخن است

و نه وقت گزير

« وعصوا ان جاءهم » اى - من ان جاءهم ، « منذر منهم » اى - رسول من

اهلهم و سبهم ، يعنى محمداً عليه الصلوة والسلام ، استعدوا ان يكون النبي من الشر

« وقال الكافرون هذا ساحر كذاب » يسحر اعياناً في اظهار المعجزات ، « كذاب »

يكذب على الله انه رسوله

« اجعل الآلهة الهاً واحداً » - معنى « جعل » هاهنا سمي وحكم « ان هذا الشيء عجب »

اى - عجب في النهاية وكيف يسع الخلق كلهم اله واحد العجب والعجاب واحد ،

يقال رحل كرم و كرام ، وطول وطوال ، وعرض وعراس ، وحميل وحمال ،

١ - در تفسير مجمع البيان طبرسى « العاطفين » و « المطعمين » آمده

و فریب و قراب^۱، و کبیر^۲ و کنار^۳، و قدیشدد للمالعه میقال حمال و حسان و کنار^۴،
و منه قوله : و مکروا مکراً کثاراً^۵،

سب برول این آیت آن بود که چون عمر خطاب باسلام در آمد مسلمانان شاد شدند و کافران بغایت اندوهگی و عمکین گشتند و کار برشان سخت شد و دشوار ، تا ولید معیر^۶ که مهتر و پیر ایشان بود فرا صا دید و اشراف قریش گفت ، و کاوااحمه عشر رجلاً بر بوطالب روید و او را گوئید انت شحاو کسرا و قد علمت ما فعل هؤلاء السعفاء سافر قوا جمعما و سقهوا احلاما و انا حناك لتقصی بیسا . بین اس احیک ، یارمده مرد اران صا دید و اشراف قریش بر حاسد و بر بوطالب شدند و بوطالب سمار بود ، او را عادت کردند آنگه گفتند می سبی که اس نادانان و ناکسان بما چه کردند و ما چه زور رسیدیم ؟ جمع ما پرا کیده کردند و پیران ما را حرمت برداشتند و حدایان ما را حوار کردند ، اکنون ما بر تو آمدم که سرور و مهتر مابونی و تمار بر ما توئی تا این برادر راده خود را سخاوی و میان ما و وی برستی حکم کنی ، او ما را ما حدایان ما فرو گذارد تا ما وی را حدای وی فرو گذاریم ، نه او ما را سخاوت و نه ما او را سخایم ، بوطالب کس فرستاد و رسول را (ص) سخاوت ، رسول خدا آمد و بر بالین وی نشست ، و بوطالب سخاوت ایشان باری میگفت رسول الله حوا داد که انما ادعوهم الی کلمة واحدة یملکون بها العرب و تدن لهم بها العمم - من ایشانرا کد سخوام بربک کلمه می سخوام ما دان بر عرب و عهد دست ناسد و خلق ایشانرا بر دست شود بوحهل گفت ماهی لك هبی لك و عشر امثالها - آن چه کلمت است و چه درخواست مگو تا مرادت بدهیم این و ده حدین رسول خدای فرمود « تشهدون ان لا اله الا الله » آن بدستتان سکا مکان چون کلمت شهادت شدید نور گشتند و چشم و عبط بر حاسد و رفتند و میگفتند « احمل الالهة الهأ واحداً » - می سبی که چه مسکوند ، حدایان را ما یکی آورد ، يك خدای کار همه عالم و همه خلق چون راست دارد ، فاعزل الله هذه الآيات آنگه ولید معیر^۶ باقوم میگوید « امشوا » و اتروا محمدآ^۷ و اصبروا علی الهتکم^۸،

اى - على عبادتها «ان هدا» يعنى التوحيد «لشىء يراد» اى - هدا امر يريد محمد
كقصد اى توحيد حبرى است وكارى كه محمد خود مىخواهد و مى بايد كه اورا پيش شود
تا مدارير دست خود كند و قيل «ان هدا لشىء يراد» اى - «دا لا ساعلا و الترمع و الريبة»
شىء يريد كى احد و كل دى هم و قيل «ان هدا لشىء يراد» سا و مكر و مكر علما
«ما سمعا بهذا» اى - بهذا الذى يقوله محمد من التوحيد «فى الملة الآخرة»

يعنى المصراية التى هى آخر الملك فانهم لا يؤخرون بل قولون ناكث بله و قيل
«فى الملة الآخرة» اى - فى زمان قریش و ديسهم الذى هم عليه «ان هدا انا احتلاق»
كتب و افتعال اختلافه محمد من تعلقا به «دا امرل عليه الذكر» يعنى و امرل
عليه القرآن و اعطى السوة من سنا و ليس هو ما كبرنا و لا اشرنا ، بقوله اهل مكة حسداً
فاحبهم الله تعالى «بل هم فى شك من ذكرى» و حى و وحدانيته ، اى - انهم لا
يكذبونك ولكن حذوا آياتى ، «بل لئما يدقوا عذاب» اى - لم ينوفوه بعد و سددوفوه
قال قتادة هو يوم بدر احبهم الله به قبل ان يكون و قيل لم ينوفوا عداى و لو دافوه
لئما قالوا هدا القول

«ام عدهم حرأئن رحمة ربك» - الرحمة - فى هذه الآية كهى فى قوله «ام
يقسمون رحمة ربك» معا هما الرسالة ، قول تعالى اعدهم مفاتيح السوة فيعطونها من
نشاء و قيل «حرأئن رحمة ربك» اى - علم ربك بهم يعلمون على من يرل و حى ربك
«العرير» فى ملكه «الوهاب» لمن يشاء ما يشاء

«ام لهم ملك السموات و الارض و ما سهما» فيفعلون ما يشاؤون من الاعطاء
و المنع ، اى - ليس لهم ذلك و كف تنحاسرون على عداوتى و لى ملك السموات و الارض
و ما بينهما ، ثم قال «فلترتقوا فى الاسباب» يعنى ان يملكوا السماء فلمصعدوا الهوا لئلا توات
مها بالوحى الى من يختارون و هدا امر توسع و تعجير و اسباب السموات انوا بها

قال رهيرن اى سلمى

و لو رام اسباب السماء بسلم

و من هاب اسباب الما ما سلمه

« حذُّ ما هالك » اى - هؤلاء الذين يقولون هذا القول « حذُّ ما هالك » و « ما » صلة مهروم ، اى - مقهورٌ معلوبٌ « من الاحراب » اى - من حملة الاحراب الذين يتحرَّون عليك يوم بدر و يهرمون الحرب الحدد المتحربون على من عداهم تقول حرَّرت عليك الاحراب ، اى - هيئت عليك الاعداء و قل « من الاحراب » اى - هم من الفرون الماصة الذين تحرَّروا و جمعوا على الاسياء بالتكديف فقهروا و اهلكوا و قل « الاحراب » هاها املس و اتماعه برول ابن آيه نه مكه بود و وقوع ابن حالت رور بدر بود و « هالك » اشارت است برور بدر و بمصارع قوم ، خلاصة معنى آست كه كهفار مكه حربي اند ار احراب املس و اتماع وى سپاهى ارسياهى پشپن دشمنان پيغامبران كه بريپيغامبران جمع آمدند و ايشانرا دروع رن گرفتند تا همه مقهور و معلوب كشتند و هلاك شديد ، ايمان همچنان بردشمنى تو جمع آيد رور بدر و باز كشته شود معلوب و مقهور ، هماست كه حاي ديگر فرمود « سهرم الجمع و بولون الدر »

تم قال تعالى معرَّباً لبيته (ص) « كذبت فليهم » اى - قبل اهل مكه « قوم نوح و عاد و فرعون » يعنى فرعون موسى « دوالاوتاد » اى - دوالملك الشديد الثبات والقوة والبطش ، من قول العرب هم فى عزِّ ثبات الاوتاد ، اى - دائم شديد و قل دوالحمود والحموم الكثيرة ، يعنى انهم كانوا اقوي من امره و يشددون ملكه كما يقوى الوعد الشئ و قل ارادوا اوتاد الحيام و كانت فيها كثيرة قال ابن عباس و محمد بن كعب « دوالاوتاد » اى - دوالاسمة المحكمة و ذلك انه سى اسمة طويلة محكمة صارت كاللاوتاد بطول قائلها و ثباتها و قال الكلبي و مقاتل « الاوتاد » جمع الوتد ، و كانت له اوتاد بعدد الناس عليها فكان اذا عص على احد مده مستلقاً بين اربعة اوتاد يعذب الناس عليها شد كل يد و كل رجل منه الى ساريه و كان كذلك فى الهوائ بين السماء و الارض حتى يموت و قال « مجاهد و مقاتل بن حيان » كان يمدُّ الرجل مستلقاً على الارض ثم تند يديه و رجله و رأسه على الارض بالاوتاد و يرسل عليه العقارب والحيتان و قال قتادة و عطاء كانت له اوتاد و ارسان و ملاعب يلعب عليه بين يديه

« و ثمود ، و هم قوم صالح قال ابن عباس ان قوم صالح آمنوا به فلما مات صالح رحموا بعده عن الايمان فاحيا الله صالحاً و بعث اليهم فاعلمهم انه صالح فكذبوه فاتاهم بالثافة فكذبوه فمقرها فاهلكهم الله » و قوم لوط - و قال مجاهد كانوا اربع مائه الف بيت في كل بيت عشرة و قال عطاء ما من احد من الاسماء الا يقوم معه يوم القيمة قوم من امته الا لوط فانه يقوم وحده » و اصحاب الايكة « كذبوا شعيباً و قيل هم اصحاب الرس ايضاً يأتون في الصيف الرس و يعودون في الشتاء الى الايكة » اولئك الاحراب « اى - احراب الشياطين بالموالاة و قيل « اولئك الا حراب » الذين تحزّبوا على الاسياء بالعداوة ، فاعلم يا محمد ان مشركى قريش حرب من هؤلاء الاحراب

« ان كلّ الاكذب الرسل ، اى - ما كل الاكذب الرسل ، « حق عقاب » اى -

و حب عقابي و برل بهم عداى

« و ما يطر ، اى - ما يستطر « هؤلاء » يعنى كمار مكة ، و المعنى يلحقهم لحوق المستطر و ان كانوا لا يتوقعون ، « الاصححة واحدة » و هى النصحة الاولى نصحة العرع ، « ما لها من فواق » - قرأ حمزة و الكسائي « فواق » صمّ الفاء و قرأ الآخرون بفتحها ، و هما لغتان ، بالفتح لغة قريش و بالصم لغة تهيم ، و المعنى مالها من رجوع و مرد ، اى - ما يردّ ذلك الصوت فيكون لها رجوع و قيل مالها بطرة ولا مسوية ، اى - تلك الصيحة التى هى ميعاد عدايتهم اذا حانت لم تردّ و لم تعرف و قيل الفواق بالفتح الافاقه و الفواق بالصم ما بين الحلتين ، اى - العذاب لا يمهلهن بذلك الصدر السير

« و قالوا راسعبدل لنا قطما » - هذا قول الصوري الحارث بن علقمة بن كلدة

الحراعى كان من شياطينهم و برل فى شأنه فى القرآن سبع عشرة آية ، و هو الذى قال « امطر علينا حجارة من السماء » و - القط - الصك و هو الحصى احد من القط و هو القطع ، فالقط فى الاصل الصب المقطوع فقيل للكتاب الذى يكتب للرحل نصيبه

النَّطِّ، والمعنى عَجَّلَ لَنَا نَصِيصًا مَقْطُوعًا مِنَ الْعَذَابِ وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ : لَمَّا مَرَلَتْ دَانَا مِّنْ أَوْتِي كِتَابِهِ سَمِيحِهِ ، وَ أَمَا مِنْ أَوْتِي كِتَابِهِ شِمَالِهِ ، فَالهِ اسْتِهْرَاءٌ عَجَّلَ لَنَا كِتَابَنَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ،

« اسیر علی ما یقولون و اد کر عندما داود » ای - اسیر علی ادی قومک فایک مستلی بدانک کما صر سائر الاسماء علی ما استلیمتم به ، نَمَّ عَدَّهْم وَ بَدَأَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ « وَ اد کر عندما داود دا الاید » ای - دا القوّة فی العبادة کان یصوم یوماً وَ یفطر یوماً وَ ذَلِكَ اشْدَ الصَّوْمِ وَ کَانَ یَقُومُ اللَّیْلَ کُلَّهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) « اِنْ أَحَبَّ الصَّامُ إِلَى اللَّهِ صَوْمَ دَاوُدَ وَ أَحَبَّ الصَّلَاةَ إِلَى اللَّهِ صَلَاةَ دَاوُدَ وَ کَانَ یَصُومُ یوماً وَ یفطر یوماً وَ کَانَ یَمَامُ نِصْفَ اللَّیْلِ وَ یَقُومُ بِلُحْهِ وَ یَمَامُ سُدُسَهُ ، وَ قِیلَ دَا الْقُوَّةُ فِی الْمَلِکِ وَ قِیلَ فِی الْحَرْبِ » اِهْ اَوَّابُ ، رَخَّاعُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ حَلَّ مَالْتَوْنَةُ عَنْ کُلِّ مَا یُکْرَهُ وَ قِیلَ مَطْعُ وَ قِیلَ مَسِیحُ بِلُحْهِ الْحَشَةِ

الوَبَةُ السَّالِثَةُ

« سَمَّیَ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِیمَ » اسْمٌ عَرِیرٌ اعْتَرَفَتْ الْمَعَارِفُ بِالْقُصُورِ عَنْ إِدْرَاكِهِ ، اسْمٌ حَلِیلٌ تَقَبَّحَتْ الْعُلُومُ حَقْلًا مِنَ الطَّمَعِ فِی احْطَاثِهِ ، اسْمٌ کَرِیمٌ صَعُرَتْ الْاُحْوَاءُ عَنْ سَاحَةِ حُودِهِ ، اسْمٌ رَحِیمٌ تَلَاثَتْ قَطَرَاتُ رِلَاتِ عِبَادِهِ فِی تِلَاطِمِ اِمْوَاحِ رَحْمَتِهِ - سَامٌ اَوْ كِه وَ حُودٌ مَا یُعَايِتُ اَوْ وَ سَجُودٌ مَا یَهْدِیْتُ اَوْ ، سَامٌ اَوْ كِه صَلَاحٌ مَا یُولَیْتُ اَوْ وَ فَلَاحٌ مَا یُرْعَاةُ اَوْ ، سَامٌ اَوْ كِه حَیْوةٌ مَا یُسَعِّتُ اَوْ وَ نَحَاةٌ مَا یُرَحِّمُ اَوْ ، حَدَاوِیْدِی كِه اَر اَوْ سِر به ، وَ اَر دَر گَاه اَوْ کَدَر به ، مَا احْسَان اَوْ عَصَاةً رَا حَظَر به ، مَا عَايِت اَوْ حَايِت رَا اَر به ، سِر عَاصِیَان وَ مَعْلَسَان اَر اَوْ رَحِیمٌ تَر وَ کَرِیمٌ تَر به ای حَدَاوِیْدِی كِه دَر اِلَهِت یَكْتَنَائِی وَ دَر اَحْدِیْتُ بَی هَمْتَائِی ، دَر دَانَتْ وَ صَعَات اَر حَلِیقُ حَدَائِی ، مُتَصِفٌ بِعَلَائِی ، مُتَحَدٌ بِکُبْرِیَائِی ، مَایَةِ هَر بَیْهَوَائِی ، پَسَاهُ هَر کَدَائِی ، هَمَه رَا حَدَائِی تَا دُوسْت کَرَائِی

و اندر دلمی هیچ نم مگرائی

در چشم می روی نم سمانی

قوله تعالى «ص» مفتاح اسمه الصمد والصمد الذي قدس عن احاطة علم المطلق به وتره عن وقوف المعارف عليه - مبرماید من صمدم که همه را من ماست و مرا مکس مار میست ، احمم که مرا شریک و امار میست ، حارم که کس را در وصال من رنگ نس - ، مالک الملک ام هر چه کسم کس را دهره استراس و روی حسک میست **نوالحمس حرقانی** گفت دلهای صدقان تبع مهر پاره کرد و حکر هاشان در انتظار آب گردانید و خود را مکس بناد ، آب و حاک را آن محرمست از کجا آمد که حدیث وصال لم یرل لا یرال کند ، بت حدماں را تقدم چه راهست ، نمود پس بود سو نمود را محصرت خلال دی الحلال چه انداک است ، مگو کف آن حوامرد که

ار ناع وصال تو دری مگشادند تا خلق تو در طمعی افتادند

سرحان غریبان که بعات دادند و اندر سر کوی تو قدم نهادند

گفته اند حق حل حلالصمد است و معنی آن که سدگان حاجتها بدو مردارند و شعلها یکسر بدو تفویض کند و خویشی را بدو سپارد و او حل حلاله ما بی یاری خود بسیار همه نظر کند و شعل همه کفایت کند ، سده مؤمن موحد چون این اعتقاد کرد حر در گاه او پناه سارد و آب روی خود بر دهر حقیری حقیری برورد و داند که استعانة المخلوق من المخلوق کاستعانة المسحون من المسحون - فریادخواستن مخلوق بر درگاه مخلوق همچون فریادخواستن رندانی است مردانی در آمار سارد که فردای قیامت مرد باشد ازین امت که ربارهای فراوان از میاش نار کنند ، ربار دل میگویم به ربار ظاهر ، هر کرا دل در خلق بسته شود ، رباری بر میان دلش بسته شود ای حوامرد ! مرکب تیرتر از مرکب محمد عربی بود و میدانی فراح تر از میدان او باشد ، آسمان و زمین را حاکم قدم او کردند ، روح الله را فرآش وار بر حاشیه ساط دولت او نداشتند ، روح القدس را عاشیه سلطنت او بر دوش نهادند این حشمت و مرتبت او را گفتند ای محمد کوس عجر خود فرو کوب و مگو لا املک لنفسی صراً ولا مفعلاً ، دست ما هیچیر نیست و مع و صر سدگان حر محکم و تقدیر الهی میست ، تا دوستار را معلوم گردد که ثروت توحید

مراح مشرت سدرد « من کان یعد محمداً فان محمدآ قد مات ومن کان یعد الله فانه حی لا یموت » و گفته اند « من قسم است بصفای مودت دوستان او ، چه غریب کسی و چه مرزگوار سندی بود که رب العزة بصفای مودت وی سوگند یاد کند ، این سوخته دلی شکسته نمی بماند مگر یکی که همه توانگر نهای عالم علام یک دره افلاس وی بود ، همه طاعات مطیمان و حساسات مفریان فدای یک لحظه سوز مفسدی وی بود ، در برحگر آب ندارد و در خانه سار ندارد ، دلی دارد سوخته و کار دسا با ساخته او را چه ریان ، که در ماع قریب تحت سخت وی می بیند و حلال احدیت بصفای محبت وی سوگند یاد میکند که « من عبد الله نستی » از کنار مشایخ بود ، در بند ارادت چون این حدیث او را در پذیرفت قتاله ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه مایشان مار داد و دمت همه مری کرد ، آنکه او را اندیشه مکه افتاد ، نا پیر مشورت کرد و از او تدبیر خواست [و مرید را پیر ماجراست که راه رفتن می پیر محالست و پیر چنان ماید که اگر مریدی بر روی ده مار حرمانات شود او را ناک ماید بلکه نه پی بشود و بیرون آورد و شقت مرد] عبد الله نستی چون اندیشه مکه نا پیر گفت ، پیر گفت یک آمد مگر که ازین پس آمن باشی عبد الله این صیحت بردل نگاشت ، قدم فرو نهاد و ارحانه خود گرفت تا به کوفه رسید ، پس وی آرزوی ماهی حلال کرد تا ما پس خود عهد بست که اگر این مراد را مرا تمامه مکه هیچ آرزوی دیگر مکنی ، در کوفه حراسی بود ، مردی آسحا مشسته ما وی گفت این ستور به چند داری ؟ گفت بیچندین ، گفت مردمی کن و این ستور یک امروز سرون آر و مرا حای وی در سد ، یک درم سیم خویشتن را بمرد داد ، در حراس شد و کار ستوران کرد ، درمی ستند و نان و ماهی خرید و بخورد ، آنکه ما پس خود گفت هر آرزو که ترا پدید آید یک رورت در حراس ماید بود تا آن آرزو ستورسد ای حوامرد ! همه آلت استطاعت در کار ماید کرد تا عجز پدید آید ، چون عجز پدید آمد همه کرها خود روی تو بهد که « الصخر عن درك الادراك ادراك »

پیر طریقت گفت آه ! از دوستی که همه کرد ملا انگرد ، آب ارجشعه چشم

رورد، آتشی است که حان و دل سورد، معلمی است که همه ملاو حور آورد، ار کشتن عاشقان همواره دست در حوون دارد، ار برای آنکه حجره ار کوی عافیت بیرون دارد، هر جا که برول کند حان خواهد برل، تا عافیت در سر ملا شود و فراع در سر شعل

« و عجبوا ان حاعم مندر مهم، انزل علیه الذکر من سما » - کفار مکه را و صابید قریشی را سگفت آمد که کوس دولت موت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سر سسکاری و طیش خود گفتند چوست ان که ار همه عالم کلاه موت و افسر رسالت بر سر یتیم نوطالب نهادند آن شورسختان و مدسختان و بدروران نداسند که آرا که عایت قدم و الطاف کرم در پیشگاه دولت دس مشابد، اگر عالمیان حلاوی آن خواهد حر حیت نصیب ایشان بود، و آرا که ساست و سطوت عزت ار ساسا دین بهمکند، اگر جهانان صد آن خواهد حر حیات صفت ایشان بود، ای مشتی جاحلان بیحرمت خود را چه عشوه دهید در کار ان مهتر عالم؟ نمیداند که مار گاه عز و رفعت بر درگاه اوست، این عالم فانی نظر گاه اوست و آن عالم باقی حلوه گاه اوست، درین عالم سنت حماعت اوست، در ان عالم توقیع شعاعت اوست، اما دیده سما مدر ان دیده مهمت آلودست کحل افعال ارل بدو مرسیده، و حمال و کمال ان مهتر بدیده سی متوان دید که روش کرده صبح قبول ارل بود و سر مه کشیده کحل نور حق بود

پس آن خاکساران و مدران را بر کار وجود موت حماعت نکردند تا در مارل کفر قدم مرتز نهادند و در الهیت و وحدانیت طعن سخن گفتند که « اجعل الآلهه الهاً واحداً ان هدالشیء عجاب » - شگفت داشتند که حدیث وحدانیت شنیدند، گفتند ما را سبید و شعت مت است و کار این یک شهر مکه راست داشتی می متواند، یک حدای که محمد میگویی کار همه عالم چگونه راست دارد؟ « رب العالمین سبحان ایشان آیت فرستاد « و هو الادی خلق اللیل والنهار والشمس والقمر » - او آن خداوندی که در مخلوقات شب تاریک آفرید و روز روشن، آفتاب ناسده و ماه درخنده شب یکی است و تاریکی وی همه عالم سسده، روز یکی و روستائی وی همه عالم سسده، آفتاب یکی و

طیّاحی وی همه عالم را بسنده ، ماه مکی و صناعی وی همه عالم را بسنده چه ، شبح باشد
اگر خالق یکی بود و قدرت وی همه عالم رسیده و همه عالم را بسنده ، يك قادر به ار
هرار عاخر «ارباب متّرفون حرام الله الواحد القهار» - تنهای پراکنده نه یا
خدای یکتای قهار مهر کمنده ؟ و اریں عجب تر که در بهاد آدمی دل آفرید و آفرای سلطان تن
گرداند تا چشم آسحا نکرد که دل حواهد ، زمان آن گوید که دل حواهد پای آسحا
رود که دل حواهد ، دست آن گیرد که دل حواهد ، دل یکی و تأثیر وی همه اندامها
رسیده ، همچنین پادشاه آفرید کاریکی و قدرت او همه اهل مملکت رسیده

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى «انا سحرنا الحمال» ما کوها مسح کردیم فرمان بردار
و کوبا ما داود ، «يسجن بالعنى والاشراق» (۱۸) «تا مرا می ستایند ناداود بشاکاه
و چاشتگاه

«والطير محشورة» و مرغان فراهم آورده برم برم کردیم و فرمان بردار ،
«كل له اواب» (۱۹) «همه حدایرا ستایند و فرمان برنده
«و شد دنیا ملکه» فوی کردیم بر حای نداشته ملک او او را ، «و آتياه الحکمة»
واو را دادیم در رک سحی و داس ، «وفصل الخطاب» (۲۰) «رسحن کشادن و بر گردان
«و هل اتيك نوال الحصم» رسید شوحر آن حصان «اد تسوروا المحراب» (۲۱) ،
آن هنگام که بران کوشك شد

«اد دخلوا على داود» آنکه که بر داود در شد ، «ففرع منهم» و بیم
رد داود را اریشان ، «قالوا لا تحف» گفتند مترس ، «حصان» دوتن اینها یکدیگر
نداوری ، «بني نعصا على بعض» از مادوتن یکی بر دیگر افروزی میجوید ، «فاحکم
یسا نالحق» داوری کن میان ما راستی ، «ولا تقشط» و در حکم سداد مکر و انداوه
داد در مکنران ، «واهدنا الى سواء الصراط» (۲۲) «و ما را راه داد راست سمای

« ان هدا احی » اس مراد مرست ، « له تع وتمعون نعمة » اورا بود و به میش است ، « ولی نعمة واحدة » و مرا يك مش ، « قال اكملیها » مگوید آن کوسعد فراموش و مرا خداوند آن کن ، « و عرني فی الخطاب ^(۲۳) » و می بار شکند مرا در سخن گفتی و می روز کند بر من بچهره ربانی

« قال لقد ظلمك » داود گفت ستم کرد بر تو ، « سؤال نعمتك الی نعمة » بحواستن میش تو که ما میشان وی هم بود ، « وان كثير آمن الخطاء لیسعی بعضهم علی بعض » فراوانی اراستاران و هم کاران ^(۱) افروزی میجویند بر یکدیگر ، « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » مگر کرویدگان و مسک کاران ، « و قليل ما هم » و ایشان اندکی اند ، « وطن داود اما قصاه » داود بداست بدرستی که ما اورا می آرمودیم ، « فاستعمر ربه » آمرزش خواست از خداوند خویش ، « و حر راكها » و مسحور را در آمد ، « و اواب ^(۲۴) » و بدل و آهنگ ناما گشت

« فعمر بانه ذلك » یا مریدم او را آن گناه « وان له عندنا لرحمی » و او راست مریدیک ما مریدیکی ، « و حص ماآب ^(۲۵) » و بیگوئی بار گشتن گناه

« یا داود انا جعلناك خليفة فی الارض » گفتیم ای داود ما ترا حلیه و پس روحکم خویش کردم در زمین [که حکم من در آسمان حکم میکی در زمین]

« فاحکم بین الناس بالحق » داوری کن میان مردم را بر راستی ، « ولا تتبع الهوی » و پس رو دل مبس و خواست خود را ، « فیصلک عن سبیل الله » که گمراه آید بر ارا راه هدای و ار راه داد ، « ان الذين یصلون عن سبیل الله » ایشان که گمراه و دیدار راه هدای ، « لهم عذاب شدید » ایشانرا عذابی است سخت ، « و ما بسوا يوم الحساب ^(۲۶) » ما بچه فراموش کردند روز شمار و مگذاشتند کار کردن آرا

« و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما ساطلا » ما فریدیم آسمان و زمین و آنچه در میان آن ساکاری تا همه این گیتی بود و س ، « ذلك طن الدین کمروا »

آن پنداره ما کروید کا است، «فویلٌ للدين كمر و اهل النار»^(۲۷) خوی مرنا کروید کا

اراسی

«ام جعل الدين آموا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض» ما
کروید کاں میک کاراں را چون کراف کاراں کیم که تناء کاری میرود در رمیں ؟
«ام جعل المتقين كالمجارج»^(۲۸) یا پر هیر کاراں چون بدکاراں کیم ؟

«كتاب ابراهيم اليك مبارک» نامه ایست که فرو فرستادیم تنو برکت کرده
[دران برخواستگان آن و میوشدگان و کرویدگان]، «لیدروا آیاته» تا ر
پی آن میرود و دروی اندیشد، «وليتذكر اولوا الالباب»^(۲۹)، و تاپید که رسید
[ما بچه داود را اعاده] زیرکان

الوبة الثانية

قوله تعالى «اناسحر بالحوال معه» - فيه قديمٌ وتأخيرٌ، تأويله اناسحر بالحوال
يستح معه، وكان داود عليه السلام يسمع ويفهم تسحح الحوال على وجه مخصوصه كرامة
له معجزة وفيل تسحيرها انها كانت تسير معه اذا اراد سيرها الى حيث يريد معجزة له،
هذا كقوله «وسحرنا مع داود الحوال يستح»

وقوله «بالعشي والاشراق» اي - عدوة وعشيا والاشراق ان تشرق الشمس
ويتأصووها، قول شرفت الشمس اذا طلعت، واشرفت اصاءت و هو اصل صلاة الصبح
في القرآن قال ابن عباس - كنت امر بهذه الآية لا ادري ماهي حتى حدثني ام
هاني بنت ابي طالب ان رسول الله (ص) دخل عليها فدعا بوضوء فتوضأ فصلى الصبح،
فعال يا ام هاني هذه صلوة الاشراق

«والطير محشورة» اي - وسحرنا الطير محشورة له، اي - مجموعة من كل
ماحيه كانت الملائكة تحشر اليه ما امتنع عليه فيها وفيل راد الله فيها ما فهمت الامر والتهي
والترحره، «كل له اواب» اي - الحوال والطير لله مستح وقيل «له» اي - لداود

على مذهب التّقديم والتّأخير كما ذكرنا

« وشدونا ملكه » ای - تبتاه في ميتة حتّى وُرثاه اسه و قيل « وشدونا ملكه » ای - قوّیاه بالحرس والحدود وقال ابن عباس - کان اسدالملوک سلطاناً کان محرسه کلّ ليلة ثلثه و ملتون الف رجل و قيل « شدونا ملكه » بالمعدل فی القصّة وحس السّرة فی الرّعية و قص ایدی الطّلمة « وآیاه الحکمة » یعنی العلم والسّوّة و قيل احکام الرأی والتدسّر

« و فصل الخطاب » یعنی الشهود علی المدّعی والیمین علی المدّعی علیه ، وذلك لان کلام الخصوم یقطع و یفصل به و قيل « فصل الخطاب » هو قول الاسان بعد حمدالله والتهاء علیه ، امّا بعد اذا اراد الشروع فی کلام و اوّل من قاله داود علیه السلام و قال مقاتل « فصل الخطاب » علم الحکم والنصر بالتّصّاء

عکرمه گفت دو مرد بر حاستند محصومت ، نزدیک داود علیه السلام آمدند ، یکی بر دیگر دعوی کرد مگاوای که از من بعض دارد ، مدّعی علیه آن دعوی را منکر شد و با انکار لطمه بی بر روی آن مدّعی زد ، داود از مدّعی بّیت حواست بّیت بود ، داود گفت امروز بر خریدن تا من در کار شما اندیشه کنم ، آن شب داود را محبوبات نمودند که مدّعی علیه کشتی است ، او را نکش و گاو مدّعی تسلیم کن داود گفت این حواست که مرا نمودند و اندر من حکم تعجل نکنم تا آنکه که بوحی مرا محقق شود ، پس وحی آمد از حقّ حلّ حلاله که آنچه ترا فرمودیم حکم ماست و فرموده ما حکمی درست و فصیّتی راست داود هر دو حصم را حاضر کرد و گاو مدّعی داد و بر مدّعی علیه حکم قتل کرد ، آن مرد گفت وبی حجت قتل من از کجاست مدّعی گفت وحی خداوند است و فرمان حقّ حلّ حلاله گفت اگر چنین است ناری من راست گویم پدر این مرد را کشته ام و گاو از وی بعض سنده ام ایچه بر من مرود خرای آست و فصاص آن و براته حلّ حلاله چیری فرو نشود و آنچه مر آدمی پوشیده شود بر حق پوشیده شود ، آنکه داود فرمود تا او را مکشد بر هیستی عظیم ارداود بر من اسرائیل افتاد

همه مقادری شدند و سر بر خطوی نهادند، گفتند داود ملک که مراند و حکم که میکند
 بوحی آسمان میکند و شایید و نصرت الهی، ایست که رب العالمین فرمود «و شدیدا
 ملکه و آسماء الحکمة و فصل الخطاب»

فوله «و هل انیک مؤالحصم اد تسوروا المجراب» - این آیت ابتدای قصه داود
 است، و علمای تفسیر مختلف اند که سبب آن امتحان چه بود و نون سدی و کلی و
 مقاتل آنست که داود علیه السلام روزگار خود قسمت کرده بود، هر روزی را کاری
 ساخته و وریدی نهاد، روزی حکم را بود و فصل حصومات میان مردم، روزی عبادت را
 بود و خلوت داشتن با حق ماحلاص و صدق، روزی زبان را بود کار ایشان راست داشتن
 و معاش خویش را ترتیب دادن، و داود در کتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و
 اجداد خویش ابراهیم و اسحاق و یعقوب و آن درجیات و کرامات و فصل اول و افعال
 که حق حل حلاله با ایشان کرده و ایشان را بمحل رفیع رسانیده، داود منزلت و
 درجت ایشان آرد و کرد، و حی آمد از حق حل حلاله که ای داود ایشان سلاها
 چشیدید و رجاها کشیدید تا ما آن نواحت و کرامت رسیدید، اگر ابراهیم بود در آن
 نمرود و دج فرزدید آنچه دید، و اسحاق بود در دج خویش و تن فراکشش دادن
 چشید آنچه چشید، و یعقوب بود در فراق یوسف رسید وی آنچه رسید، داود گفت
 ما رجاها یا اگر ملائی بر من نبی و مرا در آن ممتحن کمی من صبر کنم چنانکه ایشان صبر
 کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند فرمان آمد که ای داود ما حکم کردیم
 و قصا را ندیم که ولان روز در فلان ماه روز ملای تو خواهد بود و همگام امتحان تو
 داود آنروز که الله او را وعده نهاد در مجرب شد و خویشش را با ^(۱) عبادت پرداخت،
 ساعتی نماز کرد و ساعتی زیور خواند، شیطان آمد بصورت مرغی حمایه، مرغی که هر
 دو مال وی مروارید و مرجع بود و نهاد وی از روز بود و از هر رنگ میگو او را رنگی بود،
 از بالا در پرید و میان دو پای داود نشست، داود را سخت عجب آمد آن مرغ و آن

رنگ وی، دست فرار کرد تا آنرا نگیرد و فرا می اسرائیل نماید تا در عذاب بدرت الله
 نظر کند، آن مرغ پازیه می فرار شد چنانکه دست داود بدان رسید، اما او وی
 نوبید نگشت که نزدیک بود، داود بر زور شد، مرغ بر پرید، داود از بالا نظر کرد
 که کجا پرید تا صیاد را فرستد و او را بگیرد، آن ساعت چشم داود بر می آمد بر همه
 در بوستانی بر شط مرغی غسل میکرد، رمی را دید بعایت جمال و حسن، آن زن سار
 مگرست، سایه مرد دید مدامست که کسی میگرد، موی خویش بیفشاد در میان موی
 خویش پنهان شد، داود را از حسن وی این عجب تر آمد، پرسید که این زن کیست؟
 گفتند نتشایع نت شایع زن اوریا این حمانا، ابیحا مفسر از احوال مختلف است
 قومی گفتند دلب داود بیش از آن بود که در دل خود دوست میداشت و آرزو کرد که
 اوریا در عراة کشته شود و زن ویرا بر می کم قومی گفتند داود نامه نوشت مه
 ایوب بن صوری که در وحشگ اوریا را فراش کن که حشک کند، و مقصود وی آن
 بود که کشته شود و زن وی را بر می کند، و این قول ضعیف است و محققان نپسندیده اند
 روی ان علیاً رضی الله عنه قال « من حدث حدیث داود علی ما نرویه القصص معتقداً
 صحیحه حلدته مائة وستین » ای - حدیث لعظیم ما از تک من الائمه و کس - من ما احتف
 من الورق قومی گفتند اوریا آن زن را خطبه کرده بود او را خواسته وار رسوم وی
 احاطت یافته و دل بروی نهاده، اما عقد نکاح هنوز برفته بود، چون اوریا بعراة رفت،
 داود بسروی درآمد و او را خواست، فروخت مه لبحالته، فاعتم لذلك اوریا و صار
 ذلك من داود معصية فعانه الله علی ذلك حیث لم ترك هذه الواحدة لعاطها وعده تسع
 وتسعون امرأة قومی گفتند کشتن اوریا در عراة و شهید گشتن وی به قصد داود
 بود و می آگاهی دی، اما ادب وی آن بود که چون خبر قتل وی رسید او را دشوار
 ساعد و بر نیافت وی حرج نکرد چنانکه بر دیگران کرد و پیش از آن تمیی کرده و گفته
 کاشک این زن مرا حلال بودی، علی الحمله از داود این ادب صعره بود، و صعيرة الاسماء
 عند الله عظيمة فعانه الله علی ذلك پس چون خبر قتل اوریا رسید و عدت آن زن سر

آمد، داود او را محو است واری سلیمان راد، بعد از آن که ویرا خواسته بود و دخول کرده، ربّ العالمین دو ملک فرستاد بوی تر صورت دو حصم، گوشت حیرئیل مود و میکانیل، فذلک قوله تعالی «و هل اتیک بنو الحصم اد تسوروا المحراب»، و «الحصم»، هاهما بمعنی الحصوم، بقول رجل حصم و قوم حصم و امرأة حصم و سوة حصم، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و سوة عدل، و كذلك رجلا و امرأتان، و اما صلح للواحد و الاثنین و الجماعة و الذکر و الاشیء لانه مصدر، تقول حصمته احصمه حصماً، فادقلت هما حصمٌ و هم حصمٌ فالمعنی هما و احصم و هم دو و احصم، و كذلك اذا قلت هی حصم و هن حصم فالمعنی هی دات حصم و هن دوات حصم، کما تقول هما عدلٌ و هم عدلٌ، ای - هما و اعدل و هم دو و اعدل و هی عدل و هن عدل، ای - هی دات عدل و هن دوات عدل، و ما کان من المصادر و فیدوصف به الاسماء فتوحیده حائرٌ و ان وصفت به الجماعة، فتدکبره حائرٌ و ان وصفت به الای، بقول هو رسی و هما رسی و هم رسی و هذه رسی، و ان قلت هم حصوم و هم عدول حار - و التسور - الصعود، و - المحراب - ها هما القصر

«اد دخولاً علی داود» - الا مان مما فوقهما جماعه، کل دخول علیه حیرئیل و میکانیل فی صورة رجلین، «فرع مهم» ای - فرع مهم، و اما فرع لایهما دخولاً علیه فی عر حص الادب، فقال ما ادخلکما علی؟ «قالوا لا یف حصمان» ای - من حصمان معنی بمصاعلی بعض، حشاک لتقصی بیسا، فان قیل کیف فالامعنی بمصاعلی بعض و هما ملکان لایبعیان؟ فلما معناه «رأیت حصمین معی احدهما علی الآخر، هذا من معاریض الکلام لاعلی تحقیق المعنی من احدهما، فاحکم بیسا بالحق» ای - بالعدل «ولا تشطط» ای لا تمجر یقال شط الرجل شططاً و اشط اسطاطاً اذا حار فی حکمه، و معناه محاوره الحد، و اصل الکلمة من شطت الدار اذا تعدت، و یقرأ «لا تشطط» و یحور «لا تشطط»، یقال شطّ یشطّ و یشط، و معناه لا تعد عن الحق، قال الشاعر

والمّذار بعد عدی اعد

شطّ عدداً دار حیر اما

« و اهدنا الى سِوَاءِ الصِّرَاطِ » اى - ارشدنا الى طريق الصَّوَابِ والعدل

فقال داود لهما تَكَلَّمَا، فقال احدهما « اِنَّ هَذَا اَحْيٰى » اى - على دِينِى و طَرِيقَتِى
وقبلى صاحِبِى، « لَه تَسْع وَتَسْعَوْنَ مَعَهُ » اى - اِمْرَأَةٌ « وَلِى مَعَهُ وَاحِدَةٌ » - والعرب
تكسب عن المرأة بالنسبة و بالثقة ايضاً قال الاعشى

فَرَمِيت عَمَلَةً عَلَيْهِ عَن شَاهٍ فَاصَتْ حَتَّىٰ فَلَسَهَا وَطَحَلَهَا

قال الحسين بن ابوالفصل هذا تعرضٌ للثبته والتفهيم لانه ام يكن هناك معنى
ولا معاج، فهو كقولهم صرَب رَيْدٌ عَمْرَوًا، واشترى مَكْرًا دَارًا، وليس هناك صرَبٌ ولا شَرَى
« فقال اكلمها » - قال ابن عباس اعطياها وقال معا هَدُ ارسل لى عنها
وقال اهل اللغة « اكلمها » اى - احملها كاهلها اقوم بامرها، والمعنى طلقها لارتوحها
« وعزّى بنى الخطاب » - اى علسى فى الحصوة، اى كل اقدر على الاحتجاج مَنّى و صار
اغز مَنّى فى محاصره اثنى ان تكلم كل اصبح مَنّى وان حارب كل اطش مَنّى فعلى
« قال » داود « لقد ظلمك سؤال معتك الى معاحه » اى - مضمومة الى معاحه

كفته اند سحسكوى درين قصه حيريل بود، ما داود گفت اين مرادر مست در
دبر و طريقت و صاحب من، اورا بود و نه ش است و مرا بك ميش، اورا مهماني رسد
فصد كشتش مش من كرد مهمانرا اردبج داستش ميش حوش داود چون اين سحس
شيد حشم گرفت و اقه لاقتله ان دمها، فقال حيريل انقتل في دح شاه ولاقتل
من استلب امرأة حارب واستسكحها

« وان كبراً من الحطّاء » - هذا كلام مستأنف ليس من قول داود، و - الحطّاء
الشرّاء، جمع حطّاء كطريف و طرفاء، « ليعنى معصم على معص » اى - ليظلم معصم
بعضاً، « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » فانهم لا يظلمون احداً، « و قبل ما هم »
اى - و قبل هم، و « ما » زيادة، معناه الصالحون الذين لا يظلمون قبل داود حوّن حكم
ايشان مكرارد، حيريل ما صاحب حوش مكرست مجدندو گفت حكم على نفسه -
رحوشتن حكم كرد اين سحس نگفت و هر دو تا سمان شدند، داود نداست كه

ایشان فریشته بودند و آرمودن و نرا آمده بودند، ایست کبریا العالمین فرمود « وطن داود ای - علم و ایضاً داود ، « اما فتیاه ای - ابتلاها ، « فاستعز به ، « سأل به العبران ، « وحرّ را کما ای - سقط ساحداً ، والرکوع ها ها السجود لان الساجد بهوی را کما الی السجود قال مجاهد سجداً برعس يوماً وليلة لا یرفع رأسه ولا یرفأ ذمعه ، « وایاب ای - رجع من حطیته

« فعمر ماله ذلك ای - ستر ماله ذلك الدب ، « وان له عبدان لرلعی ای - فرة و مرلة و ربيعة ، الرلعی - القرى ، والرلة - المربة ، والارلاف - الثقب ، والاردلاف - الافتراب ، ومنه سمیت المردلة لقربها من الموقف ، « وحسن مآب ای - حسن مرجع ، وهو الجنة قال ابن عباس سجدة ص ، لست من عرآثم السجود و قد رأیت النبی (ص) یسجد فيها ، یعنی عند قوله « وحرّ را کما و ایاب ، « فقال صلی الله علیه وسلم « سجداً ها نسی الله داود توبةً و سجداً ها شکراً » و قال ابن عباس حآء رجلٌ الی النبی (ص) فقال بارسول الله رأیت النبی و انا قائم کأی صلی حاف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودی فسمعتها و هی تقول اللهم اکتب لی بها عندک احراً وضع عینی بها ورراً و اجعاً لسی عندک دحرراً و تهملها منی کما تهملها من عندک داود ، قال ابن عباس فعراً الی (ص) سجدة ثم سجدة فسمعتة وهو قول مثل ما احبره الرجل عن قول الشجرة « یا داود انا جعلناک - القول هاها مصر ، تأویل قلنا یا داود انا جعلناک « حلقة فی الارض ای - حلقة ممّن کان قبلک من الرسل ، والحلقة - المدبر للامر من قبل عهده علی حبه البدل من تدبیره وقل جعلناک حلیه فی الارض ندانک حلیه کسی را گویند که وی مأمور بود باقامت امور و تمسک احکام و است ملک چنانک موسی و اهارون کهمت احلفی فی قومی - حلقة من ماش در مکهداشت نسی اسرائیل ، و مصالح دین و دسای ایشان درست گشت که حلقة در امت مع ی کار را ن بود نامر کسی دیگر ، آدم و داود صاوات الله علیهما هر دو مأمور بودند ارحمت حقّ حلّ حلاله تسلیم و حی و رسالت خلق و سان کردن امور و بی و باقامت حدود شریعت تا ایشانرا هر دو در

قرآن حلیفه نام نهاد، و بعضی علما کراهیت داشته اند که ایشانرا گویند حلیفه الله، گفتند نام حلیفه مصاف بالله حلّ حلاله در قرآن نامده است، در قرآن مطلق آمده بی اسافت چنانکه آمده می باید گفت **عند الملك** بی مروان خطمه میگرد گفت **اللهم اصلح حلیفتک** کما اصلحت **حلفاءک** انراشدین، فقام رحل و قال یا امیر المؤمنین لاهل حلیفتک ولكن قل حلیفه المتقّین، فقال **عند الملك** اما علمت قول الله تعالی «ای حاعل فی الارس حلیفه» و قال «یا داود انا جعلناک حلیفه فی الارس» ؟ فقال الرحل ذکر الحلیفه مطلقاً و لم یقل حلیفتی ولا حلیفه لی، فتحریر **عند الملك** اما بیشترین علما روا داشته اند آدم را و داود را حلیفه الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر مذهب می شایسته وحی الله بود، و باین تأویل همه اسباب را حلیفه شاید گفت و اریحاست که علمای اسلام روا داشته اند در خطمه ها حلیفه الله گفتن و فی الحدیث عن السی (ص) انه کان یدکر الذّحال فقالت امرأة یا رسول الله ای لاهل العین فاحاف ان یحرج الذّحال قبل الحر، فقال رسول الله (ص) «ان یحرج و انا فیکم فاناحصحه دوکم وان یحرج بعدی فالله حلیفتی علی کل مسلم» حون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را عروحل حلیفه خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارنده امت هست از سرّ دّخال، هم روا بود آدم و داود را حلیفه الله گفتن بر معنی آن که بیان کننده دین حق اند و نگاه دارنده احکام شریعت

فوله عزّ ورحل «فاحکم بین الناس بالحق» ای العدل «ولا تنسج الهوی» ای لا تمحل الی هوی نفسك مقتضی بعبیر عدل و قبل «لا تنسج الهوی» کما فعلت امرأة اوریا، «فصلک عن سبیل الله» ای «مستترک الهوی عن طاعة الله»، «ان الدنّ یصلون عن سبیل الله» ای «عن طاعة الله»، و قبل عن دین الاسلام «لهم عذابٌ شدیدٌ بما سوا يوم الحساب» ای «اعرضوا عنه و ترکوا العمل بما سعه بهم فيه»، و قبل لم یؤمنوا، و «يوم الحساب» معقول «سوا» و قبل لهم عذابٌ شدیدٌ يوم الحساب بما ترکوا من العصاء بالعدل «و ما حللنا السماء و الارض و ما بینهما» من الخلق «باطلاً» عتاً لعیبر شیء و مترك

الحلق سدی بالابواب ولاعتاق مل شمع هذه الدار داراً أخرى حصل فيها بين المحسن والمسيء،
ويستصف المظلوم من الظالم وقيل بل حلساهما للدلالة على حالهما ، « ذلك طر الدین
كفروا » ای - طهيم ان لامعت ولا حساب ولا حنة ولا نار ، « فويل للذين كفروا من النار ،
« ام جعل الدین آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ، وهم الكفار ، نهی
لوسویا بينهما لکنما حلساهما باطلاً وفي التفسیر انها نزلت فی ثلثة رهط علیّ و
حمرة و عبيدة بن الحارث ، « كالمفسدين في الارض ، وهم الكفار عتة و شبة انسی
ریعة و الوليد بن عتة و هم الدین تبارروا يوم بدر هتلت علیّ (ع) الوليد و مهمل
حمرة ، عتة و قتل عبيدة ، شبة و قتل هو عام ، « ام جعل المقيمين ، الدین شقون الشريك
و المعاصي « كالفجار » فی التواب ؟

« كتاب ابرلهاء » ای - هذا كتاب ابرلهاء « اليك » يعنى القرآن « مبارك »
فهو البركة كسر حره و معناه و معناه معرفة الذنوب لمن آمن به ، « ليتدبروا آياته » ليقفوا
على ما فيه و يعلموا به ، و تشديد الدال لادغام الاء فيها ، اصله ليتدبروا و قال الحسني
تدبر آياته اتمعاه ، « و له ذكر اولوا الالباب ، » ای - لتعطف بالمرآة دوا العقول

النبوة الثالثة

قوله « يا سحر بالبحر » « الآية - تسبح ثوبها و سكبها ما داود هم
ان عسها سب كه نادريافه بدر فمه است و آرا كردن بهاده اگر چه بر سفلها پوشده ار
فدرب الله مديع مست و حر برخواست الله حوالت مست اعتقاد كن كه هر دزدی اردائر
موجودات كه هست بران حال همی كوي ساكسان كوي دوست خود ما نام ، حلف
حسوة خود ما پوشيده ام اسارت قرآن مجيد ايست كه « وان من شيء الا يسبح بحمده ،
حواسمردی در صحرائي مكشفت سگي ، اديد كه سان فطرات باران دوسته ارو همی چكند ،
ساعتی دران نظر مكرد و در صبح خدای عروحل اندیشه مكرد ، رب العالمين كرامت
آن دوست را سگك ناوار آورد تا گفت يا ولي الله هر ازان سالت تا مرا سا فريد و از ميم

قهر او وساست حشم اوچین مترسم واشك حسرت همی ریرم ، والیه الاشارة بقوله تعالى « وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء » آن ولی خدا گفت ما خدا ناایر سسکه ایمن کردان ، ولی ترفت چون مار آمد همچنان قطره ها میریخت ، در دل وی افتاد که مگر ایمن نکشت از قهر او ، سسکه ناوار آمد که یا ولی الله مرا ایمن کرد اما ناوّل انك همی ریختم از حیرت و سم عقومت و اکنون انك همی ریرم از مار و رحمت ، و مار از من در گاه حر کریستن کاری دیگر نیست یا کریستن از حسرت و بیار یا کریستن از رحمت و مار پیر طریقت گفت الهی ادر سر کریستی دارم دراز ، بدام که از حسرت گرم یا از مار ، کریستن از حسرت بهره یمیم است و کریستن شمع بهره مار ، از مار کریستن چون بود ، این قصه ایست دراز

« وهل املك من الحصم ان تسودوا المحراب » - چون آن فریشتگان بر صورت حصمان با داود سخن گفتند و آنکه بر آسمان شدد ، داود بداداسب که ایشان بر ستاده حق بودند تا گناه داود در پیش وی نبرد ، داود در کار خود مدید و تصرع و راری در آمد ، چهل روز بر مرمرین بهاد سان ساحدان تربعت تصرع ، وکن لا یرفع رأسه الا لحاحه و لوقت صلاته مكنونه و لا باكل ولا يشرب وهو یکى حتى مت العذب حول رأسه و هو ینادی ربہ عزّوجلّ و یسئله التّوبه و کل من دعائه فی سجوده سبحان الملك الاعظم الّذى یتلى الحلق بما یشاء ، سبحان خالق النور ، الهی انت خلقتنى و کن فی سابق علمك ما انا اله صائر ، سبحان خالق النور ، الهی الویل لداود اذا کشف عاه العطاء و مال هذا داود الحاطی ، سبحان خالق النور ، الهی ما ین عین اهل الک يوم القیمه و ما ین قدم اهوم امامک يوم تزل ادم الحاطین ، سبحان خالق النور ، الهی من این یطلب العبد المعرفة الا من عند سیده سبحان خالق النور ، الهی انا الّذى لا اطق حرّ شمسک فكف اطق حرّ نارک ، سبحان خالق النور ، الهی انا الّذى لا اطق صوت رعدک فكف اطق صوت جهنم ، سبحان خالق النور ، الهی الویل لداود من الدّם العظم الّذى اصاب ، سبحان خالق النور ، الهی قد تعلم سرّی و علامتی فاقبل معذرتی ، سبحان خالق النور ، الهی مرحمتک اعزّ لى

دماً ولا تمنعني من رحمتك لهوائي، سبحانه خالق النور، الهی مرت الیک مدبونی واعترف بحطيتي لا تمنعني من القاطنين ولا تمنعني يوم الدين، سبحانه خالق النور بعد ارجهل رور وحی آمد ارحق حل حلاله که یا داود ترا آمریدم اما سر حاک ا وریا شو و او را مرحواں تمام آوار تو او را شموام و اروی حلالی محواه داود پلاسی در پوشید با چشمی پر آب و دلی پر درد و حامی پر حسرت آمد سر حاک ا وریا شد و او را محواد، بلینک جواب داد و گفت من هذا الذي قطع عليّ لذي يواظب على - کیست ای که لدت جواب حوس از من وایرد؟ گفت منم داود، گفت چه آمدی یا سیّ الله؟ گفت آمدم تا مرا در حل کی بهره از من متورسید، گفت ترا محل کردم و در گذاشتم داود چون آن سخن شنید آرامی و سکونی در وی آمد و مارگشت دیگر ما روحی آمد که یا داود بمیدانی که من داوری معدل و انصاف کم به تنعت، مار کرد و ناوی مگوی من رن تو سخواستم و بوی رسیدم از من راضی شو و مرا محل کن داود مارگشت و این سخن مکفت، ا وریا چون این سخن شنید خاموش گشت و سر جواب داود داد، داود هم بر سرقری وی حاک مرس بهاد و براری و حواری موحه در گرفت که الولیل لداود ثم الولیل الطویل لداود ادا نصبت الموارس ما القسط يوم القسمة فیؤحد داود و يدفع الی المظلوم، سبحانه خالق النور، الولیل لداود ثم الولیل الطویل لداود حیث سبحانه علی وجهه مع الحاطس الی النار، سبحانه خالق النور چون تصرع و براری داود بعایت رسد، از آسمان عزت ندای وحی آمد از مارگاه قدم آوار کرم آمد که اد دارد دعای تو بیوشدیم، گماهی بمعو خود بیوشدیم، توبه تو بدیر فتم و بر تو رحمت کردیم داود گفت الهی کیف وصاحی لم یعف عني! حون آرام کیرم و حصم از من ما حشود و دلم اربیم حصمی وی پر آتش و پر دود، ندا آمد که یا داودانی استوهک منه فیبهک لی واعطيه من الثواب ما لم تر عیامو لم تسمع اذناه فیقول یارب من اس لی هذا ولم یبلغ علی؟ فاقول هذا عوس من عودی داود، فقال داود یارب الآن عرفت انک قد عرفت لی، فذلك قوله «فمعربا له ذلك» وهب ممه گفت داود پس ازانکه توبه او قبول کردید، سی سال میگز بسب

که از گرسنگی می‌اسود نه شب نه روز، گهی در میان بیابان توجه کردی براری و
 سالی‌دی ارجواری، مرغان هوا و وحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردند، گهی
 در میان کوهان سگ و کلوح و درختان او را مساعدت کردند، گهی در ساحل دریاها
 ماهیان و خاوردان دریا در گریه او را مساعدت کردند، چون سحانه بار آمدی سو کووار
 پلاس در پوشیدی و مرحاک نشستی و راهبان بسیار فریب چهار هزار گردوی در آمدیدی
 و در مساعدت وی همه براری مگریستندی تا ارشاد چشم‌ایشان سل روان گشتی **مصطفی**
 علیه الصلوة والسلام فرمود «ان مثل عیسی داود کالقرتین مطغان ماء ولقد حدثت الدموع
 فی وجهه کحدید الماء فی الارض» وقال **الحسن** کان داود بعد الحطیة لایحالی الا الحاطیث
 یقول تعالوا الی داود الحاطیث ولا یشر شرأاً الا مرجه بدموع عینیة و کان یجعل
 حشر الشعر الناس فی قصته فلا یرال یسکی علیه حتی یتل بدموع عینیة و کان یندر علیه الملح
 والرّماد فما کُل و یقول هذا اکل الحاطیث، قال و کان داود قبل الحطیة یقوم نصف
 اللیل و یصوم نصف الذّهر فلما کان من حطیته ما کان صام الذّهر و قام اللیل کله

۳ - النوبة الاولى

فوله تعالی «ووهما لداود سلیمان» بحسبیدم داود را سلیمان، «بعم العبد»
 سگ سده ایست سلیمان، «انه اواب» (۴۰) «مرا ستاییده‌ی بود می‌کو و من گراینده
 «اد عرض علیه» آنکه که عرصه کردند مرو، «بالعشی» بعد از سم روز،
 «الاصافات الحیاء» (۴۱) «آن اسبان تندست تیر رو،

«فقال انی احب حب الحیر» گفت من برگزیدم مهر اسبان و حر این
 جهان، «عن ذکر رتی» زیاد خداوند خویش، «حتى توارت بالحباب» (۴۲)
 تا آنکه که آفتاب در پرده مغرب مردیک آمد که فروشدی

«ردوها علی» باز گرداند آن اسبان را من، «فطمق مسحاً» در ایستاد
 در بریدن، «نالون والاعاق» (۴۳) پانها و گردنهای اسبان

« و لقد فتنا سلیم » بیارمودیم سلیمان را ، « و القینا علی کرسیه حسداً »
بر کرسی او کالدی افکندیم ^(۱) ، « ثم ابواب ^(۲) » آنگه سلیمان ما ما کشت

« قال رب اعمرنی » گفت خداوند من بیامر مرا ، « و هب لی ملکاً » و مرا
پادشاهی بخش ، « لایسمی لاحد من بعدی » که سرد کسی را از پس من ، « انک
انت الوهاب ^(۳) » که تو خداوند فراخ بخشی

« فصرنا له الريح » بزم گردیم او را باد ، « فخری نامره » نامی رود مرمان
او ، « رجاء » آهسته بزم باداره ، « حیت اصاب ^(۴) » هر جا که او خواهد و آهنگ
دارد

« و الشیاطین » و فرمان بردار کردیم او را دیوان ، « کل ناء و عواص ^(۵) »
ازین هر داورایی و کوهر حوئی

« و آخرین مقرین فی الاصعاد ^(۶) » و دیگران در سدها استوار کرده
« هذا عطاؤنا » [گفتیم او را که] این [پادشاهی تو] حشده ماست نتو ،
« فامس او امسک بغیر حساب ^(۷) » بخش یا مگاه داری شماری ما تو
« و ان له عندنا لرقعی » و او را سردیک ما سردیکی است فردا ، « و حسن ماآب ^(۸) »
و بیکوئی ما رکشتن گاه

« وادکر عندنا ایوب » یاد کن قوم حویش رافعه سده ما ایوب ، « ادنادی ربه »
آنگه که ما و ارحوا و خداوند حویش را ، « انی مسی الشیطان بصیر و عذاب ^(۹) »
که دیو من رجوری و عذاب رسانید

« اركض نرحلك » [حریل او را گفت] پای بر زمین در ، « هذا معمل »
این يك آب حویش شوی تو است ، « بارد و شراب ^(۱۰) » و این دیگر آشامه ^(۱۱)
تو است آبی سرد

« ووهما له اهل » بخشیدیم او را کسان او ، « و مثلهم معهم » و هم چندان

ما ایشان از فرودان و بردگان، «رحمةً مما» حشایشی از ما، «وذكرى لأولئ الذاب»^(۴۳)
و یاد کاری در کل این امت را

«وحد يديك صعثاً» و گفتم بدست خوش دسته حاشه^(۴۱) کبر، «فاصر به»
و آردن از من آن، «ولا تحت» و سو گند خوش تمام دروغ مکن و مشک، «انا وحدناه»
صائر آ «ما اورا شکما یافتیم» نعم العبد، يك سده بی که ایوب است، «انا و اب»^(۴۴)
همواره سروکار او و مار گشت او ما من بود

«و اذكر عبادنا ابرهيم واسحق ويعقوب» یاد کن دهکان ما را ابراهیم
واسحق و یعقوب، «اولئ الایدی والانصار»^(۴۵) کسان ما دستگاهها و ما ناریک بیی
و ناریک دایها

«انا اخلصاهم بحالصة» ما ایشان را صافی کردم و برگزیده صافی کردی
و برگزیدنی حو، «وذكرى الدار»^(۴۶) که تا گشتی و د ایشان آوای سکو بود
«والهم عبدنا لمن المصطفين الاحيار»^(۴۷) و ایشان سر دیک ما از گزیدگان
مهمان اند

«و اذكر اسمعيل واليحيى وذا الکرمل» یاد کن اسمعیل و یحیی و ذوالکرمل
را «وکل من الاحيار»^(۴۸) و همه از مهمان بودند

«هدا ذکر» یاد کردار ایشان ایست و سخن در ایشان چنین، «وان للمعتقين»
لحسن مآب^(۴۹) و پرهیز کاران را سکوئی مار گشتی گاه است
«حبات عدن» بهشتهای همشهی بی، «مفتحة لهم الانواب»^(۵۰) درها مار
کشاده ایشان را

«مکتبین فیها» آرمیدگان بی بیم دران سرای، «یدعون فیها» می و را
خواهند آسجا، «لما کثرة شراب»^(۵۱) میوه های فراوان و شرابه های فراوان

۱ - حاشه حس و حسانک و بره های حو و سر گس و امثال آن را گویند کدهمه
بهم آمیخته ناسد (برهان قاطع)

« و عندهم قاصرات الطرف ، سرديك ايشان كبيركان فرو داشته چشمان ارحر
شويان حويش ، « اتراب (۵۲) ، هم رادان (۱) در ديدار

« هدا ما توعدون ليوم الحساب (۵۳) ، اين آن بهشت است و آن پاداشي كه
شما را ما ن وعده ميدهد دررور شمار

« ان هدا ثرقا ، اين روري ماست ايشارا ، « ماله مي نهاد (۵۴) ، آن را
برسيدي و سرآمدي بهشت

« هدا ، ايست حراي پرهيز گاران وصفت مار كشتن گاه ايشان ، « وان للطاعين
لشر مآب (۵۵) ، و كردن كشان و ماناكان و مافراي مرداران را بدمار كشتن گاهي است
« جهنم يصلو بها ، دورح كه در سوند ناآتش آن ، « فسس المهاده (۵۶) ، بد
حاي كه ايشان است

« هدا فليدوقوه حميم وعساق (۵۷) ، آلك آب خوشده و حوانه كه ار كوشت
و پوست دورحان مرود تا ميچشد آنرا

« و آخر من شكله ، و ايشان است آصا ديكرائي ازين سان و ازين كوند ،
« ارواح (۵۸) ، بوعهاي كوئاكون

« هدا فوح مقتحم معكم ، فيشتگان كويد آلك حوفي (۲) است كه ما
شما حويشتن را مي در افكند (۳) در دورح و سرو روي مي درامتند در آتش ماشما مهم ،
« لامرحا بهم ، [سالاران كويد فرا س روان حويش آسكه كه هم ديدار شوند (۴) در
آس [فراح حهان ، باشد (۵) و در فراح حال ، « انهم صالوا النار (۵۹) ، فراح حهان
كي ماسد و ايشان ناآش رسند

« قالوا ، پس روان كويد فراسالاران « بل انتم لامرحا نكم ، ملكه
شما را فراح حهائي مسادا و ، « فراح حهائي ، « انتم قدموه لنا ، ايس

۱ - سحۃ الف هام رادان ۲ - سحۃ الف حوكي ۳ - سحۃ الف

دراوكند ۴ - سحۃ الف هام ديدار شد ۵ - سحۃ الف ميسدا

شما کردید بماو پیش فرا فرستادید ما را ، « فَمَنْ يَقْرَأْ » ، بد آرامگاہی کہ ایست
 « قَالُوا رُبَّما » گوید خداوند ما « مَنْ قَدْ مَلَأَ هَذَا » آنکس کہ این بادای
 پیش فرا فرستاد ما را [و ما را اِزرائیلی این کرد] ، « فَرَدَّ عِدَانًا صَعَمًا فِي الْبَارِ »
 او را توئی از عذاب بمرای در آتش

« وَقَالُوا » گوید سالاران و پس روان همد « مَا لَنَا لَا نرى رَحَلًا » چترسند
 ما را کہ درس سرای می بینیم مردانی ، « كَمَا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ » (۶۲) ، کما ایشارا
 دران جهان از تریمان می شمردیم

« اتَّخَذْنَاهُمْ سَحَرًا » ما ایشان را بر دست خویش مسداشتیم ، « أَمْ رَأَتْ
 عِیْنُ الْأَنْصَارِ » (۶۳) ، یا امروز چشمها برایشان می آید
 « إِنَّ هَذَا لَحَقُّ » این چه شمارا کتم راست است ، « تَحَاصُّمِ أَهْلِ الْبَارِ » (۶۴)
 حصومت کردن اهل دوزخ با یکدیگر

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ » مگوی ای محمد من آگاه کننده‌ی ام ، « وَمَا أَنَا إِلَّا
 الْإِنْسَانُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (۶۵) ، و مست هیچ حدائی مگر الله آن یکتای کم آورنده مرا سده
 فرو شکسته

« رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا » خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هر
 چه میان آن ، « الْعَرِیزُ الْعَمَّارُ » (۶۶) ، آن تواننده تاویده آمرزنده نوشده

الْوَبَةُ التَّالِيَةُ

قوله « وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ » - قال ابن عباس اولادنا من مواهب الله تعالى
 « يَهْ لَمْ يَشَأْ أَمَّا وَ يَهْ لَمْ يَشَأْ الذَّكُور » ، وقد سمي الله عز وجل الوالد الهبة
 في القرآن في مواضع منها قوله « وَوَهَبْنَا لِسَعْدِ بْنِ يَعْقُوبَ » « يَهْ لَمْ يَشَأْ أَمَّا وَ يَهْ لَمْ يَشَأْ الذَّكُور »
 « لَمْ يَشَأْ لَكَ عَلَامًا رَكِيًّا »

« بَعْدَ الْعَدِّ » كناية يكمي بها عن كل مدح ، أي - نعم العبد سليمان « إِنَّهُ أَوَّابٌ »

رَجَّاعٌ إِلَى اللَّهِ بِالْعِبَادَةِ

«اد عرص علیه» ای - علی سلیم، «مالعشی» ای - بعد الطهر، «الصفیات» ای - الحول اَلَّتْی تَشْی احدى فوائدها و تقف علی سبکها و التمسک طرف مقدم الحافر و قيل الصفی من الحبل القائم بای صفة کات، و فی الحدیث «من سرَّ ان یقوم له الزَّحَال صعباً فلیتوا مقعده من النار، یعنی فبما، و «الحیاد» الحیار السراع، واحداً حواد، و قيل واحداً حود کسوطه و سیاطه و قيل الحاد - الطوال الاعناق مشتقٌ من العید «فقال ای احسنت» ای - آنرت، کقولہ تعالی «یس حیون الحوة الدیاعلی الآخرة» یعنی یؤنرون «حت الحر» یعنی حت الحیل، سمیت الحیل حیراً لکثرة ما هیها من الحیر و فی الحدیث الصحیح «الحیل معقودٌ فی بواصها الحر الی یوم القیمة» و قد سَمِیَ الْقَهْرُ حِلًّا فی کتابه فی مواضع متاع الدسا و الطفرها حیراً علی ما هی عبدالناس حتّی قال «وردّ الله الدنّی کمروا بعظمهم لم یالوا حیراً»

و قوله «ع ذکر رمی» ای - علی ذکر رمی، و «الذکر» هاهنا صلاة العصر بدال قوله «مالعشی» و کات قرصاً علیه و سمّت لصلّیه ذکرّاً لانها مشحونهٌ بالذکر من قوله عزّوجلّ «واقم الصلوة لذكری» و یداکر فيها اسمه» ای - یصلّی فيها قوله «حتّی توارت بالحجاب» ای - توارت الشمس بالحجاب یعنی باللیل لان اللیل یستر کُلّ شیء و قبل الحجاب حل فاف و قبل «و حل دون فاف» مسرة سقر و الشمس تعرف من ورائه خلاف است میان علمای تفسیر کد آن اسمها چند بودند و بر چه صفت بودند و ار کها بوی رسیدید عکرمه گفت مست هراز بودند ابراهیم تیمی گفت مست و دد حصن گفت هراز و دد و درها داشتند، اسهای بحرّی و دد شیاطین از مهر سلیمان آورده بودند هقاقل گفت اسهای داود بودند سلمان آدمرا میرات برد از پدر گلی گفت سلیمان بعراة اهل دمشق و بصیین شد و اریشان معیمت یافت، اسهای تاری و دد مکور مک مکور ترو سلیمان نمازیشین مکرار و بر کرسی نشست و فرمود ما آن اسمها بروی عرصه کردید، ما آن شعول گشت و نماز

دیگر فراموش کرد ، خون بهصد روی عرصه کرده بودید در نافت که نمار دیگر مگر اراده ،
 بافتاب مگرست ، آفتاب مغرب رسیده بود و وقت نمار روی فوت شده ، دلشکوه و عمکین
 کشت ، گفت « ردّوها علیّ » - ناراید من آن اسبها که ر من عرصه مگردید تا
 نمار از من فائت شد ، « طفق مسحاً » ای - مارال یمسح ، ای - یقطع قطعاً بالنّوق جمع
 ساق ، کدار و دور محفل یقطع اعصابها و یعرف ارجلها و لم یعمل ذلك الاّ وقد اناح الله
 له ذلك و ما اناح الله فليس بمکرم قال محمد بن اسحق لم یعنه الله علی عقر الحبل
 اذ کان ذلك اسماً علی ما فاتته من فرصه ربه وقال بعضهم انه دسها دسحاً و تصدّق بلحومها
 و کان الذبح علی ذلك الوجه مباحاً فی شریعتہ و قبل معناه انه حسنها فی سئل الله و کوی
 ساقها و اعصابها مکی الصدقه ابن عباس گفت سلیمان آن اسبها را شمشیری کرد و
 کردن رد و آن را سلیمان حتی حلقه حلاله تقرب بود و او را مباح بود ، هر چند که درین
 اقامت کستن اسبان بران صفت مباح نیست و حلال نیست ، و یحور اناح الله الشیء فی وقت و
 حطره اذاه فی وقت و گفته اند اسبان هرار بودند اما بوقت عرس بهصد ، او را مشعول
 داشتند تا نمار از وی فائت شد ، آن بهصد را مکشت و صد نماد ، امروز هر چه در دسا
 اسب قاری است از تراد آن صداست و روی عن علی (ع) قال قال سلیمان امر الله عزّوجلّ
 للملئکه الموکلین بالنّمس ، « ردّوها علیّ » یعنی النّمس ردّوها علیه حتی صلی العصر فی
 و فیه ، و ذلك انه کان یعرض علیه الحبل لجهاد عدوّ ، « حتی توارت بالحباب »
 قوله « ولقد فتّنا سلیمان و القیما علی کرسیّه حسداً » - اختلاف عظیم است علما
 را درین آیت آن که فتّنه سلیمان را چه سبب بود و آن حسد که بود و ما آنچه نصیحت
 مردمان است مگوئیم

محمد بن اسحق در باب کد ار وهب مسه گفت سلیمان مردی بود عباری
 پیوسته در عراه بودی و باعلاء کلمه حق و اظهار دین اسلام کوسدی ، وقتی شنید که در
 حریره دیا شهرستانی است که آنرا صید و گوید و آنرا پادشاهی است عظیم که
 آنجا ملک مراند و مت میسرند و هیچ پادشاه را و هیچ لشکر را بر وی راه نیست از انک

در پیش وی دریافت ، اما سلیمان بر مرکب ناد ماحیل و حشم آجا رسید و بروی علیه کرد و او را مکشت و هر چه داشت بمعیت برداشت و در میان عصمت دحتر آن پادشاه بود سردگی آورده نام وی حرّاده و کات اکثر ما فی العالم حساً و حملاً فاصطفاها سلیمان لنفسه و دعاها الی الاسلام فاسلمت دحتر ناسلام در آمد و سلیمان او را خاصه خویش کرد و او را مردمان دیگر افریونی نهاد هم بدوستی و هم مراعات ، دحتر پیوسته بر ناد پدر خویش و ملک میگریست و دراری میکرد ، لایرفاء دمعها و لایدهف حرها و لا تنظر الی سلیمان الا شراً و لا تکلمه الا مرراً و سلیمان از انک او را دوست میداشت هر چه خواست مراد وی میداد ، سلیمان را گفت اگر میخواهی که اندوه من کم شود و سکون دل من پدید آید تا ما مهر و محبت تو پردازم ، شیاطین را فرمای تا تمنا می سازد بر صورت پدر من تا ویرانی منم و تسلی خود بدان حاصل میکنم ، سلیمان بهره د تا تمنا لپدر وی ساختند و فرایش وی نهادند و انرا حمامه پوشامدند ، شیاطین در عیب سلیمان ما وی گفتند عظمی اناک و اسجدی له - پدر خود را گرامی دار و او را سجود کن ، دحتر او را سجود میکرد ، کسر کل و خدمتکاران که او را حسان دیدند همه سجود کردند و گفتند هذا دین الملك و دین امرأة الملك و هی اعلم مما تصنع ، چهل روز در خانه سلیمان آن مت را می پرستیدند و سلیمان از ان نا آگاه پس نبی اسرائیل گفتند بوزیر سلیمان و هو آصف بن برخیا و کل صدیقاً اتها الصديق ان الملك یعد فی داره صم من دون الله - حر داری که در خانه ملک مت می پرستند ؟ آصف آن قصه ما سلیمان گفت ، سلیمان بغایت اندوهگین و عمکین گشت ، گفت «انا لله و انا الیه راجعون» بحانه نار رفت و آن مت را بشکست و سوخت و ناسد برداد و آن رن را و آن قوم را همه عقوت کرد و حدود عسلی بر آورد و لیس مات الظهرة ما نا لایعز لها الا الانکار و لا یسحقها الا الانکار و لا یعسلها الا الانکار و لم تمسها امرأة فدرات الدم آنکه فرمود تا حاکس بر حانه نار کردند و در میان حاکس تر نشست و مراری و حواری میگریست و بسیار تصرع کرد و گفت الی عافی دد داود انا سلیمان بن داود و الحطّاء بن الحطّاء ، الی ما کل هذا حرّاءك من آل داود

ان بعد الاصاب فی دورنا من دونك واما معتنا ان نكسر الاصاب علی وحوها ' الهی
 لاتمح اسمی من اسماء السین محطتی ، الهی عاف رب داود اعزلی دبی وعزتك ما کهرت
 مند آمد و ما حرحت ممّا ادخلتی فیہ من دیک و گفته اند ملک سلیمان در حاتم پی
 بود و یکی آن حاتم کسرت احمر بود ، هر گاه که بوضو گاه رفتی آن حاتم بر پی دای
 او رباں وی نام آن زن امیه ، آن سب که اس واقع افاده بود ، بر عادت خویش بوقت
 طهارت حاتم نه امیه داد ، شیطانی بود نام وی صحر وکل صاحب البحر ، رب العالمین
 صورت سلیمان روی افکند تا مامد و آن حاتم از امیه بحواست ، امیه او را بصورت
 سلیمان دید و حاتم بوی داد ، صحر حاتم در انگشت کرد و بر سر بر سلیمان نشست و
 حق و اس او را مقاد شد و رب العزة او را بر مملکت سلیمان مسلط کرد مگر در
 رباں وی که او را بر ایشان دست نمود ، فذلك قوله تعالی «والقسا علی کرسیه حسدا»
 این حسد شیطان است یعنی صحر که چهل روز بر کرسی سلیمان نشست هر روزی
 بر مقابل روئی که در خانه می نشستند سلیمان حواں او وضو گاه بار آمد ، امیه
 را گفت هائی حاتمى - حاتم من نیاز ، امیه گفت دادم ، سلیمان بار نگرست ،
 شطراں اوید بر کرسی وی بنشسته ، نداست که آن اسلاد حق اس و بقوت دب وی و
 وقت را ملک او بنشستند ، روی نهاد بصحرا و روز و شب همی را زد در الله و بونه همی
 کرد و وعدر گماهان بحواست ، در آن مدت که صحر ملک همی را ند می اسرائیل سرت
 وی مستکر داشتند و حکمی که مکرده بر وجه خویش دیدند ، همی گمید خبر رسد
 ملک را که امسال حکم برخلاف آن میکند که پارسال کرده چون استکار ایشان رعایت
 رسد و سرت رشت وی ظاهر گشت ، مردی بود در بنی اسرائیل مامد عمر خطاب
 درین امت ، کس کرد بران سلطان تا بروی هجوم کند ، شیطان نداست که بنی اسرائیل
 قصد وی بر خانه تند و او را حواہ دگرفت ، از میان ایشان نگر بخت و سوی دریا شد
 انگشتی در دریا افکند و خود در آب شد و سلیمان را مدت محنت را ملا سر آمد ، چهل روز
 گذشته بر حواست ساحل دریا شد ، قومی صیادان را دید که صید ماهی میکردند ، سلیمان

ار ایشان طعام خواست ، ماهی که اران ردی تر و کمتر بود وی انداختند ، سلمان آنرا برداشت و شکم وی شکافت تا بشوید ، انگشتی ارشکم وی سرون آمد ، سلیمان انگشتی را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد ، ما سر بر و ملک خویش گشت ایست که رب العالمین فرمود «ثم اناب» ای - رجع الی ملکه تم انه بعث فی طلب صحر فاتی به وحمله فی صندوق من حديد او حجر و حتم علیه حاجته ثم العاه فی البحر و قال هذا سحک الی يوم الصفة گفته اند که گناه سلیمان اندرین فتنه و محنت که بوی رسید آن بود که او را می کرده بودند که رمی حواهد درون از زبان سی اسرائیل ، و او برخلاف آن می دختر ملک صیدون خواست ، و کان من قوم یعدون الا صام ، تا د آچه دید و رسید بوی آچه رسید و قل 'ن' سلمان قال لا طوفی اللیلة علی تسعین امرأة تأتی کل واحدة منهن یحاهد فی سبیل الله ، ولم یقل ان شاء الله ، فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة حاءت بشق و لد قال النبی (ص) «والدی من محمد بیده لوقال ان شاء الله» لجاهدوا فی سبیل الله فرساناً احمس ، فل فحاءت العالمة فالت هذا المولود علی کرسیه عقوبة له حين ترک الاستثناء ، ثم تاب و اناب و قال الشعبي ولد لسليمان اس فاحتمت الشياطين و قال بعضهم لبعض ان عاش له ولد لم يمك ممّا نحن منه من الباء و السحرة فسیلنا ان یقتل ولده فعلم بذلك سليمان فامر السحاب حتی حملته الریح الیه فعدا منه فی السحاب خوفاً من معرفة الشيطان فعاقبه الله صوفه من الشيطان و مات الولد و القي ميتاً علی کرسیه فهو الحسد الذي ذكره الله عز و جل

« قال رب امر لی وهب لی ملكاً لا یسعی لاحد من بعدی » - تأویل هب لی ملکی شيئاً لا یكون لاحد عری قال مقاتل بن حیان کان سليمان ملكاً و اما اراد بقوله « لا یسعی لاحد من بعدی » تسحر الرياح و الطیر و الشياطين لکون ذلك بعد المعرفة آیه فی ملکه یعلم بها الناس ان الله قدر صی عنه و هل اما سأل بهذه الصفة لکون معجزة له لا مفاضة و حسداً و هل معناه هب لی ملكاً لا تسلمه منی فی آخر عمری و تعطه

عيرى كما سلته متى فيما مسمى من عيرى ، وامسأل ذلك ما لله له فى السؤال وفل
 « لاحد من بعدى » اى - عيرى ممن بعث اليهم ، ولم يرد من بعده الى يوم القيمة و
 فى البحر ان الذى (ص) صلى يوماً صلاة العداة فقال كنت اصلى الناحية فدنا منى شيطان
 المسد على صلاتى فاحذته حتى سال لعنه على يذى فاردت ان ارضه ساعة فى المسجد
 يتلع به ولدان المدينة ثم ذكرت دعوة احدى سليمان « هب لى ملكاً لا يسع لى لاحد من
 بعدى » فحلت به

« فسحر ناله الرمح تحرى نامره رجاء » لينة ليس عاصمه « حدث اصاب » -
 اى - قصه ، كما تقول للذى يحبك عن المسئلة اصت ، اى - قصت المراد
 « والشايطين » اى - سحر ناله الشياطين ، « كل نداء » يسون له ما يشاء من محارب
 و تماثل « و عواس » يسترحون اللؤلؤ من البحر ، وهو اول من استخرج له
 اللؤلؤ من البحر

« و آخري مفرين فى الاصعاد » يعنى مرده الشايطين موقفة مشدودين فى القود
 مالم يؤموا فادآموا حلى سيلهم الضد - الضد ، يقال منه صعد ، يصعد ، و - الضد
 العطية لا بك قيد من اسطته ممتك ، مول منه اصعد ، يصعد

« هذا عطاؤنا » - العولها ما مضمرة ، اى - فلما لسلمان هذا الذى ذكر عطاؤنا
 لك ، فامس اوامسك بعير حساب ، - فى الكلام تقديم وتأخير ، تقديره هذا عطاؤنا بعير
 حساب فامس اوامسك ، وفيل معناه اعطه من شئت وامسك ممن شئت بعير حساب ، اى -
 لاحتساب ولا عليك ثمة يوم القيمة على ما يعطى و جمع ، قال الحسن ما انعم الله على
 احد بعمة الا عليه ثمة الا ما كان فانه ان اعطى احروا لم ينط لم تكن عليه معه
 و قال مقاتل هداى امر الحن والشياطين ، اى - اعتق من الحن من شئت واحسن من
 بعير ام عليك

« وان له عندنا لى » اى - القرعة فى الآخرة ، « وحسن ما ب » :

الحية و بعصمها

« واد کر عندنا ایوب » - کان ایوب فی زمان یعقوب بن اسحق و امرأته لیانت لایان ، « اد مادی ربه ای متی الشطان نصب و عذاب » - قرأ ابو جعفر « نصب ، صم النون و الصاد ، و قرأ یعقوب مفتحها ، و قرأ الآخرون صم النون و سکون الصاد ، و معنی الکَلِّ واحدٌ ، ای - بمشقة و صرر فی بدنی و عذاب فی اهلی و مالی ، و کان الشطان سلط علیه فاحرق زرعه و اسقط الاسبیة علی اهله و اولاده و ممالیکه و مع فی ایوب معه حرحت به التماحات تم تقطرت بالدم الاسود و اكله اندوسع سین ، و قبل ثمانی عشرة سنة ، و کان سب اثلاثه ان رجلاً استعانہ علی دفع ظلم فلم یعمه و قبل کانت مواشیه فی ناحية ملک کافر فذاهمه ولم یعمه و قبل دسح شاة فاکلها و جاء حائض لم یطعمه و قبل رآی مسکراً فسکت عنه و قبل اتلاه الله لرفع الذخات ولم یکن منه دمٌ یعاف علیه و قد ذکرنا تمام قصته فی سورة الانبیاء

فلما انقضت مدته ثلاثه قال له حزقیل « ارجع رحلک » الارض ، ففعل فست عین حارّة ، فقال له اعتسل منها ، فاعتسل فصحّ طاهر بدنه ، ثم قال له اصر رحلک الارض الاخری الارض ، ففعل فمد عن نازدة ، فقال له اصر منها ، فصر فصحّ ماطر حسنه و عاد الی اصحّ ماکان و اشبّ و احسن ، و تقدیر الآیه هدا معتسل ای - ماءً یعتسل به ، و هذا شرابٌ ناردٌ

« و وهبنا له اهلہ » احی الله عزّ و جلّ له اهله و اولاده و ممالکک و وهب له « متلهم معهم » ای - راده متلهم من اولاد الصلّ و قبل من مسلمهم و کون متلهم اولاد الاولاد « رحمةً مّا » ای - رحمهم رحمةً ، و محوران یکون مفعولاً له ، « و ذکرى لاولی الالباب » یعنی اذا اتلی لیس بمحمة ذکر بلاه ایوب فصر « و حدیدک صعتاً و اصر به و لانت » - العولهاها مصر ، تأویلہ فلما لا یوب « حدیدک صعتاً » و هو ملاء الکف من الشحر و الحشیش

مفسران گفته اند ایلیس بر صورت طوسی بر سر راه نشست و بیماران را مداواة میکرد و ایوب آمد و گفت سمانی که فلان علت دارد او را مداواة کنی ؟ ایلیس

گفت او را مداواة کنم و شادهم بشرط آنکه چون او را شفا دهم او مرا گوید امت سعتی - تو مرا شفا دادی؛ و از شما حر از این صواهم رن بیامد و آنچه از وی شنید ما ایوب گفت، ایوب دانست که آن شیطان است و او را از راه مسرد، گفت والله لئن لم یلأمسک مائة و گفته اند الیسی رن را گفت که اگر ایوب فرمانی کند منم من، او را در حال شفا دهم، رن ناقص العقل بود و صعیف یقین، از تمکدلی کف افرع الیه و ادبح له عاقفاً ایوب ازین سخن وی در حشم شد و سوگند ناد کرد که چون ازین بیماری برحیرم و شعیانم ترا صد صرت رنم پس چون ایوب از بیماری نه شد، حواست که سوگند راست کد، حجر ثیل آمد و پیغام آورد ارحق حلّ حلاله که آن رن ترا درایام ملا حنت بیکو کرد، اکون تحف ویرا و تصدیق سوگند خود را دسته ی گیاه و ریحان که بعدد صد شاخ باشد یا قصه یی ازین درخت گندم که حوشه بر سر دارد، آنرا بخت خویش گیر و او را آن یکبار من با سوگند تو تماه و دروغ نکردد و تحف وی حاصل آید مجاهد گفت این حکم ایوب را بود علی الخصوص و در سعت ما مسح است قتادة گفت در حق این امت هماست که در حق ایوب و قول درست است که بیمار برار را رواست و دیگران را نه

«انا وحدنا صابراً» علی ملائنا، «نعم العبد» کان لنا، «اذا اوتی» قبل علی

طافه

«وادکر عبادنا» - قرأ ابن کثیر «عدنا» علی التوحید، وقرأ الآخرون «عبادنا» بالجمع، فمن جمع فانهیم و من عدہ بدل منه و کلهم داخلون فی العبودة والدّکر، و من وحد فانهیم وحده بدل منه و داخل فی العبودة والدّکر و عطف علی العبد داخل فی الدّکر حسب، اولی الایدی والانصار» - قال ابن عباس ای - اولی ائمة فی العبادة والبصرة فی الدّس، فمتر عن الدّوة بالیدلان بها یكون البطش و غیر عن المعرفة بالانصار لان البصرة تحصل المعارف و فیل الایدی - النعمة لان الله تعالی اعلم علیهم، قول ابادیک عندی مشکورة، والایدی والایادی - النعم و فیل «اولی

الابدى والابصار، ای - ارلى العلم والعمل فالمراد بالابدى العلم والابصار العلم
 «آما احلصاهم بحالصة دكرى الذار» - نافع صاف حواء بی تنوس، والمعنى
 احلصاهم بذكر الدار الآخرة وان يعملوا لها ويدعوا الناس اليها ويرعوهم فيها، و
 «الدكرى» بمعنى الدكر ميگوید ايشانرا بر كريدیم وحالسن كريدیم ما حالس شدید
 یاد كرد آن جهان را وستودن آن و بار حواءدن خلق ما آن ویوسته سخن گفتن ازان
 وعمل كردن از بهر آن قال مالك بن دينار مرعاه من فلوهم حت الذما و دكرها و
 احلصاهم بحالصة الآخرة و دكرها و قال ابن زيد معناه احلصاهم مافصل ما فی الجنة،
 كما تقول احلصاهم بحالصة الآخرة من فرائد نافع «دكرى الدار» سرای آخرت است
 چنانكه گفتیم، و مرقرات مافی قرآكه متنوس حواء بی اصافت «دكرى الدار» سرای
 دیهاس، والمعنى احلصاهم بمصلحة حالصة لهم دون عرهم، ای - لهم فيها دكر رفیع
 حلل العذر ميگوید بر كريدیم ايشانرا و فصلی حالس دادیم كه دیگرانرا دست
 این فصلت آسب كه ايشانرا آوای جهان كريدیم كه ناگستی بود ايشانرا آوای سكو
 بود، همانست كه حای دیگر گفت «و حملنا لهم لسان صدور علیاً، واحمل لی لسان
 صدور فی الآخرين» يعنى التناء الحسن فی الذما
 «وانهم عمدنا لمن المصطفين الاحبار» ای - اصطفاهم من كل دسر، و الاحبار -
 جمع حبر كمیت و اموات

«وادكر اسمعيل والسبع ودالكفل» - اليسع هو حليمه الياس في قومه و قيل
 هو ابن عم الناس وقيل هو ابن الياس ودوا الكفل قال الحسن كل منّا، وقال قتادة
 كان رجلاً صالحاً يصلي كل يوم مائة صلاة ولم يكن ميّاً، وسمي دالكفل لانه تكمل الحجة
 لملك كان في بني اسرائيل ضمن له الجنة ان اسلم، فاسلم الملك على كفالته وقيل هو
 يوشع بن نون «وكل من الاحبار» ای - كلهم من الاحبار

«هدا دكر» كلمه تم بها الكلام، ای - هدا سرف و آء حمل يد كرون به
 ابدأ وقيل معناه هدا القرآن دكر، ای - بيان من الله لحلقه وقيل هو دكر لك

ولقومك، اى - شرفك ولقومك «وان للمؤمنين لحسن مآب» اى - لحسن مرجعهم فى الآخرة
ثم فسّر مآل «حيات عند» دار اقامة، «مفتحة» لهم الابواب - ادا وصلوا اليها
وحدها مفتوحة؛ الابواب لا يحتاجون الى فتح بمعاناة. وفيل هذا مثل كما يقول متى
حتى وحديث مابى مفتوحاً، اى - لاتمنع من الدخول وقيل هذا وصف بالسعة حتى يسافر
الطرف فى كل جانب.

«متكئين فيها» اى - حالسين فيها حلقة المتعممين للراحة، «يدعون فيها ما كره
كثير» - الساكبة - ما يوكل للذة للعداء «وشراب» يعنى وشراب كثير يحدوا كعباً.
مالأول، اى - يتحكمون فى تمارها و سراجها فادا قالوا لشيء منها اقبل، حصل عندهم
يقال طلق القرآن عشرة اشربة فى الجنة منها الحمر الحاربه من العيون وفى الانهار
«وعدهم فاصرات الطرف» - هذا كقولهم فلاة عدد - لان، اى - روحته و
«فاصرات الطرف» هى التى قصرت طرفها على روحها لانظر الى غيره «اتراب» اى -
لذات مستويات فى السّ لأعور فيهن ولا صيّة سات ملك ولبس سة وفيل على خلق
ارواحهن لاصغر ولا اكبر وفيل متواحيات لا يتعاص ولا يتعايرون وفى الحر الصحيح
«يدخل اهل الجنة الجنة حرّاً مردأ مكحليين اساء ملك ولبس سة لكل رجل منهم
روحتان على كل روحه سمعون حله يرى مع سافها من ورآئها»

«هذا ما توعدون» - قرأ ابن كثير وابوعمر «يوعدون» بالياء، اى - يوعد
المؤمنون وقرأ الآخرون بالياء، والمعنى قل للمؤمنين هذا ما توعدون «ليوم الحساب»
اى - فى يوم الحساب

«ان هذا لربها ماله من عادر» اى - وآء و انقطاع كقوله «عطاء» عر
محدود، «وما عند الله باق»

«هذا وان للطّاعين» - التأويل هذا هو حرآء الميس وعت ما بهم، «وان للطّاعين
لشّر مآب» اى لشّر مصير ومرجع

«جهنم» بدل منه «يصلونها» اى - يدخلونها ويقاسون حرّها، «فسن المهاد»

اي - نس ما مهذلهم و نس ما مهذو لامسهم الطاعى هو الساعى والطعسان والطعو والطاعية والطعوى - العتو

« هذا فليدو هو حميم » - فيه تقديم وتأخير ، اي - هذا حمم فليدو هو ، و « الحمم » الماء الحار الذى انتهى حره وقيل « الحمم » دموع اعيمهم تجمع في حاصر النار يسقونها ، « وعشاق » ما يسيل من ابدان اهل النار من الفيج والصديد ، من قولهم عسقت عيبه ، اذا سالت و انصبت ، والمسقان - الالصاب وقال ابن عباس العشاق - الزمهرير يحرقهم مرده كما تحرقهم النار بحرّها وقيل هو شراب متسّ مارداً يحرق مرده كما تحرق النار قرأ حمرة و الكسائي و حصص « عشاق » بالتشديد حيث كان و قرأ الاخرون بالتحفيف ، فمن شدّد حمله اسماً على فقال هو الحنار والطناح ومن حوّف حمله اسماً على فقال هو العذاب « وآحر من شكله ارواح » يعنى و عذاب آخر و انواع آخر مثل الحمم والعشاق قرأ اهل المصرية « و احر » بصم الالف على جمع اخرى مثل الكبر و الكبرى ، و قرأ الاخرون بفتح الهمزة مشعّة على الواحد

« هذا فوح » ففتح معكم - العوح - الجماعة ، و - الافتحام - الدحول على شدة ، يعنى انهم صربون بالمقامع حتى يوقوا احسهم في النار حواء من تلك المقامع ، والمعنى يقول الحرمة للطعاس اذا دخلوا النار هذا فوح من اتعاعكم يدخلون النار معكم كما دخلتم ، فيقولون حواءاً للحرمة « لامرحاً بهم » اي - بالاتعاع ، فيقول الحرمة « انهم صالوا النار » اي - صاتروا اليها معكم

« قالوا » اي - يقول لهم الاتعاع « بل انتم لامرحاً بكم انتم قد متموه لما » اي - رستم لما الكفر ودعو تموا اليه حتى صرنا الى العذاب ، « ففس القراز » اي - نس المستقرّ وقوله « مرحاً » معناه بلغت مرحاً و تركت مرحاً ، اي - وردت مورداً فيه رحب و سعة ، و تقول رحت بي فلان ، اذا قال لك مرحاً ، و - الرح - السعة ، و رحل رحب الصدر واسع ، وفلان رحيب الكف ، و رحمة المسعد العرصة سانه ، و جمع الرحة رحاب ، و تقول صافت على الارض مما رحبت وصافت على الارض مرحبها ، وقال

بعضهم لغيره مرحباً ، فاحابه رحمت عليك الدنيا والاحرة

« قالوا رسا » - هذا من قول الانماع ، « من قدّم لنا هذا » اى - من شرعه و سنّه
لنا هذا ، « فردّ عداً صعباً » اى - مصاعباً على عداسا « فى الدار » قال ابن مسعود يعنى
حيات و افاغى

« وقالوا ، يعنى المصلين والانماع جميعاً » ما لنا لارى رجالاً كتبنا بعدّهم من
الاشرار » اى - بعدّهم من الازدال فى الدنيا ، يعنون المؤمنين الذين كانوا يسحرون منهم
فى الدنيا و يهرؤن بهم و يصحكون وهم عمار و حباب و صهيب و نلال و سلمان و
غيرهم من صعاليك المهاجرين الذين كانوا يقولون لهم « هؤلاء من الله عليهم من ميسا »
ثم ذكروا انهم كانوا يسحرون من هؤلاء فقالوا « اتّحدناهم سحرّاً » - قرأ اهل الصرة
و حمرة و الكسائى « من الاشرار اتّحدناهم » موصولة الهمزة فى النّرح مكسورة فى
الاستدّاء و قرأ الاحرون قطع الالف وفتحها فى الحالين على الاستفهام و يكون « ام » على هذه
القرآة بمعنى بل ، و من فتح الالف فال هو على اللفظ لاعلى المعنى ليعادل « ام » فى قوله
« ام راعت » كقوله « اندرتهم ام لم تندرهم » و قال الفرّآء هذا من الاستفهام الذى
معناه التوبيخ و التّعجب « راعت » يعنى مالت « عنهم الانصار » ، و « حارآ لاية » ما لنا لارى
هؤلاء الذين اتّحدناهم سحرّاً لم يدخلوا معنا ، لارام دخلوها فراعت عنهم انصارنا فلم يرمهم
دخلوا ، و قيل ام كانوا حراً ما و منى لانعلم فكأت انصارنا تبرع عنهم فى الدسا
تحقّر آلهم

« ان ذلك » الذى ذكرت « باحقّ » تمّ نبيّن و صرّح فقال « بحاص اهل النار » فى
النّار حقّ ، هذا احراز عمّا سيكون

« قل ، يا محمد لمشركى هكة » اما انا مندرّ » اى - رسولّ احوّفكم
عداب الله ، « و ما » لكم « من الدّ إلّا الله الواحد » لاشريك له « العّهار » لحمله
« ربّ السموات و الارس و ما بينهما العرير » فى ملكه « العّهار » لمن
تاب و آمن

الوبه الثالثة

قوله « ووهنا لداود سليمان نعم العبد انا اواب » ای - نعم العبد لانه اواب الى الله ، رجاع في جميع الاحوال في النعمة بالشكر وفي المحنة بالصبر . بگو سده می که سلیمان بود ، باز گشت وی در همه حال با الله بود ، در نعمت شاکر و در محنت صابر بود ، مظاهر ملک و مملکت مراند و ساطع و تروفاقت همی راند و می پرورد ، و میحیی فقری الیک و لم اکمل لیحیی لولا محبتک الفقر سلیمان روزی تمتی کرد گفت باز حدایا حی واس و طور و وحوش برمان من کردی ، چه بود کربلیس را بپر برمان من کمی تا او را درسد کم ؟ گفت ای سلیمان این تمتی مکن که در آن مصلحت نیست ، گفت باز حدایا گر هم دورور باشد ان مراد من نده ، گفت دادم سلیمان ابلیس را در سد کرد و معاش سلیمان با آن همه ملک و مملکت از دست رخ حویس بود ، هر روز ریلی ، افتی و بد و فرص ندادی و در مسجد مادر ویشی بهم بخوردی و گفتمی مسکین خالس مسکیناً آن روز که ابلیس را درسد کرد ، رسل سازار فرستاد و کس خرید که در بازار آن روز هیچ معاملات و تجارت نبود و مردم همه بعبادت مشغول بودند ، آن روز سلیمان هیچ طعامی نخورد ، دیگر روز همچنان بعبادت رسل نافت و کس خرید ، سلیمان گرسه شد بالله نالد گفت باز حدایا گرسه ام و کس رسیل نمی خرد ، فرمان آمد که ای سلیمان بصدایی که تو چون مهتر بازاریان در سدگی در معاملت بر خلق فروسته شود و مصلحت خلق باشد ، او معمار دیاست و مشارک خلق در اموال و اولاد ، يقول الله تعالی « و شارکم فی الاموال والاولاد »

قوله « اد عرس علیه بالعشی » این آیت بآیت اول متصل است ، یعنی نعم العبد اد عرس علیه سلیمان بیک سده ایست که در راه حدایا همه اسباب دادا کرد و دل اوان ریمت و آرایش دنیا برداشت و بعبادت الله پرداخت ، لاحرم رب العزة او را نه اوان عوس داد ، بحای اسنان مادر حمار کب اوساحت و بسب آن اندوه که بوی رسید بر فوت

عبادت، فرشته قرص آفتاب از معرب مار گردانید از مهر وی تا ماردیگر بوقت خویش مکرارد و آن ویرانه محره می گشت، و چنانکه این معجره از مهر سلیمان پهلای پیداکشت، درین آفت از مهر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) از روی کرامت پیدا گشت

در حشر است که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه سر بر کنار علی نهاد و محف، علی (ع) مار دیگر مکرده بود، محو است که جواب بر رسول قطع کند، مرد عالم بود گفت مار طاعت حق و حرمت داشت رسول طاعت حق، همچنان می بود تا قرص آفتاب معرب فرو شد مصطفی (ص) از جواب درآمد، علی گفت یا رسول الله وقت مار دیگر فوت شد و من مار مکردم، رسول گفت ای علی چرا مار مکردی؟ گفت محو استم که لذت جواب بر تو قطع کنم، حشر لیل آمد که یا محمد حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از معرب مار آرم تا علی مار دیگر بوقت مکرارد، بعضی یاران گفتند قرص آفتاب را چندان مار آورد که شعاع آفتاب دیدیم که مردوارهای مدینه میتافت «قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا یسعی لاحد من بعدی» لم یطلب الملك الطاهر و انما اراد ان یملك نفسه فان الملك علی الحقیقه من یملك نفسه و من ملک نفسه لم یتبع هواه سلیمان ما ندعا ملک حواست بر من خویش گفت ارحم الیایا چنانکه حلق عالم را بر دست من کردی، این من را بر دست من کن تا در طاعت وی باشم و بر پی هوای وی بروم، طاعت من و طاعت حق صدیکدیگر اند، و الصّدان لا یجتمعان و گوشت آن حواس مرد

با دو قلمه در ره توحید نتوان رفت راست

یا رصای دوست باید یا هوای خوشتن (۱)

مصطفی علیه الصلوٰة و السلام پیوسته گفتی «اللهم لا تمکن الی اعسافه عن ولا اقل من ذلك» یوسف صدیق را علیه السلام آن همه نارسد از حاد و زردان و

عمر آن و از هیچ بالا بریاد نیامد چنانکه از هس اقامه آمد تا مسکت « ان العس لامارة »
 بالنسبة الامارحم ربی ، و آنچه گفت « تو منی مسلماً » از بیم هس اقامه میگفت نه از
 بیم شیطان که شیطان ارچه حصم است ، از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و هس طمع
 کفر دارد میکوسد و بر هواها و بدعتها میخواند تا او را نکهر کشد رب العالمین در
 قرآن دو چیز یاد کرد و مسکت که چیست هس را یاد کرد و هر مود که چیست ، دنیا را
 یاد کرد و هر مود که چیست اما علمای دین دما را سه حرف بیان کرده اند گفتند ما
 صدك عن مولاك وهو دساك - هر چه ترا از خدا باز دارد آن دیاست ، اگر نان يك شه
 بداری و حدود معصع ناشی ، آن عصب تو دیاست ، و اگر ملك شرق و غرب داری و
 بحدا مشغول ناشی آن نه دیاست که آن عقی است اما هس آنست که مصطفي (ص)
 گفت « اعدى عدوك نفسك التي بين حسيك » هس حواهدة هواست و دل حواهدة ملا ،
 هس نظر گاه شطان است و دل نظر گاه رحمن ، هس مصطبة دیواست و دل حریة معرفت ،
 این حریة معرفت در کنار دشمن نهاد اما محفظ خود نداشت و از دشمن نگاه داشت
 موسی را ما نسی اسرائیل در آورد و ایشانرا در حفظ خود نداشت تا يك دامن ایشان تر
 شد ، انرا هیم را در آتش آورد و يك رسته از حمامه وی سوخت ، همچنین دل که حریة
 معرفت است در کنار هس نهاد و آنکه حمایت و رعایت خود نداشت تا دشمن مران دست
 بیافت روی ان عامر بن عبد قیس ، کان من افضل العابدین هصر علی نفسه کل يوم
 الف ركعة يقوم عند طلوع الشمس فلا يزال قائماً الى العصر ثم يصرف و قد انتفعت ساقاه
 و قنماه فقول يا هس اما خلقت للعبادة يا اقامة بالنسبة فوالله لا عملن بك عملاً یا أحد
 العرائس منك بصاً

فوله « لا يسعى لاحد من معدي » لم يصن به علی الاساء عليهم السلام و لكن
 قال « لا يسعى لاحد من معدي » من الملوك لامن الاساء ، واما سأل الملك لسياسة الناس
 و انصاف الناس بعضهم من بعض لمامه من القمام بحق الله ولم يستله لاجل مله الى الدما
 و هو كهول يوسف عليه السلام « احطلي علي حرأش الارض »

قوله « فسحرّ ناله الريح تحرى نامره رجاءً » - سليمان را عليه السلام نادمسحر کردید تا در روزی مسافت دوماهه ماربرد ، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام اما مقام **مصطفی** (ص) مرز گوارتر و مرلت وی شریف تر که حشمت و جاه او را و شرف و مرلت او را در امت وی آر چا کران و پس روان وی کس هست که يك ساعت ناده بی بدان درازی مار مرد تاسکمه رسد ، و این در کرامات اولیا معروفست و حکایات مشایخ در آن فراوان است

« و ادکر عبداً ایوب » الآية - قال ابن مسعود: ایوب علیه السلام رأس الصّامین الی يوم القيمة ، در هر دوری مار ملا را حتمالی مرحاست و هیچ حتمالی چون **ایوب** پیعامبر محاست از حتمات کائنات وحی آمد که این بلا مستر اسماست و دحره اولیا و احتیاج اسفیا ، هر یکی سوعی محتج بودند نوح بدست قوم خویش گرفتار ، ابراهیم آتش نمرود ، اسحق بقتله دبح ، یعقوب بمراق یوسف ، زکریا و یحیی بمحت قتل موسی بدست فرعون و فطیان ، و علی هدا اولیا و اسفیا یکی را محنت حرمت بود و مدلت ، یکی را کرسکی و فاق ، یکی را بیماری و علّت ، یکی را قتل و شهادت **مصطفی** (ص) گفت « ان الله عزّوجلّ اذخر البلاء لاولیائه کما اذخر الشهادة لاحتیائه » ایوب حون حام رهر مار بدست وی نهادید ، گفت مار حدایا ما حام رهر ما پا رهر صر نوش توانیم کرد ، رب العالمین هم از وجود او حام پا رهر ساخت که « انا و حدهاء صامراً نعم العبد » ، ایوب گفت اکوون که ارمار گاه قدم ما را این خلعت کرامت دادید که « نعم العبد » تا امروز مار ملا تن کشیدیم ، از امروز مار سحان و دل کشیم در حیر آمده که چون ربّ العزّة آن ملاها از ایوب کشف کرد ، روزی بحاطروی مگدشت که يك صر کردم در آن ملا ، ندا آمد که امت صبرت ام صر صر ماک یا ایوب لولا انا و صصا صحت کلّ شعرة من البلاء حلاً من الصر لم تصر حمید گفت من شهد البلاء بالبلاء صحّ من البلاء و من شهد البلاء من الملی حق الی البلاء

قوله « وادکر عبداً ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الالبصار » ای -

اولی القوه والدصائر فی مقاساة اللایا والمحن - تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است و
 تسکین دل وی در آن رنجها و محنتها که مشکیدار کفار قریش اسما دختر ابو نکر
 روایت کند که مصطفی (ص) دوری در احسن قریش بگشت ، یکی از ایشان مرحاست
 گفت توئی که حدایان ما را ندیم گویی و دشنام مدهی ؟ رسول خدا گفت من میگویم
 که معبود عالمیان و خداوند جهانان بگست می شریک و بی اسار ، بی طیر و بی یار ،
 و شما در پرستش اصنام بر ماطلاید ایشان همه بیکبار هجوم کردند و در رسول آویختند
 و او را میردند ، اسما گفت آن ساء - یکی آمد بدر سرای ابو نکر و گفت ادرک صاحبک -
 صاحب خویش را دریاب که در رحم دشمنان گرفتار است ، بویکر بشتاب رفت و با ایشان
 گفت و یلکم انقلوبون رحلاً ان یقول ربی الله و قد جاءکم الیمات من ربکم ایشان
 رسول را بگذاشتند و ابو نکر گردیدند و او را بی محاسن دیدند و ابو نکر کیسوان داشت ،
 چون بحانه باز آمد دست بکسوان فرو می آورد و موی دست وی نار می آمد و میگفت
 تبارکت و تعالیت یاد الاحلال و الاکرام رب العالمین ای همه ملا روح بر دوستان بود
 که از ایشان دو چیز دوست دارد حشمی گریان و دلی مریبان دوست دارد ، که سده
 میگردد و او را در آن گریه می ستاید که « ربی اعینهم تمص من الذمع » ، و دوست
 دارد که سده میالد و در درگاه او می رارد و او را در آن می ستاید که « وحلت قلوبهم »
 پیر طریقت گفت در مباحات ای یار مهربان مارم ده تافصه درد خود متو پر دارم ،
 و بر درگاه تو مبرارم و در آمدنم آم - می مارم ، الهی ، فایدرم تا ناتو پر دارم ، بک نظر
 در من مگر تا دو گیتی تاب اندارم

« هذا ذکر » - است قصه پیغامبران و سرگذشت ایشان آنکه سان کرد

نواب و درجات دران جهان بآن رنجها که کشیدند و مالاها که در دسا چشیدند گفت
 « و ان للمتنحین لحسن مآب » ، حیات عدن ، متقسان را بر عموم گفت تادانی که نه خود
 پیغامبران را میگوید بر خصوص ، بلکه همه مؤمنان را میگوید بر عموم

« حیات عدن مفتحه لهم الابواب » ای - ادا حواها لا یلحقهم دل الحجاب و لا

كلمة الاستيدان تستقبلهم الملائكة بالتحليل والترحيب و الاكرام يقولون «سلام عليكم
 مما صرتم فعم غشي الذار» روى ابو سعيد الخدری قال قال رسول الله (ص)
 «ان الله تعالى بي حبه عدن بيده وسأها بلسه من ذهب ولسه من فضه وجعل ملاطها المسك و
 و تراها الزهران و حصاءها الياقوت ، ثم قال لها تكلمي ، فقالت «قد افلح المؤمنون»
 قالت الملائكة طوبى لك من الملوك

۴ - النوبة الاولى

« قل هو الله العظيم (۶۷) » كوی ای محمد آن حری مردك است [پغام
 كه آوردم و ار ستاحیر كه مان تر سامدم]
 « انتم عنه معرضون (۶۸) » شما ازان روی گردانیده اید

« ما كان لي من علم » مرادش سود و آگاهی ، « فالملاء الاعلى » آن
 حوق (۱) مرعوبان ار فرشتگان ، « اذ يخلصون (۶۹) » كه ما يكديگر حصوت
 می كردند

« ان يوحى الي » من پغام بيست ، « الا انما انا نذير مبين (۷۰) » مگر
 آنكه بيستم من مگر آگاه كننده نار نمايندگی

« اذ قال ربك للملائكة » آنكه كه خداوند تو كف فرشتگان را ، « اني
 جاعل نورا من طين (۷۱) » من مردمی خواهم آفرید از گل

« فاذا سويته » چون و بر راست كردم ، « و نهجت فيه من روحي » و حان
 حویش درو دهمدم ، « فقواله ساحدي (۷۲) » او را بر روی افتيد

« فسجد الملائكة » بر روی افتادند فرشتگان ، « كلهم اجمعون (۷۳) »

همگان هم

« الا ابليس استكبر » مگر ابليس كه كردن كشد ، « و كان من

الکافریں^(۷۳)، وار ما کروید کان بود

« قال یا ابلیس » الله گفت ای ابلیس ، « ما معك ان نحمده » چه نارداشت
ترا که سجود کردید^(۷۱) تو ؟ « لما خلقت بیدی » چری را که بیاوردم بدو دست
خویش ، « استکبرت » ناش کردن کشیدی ؟ « ام کنت من العالین^(۷۵) » یا مرتری
حسبی و خویشش را از برتران دیدی ؟

« قال انا حیر منه » ابلیس گفت من به اروام ، « خلقتی من نار » من از
آتش آفریدی ، « و خلقته من طین^(۷۶) » و او را از گل آفریدی
« قال فاحرح منها » الله گفت بیرون شو از آسمان ، « فانك رحیم^(۷۷) »
که تو مهربان می^(۷۲) و رانده

« وان عليك لعنة الى يوم الدين^(۷۸) » و مرتو هرن و راسدن من
تارور شما

« قال رب فاصبرني » ابلیس گفت خداو دمن پس مرا درمکده ، « الی يوم
یعثون^(۷۹) » تا آنروز که ایشانرا برانگیراسد

« قال فانك من المضرین^(۸۰) » الله گفت تو از درمک داد گانی
« الی يوم الوقت المعلوم^(۸۱) » تا روزی که همگام آن داستنی است
« قال فعرفك » ابلیس گفت سجدائی تو ، « لا عوینهم اجمعین^(۸۲) » که
ایشانرا بپراه کم همگان

« الا عبادك منهم المخلصین^(۸۳) » مگر آن سدگان توار ایشان که تریکتنا
شاسدگان امدار دل پاک

« قال فالحق والحق اقول » الله گفت راست میگویم ، راست میگویم ،
راستی راستی « لا ملان جهنم » ناچار مهربانال پر کم دورح ، « منك وهمس

۱- کدافی السحتین ، کردید = کردی ۲- از مصدر فریدن بمعنی نهرین

کردن (برهان قاطع)

تبعك منهم اجمعين^(۸۴)، از تو و از هر که در می تو رود ایشان همگان
 «قل ما استلکم علیہ من اجر» کوی میخواستم از شما بر این پیمام سببیدن
 هیچ مردی، «وما انا من المتکلمین»^(۸۵) و بیستم از ایشان که از خوش چیری
 بر سارند
 «ان هو» بیست این [که من آوردم از خداوند عز و جل]، «الاولی الامر للعالمین»^(۸۶)
 مکر یادی و سخی جهانیان را
 «وتعلمن ناه» و ندانید خبر آن چه ما شما میگوید «بعد حین»^(۸۷)
 یس همگام.

النوة الثانية

قوله تعالى «قل هو ساءٌ عظيم» - فيه تلته احوال احدها انه القرآن و سماء
 عظماً، لانه كلام رب العالمين كقوله «ولقد آتيناك سبأً من الماني والقرآن العظيم»،
 قاله ابن عباس و محاهد و قتادة و قيل هو يوم القيمة كقوله «ثم يتساءلون،
 عن الساعة العظيم» والاول الثالث سورة الرسول، يعنى السأ الذى اسأكم به عن الله
 ساعظيماً و اثم تعدونه لعماً و تعرضون
 «ما كان لى من علم بالملاء الاعلى» يعنى الملكة «اديتهمون» اى - لولم
 اكس نبياً يوحى الى لما كان لى علم بالملاء الاعلى و احتصامهم
 «ان يوحى الى آلا انا ندير مس» اى - ما يوحى الى آلا الالدار نظم
 این آیات و معنی آستکه ای محمد کفار قریش را کوی این پیمام که من از الله
 رسایدم و قرآن که آوردم و بر شما حواصم و وعده رستخیر و بعث و شور که دادم کاری
 عظیم است و خبری بر رکوار درست و شما آرا ساری مشمیرید و از تصدیق آن روی
 مسکردانید، اگر نه من پیمام برودمی پیمام رسان و وحی گسار الله، من کجا دانستمی
 احتصام فرشتگان در آسمان، اکنون که شما را از احتصام فرشتگان و کفت و کوی

ايشان دركار آدم وعيروى حردادم ، ندانيد كه آن اروحي پاك ميگويم وارثوت درست
 ودر معني احتصام فرشتگان اين عباس گفت احتصموا في امر آدم عليه السلام ، يعني
 حن قال الله عزوجل « ابي حائل في الارض حليفة ، قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و
 يسهك الذمء » الآية وقيل احتصامهم تنارعهم في الكلام في فصل الاعمال واحتلافهم
 في ذلك و اما احتلفوا في سان الاحر و كمية الفصله فيها لا في حدود الاصل ، ودليل هذا
 التأويل الحبر الصحيح وهو ما روى عبد الرحمن بن عايش الحصري قال قال النبي (س)
 « رأيت ربي في احسن صورة ، يعني في المصام ، قال فيم يحتصم الملاء الاعلى يا محمد ؟
 قلت انت اعلم اي رب ، قال فوضع كفه بين كتفي فوحدت ردها من ندي فعلت
 ما في السماء الارض ، قال ثم تلاه هذه الآية « وكذلك ترى ابراهيم ملكوت السموات والارض
 وليكون من الموفس » ، ثم قال فم يحتصم الملاء الاعلى يا محمد ؟ قلت في الدعوات
 والدخات ، قال و ما الدعوات ؟ قلت اسراع الوصوة في السرات والمشي على الاقدام
 الى الجمعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة ، قال و ما الدخات ؟ قلت اطعام الطعام و
 اشفاء السلام ولسر الكلام والصلوة بالليل والناس نام ، قال صدقت يا محمد من يفعل
 ذلك يعيش بحير ويمت بحير ويكن من حطيتته كوم ولدته امه
 « اذ قال ربك للملائكة ابي حائق شراً » يعني آدم عليه السلام « من طين » اي -
 تراب ملول

« فاذا سويته » اتممت خلقه « و صحت فم من روعي ففعله ساحدين »
 « فسجد الملائكة كلهم اجمعون » - هذه ملية العاطر بمعنى واحد كل لعطر منها
 يعيد فائدة حسنة الملائكة جماعة لولم يرد عليها لجانا يكونون سجد منهم طائفة ،
 فقله « كلهم » افاد انهم سجدوا له عن آحرهم ، وقوله « اجمعون » افاد انهم سجدوا
 له في وقت واحد لا تراحي فيه روى ابوهريرة قال قال رسول الله (ص) « ان الله
 عزوجل خلق آدم من تراب فعصمه ماء من ماء الحية وحماه طناً ثم تركه حتى اذا كان

حماً" مسبواً خلقه و صورهُ حتّى اذا كان صلصالاً كالبحار كان يمرّ به ايليس فيقول لقد خلقت لامرٍ عظيم. ثمّ صبح الله فيه من روحى وكان أوّل شيء احرى فيه الروح بصره وحياشيمه، فلمّا بلغ الروح حياشيمه عطس فالتقاء الله حمده محمد ربه عزّوجلّ فقال الله بريحك ربك، ثمّ قال يا آدم اذهب الى اولئك النمر، قلّ السلام عليكم فاطرما يقولون، صحاء هم فسلم عليهم فقالوا وعليك السلام ورحمة الله، صحاء الى الله فقال ماذا قالوا لك؟ وهو اعلم بما قالوا، قال قالوا وعليك السلام ورحمة الله، قال يا آدم هذه تحيكك وحقّه ديتك، قال يارب وما ديتي؟ قال احترىدى، قال احترى يمين ربي وكلتا يدي ربي يمين، فسب الله كفه فادام من هو من ديتيه فسي كفّ الرحمن عزّوجلّ وعن ابي موسى عن السبي (ص) قال «ان الله عزّوجلّ يوم خلق آدم قص من صلبه قصتين فوقع كلّ طيّب سميه ووقع كلّ حدّث سده الاخرى، فقال هؤلاء اصحاب اليمين اصحاب الحق ولا امالى، وهؤلاء اصحاب الشمال اصحاب النار ولا امالى، ثمّ اعادهم فى صلبه فعلى ذلك يسلمون، فوله «الابليس استكبر، اى - امتنع من السجود» وكان من الكافرين» فى علم الله عزّوجلّ

«قال يا ابليس، اى - فالله لا يلبس حين امتنع من السجود» ما منعك ان تسجد لما خلقت سدًى؟ اى - ما لى دى دعاك الى ترك السجود لمن حصصته خلقى اثناء يديّ كرامة له، «استكبرت» - الف استعظام دخلت على الف الوصل، وهو استعظام توبيخ وانكار، «ام كنت من العالمين» المتكبرين يقول استكبرت بمعك حسايت السجود، ام كنت من القوم الذين يتكبرون فتكبرت عن السجود لكونك منهم؟ يقال العلوّ - اسم، اسم من اسماء التكبر، كقوله «ان فرعون علا فى الارض» وكقوله «لا يريدون علوّاً فى الارض»، «قال انا حسرت منه خلقتى من نار وخلقته من طين» - طن ان ذلك شرف له ولم يعلم ان الشرف يكتسب طاعة الله

«قال فاحرح منها» يعنى من الجنة وفيل من السموات فال الحس و ابو العالوية اى - من الحلقة التى ات فيها وهى صورة الملك قال الحسين بن الفصل هذا تأويل صحيح

لان " املیس " متحر و اقتر بالحلقة فعبر الله حلقة فاسود و قبح بعد حسه و قيل " و اخرج منها " ای - من الارض الى حر آثار الحور ، " فانك رحيم " ای - لعين " طريد " و ان " عليك لعنتي " علی السة عادی يلصوبك فلا تنقطع عنك الى يوم القصة و قيل " ان " عليك لعنتي " ای - طردی من الجنة و اسادی من كل حر " ای يوم الدين " يعسی الى الابد گفته اند روز قیامت روزی است که هر گز آرا میبری شدن مست ، مدتی خلق در عرصات ایستاده باشد فصل و قصا را ، و بعد ازان لایزال بهشتی در بهشت شود و در حی در دورح ، و از یساحت که حق حلّ حلاله لعنت املیس قیامت پیوسته کرد و گفت " و ان " عليك لعنتي الى يوم الدين " ، اگر آرو را هر گز میبری شدن بودی ، لعنت املیس منقطع شدی باقطاع قیامت ، و مراد ارب سسته کردن لعنت قیامت تأیید است و تعلیل ، اربحا معلوم شد که قیامت را هر گز میبری شدن مست

" قال رب " فاطربي الى يوم يعثون " - اما قال " يعصون " لئلا يدوق الموت ، فاني الله سبحانه ان يعطه مؤله فعال " فانك من المطرب الى يوم الوقت المعلوم " يعسی صبح الموت ، بهذا احراز من الله سبحانه لاستحاله لدائه وقال بعضهم لم يعلمه الوقت الذي اطرق اليه

" قال فعزتك لا عوتهم " ای - لاحتلتهم علی العی " وهو صد الرشد " ، الا عاذك منهم المخلص " ای - الذين تصمتهم متی و قری " المخلص " بكسر اللام ، ای - الذين اخلصوا طاعتهم لله

" قال فالحق والحق اقول " - فرائع عاصم و همزه و يعقوب " فالحق " رفع است " والحق اقول ، نصب ، یعنی اما الحق والحق اقول مکتوب من حد او مدر استکوی استوارم و راست میگویم ، باقی هر دو حق نصب حوasd ، یعنی فالحق قلت والحق اقول ، " لأملأن جهنم " - راست گفتیم و راست میگویم که " لأملأن جهنم " و قيل معناه القسم ، ای - حقاً حقاً اقول - میگویم حقاً حقاً لأملأن جهنم و در شواهد هر دو حق برفع حوasd اند ، یعنی سخن راست است و مودبی آنکه گوید " اقول لأملأن جهنم منك و ممن معك

منهم اجمعين، يعنى من الحنّه والتّاس

« قل ما اسئلكم عليه » اى - على تسليم الرّساله « من احره » اى - جعله ودرود؛
 « و ما انا من المتكلمين » المتقولين القرآن من تلقاء نفسى ، و كلّ من قال شيئاً من تلقاء
 نفسه فقد تكلم له وضحّ فى الحديث عن رسول الله (ص) الهى عن التكلم وعن معروف
 قال دخلنا على عبد الله بن مسعود فقال يا ايها النّاس من علم شيئاً فليقل به ، ومن لم
 يعلم فليقل الله اعلم ، فانّ من العلم ان يقول لما لا يعلم الله اعلم ، قال الله لبيّه « قل ما
 اسئلكم عليه من احره و ما انا من المتكلمين »

« ان هو اّلا ذكر للعالمين » اى - ما هذا القرآن اّلا تذكرة و شرف و عطف للخلق
 « ولتعلمنّ » اتم يا كمال هكّة ، « مأه » يعنى حرصه « بعد حين » اى - بعد الموت
 قال الكلبيّ من بقى علم ذلك اذا طهر امره و من مات علمه بعد موته قال الحسن ان
 آدم عبد الموت يا ثمك الحر اليقين و قل « ولتعلمنّ مأه » يعنى بأ القرآن وما فيه من الوعد
 والوعد و ذكر البعث و النّشور ، « بعد حين » يعنى يوم القيمة
 فتح السّورة بالذّكر و حتمها بالذّكر

البوة الثالثة

قوله « قل هو مأ عظيم » - ان « مأ عظيم » بك قول اشارت است سوّت و
 رسالت مصطفى عليه الصّلاة و السّلام و حالات حالت وى ميگويد خبر موّت وى
 حبرى عظيم است و شأن او شامى حليل و شما اراى عاقل ، از حمال او روى كرد ايد و
 ارشاحت او و اما نده ، ندايد كه چه كم کرده ايد و از چه و اما نده ايد ، مهترى كه در
 عالم خود دو كلمه است و من « لا اله اّلا الله محمد رسول الله » ، يك كلمه
 الله را و ديگر كلمه محمد را ، فرمان آمد كه يا محمد تو در حضرت خود تنای ما
 ميگوئى كه ما در حضرت خود نای تو مسكوئيم ، يا محمد تو ميگوئى « قل هو الله احد »
 ما ميگوئيم « محمد رسول الله » دزه يى از طلعت رينای آن مهتر در امكشت آدم تعبيه

کردند، هشت بهشت درود کرد و گفت ما را خود توانگر آفرینداند سرما سحره هر
 کدائی فرو بیاید، آن دره همچنان میرفت و مهر که میرسید در عین حسرت در شوق آن
 حمال میسوح حشمت نوح و حاء حلیل و کرامت کلیم همه فطره بی بود در مقابل
 سحر رسالت او، دولت لال و حباب و عمار و دیگر یاران بود که انراهییم و موسی
 و عیسی در عداد احیاء صورت نمودند که اگر ایشان رفته بودند^(۱) آن حاروب خدمت
 که ایشان برداشتند، انراهییم و موسی برداشتندی، «لو کان موسی حیّاً لما و سعه الّا
 اساعی» مہتری با این همه منقت و مرمت و کمال و حمال نامشتی کدای می نوا میگوید
 «اما اناکم مثل الوالد لولده» و میگوید «شعاعی لاهل الکائنات من امتی» ما امروز
 میسریم تا کحاست کافری ما گرویده که او را دعوت کسم تا هدایت ربانی آشکارا گردد،
 و فردا در عرصات قیامت می بگریم تا کحاست فاسقی آلوده که او را سعادت کسم تا رحمت
 الهی آشکارا شود و گفته اند این ما عظیم سحر است هول مرگ و حساب قیامت و
 آتش دوزخ یحیی معاد گفت لو صرحت السموات والارض بهذه السیّات لا قنات
 حاشمة فکیف و قد صرحت بها ابن آدم الموت والحساب والبار المسکین فرزد آدم، او را
 عقه های عظیم در پیش است و اراچه در گمانها می افتد بش است، اما در دریای عشق
 دنیا باموح عقلت چنان عرق گشته که نه از سابقه خویش می اندیشد، نه از حاشمة کار
 میترسد، هر روز نامداد فریسه بی ندا میکند که «حلقتم لامر عظام وانتم عه عافلون»
 در کار و روزگار خود خون اندیشد کند، کسی که زبان را ندروع ملوث کرده دل را حلف
 آلوده و سر را محاسن شوریده گردانیده، سری که موضع امانت است بحاسن سپرده،
 دلی که معدن تقوی است رنگار حلف گرفته، رایی که آلت تصدیق است در دروع و صف
 کرده، لاجرم سحر حر خدای نیست و دین حر هاق نیست

اداما الناس حرّهم لست فانی فدا کلّتهم و دافا

فلم از و دهم الّا خداعاً ولم از دیمهم الّا عافا

اکنون اگر می‌خواهی که درد عقلت را مداوای کمی راه تو آست که تحت‌نظر ما چشم که از حسرت حیرد شوی و بر راه‌گذر نادی که از مهت بدامت مرآید مپی و بدبیرستان شرع شوی و سوره احلاس موسی که خداوند عالم اوست کان احلاس در می‌خواهد، میگوید «و ما امرنا الا لیعبدوا الله محصلین له الدین»، و مصطفی علیه الصلوة و السلام گفت «احصل العمل یحرک منه العلیل»

«ادفال ربك للملائكة انی خالقُ شرّاً من طین» تا آخر سوره قصه آدم و ابلیس است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر رتبی آمد از آدم و معصیتی از ابلیس آدم را گفتند گندم محور، بصورت ابلیس را گفتند سحده کن، نکرد اما سرمایه ردّ و قبول به از کردار ایشان حاست که از حریان فلم و صایای قدم حاست، فلم از نتائج مشیت قدم در حقّ آدم سعادت رفت هم از بهادری متمسکی پیدا آوردند و حیات وی بحکم عذر بوی حوالت کردند گفتند «مسی و لم یحدله عرماً» و ابلیس را که فلم بحکم مشیت قدم برد و طرد او رفت، هم از بهادری کمیگسگاری بر ساختند و حیات وی بدو حوالت کردند گفتند «ای و استکبر و کان من الکافرین» قلاده بی از مهر لعنت بر ساختند و حکم ردّ اول مرحید روزگار او بستند تا هر جوهری که از بوته عمل وی برآمد در دست تقدار علم بهایه آمد، عملش بهایه (۱) آمد، عادتش سب لعنت گشته، طاعتش داعیه راند شده و از حقیقت کار او این عبارت مرون داده که الحکم لایکاد و الارل لایمارع

ای محنتِ فیک لم احکمه؟ وای لیلِ فیک لم اسکه؟

ان کان لایرسلک الادمی فقد ادنالك فی سعه

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم ردّ، هر کجا درودی و محبتی است روی مادم بهاده، هر کجا لعنتی و طردی است روی مابلیس بهاده این که ناصیه آن لعین در دامن قامت بستند به تشریف او بود، لکن مقصود الهی آن بود تا هر کجا کودکي را ۱- بهایه تیره رنگ و سیاه فام و در عری سیم ناسره را گویند (برهان قاطع)

سر انگشتی در سبک آید سبک لعنتی مر سرش میرسد که لعنت بر ابلیس باد ارحام
 حنوت خطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقربان درگاه که یکی را از میان شما مشهور
 عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم، ایشان همه عین حسرت و سوز گشتند، حننیل مردیک
 عزرا یل آمد، این که امروز ابلیس است، گفت اگر چس حالی پدید آید دست مر سر من
 دار، و او میگفت این کار سر من بویس، و آن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین
 در خواست میکردند و او هر یکی را صما میگرد که دل فارغ دارید که من شما را
 ایستادهام، پس حواری آمد از درگاه عزت که اسجدوا لآدم آن لعن عاں حواحگی
 مار کشید که محوت «ما حیر» در سر داشت حواحگی پیش آمد که من بهام اردو حلقتی من
 مار حلقته من طس، آن لعن قیاس کرد در قیاس راه خطارت ای لعن از کجاست کوئی که
 آتش به ارحام است؟ نمیدانی که آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت؟ آتش آلت کسستن
 است و خاک آلت پیوستن؟ آدم که از خاک بود پیوست تا او را گفتند «ثم احتسب به»
 ابلیس که از آتش بود نکست، تا او را گفتند «علیک لعنتی الی یوم الدین» خاک چون
 تر شود حقش پذیرد، آتش چون بالا کرد همه نقشها سوزد، لاجرم نقش معرفت ابلیس
 سوخت و نفس معرفت دل آدم و آدم را بیعروحت «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان»
 درویشی در پیش تو نرید نسطاه می شد ازین درد رده می شوریده رمکی سرو پای کم
 کرده می، سان مسافران در آمد، از سر و حد حویس گفت یا نابرید 'چه بودی اگر
 این خاک می ناک خود بودی، تو پرید اردست خود رها شد، مانگ مرد ویش رد که اگر
 خاک بودی، این سوز سینه ها بودی، و ر خاک بودی شادی و اندوه دین بودی، و ر خاک
 بودی آتش عشق معروحتی، و ر خاک بودی بوی مهر ازل که شیدی؟ و ر خاک بودی
 آشنای لم یرل که بودی؟ ای درویش! لعنت ابلیس از آثار کمال حلال خاکست،
 صور اسرافیل تعبیه اشتیاق خاکست، سؤال مکر و مکر نایب عشق سینه خاکست،
 رسوا ناهمه علما و ولدان خاک قدم خاکست، افعال ازل تحفه و خلعت خاکست،
 تقاضای عیبی معدن نام خاکست، صفات ربانی مشاطه حمال خاکست، محبت الهی عدا

اسرار حا کست ، صفات قدم راد توشه راه حا کست ، دات پاک مرّه مشهود دلهای
حا کست

دان پیش که خواستی مت خواسته‌ام

عالم و سرای تو میارسته‌ام

در شهر مرا هزار عاشق پیش است

تو شادبری که من ترا حاشته‌ام



۳۹ - سورة الزمر - (مکة)

۱ - النوة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح محشایش مهربان

« تمریل الكتاب » وروفرستادن این نامه ، « من الله العزیز الحکیم ^(۱) » ، ارالله

است آن توانای تاملنده دانا

« انا انزلنا الیک الكتاب بالحق » ما فرو فرستادم تو این نامه براستی ،

« فاعبد الله » پس الله را پرست « مخلصاً له الدین ^(۲) » ، پرستش ویرا و دین ویرا

پاک دارنده ارشک وفاق

« الا لله الدین الحالص » آگاه باشید ^(۱) که الله راست سرا و واحد پرستش

پاک از اسار گرفتگی ما و مگمان بودن در یگانگی او و در سخن او ، « والدین اتحدوا

من دونه او یاء » و ایشان که فرودار الله حدایان گرفتند ، « ما بعدهم الا یقربونا

الی الله رلصی » و میگویند نمی پرسیم ایشانرا تا مگر نزدیک کند ما را الله

بردیگی ، « ان الله یحکم بیهم » الله داوری کند میان ایشان ، « فیما هم فیهم

یحتملون » در آنچه ایشان در آن اختلاف ^(۲) میگویند « ان الله لایهدی » الله راه

نماید ، « من هو کاذب کفار ^(۳) » ، کسی را که او دروغ رن است ناسپاس ناگرویده

« لو اراد الله ان یحدو لدآ » اگر الله خواستی که فرزدی کرد ،

« لاصطمی مما یخلق ما یشاء » خود گردی را آنچه می آفرید آنچه خواستی ،

« سبحانه » پاکی و بی عیبی و براست ، « هو الله الواحد القهار ^(۴) » اوست حدای یکتا
فرو شکسته همگان

« خلق السموات و الارض » میافرید هفت آسمان و هفت زمین ، « نالحق »
فرمان روان ، « یکنوز اللیل علی النهار » بر می پیچد شب بر روز ، « و یکنوز النهار
علی اللیل » و بر می پیچد روز بر شب ، « و سحر الشمس و القمر » و نرم کرد و
روان آفتاب و ماه ، « کلّ یحری لاجل مسمى » هر دو میروند همگامی را نام رده
کرده ارسرا سحاب جهان ، « الالهو العزیز العبار ^(۵) » آگاه باشید که اوست آن توانای
تاوینده آمررگار پوشنده

« خلقتکم من نفس واحدة » میافرید شمارا از یک تن ، « ثم جعل منهار و حها »
پس میافرید ارا از یک تن حت او ، « و ازل لکم من الایام » و فرو فرستاد شما را
از چهار پایان خوددی ، « ثمایة ارواح » هشت حمت [رحمت ماده و ماده حمت ن] ،
« یخلقتکم فی بطون امهاتکم » می آفرسد شما را در شکمهای مادران شما ، « خلقتکم
بعد خلق » آفریشی از پس آفریشی ، « فی ظلمات ثلث » در سه تاریکی ،
« دلکم الله و نکم » آن کس که این میکند اوست خداوند شما ، « له الملك » پادشاهی
او راست ، « لا اله الا هو » بیست حدائی حر او ، « فانی تعرفون ^(۶) » چون
می برگرداند شما را از راه راست و کلر راست و سحر راست

« ان تکفروا » اگر همه کافر شوید و نه مگروید ، « فان الله غی عسکم » الله
بی بیاراست ار شما ، « و لایرعی لعباده الکفر » و سدگان خویش را کفر پسند ، « و ان
تکفروا » و اگر سپاس دارید و مگروید ، « یرصه لکم » پسند آن شمارا ، « و لایقر
واررة و در احری » و نکشد هیچ نار کشی مار کسی دیگر [و مگردد کسی را
نگاه کسی دیگر] ، « ثم الی و نکم مر حکم » پس با خداوند شماست نار گشت شما ،
« فیسفکم بما کتمت تعلمون » تا حیر کند شما را آنچه میگردید ، « انه علیم بذات
الصدور ^(۷) » که اوداناست بهره در دلهاست

« وادامس الانسان صر » وآنکه که مردم رسد گردی ، « دعا ربه » حواد
 خداوند خویش را ، « میبأ الیه » بازگشته ناوی بدل ، « ثم اذا حوکه نعمة منه »
 پس آنکه که او را نعمتی دادار خود وریو دست او کرد آنچه خواست ، « نسی » فراموش
 کرد و سگداشت ، « ما کان یدعوا الیه من قبل » آن رخ که الله رامی ماآن حواد تا
 آنرا سرد اریں پیش ^(۱) ، « وجعل لله ادادآ » وحدای را همتایان گفت و اماران
 بهاد [وحرار سب دیدی] ، « لیصل عن سبیله » تا حوشتن را از راه سپاس داری کم
 کند ، « قل » گوی ای محمد ، « تمتع بکفرک قلیلا » دور کار می فرا گذار بکفر خویش
 دوری چند اندک ، « انک من اصحاب النار ^(۸) » که تو از دورحانی

الوبۃ الثانیة

این سوره را دو نام است **سورة الزمر** و **سورة العرف** فال وهب فی منه
 الیمانی من احب ان یعرف قصا الله عز وجل فی خلقه فلیقرأ سورة العرف این سوره چهار
 هزار و هفتصد و هشت حرف است و هزار و صد و دود و دو کلمت و هفتاد و پنج آیت حمله به
 مکه فرو آمد از آسمان مگر سه آیت که به مدینه فرو آمد « قل یا عباد الّٰهین اسرفوا »
 الی تمام ثلث آیات و درین سوره هفت آیت مسوح است بآیت سف یکی « ان الله
 یحکم سبهم فیما هم منه یضلمون » دیگر « فاعدوا ما شئتم من دونه » سوم « الیس الله
 بعزیز ذی انتقام » چهارم « قل یا قوم اعلموا علی مکاتکم انی عامل » پنجم « سوف
 تعلمون من یأتیه عذاب ٌ یحریه و یحلّ علیه عذاب ٌ مقم ٌ » ششم « من اهتدی فلیسده
 من صلّ فاصلا یصلّ علیها و مات علیهم نو کذلک » هفتم « قل اللهم فاطر السموات
 والارض » الّٰهیه مسح معناها بآیه السیف و عن ابی فی کعب قال قال رسول الله (ص)
 « من قرأ سورة الزمر لم یقطع الله رحمته واعطاه نواب الحائض » و عن عائشة قالت کل
 رسول الله (ص) یقرأ کلّ لیلة سی اسرائیل والزمر

قوله « تمريل الكتاب » اى - هذا تمريل الكتاب وقيل تمريل الكتاب مستدا
 وجره « من دون الله العرير الحكيم » اى - تمريل القرآن من الله لا كما يقول المشركون
 ان « محمداً » تقوله من تلقاء نفسه وقيل معناه تمريل الكتاب من الله فاستمعوا له واعملوا
 به ، « العرير » فى سلطانه « الحكيم » فى تدبيره

« انا انزلنا عليك الكتاب بالحق » يعنى لاثبات الحق وهو الايمان بالله وصعاقبه
 وقيل بالصدق فى الاحبار عتاكين وعتا يكون وقيل « بالحق » يعنى بما حق فى الكتب
 من امراله عليك ، وليس قوله « انا انزلنا » تكراراً لان الاول كالعنوان للكتاب ، والثانى
 لبيان ما فى الكتاب

« فاعد الله محلاً له الدين » - الخطاب للنبى ، والمراد به هو وائمه ، اى - اعدوه
 محللين له الطاعة من عرشائمه شك ، وفاق ، « الا الله الدين الحالى » - « الدين » ها هنا
 كلمة لاله الا الله وقيل هو الاسلام وقيل هو الطاعة ، يعنى الله الطاعة الحالصة التى
 تقع موقع الصول وقيل معناه لا يستحق الدين الحالى الا الله قال النبى (ص) « قال الله
 سبحانه من عمل لى عملاً اشرك به معى عيرى فهو له كله واما من برى » واما اصي الاعساء
 عن الشرك ، وقال صلى الله عليه وسلم « لا يقبل الله عملاً به مقدار ذرة من رياء »

« والدين اتحدوا من دونه اولياء » يعنى الاصنام ، « ما بعدهم » - المولهاها ماصم ،
 اى - ويقولون ما بعدهم ، « الا ليقربونا الى الله » - قال قتاده انهم كانوا اذا قيل لهم من ربكم
 ومن خلقكم ومن خلق السموات والارض قالوا الله فيقال لهم فما معنى عبادكم الاوان؟
 قالوا « ليقربونا الى الله رضى » اى - قربى ، وهو اسم اقيم مقام المصدر كانه قال ، اللقربونا
 الى الله تقرباً ويشفعوا لنا عند الله قيل هم الملائكة وعيسى وعزير

« ان الله يحكم سبهم فيما هم فيه يحتلون » اى - يحكم بين المسلمين والمشركين
 فطهر المحق من المظلم ، وهدار لعلهم ووعد وقيل هذا الاختلاف قوله « فاحتلف الاحزاب
 من سبهم » فالاحزاب من البصارى تحربوا فى عيسى وافترقوا ثلث فرق السطوريه
 والملكيه والنقويه ، فرقه تقول عيسى هو الله ، وفرقه تقول هو ابن الله ، وفرقه تقول

هو شريك الله ، وفي ثلثتهم نزل قوله عز وجل : « لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم » وقوله : « لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة » ، وقوله : « ات قلت للناس : الآية »

« ان الله لا يهدي » لا يرشد الى ديمه وقيل لا يهدي الى الحق « من هو كاذب » في قوله الملكة سات الله ، وعزير اس الله ، والمسح اس الله ، « كفار » يكره بعته و يعد عميره

« لو اراد الله ان يتحد ولداً » كما رعموا « لاصطفى ممثلاً يخلق ما يشاء » يعنى الملكة ، كما قال « لو اردنا ان نتحد لهواً لا نتحدناه من لدنا » وقيل معناه لو اتحد من خلقه ولداً لم يتحد به ما اختيارهم بل يصطفى من خلقه من يشاء ، ثم رآه نفسه فقال سبحانه تسريباً له عن ذلك ممثلاً لا يلبق بطهارته « هو الله الواحد » لا شريك له « القهار » لخلق

« خلق السموات والارض بالحق » يعنى قوله الحق وهو « كن » وقيل خلقهما لاقامة الحق بهما ، « يكثر الليل على النهار ويكثر النهار على الليل » ينقص من الليل فيريد في النهار وينقص من النهار فيريد في الليل فما نقص من الليل دخل في النهار وما نقص من النهار دخل في الليل ، ومنتهى النقصان تسع ساعات ومنتهى الزيادة خمس عشرة ساعة ، ومعنى الكور - الزيادة ، من قولهم يعود ناله من الحور بعد الكور ، اى - من النقصان بعد الزيادة وقيل اصل التكوير - اللف والجمع ، و منه كور العمامة و منه كارة القصار

« و سحر الشمس والقمر » دللها لمافع سى آدم ، « كلٌّ يحرق لاحل مسمى » يعنى بحريان من ادبى مبارلها الى اقصى مبارلها ، ثم يعودان كذلك لا يحاورانه وقيل « الاحل المسمى » قيام الساعة ، « الا هو العرير » اى - الا من فعل ذلك هو العرير الذى لا يعال في ملكه ، « العمار » الذى لا يتعاطفه عمار الذنوب وان كثرت

معنى اهل علم گفته اند آفتاب شصت فرسنگ است و ماه چهل فرسنگ و از ابن عباس روايت کرده اند كه آفتاب چندان است كه همه زمين از شرق تا غرب ، و ماه چندان كه همه زمين وفي روايه اخرى سئل ابن عباس كم طول الشمس والقمر و كم

عرسها؟ فقال تسع مائة فرسخ في تسع مائة فرسخ وطول الكواكب اثنا عشر فرسخاً في
 اثني عشر فرسخاً و گفته اند آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور عرش آفرید و
 عرش از نور کلام خود آفرید، قال الله تعالى « اما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقوله كن
 فيكون » و گفته اند رب العزة هر یکی را از این آفتاب و ماه گردوی آفریده که
 سیصد و شصت گوشه دارد ، هر گوشه بی فرشته بی موکل کرده ما آنرا میکشد ، چون
 بمعرّب فرو شود همی رود تا زیر عرش ملک حلّ حلاله ، فذلك قوله تعالى « والشمس
 تجري لمستقر لها » وقد سبق شرحه وعن ابي امامة الهاهلي قال قال رسول الله (ص)
 « وکل بالشمس سبعة املاک یرمونها بالثلج ولولذلك ما اصابت شيئاً الا احرقته » وعن
 حسان بن عطية قال الشمس والقمر والنجوم في فلك من السماء والارض تدور گفته اند
 چهار چرخ در عالم یگانه است و آثار ایشان همه عالم رسیده ، آفتاب یکی و ماه یکی
 و نور ایشان همه عالم رسیده ، این دلیل است که الله حلّ حلاله یکی و قدرت و رحمت
 وی همه عالم رسیده ، و نه قال الله عزوجل « وهو على کلّ شيء قدير » و رحمتی
 وسعت کلّ شيء » و گفته اند سارگان آسمان دو قسم اند قسمی بر آفتاب گذر کند
 و از وی روشائی گردد و قسمی آفتاب بر ایشان گذر کند و ایشانرا روشائی دهد از
 روی اشارت میگوید مؤمنان دو گروه اند گروهی بدرگاه شهود و احتیاج تامور
 هدایت یاسد لقوله تعالى « والذين جاءوا فينا ليس بهم سلطان » و گروهی آمد که
 عیانت ازل بر ایشان گذر کند و ایشانرا نور معرفت دهد لقوله « ان من شرح الله صدره
 للإسلام فهو على نور من ربه »

قوله « خلقتكم من نفس واحدة » یعنی آدم « ثم جعل منها روحها » یعنی حواء
 خلقت من قصیری آدم وهو آخر اصلاعه وفي الحشر « لن تستقيم المرأة على خلقها
 خلقت من صلح اعوج »

« واول لكم من الانعام » - معنی الاموال هاها الاحداث والاشاء كقوله « اولنا
 عليكم لباساً » وقيل اول الماء الذي هو سب منات العطن الذي يكون منه اللباس و

مسب السمات الندی تنقی به الانعام و فیل امرلنا من الحجة علی آدم و قیل « امرل لکم من الانعام » ای - جعلها لکم درلاً و زرقاً « ثمانية ارواح » یعنی ثمانية اصناف ؛ من الصان اسمن و من المعر انسن و من الامل الاثمن و من القرائین « و حصت هذه الماد کر لکثرة الانتفاع بها من اللبس و اللحم و الحلد و الشعر و اللور و الارواح جمع روح ، و الروح - الفرد له مثل ، و قد يقال لهما روح » تقول روح حمامة و روح حصی .

« یخلقکم فی بطون امهاتکم » ای - فی ارحامهن « خلطاً من معد خلق » بطنه تم علقه تم مصعة تم عطماً تم لحماً تم اشأناهم خلطاً آخر صورهم تم مسح فیهم الروح بطره فوله « و قد خلقکم اطواراً » و قیل « خلطاً من معد خلق » ای - خلطاً فی بطن الام بعد خلق فی صلب آدم علیه السلام ، « فی ظلمات ملک » یعنی البطن و الرحم و المشيمة « دلکم الله ربکم » ای - الندی خلق هذه الاشياء هو ربکم علی الحقيقة ، « له الملك لاله الاله و فانی » تصرفون « عن طریق الحق بعد هذا السان »

« ان تکفروا یا اهل مکة » فان الله عسی عسکم » ای - عن عبادتکم کقوله « ان تکفروا اثم و من فی الارض جميعاً فان الله لمسی حمداً » و کقوله « فکفروا و تولوا و استعسى الله » ، « و لا یرسی لعاده » ای - لعاده المؤمن « الکفر » و هم الادی قال الله تعالی « ان عادی لیس لک علیهم سلطان » فکون عامماً فی اللغط خاصاً فی المعنی کقوله « عساً یشرب بها عباد الله » یعنی بعض عباد الله و احراء قوم علی العموم ، و هو قول التلب فالوا کفر الکافر غیر مرسی لله عز و جل و ان کان مارادته و افعال العباد کلها حرها و شرها مخلوقة لله عز و جل و ان کان مارادته و افعال العباد مرادة له لا تنحری فی الملك و الملكوت طرفة عین و لافلتة خاطر و لالفته ناظر الّا بقضاء الله و قدره و مارادته و مشیتته و لا راداً لقضائه و لا معقلاً لحکمه یصل من یشاء و یریدی من یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون ،

مدانکه افعال مدگان بیک و بد ایشان طاعت و معصیت ایشان حرکات و سکات ایشان همه بقضا و حکم الله است و مارادت و مشیت او ، هر چه هست و بود و خواهد بود همه متدسر و تقدیر او ، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند بر حکم و

فعل او ، کوره گر را رسد در حرفت خود که از بعضی کل کوره کند و از بعضی کاسه و از بعضی حبیره^(۱) ، و کس را برسد که اعتراض کند بر وی ، سلطان را رسد که بعضی سداگان خود را ستورمائی دهد و بعضی را حریبه داری و بعضی را حان داری ، و کس را برسد که بر او اعتراض کند ، پس خداوند کوبین و عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملک و ملک اوست همه سده و چاکر او ، اگر یکی را سخاوند و سوار و یکی را براند و بیدارد ، گرازد که بر او اعتراض کند ، بسار فعلها بود که از ما رشت بود و از الله میگو سود و پسندیده ، و اراحل حلاله تکثیر رسد و ارو سکو بود و ما را برسد و از ما رشت سود زیرا که او خداوندست و ما سده ، او آفرید گارست و ما آفریده ، او حل حلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند ، کردش سکو بود زیرا که خواهد که کند مگر آنکه در حکمت بیکو بود مگو بسار ناد معترلی که گفت الله گناه خواهد بر سده که خواستن گناه رشت بود ، نه چاست که معترلی گفت ، الله در ازل آرا داشت که سده چکند خواست که آنچه وی داد چنان سود که پس علم وی خطا بود ، الله در ازل داشت که قومی کافر شوند و الله ایشانرا براه کند چنانکه فرمود «وواصله الله علی علم» چون از کسی کفر داد و آنکه خواهد که آن کفر که از وی داد همچنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن در خداوندی قص بود تعالی الله عما يقول المعترلی علوا کسراً اعتقاد چنان کن که حق حل حلاله از ما گناه داد و ما حر آن نکیم که وی از ما داد و آن داش وی گناه را بر وی عیب نه و ما را در علم وی حجت نه ، همچس گناه ما نارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه از وی رشت نه و خواست وی ما را حجت نه ، و درین خواستن گناه ارما عرص آست تا داسته وی حاصل آید همچنانکه وی داشت فال عمر بن عبد العزيز ادا حاصمتکم القدره فصاموهم بالعلم تحصوهم ، معنی ذلك ان الزحل ادا اقرمان الله عز وجل علم من العدد ما هو عامله ثم قال لم يشأ الله ان يعمل العدد ما علم منه فقد قص فی نفسه ما حاول ان يفعل وصف الله ما عجز عجز ، وان قال لم يعلم من العدد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل ولهم الويل

مما يصرون

قوله « وان تشكروا يرصه لكم » - معنى الشكرهاها التصديق والتوحيد يعنى
ان تؤمنوا بربكم و تؤخذوه يرصه لكم فيتمسك عليه قرأ ابو عمرو « يرصه » ساكنة
الهاء ، ويحتسبها اهل المدينة ، وعاصم و حمزة والناقل بالاشباع « ولا ترزورزة
ورر اخرى » ان لا يؤخذ احد مدب غيره ، « ثم الى ربكم مرجعكم فيتمسك بما كنتم
تعملون انه عليم بذات الصدور » فيحاسنكم عليها و يحاربكم

« و اذا مس الانسان صر » اى - ملأه و شدة ، « دعا ربه ميأ اليه » راجعاً اليه
مستعناً به ، اى - لم يدع سواه لعلمه مانه لا يقدر على كشف الصر غيره ، « ثم اذا حوله »
اى - اعطاه « نعمه » اى - من الله التحويل - التمليك ، والحول على وجهس الحول -
الخدم والماليك وربما ادخلوا فيه الاعم ، والحول - الناسة ، يقال فلان تحول اهل ،
اى - يسوسهم ويمومهم ، وواحد الحول حائل وفي الضر في صفه ملوك آخر الزمان
« يتحدون دين الله دحلاً و مال الله دولا وعاد الله حولا » معناه يقهروهم ويتحدونهم عبداً
« سى ما كان يدعو اليه من قبل » اى - سى الصر الذى كان يدعو الله الى كشفه ،
هذا كقوله « من كان لم يدع الى صر منه » وقل سى الله الذى كان يدعو ، فيكون
« ما » بمعنى « من » ، كقوله « ولا انتم عابدون ما اعد »

« وحل لله اعداداً ليصل عن سبيله » يعنى ليرل عن دين الاسلام وعن سبيل الشكر
واللآم لام العافية ، و قرئ نصح اللآء ، اى - ليصل نفسه عن الشكر وقل ليصل الناس ،
واللآم لام العلة

« قل يا محمد لهذا الكافر ، تمتع بكفره قليلاً » - هذا امر بمعنى التهديد ،
اى - عش بكفره قليلاً في الدنيا الى احلك ، « انك من اصحاب النار » فى الآخرة برل
هذه الآية فى عتبة بن ربيعة ، وقال مقاتل فى ابى حذيفة بن المعيرة المحرومى
وقل عام فى كل كافر

السورة الثالثة

« سَمِ اللّٰهُ » کلمهٔ سماعها یوح للعلو شعاعها ولا رواح صیاءها وللإسرار سهاها
و علاها و بالحق نقّاعها ، فالاسم اسمٌ لسموّه من العدم والحق حقٌ لعلوّه بحق القدم نام
حداویدی که نام او دلها را مستاست و یادا و شمع تاباست نام حداویدی که مهر او
رد گایی دوستاست و یک نفس ما او بدو گیتی ارزاست ، یک طرفه العین اس ما او
حوشتر از حاست ، یک نظر ارو بعد هزار حان رایگاست

ولا اصاح اسمی بعد فرقتکم حتی تصاح کف اللامس القمر
ولا امل مدی الاّیام ذکر کم حتی یمل سیم الرّوضة السحرا
کمان مر که مرا حرتو یار حواهد بود دلم حرا را تو کسی را شکار حواهد بود
« تمرید الکتب من اللّٰه العزیز الحکیم » - کتاب عزیر من ربّ عزیر ارل علی
عزیر عزیر بلسان ملک عزیر فی شأن امر عزیر

ورد الرسول من الحبيب الاول بعد التلاقی بعد طول تریل
این قرآن نامهٔ خداوند کریم است ، سد گارا یاد کار مهر قدیم است ، نامهٔ بی که
مستودع آن در جهان است و مستقرّ آن در میان حاست ، همت اندام بنده نامهٔ دوست
بیوشان است ، نامهٔ دوست نه ا کمویست که آن خداودان است ، نامهٔ حس و حسر مقدّمه
عیان است هذا سماعک من القاری فكف سماعک من الباری ا هذا سماعک فی
دار البقاء فكيف سماعک فی دار البقاء ا هذا سماعک وانت فی العطر فكيف سماعک وانت
فی العطر ۱۰ قال النبی (ص) « کان الناس لم یسمعوا القرآن حین سمعوه من فی الرحمن
یتلوه علیهم » امروز در سرای فامان نلا و عا لذت سماع ایست ، فردا در سرای نقا
در محل رضا بوقت لغا گوئی لذت سماع خود چوست ؟

عنت سعاد بصوتها فتحارت الحان داود من الصحل
« انا امرنا اليك الكتاب بالحق » - ای محمد ا ما این قرآن تو فرو و ستادیم

تا کمشدگان را براه صحت خوانی، مہجور انرا از رحمت ہجران براحہ وصال آری،
 و محجور انرا از طلعت اذکار مساحت افعال آری، مکارم اخلاق مان فرآن تمام کی، فوایس
 شرح بوی نظام دہی ای محمد^۱ ہر کجا نور ملت تو بیست ہمہ طلعت شرک است، ہر
 کجا انس شریعت تو بیست ہمہ رحمت شک^۲ است ای محمد^۱ اما عز دولت تو و شرف
 رسالت تو ما آمد پیوستیم

« فاعبد الله محطاً له الدین » - اکنون ہمہ ما را باش سر خود ما ما پرداختہ و از
 اعیار دل برداشتہ و از مد خویش و تحکم خویش مارستہ، رسول خدا صلوات اللہ وسلامہ
 علیہ باین خطاب چنان ادب گرفت کہ حمرئیل آمد و گفت یا محمد^۱ اختاران تکنون
 ملکاً نبیاً او عبداً نبیاً - آن دوست ترداری کہ ملکی پیعامبر باشی یا سہمی پیعامبر؟
 گفت خدا و بدار سہ کی خواہم و ملکی بخواہم ملکی برامسلم است و سہ کی ماراهسلم،
 مأوی من حر لطف تو بیست و پدہ من حر حصرت سرت تو نیست، اگر ملک اختیار کنم
 ما ملک تمام و آنکہ افتخار من مملک من باشد لکن سہ کی اختیار کنم تا مملوک تو باشم
 و افتخار من مملک تو باشد، اری بجا گفت « انا سید ولد آدم و لآخر » - ہم مہتر فرود
 آدم و بدین سہر نیست، سہر ما کہ هست بدوست نہ معیر او، کسی کہ سہر کند بچہری
 کند کہ آن نہ او بود نہ فرود او، درہر دو کون ہچہر نہ ما نیست، پس ماراہہچہر
 سہر نیست سہر ما محالق است برہا کہ نہ ما کسی نیست خراو، اگر معیر او سہر کنم
 نہ ر او مگرستہ باشم و فرمان « فاعبد الله محطاً » مگداستہ باشم و نگداشت فرمان
 بیست و معیر او مگرستی شرط نیست لآخر ہمہ او سہر نیست

فان سَمَّيتَنِي مولى فمولاى اَلَدَى نَدْرِى و ان فَتَشْتَ عِلى نَرْدِى کراکھی صدہی
 « الا لله الدین الحالص » - سرای اللہ عادت پاک است بی عناق و طاعت ناحلاص
 ہی ریا، و کوہر احلاص کہ یاسد در صدق دل یاسد در در پیای سیمہ، و از اہ حاست کہ
 حدیقہ گوید رضى اللہ عنہ ازان مہتر کائنات پرمسند صلوات اللہ وسلامہ علیہ کہ احلاص
 چیست؟ گفت از حمرئیل پرسدم کہ احلاص چیست؟ گفت ارباب العرۃ پرسدم کہ

احلاص چیست؟ گفت « سرُّ من سرِّی استودعته قلب من احسنت من عبادى » - گفت
 کوهری است که از حریمهٔ اسرار خویش بیرون آوردم و در سوییдай دل دوستان خویش
 ودیعت نهادم این احلاص نتیجهٔ دوستی است و امر مدکی، هر که لباس محبت پوشید
 وحلت مدکی بر افکند، هرگز که کند از میان دل کند دوستی حقّ حَلّ حلاله ما
 آرزوهای پراکنده در يك دل جمع شود فریضه تن ممار و روره است و فریضهٔ دل دوستی
 حقّ نشان دوستی است که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست نتواند بردیده‌ی
 ولو مید الحیب سفین سمّاً لسان السّم من یمنه یطیب
 آن دل که تو سوختی تراشگر کند و آن حوّن که تو ربحتی تو فخر کند
 و انّ دماً احریته لك شاکرٌ و انّ فؤاداً رفقه لك حامد
 رهبری که بیاد تو حورم بوش آید دیوانه تراسد و ما هوش آید

« حلقکم من نفس واحدۀ » - آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت
 خود بخلق نماید، بداند که او قادر بر کمال است و صانع بی احتیال است، بروحانیت
 او از صغ او دلیل گیرد آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشان را حریمهٔ اسرار قدم گرداند
 و بشانهٔ الطاف کرم « کت کبراً حقّاً فاحسنت ان اعرف » دات و صفات مژده داشتیم،
 عارف میبایست، حلال و حمال بی نهایت داشتیم، محبت میبایست، دریای رحمت و معرفت
 موح آمده، مرحوم میبایست مخلوقات دیگر ما محبت کاری نداشتند از انک هرگز در
 خود همت بلند ندیدند، آن لك توئی که همت بلند داری فرشتگان و کبری راست
 سامان اراں است که ما ایشان حدیث محبت رفقه، و آن کور رمور که در نهاد
 آدمیان تعبیه است در ایشان مهاده، آن بر ربّی آدمیان آن تحیّر و دهشت ایشان
 آن قص و سبط ایشان حزن و سرور ایشان عبت و حضور ایشان جمع و معرفت ایشان
 شریکهای دهر اُمیع ساخته بردست ایشان تبع‌ها آهسته بر گردن ایشان، ایسمه ما ایشان
 اراست که شمه‌ی بی ار گل محبت رسیده بمشام ایشان

ورنه سلامت و سامان بودم

عشق تو مرا چنین حرا ناتی کرد

نویزید نظامی گوید وقتی در حمار شراب عشق بودم در حلوت « انا حلست من دگر بی » مستاحی میکردم و از آن مستاحی مار ملا سی کشیدم و حره محبت سی چشیدم گفتم الهی ! حوی تورو این تشکی من تا کی ، این چه تشکی است و حامها می بیم پیایی !

ریں نادره تر کرا بود هر گر حال من تشنه و پیش من روان آب رلال
عریز دو گیتی چند نهان مانی و چند پیدا ، دل حیران گشته و جان شیدا ، تا کی
ازین استار و تحلی آخر کی بود آن تحلی حاودای ، چند حوای و چند رانی ، نکداحتم در
آزروی دوری که دران روز تو مانی ، تا کی افکی و بر کمری ، این چه وعداست مدین
درداری و مدین دیری ؟ گفتا سرم الهام دادید که نایزید حس نداری که ماین طائفه
گوشت می حکر بروشد و در احسن دوستی حر لئاس ملا پوشید ، مگر برا کرسر ملا نداری
ورنه حوت بریرید نویزید گفت در مستاحی بهرودم و نه بهرودی گفتم الهی ! من
گریحتم لطف تو در من آویخت ، آتش نافت بر نور شاحت کرم - و انگخت ، از ناع
وصال سیم قرب مهر تو انگخت ، ناران فردایت بر کرد شریّت فصل تو رحمت
اول تو حدیث عشق کردی آغار اندر حور حویش کار مارا می سار
ما کی گنجیم در سراپرده راز لافست بدسب ما و مشور مار
گفت آخر سرم ندا آمد و از آسمان لطف ناران مر آمد ، درخت امید بر آمد
و اشخاص پیروزی بدر آمد ، کی نای نکل فرو شده دست سار

پیر طریقت گفت نه پیدا که عزّت قدم ، رهی را چند ساخته از ابواع کرم ،
رهی را اول قصدی دهد عسی تا از حهاش مار برد ، پس نوری دهد روش تا از حهاش
مار برد ، پس کششی دهد فرمی ، تا از آب و گل مار برد ، چون فرد شود ، آنکه وصال
فرد را شاید

حوسده تو همچو تو فردی ناید آزاد هر علت و دردی ناید
زان می برسد و صل تو هیچ کسی کاندر حور عمهای تو مردی ناید

۲ - النوبة الاولى

«امن هو قانت» آنکس که او فرمان بردارست و ایستاده نه سد کی، «آباء اللیل»
 دریا سهای شب، «ساجد آ و قائم آ» گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بپای،
 «یتحدیر الاحرة» و می مار پیر هرد از عذاب آنجهان، «ویرحوار حمة ربه» و می
 بیوسد بحشایش خداوند خویش، «قل هل یتوی» کوی هر گر همسان باشد؟
 «الدین یعلمون والدین لا یعلمون» ایشان که دادند و ایشان که ندادند؟ «انما یتدکر
 اولوا الالباب»^(۹) ایشان پند پذیرند و حق دریابند^(۱) که حرد دارند

«قل» بگو ای محمد خدای میگوید «یا عباد الدین آمنوا» ای سدگان
 من که گزیده اید، «اتقوا ربکم» پرهیزد از حشم و عذاب خداوند خویش، «للدین
 احسبوا» ایشانراست که بیکوئی کردند و بیکو در آمدند در اسلام، «فی هدده الدینیا
 حصة» درین جهان بیکوئی، «و ارض الله واسعة» و زمین خدای فراخ است، «انما
 یوفی الصارون اجرهم بغير حساب»^(۱۰) هر اربین بیست که بشکمیایان میبارد
 مرد ایشان بی شمار و می انداره

«قل انی امرت» بگو ای محمد مرا فرمودند، «ان اعبد الله» که الله را پرستم،
 «مخلصاً له الدین»^(۱۱) پاک دارنده او را پرستش خویش
 «و امرت لان اکون اول المسلمین»^(۱۲) و فرمودند مرا مآلک اول کسی باشم
 از کردن نهاده گان

«قل انی احاف» بگو من میترسم، «ان عصیت ربی» اگر سر کشم از خداوند
 خویش و نافرمان باشم، «عذاب یوم عظیم»^(۱۳) ترسم از عذاب دوری مررکت
 «قل الله اعبد» بگو الله را پرستم، «مخلصاً له دینی»^(۱۴) پاک دارنده او را

پرستش خویش

« فاعبدوا ما شئتم من دونه » می پرستید هر چه خواهید و سرود آرد ، « قبل ان الحاسرين الذين حرروا انفسهم » نگو زبانکاران ایشانند که از خویشش درمآسند ، « واهليهم يوم القيمة » و از کسان خویش درمآسند و در رستخیز ، « الادلك هو الحمران المسين ^(۱۵) » آگاه باشد ^(۱۵) که زبانکاری آشکارا آست

« لهم من فوقهم ظلل من النار » سر رس ایشان طبقهائی از آتش ، « ومن تحتهم ظلل » و زیر ایشان طبقهائی از آتش ، « ذلك يحوف الله به عباده » این آست که الله میترساند مآن سد کان خویش را ، « يا عباد فانقون ^(۱۶) » ای سد کان من پرهیزید از [حشم و عذاب] من

« والذين اجتسوا الطاعوت » و ایشان که پرهیزیدند از پرستیده های باسرا ، « ان يعبدوها » که آزار نرسند ، « وانا بوا الى الله » و ما الله گشتند سید کی ، « لهم الشرى » ایشانراست شارت ، « فشر عبادى ^(۱۷) » شارت ده سد کان مرا

« الذين يستمعون القول » ایشان که مسح می پیوسد از تو ، « فيسمعون احسنه » و بی مسرد سکوتر آن ، « واولئك الذين هديهم الله » ایشان آسند که راه سود الله ایشانرا ، « واولئك هم اولوا الالباب ^(۱۸) » و ایشانند که در کآمد و حردمندان

« افمن حق عليه كلمة العذاب » کسی که در و درست گشت و عید الله و در علم الله سرای عذاب گشت ، « افات نقصد من في النار ^(۱۹) » باش توانی که از آتش سرون آری آکس را که [گفت من آست که] او در آتش است ؟

« لكن الذين اتقوا ربهم » ایشان مازی که پرهیزیدند از حشم و عذاب خداوند خویش ، « لهم عرف » ایشانراست و رکدها ^(۲) ، « من فوقها عرف » از برهای آن میر و رکدها ، « منية » محشورین و سیمین بر آورده ، « تحرى من تحتها الابهار » سرود ریز در حتان آن حویها ، « وعد الله لا يخلف الله الميعاد ^(۲۰) » وعده ایست که

۱- نسخة الف بيد ۲- و رکد مرکب از و ر = بر + کد بمعنی حابه

یعنی بالا حابه

الله داد، مکنده الله وعده خوش را حر میگوئی

«الم تر ان الله انزل من السماء ماءً» سبی که الله فرو فرستاد از آسمان آمی، «فصلكه يابيع في الارض» براند آبرو چشمه چشمه در زمین، «ثم يخرج به ررعاً» پس می بیرون آورد آن گشت راز، «محتلماً الواه» حدا حدا رنگهای آن، «ثم يهيج» آنکه پس خشک شود، «فتراه مصرراً» آبراسی ررد گشته، «ثم يجعله حطاماً» آنکه آبرو خرد کند ریره ریره، «ان في ذلك لذكرى لاولي الابصار»^(۲۱) در آنچه نمودم یاد کردی است و یاد کلاری خردمندان را

النوبة الثانية

قوله تعالى «امن هو قات» - قرأ ابن كثير و نافع و حمزة «امن» تنصيف الميم، وقرأ الآخرون بتشديدها، فمن شدد فله وحيان احدهما ان يكون الميم في «ام» صلة، ومعنى الكلام استعظام وحواله محدود، «مجاره» امن هو قات كمن هو عير قات؟ والوجه الآخر انه عطف على الاستعظام، «مجاره» الذي جعل الله انداداً حراً ام من هو قات؟ ومن قرأ بالتنصيف فهو الف استعظام دخل على «من» معناه اهدا العات كالأدى جعل الله انداداً؟ وفيل الالف بمعنى حرف النداء، تقديره يامن هو قات ومعنى الآية فل تمتع بكفرك فلان لك من اصحاب النار يا من هو قات آماء الليل امك من اهل الجنة هذا كقول العائل فلان لا يصلي ولا يصوم فامن يصلي و يصوم امش و فيل المصادي هو الرسول صلى الله عليه وسلم والمعنى يامن هو قات آماء الليل

«فل هل يستوى الذي يعلمون والذين لا يعلمون» - معنى قوت درین آیت فام است دربار مصطفی را علیه السلام پرسیدند ای الصلاة افضل؟ فقال «طول الصوت» فسعى الصلوة قوتاً لانها بالقيام تكون وقال النبي (ص) «مثل المحاهد في سبيل الله كمثل العات الصائم» يعنى المصلی الصائم، ثم فيل للنداء صوت لانه اما يدعو به قائماً في الصلوة فلان ركوع او بعده و در قرآن صوت است بمعنى اقرار بعبودیت كقوله «وله

من فی السموات والارض کلُّ له قانتون ، ای - مقرّون معبودیتہ وقبوت است معسی طاعت کقولہ « والقانتین و القانتات ، ای - المطیعین و المطيعات ، وقال تعالی « ان ابراهیم کان ائمةً قانتاً لله ، ای - مطیعاً

« آماء اللیل » ساعاتہ ، واحدها « آی » و « ای » - این آیت تحریر است بر مابر شب ، حماسه که مصطفی علیه الصلوۃ والسلام فرمود فرا معاد حیل « الا ادلک علی ابواب الحیر الصوم حنة والصدقة تطیء الحظنة و صلاة الرّحل فی حوف اللیل ، « ساحداً و قائماً » یعنی مصلیاً و قال ربیعۃ بن کعب الاسلمی کنت استمع رسول الله (ص) فاعینته بوصوه و حاجته فقال لی سل ، فقلت اسئلك مرافقتک فی الحنة فقال او عر ذلك ، قلت هو ذلك ، قال فاعنی علی هسک مکسرة التّحود ، ای - مکسرة الصّلاة

« یحذر الآخرة و یرحوارحمه ربه » - این آیه بقول ابن عباس در شأن ابی نونکر صدیق فرو آمد ، و بقول ابن عمر در شأن عثمان عثمان فرو آمد کلی گفت در شأن ابی مسعود و عمار و سلمان فرو آمد

« قل هل یتوی الدّین یتعلمون و الدّین لا یتعلمون » ای - کما لا یتوی العالم و الحاحل لا یتوی المطیع و العاصی و قيل « الدّین یتعلمون ، هم المؤمنون الموقنون ، « و الدّین لا یتعلمون ، الکافرون المرتابون و قيل « الدّین یتعلمون ، مالهم و علیهم ، و الدّین لا یتعلمون ، ذلك « اما یتدکّر اولوا الالباب » ایها لیساسوآء فان قسمة کل امرئ ما یحسبه

« قل یا عبادی الدّین آموا اتقوا ربکم » مامنتال او امره و احتساب بواحه ، « للدّین احسوا فی هذه الدّیة » ای - اطاعوا الله فی الدسا ، ای - قالوا لا اله الا الله و ثبوا علی ایمانهم و عملوا صالحاً لهم حسنة فی الآخرة و هی الحنة و الکرامة این قول مفاقل است میگوید ایشان که در این جهان میگوکار بودند و فرمان بردار و موحد ، ایشانراست دران جهان بهشت و کرامت مهدی گفت در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی للدّین

احسبوا حسنة في هذه الدنيا وهي الصحة والعافية والثمنا الحميل وبهاء الوجه وور القل
 ميگويد ايشان كه ايمان آوردند و ميگو در اسلام مانند ويران يا ستايند؛ ايشان است
 در دنيا صحت و عافيت و ساي ميگو، بهاي ظاهر و نور ماطن و قيل معناه لهم في
 هذه الدنيا مباحر حس و هو مدينة الرسول (ص) - ايشان كه در اسلام آمدند ايشان است
 در دنيا هجرت گاهي ميگو مدينة رسول الله عليه افضل الصلوات تا هجرت كنند مدينة،
 فذلك قوله « وارض الله واسعة » و قيل رل في مباحري الحشة و قال سعيد بن
 حنير من امر بالمعاصي فليهرب

« اما يوفي الصارون احرهم بعير حساب » الذين صروا على دينهم فلم يتركوه
 للادي قيل رل في حفر بن ابي طالب و اصحابه حيث لم يتركوا دينهم
 لما اشتد منهم البلاء و صروا و جاهدوا و قال علي (ع) « كل مطيع يكال له كالأ و
 يورن له و رناً ألاً الصار من فانه يحتي عليهم حشا » وفي الحر يؤتى ما هل البلاء فلا نصيب
 لهم ميراث و لا يشر اهم ديوان و نصت عليهم الا حرم حساب حتي يتمي اهل العافية
 في الدنيا ان احسادهم تفرص بالمقارص مئاً نذهب به اهل البلاء من الفصل و سئل النبي
 (ص) اي الناس اشد بلاء قال « الاساء من الامتل فالامتلى يتلى الرجل على حسب
 دينه فان كان في دينه صلأ استد لآؤه و ان كان في دينه رفة هوّن عليه فمارال كذلك
 حتي يمشي على الارض ماله دب » و قال صلى الله عليه وسلم « ان العبد اذا سقت له
 من الله مربة لم يلعبها بعلمه ابتلاء الله في حسنه او في ماله او في ولده تم صتره على ذلك
 حتي يلعبه المربة التي سقت له من الله و ان عظم الحرآ مع عظم البلاء و ان الله عز وجل
 اذا احبّ قومأ ابتلاهم فمن رضى فله الرضا و من سخط فله السخط »

« فل ابي امرت ان اعد الله » اي - بان اعد الله « محلاً له الدين » اي - التوحيد

لاشرك به شيئاً

« و امرت لان اكون » اي - لاجل ان اكون « اول المسلمين » من هذه الامة فاحلص

له العبادة قبل امتي

« قل ابي احاف ان عصيت ربي » و عدت صهره « عذاب يوم عظيم » ، و هذا حين
دعى الى دين آتائه و قل المراد به ائمة وقيل مسوح و قيل مرت قل ان
عز الله له ما تقدم من دسه وما تأخر

« قل الله اعد محطاً له ربي » اى - فدامت لك ما امرت به ، « فاعدوا » يامعشر النصارى
« ما شئتم من دونه » - هذا امر توبيخ و تهديد كقوله « اعملوا ما سئتم » « اعملوا على
مكاتبتكم » « فمن ساء فلا يؤمن ومن شاء فليكفر » « قل آمنوا به اولاً تؤمنوا » « قل استهزؤا »
« فاستطروا و ارتقموا » كلها كلمات حرجت محرحة الاستعلاء

« قل ان الحاسرين الذين خسروا انفسهم و اهلهم » - قيل له حسرت ان حالفت
دين آتاك فابرل الله « قل ان الحاسرين الذين خسروا انفسهم » بالتخليد في النار ، و اهلهم ،
بابهم لم يدخلوا الجنة فيكون لهم اهلون من الجوراعين و ليس في النار اهل و قيل ان
عباس ان الله جعل لكل اساساً مراً في الجنة و اهلاً فمن عمل طاعة الله كان ذلك الممرل
و الاهل له و من عمل معصية الله دخل النار و كان ذلك الممرل و الاهل لعنه ممن
عمل طاعة الله ، « الادلك هو الحسبان المين » حين استبدلوا بالجنة ماراً بالذرات دركات
« لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل » لان النار تحيط بهم كما قال
« احاط بهم سرادقها » و سقى النار ظله لعلطها و كتافتها و لانها تسع من النظر الى ما
فوقهم و قل الظلل - الاطباق و قال في موضع آخر « لهم من جهنم مهاد و من فوقهم
عواش » اطباق النار دواش و اطباق الجنة عرف و الماصون في الدك الاسفل من النار و اما
حاربان يسمى ما تحتهم ظلالاً لا ، اطباق فوق محتهم ، و الظلله هي ما اظلك من فوقك ،
« ذلك يحوف الله به عباده » اى - ذلك الذى وصف من العذاب ، يحوف الله به عباده في القرآن
ليؤمنوا ، « يا عباد فاهون » و جدوى و اطعموني

« و الذين احتسوا الطاعوت ان يعبدوها » - كل من عبد شيئاً عز الله فهو طاع
و معبوده طاعوت و الناء ناصلة هي في الطاعوت كهي في الملكوت و الحبروت
و اللاهوت و الماسوت و الرحموت و الرهبوت ، « و ابانوا الى الله » اى - رجعوا الى عباده الله

« لهم الشرى » في الدنيا بالحجة في العقبى « و نشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » متال هذا الاحسن في الدنيا ان « ولى القليل اذا طلب بالذم فهو حسن ، فاذا عا و رضى بالذمة فهو احسن ، و من حرى بالسنة المنة متلها فهو حسن فان عا و عفر فهو احسن ، فان ورن او كالم فعذل فهو حسن فان ارحح فهو احسن ، فان ائرن و عدل فهو حسن وان طفف على هسه فهو احسن ، فان رد السلام فقال « عليكم السلام فهو حسن ، فان قال « عليكم السلام ورحمة الله فهو احسن على هذا العيار فان حرج را كبا فهو حسن فان فعله راحلا فهو احسن فان غسل اعصاه في الوضوء مرة مرة فهو حسن ، فان غسلها ثلاثا ثلاثا فهو احسن فان حرى طالعه مثل مظلمته فهو حسن ، فان حاراه حسن فهو احسن فان سجد او ركع ساكتا فهو حائر والحائر حسن وان فعلها مستحبا فهو احسن و ينظر هذه الآية قوله عز وجل لموسى عليه السلام « مجدها بقوة و اُمر قومك يا حنوا حسبا » ، و قوله « و اتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم » قال ابن عباس « آمن ان يكرر بالنبي (ص) فحاه عثمان ، عبد الرحمن بن عوف و طلحة و الزبير و سعد بن ابى وقاص و سعيد بن زيد فسألوه و احرمهم ما حاه و امرت فيهم « و نشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » يعنى يستمعون القول من اني فكر فيتبعون احسنه و هو قول لاله الا الله و در اسلام عثمان رضى الله عنه ، روايت كرده اند اصحاب احاز كه عثمان مردى بود سخت دما روى بيكوفت خوش سخن شرمگن حلىتى و هستى بيكوداشت و كس بحمال وى نبود در آن عصر و رن سخاوسته بود و رسول خدا صلوات الله و سلامه عليه و حترى داشت نام وى رقيه ، و عثمان سخاوست كه او را برى كند اما پيش از وى عتبة بن ابى لهب او را سخاوست و بوى دادند ، عثمان اندوهگن شد ، بر حاست و در خانه مادر شد و حاله وى آسا بود و حاله وى كاهنه بود ، گفت اى عثمان خبر دارى كه يتيم موطالب چه ميگويد ؟ ديبى بو آورده و كارى بو بر سخته ، همى كويد كه من رسول خدا ام سمار همى فرمايد و روره وركوة و ديگر حررات و پوستى ما خوشان و قرانات عثمان گفت اى حاله مرا ازين سخن هيچ خبر دست ، اما در دلم اين سخن حاي گرفت و اثرى تمام كرد ، عثمان

گفت و مرا با ابو بکر دوستی بود معایت ، برحمتم و بزرگ وی شدم و این سخن ماو
گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد ، ابو بکر نداست که از عالم عیب
دری در دل وی گشاید و حلقه دل وی محسوسند و او را بر سر راه آوردند در نصیحت
بمعروود گفت ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری و زیرک ، مصلحتی که پرستش حماد
به کار برکنان است و نه مقتضای عقل ؟ اگر تو رسول را سببی کار بر تو روشن شود و چنان
دام که این سد گشاده گردد ، عثمان برحمت و رفت تا بصورت آن مهتر عالم رسید
ولد آدم صلوات الله و سلامه علیه ، گفتا چون چشم من مروی افتاد مهر و محبت وی همه
دل من گرفت ، کوئی شمع در سینه من میروحتند و از کمرگاه عیب کمیدی مصلحت
رسول خدا علیه الصلوة والسلام آثار آن در چهره من دیدید ، گفت ای عثمان من فرستاده
الله ام ، وحی کرار و پیغام رسان او بتو و همه جهانیان ، بگو لا اله الا الله محمد
رسول الله ، عثمان کلمه شهادت گفت و رسول با ایمان وی شاد گشت ، آنکه سرور گزاری
بر ساعد که رقیه را از عتله بازستد و نه عثمان داد و از مکتوبی که هر دو دیدند ، مردمان
گفتند جمع الشمس و القمر - ماه و آفتاب بهم رسد روی ع عائشه و االت کان
رسول الله (ص) مصطحفاً فی سته کاشفاً عن فحیده او سایه فاستأذن ابو بکر فادن له وهو
على تلك الحال يتحدث ثم استأذن عمر وادن له وهو كذلك يتحدث ثم استأذن عثمان
فجلس رسول الله (ص) و سؤی ساه فلما حرج قالت عائشة دخل ابو بکر فلم تهتس
له ولم تساله ثم دخل عمر فلم تهتس له ولم تساله ثم دخل عثمان فجلست و سؤیت ثابك؟
فقال الا استجی من رجل تستجی منه الملكة و قال « لكل نبي رفيق و رفيق في الحنة
عثمان » و عن انس قال لما امر رسول الله (ص) بسعة الرضوان كان عثمان رسول رسول الله
(ص) الى هبة فبايع الناس فقال رسول الله (ص) « ان عثمان في حاحه الله و حاحه رسوله
فصرب ما حدى يديه على الاخرى فكانت يدا رسول الله (ص) لعثمان حرأ من ايديهم لا يفهم
قوله « اولئك الذين هديهم الله » لديه « و اولئك هم اولوا الالباب » ای -
اولوا العلم بالله

« افس حق عليه كلمة العذاب افات تمقد » - تكرر الف الاستفهام في هذه الآية من الطب الخطاب و اشدا الوعيد « حق عليه » اي - وحب عليه عدلاً في علم الله ومن حكمه امه في النار ، افات يا محمد تمقد من النار وقوله « كلمة العذاب » قوله « لأملأن جهنم » ، وقيل « هؤلاء في النار ولا نألي » قال ابن عباس يريد انا لهب وولده درصت دور حيان كفته اند كه اكر كي اريشان برور روش سرار رمين مردارد ، همه حبان تاريك شود ارسياهي و تار كي ايشان ، چشم ارقق باشد لقوله « و يحشر المحرمين يومئذ رفاقاً » ، بروي ساه باشد لقوله « و تسود وجوه » ، سر گردن ساهان علق باشد لقوله اذ الاعلال في اعاقهم » ، بردست هاشان رصير بود لقوله « و السلاسل » ، نرياه ايشان سد بود لقوله « ان لدينا كلالاً » ، حاه سان قطر ان بود لقوله « اسرائيل من قطر ان » ، حور دشان حميم و رقوم بود ، و او ياشان از كرسكي بود ، حايها ايشان تمك بود ، ديوشان فري بود ، كريبه سيار كسد و فريادشان ترسد ، رسهار حواهد و ريسهارشان بدهند چون بوميد شود گوئند « سوآء علينا اجر عما ام صرنا مالنا من محيص »

قوله « لكن الذين اتقوا ربهم لهم عرف مسية » اي - لهم في الجنة مبارل ربيعة من فوقها مبارل ارفع منها و احسن ، « تحرى من تحتها الانهار » اي - من تحت اسرارها انهار الماء و اللس و الحمر و العسل « وعد الله » صب على المصدر ، اي - وعدهم الله تلك العرف و المبارل وعداً لا يحله من النبي سعيد الحدري عن النبي (ص) قال « ان اهل الجنة يترآؤن اهل العرف من فوقهم كما تترآؤن الكدوك الذري في الافق من الشرق و العرب لتفاصل ما بينهم » ، قالوا تلك مبارل الاساء لا يلعبها غيرهم ، قال « بلى و الذي يهدي سده رجال آمنوا بالله و صدقوا المر لمين »

« الم تر ان الله امر من السماء ماء » - يريد المطر و كل ماء في الارض و اصله من السماء يرله الله من السماء الى العم ثم يرله من العم الى الارض ثم يحري من العيون ، « فسلكه » اي - ادخله ، « ياسع » جمع يسوع وهو الماء الذي يخرج من الارض ، و « يابيع » صب على الحال و قيل السوع - موضع الذي يخرج منه الماء كالعيون و الامار

فیکون نصاً علی الطرف ، ای - فی یمایع فیکون « فی الارض » صفهٔ لباس - مع « نتم » یحرج به رزغاً محتلاً الوانه ، ای - اصافه کالتر والشعیر و ساکرا الحبوب و فیل « الوانه » من الصفرة والحمرة والحصرة و غیرها ، « نتم یمح » ای - نتم حفاه ، تقول هاج الزطاب اذا دوی ، « فتراه » بعد حصرته « مصفراً » لیسه ، « ان فی ذلك » ای - فما ذکرته لكم « لذكری » ای - عطه و تمکراً ، « لاولی الالباب » یتمکرون فیدکرون ان هذا یدل علی توحید الله

الموبة الثالثة

فوله « اتمن هوفات آماء اللیل ساحداً وقائماً » - الصوت - القمام ما ذاب الخدمة طاهر أو باطئاً من غیر فتور ولا تقصیر یحذر العذاب الموعود فی الآخرة و برحو المواب الموعود صفت قومی است که پیوسته بر درگاه الله در مقام خدمت باشد ، بوقت نماز بهاد ایشان نکلت عین تعظیم کردد و ارجح جل گناه همواره ما سور و حسرت باشد یکی از بزرگان دین گفته فرمانهای الله مرر که باید داشت ، به پیدا که قرب الله در کدام فرماست و از مهمیات حمله بر هیر باید کرد ، به پیدا که بعد الله در کدام بهی است و گفته اند فرمان الله نگار داشتن از دو وجه است یکی محکم عودیت ، یکی محکم محبت ، و حکم محبت بر تو است از حکم عودیت ، زیرا که محبت پیوسته در آرزوی آن باشد که دوست او را خدمتی فرماید ، پس خدمت وی همه احتساری بود ، هیچ اگر اهی در آن نه ، منت پذیرد و هیچ منت بر نهادن و گوش بمکافات داشتن نه باز خدمتی که از روی عودیت رود در آن هم احتسار بود هم اگر اهر ، هم نواب حوید هم مکافات طلبد ، این مقام عابدان است وعائمه مؤمنان و آن صفت عارفان است و مرلت صدیقان ، هر گز کی برابر باشد این سعمت فایع شده وارر از ولی نعمت باز مانده و آن بحصرت رسیده و در مشاهدهٔ دوست ساسوده ؟

پیر طریقت گفت من چه داستم که پاداش بر روی دوستی تاش است ، من همی پنداشتم که همیشه خلعت پاداش است ، کون دریافتم که همه یافتها دریافت دوستی لاش است

« قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون » - علم سه است علم حری و علم الهامی و علم عسی ، علم حری گوشها شود ، علم الهامی دلها سود ، علم عسی حابها شود علم حری بظاهر آید تا زبان گوید ، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید علم عسی صحت آید تا وقت گوید علم حری مروایت است ، علم الهامی مهدایت است ، علم عسی معایت است علم حری را گفت « فاعلم انه لا اله الا الله » ، علم الهامی را گفت « ان الدين اوتوا العلم من قبله » ، علم عسی را گفت « رعلماء من لدنا علماً » وورای این همه علمی است که وهم آدمی بدان نرسد و فهم اراں درماد ، و ذلك علم الله عروحل سفسه علی حقیقته ، قال الله « ولا يحيطون به علماً »

حمید را گفتند این علم ارکحامیکوئی؟ گفت اگر ار « کحاه » بودی پرسدی « قل ما عبادي الذين آمنوا ائقوا ربكم » - این خطاب ما قومم است که مراد من خویش موافقت حق بدادند و رضای الله بهوان من برگردند تا صفت عبودیت ایشانرا درست گشت ، و رب العالمین رهم اصاف برایشان کشید که « یا عاری » مصططمی علیه الصلوة والسلام گفت « من ممت سفسه فی ذات الله آمه الله من عذاب يوم القيمة » نویرید مصططمی گوید اگر فردای قیامت مرا گوید که آرزوئی کن ، گویم آرزوی من آست که بدورح اندرآیم و این من را بر آتش عرص کم که در دنیا ارو بسیار پیچیدم و رجوعی کشدم النفس مرآئیه فی الاحوال کلمها مفاصة فی اکثر احوالها مشر که فی بعض احوالها حثات من بسیار است و مبهوده های وی بهمار است ، ما دنیا آرام کرد ، حرام ستاید ار معصیت سدیشد و آرا حرد دارد ، طاعت کاهلی کند ، در خدمت عب آرد و رباء خلق خود ، ان حصلتها همه آست که سم روال ایمان در آست سده آنکه در صفت عبودیت درمت آید که در خدمت خود رامقصر ببید ناعجب میار ، دنیا بچشم ما ببید تا ماوی بیارماد ، خلق بچشم عاخری نگرد تا ار ریا آمن گردد ، من را دشمن کرد تا ماوی مواهت نکند ، و خویشتن را حقیقت سده داند تا پای ار سدسد کی بیرون سهد ، چون این صفات در وی موجود گشت ، ممره وی آن بود که رب العزة

گفت « للذین احسوا فی هذه الدنیا حسنة » - در دنیا او را صحت و عافیت بود، ثنای
 سکو و دگر پس ندیده، نور دل افروده و سیمای صالحان یافته، و در عقی ناین دولت و
 مرلت رسیده که « لهم عرف من فوقها عرف منبیه » آمین من تکذّر الصّوة و الاحراح
 من الحجة، قال الله عزّوجلّ « وهم فی العرفان آمنون » مؤمن از حاک برحاسته و ارشمار
 پرداخته و از دورج رسته و در بهشت آمن نشسته، از عذاب قطعیت رسته و با وصال دوست
 آرامیده همه راحت ببید شدّت نه، همه اکرام سد اهانت نه، همه شادی سد اندوه نه،
 همه عزّ و بید مدّت نه، همه خوانی بید پیری نه، همه رندگی سد مرگ نه، همه رضا
 سد سخط نه، دیدار سد حجاب نه مصطفی علیه الصّلوٰة و السلام گفت « من یدخل
 الحجة یعم لایموس و لا تنلی ثنائه و لایهی شانه یبادی مبادر ان لکم ان تصیحوافلا تسقموا
 انداء و ان لکم ان تحبوا فلا تموتوا انداء و ان لکم ان تشبوا فلا تهرموا انداء و ان لکم
 ان تسعموا فلا تنبؤسوا انداء »

فوله « وعد الله لا یحلف الله المعاد » - وعدا المطعین الحجة و لا محاله لا یحلعه و
 وعدا الثائین المعصرة و لا محاله یعم لهم و وعدا المریدین الفاصدین الوحد و الوصول و ادا لم
 تقع لهم فترة فلا محاله یرصدق وعده

فوله « الم تر ان الله ازل من السماء ماءً فسلکة یناسع فی الارس » - الاشارة
 فی هذه الآیة الی الانسان یكون طفلاً ثم شاماً ثم کهنلاً ثم شیخاً ثم یصر الی ازل العمر
 ثم آخره یحترم، و یقال ان الررع مالم یأخذ بالحفاف لا یؤحد منه الحب الّذی
 هو المقصود منه کذا لک الانسان مالم یحل من نفسه لا یرد له قدر و لا قمة

۳ - النوبة الاولى

فوله تعالی « اقص شرح الله صدره » ناش کسی که بار کشاد الله بر و ر و ا دل
 ویرا، « للاسلام » کردن نهادن را، « فهو علی نور من ربه » تا او بر روشنائی است

از خداوند خویش، « قَوْلٌ لِّلْقَاسِمَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ » وبل مرین و تها
 سحت دلان را ارباد خدا، « اُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ ^(۲۲) » ایشان در گمراهی آشکاراند
 « اللَّهُ نَزَلَ اِحْسَى الْحَدِيثِ » الله فرو فرستاد مدرک میگویند سخن، « كَسَانَا
 مِثْلَانِهَا » نامه بی هموار ماسد یکدیگر در میگوئی و راستی، « مِثْلَانِ » دوتو دوتو و
 دیگر باره دیگر باره، « تَقْشَعْرُ مَهْ » لرزد و حیرد از آن، « حُلُودِ الدِّينِ يَحْشَوْنَ
 رِبَهُمْ » پوست ایشان که از خداوند خویش میترسد [و مویهای ایشان ارباد کرد و عید]،
 « ثُمَّ قَلِيلٍ حُلُودِهِمْ وَقُلُوبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللَّهِ » آنگه بیاراند پوستها و مویهای ایشان
 بر تنها و دلهای ایشان ما حدای [چون وعده او و مهر مانی ارباد کند]، « ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ »
 این راه موی الله است، « يَهْدِي نَهْ مِنْ يَشَاءُ » راه میساید مان او را که میخواید واهد
 [مان موم و آمد]، « وَمَنْ يَضِلَّ اِلَّا اللَّهُ » وهر که الله او را براه کرد، « فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ^(۲۳) »
 او را راهمائی نیست

« اَمْسِ يَتَّقِي نَوْحَهُ سَوَاءَ الْعَذَابِ » مان آفکس که بر روی خویش از آتش
 می پر هردودند عذاب از خود باز میدارد « يَوْمَ الْقِيَمَةِ » روز رستخیز [او چون رستگاران
 است] « وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ » وگویند ستمکاران را « ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ^(۲۴) »
 چشید پاداش آنچه میکردید

« كَذَبَ الدِّينِ مِنْ قُلُوبِهِمْ » دروغ در گرفتند پیغامبران را ایشان که پیش از موم
 تو بودند، « فَاتَّيَهُمُ الْعَذَابُ » تا بایشان آمد عذاب، « مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ^(۲۵) »
 از اصحا که نداستند

« فَاذْقَهُمُ اللَّهَ الْحَرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » تا چشاید الله ایشان را رسوائی در
 رد گمانی این جهان، « وَلِلْعَذَابِ اَلَا حَرَّةٌ اَكْبَرُ » و عذاب آن جهان بهتر و سر گبر
 « لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ^(۲۶) » [حون مك آمد] اگر دانستی

« وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ » ردیم مردمان را « يَسْ
 قُرْآنِ » از هر سائی، « لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ^(۲۷) » تا مگر پند پذیرد
 « قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ » قرآنی تاری می هیچ کزی، « لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ^(۲۸) »

تا مگر از عذاب من برهید

« صرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا » رد الله مسلمان و مشرك را ، « رَحَلًا » فيه شر كآء ، مردی
علام که دروا ساراں باشد چند كس جدا وندی ، « متشاكمون » ما يكديگر تنگ حوی
و ناسار كار ، « و رَحَلًا » سلمًا لرحل و مردی علام رسته از اساراں يك حواحه را ،
« هل يستويان مَثَلًا » هر كړ يكساں باشد هر دو در صفت ؟ « الحمد لله » ستایش
[ميگو و سراواری جدای وصف يكتائي] الله راست ، « بل اكثرهم لا يعلمون » (۲۹) بلکه
بيشتر ايشان نادانند

« انك ميت » تو مرده می [روزی] ، « و انهم ميتون » (۳۰) ، و ايشان مرده اند
[روزی]

« ثم انكم يوم القيمة » پس آنكه شمار و در ستاخر ، « عدد و انكم تحتصمون » (۳۱) ،
برديك جدا وند حویض حصصها خواهد كرد

« فمن اعظم ممن كذب علي الله » پس كست ستمكار تر از او كه دروغ گوید
بر جدای ، « و كذب بالصدق ادعاء » و راستی كه ناو آید دروغ شمرد ، « ليس
في جهنم مثوى للكافرين » (۳۲) ، در دوزخ سكاهي سنده مست ما كروید كائرا ؟

الموة الثانية

فوله « افس شرح الله صدره للإسلام » ای - وسعه لقبول الحق ، « فهو علي نور »
ای - علي معرفه « من ربه » و قبل علي بيان و بصيرة و فصل التور القرآن فهو
نورٌ ليس تمسك به وفي الكلام حذف ، ای - من شرح الله صدره للإسلام فاهتدى كمن
فسي الله قلبه فلم يهتد « روى عبد الله بن مسعود قال تلا رسول الله (ص) « افس شرح الله
صدره للإسلام فهو علي نور » فلما يا رسول الله فما علامه ذلك؟ قال « الامانة الي دار الحلود
والتحافي عن دار العرور و التأهب للموت قبل مرور الموت » قال المعسرون برلت هذه الآية
في حمرة و علي و اني ليهب و ولده فعلي و حمرة ممن شرح الله صدره للإسلام و انو ليهب
و ولده من الذين هست قلوبهم من ذكر الله فذلك فوله « فويلٌ للقاسية قلوبهم من ذكر الله »

القلب القاسى الناس الذى لا يسمع فيه الايمان ولا الوعد وقيل القاسى الحالى عن ذكر الله ، و « ذكر الله » القرآن

« اولئك فى صلالٍ ميم » - قال مالك بن دينار ما صرت احدث بمقوله اعظم من قسوة قلب وما عصب الله على قوم الا ربع منهم الرحمة وعن جعفر بن محمد قال « كل فى مباحة الله عز وجل موسى عليه السلام يا موسى لا تطول فى الدنيا املك فيفسو قلبك والقلب القاسى متى بعيد وكى خلق التناث حديد القلب تحف على اهل الارض وتعرف فى اهل السماء » وقال السى (ص) « تورث القسوة فى القلب ثلث حصال حب الطعام وحب النوم وحب الراحة »

« الله رل احسن الحديث » - عن عون بن عبد الله قال قالوا يا رسول الله لو حدثتنا « فزلت » الله رل احسن الحديث ، والقرآن احسن الحديث لكونه صدقاً كله وقيل احسن الحديث لمصاحته واصحاره وقيل لانه اكمل الكتب واكثرها احكاماً « كتاباً متشابهاً » يشبه بعضه بعضاً فى الحق والحس والبيان والصدق ويصدق بعضه بعضاً ليس فيه تماقض ولا اختلاف وقيل « متشابهاً » يشبه اللفظ اللفظ والمعنى المعنى غير مختلفين

« متامى » - فى المتامى وحيان من المعنى احدهما ان يكون تنبى قصصها واحكامها وامتثالها فى مواضع منه كقوله « ولقد آتيناك سبعا من المتامى » فالقرآن كله متامى والوجه الثانى ان تكون المتامى جمع متامى وهو ان يكون الكتاب مردوحاً فيه ذكر الوعد والوعد ودكر الدنيا والآخرة ودكر الجنة والنار والتواب والعقاب وحه اول معنى آتست كه ان قرآن نامہ ایست دو تو دو تو و دیگر مارہ دیگر مارہ و بروحه دوم معنی آتست كه نامہ ایست حت حت ، سخن درواری دو گوہ « متامى » معمل من تبت و تبت محفف و متقل بمعنی واحد و هو ان تصيف الى الشىء مثله وقيل سعى « متامى » لان فيه السبع المتامى وهى العاتحة قال ابن جرير لما كان القرآن محالاً لطعم الشر و نترهم جعل اسماءه محالاً ما سموا به كلامهم على الحملة والتفصيل فسمى حملته قرآناً كما سموه ديواناً وكما قالوا قصيدة وحطبة ورسالة قال سورة ، وكما قالوا بيت ،

آية ، وكما سميت الامات لآتماق اواحرها قواى ، سَمَّى اللهُ القرآنَ لآتماق حوائم
الآى فيه متامى

« تشعّر منه حلود الدين يحشون ربهم » - القشعريرة - تقصيع يعمرو حلد الاسان
وشعره عبد الحوف والوحل وقيل المراد من الحلود القلوب ، اى - اذا د كرت آيات العذاب
افشعرت حلود الحائمين لله واذا د كرت آيات الرحمة لامتو سكنت قلوبهم كما قال تعالى
« الا تذكر الله تطمئن القلوب » ، وحقيقه المعنى ان قلوبهم تصطرب من الوعيد والحوف ويلين
من الوعد والرحاء روى العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله (ص) « اذا افشعرت
حلد العبد من خشية الله تحانت عذوبه كما يتحات عن الشجرة الياسة ورقها » وقال
(س) « اذا قشعرت حلد العبد من خشية الله حرّمه الله على النار » وقال قتاده هذا بعث
اولياء الله بعثهم بان تشعّر حلودهم من خشية الله ، تطمئن قلوبهم بتذكر الله ولم يمتهم بدهاب
عقولهم والعشيان عليهم اما ذلك فى اهل الدع وهو من الشيطان و قيل لاسماء بنت
ابى بكر كذب كان اصحاب رسول الله يفعلون اذا قرىء عليهم القرآن ؟ قالت كانوا كما
بعثهم الله عز وجل تدمع اعينهم وتشعّر حلودهم ، قال فقل لها ان انا سا اذ قرىء
عليهم القرآن حرّ احدهم معشياً عليه ، فالت اعون بالله من الشيطان وروى ان ابن عمر
مرّ برجل من اهل العراق ساط ، فقال ما بال هذا ؟ قالوا انه اذا قرىء عليه القرآن
وسمع ذكر الله سقط ، فقال ابن عمر انا لحشى الله وما سقط ان الشيطان يدخل فى
حوف احدهم ما كل هذا صنع اصحاب محمد (ص)

قوله « ذلك » اشارة الى الكتاب ، « هدى الله يهدى به من يشاء » اى - يوفيه
للإيمان وقيل « ذلك » اشارة الى الطريق بين الحوف والرحاء « يهدى به من يشاء ومن
يصل الله فماله من هاد »

« فمن نقي بوجهه سوء العذاب » - « نقي » - يعنى يتوقى ، وذلك ان اهل النار
يساقون السها والاعلال فى اعصابهم واللاسلاسل فتوقون النار بوجوههم قال عطاء ان الكافر
يرمى به فى النار مكوساً فاؤل شيء منه تمته النار ووجهه ، والمعنى لا يترك ان يصرف
وجهه عن النار وقال مقاتل هو ان الكافر يرمى به فى النار معلوله يذاه الى عقبه وفي عقبه

صحرة مثل الحبل العظيم من الكبريت تشتعل النار في الحر و هو معلق في عقه **حجر** وحمها على وجهه لا يطبق دفعها على وجهه للاعلال التي في عقه و يده و هذا الكلام محدود الحواب ، تأويله افس يتقى بوجهه سوء العذاب كمن يأتي آمناً يوم القيمة ؟
 « وقيل للطالمين ، اى - يقول الحرمة للكافرين اذا سحوا على وحوهم في النار
 « دوقوا ما كنتم ، اى - حرآء ما كنتم » فكسوس » من تكذيب الله ورسوله
 « كذب الدين من قلمهم ، اى - من قبل كفار مكة كذبوا الرسل » فاتهم العذاب
 من حيث لا يشعرون ، يعنى وهم آمنون عافلون عن العذاب و قبل لا يعرفون له مدفعاً
 ولا مرداً

« فاداهم الله الحرى ، اى - العذاب والهوان ، « في الحوة الدما ، يعنى احتواه
 احساس الذائق المطعوم ، « ولعذاب الآخرة » المعدلهم « اكبر لو كانوا يعلمون » - المعنى -
 لو علموا شدة العذاب ما عصوا الله ورسوله
 « ولقد صرنا للناس في هذا القرآن من كل متل ، رأ ما المصلحة في صرته ، يريد
 هاهنا تحويرهم بذكر ما اصاب من قلمهم من سلكوا سبلهم في الكفر ، « لعلمهم يتدكرون»
 اى - يتعطلون

« قرأنا عربياً » - صب على الحال ، « غير دى عوج ، اى - مستقيماً لا يحالف
 بعصه - صاً لان الشئ المعوج هو المختلف وفي رواية الصحاح عن ابن عباس « عردى
 عوج ، اى - غير مخلوق ، ويروى ذلك عن ما لك بن ابي ، وحكى عن سفيان بن عيينة
 عن سبعين من التابعين ان القرآن لس مخلوق ولا مخلوق بل هو كلام الله بجميع
 جهاته ، يعنى اذا قرأه فارى او كتبه كاتب او حفظه حافظ او سمعه سامع كان المقرؤ
 والمكتوب والمحفوظ والمسموع غير مخلوق لانه قرآن وهو الذى تكلم الله به وهو بعث
 من بعوث دانه ولم يصر ما لقرآنة والكتابة والحفظ والسمع مخلوقاً و ان كانت هذه الآلات
 مخلوقة فقد اودعه الله حل حلاله قبل ان ير له اللوح المحفوظ فلم يصر محالوا و كتب التوراة
 لموسى عليه السلام في الاواح ولم تصر مخلوقة و سمعه النبى (ص) من حرييل والناس
 من محمد (ص) وقال تعالى « فاحره حتى يسمع كلام الله » فسماء كلامه و ان كان

مسموعاً من في محمد (ص) و في بعض الاحبار ان النبي (ص) قال « ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس اما هي التكبير والتسبيح وقرآءة القرآن » فترد رسول الله (ص) من كلام الناس و بين قرآءة القرآن و هو يعلم ان القرآن في الصلوة يتلوه الناس بالنسبة فلم يجعله كلاماً لهم و ان اتوه بالقرآن محلوقة وذلك ان كلام الله لا يكون في حالة كلاماً لغوي حالة كلاماً للناس بل هو في جميع الاحوال كلام الله صفة من صفاته و بعث من بعوث دأته

فوله « صرب الله مثلاً » - هذا مثل صر به الله عروحل للمشارك و لما يعده من الشركاء و للموحد و المعبود الواحد الذي يعده والمعنى صرب الله مثلاً عدداً مملوكاً فيه عتة من ارباب يدعونه يأمره هداوسهه و يحتفلون عليه و عدداً مملوكاً لا يملكه الارب واحد فهو سلم لملك واحد سالم الملك خالص الرق له لا يتسارع فيه المتسارعون و هو الرحل السالم في الآية مثل صر به الله لنفسه يدل على وحدانيته و بهي منه الموت و حدت و وحدته اعلم الله تعالى بهذا المثل ان عدولهم من الاله الواحد الى آلهة شتى سوى ما فيه من العذاب في العاقبة هو سوء التدبير و الرأى الخطاء في طلب الراحة لانه ليس طلب رضا واحد كطلب رضا جماعة و الى هذا المعنى اسار يوسف عليه السلام « ارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار »

فوله تعالى « متشاكسون » اي - متصايقون محتفلون سيئته احلافهم كل واحد منهم يستحسبه بقدر صيبه فيه يقال رحل شكس شرس اذا كان سيئ الحلق محالفاً للناس لا يرضى بالانصاف قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب « سالماً » بالالف اي - حالصاً لاشريك و لا مسارح له فيه ، و قرأ الآخرون « سلباً » هتج اللام من عر الف و هو الذي لا يسارع فيه من قولهم هو لك سلم اي - مسلم لا مسارع لك فيه « هل يستويان مثلاً » اي - لا يستويان في المثل ، اي - في الصفة

وفوله تعالى « الحمد لله » ثم ربه عارض في الكلام ، اي - لله الحمد كله دون غيره من المعبودين و قيل تقديره فولوا الحمد لله شكراً على ذلك ، « بل اكرمهم لا يعلمون » موقع هذه التهمة و قيل « لا يعلمون » انهما لا يستويان مثلاً فهو لهما بل ذلك يعدون

آلهة شتى والمراد بالاکثر الکُلّ

« انک میّت و انهم میّتون » ای - انک ستموت و انهم سیموتون قبل اعلم الله بذلك ان الحلق للموت سواءٌ و ثلثاً یختلفوا فی موت النبی (ص) کما اختلفوا فی موت غیره من الانبیاء روى عن عائشة قالت قال رسول الله (ص) « ایها الناس ایما احده من اعمی اصیب بمصيبة بعدی فلیتغر بمصیبتہ می عن المصیبة الّتی تصیبه بعدی » و فی رواية اخرى قال (ص) « من اصیب بمصیبة فلیدکر مصیبتہ فی فانیها اصل المصائب و اشدّ بعصم

اصر لكل مصیبة و تحلّد

و ادا اعتزک و ساوس بمصیبة فادکر مصائبک بالنبی محمد

و قبل المراد بهذه الآية حتّ الناس علی الطاعة والاستعداد للموت ، قال النبی (ص) « ایها الناس ان اکیسکم اکترکم للموت ذکرأ و احرمکم احسکم له استعداداً الاوان من علامات العقل التحافی عن دار العرور والامانة الی دار الحلود و التروّ دلسکی القصور و التائب لیوم الشور »

فیه وفات مصطفي علیه الصلوة والسلام در سورة الانبیاء شرح کفتم وایضا وفات آدم کوئیتم صلوات الله علیه روایت کرده اند از کعب احبار گفت حواهد آمد در کتب شیخ بی آدم علیهما السلام که آدم را هر ار سال عمر بود ، چون روز کار عمر وی مآحر رسید و حی آمد از حق حلّ حلاله که یا آدم اوص وصیتک الی اسک شیخ فانک میّت - فررد خود راشیت وصیت کن که عمرت مآحر رسید و روز مرکت بر دیک آمد ، گفت یارب و کیف الموت - این مرگ چیست ؟ و صفت کن ، و حی آمد که ای آدم روح ار کالدت خدا کم و ترا بر دیک خویش آدم و کردار ترا حرا دهم ، ای آدم هر کرا کردار سکو بود حرا بیکو سد و هر کرا کردار بد بود حرا بید آدم گفت این مرگ مرا حواهد بود بر خصوص یا همه فررد نام را حواهد بود بر عموم ؟ فرمان آمد که ای آدم هر که خلوات حیوة چشد ناچار مرارت مرگ چشد ، الموت ناب* و کلّ الناس داخله ، الموت کأس* و کلّ الناس شاربها هر که در رید گانی در آمد ناچار از

در مرگ در آید ، فرارگاه عالمیان و مارگشتن گاه جهانیان گور است موعده ایشان
 رستخیز قیامت است ، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است پس هیچ اندیشه مهم تر از
 تدبیر مرگ نیست مصطفی علیه الصلوة والسلام گفت « الکثیر من دان نفسه وعمل
 لما بعد الموت » ، پس آدم ، شیت را حاضر کرد و او را حلیفه خویش کرد در زمین و
 او را وصیت کرد گفت « عليك تقوى الله و لروم طاعته و عليك مضاف الحجر فالرمها و
 اياك و طاعة النساء فانها شئت الورثة و شئت الشريكة و لا بد منها و كلما ذكرت الله
 فادكرالى حاسه محمد آ (ص) فامی رأیه مکتوباً فی سرادق العرش و اما این الروح والطين (۱)
 ای پسر تقوی پیشه گهرو در همه حال پرهیز کار و طاعت دار باش و در خدمت لروم گیر
 و در چیزها مگوس و رانرا طاعت دار مناس و فرمان ایشان کار مکن که من فرمان حوا
 کار کردم و رسید من آنچه رسید ، ای پسر دگر محمد سسار کن ، هر که نام الله گوئی
 نام وی و در نام الله مذ که من نام او دیدم نوشته بر سادق عرش و بر اطراف حب و پرده های
 بهشت و در هیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میردند و دگر او مسکردند شیت گفت
 و ان محمد کیست مدین زرگسواری و بدس عریری ؟ آدم گفت سی
 آخر الزمان آخرهم حروحا فی الدما و اولهم دحولا فی الحنة طومی لمن ادر که او آن به
 کعب گفت روز آریه آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت رفت وفات وی بود ،
 فرمان آمد ملک الموت علیه السلام ان اهبط علی آدم فی صورتک التی لا تمیط فیها الا
 علی صعی و حبیبی احمد - فرور و نفس روح آدم هم بر آن صفت که قص روح احمد کی
 آن بر گریده و دوست من ، ای ملک الموت مگر که قص روح وی یکی تا بحسب شراب
 عرا و صر بدو دهی و ناوی گوئی لو حلدت احداً لحلدتک - اگر در همه خلق کسی
 را دید کانی حاودان دادمی ترا دادمی ، لکن حکمی است این مرگ را ندیده درارل و قضائی
 رفته بر سر همه خلق ، « و انی اما الله لا اله الا انا الذین الکسر اصی فی عبادى ما اساء
 و احکم ما ارید » - منم آن خداوند که حق من خداوند بیست دین و مهربان و برادر گوار
 و برزگ محشایش بر سدگان حکم کم و فصارم برایشان چنانکه خواهم و کس را

بارخواست (۱) بیست و مرتبم من اعتراض بیست «لا اسئل عمنّا افعل وهم یسئلون»، ای ملک الموت ناسخه من آدم مگو «اما حصیت عليك الموت لایعیدک الی الحثه الّتی احرحتک منها» - دل خوش دار و اندامدار که این فصاء مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا مان سرای پیروزی و بهشت حاودانی باز نرم که اراضات بیرون آوردم و در آرزوی آن مانده‌ام. ملک الموت فرو آمد و پیغام ملک مکرارد و شراب عرا و صبر که الله فرستاد بوی داد، آدم چون ملک الموت را دید راز مکر بیست ملک الموت گفت ای آدم آنرور که از بهشت واماندی و دنیا آمدی چندین گریه و زاری مکردی که آنرور می‌کشی برفوت دنیا، آدم گفت نه برفوت دنیا می‌گیریم که دنیا همه نلا و عاست، لکن برفوت لذت خدمت و ذکر حق می‌گیرم، در بهشت لذت نعمت بود و در دنیا لذت خدمت و زار ولی نعمت، چون راز ولی نعمت آمد لذت نعمت کما پدید آید. روایتی دیگر گفته‌اند پیش از انک ملک الموت رسید، آدم را پسران خوش گف مرا آرزوی میوه بهشت است روید و مرا میوه بهشت آرید، ایشان رفتند و دران صحرا طواف همی کردند، و گفته‌اند که بطور سیما شدید و دعا همی کردید، حیرئیل را دیدند تا دوازه فرشته از مهتران و سروران فرشتگان و با ایشان کف و حیوط بهشتی بود و سل و تمر و آن کف از روشنائی فروع میداد و بوی حیوط میان آسمان و زمین همی دمید، حیرئیل فرزدان آدم را گفت ما نالکم محروبین - چیست شما را و چه رسید که چس انده‌گر و عماما ایستاده‌اید؟ گفتند ان امانا قد کلفنا مالا طیفه - پدر ما میوه بهشت آرزو میکند و دست ما بدان نمیرسد، بر ما آن بهاده که طاقف نداریم، حیرئیل گفت باز گردید که آنچه آرزوی اوست ما آورده‌ایم، ایشان باز گشتند، چون آمدند حیرئیل را دید و فرشتگان و ملک الموت بر بالین آدم شسته، حیرئیل گوید کیف تحذک یا آدم - خود را چون سی این ساعت ای آدم؟ آدم گفت مرگ عظیم است و دردی صعب، اما صعب تر از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می‌بار مانم، آنکه حیرئیل گفت ما ملک الموت ارفق به فقد عرف حاله هو آدم الذی خلقه الله بیده و صح فیه من روحه و امرنا

مالّ خود له واسکته حتّنه آدم آن ساعت گفت یا حریئل ایی لاستحیی من ربی لعظم
 حطسّتی فاد کر فی السماء تائناً او خاطئاً - چکم ای حریئل ترسم که مرادر ان حصرت
 آب روی رود که ما فرمانی کردهام و انداره فرمان در گذشته ام، ای حریئل اگر
 چه عمو کند نه شرم رده باشم و شرمسار در احسن آسمانیا که گوید این آن تائب
 است کهکرا، آدم میگوید و حریئل مسکرید و فریشتگان همه موافقت میگریزند،
 در آن حال فرمان آمد که ای حریئل آدم را گوسر بردار و بر آسمان مگر تاجه
 بیسی، آدم سر برداشت از مالین خود تا سرادقات عرش عظیم و فریشتگان را دید صعبا
 بر کشیده و انتظار قدم روح آدم را حنّات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن
 آراسته و حورالعین بران کسگرها ایستاده و ندا میکسد که یا آدم من احلك خلقت
 رسا، آدم چون آن کرامت و آن مرلت دید گفت یا ملك الموت عجل فقد اشتد شوقی
 الی ما اعطانی ربی فلم یرل آدم یقدّس ربه حتّی قص ملک الموت روحه و سجّاه حریئل
 سوه نم غسله حریئل والملئکه و حیطوطه و کتموه و وضعوه علی سر بره نم تقدّم حریئل
 والملئکه نم سوا آدم نم حوآه و سائها و کتر حریئل علیه ارباً، و یقال انه قدّم
 للصلوة علیه اسه شیت و اسمه بالعربیّه هیه الله نم حر واله و دصوه و سّوا علیه التراب
 نم الیعت حریئل الی ولد آدم و تراهم و قال لهم اعطوا وصیّه اسکم فابکم ان فعلتم
 ذلك لن تصلّوا بعده اندأ و اعلوا ان الموت سسلکم و هذه سنّکم فی موتاکم فاصعوا
 بهم ما صعبا بامیکم و انکم لن ترونا بعدالوم الی یوم القمه روی ان آدم لما اهبط
 الی الارض قبل له لد للآء و ان للحراب

من شاب قدمات وهو حیّ یمشی علی الارض مشی هالک

لو کان عمر القتی حساماً فان فی شیهه فدلیک

فوله «نم انکم یوم القمه عند رملکم تحتصمون» - قال ابن عباس یعنی المحقّ
 والمطل والمظالم والمطلوم روی ان الربیر بن العوام رصی الله عنه قال یا رسول الله
 احتصم یوم القمه بعد ما کان مساً فی الدسا مع حواصّ الدوب؟ قال «نعم حتّی یؤدّی
 الی کتل دی حقّ حقّه»، قال الربیر وانه ان الامرأاً لشدید و قال ابن عمر عشا

مرهةً من الذر وكنا نرى ان هذه الآية انزلت فيما وفي اهل الكتابين ، قلنا كيف احتشم
 ودسا واحدٌ وكتاسا واحدٌ حتى رأيت بعضا يصرب وحوه بعض بالسيف وعرفت انها
 برات فيما وعن ابي سعيد الخدري قال كتبنا قول رسا واحدٌ وديسا واحدٌ وسببا
 واحدٌ فما هذه الحصومة ؟ فلما كان يوم الصبح وشد بعضنا على بعض بالسيف فلما سمع هو هذا
 وعن ابراهيم قال لما نزلت « تم انكم يوم القيمة عدد ركم تحتصمون » قالوا كيف
 تحتصم وحق احوان ، فلما قتل عثمان قالوا هذه حصومتنا وسئل النبي (ص)
 فيم الحصومة ؟ فقال « في الذماء في الذماء » وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص)
 « من كانت لاجيه عده مظلمة من عرس او مال فليتحلل اليوم قبل ان يؤخذ منه يوم
 لا دينار ولا درهم فان كان له عمل صالح احد منه بقدر مظلمته وان لم يكن له عمل
 احد من سيئاته فمحلت عليه » وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) « اتحدون
 ما المجلس ؟ » قالوا المجلس فيما من لادهم له ولا متاع ، قال « ان المجلس
 من اتمى من يأتي يوم القيمة صلاة وصيام وركعة وكل قدشتم هذا ودفق هذا واكل مال
 هذا وسفك دم هذا يقضى هذا من حسابه وهذا من حسابه فان فيت حسابه قبل ان
 يقضى ما عليه احد من خطاياهم فطرح عليه ثم طرح في النار » قيل لابي العالية قال الله
 « لا تحتصموا الذي » ثم قال « انكم يوم القيمة عدد ركم تحتصمون » كيف هذا ؟ قال قوله
 « لا تحتصموا الذي » لاهل الشرك ، وقوله « عدد ركم تحتصمون » لاهل الذل في الذماء
 والمطالم التي بينهم وقال ابي عباس في القيامة مواطن فهم يحتصمون في بعض ما
 ويسكنون في بعضها

« فمن اظلم ممن كذب على الله » فرم ان له ولداً وشريكاً « وكذب بالصدق »
 اي - بالقرآن « ادحاه » ، والقرآن اصدق الصدق وقيل « بالصدق » اي - بالصادق
 يعني محمد آ صلى الله عليه وسلم « اليس في جهنم متوى للكافرين » - استفهام تقرير ،
 يعني اليس هذا الكافر يستحق الخلود في النار

الوكة الثالثة

قوله « ومن اظلم ممن كذب على الله صدره للإسلام » « بدا منه دل آدمي را حجار برده است

پردهٔ اول صدر است مستقر عهد اسلام لقوله تعالی « افسر الله صدره للإسلام » ، پردهٔ دوم قلب است محل نور ایمان لقوله تعالی « کتب فی قلوبهم الایمان » ، پردهٔ سوم قوادم است سرایردهٔ مشاهدت حق لقوله « ما کذب القوادم ما رأی » ، پردهٔ چهارم شفاف است محط رحل عشق لقوله « قد شععها حنا » این چهار پرده هریکی را خاصیتی است وار حق بهر یکی بطری ، رب العالمین چون خواهد که رمیده‌یی را سکمند لطف در راه دین خویش کشد ، اول بطری کند صدروی تا سینهٔ وی از هواها و بدعتها پاک گردد و قدم وی بر حاد است مستقیم شود ، پس بطری کند نقل وی تا از آلائش دسا و احلاق نکوهیده چون عجب وحسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و دعوت پاک گردد و در راه و برع روان شود پس بطری کند قوادم وی و او را از علائق و حلائق مایرد ، چشمهٔ علم و حکمت در دل وی کشاید ، نور هدایت تحفهٔ نقطهٔ وی گرداند ، چامک فرمود « فهو علی نور من ربه » ، پس بطری کند شفاف وی ، بطری و چه بطری ، بطری که بر روی حان نگارست و درخت سرور از وی سارست و دیدهٔ طرب بوی بیداست بطری که درخت است و صحت دوست سایهٔ آن ، بطری که شاد است و دل عارف پیرایهٔ آن چون این نظر شفاف رسد او را از آب و گل مایرد ، قدم در کوی فنا نهاد ، سه چهر درسه چهر بیست شود حست در یافته بیست شود ، شاحت در شاخته بیست شود ، دوستی در دوست بیست شود

پیر طریقت گفت دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست ، اکنون نه می یارم گفت که منم ، نمی یارم گفت که اوست

حشمتی دارم همه پر از صورت دوست نادیده مرا خوش است تا دوست در دوست
اردیده و دوست فرق کردن نه بکوست نا اوست حای دیده یادیده خود اوست

قوله « فهو علی نور من ربه » - نور بر سه قسم است یکی بر زبان یکی بر دل یکی در تن نور زبان توحید است و شهادت ، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبت نور زبان صحبت رساند ، لقوله « فاما بهم الله ما قالوا حبا » نور تن بر دوس رساند ، لقوله « ان الدین آموا و عملوا الصالحات کانت لهم حیات الفردوس

مِثْلَهُ، «نور دل بقاء دوست رساند، لقوله «وَحَوْهٌ يُؤْمِنُ بِالْغَيْبِ» کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه حلت دهد اول مهمات تا او وی شکوه دارند می آنکه آروزی میم دارند، دوم حلاوت تا او را حوید می آنکه ماری سبی دارند، سوم محبت تا او را دوست دارند می آنکه ناوی سستی دارند

پیر طریقت گفت آن مهمات و حلاوت و محبت ازان است که نور قرب در دل او تامل است و دیده وری دوست دیده دل او را عیاست

قوله «فَوَيْلٌ لِلْعَاسِيَةِ فَلَوْ بَهْمِمْ مِنْ دُكْرَانِهِ» - بدانکه این فسوة دل از بسیاری معصیت حرد و بسیاری معصیت از کثرت شهوات حیرد، و کثرت شهوات از سیری شکم حیرد عایشه صدیقه گوید اول مدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود، پس های خود را سیری دادند تا شهوتهای اندومی و سروی سرورد و سر کشی در گرفتند **دوالون مصری** گوید هرگز سیر بخوردم که نه معصیتی کردم **نولیمان دارائی** گوید هر آنکس که سر خورد دروی شش حصلت پدید آید از حصال بد یکی حلاوت عبادت نیابد، دیگر حط وی در یاد داشت حکمت بد شود، سوم از شفقت مر خلق محروم ماند، بداند که همه همچون وی سیراند، چهارم شهوات سر وی روز کند و ریادت شود، پنجم طاعت و عبادت الله بر وی گران شود، ششم چون مؤمنان کرد مسجد و محراب کردند، وی همه کرد طهارت گردد و در حر است از **مصطفی** علیه الصلوة والسلام گفت که دل های خویش را رنده گردانید مانند حور دن و پاک گردانید مگر سکی تا صافی و سکو شود و گفت هر که خوشتن را گرسنه دارد دل وی برك شود و اندیشه وی عظیم شلی گفت هیچ وقت گرسنه نه شستم که نه در دل خود حکمتی و عربی ناره یافتیم **وفال السی (ص)** «افصلکم عبدالله اطولکم حوعاً و مکرراً و اعصمکم الی الله کلّ اکول شراب یؤمّر، کلاوا و اشربوا فی اصناف الطون فانه حرة من التوبة»

«الله ترل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً منامی» - رویدگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه اند، گروهی مستدیان راه اند «تشنه» منه حلوا الدین یحشون ربهم،

در شأن ایشان ، گریستی براری و مالدین حواری صفت ایشان ، ناله ایشان ناله تائشان ،
 حروشی ایشان حروشی عاصیان ، اندوه ایشان اندوه مصیبت زدگان ، آن ناله ایشان دیو
 راند گناه شود دل کشاید گروه دیگر سر همگان در گناه اند ، مواحتگان لطف الله
 «تلیں حلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» صفت ایشان ، ذکر الله موس دل ایشان ، وعد الله
 آرام حان ایشان ، نص ایشان نص صدیقان ، وفار ایشان وفار روحانیان ، ثنات ایشان
 ثنات ربانان یکی از صحابه رووی ما آن مهتر عالم گفت صلوات الله وسلامه علیه
 یا رسول الله چرا رحساره مادر اسماع فر آن سرخ میگردد و آن ماضقان سیاه؟ گفت ریرا
 که قرآن نوری است ما را می افرورد و ایشان را می سورد «یصل» نه کتراً و یهدی نه
 کسراً ، آن خواندن که در سالها اثر نکند اراست که از ربانی آلوده بر می آید و
 مدلی آشفته فرو مشود دل خویش بکلی با کلام ارلی قدیم ناید داد تا بمعانی آن تمتع
 نابی و «حققت سماع آن رسی ، يقول الله عز وجل «ان فی ذلك لد کبری لمن کان له قلب»

{ الحرء الرابع والعشرون }

۴- النومه الاولى

قوله تعالى «والدی حآء بالصدق» و آنکس که راستی آرد فردا ،
 «و صدق له» و راست داشته بود وی آرا ، «اولئك هم المتقون»^(۲۳) ایشانند
 بار پرهیزده [ار آتش]

«لهم ما یشتاقون عند ربهم» ایشانراست هر چه خواهند بر دیک خداوند ایشان ،
 «ذلك حر آء المحسنین»^(۲۴) آست پاداش میکوکاران

«لیکرم الله عنهم اسوء الذی عملوا» تا سترد الله از ایشان تر کار که
 کردند ، «ویجرهم احرهم» و پاداش دهد ایشان را بمرد ایشان ، «ناحس الذی
 کانوا یعملون»^(۲۵) میکو ترکاری را که میکردند

«الیس الله نکاف عبده» سده بیست الله رهکار خویش را بداشت و بار
 داشت ، «ویحو فوئک نالذین من دونه» و میترساند ترا ماین پرمستیدگان حر الله

«وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (۳۶) «وهر که را بیراه کرد خدا، او را رهنمائی نیست
 «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ» وهر که را راه نمود الله، او را بی راه کننده‌ی
 نیست، «الْيَسَّ اللَّهُ الْخَبِيرَ» (۳۷) «بگو الله نه توانا نیست تاویده کین متان؟
 «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَكَّنَّاكَ» و اگر پرسی مشرکل را، «مِنْ حُلُقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که کی
 آفرید آسمانها و زمینها را؟ «يَقُولُ اللَّهُ» ماحار گوید که الله «قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ» کوی چه بپند این چه می پرستید فرود از الله، «إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِنَفْسٍ
 أَنْ يَهْزِيَهَا أَوْ أُرْسِلَ إِلَيْهَا أَوْ يَأْتِيَهَا مِنْ قِبَارِ غَمٍّ أَوْ فَلَاحٍ أَوْ يُنْزِلَ عَلَيْهَا
 مِنْ دُونِ ذَلِكَ نَبَأٌ غَيْرُ شَايِئٍ» ايشان بار کرده اند محشایش او را؟ «قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ»
 بگو الله مرا سدائی بسنده است، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۳۸) «او پشتی دارد
 پشتی داران و برو حسد کارسپاران

«قُلْ يَاقَوْمِ» کوی ای قوم من، «اعملوا على مكانتكم» هم بر آن که هستید
 میباشد و کار میکید، «إِنِّي عَامِلٌ» که من هم بر آن که هستم میباشم و کار میکنم،
 «فَوَيْلٌ لِلْعَمَلِينَ» (۳۹) «من یأیبه عذاب یحریه» آری سداید که آن کیست که
 باو آید عذابی که رسوا کند او را، «وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُهِيمٌ» (۴۰) «و فرو آید سدا
 عذابی پانده که سر ماید

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» ما فرو فرستادیم بر تو این نامه، «لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ»
 مردمان را راستی، «فَمَنْ أَهْتَدَى فَلْيَمْشِكْ» هر که براه راست رود خوشتر را رود،
 «وَمَنْ ضَلَّ فَامْشِكْ عَلَيْهِ» وهر که بر گمراهی رود گمراهی او بر او، «وَمَا آتَاكَ
 عَلَيْهِمْ وَكَفِيلٌ» (۴۱) «و تو برایشان خداوند و کارساز نه بی

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ» الله اوست که می میراند هر نسی را، «حِينَ مَوْتِهَا»
 بهنگام مرگ او، «وَالَّذِينَ لَمْ يَمُتُوا فِيهَا» وهر کس که سمرده بود در حواب
 خویش، «فِي مَمَكِ الْغُيُوبِ» می میراند و حان بار مستند در حواب
 آنرا که صفای مرگ او در رسید، «وَيُرْسِلُ الْآخَرَى» و می کشاید ارحواب و رنده بار

می فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در نرسید امیر، «الی اجل مسمى»
 نام هنگامی، ام رده کرده مرگ او را، «ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (۴۳)،
 درین آفرینش حواص [نه مرگ صرف و نه زنده گانی صرف] نشانهاست صراح ایشانرا
 که در آمد بشد

«ام اتحدوا من دون الله شععاً» فرود اراشه سیمان مسکرید [شمع میخواستند
 و میپرستند]، «قل اولو کانو لا یملکون شیئاً ولا یقتلون» (۴۴)، کوی، مان و
 اگر بر هیچ کار پادشاه باشد و هیچیر در بیاید [شعاع را شاید وحدای را سرید]؟
 «قل لله الشعاعة جميعاً» کوی شعاع حدیراست بهمگی [شعاع برمان اوست و
 شعاع بدستوری اوست]، «له ملک السموات والارض» پادشاهی آسمان و زمین
 او راست، «ثم الیه ترجعون» (۴۵)، پس آنکه شما را او مرید
 «و ادا ذکر الله وحده» و آنکه که الله را نام مرید میکتائی، «اشهارت
 قلوب الدین لا یؤمنون بالاحرة» مرید دلهای ایشان که نه مسکریود مرستاحیر،
 «و ادا ذکر الدین من دونه» و چون پیش ایشان معبودان دیگر رایاد کند، «اداهم
 یستشرون» (۴۶)، ایشان تاره روی و را مشکین می باشد

«قل اللهم فاطر السموات والارض» کوی خدا یا کرد گار آسمان و زمین،
 «عالم الغیب والشهادة» دانای بهان و آشکارا، «انت تحکم بین عبادک» تو آنی
 که داوری ری میان مد کان حوش، «فیما کانوا فیه یحتلمون» (۴۷)، در آنچه
 ایشان دران بودند خلاف رفتند و خلاف گفتند

«ولو ان للدين ظلموا ما في الارض جميعاً» و اگر ایشانرا بودی که کافر
 شد بد هر چه در زمین چهرست «ومثله معه» و هم چندان دیگر ما آن، «لا افتدوا به»
 حویشتی را مار خریدندی، «من سوء العذاب يوم القيمة» از بدعذاب آروورستاحیر،
 «و ندالهم من الله» و نادید آید ایشانرا از الله، «ما لکم یکنونوا یحتسبون» (۴۸)،
 کازی و چیری که هر کر در پنداره ایشان بود

«وَدَلَّاهُمْ سَبَاتَ مَا كَسَبُوا» و پیش آید ایشانرا بدهای آنچه میکردند،
 «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْرَوْنَ»^(۴۸) و فراموشست ایشانرا و سود مایشان آنچه
 می خریدند ازان و افسوس می داشتند بران

«فَإِذَا مَنِ الْأَنَاسِرُ دَعَا» هر که که مردم رسد گردنی یارحی، خواند
 ما را، «ثُمَّ إِذَا حَوْلَاءُ نَعْمَةٍ مَنَا» پس چون او را بیکوئی این جهان، چشم او بر دیک
 خود، «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» گوید این مال و این نعمت مرا بر سر کی من
 دادند، «بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ» نه چاست، که آن آرمایش او را دادند، «وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ
 لَا يَعْلَمُونَ»^(۴۹) لکن بیشتر ایشان نمیدانند

«قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» گفت همچنین ایشان که پیش از ایشان بودند،
 «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^(۵۰) سود نداشت ایشانرا - کار نیامد
 می کردند و می ساختند

«فَأَصَابَهُمْ سَبَاتَ مَا كَسَبُوا» بامایشان رسید بدهای آنچه میکردند، «وَالَّذِينَ
 ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ» و ایشان که کافر شدند از میان، «سَيَصِيبُهُمْ سَبَاتَ مَا كَسَبُوا»
 آری مایشان رسد بدهای آنچه میکشد، «وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»^(۵۱) وایشان پیش نشود^(۱)
 و بر ما در نگردد

«أَوَلَمْ يَعْلَمُوا» میداند، «إِنَّ اللَّهَ يَسْطُرُ الرِّقَ لِمَنْ يَشَاءُ» که الله فراموش
 می گستراند روزی او را که خواهد؟ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^(۵۲) و در آن
 نشانهائی روشن است ایشانرا که [روزی ده] نکرود

الْبُورَةُ الْمَائِيَّةُ

قوله «وَالَّذِي حَآءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ» - قال ابن عباس «وَالَّذِي حَآءَ بِالصَّدَقِ»
 یعنی رسول الله حآء ملائله الا الله «وَصَدَّقَ بِهِ» الرسول ايضاً ملأه الحلق وقال الصدى
 «وَالَّذِي حَآءَ بِالصَّدَقِ» حننيل حآء ما قرآن «وَصَدَّقَ بِهِ» محمداً (س) تلقاء بالرسول و
 قال ابو العالية والكلبي «حآء بالصَّدَقِ» رسول الله (س)، «وَصَدَّقَ بِهِ» ابونكر

و قيل « صدق به ، المؤمنون ، لقوله « اولئك هم المتقون » وقال الحصن هم المؤمنون صدقوا به في الدنيا و حازا به في الآخرة وفي الخبر ان المؤمن يحيى يوم القيمة ، القرآن فيقول هذا الذي اعطتموها صدقوا به و علما بما فيه « اولئك هم المتقون » عذاب الله « لهم ما يشاؤون عند ربهم » اى - لهم ما يتمنون في الجنة عند ربهم اذا دخلوها ، « ذلك حرآء المحسنين » اى - ثواب الموحدين يقال اجمع العبارات عن نعم الله ان « لهم ما يشتهون » و اجمع العبارات لعذاب الآخرة قوله « وحصل سهم و من ما يشتهون ، « ليكفر الله عنهم » - اللآم في قوله « ليكفر » متصل بالمحسنين ، يعنى الدين احسوا رجا ان يكفر الله عنهم مساوى اعمالهم و يحريمهم بمعاسيها و قيل متصل بالحرآء يعنى حرامهم كى يكفر عنهم ، « اسوء الذى عملوا » اى - الكفر بالتوحيد والمعاصي طاعتهم ، « و يحريمهم احرهم » اى - يعطيهم ثوابهم « ما حس الذى كانوا يعملون » اى - سبب ايمانهم و قيل « اسوء الذى عملوا » قبل الايمان و احسن الذى عملوا في الايمان قوله « اليس الله بكاف عنده » - معسر ان كفتد ان آيت دوبار از آسمان فرو آمد ، يكبار در حق مصطفی صلوات الله عليه ، و يكبار در شأن خالد بن الوليد ، و روا ناسد برول يك آيت دوبار از آسمان ، چنانكه سورة فاتحه بك قول از مهر آن امر امتامى گویند كه دوبار از آسمان فرو آمد يكبار به مكه و يكبار به مدينه ، همچس « اليس الله بكاف عنده » ، هر چه مكاران عالم در هلاك كسى مكوشد ، كهار مكه در هلاك مصطفی (ص) مكر داشتند و مكرو دستان بروى ساحتند چنانكه رب العزة فرمود « واد يمكر بك الدن كفروا » ، اما آن مكر و دستان ايشان از پش برت و بروى دست سافتند كه به رب العزة ان آيت فرستاده بود در حق وى « اليس الله بكاف عنده » يعنى محمد (ص) و برول دوم در شأن خالد بن ولید است كه قومى از مشركان عرب در حتى را بمعبودى گرفته بودند و ديوى در ريز بيج آن درخت فرار كرده بود نام آن ديو عرى و رب العزة آنرا سب صلات ايشان كرده ، مصطفی (ص) خالد بن ولید را فرمود درخت را از بيج برآرد و آن ديو را بكشد ، مشركان كرد آمدند و خالد را ترساندند كه عرى ترا هلاك كند يا ديوانه كند ، خالد از مقالات ايشان مصطفی (ص) را حس كرد و رب العزة

درحق وی این آیت فرستاد که « ایس الله کافر عده و یحو فوئک بالذین من دونه ، خالد مارکشت و آن درخت را از سرچ مکند ، و مشرکان میگویند حتمه ما عری حزیه ، خالد اراں بیدیشید و درخت مکند و در آن درخت شخصی یافت عظیم سیاه کز به المطر و او را مکشت ، پس مصطفی (ص) گفت تلك عری ولی تعداداً حمرة و کسائی و ابو حمرة « کافر عاده » حواصد جمع والمراد به الایاء علیهم السلام فصدف فومهم بالسوء كما قال تعالی « و همت کل امه رسولهم لیاحدوه » فکماهم الله شر من عاداهم « ومن یصل الله فماله من هادر » ای - من اصله الله عن طریق الرشد و مسبل الحق فلا یهدیه غیره .

« و من یهدی الله فما له من مصلر » ای - من یهدیه الله لدسه لا یستطع احد ان یصله او یجدله ، « ایس الله بعربر » ای - مسیح فی ملکه ، « دی اسقام » من اعدائیه « و لئس سألتهم » ای - لوسأل یا محمد هؤلاء الشرکین الذین یحو فوئک بآلهم فعات لهم « من خلق السموات والارض » « لقلول الله » ، فسألهم التبی علیه الصلوة والسلام عن ذلك فقالوا الله خلقهما ، فقال الله لمحمد علیه الصلوة والسلام « قل ارایتما ما تدعون من دون الله ان ارادی الله بضرر » شدة و ملأ و وصق معیشه الصر اذا قرن بالبع فتح الصاد و اذا افرد صم و هو اسم لکل مکروه ، « هل هن کاشفات صر » ای - هل الاصنام دافعات شدته عنی ؟ « او ارادی برحمة » نعمه و برکة ، « هل هن ممسکات رحمته » قرأ اهل النصرة « کاشفات » « ممسکات » بالتبوی « صر » و « رحمته » مص الرآء والتأ و قرأ الاحرون لاسوس علی الاصافه قال مقابل فسألهم التبی (ص) عن ذلك فسکتوا و قال الله لرسوله « هل حسی الله » حتی به واعتمادی علیه « علیه یتوکل المتوکلون » ای - به ثقی الواقفون ، ای - اذا قال الکفار اما بعد الاصنام لقرنونا الی الله لمسی فقل لهم « حسی الله »

« قل یا قوم اعملوا علی مکاتکم » ای - علی ناحتکم الئی احترموها و تمکت عندکم قال اهل اللغة المکانة - مصدر مکن و مو مکن ، ای - حصلت له مکان و قدرة ، « بی عامل » - فی الکلام اصمار ، ای - اعملوا علی مکاتکم انی عامل علی مکاتبی و

قيل اعملوا على شاكلتكم و عادتكم اى عاملٌ على شاكلتى و عادتى

« فسوف تعلمون من يأتية عذابٌ يحربه » - هذا تهديدٌ و وعيدٌ ، اى - سوف تعلمون من يأتية عذابٌ يهسه و يعصحه فى الدنيا ، « و يحل عليه عذابٌ مقيمٌ » دائمٌ لا يفارقه فى الآخرة

« انا امرنا عليك الكتاب بالحق » يعنى القرآن « للباس » اى - لجميع الناس بالحق اى - سب الحق لعمله و قيل « بالحق » اى - بالحرع الحشر و الحساب و جميع ما هو حقٌ و كائنٌ ممّا احب الله عروحل عنه ، « فمن اهتدى » الحق و لزمه « فلهسه » مع ذلك « و من ضل » فارق الحق « فانما ضل عليها » اى - ضلّالته على نفسه ، يعنى اثم ضلالته و وبال امره راح « اليه » ، « و ما امت عليهم نوكلر » اى - بمسلطهم تحملهم على الايمان ، اما عليك البلاغ در ابتدای سوره « انا امرنا لك الكتاب » گفت و درین موضع « امرنا عليك الكتاب » گفت ، و فری آست که در هر موضع که « امرنا عليك » گفت خطای است ما تحصف ، و هر جا که « امرنا اليك » گفت خطای است با مكلف ، مبینی که در اول سوره مصطفی را ما خلاص در عبادت مكلف كرد گفت « فاعد الله محلاً له الدين » و درین موضع حتم آیت متحصف كرد گفت « و ما امت عليهم نوكلر » اى - لست بمسؤول عنهم ، صحف عنه ذلك

« الله يتوفى الامس » - النفس - اسمٌ لحرارة الحى ، و لكل انسان نفس من حيوته و نفس نقطة روحى باحديهما ويستيقظ بالاحرى ، و التوفى على وجهين توفى التوم كقوله « وهو الذى يتوفىكم بالليل » ، و توفى الموت كقوله « قل يتوفىكم ملك الموت » و الميّت متوفى تفارقه نفس الحيوته عند الموت و انقضاء الاحل و المآثم متوفى تفارقه نفس اليقظة و التمسر عند النوم ، و معنى الآيد الله يتوفى الامس مرتين مرة حين موتها و مرة حين نومها ، « فمسك التى مضى عليها الموت » فلا ردّها الى الحسد و يرسل الاحرى » يعنى ويردّ الاحرى التى لم مضى عليها الموت الى الحسد « الى احلر مسمى » اى - الى ان يأتى وقت موته قرأ حمزة و الكسائي « قصى » صم القاف و كسر الصاد على ما لم يسم فاعله الموت برفع التاء و قرأ النافون « قصى » مفتح القاف

والصَّاد على تسمية العاقل لقوله « الله يتوفى الالهس » الموت مصب النَّاء وقال بعضهم في الانسان من وروح يسهما مثل شعاع الشمس فالنفس التي بها العقل والتميز والروح التي بها النفس والحركة فاذا نام البدن قص الله مصه ولم يقص روحه وعن علي (ع) يرحح الروح عند النوم ويبقى شعاعه في الحسد فذلك يرى الرُّؤيا فاذا اقبل من النوم عاد الروح الى الحسد فاسرع من لحظة » وقال ان ارواح الاحياء والاموات تلتقي في السماء فتعارف ما شاء الله وتأنى ما شاء الله من ملاد الارض ومن السماء ومن العيب واذا ارادت الروح الى احسادها امسك الله ارواح الاموات عنده وارسل ارواح الاحياء حتى ترجع الى احسادها الى اقصاء مدة حيوتها وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (س) « اذا اوى احدكم الى فراشه فليقص فراشه بداحلة اراده فانه لا يندى ما حلعه عليه ثم يقول باسمك ربى وصعت حسبي ولب ارضعه ان امسكت روحي فارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظه عبادك الصالحين »

« ان في ذلك لايات » لدلالات على قدرته حيث لم يعلط في امساك ما يمسك من الارواح وارسال ما يرسل منها وقال مقاتل لعلامات العلوم يتفكرون في امر البعث اى - توفي من النائم وارسالها بعد التوفى دليل على البعث

« ام اتحدون امس دون الله شعاعا » - « ام » هاهنا هي المعادلة لهمرة الاستهزام ، تقديره اعدوا الامان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع المكروه ام لانها تشفع لهم وقيل « ام » بمعنى بل ، يعنى ان هؤلاء الكفار لا يؤمنون بما يحبرهم به بل يتحدون من دون الله شركاء يرعونهم شعاعاً وهم عنده « فل اولو كانوا » يعنى قل يا محمد وان كانت آلهة لا يملكون شيئاً من الشعاعة ولا يعقلون » انكم تعدونهم ، وحواب هذا محدوف ، تقديره وان كانوا مهددة الصفة يتحدونهم « فل الله الشعاعة جميعاً » لا يشفع احد الا ناديه وهوله « جميعاً » مصب على الحال « له ملك السموات والارض ثم اليه ترجعون » يعنى اليه مرجعكم فاحذروا سطحه واتقوا عقابه

« و اذا ذكر الله وحده اشماً رت » هرت قال ابي عباس « اشمَّرت » اى - انقصت عن التوحيد و قال قتادة استكبرت ، واصل الاشمَّار العور والاستكمار

« واداد ذكر الدين من دونه » يعنى الاصنام « اداهم يستشرون » يفرحون قال مجاهد
و مفاقلٌ وذلك حين فرأى السى (ص) سورة العنكبوت الشيطان فى اميته تلك المرأى
العللى مفرح به الكفار

وقل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة امت تحكم بين عبادك فيما
كانوا فيه يحتلون - روى عن ابي سلمة قال سألت عائشة ممالك رسول الله (ص) يفتح
الصلوة من الليل قالت كل يقول اللهم رب حرميل و ميكايل و اسرافيل فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادة ات تحكم بين عبادك فما كانوا فيه يحتلون اهدى لما اختلف
فيه من الحق مادلك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم

« ولوان للدين ظلموا ما فى الارض جميعاً و مله معه لا اقتدوا به من سوء
العداب » اى - من شدة العذاب « يوم القيمة » لو كان يحلصهم ذلك وقيل لا يقل منهم
ذلك ، « وندالهم » طهر لهم « من الله مالم يكونوا يحتسبون » فى الدماء انه نزل بهم فى الآخرة
اى - طمأن لهم ثواباً على حسانتهم فلم تمنعهم حسانتهم مع الشرك بالله و قيل لانهم
كانوا يسكرون البعث ، والاحتساب - الاعتداد بالشئ - من حبه دخوله فيما يحسه و قيل
انهم كانوا ينتقون الى الله معادة الاصنام فلما عودوا عليها ندالهم من الله مالم يحتسبوا
روى ان محمد بن المسكدر خرج عبدالموت فصل له فى ذلك فقال احشى ان يدولى
مالم احتسب « و ندالهم منيات ما كسبوا » اى - مساوى اعمالهم من الشرك و ظلم اولياء
الله ، « و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن » احاط بهم حراً استهزؤهم

« فادامس الاسان صر دعا » - قل هذه الآية نزلت فى ابي جهل و قيل
فى ابي حذيفة بن الهميرة رقبيل عام فى جميع الكفار ، والمعنى من عادة هؤلاء
الكفار انه اذا منهم صر قوس و شدة و مرص احلصوا الدعاء لا يرون لكشفه عرما
روى ان السى (ص) قال للمحصين الحر اعنى فدا ان اسلم كم تعدلوم الها ؟ قال سعة
واحدة فى السماء و ستة فى الارض ، فقال انهم تعدلوم رعتك و رعتك ، فقال
الذى فى السماء

« تم اذا حولاه » اى - اعطياه « نعمة منا » اى - صحة ورجاء فى العيش ، قال

اما اوتيته على علم، اى - على علم من الله نامى له اهل - قال مقاتل - اى - على حرر علمه الله عندى و ذكر الكفاية لان المراد بالعممة الاعام، « مل هي فتنة » يعنى تلك العممة فتنة استدراج من الله تعالى و امتحان و بليّة و قيل مل كلمته التى قالها فتنة، « ولكن اكثر هم لا يعلمون » انه استدراج و امتحان

« فدقالها الدين من قلمهم » - قال مقاتل يعنى قارون فانه قال انما اوتيته على علم عندى، « فما اعى عنهم ما كانوا يكسون » يعنى فلم يعصمهم ما كانوا يكسون من الكفر حين انهم العذاب

« فاصابهم سيئات ما كسوا » اى - حراؤها يعنى العذاب، ثم اوعدهم كمّار مكة حال « والدين ظلموا من هولاء سيصيبهم سيئات ما كسوا و ما هم بمعجزين » اى - معاتنين لان « مرجعهم الى الله عز و جل

« اولم يعلموا ان الله سبط الرزق » - هذا جواب لقول من قال « انما اوتيته على علم » اى - ليس كما يظنه اولم يعلموا انه ليس احد يقدر على سبط الرزق و تقتيره الا الله يوسع الرزق « لمن يشاء و يقدر » اى - يقرر على يشاء، « ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون » اى - فى صيق حال اللبيب و سعة حال الامله دليل على الرزاق، و تحديده يردّه بده الايه على من يرى العنا من الكيس و العزم العجز، قال الشاعر

ولا كل ما يحوى العنى من تلاده لحرم و لامافاته لتوان

النوبة الثالثة

فوله « والذى حآء بالصدق و صدق به » - هذا كه معنى صدق راستى است و راستى در چهار چهر است در قول و در وعد و در عزم و در عمل، راستى در قول آست كه حق حل حلاله كفت مصطفي را صلوات وسلامه عليه « والذى حآء بالصدق » راستى در وعد آست كه اسمعيل پىعامبر را كفت عليه السلام « انه كل صادق الوعد » راستى در عزم آست كه اصحاب رسول را كفت « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » راستى در عمل آست كه مؤمنان را كفت « اولئك الذين صدقوا » كسى كه اسن حصلتها حمله دروى

مجمع شود اورا صدیق گوید، انرا هم حلیل صلوات الله وسلامه علیه برین مقام بود که رب العزة در حق وی فرمود «انه كان صديقاً نبياً» مصطفی (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت گفتار حق و کردار صدق پس را گفتند صدق چیست؟ گفت آنچه کوئی کسی و آنچه نمائی داری و آنجا که آوار دهی ناشی صدق در قول است که سده چون ما حق در مباحات شود صدق از خود طلب کند، چون گوید «وخت وحبی للذی فطر السموات والارض» میگوید روی آوردم در خداوند آسمان و زمین، اگر درین حال روی وی ما دنیا بود پس دروغ بود چون گوید «ایناک بعد» - من سده توام ترا پرستم و آنکه در سده ما در سده شهوت بود دروغ گفته باشد، زیرا که مرد سده است که در سده است، اریضا گفت مصطفی علیه الصلوة والسلام «نعم عبداللهم نعم عبدالدیار» اورا سده زروسیم خواند چون در سده زروسم بود سده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از حویشتی بیزار شود تا ندکی حق مرورا درست گردد نویرید نظامی گفت اوهی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف فی کل موقف عرس علی المملکة، قلت لا اریدها، فقال لی فی آخر الموقف یا ما یرید ما یرید؟ قلت اریدان لا ارید، فالامت عندی حقاً - گفت در عالم حقایق از روی الهام حق حل حلاله مرا ترفی داد و در هر ار موقع نداشت در هر موقعی مملکت کوین بر من عرس داد، تنوید الهی خود را از سده همه آزاد دیدم، گفتم ارین دحایر و در العیب که در پیش ما ریختی هیچ خواهم، آنکه در آخر موقف گفت پس چه خواهی؟ گفتم آن خواهم که خواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود، نفس مت است و دل عول علم حصص اشارت شرك عبارت علت پس چه ماند یکی و من مافی هوس اما صدق در وفای عرم است که مرد در دین ما صلوات بود و در امر ما عرت و در وقت ما استقامت، چنانکه صحابه رسول بودند که بعرم خویش وفا کردند و در قتال دشمن بی سسل و حان فدا کردند ثارب العزة ایشانرا دران وفای عرم و تحقیق عهد ستود که «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»، و آن مرد منافق که ما خدا عهد کرد و در دل عرم داشت که اگر مرا مال دهد بدل کنم و راه تقوی را از ان مرکب سازم پس عرم خویش را نص کرد

و وفاى عهد ماريماندا تا رب العزة در حق وى ميگويد « و منهم من عاهد الله لئن آتاهنا منه فضلا لمصدق و لكونن من الصالحين » تا آصحا كه گفت « ما احلوا الله ما وعدوه و بما كانوا يكذبون » اودا دروع رن گفت و كاذب نام كرد مان حلف و عهد و قصص عهد كه ار وى برفت اما صدق صادقان در سلوك راه دين و اعمال ايشان آست كه در هر مقامى از مقامات راه دين چون توبه و سرور و وحوف و رحا و غير آن ، حقيقت آن از حويشتن طلب كسد و مطواهر و اوائل آن قناعت بكسد ، نه بيبى كه رب العزة در صحت مؤمنان فرمود « اما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون » حاى ديگر فرمود « ليس الزان تولوا و حوهم » و آخر آيت گفت « اولئك الذين صدقوا » تا شرايط حقايق ايمان در ايشان مجتمع شد ايشان را صادق بخواند ، و اگر متالى خواهى كسى ، كه ارچهرى ترسد شان صدق وى آن بود كه من ميلررد و بروى ررد بود و ارطعام و شراب ماريماندا چسانك داود پيامدار صلوات الله و سلامه عليه مان رلت صغيره كه ويرا افتاد چهل روز سنان ساحدان سر بر زمين نهاد و منگريست تا آنكه كه اراشك چشم وى گياه ارمين بر آمد ندا آمد كه اى داود چرا ميگرى ، اگر كرسه بى تا تر اطعام دهم و رشمه بى تا آب دهم و رر هديه تا پوشم ، داود ار سر سوختگى سعت رارى ناله بى كرد كه ار ان هس وى چوب سوخت ، آنكه گفت مارحدا نا بر گريستن من رحمت كن و گناه من بر كف دست من قطن كن تا هر كر فراموش كنم رب العالمين صدق وى در معاملت وى شباحت توبه وى پديريت و دعاى وى احامت كرد و هم در احبار داود است كه چون بر گناه خود حواسست كه بوحه كند محست هفت روز هيچهر محورد و كرد زبان مكشت پس روى بصحرا نهاد و سليمان را گفت ما ندا كند در احسن نبي اسرائيل كه هر كه ميخواهد كه بوحه داود بشود تا حاصر آيد ، خلق بسيار جمع شدند و مرغان هوا و وحوش صحرا همچنين و داود ابتدا تسبيح و نماى الله كرد و آنكه صفت بهشت و دوزخ در آن پيوست و آخر بوحه كرد بر گناه حويش و سحر در خوف گفت تا خلق بسيار در سماع آن بيحان كشتند تا آن حد كه سلمان بر سر وى ايستاده بود ، گفت اى پدر من كن كه جمع بسيار هلاك شدند آورده اند كه

روزی چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاک شدید، ایست نشان صدق در ابواب معاملات و در خبر است از مصطفی علیه الصلوة والسلام که هرگز حمرئیل از آسمان فرو نیامد مگر آنکه نه من او را ترسان و لرزان دیدم از سم حق حل حلاله و علی بن الحسین را رسول الله علیهما دیدید که طهارت کرد و مرد مسعد بیستاد روی رد گشته و لرزه بر اندام وی افتاده، او را گفتند این چه حال است؟ گفت بمیدانید که پیش که خواهم رفت و محضرت که خواهم ایستاد؟ داود طائی عالم وقت بود و در هفته فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که از دسا سرون شد، از سلطان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربه و هو عه راس ما ان مرلت و منقت در صدق عمل چنان بود که نوکر عیاش حکایت کند که در حره وی شدم او را دیدم بشسته، پاره پی سان خشک در دست داشت و میگریست، گفتم مالک یا داود؟ فقال هذه الکسرة ان آکلها و لا ادري ان حلاله هی ام حرامه حقا که هر که عزت دین بشاحت هرگز هوای شریعت از او برنمورد، اگر نیک نفس از صدق صدیقان سراقه صفات خود سرون کند و ما فرونگرد حربی قدری بعت ماهیچیر سید

قوله «اليس الله بكاف عبده» هده حتى عرفه و هه حتى عبده لله حتى سأله نور قلبه حتى احبه سواحت تا بشاحت، توفیق داد تا عبادت کرد، تلهس کرد تا بحواست، دل را معدن نور کرد تا دوست داشت، هر که کار خود مکنت حق حل حلاله نار گذاشت وی نمره از حیوة طیبه برداشت و حق را و کسل و کار سار خود بافت من تیران احیاء و احتماله و صدق رجوعه الی الله فی احواله و لا يستعس بغير الله من اشکاله و اماله آواه الی کف اقباله و کماه جمیع اشعاله و هیاله محلا فی طلال اصاله مکیال حماله

هر که از حول و قوه خود بیزار گشت و در احتیال و احتیار بر خود بست و بصدق افتقار خود را مرد گاه قدرت بیفکند از علایق مریده و دست از حلق شستا، حلال احدیت بعت رأفت و رحمت او را در پرده عیایت و کف حمایت خود ندارد و مرهبات وی کفایت کند «من اصبح و همومه هم واحد کاه الله هموم الدسا و الاخرة» عمدالواحد دید

را گفتند هیچ کس را دانی که در مراست خالق چنان مستغرق بود که او را پروای

خلق باشد؟ گفت یکی را دام که همین ساعت در آید، عتة العالم در آمد،
 عدد الواحد گفت ای عتة در راه کرا دیدی؟ گفت هیچ کس را و راه وی مارا بود
 احسن خلق

هـ - النوبة الاولى

قوله تعالى «قل يا عبادي» مكو [يا محمد که الله ميگويد] اي هيگان من،
 «الذين اسرفوا على انفسهم» ايشان که گراف کردند در ستم مرحوشتن «لا ينظروا
 من رحمة الله» نوميدهايد او حشاش الله، «ان الله يعمر الدنوب جميعا» که
 اوست آن خداوند آمر کار حشاشيده مهربان که گمان همه ميامرد، «انه هو العور
 الرحيم» (۵۴) که اوست آمر رکار مهربان

«و ايديوا الي ربكم» مارگرديد با خداوند خوش، «و اسلموا له» و کردن
 ميهيد او را، «من قبل ان ياتيكم العذاب» پيش از آنکه عذاب آيد شما،
 «ثم لا تنصرون» (۵۴) و آنکه ناري رسد شما را از کس

«واتبعوا» و مي ريب و پيديد، «احص ما ابل اليكم من ربكم» مكوتر
 آنچه فرو فرستاديد شما از خداوند شما، «من قبل ان ياتيكم العذاب بعنة»
 پيش از آنکه عذاب آيد شما ناگهي، «و انتم لا تشعرون» (۵۵) و شما ندانيد

«ان تقول نفس» پيش از آنکه هر مي گويد «يا حترتي علي ما فرطت
 في حب الله» اي مريعا بران سستي که کردم در کار خدا و در فرما سرداري او، «و ان
 كنت لمن الساحرين» (۵۶) و نمودم مگر از افسوس گران و ارست فرا دارند گان
 «او تقول لو ان الله هداني» يا پيش از آنکه هر مي گويد اگر الله مرا
 راه نمودی، «لكنت من المتقين» (۵۷) من از برهبر گران بودمی (۱)

«او تقول حين ترى العذاب» يا پيش از آنکه هر مي گويد آنکه که عذاب
 سد، «او ان لي كرة» اي كلك مرا مار كشتي بودی از من جهان، «فاكون من

المحسین^(۵۸)، «تامن از میگو کاران مودی

«بلی، «مار کش بیست، «قد جاءك آياتي، آمدتو پیغامهای من،
«فكنت بها، دروغ رن گرفتگی مان، «واستكرت، «و کردن کشیدی، «و كذبت
من الكافرين^(۵۹)، «و اربا کروندگان مودی

«ويوم القيمة ترى الدين كذبوا على الله، «و روز رستاخیز ایشانرا ببینی که
دروغ گفتند مرا، «و حوهم مسودة، «روپهای ایشان ساه گشته، «اليس في جهنم
منوي لمتكبرين^(۶۰)، «در دروغ سگاهی سرا و سده بیست کردن کشان ناگرویده را؟
«ويحى الله الدين اتقوا، «مرهاط الله ایشان را که نه پرهیز دارا سار گشت او
را «نممارتهم» مان کردارهایی که رستگاری و پروریهای ایشان مان مسود،
«لايمسهم سوء» بدایشان نرسد، «ولا هم يحزنون^(۶۱)، «و ایشان هرگز
اندوهگن نباشند

«الله خالق كل شيء» الله آفریدگار همه چیز است، «وهو على كل شيء
وكيل^(۶۲)، «و او بر همه چیز خداوند است و کارساز و کار او پیش مرده

«له مقاليد السموات والارض» او راست گلد های آسمانها و زمينها
«والدين كمروا بآيات الله» وایشان که سگرویدند سبحانه الله «اولئك هم
الحاسرون^(۶۳)، «ایشانند ربا نگران

«قل افعير الله» مگو [ای محمد] مان چسری حرا، «تأمروني اعد»
میرمائید مرا تا پرستم، «ايها الجاهلون^(۶۴)، ای نادانان؟

«و لقد اوحى اليك و الى الدين من قلبك» و پیغام داده اندتو و پیغامبران
پیش از تو، «لئن اشركت ليحطن عملك» که اگر اسار گری سا الله
تساه شود و بیست کردار تو، «و لتكونن من الحاسرين^(۶۵)، «و اربا نگران مانی
«بل الله فاعد» اماره، «اقله راپرست، «و كن من الشاكرين^(۶۶)، «ارسپاس
داران مانی از گرویدگان راست داران

«وما قدروا الله حق قدره» سداستند چندی و چوسی الله، «والارض

«حمیماً قصته يوم القيمة» ورمیها همه دست گرفته او روز رستاخیز، «والمسماوات مطوَّياتٌ بیمة» و آسمانها در نوشته در دست او، «سجانه و تعالی عما یشركون» (۶۷)، پاکی او را و مرتبی اربان اسرار که ما او میگیرد

«ووضح فی الصور» و دردمد در صور، «فصعق من فی السموات و من فی الارض» مرده میقداران آوارها که در آسمان و زمین کس است، «الا من شاء الله» مگر او که خدا خواهد، «ثم نوح فی احرى» پس آنکه دردمد در صور دمیدنی دیگر، «فاداهم قیام یطرون» (۶۸)، آنکه ایشان سر پای حاسته باشد همگان ایستاده میگرد

«واشرفت الارض نور ربها» و روش شود زمین مروشائی خداوند او «ووضع الكتاب» و شمار و سحت کردارها سپید «وحی» نالسیین والشهداء، و آرد پیمامبران و گواهان را، «وقضى بینهم بالحق» و داوری بر گراوند میان ایشان راستی و داد، «وهم لا یظلمون» (۶۹)، و ارمیج کس چیری نگاهد «ووفیت کل نفس ما عملت» و تمام سپارد مهر نمی یادان آنچه کرد، «وهو اعلم بما یعملون» (۷۰)، و الله دانای است تا آنچه میگرد

«وسیق الدین کفروا الی جهنم رموا» و زاند انشانرا که نگروند بدورح کرده کرده، «حتی اذا حاقوا» تا آنکه که آید ناخن، «فتحت ابوابها» باز کشاند درهای آن بر ایشان، «وقال لهم حررتها» و عذاب سازان دورح ایشانرا گوید «الهم یا تکم رسلکم» بیامد شما فرستادگان همچون شما، «یتلون علیکم آیات ربکم» که میخواندند بر شما سخن خداوند شما، «ویدرونکم لقاء یومکم هذا» و مترسایدند شما را از دیدن این روز شما، «قالوا بلی» گوید آری آمد، «و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین» (۷۱)، لکن واحد گشت و درست بر ما گرویدگان سخن الله در اول که اهل عذاب اند

«قیل ادخلوا ابواب جهنم» گوید در روید از درهای دورح، «حالدین فیها» ایشان راودان دران، «فمن متوی المتکبرین» (۷۲)، مدحای و سگاه کردمشان

را از حق

«وسيق الدين اتقوا ربهم» را بسد ایشانرا که میفریدند از اسرار کس بالله،
 «إلى الجنة» سوی بهشت، «ومرآ» گروه گروه، «حتى إذا حاقوها» تا آنکه
 که آید بهشت، «وفتحت ابوابها» و درهای آن باز گشاید بر رویهای ایشان،
 «وقال لهم حررتها» و ایشانرا گویند بهشت سازان «سلام علیکم» دود بر شما
 «طعم» حوس و بدگانی گشتند و ناک، «فادخلوها حالدین»^(۷۳) در ره یزد درین
 سرای حاودان

«وقالوا الحمد لله» رگوید ستایش مگوایه را، «الذی صدقنا وعده» او
 که راست گفت در وعده خوش ما ما، «واورثنا الارض» و باز گرفته اوردشمان زمین
 بهشت ما داد، «نشوء من الجنة حیت نشاء» جای مسکیریم از بهشت هر حائی که
 خواهم، «فعم احرا العالمین»^(۷۴) مکارم کارگران
 «وترى الملكة» و می‌رشتگان را، «حافین من حول العرش» حلقه گرفته
 گرد عرس، «یسبحون بحمد ربهم» مستناید ستایش میگو حدادند خوش را،
 «وقضى بينهم بالحق» و کارگر کردار ممان آفریدگان راستی و داد، «وقیل الحمد
 لله رب العالمین»^(۷۵) والله گویند ستایش مگوایه را حدادند جهانسان

الوثة المایة

فوله «فل ما عادی الدین اسر فوعلى انفسهم» - انی عاس کف ان آت تا آخر
 سه آیت در شأن وحشی فرو آمد که رسول خدا (ص) بعد از اسلام وحشی در وی نمی
 مگرسد که وی حمزه را کشته بود و بروی مملت کرده و آن در دل رسول (ص) تأثیر
 کرده بود چنانکه دیدار وی میداشت وحشی ممداست که چون رسول وی نمی‌مگرد
 اسلام وی پذیرفته نیست، رب العالمین این آیت فرستاد تا رسول بوی مگرسد و آن وحشت
 از پیش برداشت انی عمر گفت این آیات در شأن عیاش بن ابی ربيعة فرو آمد و در
 شأن ولید بن الولید و جماعتی دیگر که در هکله مسلمان شدند اما هجرت نکردند و

مشرکان ایشانرا معذّب میداشتند تا ایشانرا از اسلام برگردانیدند، صحابه رسول گفتند
 الله تعالى از ایشان نه فرص پذیرد نه نافرله هرگز که از من عقوبت مشرکان ترك
 دین خوش نگفتند، رب العالمین در حق ایشان اس آیات فرستاد، عمر خطاب این
 آیت نوشت و با نشان فرستاد، ایشان بدین اسلام سار آمدند و هجرت کردند
 عند الله عمر گفت ما که صحابه رسول بودیم ناول چنان میداشتیم و میگفتیم که
 حساسات ما حمله مقبول است که در آن شك نیست، پس چون این آیت فرو آمد که
 «اطعوا الله واطيعوا الرسول ولا تنفلوا اعمالكم» گفتیم که آن چه باشد که اعمال ما باطل
 کند، بحای آوردیم که آن کائنات است و مواضی، پس اراں هر که از وی کبره می آمد با
 فاحشیدی گفتیم که از وی تنه گشت و سر حام وی بد شد، تا آن روز که این آیت فرو آمد
 «قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم»، میر آن سخن میگفتیم، ملی برگناهکار ترسیدیم
 و امید بر حمت داشتیم باین قول اسراف، ارتکاب کائنات است عند الله مسعود گفت
 روزی در مسجد شدم، داشمندی سخن میگفت از روی وعید، همه دگر آتش مسکرد و صفت
 اسلال و انکال، اس مسعود گفت ارا گفتیم ای دانشمند اس چه چیر است که بد کارا
 از رحمت الله بومند میکی، نمی حوای آنچه رب العزة فرمود «ما عبادي الذين اسرفوا
 على انفسهم لا تصطوا من رحمة الله»، حر درست است که رسول خدا علیه الصلوة والسلام
 این آیت بر حواد گفت «ان الله يعبر الذنوب حملاً ولا يبالى» و روایتی دیگر مصطفي
 علیه الصلوة والسلام فرمود

ان يعمر اللهم فاعمر حملاً وای عندك لا ألما (۱)

چون آمرزی خداوند همه سامرز و آن کدام سنده است که او گناه نکرد و
 فی البحر الصحيح عن ابی سعید الخدری عن النبی (ص) قل «کان فی نبي ارائیل
 رجل قتل تسعة و تسعين انساناً ثم حرج يسأل فدلّ علی راهب فاتاه فقال امي قتلت تسعاً

۱ - در معنی اللب اس هشام حسن آمده

و قال ابو حرات الهمدلي و هو طوف بالبيت

ان تعمر اللهم تعمر حملاً وای عندك لا ألما

و در کتاب «ديوان الهمدلس» این ست ساهمه

وتسعين نفساً وهل من توبة؟ قال لا، فقتله، فكمّل بمائة، ثم سأل عن اهل الارض فدلّ على رجل عالم فقال له قتل مائة نفس فهل لى من توبة؟ قال نعم ومن يحول بينك ومن التوبة اطلق الى ارض كدا وكدا فان بها ناساً يعبدون الله فاعبد الله معهم ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء، فاطلق حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت، فاحتضمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب فاتاهم ملكٌ فى صورة آدمي فجعلوه بينهم فقالوا فيسوا بين الارضين فالى آيتهما ادى فهلها، فماسوا فوجدوه ادى الى الارض التى اراد قصصه ملائكة الرحمة، وعن ابي هريرة ان رسول الله (ص) قال « قال رجل لم يعمل خيراً قط لاهله ادامات فحرقوه ثم ادروا نضه فى التراب و نضه فى البحر، فوالله لئن قدر الله عليه لعذبته عذاباً لا يعديه احداً من العالمين، قال فلما مات فعلوا به ما امرهم، فامر الله البحر فجمع ما فيه وامر التراب فجمع ما فيه ثم قال له لم فعلت هذا؟ قال من حشيتك يارب وانت اعلم، فصرله وقال السى (ص) « ما احب ان لى الدنيا وما فيها بهذه الآيات، ويقال هذه الآيات نعم كذب لا يبلغ الشرك ثم قيد المعصرة بقوله « واسوا الى ربكم، فامر بالتوبة فدل هذه الآيات بمصلة ما فعلها وقيل الكلام قد تم على الآيات الاولى ثم حاط الكفار بهذه الآيات فقال « اهبوا الى ربكم واسلموا له، فسكون الامانة هى الرجوع من الشرك الى الاسلام و دل « اسلموا له » اى - احصلوا التوحيد « من قبل ان يأتكم العذاب » اى - من قبل ان تموتوا فتستوحوا العذاب « ثم لاتصرون » اى - لاتسمعون من العذاب « واثموا احسن ما امرل اليكم من ربكم » يعنى القرآن والقرآن كله حسن قال الحسن ان الذى امرل فى القرآن على ثلثة اوجه ذكر القبيح لتحسنه وذكر الاحسن لتحسنه وذكر ما دون الاحسن لثلاثه فقه « من قبل ان يأتكم العذاب ستة » حجة « واثم لا تشعرون » حين يصحأكم وقبل من قبل ان يأتكم العذاب الموت فتقعوا فى العذاب « ان تقول نفس يا حسرتى » او تقول هذه الكلمات الثلاث مردود على قوله « من دل، كانه يقول عروحل من قبل ان تقول نفس يا حسرتى، من قبل ان تقول نفس ولو ان الله هداى من قبل ان تقول نفس لو ان لى كربة، وان شئت جعلته مقادح منه « لا » فيكون التأويل فى الكلمات الثلاث ان لا تقول نفس، كقوله عروحل « يبين الله لكم ان تصلوا، يعنى ان لاتصلوا

و كقوله « ان تميدكم ، يعنى ان لا يميدكم ، و كقوله « ان ترولا ، يعنى ان لا ترولا مرحدف لا معنى آستكه مبادا كه هر كس گویا فردا ار شما كه « يا حسرتى ، مبادا كه هر كس گویا ار شما فردا « لو ان الله هدامى ، مبادا كه هر كس گویا ار شما فردا كه « لو ان لى كزّه ، وفي الحبر ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مجمعه من الحبر فيقول لو ان الله هدامى لكنت من المتقين فتكون عليه حسرة » تقول العرب يا حسرة يا لهما ، يا حسرتى يا لهي ، يا حسرتاى يا لهماى تقول هذه الكلمة فى بداء الاستعانة والحسرة ان تأسف النفس اسفاً تبقى منه حسيراً ، اى - مقطوعاً وقيل « يا حسرتى » يعنى يا ابتها الحسرة هدا اوانك ، « على ما قرطت فى حب الله » اى - فصرت فى طاعة الله واطاعة حقه و قيل على ما صيغت فى ذات الله قال مجاهد « فى حب الله » اى - فى امر الله كقول الشاعر

أما نقيض الله فى حب عاشق
له كند حرى عليك تقطع

وقيل معناه فصرت فى الحجاب الذى يؤدى الى رضاء الله ، والعرب تسمى الحجاب حساً ابنى كلمة من رمان عرب سيار رود وچماست كه مردمان گویند در حب فلان توانگر شدم ، ار پهلوى فلان مال بدست آوردم « و ان كنت لمن الساحرين » اى - المستهزين بدين الله و كتابه و رسوله والمؤمنين قال قتادة لم يكفهم ما صيغوا من طاعة الله حتى سحروا باهل طاعته

« او تقول لو ان الله هدامى لكنت من المتقين » اى - مرة تقول هدا و مرة تقول ذلك و قيل ان قوماً يقولون هدا وهو ما يقولون ذلك « او تقول حس ترى العذاب عيماً » لو ان لى كزّه « رحمة الى الدنيا ، ما كون

من المحسين » اى - الموحدين

ثم يقال لهذا العاقل « لى فحآءك آياتى » يعنى القرآن « فكذمت بها » وقلت انها ليست من الله ، « واستكبرت » اى - تكبرت عن الايمان بها ، « وكنت من الكافرين » يروى ان السى (ص) قرأ « قد حآءك آياتى فكذمت واستكبرت وكنت ، بالتأنيث فيكون خطأً للنس و من فتح التاءت ردها الى معنى النفس وهو الاسان

«يوم القيمة ترى الدين كدوا على الله» ما له ولدأ وصاحبة وشريكاً، وحوهم مسوذة» - من قوله «يوم تبصر حوّه و تسوّد حوّه» و قيل «وحوهم مسوذة» متأيا لهم من نصح النار «اليس في جهنم متوئ» اى - مقاماً و مرلاً «للمتكبرين» عن الايمان؟ يسى اليس حقاً ان جعل جهنم مكاناً لهم؟

«ويحس الله الدين اتقوا معارثهم» - قرأ حمرة و الكسائي و انونكر «معارثهم» بالالف على الجمع، اى - بالطرق التى تؤدّيهم الى العور والسخاوى اكتساب الطاعات واحتساب المعاصى و قرأ الآخرون «معارثهم» على الواحد وهى بمعنى العور، اى - سخبهم هوزهم من النار بامعالهم الحسة و قيل هى شهادة ان لا اله الا الله لايمسهم السوء ولاهم يعربون» اى - لايمس اندامهم ادى ولافلوهم حرّ «الله حالى كلّ شيء» و كلّ شيء نائمه، وهو على كلّ شيء و كى، اى - كلها موكولة اليه فهو القاتم جمعها

«له مقاليد السموات والارض» - المقاليد - المفاتيح، واحدها مقلاد، اى - له مفاتيح حرائى السموات والارض يفتح الرزق على من يشاء و يعلقه على من يشاء قال اهل اللغة المقلاد - المفتاح، والمقلاد - القفل، فلد مانه، اى - اعلقه و فله اذ افتحه وقيل مقاليد السموات الامطار و مقاليد الارض السات، و معنى الآية لايرل من السماء ملك ولا فطرة ولا يست من الارض مات الاماده روى عن عثمان بن عفان ان رسول الله (ص) سئل عن تفسير هذه الآية، فقال «تفسير المقاليد لاله اّ الله والله اكبر وسبحان الله وحمده استعمر الله لاحول ولا قوة الا بالله الاول والاخر والظاهر والباطن يحى ويمت منه الحر و هو على كلّ شيء قدير» و فى الحر ان رسول الله (ص) قال «اتيت بمفاتيح حرائى الارض فرصت على كلّ شيء فقلت لا، بل احوج يوماً واشنع يوماً» «والدين كمروا مايات الله» اى - وحدوا قدرته على ذلك، «اولئك هم الحاسرون» فى الآخرة

«قل افعير الله» - قال مقاتل ان قريشاً ان دعته الى دين آ مائه فمرت هذه الآية «قل» لهم يا محمد بعد هذا البيان «افعير الله تأمرونى اعد ايها الساهلون»؟ قرأ ابن عامر «تأمرونى» سوين حقيقتين وقرأ نافع «تأمرونى» سون واحدة حصقة على الحذف

وقرأ الآخرون « تأمروني » سون واحدة مشددة على الادعام

« ولقد اوحى اليك الى الدين من ملك » يعنى واوحى الى الدين من قلك بمثل ذلك
« لئن اشركت ليحططن عملك » الذى عملته قبل الشرك فهذا خطاب مع الرسول والمراد
به غيره و قيل هذا ادب من الله لنيته و تهديد لغيره لان الله عز وجل عصمه من الشرك
فولتكون من الحاسرين »

« مل الله فاعبد » اى - وحد واحلص له العادة « وكن من الشاكرين » لله فيما نعم
به عليك من الهداية والسوة

« و ما قدروا الله حق قدره » اى - ما عرفوه حق معرفته وما عظموه حق عظمتهم حيث
اشر كوا به غيره ، ثم احسر عن عظمتهم فقال « والارض جميعاً قصته يوم القيمة » - القصص
مصدر اقيم مقام المفعول ، اى - الارض مقبوضة فى قصته يوم القيمة « والسموات مطويات
بيمينه » - من الطي وهو الادراج ، مانه قوله « يوم طوى السماء كطى السجل للكتب .
« سبحانه » اى - تبرها له و تعظيماً من ان يكون له طير فى داته و صفاته ، « و تعالى
عما يشركون » اى - وهو متعال عما يصمه المشركون روى عبد الله بن مسعود وعبد الله بن
عباس رضى الله عنهما ان حراً من اليهود اثنى رسول الله (ص) فقال يا محمد اشعرت ان الله
يصع يوم القيمة السموات على اصبع والارض على اصبع والحبال على اصبع والماء والترى
والشجر على اصبع و جميع الخلق على اصبع ثم يهرق ويقول اما الملك ابن الملوك ؟
فصحك رسول الله (ص) بعداً منه و تصديقاً له ، فامر الله هذه الآية « و ما قدروا الله حق
قدره والارض جميعاً قصته يوم القيمة » وفى روايه ابى هريرة عن رسول الله (ص) انه قال :
« يقص الله السموات سمه والارض بينه الاخرى ثم يهرق و يقول اما الملك ابن
ملوك الارض » و قيل لله يدان كلتاها يمسان وفى الخبر « كلنا يدى رسا يمس »
وفال الشاعر

له يمينان عدلاً لاشماله وفى يمينه آخال وازراق

و قال ابى عباس ما السموات السبع والارضون السبع فى يد الله أألا كحردلة فى
يد احدكم « سبحانه و تعالى عما يشركون »

« و صرح في الصور » - هذه هي الصفحة الثامنة وهي صفحة الصعقة بعد صفحة الفرع باربعين
 سنة قال بعض المقرئين الصفحة اثنتان، الاولى للموت والثانية للموت وسهما اربعون سنة
 والا كثرون على انها ثلث صفحات، الاولى للفرع والثانية للموت والثالثة للموت «صعق» اي مات
 « من في السموات و من في الارض » - يقال صعق فلان و صعق اذا اصابته الصعقة والصاعقة
 هي الصوت معه العذاب او معه النار «أَلَا مِنْ شَاءَ اللَّهِ» قال الحسن يعني الله وحده وقيل
 : أَلَا مِنْ شَاءَ اللَّهِ ، يعني من في الجنة من الحرية والحرور والعلماء ومن في جهنم من الحرية
 قيل هم حملة العرش وقيل هم الشهداء وهم متقلدون السوف حول العرش وقيل
 هم حمرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت وفي الخبر «ان الله عرَّجَ جبرئيلَ
 ا ملك الموت حد من اسرافيل ، ثم يقول من بقي ؟ فيقول حمرئيل وميكائيل وملك الموت
 يقول حد من ميكائيل حتى يبقى ملك الموت وحمرئيل ويقول من يملك الموت فسموت ثم يقول
 احمرئيل من بقي ؟ فيقول تباركت وتعاليت والاحلال والاكرام وحبك الدائم الباقي وحمرئيل
 لميت العالم ، فيقول يا حمرئيل لاند من موتك ، فقع ساجداً يحقق صحاحه فسموت ،
 قوله « ثم صرح فيه اخرى » - هذه هي الصفحة التالية وهي الصفحة السبع ، « فاداهم
 مام » من قورهم « يطرون » الى الميت وقيل ينتظرون امر الله فيهم
 « و اشرفت الارض سوردها » وذلك حين سر الله سبحانه على كرسيه لفصل القضاة من
 ماله وقيل يتحلى فتشرق عرصات القيامة سورة عروجل « ووصع الكتاب » كقوله
 ووصع الموارين القسط ، وقيل « ووصع الكتاب » يعني كتب الاعمال للمحاسنة والحرآء
 قيل وصع اي دى اصحابه حتى يقرأوا منها اعمالهم وقيل الكتاب اللوح المحفوظ تعالى
 بحف اعمالهم مما في اللوح المحفوظ
 « وحي » بالرسول والشهداء » - قال ابن عباس يعني الذين يشهدون للرسول
 بليم الرسالة وهم ائمة محمد (ص) وقال عطاء يعني الحفظ يدل عليه قوله « و
 آت كل من معها سائق وشهيد » وقيل الشهداء هم الاربار في كل زمان يشهدون
 لى اهل ذلك الزمان وقيل تشهد على العباد يوم القصة الحوارح والمكان والزمان
 وصى سهم بالحق » - بالعدل « وهم لا يظلمون » اي لا يراد في سيئاتهم ولا ينقص

من حسانتهم

« ووفيت كلّ نفس ما عملت » ای - نواب ما عملت « و هو اعلم بما يعملون »
 قال عطاء ای - هو عالمٌ بامعالهم لایحتاج الی کامر ولا شاهد. قال ابن عباس اد
 كان يوم القسمة بذل الله الارض غیر الارض و رادفی عرصها و طولها کذا و کذا فادا استقرت
 علیها اقدام الخلائق برّهم و فاحرهم اسمعهم الله تعالی کلامه قول « ان کتابی کاوایکتور
 علیکم ما اطهرتم و لم یکن لهم علم بما اسررتم فاما عالمٌ بما اطهرتم و بما اسررتم و محاسبکم
 اليوم علی ما اطهرتم و علی ما اسررتم ثم اعرف لمن اشاء منکم »

« و سيق الدين کمروا الی جهنم » سوفاً عیماً یسحبون علی وحوهم الی جهنم
 « رمراً » ای - جماعة بعد جماعة مع امامها و قيل بعضهم قبل الحساب و بعضهم
 بعد الحساب « حتی اذا حاوّھا فتحت ابوابها » و هی سعة لقوله « لها سعة ابواب »
 و کانت قبل ذلك مغلقة فتحت للکفار قرأ اهل الکوفة « فتحت » و « فتحت » کلامهم
 بالتحصیف و قرأ الاחרون بالتشدید علی التکثیر « و قال لهم حرّتها » بوجهاً و تحریراً
 لهم « الم یأتکم رسلٌ منکم » ای - من اهلکم « یتلون علیکم آیات ربکم و یدبروکم
 لقاء یومکم هذا » یاخذون افرادهم مابهم استحقوا العذاب « قالوا ملی و لکن حقت
 کلمة العذاب علی الکافریں » - تقدیره و لکن کفرنا حقت کلمة العذاب علی الکافریں و
 « کلمة العذاب » علم الله السابق کعوله « علنت علینا شقوما » و کعوله « انا کُلٌّ فیہ »
 ان الله قد حکم بین العباد و قل کلمة العذاب قوله سبحانه « لاملأن جهنم من الھن
 و الناس اجمعین »

« قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فیھا » ای - عالمین انکم محلّدون فیھا « و نشر
 متوٰی المتکبرین » - النار

« و سيق الدين اتقوا ربهم الی الحنہ رمراً » - دور حیانرا گفت « سيق » و بهشتیانرا
 گفت « سيق » ، اردواح سخن را چنین گفت نه تسویت حال را ، و فرق است میان هر
 دو سوق ، دور حیانرا مراد بقهر و عیب بر روی همتی کشید ایشانرا بر حر و سیامت تا
 مآتش سفر لقوله « یسحبون فی الحمیم » « یسحبون فی النار علی وحوهم » « و قوامس »

مقر « بهشتیارا همی برید معرّ و مار بر صائف نور و بریرهای فرشتگان تا سحّۃ الحدّ الالبسی (ص) » « عجب رسا من اقوام یقادون الی الحنة بالسلاسل »
 « حتی ادا حآؤها و فتحت ابوابها » - این وار تمامه گوید دلالت کند که در های بهشت هشت اند بر وفق حصر مصطفی علیه الصلوة والسلام قال « ان للحنة لتماثیه ابواب ما منها ثمان الا بیهما سرالراک سبعین عاماً و ما بین کُلّ مصرعین من مصاریع الحنة مسرة سبع سنن » و فی روایة « مسرة اربعین سه » و فی روایة « کما بین مکة و مصری » و قال صلی الله علیه و سلم « ما اتمی الذی یدخلون منه الحنة عرصه مسرة الراک المعخوذ ثلثاً ثم اثم لیصعطون علیه حتی تکادما کهم تمول » و قال (ص) « اما اوّل من تأتی باب الحنة فاستفتح فقول الحارث من امت ؟ فاقول محمد، فقول نعم بک امرت ان لا تفتح لاحد فذلک » و فی روایة احرى « اما اول من یحرّک لخلق الحنة فیمتخ الله لی فیدخلیها » و قال صلی الله علیه و سلم « تفتح ابواب الحنة کلّ سنین

« حتی ادا حآؤها و فتحت ابوابها » - هذا کلام حوایه محدود، تقدیره - حتی ادا حآؤها و فتحت ابوابها سعدوا بدحولها و قیل حوایه « قال لهم حرّتها »، و الواو فيه ملعاة، تقدیره - حتی ادا حآؤها و فتحت ابوابها قال لهم حرّتها « سلام علیکم طنتم » - مؤمنان چون بدر بهشت رسد، حارثان بهشت بر ایشان سلام کند هر مان الله : گوید « طنتم » ای - طنتم عیشاً و طاب لکم المقام - خوش حائی که حای شماست : خوش عشی که عیش شماست امیر المؤمنین علی (ع) گفت بر در بهشت درختی است که از بیح آن دو چشمه آب رواست، مؤمن آحاد رسد یکی از آن دو چشمه غسل کند تا طاهر وی پاک شود و روش، و اردیگر چشمه شربتی خورد تا مایل وی ر همه آرایش پاک گردد و میگو شود، آنکه رسوا و اصحاب وی اورا استقبال کند گوید « سلام علیکم طنتم فادخلوها حالین »

« و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده » ای - اسحرلنا ما وعدنا فی الدنیا من نعم العقی و اورسا الارض « ای - ارض الحنة » و ذلک قوله « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » « تنوّه

من الحجة حيث يشاء فمع احر العالمين « اى - ثواب المطيعين
 » و ترى الملائكة حافين من حول العرش « اى - محيطين بالعرش محدقين بحمايته،
 اى - حاسه وذلك بعد ان احياهم الله تقول جِئُوايَ وَاحْشُوايَ ، اى - احاطواي و
 قبل الحاف بالشئ - الملازم له « يستحيون محمد ربهم » تلذذاً لا تمعداً لأن التكليف
 متروك في ذلك اليوم « وقضى بينهم » يعنى من اهل الجنة والبار ، « بالحق » اى - بالعدل،
 فاستقر في الجنة اهل الجنة و اهل النار في النار « و قيل الحمد لله رب العالمين » - تأويل هذا الكلام
 ان الله عروحل لا يدم على امر قد قصاه ولا يتردد في حكم امضاء ، كقوله « ولا يحاف
 عقيها » ، محار قوله « قل » اى - قال الله الحمد لله رب العالمين ، وقال الراحح ان الله
 ابتداء خلق الاشياء بالحمد فقال « الحمد لله الذى خلق السموات والارض » ، كذلك حتم
 بالحمد فقال لما استقر اهل الجنة في الجنة و اهل النار في النار « الحمد رب العالمين »
 و قيل هذا من كلام الملائكة ، اى - الحمد له دائماً و ان افطع التكليف و قيل هومن
 كلام اهل الجنة شكراً على ما صاروا اليه من نعم الجنة

النوبة الثالثة

قوله « قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم » الآية - بدان كه او آفریدگان
 حق حل حلاله كمال كرامت دو گروه راست یکی فرشتگان و دیگر آدمیان ؛ و لهذا
 حمل الانبياء و الرسل مهم دون عرهم ، و عایت شرف ایشان در دو چیز است در عودیت
 و در محبت ، عودیت محض صفت فرشتگان است و عودیت و محبت هر دو صفت آدمیان
 است فرشتگان را ، عودیت محض داد كه صفت خلق است و آدمیان را بعد از عودیت
 حلفت محبت داد كه صفت حق است تا از بهر این امت میگوید « یحبه و یحونه »
 و در عودیت بیر آدمیان را فصل داد فرشتگان كه عودیت صفت فرشتگان می اضاف
 كفت « مل عباد مكرمون » و عودیت آدمیان را اضاف كفت « يا عبادى » ، آنكه بر
 مقتضى محبت فصل خود بر ایشان تمام كرد و عیبهای ایشان و معصیتهای ایشان را بوار
 محبت پیوست و پرده ایشان ندید ، نه بیی كه رلت بر ایشان قضا كرد و ما آن هم بر لاف

نام عبودیت ارشاد می‌کند و ناد کر رگت و معصیت تشریف اصافت اریشان واستد (۱)
 فرمود « قل یا عباد الدین اسر فواعلیٰ اسمهم لا تقضوا من رحمة الله » و آنکه برده را ایشان
 نگه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه محمل یاد کرد سر سته و آن عین پوشیده
 گفت « اسر فوا » - اسراف کردند کراف کردند، از مهر آنکه در ارادت وی معرفت
 ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت می‌کند، سبحانه ما اراهه بصاده

آورده اند که موسی علیه السلام گفت الہی ترید المعصیۃ من العباد و تعصها -
 معصیت مد کان نارادت هست آنکه آنرا دشمن میداری و سده را بمعصیت دشمن میگیری؟
 حق حل حلاله فرمود یا موسی داک تأمسس لعقوی - آن ساد عفو و کرم خویش است
 که می مهم حرمة رحمت ما یر است اگر عاصیان باشند صایع ما مد

در حر است « لولم تدسوا الحاء الله یقوم یدسون کی یعرف لهم » ناش نافردای
 قیامت که امر حق محصمی سده بیرون آید و فصل حق حل حلاله سده را در پناه کرد
 شریعت دامن نگیرد رحمت شاعت کند در حر است که نامه بدست سده بی دهد، آن
 معصتها بیند، شرمش آید که برخواست، ارحق حل حلاله خطاب آید که آن روز که
 میگردی و شرم بداشتی فصیحت نکردم و پوشیدم، امروز که می شرم داری فصیحت کی
 کم؟ و به فال السی (ص) « ما ستر الله علی عبد فی الدما دنافعیتره به یوم القسمة، کسری
 عیدی عظم ساخته بود، قرآشی حامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که در آن
 عرقه بطولت مشسته بود، سیار بحسند و سافتند، کسری گفت سبار محوئید که او
 که یافت مار خواهد داد و او که دید خواهد گفت پس روزی آن فراض مر سر کسری
 ایستاده بود آب بر دست وی مریخت و حمامه های سکو ساخته، کسری گفت ای فلاں
 این ار است؟ فراس گفت این و صد حدیث ار است

« واسوا الی ربکم » - انامت بر سه قسم است یکی انامت پیغامبران، ابراهیم
 را گفت « ان ابرهیم لحلیم اواه مسب » داود را گفت « وحر را کعاً و اناب »
 شعیب را گفت « علیه تو کلت و الیه ایب » مصطفی را فرمود « وائمع سبیل من
 اناب الی » نشان انامت پیغامبران سه چیز است سم داشتن ما شارت آزادی، خدمت

کردن ما شرف پیمامری، باز ملا کشیدن بر دلهای پرشادی، و حرار پیمامران کس را طاقت این امانت نیست دیگر قسم امانت عارفان است در همه حال مهمه دل ما الله گشتن، قال الله تعالی «وما یتدکر الا من ینیب» و ایشان امانت عارفان سه چیز است از معصیت مندر بودن و اطاعت حمل بودن و در خلوت با حق انس داشتن **و انعم الله علیهم** در حال انس محائی رسید که میگفت حسنی من الدما د کرک و من الآخرة رؤیتک - خداوند در دنیا مرا د کرک توس و در عسی مرا دیدار تو س ای حوامرد! کسی که زار ولی نعمت موس وی بود؛ دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند؟

پیر طریقت گفت الهی بهشت و حورا چه نام، اگر مرا هسی دهی از آن نفس بهشتی سارم

والله ما طلعت شمسٌ ولا همت
 والا و د کرک معروض ما هاسی
 ولا جلست الی قوم احذتهم
 والا و انت حدیثی ین حلاس

ای حلالی که هر که حصرت تو روی نهاد همه دره های عالم خاک قدم او توتیای چشم خود ساختند، و هر که بدرگاه عزت تو پناه جست همه آفریدگان خود را علاقه فترک دولت او ساختند آن عربری گوید از سر حالت انس خویش و دیگرانرا پند میدهد که

اگر در قصر مشتاقان ترا بکرور نارسستی
 ترا ما انده ان عشق انس حادو چه کارستی
 و کررمگی رکزار حدیث او دیدی تو
 بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی
 سدیگر قسم امانت توحید است که دشمنانرا و سگانانرا با آن حواد کف

«وایسوا الی ربکم واسلموا له» و ایشان امانت توحید آست که باقرار زبان و احلاص دل حدایرا یکی داد، یگانه یکتا در ذات می شیه و در قدر می بطیر و در صفات می همتا گفته اند توحید دوباب است، توحید اقرار و توحید معرفت، توحید اقرار عامه مؤمنان راست، توحید معرفت عارفان و صدیقان راست، توحید اقرار بظاهر آند ما زبان ارو حیر دهد، توحید معرفت بحال آید تاوقت و حال ارو حیر دهد، او که از توحید اقرار حیر دهد دنیا او را مرل است و بهشت مطلوب، او که از توحید معرفت حیر دهد بهشت

اور اہمیرل است و مولی مقصود

واسکر القوم دور کانس۔ و کان سکری من المذیر

آمکس، ا که کلر ماکل افتد کلر مویید و آمکس که کارش ما مایه‌ها افتد مویید.

حار رمد، چماک آن حوامرد گفت

ار برای آمله کل شاکرد رنک روی اوست

گر هرات نوسه مانند سرس يك حصار وں

”اں تقول ہنسُ یا حسرتی علی ما فرطت فی حب اللہ“۔ تا پیداری کہ این روحہ

مدین رازی و حواری خود کافران را حواهد بود و س ، وقومی فساق و مجار که پراهی

مسلمانی بر تن ایشان باشد و آنکه حرقه‌های معصیت و محذور بران دوخته و دور کار عمر

خود بعلت و جمل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان رفته و از مسلمانان باصاعت

مرحاة دست و پای رده ، ایشان این کلمات در مع و تحریر خواهد گفت ای مسکین

هر ارال مادران رحمت نماید که سارد تا کردی که تو ار معصیت انگخته پی ششاد، هیچ

ادمار صعب تر ارس میست که ترا سافریدند تا بهشت را متو ساراید و تو خود را بحائی

رساییدی که آتش دورخ متوگرم کند درخس است که آتش دورخ هر کب هست خوش

سردیك عاصیان چاں تارد که شیر ارگرسکی مشکار تارد ماش تا فردای فیهات که

کرده و گفته خوش بینی و آن عشرتهای دیکارمگو و معصتهای لوبالون که امروردرست

حالت و ناپاکی آنرا از تو پوشده مسکد، فردا چون از حواب مرگ رحری و دینه

مکشائی در رورنامہ خویش اول سطر آن سی ، برہاں ححالت و مدامت کوئی کاشک

شب مرگ مرا هرگز سحر سودی^۱

قوله «واشرق الارض نور دها» - اليوم اشرق وتبدأ اشرق عدداً في العيامة اشرق

الأرض واليوم اشراق القلب عدأ في الضامة اشراق الأرض موررها واليوم اشراق القلب محصورها

عدد رها عدأ اشراق التحلی للمؤمنين عموماً واليوم اشراق التحلی للعارفين خصوصاً

روى عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال قال رسول الله (ص) دان الله عروحل يجمع الامم

يوم القيمة فيزل عروحل من عرشه الى كرسيه وكرسيه وسع السموات والارض فقول

لهم اترصون انّ تتولّى كلّ امة ما تولّوا في الدما اعدل ذلك من ركم؟ فيقول نعم، فتسبح
 كلّ امة ما كانت تعدّ قال « فذلك حين اشرقت الارض منورها » - آن روز که صبح
 قیامت دمدم و عطمت رستاحر پهای شود و مریزده فهای دران عرصات سیاست مرمد
 و کرسی عطمت بیرون آرند و ارا سوار تحلی دو الحلال عالم قیامت روشن شود؛
 از اسرار آن انوار همان کس بر خورد که امروز در دنیا آفتاب معرفت در مشرقه دل ری
 تافته و نظر الهی بحال وی پیوسته، آن نظر چون از کمین عیب تاحتن آرد مرد را مقرر
 کند حلقه دوستی در دلش حسامد، آن دوستی خاطر گردد آن خاطر همت گردد آن
 همت بیت گردد آن بیت عربت گردد آن عربت قوت گردد آن قوت حرکت گردد
 مرد را مسگیرد، شی مسحر گاهی آن عاشق صادق را قلای پدید آید، خواب از دیده اش
 برمد، حامه برم و حواسگاه خوش نگذارد، و صوئی بر آرد متصرع وار حصرت عرت آید،
 یاربها روان کند، آساعت از حار کائنات ندای کرامت آید که « بعضی ما بتحملة المتحملون
 من احلی » - سده من آن همه برای من مسکند من می میم و مندام، کرامت وی در
 دما ایست و در عقی آست که او را در شمار آن حوامردان آرد که رب العرة مسگوید
 « وسيق الدن اتقوا ربهم الى الحته رما »

حس درست است از سعید مسیب سید تابعین که نوهریره دوسی بر من رسد
 مرا گفت ارا الله آن مسحوام که در نارار بهشت ما را ما هم آرد تا ما یکدیگر ناشم
 دران منزل حاودان و معیم بیکران، گفتم یا ما هریره و در بهشت ناراری هست؟ گفت
 نعم احبر می رسول الله (ص) « ان اهل الحته اذا دخلوها ملوا فيها بفصل الله اعمالهم ثم تؤدى
 لهم فی مقدار يوم الجمعة من ايام الدنيا فيروون بهم عروحل و سررلهم عرشه و يتنبدى لهم
 فی روضة من رياض الحته فتوصح لهم منار من نور و منار من لؤلؤ و منار من نا فون
 و منار من رمرحد و منار من ذهب و منار من فضة و يجلس ادناهم و ما فيهم من دنی علی
 کسان المسك و الكافور ما يرون ان اصحاب الكراسي ما فصل منهم مجلساً، قال ابو هریره
 قلت يا رسول الله و هل نرى ربنا؟ قال « نعم، هل تمارون فی رؤنة الشمس و القمر
 لئله الندر؟ قلنا لا قال « كذلك لا تمارون فی رؤنة ركم تبارك و تعالی

ولا يبقى في ذلك المجلس رجلٌ الا حاصره الله محاصرة حتى يقول للرجل منهم يا فلان من
 فلان ائتد كرى يوم قلت كذا وكذا؟ فيذكره بعض عذراته في الدنيا فيقول يا رب اولم
 تعلملى؟ فيقول بلى فبسة معرتى بلغت مرلك هذه فيها هم على ذلك عشتهم سحابة
 فامطرت عليهم طناً لم يحدوا مثل ريحه قط و يقول رسا قوموا الى ما اعبدت لكم
 من الكرامة فحدوا ما اشتبهتم فأتى سوافد حمت به الملكة ما لم تنظر العيون الى مثله ولم
 تسمع الآذان ولم يحطر على القلوب فحمل لنا ما اشتبهما لس يباع فيها ولا شترى و هي
 ذلك السوق يلتقى اهل الحة بعضهم بعضاً قال فقبل الرجل دو الامر له امر تعة فلهى
 من هو دونه و ما فهم دى فيروعه ما عليه من اللباس فما يقتضى آخر حديده حتى يحيل
 عليه ما هو احسن منه وذلك انه لا يذى لاجد ان يحزن فيها دم تنصرف الى ما رلسا
 فتلقاها ارواحا فيقلن مرحباً واهلاً لقد حئت وان بك من العمال افضل ممّا فارلسا عليه
 فيقول انا حالسنا اليوم رسا الحثار وحقاً ان قلب نمل ما اقلنا

۴۰۔ سورۃ المؤمن۔ (مکیہ)

۱۔ النوة الاولى

« اسم الله الرحمن الرحيم »

مام خداوند فراح محشایش مہرمان

« حم۔ (۱) » حلم من مملك من

« تمریل الکتاب من اللہ » فرد فرستادن اس نامہ ار خداست ، « المریر العلیم » (۲)

آن تا وندہ داس

« عافر الدب » آمر درندہ گاہ ، « و قابل التوب » و بدیرندہ ساز گشت ،

« شدید العقاب » سخت عقوبت ، سخت گمر ، « ذی الطول » نامی بیاری و بیگو کاری ،

« لاله الالهو » مست خدائی حراو ، « الیہ المصیر » (۳) ، ما اوست دار گشت

« ما یجادل فی آیات اللہ » پیچ بیارد در سخنان اللہ ، « الا الدینی کھروا » مگر

ایشان کہ کافر شدند ، « فلا یعروک » معرما (۱) ترا ، « تقلبهم فی البلاد » (۴) ، گشتن

ایشان ایمن در جہاں [امروز]

« کذبت قلبهم قوم نوح » دروغ دن گرفت پیش از ایشان قوم نوح را ،

« و الاحزاب من بعدہم » و سپاہیا اہلس ایشان ، « و همت کل امۃ رسولہم »

و آہکے کرد ہر گروہی از ایشان پیغمبر حویش ، « لیاحدوہ » تا اورا بکسرند

[و مکشد] ، « و حادلوہا بالناطل » و بدروغ حویش بکارها کردند ، « لیدحصوا

« الحق » تا حق و سحر راست ما آن دروغ تہا کسد ، « فاحدثہم » فرا گرفتہم ایشانرا

« فکیف کان عقاب » (۵) ، چون بود گرفتہ من معقوبت .

«كذلك» همچنانك تهدیدالله درست گشت درین جهان مرا گرویدگان، «حققت کلمه ربك علي الدين كمر و انهم اصحاب النار»^(۶) همچنان درست گشت برایشان که ایشان اصحاب آتش اند

«الدين يحملون العرش» ایشان که عرش می سردارند، «و من حوله» و ایشان که گرد مر گرد عرش اند، «يسبحون بحمد ربهم» ستایش خداوند حوش او را بپاکی می ستایند «و يقومون به» و می نگروند ماو «و يستمعون للدين آمموا» و آمرس مسوهند گرویدگانرا [که در مین اند]، «و بنا» [مکوبند] خداوند ما، «و سعت كل شيء رحمة و علماً» رسیده می هرچیز محشایش و دایش، «فاعمر للذين تابوا» پس سامرر ایشانرا که نار گشتند از شرک، «واتبعوا سيلك» و مر پی راه بورفتند [اسلام]، «و فهم عذاب الحميم»^(۷) و ناردار ایشان عذاب آتش

«بنا» خداوند ما، «و ادخلهم حات عدی» درازایشانرا دران بهشپای «میشی»، «التي وعدتهم» آنکه وعده داده می ایشانرا، «و من صلح» و هر که مك بود و ایمان آرد، «من آتاهم» از بدران ایشان، «و اراو احمهم» و حفتان ایشان، «و دریاهم» و فرردان ایشان، «انك انت العزيز الحكيم»^(۸) که تو خداوند توانای دانائی

«و فهم السیات» و ناردار ایشان مدعا [ی آن جهان]، «و من تق السیات يومئذ» و هر که نارداشتی ازو مدعای آنرور [و آن جهان]، «فقد رحمته» مسحودی مر وی، «و ذلك هو المور العظيم»^(۹) و آست آن پروری مررگوار «ان الدين كمر و انهم اصحاب النار» ایشان که کافر شدند در دما، «یبادون» آوار می دهد ایشانرا [در دورح فردا]، «لمقت الله» راستی که رشتی الله شما را در دنیا، «اکرم من مقتكم انفسكم» «بود ازین رشتی شما امروز حویشتی را، «اد تدعون الي الايمان» آنکه که شما را ما ایمان مسوهندد، «فتكفرون»^(۱۰) و شما می کافر شدید «قالوا بنا» گوید خداوند ما «امتنا اثبتین» مسرامندی ما را دوبار،

« وَاٰحِيثْاٰثْنَيْنِ » ورنده کردی ما را دوبار ، « فاعترفنا لدنوبنا » مقرر آمدیم و بر ما
خویش گویا مکناهان خویش ، « فهل الىٰ خروجه من سبيل » ^(١١) « فرا بیرون آمد
ما را هیچ راهی هست ؟

« دلتكم سانه » [ایشانرا گویند] این شما آنرا بود ، « ادادعني الله وحده »
که آنگه که حدایرا یکتا محو اند ، « كهرتم » شما می کافر شدید ، « وان يتركه »
واگر می امار گرفتند ما او ، « تؤموا » ما می گرویدید ، « فالحكم لله » پس حکم
و کار گردان [بحواست خویش] الله راست ، « العلي الكبير » ^(١٢) « آن مرتزدر کوار
« هو الٰدي يريكم آياته » او آستکه میماید شما را مشاهدای توانائی خویش ،
« ويسرل لكم من السماء رزقا » و می فرو فرستد شما را از آسمان روزی ، « وما يتدكر
الا من ييب » ^(١٣) ، و پند پندبرد مگر او که دل نامن دارد

« فادعوا الله » حدایرا حواست ، « محلصين له الدين » پاکداران او را و فرمان
برداری خویش ، « ولو كره الكافرون » ^(١٤) ، و اگر کراهیت دارد ما گرویدگان

البوه الثانية

این سوره را سورة المؤمن حواست از بهر آنکه درین سوره دکر مؤمن آل فرعون
است ، چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و بود و نه کلمت و هشتاد
و پنج آیت و بقول ابن عباس حمله سوره به مکه فرو آمد مجاهد و قتاده گفتند
سوره مکی است مگر دو آیت که به مدینه فرو آمد « ان الذين يجادلون في آيات الله »
الی آخر الآيتين حص گفت سوره مکی است مگر يك آیت « و ستبح بحمد ربك بالعشي
والانكار » قال لان الصلوات فرصت بالمدينة وار مسوحات درین سوره سه آیت یکی
« فاصر ان وعد الله حق » این قدر از آیت مسوح است بآت سیف ، و كذلك قوله
« فاصر ان وعد الله حق » فاما ربك من الذي بعدهم او توفيك فاليما يرجعون ، اول
و آخر این آیت مسوح است بآیت سیف سوم « فالحكم لله العلي الكبير » سبع معنی الحكم
في الدسا بآية السيف وفي الخبر عن النبي (ص) قال « ان لكل شيء مرة وان مرة القرآن

روايات حاشيه هي روايات حساسات متجاوزات فمن احب ان يرتفع في رياض الحجة فليقرأ الحواميم ، وقال (ص) « الحواميم دساح القرآن » وقال ابن عباس لكل شيء لباب و لباب القرآن الحواميم وقال ابن مسعود اذا وقعت في آل حم يعني في جماعة الحواميم وقعت في روايات دمتات اتا بق فيها فاما ما يختص بهذه السورة من الفصيلة ما روى انبي بن كعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ حم المؤمن لم يبق روح نبي ولا صديق ولا شهيد ولا مؤمن الا صلوا عليه واستغفروا له »

فوله « حم » - قال رسول الله (ص) « حم اسم من اسماء الله عز وجل وهي مفاتيح حرائر ربك » وقيل هو اسم الله الاعظم وقيل هو اسم القرآن و قيل اسم السورة وقيل هو قسم اسم الله عز وجل حمله وملكه وقال ابن عباس الر وحم و نون حروف الرحمن مقطعة وقال الصالح والكساني معناه ما هو كائن اي - قصي ما هو كائن قرأ حمرة و الكساني و انونكر « حم » بكسر الحاء والباء مفتحا « تمريل الكتاب » اي - هذا تمريل الكتاب « من الله » وقيل « تمريل الكتاب » رفع بالابتداء وحسره « من الله » اي - القرآن انزل الله لم يختلفه محمد كما قال الكافرون و « العرير » الذي لا يعال ولا يمتنع عليه شيء ، « العليم » الواسع المعلوم

« عاف الدب » يستره لا يهصح صاحبه يوم القيمة ، « وقابل التوب » التوب والتوبة مصدران وقيل التوب جمع التوبة على انها اسم مثل دوم و دومة و عوم و عومة والمعنى ما دب تاب منه العبد الا قبل توبته وقيل « عاف الدب » الصعر « وقابل التوب » من الدب الكبير وقيل « عاف الدب » ماسقاط العقاب « وقابل التوب » ما يحاب النواب « شديد العقاب » اي - اذا عاق عقابه شديد « ذي الطول » اي - ذي العم والقدرة واله والسمعة والفصل واصل الطول المعنى والسعة ، قول هذا امر ماله طائل ، اي - لا يعنى شيئاً فيوبه له ، وقوله عز وجل « ومن لم يستطع منكم طولاً » اي - سعة وعي وقيل اصل الطول الامام الذي تطول مدته على صاحبه قال ابن عباس « عاف الدب » لمن قال لا اله الا الله « وقابل التوب » ممن قال لا اله الا الله « شديد العقاب » لمن لا يقول لا اله الا الله « ذي الطول » ذي المعنى عمن يقول لا اله الا الله

نَمَّ وَخَدَّ مَسَّهُ فَقَالَ «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِهِ الْمَصِيرُ» الْمَرْحَعُ فِي الْآخِرَةِ عَمْرٍ حَطَّابٌ
دوستی داشت ماوی برادری گفته در دین مردی عاقل پارسا متعبد، وقتی شام بود آن دوست
و کسی از بزرگ وی آمده بود عمر حال آن دوست از وی پرسید گفت چه میکند
آن برادر ما و حال وی چیست؟ این مرد گفت او برادر انلیس است نه برادر تو، یعنی
که فترتی در راه وی آمده و سر در نهاده درین رزم و جرم و انواع فساد عمر گفت چون
مار گردی مرا حرک کن تا بوی ماهی بویسم، پس این ماهی بوشت، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
من عداقة عمر الى فلان فلان سلامٌ عَلَيْكَ اَبِي اَحْمَدُ اَلَيْكَ اللهُ اَلدِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَافِي الدِّمِ
فَاعِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ دِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِهِ الْمَصِيرُ چون آن ماهی وی رسید گفت
صدق الله و صبح عمر - کلام خدا راست است و صبحت عمر نیکو، سار مگریست و توبه
کرد و حال وی نیکو شد، بعد از آن عمر میگفت هَكَذَا افْعَلُوا مَا حَكَمَ اِذَا رَاحَ مَسْدُوهُ
وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ عَوْنًا لِلشَّيْطَانِ - برادری را که فترت افتد و از راه صواب بگردد مسصحت
یاری دهید و شفقت مار بگیرید و یار شیطان بروی مائید راه سداد و صواب او را سمائید
و ماوی همان کبهد که من کردم

« مَا يَحَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » - این آیت در شأن حارث بن قیس
السهمی فرو آمد ارحمهُ مستهزیان بود و سحت حصومت ساطل در انکار و تکبیر قرآن
انوا لعاليه گفت دو آیت است در قرآن که در آن تهدید عظیم است محاذ لانرا در آیات قرآن،
یکی ایست « مَا يَحَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا »، دیگر آیت « وَاِنَّ الْاٰدِثِيْنَ
اِحْتَلَمُوْا فِى الْكِتَابِ لَمْ يَخْفَوْا مِنْهُ » و رسول خدا گفت صلوات الله علیه « الْمَرْءُ
فِى الْقُرْآنِ كَرُوءٌ »، و عن ابي الدرداء و ابى امامة و وابلة بن الاسقع و انس بن مالك
رضى الله عنهم قالوا حرج اليما رسول الله (ص) و نحن تمارى فى شئ من الدن، فعصب
عصاً شديداً لم يعصب مثله ثم اشهرنا فقال « يَا لَمَّةُ مُحَمَّدٍ لَا تَمْسَحُوا عَلَى اَعْيُنِكُمْ وَ هَجِّ الْبَارِءِ
نَمْ » قال « نَهْدَا اَمْ نَمُ اَوْ لَسَ عَنْ هَذَا نَهْتُمْ اَوْ لَيْسَ اَمَّا هَلَكٌ مِنْ كَلِّ قَلْبِكُمْ نَهْدَا اَمْ نَمُ اَوْ لَمَّةُ
حَيْرٍ مَدْرُو الْمَرْءُ اَمْ نَمُ اَوْ لَمَّةُ فُلَيْدٍ نَهَجَ الْعِدَاوَةَ بَيْنَ الْاِخْوَانِ مَدْرُو الْمَرْءُ اَمْ نَمُ اَوْ لَمَّةُ اَوْ لَمَّةُ
مَدْرُو الْمَرْءُ اَمْ نَمُ اَوْ لَمَّةُ يُوْرَتُ الشَّكُّ وَ يَحْطُ الْعَمَلُ مَدْرُو الْمَرْءُ اَمْ نَمُ اَوْ لَمَّةُ اَوْ لَمَّةُ اَوْ لَمَّةُ

فان الممارى لاشفع له يوم الصمة دروا المرآء فاما دعم ثلثة آيات فى الحجة وسطها و
رباصها و اعلاها لمن ترك المرآء وهو صادق دروا المرآء فان اول ما بهامى روى عرو حبل
عه بعد عادة الوبان و شرب الحمر المرام و المرآء فان الشيطان قد ايس ان يعبد و لكنه قدر صى
مكم بالتحرش وهو المرآء فى الدين »

اگر کسی گوید این مرا و محادلت در قرآن که رسول خدا علیه السلام ندین مبالغت
از آن بهی میکند کدام است ؟ جواب آنست که رب العزة فرآ را که فرستاد بهت لغت
فرستاد از لغات عرب چنانکه مصطفی علیه الصلوة والسلام گفت « مرل القرآن على سبعة
احرف » ای - علی سبع لغات و رسول خدا صلوات الله علیه هر فیله یی را تلقین میداد
بر لغت ایشان چنانکه احتمال مسکرد ، و کلن ذلك تصحفاً من الله عرو حبل مائه محمد (ص)
پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیری از قرآن نه بر لغت خویش
از دیگری می شنیدند حدال می در گرفتند و بر یکدیگر می پیچیدند و قراعت بکدیگر
را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا ما نه چس آموخت و نه چاست که تو
میخوانی ماین سق ، خلاف و حدال د میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشان را
از آن خلاف ماررد و گفت هر کسی چنانکه از ما شنیدید بر آن لغت که شما را آموختند
میخوانید و یکدیگر را خلاف مکید که این خلاف کفر است فذلك قوله (ص) « المرآء
فى القرآن کفر » روایت کند از عمر خطاب گفت مردی صحابی در نماز سورة الفرقان
بر خواند نه بر آن سق که من میخواندم و رسول مرا تلقین کرده بود دست وی گرفتم و او را
بحصرت صوت مردم گفتم یا رسول الله این مرد سورة الفرقان میخواند بر خلاف آن
که مرا تلقین کرده یی ، رسول خدا آن مرد را گفت مرحوان ، آن مرد بر خواند
همچنانکه در نماز خواند ، رسول گفت « هندا امرلت ان هذا القرآن مرل على سبعة
احرف فاقروا ما تسمرونه » و عند الله معهود یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف
آن که عند الله میخواند ، گفت او را پیش رسول خدا مردم گفتم یا رسول الله احتلفا فی
قرآء ما فتعیر وجه رسول الله (ص) - رسول خدا متعیر گشت و اثر چشم بر روی مبارک وی
پیدا شد گفت « اما هلك من كان قبلکم بالاختلاف فليقرأ کل رجل منکم ما أفرى »

قوله « فلا يعررك قلوبهم في البلاد » - التقلب - الحيثوث والدخايل يعنى كثرتهم -
و تمكثهم في الارض و هم قريش يريد رحلة الشتاء والصيف ، يقول تعالى « لا يعررك قلوبهم
في البلاد » بالتحارات و تصرفهم فيها كيف شآؤا و سلامتهم فيها مع كفرهم فان عاقبة امرهم
الهلاك والعداب ، طيره قوله تعالى « لا يعررك قلوب الدين كفروا في البلاد »

« كذبت قلوبهم قوم ووح والاحرار من بعدهم » وهم الذين تحزنوا على الاميآء
بالتكديب و هم عاد و ثمود و قوم لوط « و همت كل امة برسولهم ليأخذوه » - قال
ابن عباس ليقتلوه و يهلكوه و قيل لأسروه والعرب تسمى الاسر احيداً و احدا الناس
لا يستعمل الا في مكروه « و حادلو بالباطل ليحسوا به » اى - ليطلوا به « الحق »
الذى جاء به الرسل و محادلتهم متل قولهم « ما اتم الاشر متلنا » « لولا ابرل
علسا الملكة » و حودك يقال دحمت حخته ، اى - طلت و قيل « ليحسوا »
ليزلقوا « به الحق » و في البحر « الصراط دحس مرلة » « فاحذتهم » اى - اهلكتهم -
بالعقوبة « فكيف كان عقاب » - هذا سؤال عن صدق العذاب و عن صفة العذاب قال
قاعدة شديد والله

« و كذلك حقت كلمة ربك » اى - كما حقت و وحت كلمة العذاب على الامم
المكذبة في الدنيا فعذبوا « كذلك حقت كلمة ربك على الذين كفروا » من قومك
« ايهم اصحاب النار » يعنى ما بهم اصحاب النار

ثم احسر فصل المؤمنين فقال « الذين يحملون العرش » وهم اربعة املاك ملك
في صورة رجل يستترق لسي آدم ، و ملك في صورة ثور يستترق للنهائم ، و ملك في
صورة اسد يستترق للسباع ، و ملك في صورة سر يستترق للطير والعرش عليهم و هو
ياقوتة حمراء و الملك الذى في صورته رجل هو اسرافيل و اشهد رسول الله (ص) قولاً هية
رجل و ثور و تحت رجل يمينه و اليسر للاحرى و ليس مرصد

فقال « صدق » و اما حملة العرش يوم القسمة فهم ثمانية املاك في صورته الازوال
والعرش على قروهم « و من حوله » هم الحافون الصافون يستقون الكر و يبيت وهم سادة
الملئكة قال ابن عباس حملة العرش ما بين كعب احدهم الى احمص قدمه مسيرة خمس

مائة عام، ويروى ان اعدائهم في تحوم الارضين والارصون والسموات الى حصرهم وهم يقولون
 سبحان دى العز والحرور سبحان دى الملك والملوك سبحان الحى الذى لا يموت سبح
 قدوس رب الملكة والروح، وعن حابر قال قال رسول الله (ص) « ان ربى ان احدث
 عن ملك من حملة عرشه ما من شجرة ادبه الى عاقته مسرة سبع مائة عام، وقيل هم خشوع
 لا يرفعون طرفهم وهم اشد حوقاً من اهل السماء السابعة واهل السماء السابعة اشد حوقاً من اهل السماء
 التى تليها والى تليها اشد حوقاً من التى تليها وعن جعفر بن محمد (ع) عن امه عن
 حبه انه قال « ان بين القائمة من فوائم العرس والقائمة المائة حقائق الطير المسرع ثلثين
 الف عام والعرش يكسى كل يوم سبعين الف لون من النور لا يستطيع ان يطر اليه خلق
 من خلق الله والاشياء كلها فى العرش كحلقه فى فلاة، وقال وهب بن منبه ان حول
 العرش سبعين الف صب من الملكة صب حلف صب يطوفون بالعرس يقبل هؤلاء و
 يدير هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضاً هلل هؤلاء وكثر هؤلاء ومن وراء آئتهم سبعون الف صب فام
 ايديهم الى اعناقهم فدفعوها على عواقبهم فاذا سمعوا تكسر اولئك وتهللهم رفعوا
 اصواتهم فقالوا سبحانك وحمدك ما اعطيتك واحلك انت الله لاله عزك انت الاكبر الحلق
 كلهم لك راخون ومن وراء هؤلاء مائة الف صب من الملكة قد وضعوا السرى على السرى
 ليس منهم احد الا هو يستجبت بحمد لا يستجبه الاخر ما من حاحى احدهم مسرة بلبائنه
 عام وما من شجرة ادبه الى عاقته مسرة اربع مائة عام واحتج الله من الملكة الذى
 حول العرس سبعين حجاباً من نار وسبعين حجاباً من طلعة وسبعين حجاباً من نور
 سبعين حجاباً من در اسن وسبعين حجاباً من نافوت احمر وسبعين حجاباً من ربحدر احمر
 سبعين حجاباً من تلح وسبعين حجاباً من ماء وسبعين حجاباً من الا لعله الا الله عز وجل، قال
 ولكل واحد من حملة العرش ومن حوله اربعة اوجدر حة نور ووجه اسدر ووجه سر ووجه اسان
 ولكل واحد منهم اربعة احجهر اما احاجان فعلى وجهه مخافة ان ينظر الى العرس فصعق
 واما احاجان فهو بهما لس لهم كلام الا التسبح والتحميد والتكبر والتمجيد وعن ابن عباس
 صلى الله عليه قال لما خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم احملوا عرسى، فلم يطعموا فخلق مع
 كل ملك منهم من اعوانهم مثل حود من فى السموات من الملكة ومن فى الارض من الحلق

یوم القيمة بودی فی اطفال المسلمین ان احرحوا من قور کم فیحرحون من قورهم و یادی
 فیهم ان امصوا الی الحنّة رمأ فیقولون یا رسا ووالدیا معا فیدادی فیهم الثانية ان امصوا
 الی الحنّة رمأ فیقولون یا رسا ووالدیا معا فیسلم الرب تعالی فی الرابعة فیقول ووالدیکم
 معکم ونبث کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیکم فیدخلونهم الحنّة فہم اعرف ما نائسہم
 و امہاتہم یومئذ من اولادکم الدین فی بیوتکم « انک امت العربی ، لا یمتنع علیک مراد
 » الحکم « لانسہو فی حکمک

« وفہم السّیّات ، ای - العقوبات ، « ومن تق السّیّات ، یعنی و من نقہ السّیّات ، ای -
 العقوبات و قبل حرآء السّیّات « یومئذ فقد رحمته » ای - فقد رحمته یوم القيمة
 « وذلک ہوا العور العظیم »

« ان الدین کفروا یجادون ، - لما عاب الکفار النار و دخلوها مقتوا اسہم ، ای -
 لا موہا و عصوا علیہا لاعمالہم فی الدنیا حتی اکلوا ما ملہم فاداہم حرۃ النار « لمقت اللہ ،
 ای - عصاۃ و سخطہ علیکم « اکر من مقتکم اسکم اد تدعون الی الایمان ، فی الدنیا
 « فتکفرون ، و قبل معاہ لمقت اللہ ایاکم فی الدنیا اد تدعون الی الایمان فتکفرون اکر من
 مقتکم اسکم الیوم عند حلول العذاب مکم

« قالوا رسا امّنا انتس و احبنا انتین » - قال ابن عباس و قتادة والصحاب
 کابوا امواتاً فی اصلاب آمائہم فاحیاهم اللہ فی الدنیا فی ارحام الامہات ثمّ اماتہم الموتۃ الّتی
 لاندّ سہا ثمّ احیاهم للبعث یوم القيمة فہما موتتان و حوتان و ہذا کقولہ تعالی « کیف
 تکفرون باللّہ و کتم امواتاً فاحیا کم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم ، و قال العدی استسوا
 فی الدنیا ثمّ احیوا فی قورہم للسؤال ثمّ استسوا فی قورہم ثمّ احیوا فی الآخرة

« فاعترفوا بدوسا » ای - اقرربا مکربا و طہر لنا ان البعث حق ، « فہل الی
 حروح من سسلر ، یعنی فہل الی حروح من النار الی الدنیا سبل فتصلح اعمالا و بعمل
 طاعتک ، بطرہ قولہ « هل الی مردّر من سبل » کافران روررستاحیر مگاہان و کفر
 خویش مقر شود و سد سراى خود اقرار دہد ، آنکہ کہ رستاحیر بنای شود و عذاب
 معایت مسد گوید ہیچ روی آن ہست کہ ما را وادسا فرستد تا فرمان بردار شویم و

عمل شایسته کنیم؟ ایشانرا جواب دهد که لاسیل الی ذلك وهذا العذاب والحدود فی النار سبب « انه اذا دعی الله وحده کفرتم » ای - ادا فل لاله الا الله انکرتم - جواب آرزوی ایشان این بود که مارگشت ما دنیا نیست و این عقوبت که شما میرسد و عذاب که می بینید مآست که در دنیا چون شما را ما کلمه توحید می خواندید می کافر شدید و توحید می انکار کردید و می گفتند « احمل الآلهة الهأ واحداً » ، و چون ما کفر میخواندید صدق می ردید و آنرا حق می شناختید و مری آن می رفتید آنکه گفت « فالحکم لله العلی الکبیر » - این همچنان است که گفت ارالله قد حکم بین العباد ، اکنون حکم آست که الله کرد و کار آست که الله گزارد که شما جاوید در آتس خواهید بود و سرای شما ایست حائی دیگر فرمود « فاعترفوا بدسهم فسحقاً لاصحاب السعیر » مگهان و کفر خود معترف شدند و ایشانرا جواب دهد که دوری ما دورخان را « هو الادی یریکم آیاته » ای - منزل هذا الكتاب هو الادی یریکم آیاته الذالّة علی وحدانیته و هی السموات والارض والشمس والقمر والحوم والسموات والاشجار والتمار والارباح والعلک الاتی تحری فی البحر ما یبعع الناس ، و یرسل لکم من السماء رزقاً » ای - مطراً یكون منه الرزق ، هذا کفوله « وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین » ای - داعیاً تدرک ما حاتک رحمتی ، و کفوله « اعصر حمراً » ای - عبأً تحصل منه الحمرة ، وما یتدکر » ای - لا یتعط بالقرآن و ما یتعکّر فی هذه الاشیاء فیوحد الله ، « الا من یمیب » یعنی الا من یرجع الیه بالطاعة

ثم امر عباده بالطاعة والاحلاس فقال « فادعوا الله محصلین لیه الذین » ای - محصلین له الطاعة والعبادة ، « ولو کره الکافرون » عادتکم آتیه و احلاسکم

النوبة الثالثة

قوله تعالی « سم الله الرحمن الرحیم » - سام او که قدر اومی متهمات وصحت او ما دوستان می نهاست ، در قدر نهان و در صبح آشکار است سام او که از هانددگی دور و از او هام حداست ، دل را بدوستی و خرد را بهستی پنداست سام او که به در

صفت او چون به در حکم چراست ، در شوائی و دانائی و بیانی بکناست

آن عزیزی گوید در مباحات الهی در دل دوستان نور عیایت پنداست ، حایها در آرزوی وصال حیران و شنیداست ، چون تو مولی کر است و چون تو دوست کجاست ، هر چه دادی شناست و آیین فرداست ، آنچه یافتیم پیعامست و خلعت مر حاست ، نشأت سقراری دل و عارت حاست ، خلعت وصال در مشاهدۀ حلال چگونیم که چون است

روری که سر پرده مروں خواهی کرد دامن که رمانه را ربوں خواهی کرد
گریه و حمال اربوں خواهی کرد یارب چه حکمرانست که حوں خواهی کرد

« حم » - حا اشارتست بمعنت و مم اشارت است بمعنت ، سگوید ای بحای محنت

من دوست گشته به بهر خود ، ای مضم من مرا یافته به طاعت خود ، ای من ترا دوست گرفته و بهر ما شناخته ، ای من ترا خواسته و تو مرا ناداشته ، ای من ترا بوده و تو مرا ناده ، صد هزار کس بر درگاه ما ایستاده ، ما را خواستند و دعاها کردند ما نشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمدی خواست شما گفتیم « اعطاکم قبل ان تسألونی و احتکم قبل ان تدعونی و عرفت لکم قبل ان تستعرونی »

آن رعیت و شوق اسبای گذشته تنو تا حلیل میگفت « و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین » ، و کلیه میگفت اجعل لی من امة احمد ، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتند ، همه دامن از شما در پیچیدند ، لکن از ان بود که افعال و افعال خود ما شما ایشان را شرح دادیم ، پس از شما هر کت را بر گزیدیم یکان یکان را بر گزیدیم ، چنانکه « اصطفی آدم و نوحا و آل ابره م و آل عمران » چون موت شما رسید علی العموم و الشمول گفیم « کنتم حر امة » همه بر گزیدگان ما اید ، حای دیگر فرمود « اصطفنا من عبادا » ، در تحت این خطاب هم راهد و هم عابد است هم طالم و عاصی

« عاف الدب و فابل الثوب » توبه مؤخر آمد و عمران مقدم بر مقتضی فصل و کرم ، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم ، خلق پس داشتندی که تا از سده توبه بود از الله معرفت بیاید صحت سامرزم آنکه موت پذیرم تا عالمان داند که چنانکه تنوت

آمرزم می توت هم آمرزم اگر تونه مقدمه عهران بودی تونه علت عهران بودی ، و
 عهران ما را علت نیست و فعل ما محیل نیست ، بحسب ما مرزم و مرلال اصال مدہ رایانک
 گردانم ، تا چون قدم بر ساطع ما نهد بر ما کی نهد ، چون بر ما آید بصفت پاکي ند ،
 هماغست که حای دیگر فرمود « ثم تاب علیہم لیتوبوا » عافرم ان معاصی را کہ توبه
 نکرد ، فایلم آنرا کہ توبه کرد ، مراد از عهران دب درین موضع عهران دب عبرتائ
 است بدلیل آنکہ او عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیہ دیگر
 لکن در حکم یکسان باشد ، چنانکہ کوئی حاضری رید و عمرو ، رند دیگر است و عمرو
 دیگر ، لکن هر دورا حکم یکیست در آمدن ، اگر حکم مخالف بودی عطف خطا بودی
 و اگر هر دو یکی بودی هر دو عطف بودی لطاعه می سکوشو در عهران دب و قبول توبه
 اول صفت خود کرد حلال فرمود « عاف الدب و فاعل التوب » ، و صفت او حلال
 حلاله محلّ تصرف نیست ، و بدین بدو تعمر و تبدیل نیست پس حوحدیث عفو کرد
 « شدید العقاب » گفت ، شدید صفت عفو نهاده و عفو محلّ تصرف هس و بدین بدو تعمر
 و تبدیل هست ، گفت سخت عفوتم لکن اگر خواهم سخت کم و آنرا نگردانم کہ دران
 تصرف کند و تعبیر و تبدیل پذیرد و گفته اند « شدید العقاب » اسارت مملک دارد و
 اگر همه مملک عالم نیست کند در حلال و کمال وی قصاص و قصور نیاند « عاف الدب و
 فاعل التوب » اشارت بصفت دارد و در صفات او حلال حلاله هر گز تعبیر و تحوّل نیاید ، و یقال
 « عاف الدب » للظالمین « و فاعل التوب » للمتعصدين « شدید العقاب » للمشرکین « دی الطول »
 للساقین سخت جداوند است حلاله کہ سده را بآیت و وعد سرساند تا سده دران
 شکسته و کوفته گردد سوری و ساری در مدکی سماید رارئی و حوارئی بر خود نهد
 آنکہ رب العزة سخت رأفت و رحمت بآیت وعد تدارک دل وی کند و بمصل و رحمت خود
 او را اشارت دهد ، نه می کہ « شدید العقاب » گفت تا سده در راری و خواهش آید ، « دی الطول »
 دران پیوست تا سده در بار و در رایش آید ، سده در سماع « شدید العقاب » سورد و بگذارد
 بر مان انکسار گوید

بار در سماع «دی الطول» وارد و دل میبرد، مرغان افتخار گوید
چکند عرش که او عاشق من نکشد
چون بدل عاشق حکم و قصای تو لشم
یونکر شملی یک روز چون مبارزان دست اندازان همی رفت و مگفت لو کان
یسی و بیگ محارث من بار لخصتها - اگر درین راه صدهزار دریای آتش است همه ندیده
کنداره کم و ساء ندارم، دیگر روز او را دیدند که می آمد سر فروافکنده چون محرومی
درمانده برم برم میگفت المستعاث ملک مک - فریاد ارحکم تو ریه باز از قهر تو، نه ما
تو مرا آرام نه می تو کارم سظام، نه روی آنکه مار آم نه رهزه آنکه مگر برم
گر بار آییم همی مسم حاهی ورمگر برم همی ندانم راهی
گفتند ای شملی آن دی چه بود و امروز چیست، گفت آری حمد لدطاوس
سند لاف حمال رید، لکن حمد دعد است و طاوس طاوس

۲- النوبة الاولى

فوله تعالی «رفیع الدرجات دو العرش»، درازند درجه ها فروم، بریندیگر
سد گام را خداوند عرش است، «یلقی الروح من امره»، می افکند نعمان نه رید لابی
دلهاست ارسن و فرمان خوش، «علی من یشاء من عباده»، رو کند خواهد ارسد گان
خویش، «لیدر یوم التلاق» (۱۵)، تا آگاه کند مردمان را از روز هم دیداری (۱)
«یومهم نارون»، آردور که آشکارا باشد ایشان چشمها یندیگر را، «لایحیی
علی الله منهم شیء»، پوشده نماد مرقه از ایشان هیچ چهر، «لن الملك الیوم»،
الله گوید که راست پادشاهی امروز: «لله الواحد القهار» (۱۶)، هم خود گوید الله راست
آن یگانه مرانده فروسکنده کم آورنده

«الیوم تحری» و گوید امروز پادشاه دهد، «کل نفس لماکست»، هر تنی
را آنچه کرد، «لا ظلم الیوم»، ستم نیست امروز بر کس، «ان الله سریع الحساب» (۱۷)،
الله آسان توان رود شمارست

«و اندرهم یوم الآفة»، آگاه کن ایشان را و ترسان ازان دور مردیک آمده،

« اذ القلوب لدى الحاحر ، آنكه كه دلها بر گلو ها آيد ، « كاطمين » ارسم و
اندوه ، من خود فرو ميگيرد ، « ماللظالمين من حميم » ، ناگرويد كار را آرزو هيچ
دوست نيست كه ايشان را نكر آيد ، « ولا شميع يطاع ^(١٨) » ، نه هيچ شميع كه سخن
او كار كند

« يعلم حائلة الاعين » ، ميداند حيايات چشمها در مكرست ، « وما تضي الصدور ^(١٩) » ،
و آنچه مي بهان دارد دلها

« والله يقضي بالحق » ، والله تراستي و درستي و سرا كار راند ، « والدين يدعون
مي دونه » ، و ايشان كه ناگرويد كان ايشان را مي خدايان حواسد فرود اود ، « لا يقصون
شيء » ، هيچ كار بر اسدو هيچ كار بر مكرارد و نتواند ، « ان الله هو السميع الصير ^(٢٠) » ،
الله اوست كه شنواست و ميا

« اولم يسيرا في الارض » ، نه رود در زمين ، « فيسظروا كيف كان عاقبة الدين
كانوا من قلمهم » تا سبسد كه چون بود سرا صحام ايشان كه پيش از ايشان بودند ،
« كانوا هم اشد منهم قوة » ، ايشان سخت ميروتر بودند اريمان ، « وآثرا في الارض »
و مانشاها بر بودند در زمين در داشت و در توان ، « فاحدهم الله بدو بهم » ، فراگرفت
الله ايشان را مگناهان ايشان ، « وما كان لهم من الله من واق ^(٢١) » ، و هيچ مار نوشده يي
بود كه ايشان را از الله مار پوشيدي

« ذلك بانهم » ، آن مان بود ، ايشان ، « كانت تأتيهم رسلهم بالبينات » ، كه
ما ايشان مي آمد پيغامه را ان پيغامها و نشاها ي روش ، « فكفروا فاحدهم الله » ، مكرويدند
تالله فراگرفت ايشان را ، « انه قوي شديد العقاب ^(٢٢) » ، كه او ما ميروي است
سخت كمر

« ولقد ارسلنا موسى نآياتنا » ، فرستاديم موسي را ، سخنان و نشاها ي حوش
« وسلطان مبين ^(٢٣) » ، وحتي آشكارا

« الي فرعون و هامان وقارون » ، فرعون و هامان و فارون ، « فقالوا اما حرق
كذاب ^(٢٤) » ، كفتند خادوي است درو غرون

« فلما جاءهم بالحق من عندنا » چون ایشان آمد موسی به پیغام راست از
 ار بردنک ما ، « قالوا اقتلوا انساء الذين آمنوا معه » فرعون گفت و هامان
 بکشید پسران ایشان که موسی گرویده اند ، « واستحيوا نساءهم » و دختران ایشان
 رده بدارید ، و ما کید الکافرین الا فی صلال ^(۴۵) ، موسی کوشش و ساربا کرد و کان
 مگر در سراهی و مسودگی

« وقال فرعون ، فرعون گفت ملاء حوش را » درونی اقل موسی ،
 گذارید مرا تا بکشم موسی را ، « ولیدع ربه » و موسی را گویند تا حدای حوش
 را حواد آنکه ، « انی احاف ان یدل دینکم » که من می ترسم که نش شما حدای
 کد و بگرداند ، « وان یظهر فی الارض الفساد ^(۴۶) » و در زمین مصر دو گروهی و
 تمامی دیدن آید

« وقال موسی انی عدت لربی ورنکم » موسی گفت من مراد منحوام
 و به باز جداوند حوش و جداوند شما ، « من کل متکبر لایوم یوم الحساب ^(۴۷) »
 او هر گرد کشی که سعی گردد مرور شمار

« وقال رجل مومن من آل فرعون » مردی دعت لربه بده حدای از کسان
 فرعون ، « ینکم ایمانه » که ایمان خویش بهان مبداس [صد سال] « انقلسون
 رجلا ان یقول ربی الله » می بکشید مردی را از بهر اینه بگوید جداوند من الله ؟
 « وقد جاءکم بالنبات من ربکم » و شما آورد شاها و معجزتهای آسکارا از
 جداوند شما ، « وان ینک کاداً فعلیه کدنه » و اگر می دروغ گوید دروغ او اوراران
 دارد ، « وان ینک صادقاً » و اگر می راست گوید ، « ینکم نص الدی یعدکم »
 کسمه آست که شما رسد لحتی ازان عذاب که شما را وعده میدهد ، « ان الله لایهدی
 القهراهد ما یدونه کرسارد ، « من هو مصرف کذاب ^(۴۸) » کسی را که گراف کاراست دروغ زن .
 « یا قوم لکم الملك الیوم » ای قوم شماراست امروز بادشاهی ، « طاهرین
 فی الارض » و شما بر زمین [مصر و بر منی اسرائیل] غالب [تا آنکه که عذاب
 جدا آید] ، « فمن ینصرنا من ناس الله ان جاءنا » من آن کست که فریادرسد و

ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر ما آمد ، « قال فرعون ، فرعون گفت
 « ما اريكم الا ما اري ، منام شما را مگر آنچه صواب می رسم و راست ، » و ما
 اهديكم الاسيل الرشاد^(٣٩) ، و راه نمایم شما را مگر راه راستی

« وقال الذي آمن يا قوم ، این مرد گفت که گریه بده بود ای قوم ، « اني
 احاف عليكم ، من ترشما مترسم ، « مثل يوم الاحراب^(٤٠) ، از روزی چون روزهای
 مباحهای کفر که پیش از شما بودند

« مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم ، چون روز سرم
 نوح و قوم هود و قوم صالح و ایشان که پس از ایشان بودند [چون نمرود] ، « وما الله
 يريد ظمناً للعباد^(٤١) ، الله مدارخواه مست رهیکارا

« ويا قوم اني احاف عليكم ، ای قوم من مترسم ترشما ، « يوم التصاد^(٤٢) ،
 از روزی که یکدیگر را می بار حواید در سنجارگی و رازی

« يوم تولون مدبرين ، روزی که از سم پشتها بر [عرب را] میگرداند [و
 از هرچه گرامی تر می گردید] ، « ما لكم من الله من عاصم ، و شمارا الله نگاه
 دارنده می نه ، « ومن يصل الله فماله من هاد^(٤٣) ، و هر که الله او را می راه کرد او را
 هیچ راه نماینده مست

« ولعذآءكم يوسف من قبل ناليمات ، و آمد شما یوسف پیش از سه به پیغامهای
 روش ، « فمارلتم في شك مما آءكم به ، هموار در گمان بودید از آنچه آورد او
 شما ، « حتى اذا هلك ، تا آنکه که بمرد ، « قلتم لن يعف الله من بعده رسولا ،
 گفتند که الله پس او فرستاده می هرستد ، « كذلك يصل الله ، همچنان ی راه کسد
 الله ، من هو معرف مر قاب^(٤٤) ، کسی را که کراف کار بود بگمان

« الذين يجادلون في آيات الله ، ایشان که بیکر نمکند در مشایهای الله [که
 می نمایند و حواحد بود] ، « نغير سلطان اتيهم ، بی حتی که از آسمان آمدن ایشان
 درسی آرا ، « كرمقناً عبد الله وعبدالدين آعموا ، سجنی سخت تر است بر ديك
 حدای و بر ديك گردید كان ، « كذلك يطع الله ، همچنان مهر مسود الله ، « علي

کل قلب متکبر حمار^(۳۵)، مردل هر کردن کشی خود کلمه بی کلمگار
 «وقال فرعون يا هامان ابن لي صرحاً، فرعون گفت ای هامان برآور ای من^(۱)
 طارمی، «لعلى اطلع الاساب^(۳۶)» تا مگر من بدرها رسم
 «اساب السموات، درهای آسمان، «فاطلع الى اله موسى» تا مگر مرا
 دیدار افتد بحدای موسی، «وانى لاطفه كادياً» و من می بیندارم موسی را که دروغ
 میگوید، «و كذلك ربي لفرعون سوء عمله» همچنان مرا استند فرعون را بد کرد
 او «وصدّ عن السيل» و برگردانیدند او را از راه راست، «وما كيد فرعون الا
 في قناب^(۳۷)»، و دستان کبری فرعون نبود مگر در نهامی و بیسی

النوبة الثانية

فوله «رفع الدرجات» - رفع معنی رافع است همچون سمع معنی سامع،
 میگوید بر دارنده درجه های سدگان است بر یکدیگر چه در دنیا چه در عقی در دنیا
 آست که فرمود «ورفع معصم فوق بعض الدرجات لسلوکم فما آتیکم» - برداشت
 شما را از بر یکدیگر درجه ها افروزی، یکی را ندان یکی را سب یکی را مال یکی
 را شرف یکی را بصورت یکی را بصوت یکی را بقوت حای دیگر فرمود «ورفعنا
 معصم فوق بعض الدرجات لمتحد معصم بعضاً سحرّاً» - برداشتم ایشان را بر یکدیگر در
 عر و مال در رزق و معشت یکی مالک یکی مملوک یکی خادم یکی محذوم یکی فرمانده
 یکی فرمان بر اما در درجات عقی آست که گفت «وللآخرة اكسر درجات و اكسر
 تفصلاً» - سرای آن جهانی به در کما بیشی و به در افروزی دادن بر یکدیگر، هر که
 در دنیا معرفت و طاعت افروزی در در عقی حق مردیک تر و کرامت وی مشر مصطفي
 علیه الصلوة والسلام گفت «ان ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى حانة و ارواحه و
 نعمه و حذمه و سرره مسرة الف سنة و اكرمهم على الله من ينظر الى وجهه عدوة و عشة»
 و روی «ان اسفل اهل الجنة درجة ليعطى مثل ملك الدنيا كلها عشر مرار و انه ليقول
 ای رب لو ادت لی اطعمت اهل الجنة و سقيتهم لم ينقص ذلك من عسدي شيئاً، و ان له

من الحور العين نُسِس و سبعين روحاً سوى ارواحهم الدنيا ، وروى « ان احسن اهل الجنة درجته وليس فيها حسيسٌ رحلٌ له قصرٌ من ياقوتة حمراء له اربعة ابوابٍ فبأبوابٍ تدخل هذه الملكة بالتحية من عداقه و بأبوابٍ تدخل عليه منه ارواحه من الحور العين و بأبوابٍ يدخل عليه منه حنانه من الولدان و بأبوابٍ يطر منه الى وجهه ربّه تبارك و تعالى و هو اكرم الابواب ، و قيل « رفيع الدرجات ، اى - رافع السموات بعضها فوق بعض ، « ذو العرش » يعنى هو على العرش و قيل خالق العرش و اله رب عبد الله - رب سرير الملك « يلقى الروح من امره » - الروح هاهنا هو الوحي كقوله « اوحى الى الكرواحاً من امره » ، سقى روحاً لأن حياة القلب به كمالاً حياة الاحياء بالارواح قال ابن عباس « من امره » اى - من صفاته و قيل من قوله و قال مقاتل معناه « يلقى الروح من امره » اى - بامرّه

« على من يشاء من عباده » اى - على من يختصه بالرسالة يحاطب بهذا من كره « نوة محمد (ص) » ليندر اى - لئلا يندى بالوحي « يوم التلاق » وهو يوم القيمة يتلاقى فيه الاولون و الآخرون و الحق و الاس و اهل السماء و الارض و الطالم و المطلوب و قيل يلتقى فيه الخالق و الخلق و قيل معناه يوم يلتقى فيه المرء عمله و قيل لتلقهم الملكة « يوم هم يارزون » من قورهم طاهرون لا يسترهم شيء و يكشف ما كان مستوراً من امرهم ، « لا يحصى على الله منهم شيء » ، كقوله « يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية » و قيل لا يبقى احدٌ الا حصر ذلك الموقف ولا يحصى شيءٌ من اعمالهم الذى عملوها و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فناء الخلق و بعد ان يطوى السموات و الارض سديه « لمن الملك اليوم » و لا احدٌ يحسنه فحيب منه فيقول « لله الواحد القهار » الذى فخر الخلاق بالموت و قال بعض المعسرين يقول الله ذلك لحلائق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفار كانوا يارعون به فى الملك له اذتهم عبره فيحبب الجميع « لله الواحد القهار » يقوله المؤمن تلذذاً و يقوله الكافر صغاراً و هواناً و على سبيل التحسر و الدمامة روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال يجمع الله عز و جل الخلق يوم القيمة فى صعيد واحد يارضى بصاً كانها سبيكة فانه لم يعص الله فيها قط فاقول ما يتكلم به ان ينادى « لمن الملك اليوم لله الواحد القهار »

« اليوم تحرى كلّ نفس بما كسبت لا ظلم اليوم » وروى انه حل حلاله يقول « انا الدّان و هذا يوم الدّين الا لا ظلم اليوم الا لا يمرّ بي اليوم ظلم طالما حتى آخذ لمطلومه منه طلامه وعزّتي لأقصّ من القرآء الحماة ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم »

« و اندرهم يوم الآفة » اى - اندر ما محمد اهل هكة يوم القيمة سمّت القيمة آرفه لقبها ، « آرفت الآفة » اى - فرمت القاصه وال الله تعالى « اقتربت الساعة » اقرب للناس حسابهم « عسى ان يكون قريباً » واقرب الوعد الحق « لعل الساعة قريب » « و بريه قريباً » وفي الحر « انا الدّين والموت المعسر والساعة الموعد بعثت انا والساعة كهاتين [عسى الساعه والوسطى] ان كانت لتسقى »

« ادا القلوب لدى الحياحر » و ذلك ان الكهرا اذا عايوا النار فى الآخرة رالت قلوبهم عن اما كدها من الخوف حتى تصر الى الحياحر فلاهى تعود الى اما كدها ولا تخرج من افواههم فموبوا و يستريحوا و قبل ينصح السحر حساً فرفع القلب الى الحجره و قبل « يوم الآفة » يوم الوقت ووت حروح الروح « ادا القلوب لدى الحياحر » « كاطمين » اى - مكروين ممتلئس حوماً و حرماً ، والكظم ترّد العط والخوف والحرى فى القلب حتى يصق و قيل « كاطمين » اى - سكوتاً لا معدرة لهم « ما للطالمين من حمس » قريب بمعهم « ولا شفيع يطاع » فشع فيهم

« يعلم حاتم الاعين » يعنى المطرة الحائنة وهى اللحظه المانيه وفى الحر « ياس آدم لك المطرة الاولى فما مال التاسه » وقيل هى مسافرة المطر الى ما لا يحل وقيل هى الرمر بالنس على وجه العيب والحائنه والحياهه صدران كالكدنه والحاطنه « وما تحفى الصدور » اى - يعلم ما سرّ كلّ امرى فى قلبه من الحر والشرّ

« والله يقضى بالحق » اى - بالعدل ويحرى المحس والمسيء « والدين يدعون من دونه » يعنى الاوان ولا يقصون شىء ، لانها لا تعلم شئاً ولا تفدر على شىء ، وليسوا باهل النصاء اصلاً فرائع « تدعون » بتاء المحاطبة وقرأ الآخرون بالياء « ان الله هو السميع » لا فوال الحلق « البصر » ما فعلهم ثم حوّف كهمار هكة فقال « اولم يسيروا فى الارض فسطروا كيف كان عافيه الدّين كانوا من قبلهم » كعاد و تمود وقوم لوط « كانوا هم اشدّ منهم ها هما عماد و يصل

قيل هو تأكيد للصير الذي هو اسم كل وقرأ ابن عاشر « اشدّ منكم قوّة » بالكاف على الرجوع عن العينة الى الخطأ و هو حَس « وآثراً في الارض » يعنى اكثر رراعة و عمارة و اسية و اشدّ لها طلباً و اعد عاية و قيل اكثر حيشاً و اموالاً و ملكاً في الارض من اهل مكة فلم يعصمهم ذلك « فاحدهم الله يدوبهم و ما كان لهم من الله من واقر » يعيهم من الله

« ذلك ما بهم » اى - ذلك الاحد سب ابهم « كانت تأتمهم رسلهم بالنبات » اى - بالآيات الدالة على وحدانيته « فكفروا فاحدهم الله » - كرر « فاحدهم الله » لبيان عله الاحد « انه قوى » فى امره و سلطانه « شديد العقاب » اذا عاقب « و لقد ارسلنا موسى آيائنا » التسع « و سلطان من » حجة طاهرة قاهرة للناطل يعنى عصاه

« الى فرعون و هامان و قارون » - كان فرعون الملك و هامان وزيره « و فقالوا ساحر كذاب » اى - موسى ساحر حين اخرج يده بيضاء و حين صارت المصاحبة كذاب حين رعم انه رسول رب العالمين

« فليآ حآهم بالحق » اى - فليآ حآهم موسى بالدين الحق « من عندنا قالوا » اى - قال فرعون و قومه « اقتلوا اساء الدين آموا معه » - قال قتادة هذا القتل غير القتل الاول فى الرمن الذى كان يحافهم سباً لروال ملكه عند مولد موسى عليه السلام ، اما هذه القتله كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الاساء عن متابعة موسى « و استحيوا سباًهم » يعنى للخدمة و غيرها و كان يروح منهم من القسط « و ما كيدا لكافرين الا فى سلال » - عثم الاحبار فتصم كيد فرعون و حدوده

« و قال فرعون » لاشراف قومه « يدوي اقبل موسى » - اما قال هذا بعد قولهم له « ارحه و احاه » كانوا يرعمون ان موسى ساحر فان قتله فرعون هلك فسمعه عن قتله و قيل حرموه من قتله و قالوا لا نؤمن ان يعمر او يمالنا من الاله و عصاه مكروه « و ولدع ربه » اى - و ولدع موسى ربه الذى يرعم انه ارسله فيمعه منّا « اى احاف ان يبدل ديسكم » الذى اتم عليه « او ان يطهر فى الارض المساد » - قرأ يعقوب و اهل الكوفة

« او ان » ، وقرأ الآخرون « وان » ، وقرأ اهل المدينة والمصره وحمص « يطهر »
 مصمّ الياء وكسر الهاء على التعدية « الفساد » بالنصب ردّاً على قوله « ان يبدل ديسكم »
 حتى يكون المعلن على سق واحد وقرأ الآخرون « يطهر » بفتح الياء والهاء وعلى اللزوم
 « الفساد » بالرفع واراد بالفساد تبديل الدين وعادة غيره وقيل اراد بالفساد ان
 موسى يقتل اساءكم كما قتلتم اماءهم ويستحيى ساءكم كما استحييتهم ساءهم
 « وقال موسى » لما توعده فرعون بالقتل « اسي عدت مريم وديكم من كل
 متكر لا يؤمن بيوم الحساب » اي - اعتصمت بالله الذي هو رمي وديكم واستعدت به من
 تسلطه اياكم على ايتها المتكبرون ومعنى « لا يؤمن بيوم الحساب » اي - لا يعتقد البعث
 والحرآء على الاعمال فيكون احراً على الاساءة ، وهذا مثل قوله « واني عدت مريم وديكم
 ان ترحمون » ، ومثل قول مريم لحزريقيل لما تمّ لها بشراً « ابي اعود بالرحمن
 ملك ان كنت تقيّاً » ، وكذلك قاله سعيد بن جبیر للحجاج حين علاه بالسيف
 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون » - خلاف است ميان علمای تفسیر که این
 مؤمن آل فرعون کیست ونام وی چیست مقابل و سدی گفتند مردی بود قطعی
 اس عمّ فرعون شوهر ماشطه دختر فرعون ، پنهان از فرعون و کسان وی ایمان آورده
 بود بوحدايت الله پیش از مبعث موسی ، گفته اند که صد سال ایمان خوش ارشان
 پنهان داشت ، همان مرد است که رب العالمین از وی حکایت کرد که « وحاء رجل
 من اقصى المدينة يسعى قال يا موسى ان الملاء يأثمرون بك ليقتلوك » الآية قومی
 دیگر گفتند از معسران که مردی اسرائیلی بود نه قطعی ، و مابین قول در آیت تقدیم و
 تأخیر است ، تقدیره « وقال رجل مؤمن بكم ايمانه من آل فرعون » زیرا که از آل
 فرعون هر که هیچ مؤمن محاسن اما نام او از قول ابن عباس و بیشترين علماء حرّیل
 بود ، و گفته اند حرّیل ، و گفته اند سمعان ، و گفته اند حبيب چون سمع وی رسد که
 فرعون قصد قتل موسی کرد ، ایمان خویش آشکارا کرد ، ورا پیش آمد و گفت
 « اتقتلون رجلاً ان يقول ربي الله » حر درست است که عروة بن الزبير گفت فرا
 عبد الله بن عمرو بن العاص مرا حر کن از صفت ترکاری که مشرکین ما رسول خدا

کردند، گفت رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه روزی هفتاد کعبه در شمار بود، عقیقه بن ابی معیط فرار آمد و مسک رسول مکرت و حامیه در گردن وی کرد و خلق وی مکرت و به پیچید سخت تا او فکر صدیق فرارید و او را اردست دشمن بستند و گفت «اقتلوه رجلاً ان يقول ربی الله و قد جاءکم بالنبات من ربکم»

قوله « و ان یک کاذباً » ای - و ان یک موسی کاذباً، « و علیه کذب » ای - و مال کذب عائد الی صه، « و ان یک صادقاً یسکم بعض الذی یعدکم » - قال ابو عیفة المراد بالمعص هاهنا الککل کقوله « یرید الله ان یصیبهم بعض دونهم »، والمعنی ان قتلتموه و هو صادق اصابعکم کل ما یتوعدکم به من العذاب و قيل « بعض » هاهنا صلة یعنی یسکم الذی یعدکم و قال اهل المعانی هذا علی المطاهرة فی الصحاح کانه قال اقل ما فی صدقه ان یصیبکم بعض الذی یعدکم و فی بعض ذلك هلاکم، قد ذکر البعض لیوح الککل « ان الله لایهدی » الی دینه « من هو مسرف کذاب » - المسرف الذی یتجاوز الحد فی المعصیه و قيل المسرف السعاک للدم معیر حق، و الکذاب الذی یکذب مره بعد احرى و قيل کذاب علی الله عروحل

« یا قوم لکم الملك » ای - قال المؤمن لرعون وقومه لکم الملك الیوم و انتم طاهرون عالون علی ارض مصر و فی اسرائیل فاتر کوا موسی و شأنه ولا تتعرضوا لعذاب الله تنکدیه و قتله و احصوا بکم مداراته فانه ان کان صادقاً فاتاناً بعض ما یعد من عذاب الله من یرده و من یسمعه مناً فاحانه فرعون و قال « ما اریکم من الرأی و الصبیحة » ألا ما اری، لعمری انه حق و صواب قال الضحاک « ما اریکم ألا ما اری، ای - ما اعلمکم ألا ما اعلم، « و ما اهدیکم ألا سبیل الرشاد » ای - ألا طریق الی الهدی و الرشاد « و قال الذی آمن یا قوم انی احاف علیکم، فی تنکدیه « مثل یوم الاحراب » ای -

مثل عذاب الامم الحاله

« مثل دأب قوم حوجر و عادی و تمود و الدین من بعدهم » ای - مثل عادتهم فی الافامه علی التکید حتی اتهم العذاب، و ما الله یرید ظلماً للعباد لایهیکم قبل ابحاث الحجه و لا معاق معیر دم و قيل معنی الآیه انی احاف علیکم ان یحرى الله فیکم من العاده

ما احرام في قوم نوح من الطوفان اوفى عاد من الريح اوفى ثمود من الصيحة وهذا تحريف من عذاب الدنيا

ثم خوفهم عذاب الآخرة فقال «ويا قوم اني احاف عليكم يوم التناد» يعنى يوم القسمة يدعى كل انسان امامهم و يادى بعضهم بعضاً فينادى اصحاب الحجة اصحاب النار واصحاب النار اصحاب الحجة و يادى اصحاب الاعراف و يادى المادى بالسعادة والشقاوة الا ان فلان من فلان سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدأ و فلان من فلان شقى شقاوة لا يسعد بعدها ابدأ و ينادى حين يدح الموت يا اهل الحجة خلودوا فلاموت و يا اهل النار خلودوا فلاموت و قرئ في الشواد «يوم التناد» تشديد الدال، والمدود العور وذلك انهم هموا فتوا في الارض كمنود الامل اذا شردت عن اربابها، قال الصحاح كذلك اذا سمعوا رعد المار بدوا هرباً فلا يأتون قطراً من الاقطار الا وحدها المثلثة صفواً فيرجعون الى المكان الذى كانوا فيه فذلك قوله «والملك على ارجائها» وقوله «ان استطعتم ان تمعدوا من اقطار السموات والارض فامعدوا»

قوله «يوم تولون مدبرين» اى - مصرفين من موقف الحساب الى النار وقيل فارين عن معجزين «مالكم من الله من عاصم» يعصمكم من عذابه «ومن يصل الله فماله من هاد» يهديه الى ديه

«ولم حاء كم يوسف» يعنى يوسف بن يعقوب «من فل» اى - من فل موسى «بالحيات» يعنى تعبير الرؤيا و فل شهادة الطفل على برائته وقيل هو قوله «ارباب متعرفون حسر» ام الله الواحد القهار «و فرعون موسى هو فرعون يوسف آمن بيوسف ثم ارتد و عاد الى كفره بعد موت يوسف وعاش حتى اذركه موسى و قتل هو يوسف من ابراهيم بن يوسف بن يعقوب اقام فيهم عشرين سنة، والقول الاول اصح و عليه اكثر المفسرين «فما رلتكم في شك مما حاء كم به» من عداة الله وحده لاشريك له، فانه ابن عباس «حتى اذا هلك» اى - مات «فلتم لن نعتاقه من بعده رسولا» اى - اقمتم على كفركم وطستم ان الله لا يحدد عليكم الحجة ولا يأتىكم احد يدعى الرسالة وذلك عند انقطاع الرسل بعد يوسف زماناً طويلاً «كذلك يصل الله من هو مسرف» مشرك «من تاب» شاك

« الذين يحادلون في آيات الله » - قال الزجاج هذا تهسير المسرف المرتاب يعنى هم الذين يحادلون في آيات الله، أى - في ابطالها بالتكذيب « نصر سلطان » حجة « انهم » من الله وقبل هذه الآية عارضة في قصة موسى و مؤمن آل فرعون وآية الله في هذه الآية هي الدجال والمحادلون هم اليهود يتوكلونه و يستطرونه ويقولون هو الذي يبذل الدين العربي « كبر مقتاً » - فيه اقسام ، تأويله كبر حدالهم وقولهم « مقتاً عند الله وعند الذين آمنوا » كذلك يطع الله على كسل قلب متكبر جبار ، - قرأ ابو عمرو ابن عامر « قلب » بالتوسين ، وقرأ الآخرون بالاصافة ، فمن تون جعل الكبرياء والحسوت معتين من معوت القلب ويعنى به صاحبه كقول العرب يدٌ بحيلة ويدٌ يأسية يعنون صاحبها وفي الخبر « ربنا العيس الطير » يعنى ربنا صاحبهما وقال الشاعر صف الحبان ولكن فاسق الطير ومن اصاب جعل تقديره على قلب كل متكبر جبار ، وهي قرآنة عبد الله بن مسعود « و قال فرعون يا هامان اس لي صرحاً » - كان هامان وزير فرعون ولم يكن من القبط ولا من سى اسرائيل يقال انه لم يعرق مع فرعون وعاش بعده زماناً شقيقاً محروماً يتكفف الناس و - الصرح - كل ساء مشرف طاهر لا يصح على الباطرون بعد ، مأخوذ من التصريح وهو الاطهار « لعلى اطلع الاساب »

« اساب السموات » أى - طرفها و اوابها من سماء الى سماء ، « فاطلع الى اله موسى » وقيل السب ما يتوصل به الى الشيء والمعنى لعلى اصل الى السماء فاطلع الى اله موسى فرآه العائمة رفيع العين سقاً على قوله « اطلع الاساب » وقرأ حفص عن عاصم « فاطلع » نصب العين على حواب لعل بالعاء « وائى لاطمه » أى - اطن موسى « كادياً » فيما يقول ان له الهأ عرى في السماء ارملة اليها قيل امر فرعون هامان ساء الصرح بالآخر لقوله « اود لي يا هامان على الطين » و سبق شرحه

« وكذلك رين لفرعون سوء عمله » - هذا كقوله « ربنا لكل امة علمهم » و « صد عن السيل » قرأ اهل الكوفة ويعقوب « و صد » نصب الصاد سقاً على قوله « رين لفرعون » ، قال ابن عباس صد الله عن سبل الهدى قرأ الآخرون بالفتح ، أى - و صد فرعون الناس عن السيل « وما كند فرعون الا في تمات » - التناجى الهلاك والفساد

والحسار والعياع من قوله تعالى « وما رادوهم غير قضيب » وقوله « تثبت يسداً اسي له »

التوبة الثالثة

قوله تعالى « ربيع الدرجات دواله رش » رافع الدرجات للمصاة بالحاة والمطيعين بالمتومات و لدوى العاحات بالكفايات و للاولاء بالكرامات و للعارفين بالمراقبات و المارلات

مردارنده درجات سدگان است ، هر یکی را بر مقامی نداشته و هر کسی را آنچه سراسر است نداده عاصیان را محات ، مطیعان را مثومات ، خواهدگان را کفايات ، اولیا را کرامات ، عارفان را مراقبات و مبارلات درجات مؤمنان و دوستان یکی امروز است یکی فردا ، امروز معلم و ایمان تقوله « یرفع الله الديں آموا مسکم والدین او توال العلم درجات » و فردا در روضه رسوان ، روح و ریحان ، حواری رحمان تقوله « هم درجات عبد الله » اما درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر ، زیرا که اهل صورت دیگر اند و اهل صفت دیگر ، اهل صورت در وادی معرفت اند و اهل صفت در نقطه جمع ، « اما المؤمنون احوه » در عالم صورت بود ، و آنچه مصطفی علیه الصلوٰة والسلام فرمود « المؤمنون کنفس واحدہ » در عالم صفت است یکی از احلآء عرب سر در یک مصطفی (ص) در آمد و سؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده اند و درجات ما تا کجاست ؟ و این کس از اهل صورت بود ، رسول خدا (ص) جواب داد که « فیها انهار من ماء غیر آس و فیها کذا و کذا » - از آن آب روان و مرغ مریان و میوه های الوان بر می داد چنانکه قرآن بدان مطلق است دیگری از اهل صفت هم از این معنی سؤال کرد ، رسول الله (ص) داست که فرد صفت است مرد صورت نیست گفت « فیها ما لایحی رأی و لاند سمعت ولا خطر علی قلب بشر »

مانی ای درویش دلرزش تا این کالد را مرگ در هم شکست و در خاک لحد دره دره کسد ، آنکه مکمال قدرت دیگر ناره آرا حلت اعادت پوشاند ، آنکه در موه

دروح فرو گذارد و اراسا سهر الحیوة برید و مظهر کسد و ار اسحا مردوش برید و معطر کسد، هفتاد حله در پوشاند، آن حله را کرمان یکی بود و دامن هفتاد سر مثال کل صدرک که ازان حقه در حد بیرون آید کرمان یکی و دامن صد، آنکه طرار اعرار قابر کسوت عرت تو کشد، گاه شراب رحیل دهد گاه شراب کافور گاه شراب تسیم، طاهر ماطن شده و ماطن طاهر شده، صورت دل گشته و دل صورت گشته چنانکه امروز حق را حل حلاله می دانی و تهمت نه، فردا می بینی و شبهت نه

پیر طریقت گفت من نماد که آنچه حیر است عیان شود، حورشید وصال از مشرق یافت تا مان شود، آب مشاهدت در حوی ملاطفت روان شود، قصه آب و گل بهان شود، دوست ازلی عیان شود، تا دیده و دل و جان هر سه بندو مکران شود

وقیل « رفیع الدراجات » ای - هو حل حلاله عالی الصفات حلایل القدر لا یلع کسبه ولا یعرف قدره ولا یندرک حدّه - قدر خویش برداشت و صفت خویش در حب عرت مکه داشت تا هیچ عزیز معر او نرسد، هیچ فهم حد او در نیامد، هیچ دانا قدر او نداند، صفت کس در برابر صفت او ماید، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، قدر او کس نرسد

« ما قدره الله حق قدره » ای - ما عظموه حق عظمته، آب و خاک را ما لم یرل و لایزال چه آشنائی، قدم را ما حدوث چه مناسبت، حق ماقی در رسم فانی چه پیوند، ماسور^(۱) تلویز بهیئت تمکین چون رسد؟ او حل حلاله فردا چون دیدار دهد معطادهد نه سرا دهد، سراوار دیدار او بیست هیچ چشم، سراوار گفتار او بیست هیچ گوش، سراوار معرفت او بیست هیچ دل، سراوار راه او بیست هیچ قدم سراوار طریق او بیست چشم همی خواهد دیدارت چشم همی خواهد گفتارت هر چند بیستند سراواران همت بلند کردند این هر دو

« لیقدر یوم التلاق »، « یومهم نارزون » صفت روز رستاحیر است، روزی که رازها دران روز آشکارا شود، پرده های متولریان فرو درند، توانگران بی شکر را در مقام حساب

ندارد ، درویشان می صبر را حاتم هاق ار سر بر کشد ، آتش صیحت در طلسان عالمان می عمل رسد ، حاکم مدامت مرفق قرآء مرانی در برد ، یکی ارجاک وحشت بیرون آید چنانکه حاکمسترا میان آتش ، یکی چنانکه در " او میان صدف ، یکی میگوید این الفرار من الله ، یکی میگوید این الطريق الی الله ، یکی مراری و حواری حاکم حسرت برس می در برد و میگوید « ما لهذا الكتاب لا يعاد صغیرة ولا کبیرة الا احصیها » ، یکی بآستین شکر گردانده از فرق شوق می فشارد و میگوید « الحمد لله الذی اذهب عنا الحر » ، آنروز پادشاهان روی زمین را می آرند و دست سلطنت ایشان مرشته عول بر پس پشت بسته و ملک ایشان مرچاک مدلت افتاده و این بدای عرت در عالم قیامت روان شده که « لمن الملك الیوم » - پادشاهی کراسرد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست و پادشاهی وی نه چشم و سپاه است ، آفرینده رمن و آسمان و آفتاب و ماه است ، خلق را دارنده و دوستان را نیک پناهست سلطانان جهان لشکر را عرس دهد و خدم و حشم را مرشاند و حیل و حول را آشکارا کند پس ملک و ملک خود صحر کند و سمعت و تمع و سوار و پیاده و درگاه و بازگاہ خود سر افتخار بر افرازد و ملک الهی بر خلاف ایست که او حل حلاله اطلاق و رسوم کون را آتش می یاری در برد و عالم را هتاء مشور گرداند و منع قهر برها کل افلاک رند همه نهادها را درّه درّه کند و عمار اعیار از دامن قدرت بشمارد و لگام اعدام بر سر مرکب وجود کند ، پس ندا در دهد که « لمن الملك الیوم » ، کرا رهبر آن بود که این خطاب را بحواب پیش آید ؟ تا هم حلال احدیت حمال صمدیت را پاسخ دهد که « الله الواحد القهار »

ای مسکین ! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین در پناه کرم و لطف قدم حای دهند ، ندانم که ترا ما این سینه آلوده و عمل شوریده کجا بشمارد و رحمت کجا فرو ببرد ؟ رحمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که دران نهاد حیوة مست ای مسکین ! اگر بیماری آخر ناله می کو ؟ و بر می یاری آخر طلای کو ؟

طلسان موسی و علی بن هاروت چه سود

چون مریریک ردا فرعون داری صد هزار

« اليوم تحرى كلّ مني ما كست لاطلم اليوم » - هر كه اعتقاد كرد كه او را روزی در پیش است كه در آن روز ماوی سؤالی و حوایی و حسامی و عتایی رود، شب و روز ستراز بود، دم بدم مشغول و مستغرق كار بود، میران تصرف از دست فرو نهد، بعب كس مگرد، همه عیب خود را مطالعت كند، همه حساب خود كند در حراست كه « حاسوا انفسكم قبل ان تحاسوا و تهتؤا للعرض الاكبر »

يكی از مردگان دین روزی نامه بی نوشت و در خانه بی عاریتی بود، گفتا خواستم كه آن نامه را حاك بر كم تا حشك شود، بر خاطر م گذشت باید كه فردا از عهدۀ این مظلوم بیرون بتوانم آمد هاهی آوار داد سيعام المستعمر سترت الكتاب ما يلقي عبدالله عدأ من طول الحساب - آری فردا روز عرص و حساب نداند كه چه كرد آنكس كه نامه حوش حاك خانه كسان حشك كرد!

« يعلم حائمة الاعين و ما تحي الصدور والله يقصى بالحق » - حیات چشمهایی سد، اندیشه دلها می داند، روش فتمها می شمرد و بعدل راستی فردا مرا مرا حاكم كند كس هست كه هر قدم كه بر گیرد و سپد، آن قدم بلسان حال مرو را لعنت میکند، و كس هست كه هر قدم كه بر گیرد آن قدم از عالم حلت حلیل و كرات كلیم و اندوه و سادی یحیی رگ ریا حس میدهد در عالم هیچ قدم عزیز تر از قدم حرمت نست، بخدمت بهشت یاسد و نعمت، و بحرمت برضا و لقارسد و برار ولی امت

آن مرد اعرابی را دیدند كه ما روی سیاه و دلی چون ماه در طواف كعه بود چون بدان سبك سیاه رسید كه آن را حرا الاسود گویند، خواست كه دهایی بران سبك سیاه نهد، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت، چون نگاه كرد صورت روی خود دران سبك سیاه چنانك بود بدید، نعره بی بر کشید و گفت سُود و حبی فی الدارس، و دران حال حان محصرت فرستاد فردای قیامت كه عالم صفت است و صورتها آن در ورثه صفت بود، آن مرد اعرابی همی آید ما روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت بر سبك صفت كشته، هم چنین لال حشی راسی رویی چون ماه دو هفته، و عالم قیامت از نور روی وی روشن كشته آن عربی گوید در حق وی

آن سیاهی کر پی ناموس حق ماقوس رد
در عرب موالیل بود اندر قیامت موالسهار
مانش تا کلّ یا می آنها را که امر و رند حرو
مانش تا کلّ می آنها را که اکو مند حار

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى «وقال الذي آمن» و آن مرد گرویده گفت «يا قوم اتبعوني»
ای قوم پی برید من، «اهدکم سبیل الرشاد» (۳۸) «تاراه امام شما را بر راه راستی
«يا قوم اما هذه الحياة الدنيا متاع» ای قوم این زندگانی ایس جهان
روری فرا دوری سر بردن است ناپاینده، «وان الآخرة هي دار القرار» (۳۹) «و آن
جهانست سرای آرام و پاینده

«من عمل سیئة» هر که بدی کند، «فلا یجری الا مثله» پاداش بدهد او
را مگر همچنان، «ومن عمل صالحاً» و هر که نیکی کند، «من ذکره او اشی»
ار برید و مادیه، «هو مؤمن» و او گرویده بود، «هاولئك یدخلون الجنة» ایشان
آسد که در آمد در بهشت «یر رقون فیها نعیر حمام» (۴۰) «روری میدهند ایشانرا
دران بهشت می شمار

«ويا قوم مالي ادعوکم الى الحاجة» ای قوم این چیست که مرا رسید و
این چیست مرا که میخوانم شما را ما رهائی، «و تدعونی الى النار» (۴۱) «و میخواند
شما مرا آتش

«تدعونی لا کفر بالله» میخوانید مرا تا کافر شوم به الله «واشرك به مالیس
به علم» و اسرار کبریم ما او چسری که من او را اسرار ندانم، «وانا ادعوکم الى
العریر العمار» (۴۲) «و من شما را میخوانم تا توانائی تاویده، آمرز گاری فراح آمرز
«لا حرم ان ما تدعونی الیه» سود اکون ناچاره کایچه شما مرا مایرستش آن
میخواند، «لیس له دعوة فی الدنيا ولا فی الآخرة» او را آن حق بیست که

کسی را ما پرستش حوش حواد هر کر مه درین جهان به دران جهان ، « وان مردنا الی الله » و مار کردیدن ما ماله است ، « وان المصرفین هم اصحاب النار » (۴۳) ، و کراف کاران آتشیان اند

« فستدکرون ما اقول لکم » آری یاد کنید هسکامی آنچه من میگویم شما را ، « وافوص امری الی الله » و کارحوش ماحدا کدارم ، « ان الله بصیر بالعباد » (۴۴) ، که الله میبا و داناست سدگان

« فوقیه الله » نارداشت ایشان الله ارو ، « سیات مامکروا » بدهای آنچه ایشان ساختند از سارید ، « وحقاق نال فرعون سوء العذاب » (۴۵) ، و فراسر شست کسان فرعون را بد عذاب

« النار یعرضون علیها » آن عذاب آتشی است که ایشانرا بران عرصه میکسد ، « عدواً وعشیاً » نامداد و شامگاه پوسته درین جهان ، « ویوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز پهای شود ، « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب » (۴۶) ، گویند درشید ای فرعون و کسان او در سبب تر عذاب

« وادیتحاحون فی النار » و آنکه که بیکرمیکسد در آتش ، « فبقول الصعفاء للذین استکروا » پس روان گویند کردیکشمارا « انا کنا لکم تبعاً » ما شمارا پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا ، « فهل اتم معون عا نصیباً من النار » (۴۷) ، هیچ ما را مگر آئند که از ما ناردارید بهره ای از آتش ؟

« قال الذین استکروا » کردیکشان گویند « انا کل فیها » ما همه ایدرم در آتش ، « ان الله قد حکم بین العباد » (۴۸) ، الله حواست حوش کلر بر کرداد میان سدگان

« وقال الذین فی النار » ایشان گویند که در آتش اید ، « لحررة جهنم » حارنان دورح را [که آتش ساران اند] « ادعوا ربکم » حواید حدادید حوش را و حواید ارو ، « یتجفف عایوماً من العذاب » (۴۹) ، تا ارماد عذاب یک روز فرومهد « قالوا » گویند [فراوم هر پبعامری] « اولم تک تأتیکم رسلکم بالنبیات »

رسول شما بشما نامد ما پیغامها و مشاهای روش؟ « قالوا لی » گویند بلی آمد،
« قالوا فادعوا » حارمان گویند پس شما حدایرا میخوانید، « و مادعاء الکافرین
الاهی صلال^(۵۰) » و دعای کافران بیست مکر در صابی و کمراهی

« انا لمرسلنا » ما یاری خواهیم داد و دست خواهیم گرفت فرستادگان خویش
را، « والدین آمموا » و ایشانرا که گرویدگان آمد، « فی الحیوة الدنیا » در
زندگانی این جهان، « و یوم یقوم الاشهاد^(۵۱) » و آن روز که گواهان پیا
ایستند

« یوم لایجمع الظالمین » آن روز که سود ندارد کافرانرا، « و یمدرتهم » عذردادن
ایشان، « و لهم اللعنة » و ایشانراست هرس و دوری، « و لهم سوء الدار^(۵۲) » و
ایشانراست سرای بد

« ولقد آتینا موسی الهدی » و دادیم موسی نامه راه شناختن را، « و اووئنا
لی اسرائیل الکتاب^(۵۳) » و به رات دادیم فرزندان یعقوب را تورات

« هدی و ذکر لاولی الالباب^(۵۴) » راه نمویی و یاد گاری حردمندان را
« فاصران وعد الله حق » شکیمائی کن که وعده دادن الله ترا بصرت راست
است، « و استعمر لدنک » و گناه خویش را آمرزش مسخواه، « و مسح نحمد ربک »
و ستایش سکو خداوند خویش را می ستای، « العشی والاکثار^(۵۵) » شبانگاه
و نامداد

« ان الدین یحادلون فی آیات الله » ایشان که پیکار میکنند در سخنان الله،
« نعیر سلطان ائیم » می حتی که نایشان آمد از آسمان، « ان فی صدورهم
الا کبر » بیست در دلهای ایشان مکر مرادی مررک، « ما هم بالعبه » که هر کر
بآن مخواهد رسد، « فاستعد بالله » فریاد مخواه جدای عروجل [ارفتن دل]،
« انه هو السمع الصیر^(۵۶) » که او خداوندی شوای ساست

« لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس » آفرینش آسمان و زمین
[مردنک شما] مه است از آفرینش مردم، « ولی اکثر الناس لا یعلمون^(۵۷) »

ولكن بیشتر مردمان می داند

« وما يستوى الاعمي والبصير » هر کس چون هم بود نابینا ارحق و ساقی ،
 « والدين آمنوا وعملوا الصالحات ولا المصير » و هر کس چون هم بود گرویدگان
 بیکوکار و مدکار ، « قليلاً ما تتذكرون ^(٥٨) » چون اندک پند پذیرند
 « ان الساعة لآتية لا ريب فيها » رستحیر آمدنی است گمان نیست در آن « ولكن
 اكثر الناس لا يؤمنون ^(٥٩) » ، لکن بیشتر مردم به می گردند

النبوة الثانية

قوله « وقال الذي آمن يا قوم » یعنی مؤمن آل فرعون « اتبعوني اهدكم
 سبل الرشاد » ابلوا عطی این لكم طريق السعادة وصلاح الامر و سبل الهدى الرشاد
 والرشد والرشد - الهدى ، يقال رجل رشيد و راشد و رشاد قال الشاعر
 انا في امره رشاد من هرو و جهاد
 مدی یعرو عدوی والهوی یرو فؤادی
 و یقال فلان لعیبر رشدة ، اذا كان ولدا الرما و قوله « وما امر فرعون برشد »
 ای - بصواب

« یام قوم اما هذه الحیوة الدنیا متاع » ای - مبعه قليلة اللذت تمتعون بها مدة
 ثم تنقطع « وان الآخرة هی دار القرار » التي لا تزل فلا تمیعوا النافی بالنافی قال السی
 (ص) « من احب دنياه اصّر ماخره و من احب آخرته اصّر ندياه فأمرنا ما یبقی علی
 ما یهی » و عن سهل بن سعید قال جاء رجل فقال یا رسول الله دأی علی عملی اذا
 انا عملته احببته الله و احببني الناس ، فقال « ارهد فی الدنیا یحبك الله و ارهد فیما عبد الناس
 یحبك الناس » و عن ابن مسعود ان رسول الله (ص) نام علی حصیر فقام و قد ارفی
 حسده ، فقال ابن مسعود یا رسول الله لو امرنا ان نسط لك و نعمل ، فقال « مالی و لدنیا
 و ما انا و لدنیا الا کراکب استطل تحت شجرة ثم راح و ترکها » و عن انس بن مالک
 ان السی (ص) قال « یا منی اکثر ذکر الموت فانک اذا اکثرت ذکر الموت رهدت

فی الدنیا و رعت فی الآخرة وان الآخرة دار قرار و الدنیا غرارة لاهلها و المعرور من اعترتها

ثم احمر مستقر الرقیق فقال « من عمل سیئه » ای - من عمل شرکاً ، « فلا یجرى الا مثلها » یعنى الا المار ، فان حرآء الشریک المار ، وهما عطیمان کقولہ « حرآء وفاء » ای - وافق الحرآء العمل « و من عمل صالحاً » ای - و من عمل طاعة الله من الذکور والامات « وهو مؤمن » فاولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها به حساب لاسکیال فیہ ولا مبران وفیل یعطون فی الجنة من الحر ما لانة علیهم فیہ

« و یاقوم مالی ادعوکم » ای - مالکم ، کما تقول مالی اریک حریاً ، ای - مالک وهذا کلام یوضع موضع « کیف » ، والمعنی احذرونی عکم کیف هذه الحال ؛ « ادعوکم الی النجاة » من النار بالایمان بالله « و تدعوسی الی النار » ای - الی الشریک الی یوح النار

ثم فسر فقال « تدعوسی لا کفر بالله واشریک به » الس لی به علم « اند شریک له وفیل ما لا یصح ان نعلم ، « و اما ادعوکم الی العزیر » القادر علی الانتقام ان اقمتم علی کفرکم ، « العفار » ان تنتم من شرکم

« لاحرم » - فیها و حان لاهل اللغة احدهما انها کلمة واحدة و صنعت موضع « حقاً » ، وفیل صنعت موضع « لاند » ، والوجه الآخر انها کلمتان احدهما ماردة و حدد لما قبلها ، التأویل تدعوسی لا کفر واشریک « لا » وقوله « حرم » ای - حق ووح « ان » ما تدعوسی الیه « یعنى الون » ، « لیس له دعوة » ای - احابة دعوة « فی الدنیا ولا فی الآخرة » - کقولہ تعالی « ان تدعوه لا یسمعوا دعآءکم » « و من اصل من یدعون دون الله من لا یتحسب له الی یوم القيمة » « سوآء علیکم ادعو تموهم ام انتم صامتون »

وقبل معناه لیس له دعوة الی عبادته فی الدنیا ، لان الاولان لا تدعی الربوبیة ولا تدعوا الی عبادتها و فی الآخرة تنترأ من عابديها و منه وجه ثالث « لیس له دعوة » ای - لیس من حقہ ان یدعی الہاً وحه اول معنی آست که مرا معوا سدا پرستش چری که اورا توانائی بست که دعای کسی پاسخ کند هر گز وحه دوم اورا آن حق بست

که کسی را ما پرستش حواحد هر گز و چه سوم او سرای آن نیست که او را حدای حواحد هر گز

«وان مردًا الى الله» ای - وحق ان مرحصا بعد الموت الى الله فيحارى كلاً ما يستحقه، كقوله «ثم ردوا الى الله مولاهم الحق» «وان المسرفين» يعنى وحق ان المسرفين «هم اصحاب النار» ملازمها السرف صد القصد و قبل هم الدس يقتلون بصير حق.

«فستدكرون ما اقول لكم» اذا عايتم العذاب حين لا ينعكم الذكر وتمدحون حين لا ينعكم الندم «واقوس امرى الى الله» وذلك انهم توعدون لمخالفته دينهم «ان الله بصير العباد» يعلم المحق من الممثل

«فوقه الله سيئات ما مكروا» - وقيل الصمير يعود الى موسى، ای - دفع الله عن موسى عليه السلام ما مكروه آل فرعون حتى عبر البحر «وحاق نال فرعون سوء العذاب» العرق في الدنيا والنار في الآخرة وقيل الصمير في قوله «فوقه» يعود الى مؤمن آل فرعون فانه لما وعظهم حرج هارماً الى حبل يصلى فيه، فارسل فرعون جماعته في طلبه فوجدوه قائماً يصلى والساع والوحوش صغوف عنده تدب عنه، فرعب القوم منه رعباً شديداً فرحموا قتلهم فرعون فذلك قوله «وحاق نال فرعون سوء العذاب» ای - قتل فرعون ايّاهم

«النار يرمصون عليها» - النار رفع على البدل من السود وقيل «النار» متدا، حبره يرمصون عليها «عدواً وعشياً» ای - صاحاً و مساءً قال ابن مسعود ارواح آل فرعون في احواف طير سود تعرض على النار كل يومين مرتين تعدو وتروح الى النار ويقال نال فرعون هذه مأویکم حتى تقوم الساعة، وكان ابوهريرة كلما اصبح صاح اصحها و عرس آل فرعون على النار و كلما امسى صاح امسها و عرس آل فرعون على النار وفي هذه الآية دلالة ظاهرة على ان عذاب القصر حق وفي البحر الصحيح عن عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال «ان احدكم اذا مات عرس عليه مقعده بالعداة والعشى ان كان من اهل الجنة فمن الجنة وان كان من اهل النار فمن النار ويقال له هدام مقعدك حتى يبعثك الله اليه

يوم القيمة ، وسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر ، فقال « نعم عذاب القبر حق » قالت عائشة فما رأت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة الأتقون من عذاب القبر وفي احصاء المعراج قال (ص) « بطرت (يعني في السماء الدنيا) فادا اما تقوم لهم بطون* كانوا السوت وهم على ممر آل فرعون فيتوطأهم آل فرعون مارحلهم وهم يعرضون على النار عدواً وعشيّاً ، قلت من هؤلاء يا حبرئيل ؟ قال هؤلاء اكله الربوا »

ثم احبر الله عروحل عن مستقرهم يوم القيمة فقال « ويوم تقوم الساعة ادخلوا » -
قرأ ابن كثير وابن عامر و ابو عمرو و ابو بكر « الساعة ادخلوا » حذف الالف في الوصل وصتها في الاستدعاء وصم الحاء من الدحول ، اي - يقال لهم ، « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب » وقرأ الآخرون « ادخلوا » بفتح الالف وكسر الحاء من الادخال ، اي - يقال للملكة « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب » ، قال ابن عباس يريد الوان العذاب غير الذي كانوا يعدون به مد عرقوا ، يقال اهل حرم فيها على دركات كما ان اهل الجنة فيها على درجات قال رسول الله (ص) « اهل اهل النار عدداً رجل في رحله بعلان من نار يعلو منهم ادماعه » و قال العباس بن عبد المطلب يا رسول الله هل يفت عك اماطال شيء فانه كان يحوطك ويصوبك ، قال « وحدثه في عمرة من النار فاحرخته الى صحصاح ، ومن هذا الباب قوله « في الدرك الاسفل من النار »

قوله « واديتحاحون في النار » اي - وادكر يا محمد لقومك اديتخاصم اهل النار في النار ، « فقول الصعاء للدين استكبروا اما كما لكم تمعا » في الدسا ، جمع جمع تابع و قل هو جمع لاواحدله وجمعه اتباع « فهل اتم معبون عبا » اي - حاملون عبا بحر العذاب ما اتباعا ايّاكم ؟

« قال الدين استكبروا اما كل* فيها » اي - لو قدرنا ان نعى عليكم لاصيا عن انفسا ، نحن واتم حمياً في النار « ان الله قدحكم بين العباد » فاربنا مبارلنا و اربلکم مبارلکم

« وقال الدين في النار » حين اشتد عليهم العذاب « لحررة جهنم ادعوا ربكم يخفف عتابوفاً » من ايام الدسا « من العذاب »

فتحيهم الحرية « اولم تك تأتيتكم رسلكم بالبينات » اى - بالبراهين والمعجزات
وقل الم تحركم الرسل ان عذاب جهنم موجد لا تحيف فيه ولا اضطاع « قالوا بلى »
فدعاهما الرسل بالبينات « قالوا فادعوا » اذاً رنكم ان تعفكم فحن لادعولكم ، لانهم
علموا انه لا يحيف عنهم قال الله تعالى « و مادعاء الكافرين الا فى صلال ، يضل ويضل
ولا يسمعهم لانه لا يسمع ولا يهاب

« انما البصر رسلا » يعنى بالعلية والقهر والصحة والانتقام من الاعداء . قال المدى
ما قتل قومٌ نبياً قط او قوماً من دعاء الحق من المؤمنين الا ما حث الله من يستقم لهم فصاروا
مصورين فان قتلوا كما نصر يحيى بن زكريا لما قتل قتل به سبعون العا قال
عبد الله بن سلام ما قتل امةٌ سبها الا قتل به منهم سبعون العا ولا قتلوا حليفته الا قتل
به خمسة و مئتون العا

« والذين آمنوا » اى - و نصر المؤمنين على سائر الاديان « فى الحياة الدنيا »
بالعلية والصحة « ويوم يقوم الاشهاد » اى - ولهم العلية ايضاً فى القيامة حين تحضر الشهود
و هم الحفظة فتشهد للاسياء بالتسليم و للمؤمنين بالتصديق و على الكفار بالتكذيب
الاشهاد جمع شاهد كصاحب واصحاب وقيل جمع شهيد كشره واشراف
« يوم لا ينع الطالمين معدرتهم » ان اعتدوا عن كفرهم لم يفل منهم وان تناوالم
يضعهم « ولهم اللعة » - العنن الرحمة ، « ولهم سوء الدار » يعنى جهنم

« ولعد آتينا موسى الهدى » يعنى التورية « و اورثنا مى اسرائيل الكتاب » اى -
اعطاهم على لسان الرسل التورية والانجيل و الرور
« هدى » من الصلالة « و ذكرى لاولى الالاب » اى - موعظة لدوى المقول اى -

كذب قوم فرعون ، موسى كما كذبك قريش يا محمد
« فامر » كما امر موسى ، « فان وعد الله » فى اظهار دينك و اهلاك اعدائك « حق »
« واستعمل دينك » - فل مرلت هذه الاية قبل قوله « ليعرف لك الله ما تقدم من دينك و
ما تأخر » وقيل استعمل ليد ان كان منك وقيل استعمل ليد ائمتك وقيل
تعد بالاستعمار لزيادة درجته و ليصير سبه لمن بعده ، « و سيج حمدك » اى - صل

شاکراً لربك « بالعشی و الانکار » یعنی صلاۃ العصر و صلاۃ الصبح و قال ابن عباس
یعنی الصلوات الخمس و قال الحسن کل هذا قبل فرض الصلوات بمكة رکعتان
مکرة و رکعتان بالعشی

« ان الدین یحادلون فی آیات الله معیر سلطان انهم » حد مرول این آیت معسران
را در قول است یکی آست که در شأن کفار قریش فرو آمد که پیوسته بر مصطفی
صلوات الله و سلامه علیه و مؤمنان می پیچیدند و در ابطال آیات حق کوشیدند ، رب العالمین
فرمود آن حدال و حصومت ایشان باشما از کبر و حسد است ، آن حرادی مرد گستاخ است که
در دل ایشان که طمع میدارد که بر شما علیه کسند و شما را بر خود کم آرند ، و ایشان
هر گز ماین مراد نرسد و این مقصود نباشد ، قال السی (ص) « یحشر الحثارون
المتکبرون يوم القيمة فی سورة النمرطوم الناس لهوا بهم علی الله عروحل ولا یدخل الجنة
من کل فی قلبه مثقال درة من حر دل من کبر »

قول دیگر آست که اس آیت در شأن جهودان فرو آمد که گفتند صاحب ما
مسیح نبی داود یعنی دجال در آحر الزمان بیرون آید و سلطان او در ترو بحر مسسط
گردد و ملک زمین ما ما افتد و ما مرعب علیه کسم ، رب العالمین گفت « ما هم سالعیه »
این جهودان که این سخن ماطل میگویند خود بدجال در نرسد ، اما تو ای محمد ما
استعانت کن از فتنة د حال و شروی « فاستعد بالله » من فتنة الدجال ، « انه هو السمع البصیر »
فالرسول الله (ص) « تعودوا بالله من عذاب النار قالوا عود بالله من عذاب النار » ثم قال تعودوا بالله
من عذاب القبر قالوا عود بالله من عذاب القبر ، ثم قال تعودوا بالله من القبر ما ظهر منها وما بطن ، قالوا
عود بالله من القبر ما ظهر منها وما بطن ، ثم قال تعودوا بالله من فتنة الدجال ، قالوا عود
بالله من فتنة الدجال »

بحر درست است از اسماء بنت یزید الانصاریه گفت رسول خدا در خانه می بود
و حدیث د حال می رفت ، مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود پیش از خروج وی سه
سال یکسال آسمان نارانی تلثی مار گردد و زمین از سات حوش تلثی مار گردد ، دیگر -
سال آسمان از نارانی حوش دوثلث مار گیرد و زمین از سات حوش دوثلث مار گیرد ،

قوله « لخلق السموات والارض اكر من خلق الناس » ای - اعظم فی الصدور من اعدائهم بعد الموت ، « و لكن » اكثر الناس ، یعنی الكفار « لا يعلمون » حين لا يستدلون بذلك على توحيد حلقهما و قيل « اكر من خلق الناس » ای - اعظم من خلق الدجال « ولكن » اكثر الناس لا يعلمون ، یعنی اليهود الذين يحاصمون في امر الدجال روى عن هشام بن عامر قال سمعت رسول الله (ص) يقول « ما من خلق آدم الى قيام الساعة خلق اكر من الدجال »

« و ما يستوى الاعى و الصير » - الاعى عن الهدى و الصير بالهدى ، یعنی الكافر و المؤمن لا يستویان فی الحكم ولا فی العسل « و الذين آمنوا و عملوا الصالحات ولا المسیء » ، دخلت « لا » فی قوله « ولا المسیء » توكیداً لئلا یسواة ای - ولا یستوی المؤمن المحسن و الكافر المسیء « فليلاً ما تتدكرون » ای - فليلاً مسكم من يتعطف فرأ اهل الكوفة « تتدكرون » بالتاء علی المحاطة ، و الباقون بالنای « ان الساعة » ای - القيامة « لآتمة لا ريب فيها و لكن » اكثر الناس ، یعنی كفار مكة « لا يؤمنون » لا یصدقون بالبعث

النوبة الثالثة

قوله تعالى « وقال الذي آمن يا قوم » الآية - تمامی سخن مؤمن آل فرعون است ، مردك فرعون سخن حق گفت و مصطفي عليه الصلوة والسلام فرمود « اصل الجهاد كلمه حق عدا میر حائر » ، زمان موعظت مكشاد و ایشان را پند بلع داد گفت « يا قوم اما هذه الحيوة الدنیا متاع » - این دنیا بلی گذشتی است و مساطی در نوشتی ، مرتع و لافگاه مذعیان و می سر ما سگان ، جمع و نازگاه می خطران و می حاصلان صدهزاران تحت و رحمت ملوك می بر حاك افكده ، صد هزاران تاج تاجداران متاراج برداده ، در هر راویه بی ار خط عسریں جوانان حرمی بهاده ، در هر گوشه بی ار کیسوی مشکین عروسان حر گاهی رده ، و تو مسکین می ناك وار مر سراپن خاکستان ویران فرار گرفته ، و عاشق وار حلقه علامی دنیا در گوش کرده و آن سراپ سرور ماین سراپ

غرور فروخته اکنون دیده عقل مرگمار و مگوش هوش این مدای تهدید بشو، اگر
سمع پند شو داری

تاکی از دارالغروری سوختی دارالسرور

تاکی از دارالغزازی ساختن دارالغزاز

درجهان شاهان سی بودند کر گردون ملک

تیرشان پروین گسل بود و سنان حورا کدار

سگرید اکنون سات المعش و ازار دست مرگ

مهره هاشان شاح ساح و نمر هاشان تار تار

سر سحاک آورد امروز آملک امسر رودی

من بدورج برد امسال آملک گردون سود پار

مؤمن آل فرعون ایشان را پند سکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که

«و سمع نصیحت شوا داشتند به دل پندیدن، چنانکه رب العزة فرمود: «و نصحت لکم و

لکن لا یستحبون الا ان یصلح لکم ان کان الله یرید ان

یعویکم» کسی که در هدیه ناپیست افتاد و حکم اول در سابقه نصیحت نعوایت و صلات

او نرفت، پند و اعطای او را چه سود دارد و نصیحت یک مردان از کجا دل وی کرد؟

لا حرم آن بیگانهان و بدبختان چون سخن وی شنیدند حشم بر حشم بیفرودند و قصد

قتل وی کردند، وی سگریخت، از میان قوم ما کوه شد و در حرم مزار و عبادت شد،

رب العالمین سماع و وحوش میانان مرانگیخت تا کرد وی در آمدند و دشمن او وی دفع

کردند در تفسیر آورده اند که **فرعون** از حاصکیان خود جمعی را فرستاد تا او را یابند

و سیاست کنند، آن جمع چون بروی رسیدند او را در مزار یافتند و سماع را دیدند که

پاس وی میداشتند، رعسی عظیم در دل ایشان آمد، ترسیدند، چون آن حال دیدند و

مار گفتند، **فرعون** آن جمع را همه سیاست کرد، و رب العزة **مؤمن آل فرعون** را خلاص

داد و از ایشان ایمن کرد، ایست که رب العالمین فرمود «فوقه الله سیآت ما مکروا و احق

مال فرعون سوء العذاب» هر آنکس کار خود نکلیت حق تعویص کند و حق را محل حلاله

و کیل و کلران خود شناسد، الله تعالی کار وی بسازد و شعل دو جهان او را کفایت کند، ایست مقام مؤمن آل فرعون که رب العزة حکایت از وی میفرماید که فرمود «و اعرص امری الی الله» - معنی تعویص کار ما خداوند کار گذاشتی است در سه چهر، در دین و در رسم و در حساب خلق اما تعویص در دین است که تکلف خود در هر چه الله ساحت بیامیزی و چنانکه ساحتی میگردد ما آن میسازیم و تعویص در قسم است که سبانه دعا ما حکم او معارضه نکنی و ما مستغناء طلب یقین خود را متهم نکنی و تعویص در حساب خلق است که اگر ایشان را بر دینی بیسی آنرا شقاوت مشرعی و مفسدی، و اگر بر سکتی بیسی آنرا سعادت مشرعی و امید داری و بر طاهر هر کس فرو آئی و صدق ایشان را مطالبات نکنی، و یقرب من هذا حدیث انی هریرة قال سمعت رسول الله (س) یقول «ان رحلین کانای بی اسرائیل متحابین احدهما محتند فی العبادۃ والآخر کانه یقول مدبّر جعل المحتند یقول اقصر اقصر ما انت منه، قال فیقول حلّی و ربی، قال حتیّ و حده یوماً علی رب استعظمه فقال اقصر، فقال حلّی و ربی امثت علیّ رقیباً، فقال والله لا یبصر الله لك امداء و لا یدحلك الحمة امداء، قال فبعث الله الیهما ملکاً فقص ارواحهما فاحتبعا عنده فقال للمدبّر ادخل الحمة مرحمتی، و قال للآخر ان استطعت ان تحطّر علی عندی رحمتی؟ فقال لا یارب، قال ادھوانه الی النار، قال ابو هریرة و الندی میی بیده لیکلم بکلمة او فثت دبیاه و آخرته

«ان الدین یحادلون فی آیات الله بصر سلطان اتیمهم» - گفته اند این محادلان داعیان بدعت اند و مسکران صفات حق، و این محادلات اقتحام متکلمان است و حوص معتصران و حدال متدعان و تأویل جهمان و ساحت اشعران و ترور فلسفان و قانون طبایعیان در هر عصری قومی فرادید آدم و چون عیالان قدری و نشر مریمی و شیطان - الطاق و انی داود و جهیم صوان و عمر و عید و امثال ایشان که صفات حق را مکرر شدند و دین قدیم نگذاشتند و کتاب و سنت و سنت دیدند و رای و قیاس محکم داشتند، مقصود ایشان است که کتاب و سنت مار پس دارند و معقول را پیش، این آرزوی مرد که است که در دل دارند و هر کس خواهد رسید مابین آرزوی خویش «ان فی صدورهم

الاکثر ما هم مالمیه۔ مگوید کہ دو امام است و دو طریق شاید کہ دوسرای است و دو
 فریق، مذهب سیان آست کہ «و ما یطلق عن الهوی»، و مذهب مبتدعان آست کہ
 فرعون گفت «ما زیکم الاماری» صامن ایشان رای است و صامن ما حدای است،
 مصطفی ما را پیشوای و الله ره نمای است، و فرعون و املیس ایشان را پیشوای و دورح سرای
 است، هر گر کی یکسان نباشد تا بیا از حق و مینا محق؟ هر گر کی چون هم نباشد
 رویدہ در روشنائی ست و ماندہ در تاریکی بدع؟ ایست کہ رب العالمین فرمود «و
 ما یتوی الاعمی و البصیر و الدن آموا و عملوا الصالحات ولا المسی» ای ۔ ما یتوی
 المؤمن و الکافر ولا المر بوط شهوة کالمسوط بصوته ولا المحدثون قرنته کالمحجوب بقوته
 ولا المحدث سعادته کالمرود بشقاوته قال الشاعر

ایها المسکح التریا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان
 هی شامیه ادا ما استقلت و سهیل ادا استقل یمان (۱)

٤ - التوبة الاولى

قوله تعالى «وقال ربکم ادعونی» خداوند شما گفت مرا احواید و فریادری
 از من خوئید، «استجب لکم» تا پاسخ کنم شما را، «ان الذین ینتکرون
 عن عادتی» ایشان کہ می گردن کشند ابرستش من، «سید حلون جهنم داخرین» (۶۰)،
 آری درشود در دورح سچاره و حوار

«الله الذی جعل لکم اللیل» الله است کہ شما را شب آفرید، «لتسکوابیه»
 تا آرام گیرید درو، «واللهار مصرأ» و روز روشن آفرید تا بیدار درو، «ان الله
 لدوفصل علی الناس» الله ما بیکوکاری است بر مردمان، «ولکن اکثر الناس
 لایشکرون» (۶۱)، لکن بیشتر مردمان آرازی نمی کنند

«ذلکم الله ربکم» آن الله است خداوند شما، «حائق کل شیء» آفرید کار
 هر چیز، «لا اله الا هو» بیست حدائی حراو، «فانی قوفکون» (۶۲)، شما را از حق

چون برمی گرداند؟

«كَذَلِكَ يُفْثِكُ » همچنان برمی گردانید ، « الدِّينِ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَحْجِدُونَ ^(۶۳) » ایشان که سخنان الله را می مسخر شدند و از پذیرش آن می بازداشتند
 « اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا » الله اوست که زمین شما را آرامگاه کرد
 « وَالسَّمَاءَ مَاءً » و آسمان کازی مرداشته ، « وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ » و شما را
 پیکر نگاشت و سکو نگاشت ، « وَوَرَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ » و شما را از خوشبها و پاکبها
 دوری داد ، « وَذَلِكُمُ اللَّهُ وَرَبُّكُمْ » آن الله است خداوند شما که آن کرد ، « فَتَسَارِكُ اللَّهُ
 وَبِالْعَالَمِينَ ^(۶۴) » چون پاک و مرتز و سرگوارست الله خداوند جهانیان

« هُوَ الْحَيُّ » اوست آن رنده همیشه ، « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » که بیست حدائی حر
 او ، « فَادْعُوهُ » اورا حدای خوانید ، « مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » پاک دارید او را پرستش و
 کردار ، « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ^(۶۵) » ستایش بیکو سرا خداوند جهانیان را

« قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ » بگو مرا باز رده اند ، « أَنْ أَعْبُدَ الدِّينَ تُدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ »
 که ایشانرا پرستم که شما می حدایان خوانید فرود از الله ، « لِمَا حَآءَنِي الْيَمِينَاتُ مِنْ
 رَبِّي » آنکه که پیغامها آمد مرا از خداوند من ، « وَأَمَرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ^(۶۶) »
 و فرمودند مرا تا کردن بهم خداوند جهانیان را

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ قُرَابٍ » او آست که شما را مافرد ارجا کی ، « ثُمَّ مِنْ
 نَطْعَةٍ » پس از آمی ، « ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ » پس از حوی سسته ، « ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا » پس
 آنکه شما را بیرون می آرد کودك حرد ، « ثُمَّ لَتَسْلَعُوا أَشْدَكُمْ » پس تا آنکه که مرد
 حوایی خویش رسید ، « ثُمَّ لَتَكُونُوا أَشْيُوخًا » و پس تا آنکه که پیران شوید ، « وَهَمَّكُمْ
 مِنْ تَوْفِي مِنْ قَبْلِ » و از شما کس است که نمیرد پیش از آن که پیر گردد ، « وَتَسْلَعُوا
 أَحْلًا مَسْمًى » و نمیرد تاهکامی که نام رد کرده رسد ، « وَلِلَّهِ تَعْلُونَ ^(۶۷) » و تا
 مگر که حرد رسید اگر مگرود کی نمیرد

« هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ » او آست که مرده می رنده کند و می رنده مراند
 « فَاذَا قُضِيَ أَمْرُآ » هرگاه که کازی راند و فرمانی کردار ، « فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ »

فَيَكُونُ (٦٨) ، آست حرآن يست كه كويد آرا كه ماس ما بود

« اَلَمْ تَرَ ، سِيئِ سَكْرِي ، اَلَيْ الدِّينِ يَحَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ » مايشان كه
پيكر ميكند در سحان و شامهاى الله ، « اِنِّىْ يَصْرَفُونَ » (٦٩) چون بر مىگرداند ايشان را
از ان

« الدِّينِ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ » ايشان كه در دوع رن مىگرد و معى پذيرد و كافر
مى شود (١) « بَيْنَ يَدَيْهِ » و « وِىْ اَرْضِهَا وَرَسُلَا » و آنچه فرستادگان حوش مآن
فرستاديم ، « فَوَفَّيْهُمْ » (٧٠) آرى مود روى كه آگاه شود (١)

« اِذْ اَلْعِلَالُ فِيْ اَعْقَابِهِمْ » آنگه كه علها كه در دستهاى ايشان بود در كردنهاى
ايشان افكند (٢) « وَاِلْسَالِ » و ايشان را در رحرها كشد ، « يَحْمِلُونَ فِي الْحَمِيمِ » (٧١)
ايشان را در رويها در آب حوشان دورح مى كشد ، « ثُمَّ فِي الْمَارِ يَسْجُرُونَ » (٧٢) و ايشان را
مى سوريد و دورح مايشان مى تاويد

« ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ » آنگه كويد ايشان را ، « اِنِّىْ مَا كُنْتُمْ تَشْرَكُونَ » (٧٣) « مَرَدُونَ اللّٰهُ »
كهاست آنچه مى امار آورديد فرود از الله ؟ « قَالُوا صَلَوَاتُ عَلَيْنَا » كويد آن اماران كم
شدد ار ما ، « بَلْ لَمْ تَكُنْ تَدْعُوْا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا » ، بما خود را اماران هيجر مكشيم در ان
حهان و سواديدم و پيرستيدم ، « كَذٰلِكَ يَصِلُ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ » (٧٤) « هم چنان سراه مىكند
الله ما كرويدگان را] و رايشان كدسته فراموش مىكند [

« دَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ » ايشان را كويد اين ياداش
شمارا آست كه شما شادمي رستند در زمين ماطل و راست ، « وِىْ مَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ » (٧٥)
و آنچه سار و كشي مى خراميدند در زمين

« اَدْخِلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ » در رويد از درهاى دورح ، « حَالِدِينَ فِيْهَا » حاويدان
در ان ، « هُنَّ مَثْوٰى الْمُتَكَبِّرِينَ » (٧٦) ، بدحاى گاهى كردن كشان را
« فَاَصْرَ اَنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا » شكينائى كن كه وعده دادن الله راست است ، « فَاَمَّا
رَبِّكَ » اكر ما تو مائيم ، « بَعْضَ الَّذِيْ وَعَدْنَاهُمْ » چيرى اراچه وعده دهيم ايشان را

ار عذاب، «**او توفیک**» یا پیش ازان مبراسم ترا، «**فالیبا یرحمون**» (۷۷) «**ما ما**
خواهد آورد ایشانرا

«**ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك**» فرستادم ما رسولانرا پیش از تو، «**منهم**
من قصصا علیك» وایشان کس است که سخن و قصه او گفتم تا تو در قرآن، «**منهم**
من لم نقص علیك» و از ایشان کس است که قصه او و سخن او نگفتم تا تو، «**وما كان**
لرسول» و نبود هرگز رسولی ز، «**ان یأتی بآیه**» که عداوی آورد، «**الا نادین الله**»
مگر بدستوری حدای، «**فاداء حاء امر الله**» چون فرمان الله در رسد، «**قصی نالحق**»
کار بر کرده آید داد، «**وحسر هالك المظلون**» (۷۸) و ناراستان و دروغ رمان
ریا کار ماسد

«**الله الذی جعل لکم الایام**» الله است که ساه ریخمارا اشتراک، «**لترکوا بها**»
تا بران می مشید، «**ومنها تأکلون**» (۷۹) و ازان میجوید

«**ولکم فیها منافع**» و شما را دران سودمند هاست، «**ولتعلوا علیها حاحه**»
فی صدورکم، و ما می رسید و بران بدو ایست خویش و مراد که در دل دارید، «**و علیها**
و علی الملک تحملون» (۸۰) و بر شتران و بر کشتها شمارا بر می دارد
«**و یریکم آیاته**» و شما می نماید شکفتهای خویش در کرد کاری خویش،
«**فای آیات الله تسکرون**» (۸۱) کدام را از مشایخای الله که نمود و شکفتهای که ساخت
مگر می ناسید (۱) [و میگوئید که نمود و ساخت]؛

«**اهلم یسیروا فی الارض**» نه روند در زمین، «**فیظروا کیف کان عاقبة الذین**
من قبلهم» تا بگرد که چون بود سرا حاکم ایشان که پیش ارایشان بودند، «**کانوا**
اکثر منهم» ارایشان بیشتر بودند و اسوه تر، «**واشد قوۃ**» و سخت میرو تر، «**و آثاراً**
فی الارض» و ناشایهاتر بودند ارایشان و ما باز مانده هاتر در زمین، «**فما اعسی علیهم**
ما کانوا یکسون» (۸۲) مگر نیامد ایشانرا آنچه می ساختند و کرد می کردند

«**فلما حاء بهم رسلهم نالییات**» چون مایشان آمد فرستادگان من پیغامهای
روشن، «**فرحوا لما عندهم**» شاد شستند با چه مردیک ایشان بود، «**من العلم**» از

دانش نگارهای ایسجانی وحوش آمد ایشان ، « و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن ^(٨٢) ، تا فرا سرایشان نشست آنچه می بران حدیدد و افسوس می داشتند
 « فلما رأوا ناسا » چون روز گرفتاریدند مرمک ، « قالوا آما بالله وحده »
 گفتند مگر دیدیم ناسی که یکتاست ، « و كفرا بما كانوا به مشركين ^(٨٣) » و اراسار که
 می گفتیم سرار کشتیم

« فلم يك يجمعهم ايمانهم » هیچ سودداشت ایشان را گردن ایشان ، « فلما رأوا
 ناسا » آنکه که عذاب ما دیدند ، « سة الله التي قد حلت في عباده » بهاد الله ایست
 که بود همیشه در روزگار گذشته در مدگان او ، « و حشرها لك الكافرون ^(٨٤) »
 و زمان کار و نومد ما دیدد آما ما گردن کان

الوثة الثانية

قوله تعالى « وقال ربكم ادعوني استجب لكم » - معبران را در این آیه سه قول
 است ، قومی گفتند دعا بمعنی عبادت است و استجابات بمعنی اثاب ، ای - اعدوی و
 و خدمی اثبکم و اضر لكم ، لذا عبر عن العادة بالدعاء جعل الاثابة استجابة می گوید
 مرا پرستید و مرا معبود خود دایند نگانه تا شما را ثواب پرستش دهم بمعنی مافی و ملک
 حاودانه و خبر درست است که رسول خدا (ص) گفت « الدعاء هو العادة » ثم فرأى وقال
 ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سدحلون جهنم داحرین «
 قومی گفتند دعا ایضا بمعنی استعانت است ، ای - استعیونی فی الصرآء اعتکم
 فریاد خواهد من بوقت کرد و درماندگی تا شما را فریاد رسم و ار کرد رهائی دهم
 چنانکه حائی دیگر فرمود « ادستعیئون ربکم فاستجاب لكم »

قول سوم آنست که دعا بمعنی سؤال است و استجابات بمعنی اعطا ، ای - سلونی
 اعطکم - میفرماید سؤال که کید از من کید ، عطا که خواهد از من خواهد که
 حواد و معصل من ، بحشدة فراح بخش من ، اگر طاعت کید قبول و رمن ، اگر سؤال
 کید عطا بر من ، اگر گناه کند عفو بر من ، آب درجوی من ، راحت در کوی من ، طرب

در طلب من ، اس ما وصال من ، شادی ملعا و رصای من مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود « من لم یسئل الله یمصب علیه » و قال صلی الله علیه و سلم « ادا سألتم الله فسلوه سئلوا انکم ولا تسئلوه مظهرها و ادا فرغتم فامسحوا بها و حو حکم و ما سئل الله شیئاً احب الیه من ان یسئل العافیة »

و گفته اند دعا لعطی جامع است بیست حصلت از حصال حسبات در ضمن آن مجتمع ، همچون معنوی ساحت از اخلاق متفرق ، و آن عبادت است و احلاص و حمد و شکر و تائب و تهلیل و توحید و سؤال و رعیت و رهن و ندا و طلعت و مساحات و افتقار و حصوع و تدلل و مسکت و استعانة و استکات و التعا ، رب العالمین باین کلمات مختصر که فرمود « ادعونی استجب لکم » ، ترا ما این بیست حصلت می خواند و ثواب آن بیست حصلت ترا میدهد ، تا ندانی که این قرآن حوامع الکلم است آن روز که این آیت فرو آمد « قال ربکم ادعونی استجب لکم » صحابه رسول گفتند لو تعلم ای ساعة وای وقت بدعوه افی لیله ام فی بهاره - کلاشک ماداستیمی^(۱) که کی او را خواهیم در کدام ساعت از ساعات شب و روز او را خواهیم ، روایتی دیگر گفتند این رسا افریب فسادیه ام بعد فسادیه - صحابه گفتند یا رسول الله ما را می فرماید ما او را حواسم ، بزرگ است بما تا ترا حواسم یا دورست او ما ما ناوار حواسم ؟ بحواب ایشان این آیت آمد « و ادا سألت عبادی عینی فانی قریب » ای - احبرهم ابی قریب من کل عبد اسمع دعاءه و احوال سه و بین قلبه و انا افریب الیه من حل الورید و انا افریب الی القلب من دی القلب الی قلبه ، ثم قال « احب دعوة الداع ادا دعانی » ای - استحب لكل عبد دعاءه ادا دعانی بالشرط الذی شرطته علیه و قوله « فلیستحسوا لی » معنی فلیحییوبی فما افترست علیهم من الدعاء لی فالاستحابة من الله عروحل اعطاء ما یسئل و من العدا لا یقید و الطاعة

فوله « ان الدین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داحرین » - قرأ ابن کثیر و ابو جعفر و ابو نکر « سیدخلون » صم البای و فتح الحاء و قرأ الآخرون بفتح البای و صم الحاء « داحرین » ای - صاعرین دلیلین فیل لسیان ادع الله ، قال ترك الدیوب هو الدعاء

ثم ذكرهم المم فقال «الله الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه» اى - لتستريحوا فيه من تعب النهار وقيل تحلو بمعسك فتحاسبها ، « والنهار مصراً ، اى - مصيئاً ، يقال اصبر النهار اذا اصاب ، اى - يصبر به المصرون ممن يسعى الرزق ويسعى في طلب المعاش » ان الله لدو فصل على الناس ، خلق الليل والنهار ، « ولكن اكثر الناس لا يشكرون » بهم في نعمه قال ابن هبصم جعل الليل مناسباً للسكون من الحر كانه لان الحركة على وجهين حر كقطع وحر كاختيار ، حر كانه الطبع من الحرارة وحر كانه الاختيار من العطرات المتناعبة سبب الحواس ، خلق الليل مardاً ليسكن الحر كانه مطلاً ليسد الحواس « دلکم الله ربکم ، اى - الله الذي جعل الليل والنهار هو ربکم » خالق كل شئ « - . « كل ، هاهنا بمعنى المعنى وقيل عام حص منه ما لا يدخل في الخلق « لا اله الا هو فامى تؤفكون ، اى - تصرفون عن الحق » « كذلك » اى - كما افكنم عن الحق مع قيام الدلائل كذلك « يؤفك الدين كانوا بآيات الله يمحذون »

« الله الذي جعل لكم الارض قراراً ، اى - موضع استقراراً تستقروا عليها وتمدشون فيها ، « والسماء ماء » سقفاً مرفوعاً فوقكم كالغثة ، « وصوركم فاحس صوركم » - صورة الانسان احس الصور ، لقوله تعالى « لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم » - قال مقاتل اى - خلقكم فاحس خلقكم وقال ابن عباس خلق ابن آدم قائماً معتدلاً يأكل و يتناول سده وغير ابن آدم يتناول فيه « ورزقكم من الطيبات » اللذبات الحلالات من غير ررق الذواب والطير ، اى - جعل رزقكم اطيب تم دل على الله فقال « دلکم الله ربکم ، اى - الذى صنع هذه الاشياء و اسم هذا كله هو ربكم الذى يستوحب منكم العادة ، وتشارك الله رب العالمين »

« هو الحي لا اله الا هو » - معنى الحي هو العمال الدراك حتى ان من لا فعل له اصلاً ولا ادراك فهو ميت ، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لا يشعر بنفسه فهو الحماد الميت فالحي الكامل المطلق هو الله عز وجل فهو الذى يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لا يشد عن علمه مدرك ولا عن فعله معول و

كَلَّ ذَلِكَ اللَّهُ تَعَالَى فَهُوَ الْحَيُّ الْمَطْلُوقُ وَكَلَّ حَتَّى سَوَّاهُ مَحْيَوْتَهُ فَقَدَرُ إِذَا كَرِهَ فَعَلَهُ ثُمَّ قَالَ «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» أَيْ - احْلِسُوا لَهُ دِينَكُمْ وَعَادَتَكُمْ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا احْلَسَ لَهُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» - قَالَ الْمُرَادُ هُوَ حَرُّوهُ بِأَصْغَارِ الْأُمَرَاءِ وَجَارِهِ فَادْعُوهُ وَاحْمَدُوهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَيْلَ عَلَى أَنْزَالِ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَرُوحُ «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«قُلْ أِنِّي بُهِتٌ» - رَوَى ابْنُ كَثِيرٍ قُرَيْشٌ قَالُوا يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَلَأَةِ أَمِيكَ عِندَ اللَّهِ وَمَلَأَةِ حَدِّكَ عِندَ الْمُطْلَبِ فَتَأْخُذْ بِهَا؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَرُوحُ «قُلْ أِنِّي بُهِتٌ إِنْ أَعْدَدَ الدِّينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» أَيْ - الْأَصْنَافُ لِمَا حَآءَ فِي الْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّي «أَيْ - الرَّأْيَ وَالْوَحْيَ» وَآمَرْتُ إِنْ أَسْلَمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «أَيْ - اسْتَقِيمَ لَهُ وَاحْصِصْ وَاحْلَسْ لَهُ التَّوْحِيدَ» هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ «أَيْ - خَلَقَ أَصْلَكُمْ مِنْ تَرَابٍ يَعْنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ثُمَّ مِنْ طَلْعَةٍ «أَيْ - نَبْطٍ خَلَقَكُمْ مِنْ مَاءِ الصَّلْبِ يَوْصَعُ فِي الرَّحِمِ» ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ «أَيْ - يَصِيرُ الطَّلْعَةُ دُمًّا حَامِدًا» ثُمَّ مِنْ حَرْحَكٍ طَعْلًا «أَيْ - أَطْعَالًا» الْعَرَبُ تَوْحِدُ الْجَمَاعَةَ كَثِيرًا كَالْأَرْضِ مَعَ السَّمَوَاتِ بِمَعْنَى الْأَرْضِ وَكَالسَّمْعِ مَعَ الْأَصْغَارِ بِمَعْنَى الْأَسْمَاعِ «ثُمَّ لَسَلَعُوا أَشْدَّكُمْ» أَيْ - مَمْتَهَنِي شَأْنَكُمْ وَقَوَّتَكُمْ يَقَالُ إِذَا بَلَغَ الْإِنْسَانُ أَحَدِي وَعَشْرِينَ سَنَةً دَخَلَ فِي الْأَشْدِّ وَذَلِكَ حِينَ اشْتَدَّتْ عِظَامُهُ وَقَوَّتْ أَعْصَاهُ «ثُمَّ لَتَكُونُوا شَيْوَحًا» أَيْ - تَصْرُوا إِلَى حَالَةِ الشَّيْوَحِ يَقَالُ إِذَا طَهَرَ الْبِلَاسُ بِالْأَسَانِ فَقَدْ شَابَ وَإِذَا دَخَلَ فِي الْهَرَمِ هَدَّ شَاخٌ قَالَ الشَّاعِرُ

فَمَنْ عَاشَ شَبًّا وَمَنْ شَبَّ شَابَ وَمَنْ شَابَ شَاخٌ وَمَنْ شَاخَ شَاخًا

رَوَى ابْنُ الْأَثَرِ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ شَبَّتْ، فَقَالَ «شَيْئَتْنِي هُوْدُ وَاحْوَانَهَا» يَعْنِي سُورَةَ هُوْدٍ وَكَانَ الشَّيْبُ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) قَلِيلًا يَقَالُ كُلُّ شَابٍ مِنْهُ أَحَدِي وَعَشْرُونَ شَعْرَةً، وَيَقَالُ سَعْعُ عَشْرَةِ شَعْرَةٍ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَمْ يَكُنْ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتُهُ عَشْرُونَ شَعْرَةً بِمِصْبَاءَ وَ قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ مَا سَأَلَ اللَّهُ مِصْبَاءً، وَسُئِلَ آخَرُهُمْ عَنْهُ فَأَشَارَ إِلَى عَفْقَتِهِ، يَعْنِي كُلَّ السَّامِ فِي عَفْقَتِهِ وَأَمَّا احْتَلَعُوا لِقَائَهَا، يَقَالُ كَانَ إِذَا أَدْرَجَ حَتَّى شَبَّ

«وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ» أَيْ - مِنْ قَبْلِ أَنْ يَشِيخَ، «وَلَتَلْعَلُوا احْتِلَاءً مَسْمُومًا»

ای - وقتاً محدوداً لاحرار و به یزید احل الحیوة الی الموت و قبل الاحل المسمی -
یوم القيمة یعنی تناسلون الی ذلك الاحل ثم یقطع ، « و لعلکم تمقلون » ای - انا ک-م
لنتفکروا فيما لکم وعلکم ولکی تمقلوا توحید رسکم و قدرته

« هو الادی یحیی و یمیت » لاحال الی للحیوة و الم-وت انا الله فلا محیی و لاممیت انا
الله ، « فادا قسی امرأ » ای - ادا اراد امرأ کل فی علمه کونه ، « فاما یقول له کی فکون »
مرة واحدة لایستی قوله مرتین و قبل فیکون من عر کلفة و عاء

« الم تر الی الدین یحادلون فی آیات الله » یعنی القرآن لیس من عدا الله و قبل
انها نزلت فی القدیة و قبل نزلت فی المشرکین ، « امی یصفون » ای - کیف یصفون
عن دین الحق ذکر الحدال مکرر فی السورة فی اربعة مواضع فحار ان یکون فی اربعة
اوامر او اربعة اصناف ، و حار ان یکون السکراز للتأکید

« الدین کذبوا بالکتاب » ای - بالقرآن الادی ارلت علیک یا محمد ، « و بما
ارسلنا به رسلاً » ای - بالذین الحق الادی ارسلناه رسلاً و قبل « بما ارسلنا به رسلاً » یعنی
سبه الی (ص) کان حربیل سرل بهما حمیماً و متله قول عروحل « و لا تتحل بالقرآن
من قبل ان یقضی الیک وحیه » و قوله « فادا قرأناه فاتقرب فرائه ، ثم ان علما سانه »
« فسوف یعلمون » یعنی و مال فعلهم یوم القيمة

« ادا الاعلال فی اعاقهم و السلاسل » یعنی ادا الاعلال فی ایدیهم الی اعاقهم ،
کقوله « انا حملنا فی اعاقهم اعلالاً » قبل « السلاسل » عطف علی « الاعلال » و قبل
رفع بالابتداء و ما بعده حیره ، و التقدير یسحبون بالسلاسل فی الحمیم - اشار ابروینها
در آب حوشان دورح مشکشد

« ثم فی النار یسحرون » تسحر بهم جهنم - عذاب دورحیان انواع است یکمی ارا ان
سلاسل است در دست ربانه بر صحرهای آتشین که دورحیانرا بدان سدد هر ریحری
هتاد گر هر گری هتاد حله ، اگر نک حلقه آن تر کوههای دنیا نهد چون ار در
مکدارد ، آن ریحیرها مدهن کافر فرو کسد و بر ریش میرو کشد و آن ریحیرایشانرا
در حمیم کشد حمیم آب گرم است حوشان ، اگر یک قدح ارا ن مدریا های دنیا فرو

دریخت همه زهر شود، قدحی از آن بدست کافر دهد هر چه بر روی وی پوست و گوشت و چشم و سی بود همه اندران قدح افتد، ایست که رب العزة فرمود «یشوی الوحوه». چون حمیم بشکم رسد هر چه اندر شکم بود بر سر سرون شود، فذلك قوله «سوقوا ماء حمیماً فقطع امعاءهم» و از آن حمیم بر سر ایشان می ریخت تا پوست و گوشت و پیری و کک ایشان فرو ریخت استخوان نماند سوخته، خدا آید که «یا مالک حذد لهم العذاب فانی محدّد» لهم الاذیان «گفته اند که عاصیان مؤمنان را در دوزخ ده چهر باشد روی ایشان سیاه شود، چشم ایشان اذرق شود، در گردن ایشان غل شود، در دست ایشان ریحیر شود، بر پای ایشان مد شود، گردن مار و کژدم شود، حمیم ورقوم شود، مقارن دیو شود، بومندی شود، حاوید فرو و قطعت و لعب شود، چون حرارت و رمانه آتش مایشان رسد، خدا آید که «یا ماری کفی عن رحوم من سجدنی فلا تسئل لک علی مساعدهم»

«ثم قل لهم، ای - يقول لهم الحرمة وهم فی ذلك العذاب» ایما کتمت مشرکون من دون الله - حاربان دوزخ ایشانرا گوید که عاصیان آن اسرار که می گرفتند فرود از الله، ایشان دو گروه شوند، گروهی مکنه و کفر خویش معترف شوند لقوله «فاعترفوا بدسهم» جواب دهد و گوید «صلوا عبا، ای - فعدناهم ولا نراهم، یعون عیسی و عریزاً و الملائكة و گروهی انکار کنند گویند «لم یکن ندعو من قبل شیئاً»، همانست که حائی دیگر فرمود «ما کتبنا بعمل من سوء و الله ربما ما کتبنا مشرکین» فقال الحسین بن الفضل «بل لم یکن ندعو من قبل شیئاً» ای - صاعت عادت ما لها فلم یکن مصع شیئاً، كما يقول من صاع عمله ما کنت اعمل شیئاً «کذلك یصل الله الکافرین، عن الرشید و الایمان و عن طریق الحق»

«دلکم بما کتمت» - القول هاهنا «صبر، ای - یقال لهم دلکم العذاب» «ما کتمت تمحون، ای - تنطرون و تتکثرون» فی الارض بمعبر الحق «ای - بالباطل»، «و ما کتمت تمحون، ای - هدا حراة» فر حکم بتکذیب الاساء و اشراککم و کفر کم لعن الله و استهزأ بکم بالمؤمنین یقال الفرح الشریک و المرح العدوان و قل فرحوا بما کان یصیب رسول الله (س) و المؤمنین من المصائب و قیل فرحوا بمعبر ما کان یحور لهم الفرح به، قال الله عز و جل

« قل بعصل الله و رحمته فذلك فليرحوا »

« ادخلوا ابواب جهنم » اى - يقال لهم ادخلوا الابواب السبعة ، « حالدين فيها ،

مقيمين لانهجرحون ، « ففس متوى المتكبرين » عن الايمان بالله

« فاصر ان وعد الله حق » اى - اصر يا محمد على ما تلقاه من فومك من الاذى

فان وعد الله فى الانتقام لك منهم حق ، « فاما تريئك » يا محمد فى حيوتك « بعض الذى

بعدهم ، من العذاب و هو القتل والاسر ، « او تتوفئك ، قبل ان تريك عذابهم فى الدماء ،

« فاليها يرجعون » فى الآخرة فحربهم باعمالهم

« و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك » اى - بعثنا الى الماصيه رسلاً كما بعثناك الى

فومك ، « منهم من قصصنا عليك » اى - سمناهم لك فاب تعرفهم ، « و منهم من لم

نقصص عليك » اى - لم نسمهم لك فصر و اعلى ادى القوم فتأس بهم و اصر و ذهب بعض المعسرين

الى ان الاساء معدودون و ان عندهم مائة الف و اربعة و عشرون الفاً ، و ذلك فى حشر

انى در صلى الله عه فال قلت يا رسول الله كم الاسماء ؟ قال « مائة الف و اربعة

و عشرون الفاً ، فلب يا رسول الله كم الرسل من ذلك ؟ قال « ثلثمائة و ثلثة عشر

حتم عصر » قلت كسر طيب ، قلت من كان اولهم ؟ قال « آدم ، قلت يا رسول الله

اسى مرسل ؟ قال « نعم حلله الله عروحل مده و نفع فيه من روحه » قال « يا مادد اربعة

سريانيون آدم و شيث و ادريس و نوح و اربعة من العرب هود و شعيب و صالح

و نبيك ، يا مادد اول انه آء نبي اسرائيل موسى و آخهم عيسى و اول الرسل آدم و آخهم

محمد » و ذهب بعضهم الى ان عند الاساء ثمانية آلاف ، و فى ذلك ما روى عن النبى (ص)

قال « بعثت على اربعة مائة ألف نبي » و ذهب بعضهم ان عندهم غير معلوم و لا يحور

حصرهم لم يجب الايمان بحملتهم و عن على (ع) قال « بعث الله رسلاً اسود لهم ققه

فى القرآن »

« و ما كان لرسول ان ياتى بآية الا ماذن الله » اى - بما رآه و ارادته ، « فاذا

حآه امر الله » يعنى بالعذاب لهم و هو القتل سدر « فصى بالحق » اى - اهلكوا بالحق ، يعنى

على استحقاق ، « و حشرهم لك المظلولون » اى - الكافرون ، و المظطل صاحب الباطل

« الله الذى جعل لكم الانعام - الانعام هاهنا الابل خاصة ، وفى قوله « ومن الانعام حموله وفرشاً » الابل والقر والماعز والضأنه ، « لتر كروا منها » اى - بعضاً منها ، « ومنها تأكلون » اى وتأكلون بعضاً منها ، اى - منها ما يصلح للر كوب ومنها ما يصلح للاكل ، « ولهم منها ما نافع » اى - الابل والاوراد والحلود ، « وتلتبوا عليها حاجة فى صدوركم » اى - تحمل انصالكم فى اسعاركم من بلد الى بلد وتستعملونها فى الزراعة والدياسة ، « وعلفها » اى على الابل فى الترو « وعلى العلك » فى البحر « تحملون » هذا كقوله عروجل « وحملهاهم فى الترو البحر »

« ويريكهم آياته » اى دلائل قدرته ، « فإى آيات الله تمكرون » انها ليس من عند الله ، هذا كقوله « فإى آلاء ربكم تكذبون »

ثم حوّل كقار هكة مثل عذاب الامم الحالية ليحدثوا فلا يكذبوا محمدآ (ص) فقال « افلم يسروا اى الارض فيطروا كيف كان عاقبه الذين من قبلهم » فمستروا بما يشاهدونها من آمار الامم الماضية « كانوا اكبر من » اهل هكة عدداً « واشد قوة » فى الابدان والعند « وآثاراً فى الارض » يعنى ما احدثوا من القصور والاسنة ، « فما اعصى عنهم ما كانوا ينسبون » اى - ما كانوا يلبسون ويسون ويعرسون ويجمعون ، هذا كقوله « ما اعصى عنه ماله وما كسب » اى - وما ولد وجمع

« فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم » - هذا كقوله « ذل حرب بما لديهم فرحون » ومعنى العلم هاهنا الحيل كقول قارون « انما اوتيت على علم عدى » وقال مجاهد هو قولهم نحن نعلم ان لن نبعث ولن نعدب ، سمى ذلك علماً على ما يدعونه ويرغمونه وهو فى الحقيقة جهل وقيل فى الآية تقديم وتأخر ، تقديره فلما جاءتهم رسلهم بالبينات من العلم فرحوا بما عندهم « وحق بهم » اى - احاط بهم ولمهم « ما كانوا به يستهزئون » اى - حراء فعلهم وقولهم

« فلما رأوا بأسنا » اى - عابوا العذاب عبدالموت ، « قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين » اى - تترأنا من الاصنام و ميثا كنا بعدل بالله « فلم يك يمعهم ايمانهم » اى - صدقهم بالوحدانية اضطراباً « لما رأوا بأسنا »

ای - عذابا یعنی لم یأتوا به فی الوقت المأمور به فلم یسمعهم ذلك ، « سبّه الله » مصدّر علی المصدر ای - سبّه الله سبّه سبهم و هی عذاب الکفار و عدم الاجتماع بالایمان وقت الناس و قیل سبّه الله مصدّر علی الآخر ای - احذر واسئله الله الّتی قد حلت فی عاده ، انهم اداعیوا العذاب لم یسمعهم الايمان ، هذا کقوله « فانی لهم اذاعاء تم ذکرهم » و حذر هذالك الکافرون ، بذهاب الدّارين قال المرحاح الکافر حاسر فی کل وقت و لکنّه یتّین له حسرانه اذ ارأى العذاب

الوبه الثالثة

قوله « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » - خداوند مهربان گریم و لطیف و رحیم شدگان ، مایه تمید گان و پناه مصطربان و یاد کار میدانان ، حل حلاله و تقدست اسماءه و تعالی صفاته اندرین آیت شد گان را می وارد و نواحت خود بر مؤمنان می بند و فصل و لطف خود بر ایشان عرضه میکند که « ادعونی استجب لکم » - میفرماید شدگان مرا حواوید تا شمارا پاسخ کنم ، امین ها من مردارید تا امیدها تا وفا کنم ، کوشش از مهر من کنید تا کوششها تا ن حرادم پاسخ کسند و دعاها ب عطا من پاسخ کسند ، امدها بوفامم ، پاسخ کسند کوششها ب حرادم ادعونی بلا عملی استجب لکم بلا مصلحت - مرا حواوید بی عمل تا شما را پاسخ کم بی مهلت ، مرا حواوید ب اعتدال و تمصل تا شمارا پاسخ کم با کرام و تمصل ، مرا حواوید ب قدر طاقت تا شمارا پاسخ کم ب کشف فاق ، مرا حواوید ب دعا و سؤال تا شما را پاسخ کم ب عطا و نوال ، مرا حواوید ب طاعات موقت تا شما را پاسخ کم ب تمتونات مؤبد من آن خداوند که از سنده عمل حرد یدیرم و عطای مررک دهم ، آن عمل حرد سنده مررک دانه و عطای مررک حواویدک شمرم گریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر سنده شار کند و دره بی بشرد و گاهی از سنده کوهی انگارد ، هر که نیاز ناو مردارد توانگرش کند ، هر که نار ناو کند غریزش گرداند

« ادعونی استجب لکم » - ای عاصیان شکسته ، ای مفسدان درمانده و پای سکل فرو شده ، ای مشتاقان درد رده ، ای دوستان بک دله ، در هر حال که باشید عرقه لطیف و عطا ، یا حسنه تیر ملا ، همه ما را حواوید ، همه ما را دایم ، گرد در ما گردید ، عرّ ارم حواوید رونق مجمع غریبان قرب ماست ، قرب ما حواوید ، جمال محفل دوستان حضور ماست

حضور ما حوئند ، هر کجا سه کدا بهم فرار آمدند ، قرب حضرت ما آما حوئند ، «مایکون من بحوی ملقه آلا هو راعهم» هر کجا درد رده بی دمی کرم بر آورد ، سم قرب حضرت ار سم نفس او طلبد ، هر کجا عمگمی آهی کرد ، خود را در بر آه آن عمگس تعسه کند ای ملاء اعلى چندین هزار سال عبادت کردید و باوار تقدیس خوش یا کی حضرت ما ناد کردید ، لکن ار سم وصال ما آگاهی ندارید ای گدایان برهه بی هوا عبادت فرشتگان ندارید ، بوی کر و مان ندارید ، سرمایه روحانیان ندارید ، لکن يك دره سور عشق دارید ، آن يك دره سور و درد شما عبادت هزار ساله فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهم ، زمان حال سده سعت شکر اوسرا افتقار و افتقار میگوید

اکنون ناری مقدردی دارم کان درد بعد هزار درمان ندهم

«الله الدی جعل لکم الارض قراراً و السماء ماء» - این نار نعمتی و لطفی دیگر

است که ما یاد سده میدهد و راه سدگی بروی روش مندارد و آثار کرام و دلایل قدس موی می نماید و مت بروی می نهد می فرماید آسمان و زمین که آفریدم از بهر تو آفریدم ، زمین قرارگاه تو کردم ، آسمان بطرگاه تو ساختم اگر گاه گاه بطرسوی آسمان بودی آسمان این تشریف ار کجا یافتی که «رَبَّنَا السَّمَاءُ الدُّنْيَا مِصْصَاحٌ» و اگر زمین محکم حلال سلطنت تو بودی ، این بواحت کی دیدی که «و الارض فرشاهای فعم الماهدون»

بور قمر و صا آفتاب و ریت ستارگان حمله برای تو است ، آفتاب طناح تو ماه و جمع تو ستاره دلیل تو آسمان سقف تو زمین بساط تو ، فردا که تو ماشی آن سقف فرو نشایند این بساط دوردند ، آن ستارگان فرور براند مساطی که از بهر دوست دسترند ، چون دوست رفت ناچار برچسند عیدی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود «و انزلنا من السماء ماءً طهوراً» چرا که امروز روز حجاب است ، واسطه ناچار است ، اما فردا نه روز مشاهدت بود واسطه نکار نباید ، ساقی ، لطف من بود «و سقهم ربهم» زمین واسطه ساختم تا ترا طعام دهد «و اسسا فیها حیاً و عباً و قصاً و ریت و نواً و حلاً» فردا که روز مشاهدت بود واسطه نکار ماند ، خود گویم «کلوا و اشربوا هسناً» آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز در عالم صورت نور معارف در استار اسرار دلهای محبتان بهاست ، فردا در سالم

صفت که نور معارف آشکار گردد، آفتاب صورت چه نگر آید و او را چه محل بود، برهان صفت که وقت نابد که عیان بود، چون عیان آمد برهان چکند

«وَصُوِّرَكُمْ فاحسن صوركم» - حای دیگر فرمود «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» - ار موجدات و مخلوقات هیچ کس را آن صورت و آن جمال ندادند که آدمی را دادند، ما هیچ مخلوق آن سرّ نبود که ما آدمی بود نه ماعرش نه نا کرسی نه نافلك نه ما ملك، زیرا که همه سدگان معزّذاند و آدمیان هم سدگان اند و هم دوستان ایشان را می فرماید «ان الله كان عليكم رقيباً» صاحب حمالی باید تارقیب را بروی گمارد، حقّ حلّ حلاله نگفت من رقیب آسمان و زمین، نگفت من رقیب عرش و کرسی ام، آدمیان را گفت من رقیب شما ام، بر آنکه رقیب شرط صاحب جمال است و جمال آدمی هیچ مخلوق مست، هفت و نه حصرا بر کشید و ستارگان و اختران بسکاشت، هفت دائرة عمرا پس مار کشید، جمال راسحات را سیات صبّ کرد و صدھار بدایع و صایع ار کتم عدم در وجود آورد، حورشید عالم آرای را مدوّر کرد، ماه آسمان پیمای را مھوّر کرد، و کون را بحمال ایشان مھوّر کرد، و در حقّ هیچ موجد این خطاب نکرد و این تشریف نداد که «وَصُوِّرَكُمْ»، مگر اس مشتی خاک را

ار حمله میکوار و حواس سپاه ریسای کمر توئی و ریسای کلاه

«وررّفكم من الطسات» - چون میدانی که حق حلّ حلاله ررق تو پیش از وجود تو انداخته و سنهای آن ساخته و رسانیدن آنرا خود صمان کرده، مگو بود که تو خود را دست مال اطماع هر کس کی و بیار خود به مخلوق برداری گفته اشاست «اسعانة المخلوق بالمخلوق كاستعانة المسحون بالمسحون» - یاری خواستن مخلوق از مخلوق چون یاری خواستن رندانی است از رندانی

نشر حافی گفت **امیر المؤمنین علی (ع)** را جواب دیدم گفتم مرا پندی ده، گفت «ما احسن عطف الامیاء علی العقر آء طلباً لتواب الله و احسن من ذلك ثم العقر آء علی الامه آء به نالله» - چون سکوست شفت تو انگران بر درویشان از مهر طلب نواب و از آن بیکوتر تکمر درویشان است بر تو انگران از رعایت اعتماد بر کرم حق حلّ حلاله»

استاد ابوعلی دقاق گفت مرا دیگری که اعتقاد تو آست که ترا از روری چاره
 مست و اعتقاد من آست که روری را از تو چاره نیست آه! کحامت درویشی در
 تحرید مرسته، ردای تهرید برافکنده، سینه از عمار اعمار پاک کرده، از کون تهر او
 نمکون تولّا کرده، تا از ربر قدم جمعیت وی محکم لطف قدم چشمه طینات ررق بر حوشد
 و ازین شریتهای جان افرای بر دارد و مدیدار دوست نوش کند!

«هوالحی» لاله آلا هو، - مگارنده صورتهای آدمیان، ماینده قدرتها در زمین و
 آسمان، رساننده روریهای سدگان کیست؟ «هوالحی» - آن رنده پاینده که همیشه
 بود و هست و خواهد بود، هستی ویرا اول نه، بود ویرا آخر نه، مافی پس جهانیان و
 جهان مرات بر جهان از جهانیان، مارگشت کلرخلق ما اوست حاودان

۴۱- سورة المصايح - (مکيه) (۱)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

سام خداوند فراح بحشایش مهران

« حم (۱) تملیل من الرحمن الرحیم (۲) ، حم فرو فرستاده می است ازان خداوند

فراح رحمت مهران

« کتاب فصلت آیاته » نامه ایست پیدا کرده و مار گشاده و روش و درست آیات

و سبحان او ، « قرآناً عربیاً ، قرآنی تازی ، « لقوم یعلمون (۳) ، ایشانرا که ندانند

« بشیراً و نذیراً » نامه بی شاد کسند و بیم نمایند ، « فاعرض اکثرهم بروی

گردانند بیشتر ایشان ، « فهم لا یسمعون (۴) » تا نمی شنود و نمی پذیرد

« وقالوا قلوبنا فی اکنه » گفتند دلهای ما در علفهاست و پوششها ، « مما تدعونا

الیه » اراچه میخوانی ما را ناآن ، « و فی آذاننا وقرء » و در گوشهای ما ناری است

[گرامی است و کری] ، « و من یسا و یسک حجاب » و میان ما و میان تو پرده ای

است [که فرا پیعامری تو نمی بینم هیچ] ، « فاعمل اما عاملون (۵) » تو همان

که مسکی میکنی تا ما همان که میکسم میکیم

« قل اما انشر مثلکم ، مگو بیستم من مگر مردمی همچون شما ، « یوحی

الی اما الهکم الله واحد » من پیعام می فرستد که خدای شما خدائی است یکتا

« فاستقیموا الیه » توحید ما او گردید و بران بپائید ، « و استعصموا » و ابرو آمرزش

جوئد ، « و ویل للمشرکین (۶) الذین لا یقنون الرکوة » ای وای بران اسار گوینا الله

را که رکوة نمی دهد ، « و هم بالآخرة هم کافرون (۷) » و برستاحیر ما گردیدگان اند

«ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات» ایشان که مگرویدند و کردارهای
 نیک کردند، «لهم اجرهم غير ممنون»^(۸) ایشانرا مردی ناکاست
 «فل انکم لتکفرون» مگو کافر می شوید^(۹) شما و می گروید، «سالندی
 خلق الارض فی يومین» نامکس که نیافرید زمین را در دو روز، «وتجعلون له انداداً»
 و او را درسح می اسازان کند، «ذلک رب العالمین»^(۹) و او خداوند جهانیان است
 «وجعل فیها رواسی من فوقها» و در زمین کوهها آفرید بر روی او، «و بارک
 فیها» و برکت کرد در زمین، «و قدر فیها اقواتها» و بار انداخت در آن رویها،
 «فی اربعة ایام» در تمامی چهار روز، «سواءً للسانین»^(۱۰) یکسان مرسد آن
 روزها آرا که حوید و خواهد [و آرا که خاموش بود و خواهد] «ثم استوی
 الی السماء» آنکه پس آهنگ آسمان کرد «وهی دحان» و آن مردود بود،
 «فقال لها وللارض» آسمانرا گفت و زمین را «اتنیا طوعا او کرها» یا فرمان
 برداری آئند و نایسید^(۱۲) خوش کامه یا ساکام، «قالتا اتینا طاعتک»^(۱۱) هر دو
 گفتند آمدیم خوش کامگان

«فقصیهن سبع سموات» سپری کرد آرا هفت آسمان، «فی یومین»
 در دو روز، «و اوحی فی کل سماء امرها» و فرمان داد در آسمانها هر کار که
 خواست، «و ینال السماء الدنيا مصابیح» و میاراستم آسمان دسارا بچراغها،
 «و حمطاً» و مکه داشت کردیم [آن چراغها را اردیو و دشنده] «ذلک تقدیر
 العزیز العلیم»^(۱۲) آن ساخته و بار انداخته آن توانای داناست

«فان اعرضوا» اگر روی سرگرداند [از پذیرفتن اس پیغام]، «فقل
 اندرتکم» گوی آگاه کردم و سم نمودم شمارا، «صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود»^(۱۳)
 بانیکی سوزان چون صاعقه که عاد و ثمود رسد

«اد حآء تهم الرسل» آنکه که بایشان آمد هود و صالح، «من ین
 ایدیههم و من حلیمهم» بیشتر هود آمد نه عاد و پس صالح به ثمود، «الا تعدوا

«**اِنَّ اللّٰهَ**» که می‌پرستید مگر الله، «**قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا**» گفتند اگر خداوند ما می‌خواست (۱) «**حَاسِبْتَنِي**» که فرستد، «**لَا فَرْلَ مَلَائِكَةُ**» فرشتگان را فرو فرستادی، «**فَاِنَّمَا**» ارسلتم به کافرون (۱۲) «**پس ما آنچه شما را بآن فرستادیم ما گروید کاسم**»
 «**فَاَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ**» اما عاد کردن کشیدند در رَمَسَ ،
 «**نَعِيرَ الْحَقِّ**» به ناحق (۱۲) [که ایشان را بود آن] ، «**وَقَالُوا مَن اَشَدُّ مِمَّنْ قُوَّةَ**»
 و گفتند کیست از ما ما سُرُوتَر «**اولم يروا اِنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ**» بدانستند
 که آن حدای که ایشان را آفرید «**هَؤُلَاءِ مِثْلُ قُوَّةِ**» از ایشان سخت
 سُرُوتَر ترست، «**وَكَانُوا اَنَافِتًا يَّجْحَدُونَ**» (۱۵) و سحان ما کافر می شدند و می گرویدند
 «**فَارْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا صَرْصَرًا**» و رو کشادیم بر ایشان نادی سرد سخت نانا سگ
 «**فِي اَيَّامٍ نَّحْسَاتٍ**» در روزهای نحس شوم ، «**لِيَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْاٰخِرَةِ**» تا پنجاهم
 ایشان را عذاب رسوائی ، «**فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا**» در دنیا گاهی اس حها ، «**وَلِلْعَذَابِ**
الْآخِرَةِ اٰخِرَةٌ» و عذاب آن حها رسوا کسند تر ، «**وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ**» (۱۶) و ایشان را
 فریاد نرسد و یاری ندهد

«**وَإِنَّمَا نُمُوْدُ فَعَدَّ بِنَاهِم**» و اما نمود ما ایشان را راه دادیم ، «**فَاَسْتَحْوَا**
الْعَمِي عَلَى الْهَدْيِ» مگر کردند ایشان نادانی و نادان راه بر اس راهی و ناقتن راه ،
 «**فَاَحْدَثَهُمْ**» فرا گرفت ایشان را ، «**صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ**» ناسگ عذاب ما حواری ،
 «**بِمَا كَانُوا يَكْسُوْنَ**» (۱۷) ، بآن کرده که می کردند
 «**وَنَحْيَا الدِّيْنَ آمَوَا**» و رها شدیم ایشان را که می گرویدند ، «**وَكَانُوا يَتَّقُونَ**» (۱۸)
 و [از شرك دامن] می پرهیزیدند

«**وَيَوْمَ يُحْشَرُ اَعْدَاءُ اللّٰهِ اِلَى الْمَارِ**» آن روز که ما هم آرند و بدو روح را بد دسمن
 الله را ، «**فَهُمْ يَورَعُونَ**» (۱۹) پشنه انرا می ماوند تا پسنان در رسد
 «**حَتَّىٰ اٰدَامَا حَاقُوْهَا**» تا آنکه که بدو روح آید ، «**شَهِدَ عَلَيْهِمْ**» گواهی
 دهد بر ایشان ، «**سَمِعَهُمْ وَانْصَارَهُمْ وَخَلَّدَهُمْ**» گوشهای ایشان و چشمهای ایشان
 و فرجهای ایشان ، «**بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**» (۲۰) آنچه در دنیا می کردند

« وقالوا اخلودهم » اسد امان خویش را گویند « لم شهدتم علينا » چرا گواهی دادید بر ما [که داورى شما می داشتیم و عذاب از شما می ما کردیم]
 « قالوا انطقوا الله » گویند الله ما را گویا کرد، « الذى انطق كل شيء » او نه هر چهر را گویا کرد، « وهو خلقكم اول مرة » و اوست نه اول شما را امر «
 « و ايه نرجعون ^(۲۱) » و ما او آورد سمارا

« و ما كنتم تسترون » و شما نتوانستید که بازپه شده اید « ان يشهد عليكم سمعكم ولا نصاركم ولا خلودكم » تا گواهی بدهد بر شما اوشها و حشما ابدانان خویش، « ولكن طستم ان الله لا يعلم كثير آما تعملون ^(۲۲) » خود حاش می داشتند که الله می داند فراوانی از آنچه می کردید

« دلكم طكم الذى طستم برتكم » و آن طق نه بعد او، خود می بردند نه کردار ما می داند، « اردینكم » هلاك ازشمار آورد و بدست داد، « ا » « فاصبحم من الحاسرين ^(۲۳) » تا از ریاکاران گشتند

« فان يصروا قال الم توى لهم » ارسکسان لمد حای امان ارس

« و ان يستعتوا فما هم من المعصين ^(۲۴) » و اگر خشودی جویند، اراشان نه بود شده بد

الوثة النایة

این سوره را دو نام گفته اند یکی حم السجده، دیگر سوره المصایح

سه هزار و سصد و پنجاه حرف است و هفتصد و هشتاد و پنج حرف است
 جمله نه مکه فرو آمد و در مکات شمرد ماتعاق مفسران و درین سوره ناسخ و سوح
 نیست مگر يك آیت « ولا تستوی الحسنه ولا السيئه ادفع بالتي هي احسن » مادت سبب
 هسوح است

بسم الله الرحمن الرحيم - « حم »، تمیزل من الرحمن الرحيم، ای - هذه الحروف
 تمیزل من الرحمن الرحيم برل بها حریفیل من عند الله میگوید این حروف آیهی
 که حاویم از این جمله است، فرو فرساده رحمن است، حانك كودك را توئی حد

می آموری یا کوئی در لوح چه شسته بی؟ گوید الف و با، به خود اس دو حروف
 خواهد که جمله حروف تهجی خواهد این همچاست که حریثیل از آسمان فرو
 آورد و بر محمد خواهد صلوات الله وسلامه علیه، تا دانان را معلوم شود که کلام
 خداوند حل حلاله بی حرف و صوت نیست، چنانکه قرآن کلام اوست یا آفریده،
 حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست یا آفریده

اشعریان گفتند حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است، و گفتند کلام
 خداوند معنی است قائم بذات او بی حرف و بی صوت، و این عقیده اهل سنت و اصحاب
 حدیث نیست، و اهل سنت را برایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است، منها
 قوله تعالى «وان احذ من المشرکین استعازک فاحره حتی سمع کلام الله» - میگوید
 اگر از مشرکان کسی خواهد که ناپناه و رسهار تو آید، او را ناپناه و رسهار خود گیر
 تا کلام حق بشود خلاف سنت که آنچه می شود حرف و صوت است نه آن معنی
 که بذات ماری قائم است که آرا مسموع نگوید، عرب معنی را فهم گوید و کلام
 را سماع، یقال سمعت الکلام و فهمت المعنی، و لایقال سمعت المعنی حاصل سخن
 آست نه رب العزة کلام خود را مسموع گفت، و مسموع حر حرف و صوت بسبب، دلیل
 شد که در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت *

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود «ریدون ان سدلو کلام الله» - میگفتگان
 میخواهند که کلام خدا را تبدیل کنند و از مسق خود مگردانند این تبدیل که رب
 العزة اصافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است بایشان رسیده نه در معنی که بذات
 ماری قائم است و بایشان نا رسیده، و آن کلام که بایشان رسد حر حرف و صوت نیست
 سدیگر دلیل آنست که رب العالمین ناموسی فرمود لئلا النار که «ای انا الله»
 اجماع است که موسی حقیقت کلام ماری شنید، و معلوم است که سمع وی حر
 حرف و صوت رسید

چهارم دلیل آنست که الله فرمود «قل لئن اجتمعت الامم والحی علی ان یأتوا متلا
 هدا القرآن» - اهل لغت و ارباب صاعقت متفق اند که «هدا» اشارت فرا حاصر است

اگر کلام حد اود آن معنی است که مدات اوقائم است نه این حروف که می بسند و می خوانند، پس اشارت ماطل است و فایده آیت صایع، و حلّ کلام الناری آن یحمل علی مالا هید

یبحم دلیل خبر است از مصطفی علیه الصلوٰة والسلام فرمود قال ٠ « ومن قرأ القرآن فاعرفه فله بكلّ حرفٍ خمسون حسنةً » ومن قرأه ولحقه فله بكلّ حرفٍ عشر حسنةٍ، اما انی لا اقول « الم » حرف مل الف حرف ولام حرف ومیم حرف،

وقل ٠ حم، اسم القرآن، ای - هذا القرآن « تسریلٌ من الرحمن الرحیم » ثمّ قال « کتابٌ فصلت آیاته » بالامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعود وقيل فصلت آیاته بمواصل فصاحةٍ وملاعةٍ واعجازاً وقيل « فصلت آیاته » ای - اربل متفرقةً « قرآناً عربیّاً » لسان العرب، « لقومٍ یعلمون » العربیّة، وقرآناً مصدقاً علی المدح وقيل علی التیسیر وقيل مصدقاً علی الحال

« بشراً وبنیاً » صفتان للقرآن، ای - یشرّ المؤمنس و یدعو الکافریں بمناه من البشارة والندارة « فاعرف اکرهم » ای - اعرف اکثر اهل مکة عن قوله واتباعه وقيل اعرف اکثر العرب، « فهم لا یسمعون » ای - لا یسمعون بسماعه ولا یعلمون به وقيل اذا تلاه النبی (ص) لا یسمعون الیه تکرراً وقيل « لا یسمعون » ای - لا یقبلون کقول سمع الله لمن حمده، ای - قبل الله

« وقالوا هل وسافی اکتبه » - واحداً لا کتبه کما « وهو الحصة »، « مما تدعونا الیه » من التوحید فلا یهمهم ولا یسمعه، « وفي آدابنا وقرآن » ای - صممٌ فلا یسمع ما نقول، و المعنی انما یترك العیول منک بمنزلة من لا یهمهم ولا یسمع « ومن یساو سبک حجاب » ای - خلافٌ فی الدین ومانعٌ یسمعون امتناع امرک قالوا ذلك استهزاءً وان کان حقاً مدلل فوالله « وادا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الدین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » وقيل انما قالوا ذلك لیسوا رسول الله (ص) عن قبولهم دینه « فاعمل، انت علی دینک، انما عاملون، علی دیننا » وقيل « فاعمل » فی ابطال امرنا، « انما عاملون » فی ابطال امرک

« قل انما انا بشر مثلكم » فی الطمع والحسن، یعنی اما کواحد منکم ولولا الوحي

ما دعوتكم ، « يوحى الى انما الهك واحد » اى - لست بملك ولا ملك ولا اطلب
مقاتلتى رياسه ، كقول نوح « ولا اقول انى ملك » انما علمكم ما يوحى الى ان
المعبود اله واحد قال الحسن علمه الله التواضع بقوله « قل انما انا بشر مثلكم »
« فاستقيموا اليه » اى - توجهوا اليه بالطاعة ولا تميلوا عن سبيله ، « واستمعوه » اى -
آمنوا به لتستحقوا معرفته ، « وادل للمشركين »

« الذين لا يؤتون الزكوة » - قال ابن عباس يعنى الذين لا يقولون لا اله الا الله
وهو ركوه الاهس ، والمعنى لا يظهرون اعصمهم من الشرك بالتوحيد فانما المشركون
حسب وقال الحسن وقتادة لا يعتقدون وحوب الزكوة وكان يقال الزكوة قطرة
الاسلام فمن قطعها سحوا من تحلف عنها هلك « وهم بالآخرة هم كافرون » يعنى بالعث
بعد الموت والتواب والعقاب

ذكر ركوة در قرآن مر دو وحه است يا در بار پيوسته يا معرود گفته ، آنچه
در بار پيوسته چنانست كه « الذين قيمون الصلوة يؤتون الزكوة » هذا و اشباهه مراد
باين ركوة مال است كه الله فرض کرده بر خداوندان مال و آنچه معرود گفته چنانست
كه « و حمانا من لدنا و ركوة » « حيرا مه ركوة » « و ما آتيتهم من ركوة » « قد افلح من
تر كى » - مراد باين يا كى است و ربا دتى و دين دارى يعنى دين اسلام كه ركوة قطرة است
« ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر مضمون » اى - مير مقطوع

ولا منقوس و لا مضمون ، عليهم سدى گفت اين آيت در شأن بيماران و رمان و پيران
صريف فرو آمد ، انشان كه از بيمارى و ضعيفى و عاخرى ارطاغت و عبادت الله نار
ماسد و مادي حق وى ترسد و آن سب اندوهگن و عسكن باشد رب العالمين انشان را
دران بيمارى همان بواب مى دهد كه در حال صحت مطاغت و عبادت مى داد مصطفى (ص)
فرمود « ان العداد اكل على طريقة حسنة من العادة ثم مرض قبل للملك الموكل به
اكتب له مثل عمله اذ كان طليقا حتى اطلقه او اكفته السى » و فى رواية اخرى قال (ص)
« ما من احد من المسلمين صاب سلاء فى حسده الا امر الله عز وجل الحافظين الذين يحفظونه
فقال اكتبنا لعدى فى كل يوم و ليلة مثل ما كان يفعل من الحير مادام فى وثاقى »

عبدالله مسعود گفت ما رسول خدا (ص) نشسته بودیم که رسول بر آسمان مگرست و تسم کرد، گفتم یا رسول الله از چه تسم فرمودی و چه حال بر تو مشکوف گشت، گفت عجب آید مرا ارسنه مؤمن که از سماری مالک و حرع شد اگر بداستی که او را دران سماری چه کرامت است و ما الله چه قوت، همه عمر خود را بیماری خواستی، این ساعت که بر آسمان می نگرستم دوهشته فرو آمدند و بدنه بی نه پیوسته در محراب عبادت بود و اوراطاب کردند دران محراب و مافتند بیمار دیدن آن، دهر او اربعاد مارمانده، هر شتکان حضرت عرت باز گشتند گفتند بار خدا یا فلاں، دهر مؤمن هر شاروری حساست و طاعات وی می نوشتیم اکنون که او را در حسن سماری کردی، بیج عمل و طاعت وی نمی نویسم، ارحق حل جلاله فرمان آمد که «اکتوا العبدی عمله الدی کان بعمل می نومه ولا تقصوا منه شئاً فلی احر ما حستوه له احر ما کان صحیحاً» معاهد که «اظم احر» عر مسمون، ای غیر محسوب یعنی که نعمت دنیا ایشا را از نواب آن جهان سه انگارید «قل ائیکم لتکفرون مالدی خلق الارض فی یومس» اسمهم بمعنی انکارست و بمعنی آسب که می کافر شوید مآن خداوند که قدرت وی ایست دهر رمی را بدو روز مافرید، یعنی روز یکشنبه و روز دوشنبه اگر خواستی سک لحظه مافریدی، لکن خواست که ما خلق نماید که سکوت و آهستگی، ارشتاب و عجلت، و دگرگاری سنتی باشد سکوت کار کردن و راه آهستگی رفتن «و تحملون له اندادا» شرکاء و اشناها، «ذلک رب العالمین» خالق جمیع الموجودات و مبدءا و منسها

«و حمل فيها رواسی من فوقها» ای - حیالاً نوات من فوق الارض، «و بارک فيها» بما خلق فيها من البحار و الانهار و الاشجار و الممار است شجرها من عر عرس، اخرج زرعهها من عر مدر و حمل فيها معادن الذهب و الفضة و سائر المعزات، «و قدر فيها اقواها» یعنی اوراق العباد و الهائم بقول قاته یقوت، اداورقه و احرى علیه، و افاته ادا حمله داوت، «وانه عروحل مقیت قال الصحاک قدر فی کل بلدة مالم يجعله فی الاخری لبعضهم بعض» من بعض، بالنحوه من بلدة الى بلدة و قال الکلسی قد الح را لاهل قطر و التمر لاهل قطر و الدرة لاهل قطر و السمک لاهل قطر و كذلك احواتها

« في أربعة أيام » أي في تمة أربعة ايام - هذا كقول القائل سرت من المصرة الى بغداد في عشر والى الكوفة في خمس عشرة معنى آيت آنت كه رب العزة رمس را ، افریدندو روز ووردك شبه و دوشبه و تهدیر اقوات و اوراق كرد درمamy چهار روز رمس روز سه شبه و چهار شبه روى عن ابى عباس قال سمعت رسول الله (ص) و انارديه يقول « خلق الله الارواح قبل الاحسام بأربعة آلاف سنة و خلق الارراق قبل الارواح بأربعة آلاف سنة » سوء ، لمن سأل ولمن لم يسأل واما من الدين لم يسألوا الله الررق ومن سأل فهو جاهل ، وراعت عامة قرأ سوء ، نص است من مصدر يعنى استوت سوء و اول معناه جعلنا الافوات المقدرة محتومة سوء لم من سأل اولم يسأل طلب اولم يطلب عاجرا كال انسان او حولا ابو جعفر سوء ، صرحوا بد بر نعت ايام ، و معنى آنت كه تهدیر اراى كرد در چهار روز راست سه بیش نه كم آنگه فرمود « للسان » - پرسیدگانرا می گویم كه می رسد كه چون بود رفوع سرحوا بدماند ، و معنى آنت كه الررق الممعد سوء للمستغرق والساكت

« ثم استوى الى السماء » يعنى عند و صعد « و هى دحان » بعد قال ابن عيسى الدخان حسم اطف مظم متعش و قل هو صحر الماء مروي ان اول ما خلق الله عروجل العرس على الماء و الماء داب من حوهره و هى كانت يا فوثة ميصاء فادابها ثم الی فيها مارا فعار الماء و احفاء عاء فخلق الارض من العناء لم بسطها ثم استوى الى الدخان الذى نار من الماء فسمكه سماء ثم سبط الارض فكان خلق الارض قبل خلق السماء و وسط الارض و ارساء الحدال فيها و تهدیر الارراق و خلق الاشجار و الدواب و السحار و الانهار بعد خلق السماء ، لذلك قال الله عروجل « و الارض بعد ذلك دحيا » هذا جواب

عبد الله بن عباس ، لسافع بن الاررق الحرورى

« فقال لها والمراس اثنا طوعاً او كرهاً » - قال ابن عباس قال الله عروجل « انى » اي - حثا بما خلقت فكما اما ات يا سماء فاطلمي شمسك وقمر ك و نجومك و اب ما اس مشققى ابارك و ارحن بما ك و ماتك و قال لهما افعلما آمر كما طرعا و الا احكما الى ذلك ، حتى تعمله كرها فاحاسا بالطوع و « قالتا ايها طائعين »

اى - حتماً بما حدث وما مسيحيس لامرك يقال احابه - من الارس الاردين من بلاد الشام
مسمى لسان الارص و قبل احاب و طلق من الارص موضع الكعبة ومن السماء ما وجد آتيا
فجعل الله اياهم على سائر الارص

« فقهه من سبع سموات » اى - اتمهت و فرغ من خلقه من « من ومن » اى - فى الزمان
النايين من الايام الستة يوم الجمعة من يوم الاحد خلق سبع ارض في يوم الاحد يوم الاثنين ، ثم جعل فيها راسي
من فوهها و برك فيها و قدروها افواتها ، ارضي الحبال و شق الانهار و من الاشجار و جعل
المنافع في يومين يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء ، ثم استوى الى السماء فخلقها سبع سموات
في يوم الجمعة من يوم الجمعة و خلق آدم في آخر ساعة من يوم الجمعة و بها تقوم الساعة
قال ولذلك سميت الجمعة لانه اجتمع فيها الخلق « اوحى في اللى سماء امرها » اى -
امر اهل اللى سماء امرهم من العباد و قال ابن عباس خلق ما بين اللى سماء خلقها من
الملكه ما فيها من الشمس والقمر والنجوم والابرار و حال الرد وما لا يعلم الا الله فذلك
امرها و قال هفائل اوحى الى كل سماء ما اراد من الامر والمهي « و ربما السماء الدسا
بمصاح » اى - كواكب فصي في الليل كالمصاح « و حطبا » يعنى و حفظها
حفظاً ، اى - حفظها بالكواكب من مسترفي السمح ، كقول « و حفظها »
من كل شيطان رحيم « و حطبا من كل شيطان مارد » و جعلها رحوما للشياطين ،
فل جعلت الكواكب للريه و الحطب جميعا « ذلك » الذي ذكر من صعد « تندبر
العرر » في ملكه « العلم » خلقه

« من اعرضوا » عن الايمان عدهدا البيان ، « من اند تكم صاعقة » مثل صاعقه
عادي و نمود - الصاعقه عند العرب عذاب معه صوت ، و اكبر ما يقولونه اذا كان مع الصوت
بار « ادحآء تهم » يعنى عاداً و نمود ، الرسل من من ايديهم ومن خلقهم ، اراد قوله
« من من ايديهم » الرسل الذين ارسلوا الى آمائهم من قبلهم ، « و من خلقهم » يعنى و من
بعد الرسل الذين ارسلوا الى آمائهم ، الذين ارسلوا اليهم هود و صالح و الكاين في قوله

« من بين ابدنهم » راحمة الى عاد و ثمود و من حلفهم ، راحمة الى الرسل
 « ان لاتعدوا » يعنى سان لاتعدوا « اَلَا اِنَّه قالوا لو شاءَ ربنا » ما الايمان الذى تدعون
 انه بريدہ نار سالكم « لامل ملئكة » بدل هؤلاء الرسل فلم يتالحاسك فى امرهم
 « فاما ما ارسلتم به كافرون » اى - اما ما تدعون انكم ارسلتم به كافرون ، كقولہ
 « يا ايها الذى نزل عليه الذكر » وهذا واسع فى كلام العرب

روایت کند از حاتم بن عبد الله و از محمد بن کعب القرطبی کہ جمع قریش
 روزی بهم نشستہ بودند ما یک دیگر مسکند این کار محمد بر ما مشکل شد و ہری
 از عربیان ما چون حمزة عبد المطلب و عمر خطاب و دیگران نادى وی کشتند
 و کار وی روز بروز بالا میگردد ، کسی ناید کہ در کہات و سحر دستی دارد و صعت
 شعر سکوداند تا ناوی سخن گوید و باز داند کہ مادت علم وی از کہاست و حاصل
 دعوی وی چیست عتہ بن ربیعہ بر حاست گفت کار مست کہ من شعر شدہ ام و در
 سحر و کہات سگانہ باشم ، اگر سخن محمد ازین حس است بر من پوشیدہ شود
 و رسول صلوات اللہ و سلامہ علیہ تمہا بمسجد نشستہ بود عتہ ساعد و بار رسول علیہ السلام
 برفق و حرمت سخن در گرفت گفت یا محمد ما ترا از خویشتن دانم و مکات و ممر لب
 خود در سب قریش ساحتہ ایم اما کاری عظم ما ایشان بر دست گرفته یی ، جمع
 ایشان پراکنده کردی ، بران ایشان را حرمت برداستی ، حدایان ایشانرا عیب کردی ،
 دین پدران ساد بردادی ، اکنون چند سخن از من بشو و دران نظری کن ، چند چیز
 بر تو عرصہ کنم و احتیاری نکن رسول (ص) فرمود قل یا موالید - ہاں مگو تا حہ
 حواہی گفت ای موالید عتہ گفت یا ابن احی اگر این کار کہ پیش گرفته یی
 و این دین کہ تو آورده یی مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع کنم کہ
 در قریش هیچ کس از تو توانگر تر باشد ، و اگر شرف و سیادت و سروری محواہی
 ما ترا بر ہمہ قریش لامل بر ہمہ عرب سرور و مہتر کنیم ہوا اگر علمت شہوت ترا راحہ
 میدارد دہ دن از کرانم قریش بری تو دہم ، و اگر زنی تو می آید از روی کہات
 ترا درمان ساز پدید کنم ، اگر سمرست کہ در صدر تو میخوشد ، عجب بیست کہ شما

بسی عبدالمطلب را در شعر آن فوت و قدرت هست که دیگران را نیست، و رسول خدا
 خاموش می بود تا سخن مآخر را بد آنگه فرمود یا ماولید می گسی و ار گفت
 خود فارغ شدی؟ گفت نعم فارغ شدم حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام گفت اکنون از
 من بشو تا من بر حوادمی بر حوام، در گرفت گفت «سم الله الرحمن الرحيم، حم، س ریل»
 من الرحمن الرحيم، کتاب فصلت آیاته قرآماً عربیاً «تا آخر این آت بر حوادم ده
 «فان امر صاقل اندرکم صاعقه» مثل صاعقه عاذر و نمود «و گفته اند، تا آیت سجد
 بر حوادم و رسول علیه السلام سجود تلاوة کرد، و عقمه در شپیدن کلام حضرت خداوند
 حل حلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که حای سخن در وی مباد و مآخر دست بر
 دهن رسول نهاد و گفت بحق رحم که بر حوامی که طاقم برسد و درین سخن
 سرگردان و حیران شدم بر حاست و چون متحرری، حانه خود بار شد و با مدس قریشی تا
 در انتظار وی بودید بار بگشت نوحهل گفت ای معشر قریش عقمه بر ما با بگشت
 ترسم که صامی شد و در طعام محمد من رعب افتاد، همه بر حاستند و بحانه ۱۰۰
 نوحهل او را گفت ترانه بران صفت می رسم که رسمی، همانا که طعام محمد است
 کردی و با و میل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهم که در طعام محمد
 می بیار شوی عقمه از آن سخن در حشم شد و سوگند یاد کرد که هر گز بر ما محمد
 سخن بگوید، آنگه گفت من سخن خوش با محمد نگفتم و او سخواب من سوا
 بر حوادم، والله که هر گز مباد آن سخن بشنوم! نه شعر بود و نه سحر و نه کذاب، باز
 بجائی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که من نمد حوادمی آن
 که حیران شده بودم و دلم بر در گشته اکنون میگویم شمارا اگر فرمان من برید رای
 من آنست که این مرد را فرو گذارید ما دین خویش و تعزس او نرساند و مرا عاوب
 او نکوشید که آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آنرا عافیتی است و دران بسته کاری و
 چیری، او را معرب بار گذارید، اگر عرب مدد دست یا سنج خود شعل شما کغایب کرد بدوا را
 بر عرب دست یا بملک او ملک شما ست عز او عز شما نوحهل گفت چنان می دانم که سحر او
 در توان کرد و تر از حال خود بگرداد، ده عقمه گفت رای من آنست، شما هر چه خواسته کنید

«فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِعِزِّ الْحَقِّ طَلَبُوا الْعُلُوَّ بِعِزِّهِمْ طَلَبُوا مَحَالَةَ
الرَّسْلِ وَعَاصُوا ذَلِكَ الْآلَ وَالصَّعَارَ ، « وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ قُوَّةً ، أَيْ - مَنْ هُوَ عَلَى دَعْوَعِ لِعَذَابِ
عَمَّا يَصِلُ قُوَّتُهُ ، وَ كَانُوا ذِي أَحْسَامٍ طَوَالِهِ وَ حُلُقٍ عَظِيمٍ يَسْرِعُونَ الصَّحْرَةَ مِنَ الْحَبْلِ
وَيَدْحَلُونَ أَعْدَاءَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَكُلَّ طُولِ كَيْلٍ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةٌ عَشْرَ دَرَاغًا ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
رَدًّا عَلَيْهِمْ « أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ، وَ أَوْسَعُ قُدْرَةً ، وَ كَانُوا
مَأْتِنًا يَحْدِثُونَ ، - هَدَمَهُمْ طُوفَانٌ عَلَى قَوْلِهِ « فَاسْتَكْبَرُوا »

« فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا ، أَيْ - عَاصِفًا شَدِيدَ الصَّوْتِ ، مُشْتَقٌّ مِنَ الصَّرِيرِ وَقِيلَ
هُوَ الرِّيحُ الْبَارِدَةُ مُشْتَقٌّ مِنَ الصَّرِّ وَهُوَ الْبَرْدُ الشَّدِيدُ الَّذِي يَحْرِقُ كَمَا تَحْرِقُ النَّارُ
وَ حَآءٌ فِي التَّفْسِيرِ أَهْلُ الدَّبُورِ « فِي أَيَّامٍ مُحَسَّنَاتٍ ، يُقَالُ كَانَتْ آخِرُ شَهْرِ صَفَرٍ أَوَّلَهَا يَوْمُ
الْأَرْبَعَاءِ سَبْعَ لِيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وَ قِيلَ كَانَتْ آخِرُ شَوَّالٍ مِنَ الْأَرْبَعَاءِ وَ مَاعِدَتِ يَوْمٍ الْآخِرِ يَوْمُ
الْأَرْبَعَاءِ فَرَأَى ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَرَبٍ وَ يَعْقُوبُ « مُحَسَّنَاتٍ ، سَكُونُ الْحَآءِ وَ فَرَأَى
الْآخَرُونَ بِكُسْرِ الْحَآءِ ، مُحَسَّنَاتٍ ، أَيْ - مُحَسَّنَاتٍ دَاتِ حَوْسٍ عَلَيْهِمْ لَسَ فِيهَا مِنَ الْحَرِشِيِّ
يُقَالُ مُحَسَّنَاتٍ ، أَيْ - صَارَ دَاخِلُهَا مُحَسَّنَاتٍ وَ التَّسْكِينُ مُحَصِّفُهُ قَالَ الصَّحَّاحُ أَمْسَكَ
اللَّهُ عَنْهُمْ الْمَطَرُ ثَلُثَ سِنِينَ وَ دَامَتْ الرِّيحُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ مَطَرٍ « لِنَدَبِهِمْ عَذَابَ الْحَرِيِّ ، أَيْ -
عَذَابَ الْهَوَا وَ الدَّلَّ « فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أُخْرَى ، أَشَدَّ أَهَابَةً وَ اكْتِرَادَالًا
« وَ هُمْ لَا يَبْصُرُونَ ، لَا يَسْمَعُ الْعَذَابَ عَنْهُمْ

« وَ أَمَّا نُمُودٌ فَهَدْيُهُمْ ، أَيْ - دَعْوَاهُمْ وَ تَهْلِيلُهُمْ سَبْلُ الْحَرِّ وَ الشَّرُّ وَ دَلِيلُهُمْ
إِلَى طَرِيقِ الرُّشْدِ فَعَدَلُوا عَنِ الْإِلْهَامِ ، هَذَا كَقَوْلِهِ « أَنَا هَدْيَاهُ السَّبْلُ أَمَّا
شَاكِرًا وَ أَمَّا كَعُورًا ، وَ قَوْلُهُ « فَاسْتَقْبُوا الْعَمَى عَلَى الْهَدْيِ ، أَيْ - احْتَارُوا الْكُفْرَ
عَنِ الْإِيمَانِ ، « فَاحْدَثَهُمْ صَاقِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ ، أَيْ - دَى الْهُوَانِ وَ الْهُونِ - الْهُوَانُ
وَ هُوَ الَّذِي يَهْمُ بِهِمْ وَ حَرِّبَهُمْ فِيلٌ هِيَ صَيْحَةُ كَانَتْ مِنَ السَّمَاءِ ، « نَمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ، مَاحْتَارًا هُمُ الْكُفْرَ
« وَ ضَحَّيْنَا الدِّينَ آمَنُوا ، يَعْنِي آمَنُوا بِصَالِحِ أَيْ - بِحَسَابِهِمْ مِنْ تِلْكَ الصَّاعِقَةِ ،
وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ، الشَّرَّ

« وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ ، - فَرَأَى نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ « مُحْشَرٌ ، بِالْهَوْنِ وَ فَتَحَهَا وَصَّ

الشس ، « اعدآء » ، بالصب والمافون « يحشر » ، بالاي و صمها و فتح الشس ، « اعدآء » ، بالرفع ، اي يجمع اعدآء الله « الى البارهم يورعون » اي - يمعون من التفرق و فصل الورع - الحسن ، يعنى يحس اولهم على آخرهم ليتلاحوا

« حتى اداما حآ وها » اي - حآوا البار ، شهد عليهم سمعهم و ابصارهم و حلودهم « اي - بشراتهم » بما كانوا يعملون ، - قال اهل التفسير المراد بالحدود - المروح ان الله عرّو حل حتى يكنى روى عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال يحادل المسافق عبد الميران و يدفع الحق و يدعى الباطل فحتم على فنه ثم تستطيق حذارحه فشهد عليه ثم يطلق فيقول بعداً لكن " وحقاً ، فعسكن " كت انامل ، اي - احادل وفي الحشر « اول ما تنكلم من الاسنان فحده من رحله الشمال »

« وقالوا لحلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقوا الله الذى انطق كل شى » ، ناطق « هو حلفكم اول مرة » ، عر ناطق ، ثم انطقكم ، « والله ترجعون » اي لما احسا ذم كذلك يعبدكم و يحتمل ان الكلام تم عند قوله « انطق كل شى » ، ثم اسأف فقال الله « و هو حلفكم اول مرة » ، في الدنيا « والله ترجعون » ، في العقي

« و ما كنتم تستترون » - قال عبد الله بن مسعود كتم مسترا باستار الله ، فاذا ثلثة هجر كثر شحم بطونهم فليل فله فلو بهم فرشان و حتن لهما يعنى انهم ان و حتن لهما قرشي فقال احدهم هل سمع الله ما نقول ؟ فقال احدهما اي ا نه يسمع اذا حبرنا و لاسمع اذا اسرنا ، وقال الباى ان كان يسمع اذا حبرنا فانه يسمع اذا اسرنا ، ان رسول الله (ص) فاحرته و برلت « و ما كنتم تستترون » اي - ما كنتم تستخفون ، ان يشهد عليكم سمعكم و لا ابصاركم و لا حلود ام « - لا » في الموضع رأئده ، يدتا تا كذا للقى ، والمعنى لم يكن يمكنكم ان تستروا اعمالكم عن اعصائكم لا بها اعوانكم فعملها الله شهوداً عليكم و فصل معناه ما كنتم تحافون فتحدروا ان يشهد عليكم سمعهم و ابصاركم و حلودكم و قبل معناه و ما كان قصدكم باستتاركم وقت المعاصى ان تستروها من الحوارح فان ذلك غير ممكن ، لكن طنتم انكم تسترونها عن الله و هو قوله « ولكن طنتم ان الله لا يعلم كسراً مما تعملون » و ادخل الكسر لان الر حلس افعفا عليها

الله يعلم ما يحبره و احتلفا في علمه مما يستره

« و دلکم طاعتکم الی طاعت منکم اردیکم » ای - طاعتکم ان الله لا یعلم ما تعملون اهلکمکم و طرحکم فی النار یقال الطق طئان طق یحی و طق یردی ، فاما الی سحی فکفوله « یطون اثم ملا فواربهم » طست انی ملاقر حساسه « و انا طسا ان لی صحر الله فی الارض » واما الی یردی فهو الی هاهنا « فاصحتم من الحاسر من الهالکین المعصوبین

ثم احرم من حالهم فقال « فان یصروا فالارموی لهم » یعنی ان یصروا او یحرعوا فالنار مسکن لهم وقل ان یصروا علی آلتهم لقوله « ان امشوا واصرروا علی آلتکم » « وان یستعتوا فمهم من المعتنین » یعنی وان یستقیلوا فمهم من المقالین وقل الاستعتاب طلب الرضا ، والمعنی ان یطلبوا الرضا فمهم من رضى عنهم وقل معاه ان یسلوا ان یرجع بهم الی ما یحسون لهم لم یرجع بهم وقل ان یعتدوا فمهم من یقل عندهم یقال استعته ، ای - طلب منه الرجوع الی الرضا واعتنه ، ای - ارال عنه المکروه و عادته الی المحبوب و قولهم لك العتی ، ای - الرجوع الی ما تحب و قرئ فی التواد « وان یستعتوا فمهم من المعتنس » یعنی وان املوا فمهم من النائین المرصس ، کفوله عروحل « ولورثوا العادوا المانوعه »

البوة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم

« بسم الله » احبار عن وجود الحق سعت القدم ، « الرحمن الرحيم » احبار عن قائه بوصف العلاء و الکرم ، فالارواح دهشی فی کشف حاله و العوس عطشی الی لطف حماله سماع نام الله موجب هیئت است و هیئت سب و عیت است ، و سماع نام رحمن موجب حضور محضرت است و حضور سب و قوت است ، یکی سماع نام الله در کشف حال مدعوش یکی سماع نام رحمن در سب حمال سهوش الله احبار است ار قدرت او حل حاله بر انداع ، رحمن رحیم احبار است ار بصر او مامتاع ، پس وجود مراد او قدرت او ، و توحید

عباد او مصرت او

فوله تعالی «حم» ای - حَمَّ ماهو کائن - می فرماید بودی همه بود ، کردنی همه کردم ، راندنی همه راندم ، گریدنی همه گریدم ، پذیرفتنی همه پذیرفتم ، برداشتنی همه برداشتم ، افکندنی همه افکندم ، آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم ، آرا که پذیرفتم بدان مگرم که اروحا دیدم بلکه عمو کنم و در گذارم و ار کفتم خود بارسام «ما یبذل المولدی»

پیر طریقت گفت الهی! همه عالم ترا می خواهد ، کل آن دارد که تا تو کرا خواهی ، ساز کسی که تو او را خواهی ، که اگر برگردد تو او را در راهی ای خواهرم! آرا که خواست در ازل خواست و آرا که بواحت در ازل و احت ، کارها در ازل کرده و امروز کرده می نماید ، سبحها در ازل فرموده و امروز فرموده می شود ، حلعتها در ازل دوخته و امروز می رساند «کل» یوم هومی شأ ، عیدی تو مرا امروز میدانی ، من به امروزیم ، داش تو امروز است و ربه من قدیم ام ، درست نامن ما بورار گفتم ، تو اکنون می شوی ، سمع قدیم در ازل بیات تومی داشت در سماع کلام ازل ، علم قدیم در ازل بیات تو مداشت در دانش صفات ازل ، هم که مال طفل دارد مسات طفل می دارد ، چون طفل نالغ شود آن مال بوی مار دهد ، شما اطفال عدم بودید نه لطف قدم کارشما می ساخت و بیات شما می داشت ای مستطرا و ازل لطف ما ای نظار زبان شاهد عیب ما اولایت براند در دل شما ، مگر سلطان ستر ما ، حلقه در دل شما بکوبند مگر رسول تر ما

فوله «تریل من الرحمن الرحیم» - این قرآن فرو فرستاده آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است ، رحمن است ممان ، رحمت مابوار ، رحمن است سمعت ، رحیم است بصمت ، رحمن است تنحلی ، رحیم است تنوگی ، رحمن است تنحیف عبادت ، رحیم است متحقیق حسی و ربانیت ، اذافاس بحر الرحمة تلاشی کل رلة لان الرحمة لم رل والرلة لم تکل مالم یکن ثم کل کف یقاوم مالم نزل ولا نزال چون دریای رحمت وح کرامت و معرفت رد حمله زل و معاصی معدم و متلاشی گردد ، ربا که رلت صفت

لم یکن ثم کان است ورحمت صفت لم یرل ولا یرال ، لم یکن ثم کل کی مقاومت تواند ما
لم یرل ولا یرال ؟

قوله : قل انما انا بشر مثلكم ، قال الحسن : علمه الله التواضع بقوله « قل
انما انا بشر مثلكم » - حسن گفت حق حل حلاله مصطفی راعلیه الصلوٰۃ و السلام
ناین آیت تواضع در آموخت و او را بر تواضع داشت که سنده راهیج حلیت رسانتر ار حلت
تواضع بیست و بر قد حاك هیچ لباس راست تر و میگوید از لباس خشوع بیست رسول
الله (ص) ناین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متاثر گشت که کان یعود المرء و یسمع
الحمار و یرکب الحمار و یحیی دعوة العبد ، و کان یوم قریطه و البصیر علی حمار
مضطوم ، سحرل من لیف ، علیه اکاف من لیف هر چند که سید صلوات الله و سلامه علیه مشهور
بقدم کوس در آستین کمال داشت و حال اقبال بر رحساره جمال داشت و شب
معراج حرنیل و میگانیل که ارسادات فرشتگان اند پیش براق دولت او و مر کس عرت
او چا کردار ایستاده طرفوا می ردد ، ما این همه کمال و جمال و حشمت و مرتبت در
کوی تواضع چنان بود که در عالم مدگی و در حالت افکندگی بر حر کی مختصر مشتی
و اگر علامی و اراحوادی احاط کردی ، روز قریطه و بصیر بر حر کی نشسته بود افسار
آن از لیف و بروی پالانی نهاده از لیف عب کاری است ، گاه مر کب وی براق بهشتی
بر ان صفت ، گاه مر کب وی حر کی مختصر برین حالت آری ، مر کب مختلف بود ،
امادر هر دو حالت را کب یک صفت و یک همت و یک ارادت بود اگر بر براق بود در
سرس صحت بود و اگر بر حمار بود بر رحسار عرّ شوش عبار مدلت بود

« قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین » الایة - هر که اعتماد
کرد که آفرید کار جهان و جهانیان خداست که یگانه و یکتاست و در کمال قدرت
بی همتاست و داند که مشیت محل " عر و سرمایه صعب است ، دامن از مخلوقات بار برد
و دل از معلومات و مرسومات بر گیرد ، و کار خود مکلّیت تعویص مارب الارباب کند ،
علائق و حلالق نگداشته و روی بدر گاه الله نهاده ، و حکم او را مقاد بوده و فرمان او را
نگردن نهاده و ربان اعتراس برید ، زیرا که مخلوق را بر حالق روی اعتراس بیست ، و بر

حکم او رهرة اعراض مست آن عریری را پرسیدند که ما العبودیة - مدگی چیست؟
قال الاعراض عن الاعتراض - اعتراض در مافی کردن و مصارا برصا پیش آمدن ، و ره
حکم مرزاد بدان تسلیم حائیدن قال الله تعالی « و امرنا بالسلم لب العالمس »

« و جعل فیها رواسی من فوقها و بارك فیها » - الحال الزوایسی اوتاد الارض فی
الصورة والاولیاء اوتاد الارض فی الحقیقه ، سرکاتهم یأتی المطر من السماء و السمات من
الارض ، و بدعائهم یمدح اللاء عن الحلق - کوهها اوتاد رمن است از روی صورت و
اولیای خدا اوتاد رمن اند از روی حقیقت ، در حال شامحات سسته بطام کارعالم ، واستقامت
احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و برکات ایشان سسته ، تن ما خلق حاضر اند
اما بدل از خلق عائب اند و ماحق حاضر ، خلق ایشانرا حاضر ممداد و ایشان از خلق
عائب اند و ما حق حاضر

نویزید **نظامی** گفت چهل سال است تا من ما خلق سخن نگفتم ، هرچه
گفتم ام ما حق گفتم ، هرچه شنیده ام از حق شنیده ام اریح **مصطفی** گفت علیه السلام
« آیت عذری بی طعمی و سقیمی » ، اوصولات الله علیه شخص ماحلق بود گردن شریعت
را و وسط ملت را ، و سر ماحق بود طلب محبت را و دوام مشاهدت را محبت از محبوب
خدا مگردد چون محبت علیه گیرد

استاد **نوعی** دقاق گفت قدس الله روحه لس للجه شعل معاوالا للمار سسل
السالة لس فی قلنا الا السرور برما - بهشت را ما ما شعلی مست و دورح را ما ماکری
نه ، ریرا که در دل ما حرشادی بقا حق مست

هرچه حر یار دام او مشک
تمت من حتی تنه اما
هرچه حر عشق نام او عم کن
علی رمث فی البحر لس لناور

۲- النوبة الاولى

قوله تعالی « و قیصالهم قرآء » در ایشان ساختیم و بریشان سستم هم نشان
و هم سازان ^(۱) ، « فر یوالهم » تامی آراند ایشانرا ، « ما ین ایدیهم » هرچه پیش

ایشان فاست او آخرت تا آن کافر می شود ^(۱) « و ما حلفهم » و هر چه پس ایشان فاست
 از دیبای ایشان تا کرد میکشد، « و حق علیهم القول » و برایشان سخن خدا متهدید
 واجب گشت و راست شد، « فی اثمهم قد حلت من قبلهم » « همچون گروهایی که پیش
 ایشان بودند و گذشتند، من الحق والانس، از بنی و آدمی، « انهم كانوا حاسرین ^(۲) »
 که ایشان ریان کاران بودند و از حویشتن در ماندگان

« وقال الذین کمروا » تا گردید گان گفتند « لا تسمعوا لهذا القرآن »
 مشنید این قرآن را، « و انعوا فیه » و سخن تا نکرد در آن افکند ^(۳)، « لعنکم
 تعلقون ^(۴) » تا مگر او را از حواصن مار شکند

« فلیدیقن الذین کمروا » راستی که بچشایم تا گردید گان را، « عداؤنا
 شدیدآ » عداوی سخت، « و لنحریمهم اسوء الدی كانوا یعملون ^(۵) » و پاداش
 دهم ایشانرا ستر پاداشی بر ترکاری که میکردند

« ذلك حرآء اعداء الله » آست پاداش دشمنان الله، « النار » آن پاداس آتش
 است، « لهم فیها دار الدلد » ایشانراست در آن آتش سرای حاویدی، « حرآء لهما
 كانوا یا یا ما یحسدون ^(۶) » پاداسرا تا چه سخنان مامی کافر شدید و از گردیدن
 می مارشستند

« وقال الذین کمروا » تا گردید گان گوید در آتش « و ما ارنالذین
 اصلا » خداود ما تا ما بنای آن دوش که ما را می راه کردند، « من الحق والانس »
 از پری و آدمی، « نجعلهما تحت اقدامنا » تا ایشانرا در زیر پای آریم، « لیکونا من
 الاسفلین ^(۷) » تا از ما که فرویدیم فروتر باشد

« ان الذین قالوا ربنا الله » ایشان که گفتند خداود ما الله است، « ثم
 استقاموا » و آنکه بر آن بناییدند، « تنزل علیهم الملكة » می فرود آید بر ایشان
 فرشتگان [نوف مرک]، « الاتحافوا ولا تحربوا » « میگویند که مترسد و اندوه
 مدارید، « و انشروا بالحقه التي کتمتم و تعدون ^(۸) » و شاد باشد آن بهشت که شما
 را وعده می دادید

« یحیی اولیاً توکم » مادست کبران و یاری دهان شما ایم ، « فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة » در دزد گانی این جهان و دزدان جهان ، « ولکم فیها ما تشتهی انفسکم »
و شما راست در بهشت هر چه دلهای شما خواهد ، « ولکم فیها ما تذرعون »^(۴۱) و شما
راست در آن هر چه شمارا آرزو خواهد

« بر لامن عمور رحیم »^(۴۲) پش آورده ایست از آمرز گاری مهران
« ومن احسن فولا » کست بیکوتر سخن ، « ممن دعا الی الله » از آن نس
که با حادای میخواند ، « وعمل صالحاً » و کار ملک مکند ، « وقال النبی من المسلمین »^(۴۳)
و میگوید که من از کردن بهاد گام

« ولا تستوی الحسنة ولا السيئة » هر گز یکسان نبود سستونی و سدی ،
« ارفع بالتي هي احسن » حها و سهه مار رن پاسخ دادن و پاداش کردن هر چه آید
« فاداء الذي يبك وبه عداوة » که آنس که مان ته رمان اه
دشمنی است ، « كانه ولي حميم »^(۴۴) کوئی که دوستی است ناری بدل مریدك
« وما يلقیها » و در دل و در دهن بدهد این حصل و این حس و این عادت
« حوی بیکورا ، « الا الدین صروا » مگر شکسایان را ، « وما يلقیها » و در دل بدهد
آ را ، « الا دو حظ عظیم »^(۴۵) مگر کسی با بهره بی مکر و ایمان و او بهشت
« واما یرعك من الشيطان فرغ » و هر گاه که ورسد از دیو اردن بهشت
و سر برداشتی و در حشم کردنی و موسه افکندی^(۴۶) ، « فاسعد بالله » و داد خواهد
نا ، « انه هو السميع العليم »^(۴۷) که او شنو است و دانا

السورة السابعة

فوله « وقيصا لهم فراء » ای - الرما و سسألهم من حب لا یحسبون ، لعول
« قیص له شیطاناً » يقال هذا قیصه ای - مثله و قيل معناه بذلنا لهم شاطن بدل
هدی الله والطافه والمص - البدل ، ومنه قولهم قایصت فلانا بذلا اذا نادلته و فل
هذا التقييص هو احواحه معصم الی معص كالمرأة الی الرجل والرجل الی المرأة والعی

الى القير و القير الى العبي يستعن بعضهم بعضا و قيل معناه هيا نالهم في الدنيا اولياء
من الشياطين و قراء السوء من الاس حتى اصلوهم و سؤلوا لهم اعمالهم السيئة ، و هو قوله
« فرية و لهم ما من ايديهم » من امر الدسا حتى آتروه تلى الاحرة « و ما حلهم » من امر
الاحرة فدعوه الى التكذيب به و انكر البعث ، « و حق عليهم القول » اى - و حب عليهم
العذاب و قيل حق عليهم القول انهم يكفرون فيعتدون ، « في امم » اى - مع امم
« فدخلت من قبلهم » اى - من قبل اهل مكة « من الحر و الاس » كانوا في الدسا عملوا
بمثل معاصيهم ، « انهم كانوا حاسرين » مثلهم

« و قال الدين كبر و الاتسمو الهدى القرآن و العوا فيه لعلمكم تعملون » - اين آيت در
شأن نوحه و جهل فرو آمد كه فراسمهاى اصحاب حوش كه چون محمد قرآن حواد ،
شما آواز بلند شعى و حلى در گيريد ، دست كوئد و صغير ريد و شرور جر كوئد و
سبحان ناكار مى حاصل در ميان فراغت وى افكند چنانك مروي عليه كسد تا او حاموس
شود يا فراغت مروي سوريد كرد و فراموش كند اللعوا و اللعوا من الكلام ما لاحقة له
و لافائدة فيه ، قال لعى يلعى و لعابلعو ، و اللعوا و اللعوا واحد

« فلدنن الدين كفروا » يعنى انا جهل و اصحابه « عداء شديداً » في الدسا و
هو القتل سدر ، « و لنحرتهم اسوء الذى كانوا يعملون » اى - نحرهم في الاحرة افصح حراء
ما فتح فعلهم و هو الكفر

« ذلك » الذى ذكرت من العذاب الشديد « حراء اعداء الله » ، ثم من ذلك الحراء
فعال « الدار » اى - هو البار ، « لهم فيها » اى - في البار « دار الحلد » دار اقامة لا اقبال
منها « حراء » ما كانوا ما ياتما يحدون ،

« و قال الدين كفروا » - يقولون في العيامة حين صاروا الى البار « رسا اربا للدين
اصلا من الحر » يعنى انليس « و الاس » يعنى ان آدم الذى قتل احاه و هو قابيل
لايهما سببا المعصية مروي ان فاسل شدت ساقاه بحديه بدور مع الشمس حيث دارت
يكون في الشتاء في حطرة ملح و في صيف في حطرة نار و صح عن رسول الله (ص) « ما
من دم سبك على وجه الارض عبر الحق الا و على ابن آدم ماله كهل لانه اول من سب القتل »

« جعلهما تحت اقداما » فی البار « لیکونا من الاسفل » ای - ایستادیم در زیر
 الاسفل من البار قال انی عیاس لیکونا انشد عدا مائما
 « ان الدین قالوا ربنا الله ثم استقاموا » - انی عیاس کف این آیت در آن
 ابونکر صدیق فرو آمد ، هر فرقی « ربنا الله » میگفتند ، اما شرک در آن می پوشتند ،
 مشرکان میگفتند « ربنا الله » و ما این کلمه می گفتند « الملئکة مات الله » ، جهودان
 « ربنا الله » میگفتند و عمر بن اس الله « ناوی میگفتندوا کلا سوت مصطفی (ص) مسکرده ،
 ترسایان « ربنا الله » می گفتند و گفت « المسیح ابن الله » و اکابر سوت مصطفی (ص)
 در آن می پوشتند ابونکر صدیق گفت « ربنا الله » و آنکه و های کلمه مار آمد ، شرل
 از آن می کرد ، بر راه سبت و حماقت راست رفت ، در اداء فرایض مدو شد ، احلاس
 سدی در آن جای آورد و بر آن مائید تا بر الله رسد استقامت لعلی جامع است مشتمل
 بر حمانه ابن معانی و هر یکی از مفسران در قول خویش مان معانی اشارت برد ، مصطفی
 فرمود در تفسر این آیت « ان الدین قالوا ربنا الله ثم استقاموا » ، مال من مات حلهما
 هو من اسقام » ابونکر صدیق گفت « ثم استقاموا » ای - لم بشر لوان الله شناه لم
 رجعوا عنها بعد ما قالوا عمر خطاب گفت استقاموا علی الامر و الهی ولم یروعوا
 علی التعالی ، عثمان بن عفان گفت « ثم استقاموا » ای - احلصوا العمل لله
 علی مرتضی (ع) گفت « ادوا الامر آیس » انی عیاس گفت استقاموا علی اداء فرمود
 حسن گفت استقاموا علی امر الله فعملوا بطاعته واحتسوا « معصده محاهد ذمت
 استقاموا علی شهاده ان لا اله الا الله حتی لحقوا بالله حسن بصری هر کدا ذمت این آیت
 بر خواندی یعنی اللهم انت ربنا فادعنا الاستقامه اس مالک گفت آن روز که این
 آیت فرو آمد ، رسول خدا شاد شد و ارشادی فرمود « اقمی رب الکعبة » و خرد ست است
 از سمیان بن عبد الله الثقفی که گفت یا رسول الله قل لی امرا من الایمان لا اسئل
 عبد احدا عنک ، قال « قل آمت بالله ثم استقم » قال قلت یا رسول الله بمادا استقم ،
 مال فاشار بده الی لسانه - گفت یا رسول الله کلمه بی گوی مرا در مسلمانی که من دست
 در آن کلمه رم ، اصلی مان کن که بر آن اصل بروم ، رسول فرمود مگو ایمان آوردم

مکرو بدم آنکه راست باش و استوار باش و بر حادۂ ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این حسر از خود واردادی بصورت، از روی حقیقت وفای این حسر محای آر، و از روی روش داد این کلمه بده. اول او را بقول دعوت کرد آنکه بعمل فرمود که استقامت عمل است ما احلاص بنیت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت و فی الحسّر «لا یقبل قولٌ الا بعملٍ ولا یقبل قولٌ و عملٌ الا بنیةٍ»

«تترّل علیهم الملائکة» عبدالموت و قیل عبدالحروح من القبر، فأنلس «آیا تحافوا» من الموت و ما بعده «ولا تحربوا» علی ما حلفتم فی الدنیا من اهل و ولد، فانما حلفکم فی ذلک کلمه و قال عطاء بن ابی رباح لا تحافوا ولا تحربوا علی دینکم فابی امره حالکم «واشربوا مالحته التي کتمتم توعدون» فی الدنیا علی لسان الرسل «وال وکیع بن الحراح شری المؤمن تکنون فی ملک مواطل عبدالموت و فی الصر و عبدالبعث

«بح اولیائکم» - فل هذا من قول الملائكة الدن تترّل علیهم الملائكة بالشارة، ای - بح احتیاطکم و اصدارکم فی الدنیا بالاستعصار و فی الآخرة بالشعاع و فل هم الحفطه، والمعنى بح قربائکم الدین کما معکم فی الدنیا ولی دعارکم فی الآخرة حتی تدخلوا الجنة و فل هم قول الله عزوجل، ای - بح اصدارکم «بوله» من کان یطعن ان ل یصره الله فی الدنیا و الآخرة، و کقوله «انما یصررسلنا» الابد و قال بعض المعترض کفی بالمؤمن صبراً ان یقول له الرب «بح اولیائکم فی الآخرة الدنیا» ارفک و اصبرک «فی الآخرة» ارحمک و ادخلک حتی، «ولکم فیها ما تشتهی افسکم» من الکرامات و اللذات و النقاء السرمذ، لان الناس یشتبهون ذلک «ولکم» منها ما تدعون، یعنی ما تنتمون و قل «ولکم» ما تدعون، فی الدنیا انما هم فی الآخرة و قل من ادعی شیئاً فی الجنة فبوله، لان الانسان فی الجنة لا يدعی ما لا استحققه بوله «براً من عور رحیم» - البر لما یبىء للصیف اذ انزل و انتصاه علی المصدر ای - ابرلکم الله فما تشتهون برلاً و قیل هو جمع مارل و اشهدوا فانما معشر نزل فیکون حالاً عن الصبر فی قوله «تدعون»

«و من احسن قولاً ممن دعا الى الله» ای - الى طاعة الله و توحیده ، «و عمل صالحاً»
 اذی العرايص ، «و قال امی من المسلمین» تعارضاً بالاسلام و تمذحاً قومی گفتند حکم
 این آیت بر عموم است ، هر مسلمانی که خلق را دعوت کند بر حری در تحت این آیت
 مندرج است ، اگر پیغمبر باشد که امت را بر اسلام و توحید دعوت کند ، یا عالم باشد که
 خلق را پند دهد و ایشان را بر طاعت و عبادت الله حواد ، یا مجاهد باشد که مؤمنان را بر عرو
 حواد و قومی تحصیص کردند گفتند مراد ما این آیت مصطفی است صلوات الله و سلامه
 علیه فانه دعا الى شهادة ان لا اله الا الله ، کفوله «ادعوا الى الله على بصيرة» انا و من
 اتبعی ، و قوله «امی من المسلمین» اراد ما امره الله تعالی بقوله «و امر ان ائو
 من المسلمین» عایشه صدیقه گفت دشمن مؤمنان اهل اسلام فرمود آمد عمر خطاب
 گفت لو کنت مؤمداً ما بالت ان لا احاهد ولا احج ولا عمر بعد حید الاسلام قومی
 گفتند در شأن بلال فرو آمد مؤذن مصطفی (ص) قال امی (ص) «الملك في فريش
 والقضاء في الانصار والادان في الحنفة» وقال ابو امامة الناهلي رضي الله عنه «و عمل
 صالحاً» ای - صلی رکعتین من الادان و الافامه قال امی (ص) «من ذل ادان صلوة
 ثلث مرّة» ، و قال «في الثالثة لمن شاء» ، و قال «لا يرد الدعاء من الادان و الافامه»
 فضیل رفیده گفت مؤذن بودم در روز کار اصحاب ، عبد الله بن مسعود و عاصم بن هديره
 مرا گفت چون از ما بک نماز فارغ شوی بگو و انا من المسلمین ، نه در باب العالمین
 گفت «و قال امی من المسلمین»

«و لا تستوی الحسنة و لا السيئة» - «لا» هاها را آئنة دحل للتأ کند کقول

الشاعر

ما کان یرضی رسول الله فعلهم والطیّان اوبلر و لاعمر

ای - ابو نکر و عمر و معنی الآیه لا یستوی الامان و الشریک و الحلم و الصبر
 و الطاعة و المعصية و الرفق و العنف «ادفع بآلتی هی احسن» اشارت است بمکارم الاخلاق
 ای - احسن الی من اساء الذک و سلم علیه اذا لقتہ - می گوید کسی که ترا حاکم گوید
 هر چه سکوتر او را پادشاه کن ، چون او را سی تروی سلام کن ، و حمله وی بحلم خود

دفع کن، هماست که گفت «خدا العمو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین»، و قال الشاعر

تمح عن القبح ولا ترد ومن اوليته حساً فرده
ستکمی من عدوک کل کید اداکل العدو ولم تکده

«فاما الذي بينك وبينه عداوة كانه ولی حمیم» ای - ادا دفعت بالاحسن حصع لك عدوک و لان حاسه لك و مال اليك مقاتل بن حیان گفت این آت در شأن یوسفیان بن حرب فرو آمد که اول دشمن بود و در دل عداوت داشت با رسول خدا و با مؤمنان و با خردوست گشت تا آن مصاهره که میان وی و میان رسول خدا رفت و سرکت حلیم رسول و رفیق وی مسلمان گشت تا در دین دوست بود و در مسب حویشاوند، ایست که بن العالمین گفت «كانه ولی حمیم»، ای - ولی بالاسلام حمیم بالقراءة، بطیره قوله «عسی الله ان يجعلکم و بین الدین عادیتهم منهم موثقة»

«و ما یلقیها» ای - ما یلقی هذه الحصله هی دفع السنه بالحسنه «آل الدین صرخوا علی کظم العسط و احتمال المکروه»، «و ما یلقیها آل دوحط عظم» فی الحیر و النواب و قل الحط العظم الحبه، ای - ما یلقیها آل من وحت له الحنة

«و اما یر عتک من الشطان برع» ای - و سوسه و عص و دعاک الی مقابله الفصح بالقبح لصدک عن الحلم، «فاستعد بالله» ای - اعتصم بالله و استعمل الحلم، «انه هو السميع» لاستعدادک «العلم» بقصدک و بیک فیعیک علی ما یرید بطر این آت است که در سورة نبي اسرائیل فرمود «وقل لصادی یقول آلتی هی احسن ان الشيطان یرع میهم»، و برع شطان در هر دو آت سورة عصب است یعنی شرم که از حد اعتدال در گذرد و تهوّر کشد و اراں حاصلتهای دحیرد چون کبر و عجب و عداوت، اما اصل حشم ارحود نمیکند ممکن باشد زیرا که آن در حلق است و چون از حد اعتدال نگاهدند دلی و بی حمیتی بود و چون معتدل بود آرا شجاعت گوید و اراں حلم و کرم و کظم عطر حیرد، و فی الحیر «خلق العصب من النار التي خلق منها ابلیس»، و قال صلی الله علیه و سلم «العصب من نار الشيطان الا ترى الی حمرة عینیه و انتعاج اوداحه

والمتعاصان شیطانان بهاتران ویتکادبان»، وقال (ص) «اداعصت وکت قائماً فاقعد و ان کت فاعداً فقم و استعد بالله من الشيطان»، وقال (ص) «لس الشديد بالصرعه انما الشديد الذي يملك منه عند المعصية»

البوة الثالثة

قوله «ويعصا لهم فرأه» الآية - اذا اراد الله بعدد حراً یس لدقراً حراً، بعد و به علی الطاعة و يدعو به الیها و اذا اراد الله بعدد سوءاً یس له احدان سوء یحملونه علی المعالقات و يدعو به الیها فرین بد شیطان است که نقاب تلمس بر بسته و در باطن سده روش خود را راه یابته و بروی مساط آشته تا بدوام و سوسه او را د محالقات می کشد و سیات اعمال بروی می آراید و سده را از راه هدی و طریق صواب بر میگرداند همانست که حای دیگر فرمود «ورین لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبل»، از شیطان صعب تر قریب بدمریده را نفس اوست، زیرا که شیطان آکرچه حصم اسب و قریب بد در مؤمن طمع ایمان نکند، از وی طمع معصیت دارد، اما نفس مرده را سخن نکشد و از وی طمع کمر دارد به داود علیه السلام و حی آمد که «عاد بهک یا داود فقد عرمت علی معاداتک» - کارزار نفس خویش را کمر بند که او کارزار را نهیست این معادات آنست که مصطفی علیه السلام فرمود «رحمنا من الجهاد الامع الی الجهاد الاکبر» جهاد نفس از جهاد دشمن مرز گتر گفت و صعب تر، زیرا که دشمن بشه شمر از خود دور توان کرد و نفس را از خویشتن دور کردن روی نیست و از شروی ایمن به در روی نیست، ما هر دشمنی اکبر ساری از شروی ایمن کردی و نفس اکبر ساری هلاک شوی

پیر نوعی دقاق را در نفس مار پس پرسیدند که خویشتن را چگونه می سبی؟ گفت چنان می سم که اگر پنجاه ساله عمر مرا بر طبقی بهند و گرد هت آسمان و هت زمین گرداند مرا از هیچ ملک مقرب در آسمان شرم ساند داشت و از هیچ آفریده بی در زمین حلالی ساید خواست این مرد ندین صفت که شندی بوقت برع کوره بی آب پیش

وی داشتند گفتند در حرارت حان دادن حکر را تمیزی بده ، گفت هنگام آن نیست که این دشمن اصلی را و این هس تا کس را شرتی سازم ، شاید که چون ثبوت یابند ما را از من سرآرد و فی الحصر « من مقت همه فی ذات الله امه الله من عذاب يوم القصة »

قوله « ان الدین قالوا ربنا الله ثم استقاموا » اشارت است توحید اقرار ، « ثم استقاموا » اشارت است توحید معرفت توحید اقرار عامه مؤمنان راست ، توحید معرفت عارفان و صدیقان راست ، توحید اقرار آست که الله را یکتا گوئی ، توحید معرفت آست که الله را یکتا باشی **تو پرید نظامی** وقتی بر مقام علم ایستاده بود از توحید اقرارشان میداد مریدی گفت ای شیخ حدایرا شناسی ؟ گفت در کل عالم خود کسی باشد که حدای را نشناسد یا نداند وقتی دیگر عرق بحر توحید معرفت بود حریق نار محبت بود ، او را گفتند حدایرا شناسی ؟ گفت من که باشم که او را شناسم و در کل عالم خود کسی باشد که او را شناسد ؟

در عشق تومن که ام که در مرل من
ار وصل رحمت کلی دمد بر کل من
توحید معرفت که عبارت ازان استقامت آمد آست که در تصدیق سهایت تحقیق
رسد و در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین ، حرامد و حرادّه صراط مستقیم قدم
مانت دارد ، قلاده تجرید بر حدت تعزید بسند ، شراب محبت اردست ساقی صدق بکشد ، در ناع
لطائف کل معارف سوید ، عالم علوی و سفلی را بر هم رند ، بر مان بی خودی گوید
آدم علم عشق درس عالم رد
صد عالم عالمان همه بر هم رد
تا در هس خوش رمایم دم رد
در راحت بهشت و هر دو عالم کم رد

پیرو طریقت گفت صحبت ناحق دو حرف است احامت و استقامت ، احامت عهد است و استقامت وفا ، احامت شریعت است و استقامت حقیقت است ، درك شریعت هزار سال ساعتی در توان یافت و درك حقیقت ساعتی بهر ارسال در توان یافت

« تنزل عليهم الملكة التي تحافوا ولا تحربوا واشروا بالعبدة » - این عزیزان که براه استقامت رفتند و در میدان تسلیم گوی توحید پیاپیان مردید ، ایشانرا بوقت برع

حلمت کرامت پوشاند، هرشتگان از آسمان فرو آیند و ایشانرا مشارف دهد که لامحافوا
من عزل الولاية ولا تحربوا على ما اسلفتم من الحیاة واشروا بحسن العیایة فی الدایة -
مترسد که شما را از عزل ولایت محنت سم هست، اندوه مدارید که شما را مر حیات
مؤاحدت هست، شاد باشید که حرعایت ازلی شما را بدرقه و همراه هست لامحافوا اطفال
ما کتم من الحائفین ولا تحربوا فقد کتم من العارفين واشروا بالحنة فلیعلم احرا العالمین
مترسید ای حائمان که روز ترمس سرآمد، اندوه مرید ای عارفان که وقت راحت در
آمد، شاد باشد و سازید در بهشت که از دوست مشادی پیغام و حرآمد

ای حوامرد! مگر با کمان سری که فردا چون مستقیمان راه دین و مشتاقان در گاه
رب العالمین و مستغرقان حریفین مشاهده دو الحلال رسد، دزدی از شوق ایشان کم
کردد، در حکمر ماهی تمشی است که اگر همه محار عالم جمع کنی دزدی از تش او کم
شود، ایشان امروز در عین شوق اند و فردا در عین دوق هم بر سر سور شوق

آهیم بها وحداً وان دام وصلها و بحسن منها القول و هو معاد

فردا هرچه شرایع است همه را فلم مسح در کشد، نمار و زوره وحج و جهاد، روا
اشد که بپایان رسد و مسوح شود، اما عقد محنت و عهد معرفت هر گز شاید که مسوح
ود، چون در بهشت روی، هرزوری که مر تو مکنند از شاحت حق سبحانه و تعالی بر
عالمی کشاده شود که پیش از آن بوده، این کلریست که هر گز سر بیاند و منادا که
مرآید بیر

تامن نرم پیشه و کارم ایست آرام و فرار و عمگسارم ایست
روزم ایست و روزگارم ایست حوینده صدم و شکرم ایست

« من اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة »، فی الحیوة الدنیا مالا یمان و
الآخرة بالمعراج، فی الحیوة الدنیا بتحقیق المعرفة و فی الآخرة بتحصل المعرفة، فی
ما بالرضا بالقضاء و فی الآخرة باللقاء فی دار البقاء، فی الدنیا بالمحبة و فی الآخرة بالمقربة،
الدنیا بالمشاهدة و فی الآخرة بالمعایة

اگر آدمی را عمر نوح دهد و حمله روزگار عمر خود در شکر این نعمت و این

کرامت سرآرد که رب العزة در حق وی میفرماید « محراباً و لیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » عرش برسد و هرگز بشکر این نعمت و شجاعت این کرامت نرسد که میفرماید حلّ حلاله ما دوست شما ایم و یار مهربان شما ایم و یاری دهنده شما ایم هم در دنیا و هم در عقبی ، در دنیا اندیشه کن که حق حل حلاله از بهر تو حواب فرشتگان چون داد آنکه که گفتند « اتجعل فیها من یسدعها » ، الله هرمود که ایشان فساد نکند لکن فرمود « ای اعلم ما لاتعلمون » - شما را مرا اسرار الهیت ما اطلاع نیست و برالطاف ربوبیت ما ناآدمیان وقوف نیست

ما حطّک الواشون من رمة
عندی و لا مرّک معتاب
کاتهم اسوا ولم یعلموا
علیک عندی مالدی عابوا

اگر ما اهل اند اهلشان گردانم ، اگر دوراند مردیک شان گردانم ، اگر دلیل اند غیرشان گردانم ، اگر شما حمای طاهر ایشان می میند ، من صفای مایل ایشان می مینم ، اگر شما محالفت اعصا و حوارج ایشان میگردید ، من موافقت دلها و سرّهای ایشان می مگردم ، اگر شما در صدره طاعت اید ، ایشان در فرطه وصلت اید ، اگر شما در حله عبادت اید ، ایشان در کله معرفت اید ، اگر شما دست معصمت خود رده اید ، ایشان دست مرحمت مارده اند ، چه خطری دارد عصمت شما اگر قبول ماسود ؟ چه ضرر از معصیت ایشان چون عفو و معرفت ما بود ؟ ایشان برداشته لطف ازل اند و بواحتنه فصل اند ، والزلل لایراحم الارل

نورید نظامی دس الله روحه در راهی میرفت ، آوار جمعی مگوس وی رسید ، حواست که آن حال ناراد اند ، فرارزد کودکی دید در لژن سیاه افتاده و حلقی سطاره ایستاده ، همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه بی در دویید و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را بر گرفت و رفت ، نورید چون آن دیدید و قش خوش گشت ، بهره بی مرد ایستاده و میگفت شفقت مامد آرایش سرد ، محبت بیامد معصیت سرد ، عیایت بیامد حنانت سرد

العدو عندی لك مسووط
والدب عنی متلك محطوط

« و من احسن قولاً من دعا الی الله » الایة - سخن در فصیلت و آداب مؤدبان

لحتی رمت در سورة المائدة، ایضا سر طریقی مکنونیم حقّ حلّ حلاله و تقدّست اسماءه باو دیان امت احمد پیح کرامت کرده حس الثناء و کمال العطاء و مقارنه الشهاداء و مرافقه الاسماء و الحلاص من دار الشقاء

کرامت اوّل ثنای حمل است و پسند خداوند کریم که در حق مؤمن مسکونید
 «ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله» کدام سخن است میگویند و رسالت از سخن آسان تر
 بدکان را بر سمار «حوادث و محضرت راز» «فان المصلی یباحی ربه»، احسن بر لفظ
 مبالغت گفت هه چنانکه تعظیم قرآن را گفت «الله ترّ احسن الحدیث» قرآن احسن
 الایات است و مانیک سمار احسن الکلمات، در مانیک سمار هم تکرار است و هم توحید، هم
 تعظیم و هم تمجید، هم اسماست خداوند اعلی هم ائمانت سوت محمد مصطفی (ص)
 و فی الحصر «من کثرت دعوته فلیؤد فی الاسرار» - هر که گناهان بسیار دارد،
 تا بوقت سحر مانیک سمار گوید عمر خطاب گفت یا رسول الله این وقت سحر را ماین
 معنی چه خاصیت است؟ فرمود «والدی بعث بالحق محمدا ان الصای صرت بواقعهایی
 اداهاها فینقل العرش علی ما کب حمله العرش فتوقعون المؤمنون من امی فاداهال المؤمن
 الله اکبر الله اکبر، حب العرس علی ما کب حمله العرش»

و اما کمال العطاء، فما روی ان النبی (ص) قال «المؤمنون ابناء المؤمن، من علی
 صلوتهم وصامهم ودمائهم لا یسئلون الله تعالی شیئاً الا اعطاهم ولا یسألون شیئاً الا شفعوا به»
 «ان» و یعرف المؤمن مدی صوته و یشهد له کل شیء، سمع صوته من سحر او حجر او مدر
 او رطب او یاسر، و یکتب للمؤمن کل اسما صلی معه فی ذلك المسجد من حسنه انه
 و اما مقارنه الشهاداء، فما روی ان النبی (ص) قال «من ادن فی سبیل الله تعالی
 یما و احتساباً جمع سه و من الشهاداء فی الحمة»

و اما مرافقه الاسماء، فما روی ان رجلاً جاء الی النبی (ص) فقال یا رسول الله من
 ترّ الناس دحولاً الحمة؟ قال «الاسماء»، قال ترّ من؟ قال «الشهاداء»، قال ترّ
 من؟ قال «مؤدوا مسجدی هدا»، قال ترّ من؟ قال «سائر المؤمنین علی قدر اعمالهم»
 قال (ص) «من ادن عشرين سنة متوالية اسكنه الله تعالی مع اترهیم علیه السلام
 درخته»

وَأَمَّا الْحَالِصُ فِي دَارِ الْإِثْقَاءِ فَمَارِىءُ انْوَهِرِيْةُ اِنْ أَلْسَى (ص) قَالَ « اِذَا قَالَ
 الْمُؤْمِنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ، عَلَّقَتْ أَبْوَابُ الْبِرِّ السَّعَةَ ، وَإِذَا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 فَتَحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ التَّمَنِّيَّةِ ، وَإِذَا قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، اشْرَقَتْ عَلَيْهِ الْحُورُ
 الْعَيْنُ وَإِذَا قَالَ حَيٌّ عَلَى الصَّلَاةِ ، تَدَلَّتْ ثَمَارُ الْحَمَةِ لَهُ ، وَإِذَا قَالَ حَيٌّ عَلَى الْمَلَأِ
 قَالَتْ الْمَلَكَةُ أَفْلَحَتْ وَأَفْلَحَ مِنْ أَحِبَّائِكَ ، وَإِذَا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ، قَالَتْ الْمَلَكَةُ
 كَثُرَتْ كَيْمَرُ أَوْ عَظُمَتْ عَظِيمًا ، وَإِذَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ حَرَّمْتُ بِدَعِكَ وَبَدَنَ
 مِنْ أَحِبَّائِكَ عَلَى الْبَارِ

٣- النوبة الاولى

قوله تعالى « وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ » أَرِ شَاهِبِى
 تَوَانِئِى أَوْسَتْ شَبَّ وَرُورِ وَأَفْتَابِ وَمَا ، « لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ » سَجُودِ مَرِيدِ
 أَفْتَابِ وَمَا رَا ، « وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِى خَلَقَهُنَّ » سَجُودِ أَوْ رَا مَرِيدِ كَهْ آنْ هَمَّ أَوْ
 آفَرِيدِ ، « اِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ^(٢٧) » أَكْرَا أَوْ رَا حَوَاهِدِ پَرَسْتِيدِ كَهْ أَوْ حِدَاىِ سِرَاسْتِ
 « فَانْ اسْتَكَرُوا » أَكْرَ كَرْدَنِ كَشْدِ أَوْ سَجُودِ اللَّهِ رَا ، « فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
 إِيَّانَ مَارِى كَهْ مَرِيدِكَ حِدَاوِدِ تَوَانِئِى أَوْ فَرَشْتِكَا ، « يَسْجُدُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ »
 أَوْ رَا مِى پَرَسْتِيدِ وَ مِى سَتَايِدِ مَشْهُورُورِ ، « وَهُمْ لَا يَسْأَلُونَ ^(٢٨) » هَوِيجِ اِزْ پَرَسْتَشْ وَ سَتَايَشِ
 اَوْسِىرِ بِيَايِدِ

« وَمِنْ آيَاتِهِ » وَارِ شَاهِبِى تَوَانِئِى أَوْسَتْ ، « إِنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ حَاشِعَةً » كَهْ
 تَوَرْمِىرِ رَا مِى فَرُومَرْدِ ، « فَإِذَا أَرْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ » چُونِ آبِ مَرُورِ فَرَسْتَايِدِ ، « أَهْتَرَتْ »
 مَسَاتِ رَا حَصَامِدِ ، « وَرَبَّتْ » وَرَدْمِيدِ وَ مَرَحْجِيدِ ، « اِنْ الَّذِى أَحْيَاهَا » آئَكْسِ
 كَهْ رِنْدِ كَرْدِ آفَرَا ، « لَمْحِى الْمَوْتِ » اَوْرِنْدِ كَسْنِدْ مَرْدِ كَا نِ اسْتِ ، « إِنَّهُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ ^(٢٩) » وَ اَوْ مَرْهَمِ چِيرِ تَوَانِئِى

« اِنْ الَّذِى يَلْجُدُونَ فِي آيَاتِنَا » اِيْشَانِ كَهْ كَرِ مِى رُودِ دَرِ سَحَابِ مَا ،
 « لَا يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ » پُوشِيْدِ نَمَامِدِ مَرْمَا ، « اَهْمَسْ يَلْقَى فِي الْبَارِ حَيْرٌ » آئَكْسِ كَهْ فَرْدَا

آرد و افکند در آتش نه است؟ «ام من یأتی آمناً یوم القيمة» یا آنکس که می آید
می بیم روز رستاخیز؟ «اعملوا ما شئتم» می کنید هر چه خواهید، «انه بما تعملون
نصیر» (۲۰)، که او آنچه کنید یاری و داناست

«ان الدین کفر وان الدکر لما حآهم» ایشان که کافر شدند سحر و بیعام که
بایشان آمد [حرای کفر بایشان رسد ماچار]، «وانه لکتاب عزیز» (۲۱)، و این قرآن
نامه ایست بشکوه و می همتا و مردشمان مرور

«لایأتیة الناطل» باید آن هیچ ناطل، «من ینس یدیه و لامن حله» نه از
پیش آن و نه از پس آن، «تمریل من حکیم حمید» (۲۲)، فرد فرستاده ایست از
دانای سترده

«ما یقال لك» نمی گویند ترا، «الاما قد قبل للرسول من قبلک» مگر همان
که فرستاد کارا پیش از تو، «ان رنک لدو معمره» خداوند تو ما آمرزگارست،
«ودو عقاب الیم» (۲۳)، و ما گرفتاری سخت

«ولو جعلناه قرآناً اعجیباً» و اگر ما این نامه را برسان عجم فرستادیمی
و آنرا یارسی کردیمی «لقالوا لوالفصلت آیاته» گفتندی چرا پیدا و گشاده نکردد
آرا، «عاجمی و عربی» گویندی ماش نامه یی عجمی و رسولی عربی؟ «قل هو
للذین آمنوا هدی و شفاعة کوی این سخن کرود کان راه نموی است و آساشی،
«والذین لایقومون فی آذانهم و قر» و ایشان که نمی کرودن آن در گوشهای
ایشان گرای است و کزنی، «وهو علیهم عمی» و آن نامه برایشان کورنی، «اولئك
یادون من مکان بعد» (۲۴)، ایشانرا میخواند از جای س دور

«ولقد آتینا موسی الکتاب» موسی را نامه دادیم، «فاختلف فیه» در
مخالفت (۱) گفتن ایستادند دران، «ولو لا کلمة» و کربنه سحی بودی، «سقت من
رنک» که پیشی کرد از خداوند تو احلها و زوربها را، «لقصی بیهم» بر کاربردندی
سان ایشان کار و عذاب فرستادندی بایشان، «وانهم لمی شک منه مرید» (۲۵)، و

ایشان ازان در گماید و بیداره نمائی

« من عمل صالحاً فلنعمه » هر که بیکي کند خویشش را، « و من اساء فعلیها » و هر که بد کند بر خویشش کند، « و ما رنك بظلام للعیند » (٣٦) و خداوند تو ستمگر نیست و همتان را

« الیه یرد علم الساعة » بازو گرداند آخرداستن همتان رستاجر، « و ما تخرج من ثمرة من اكلهاها » و سرون بیاید هیچ میوه از غلاف خویش، « و ما تحمل من اشیء » و بازو بکیرد هیچ ماده، « و لاتصح الا لعلمه » و بازو سببگر بداش او، « و یوم یادیهم » و آن روز که ایشانرا خواهد و گوید « این شرگائی » این اساران من کحاند، « قالوا آذناك ما ما من ههید » (٣٧) گوید مکفتم ترا امروز او ما کس بر خویشش بشرك گواهی دهنده نیست

« و صلّ عنهم ما كانوا یذعون من قبل » و کمشد ایشان هر چه می خدای خواهد بد پیش ازین (١)، « و طسوا مالهم محیص » (٣٨) و بداند بدست که ایشانرا باز گشت و خای آن نیست

« لایسام الا سام » سیر بیاید مردم هر کر، « من دعا ع الحیر » از وایستن جهان و خواستن حر آن، « و ان منه الشر فیوس قیوط » (٣٩) و اگر بد بدورسد بداندیش بود نومید

« و لئن اذقناه رحمة ما » و اگر او را بچشامیم بچشایشی از ما و فراخی و آسانی « من بعد صرآء مته » پس بنگی و دشواری که بدو رسید، « لیقولن هدالی » گوید سرای من ایست و من این را از دایم، « و ما اطن الساعة قائمة » و پسندارم که رستاجر پهای شدنی است، « و لئن رجعت الی ربی » پس اگر مرا ما خداوند من بر د، « ان لی عنده للعسی » مرا سردیک اوست آنچه او بیکوتر، « فلیس الذین کمروا بما عملوا » بحر کنیم ما گوید کارا از آنچه می کردند، « و لندیقهم من عذاب علیط » (٤٠) و بچشامیم ایشانرا از عذاب مررک

«و ادعنا علی الانسان» و آنکه که میگوئی کیم با مردم و نعمت گسترانیم برو ، اعرض « روی گرداند از شکر و طاعت ، « و تآی بحانه » و بیک سو برون شود و ویشتر در کشد ، « و ادعاه الشر » و چون بدی بدورسد ، « و دودعاه عریض » (۵۱) ، ناسک و حوادثی فراوان بود

« قل ارأیتم » سکوی چه مید ، « ان کان من عند الله ثم کفرتم به » اگر این عام که آوردم از مردیک الله است و شما کافر می شوید بآن « من اصل مممن هو فی ماقر بعید » (۵۲) ، آن کیست بی راه تر ازان کس که در سترست از راستی دور

« سریم آیاتنا » می نمائیم ایشانرا نشانهای خویش ، « فی الاتفاق » در هر ئی از جهان ، « و فی انفسهم » و در تنهای ایشان ، « حتی یتبین لهم » تا آنکه ده ا شود ایشانرا ، « انه الحق » که قرآن و محمد و اسلام راست است ، « و لهم یکف فک » خداوند بو بسنده میست ، « انه علی کل شیء شهید » (۵۳) ، ده او بر همه ر گواه است

« الا انهم فی مرية » ندانید که ایشان در کما شد ، « من لقا ربهم » از دیدار او بد خویش و حاستن از کور ، « الا انه نکل شیء محیط » (۵۴) ، ندانید ده الله ه چیر داناست

النوبة الثانیة

قوله « و من آیاته » یعنی و من آیات قدرته و دلالات وحدانیت ، « الليل و النهار شمس و القمر لا تسجد و لا للشمس و لا للقمر » و ان کبرت مافهما و قل حصا مالد ثر ادة المحوس ایاهما و الصائس عن عکرمة قال ان الشمس اذا عرت دخلت بحرا ، العرش فتسبح الله حتی ادا هی اصسحت استععت ربها من الحروح فعال لها الرب حل ، و لمه ذلك و الرب اعلم ، قالت انی ادا حرحت عدت من دولك فعال لها الرب احر حی ، عليك من ذلك شیء حسهم حهم استعها اللهم مع ملمة عشر الف ملك یقود و دهاحتی

قوله «واسجدوا لله الذي خلق هؤلاء الآيات»، إن كنتم آياته تعدون»
 فاعبدوه وحده فان من عبد مع الله غيره لا يكون عادلاً له قال معمر بن طلحة لقيت
 ثوبان مولى رسول الله (ص) فقلت احبرني بعمل يدخلني الله به الجنة، فقال سألت عن
 ذلك رسول الله (ص) فقال «عليك بكرة السجود فامك لا تسجد لله سجدة الا اوفى بك الله
 بها درجةً واحداً بها عك حطئة» وقال ربيعة بن كعب الاسلمي كنت استمع رسول الله (ص)
 فامد بوموه وحاحته، فقال لي سل، فقلت اسئلك مرافعتك في الجنة، قال اوسر ذلك،
 فلت هو ذلك، قال «فاعني على نفسك بكرة السجود» قال (ص) «اقرب ما يكون
 العبد من ربه وهو ساجد» فاكثروا الدعاء» وعن ابن عباس قال قال رسول الله (ص)
 «لس في امتي رياء» ان راؤا فالاعمال فاما الايمان فثبات في قلوبهم ايمان الحال و اما
 الكبر فان احدهم اذا وصح حبه لله ساجداً فقد يرى من الكبر»

«فان استكبروا» اي - تذروا عن الاحاد الى ما تدعوهم اليه ولم يركبوا
 السجود له ر الله، «فالدنيا عندكم» يعني الملكة «يستحيون» لئلا يلدوا والديار» اي
 يستحيون ويخجلون ويذنبون بها لولاء آثامها وكلها تسبح وتصل يصلون، وهم لا يسأمون،
 اي - لا تملهم سامة ولا ملالة من التسبح فان التسبح منهم كالتمسك من الناس احلوا
 في موضع السجود، اعني سجود التلاوة من هاتين الآيتين، فقال ابن عباس اسجد
 بالآية الآخرة وكان عبد الرحمن السلمى ومجاهد يسجدان بالاولى روى «ان الله
 سبحانه ملكا يقال له حر فيا تل له ثمان عشر الف حاح حاس الحاح الى الحاح خمس
 مائة عام فحطار له حاطر هل فوق العرش شيء فراده الله مبلغا احبته اخرى فكان له ستة
 و ثمانون الف حاح من الحاح الى الحاح خمس مائة عام ثم اوحى الله سبحانه اليه
 ايها الملك طر، فطار مقدار عشرين الف سنة فلم يزل رأس قائمة من فوائم العرش ثم
 صاعب الله لفي الحاح والقوة وامره ان يطير، فطار مقدار مئتين الف سنة، فلم يزل ايضا
 ماوحى الله عز وجل اليه ايها الملك لو طرت الى صبح الصور مع احبكتك وفوتك لم
 تبلغ ساق عرشي، فقال الملك سبحان ربى الاعلى فامر الله عز وجل
 الاعلى، فقال النبي (ص) «احلواها في سجودكم»

« ومن آياته انك ترى الارض حاشية » اى - باسمة غير آلائات فيها « فاذ انزلنا عليها الماء ، يعنى المطر » اهترت ، اى - تهركت واضطرت لحروح الدبات ، « ورت » اى - استعنت عند نزول المطر وقيل فيه تقديم و تأخر ، اى - رت و اهترت « ان الذى احيانا للمحى الموتى » فى الآخرة « انه على كل شىء » من الاحياء والامانة « قد ير »

« ان » الدين يلحدون فى آياتنا « اى - يميلون عن الحق فى ادلتنا ، « مال مجاهد يلحدون فى آياتنا بالمكآء والتصدية واللعو واللعط حين قالوا « لاتسمعوا لهذا الران والعوافيه » وقال السدى يعاندون ويشافون وقيل يصعوبوا على ر معاصها ولا يجهون عليها ، فتلقسهم فى النار ثم قال « امس يلقى فى النار ، وهو ابو جهل » « حر ام من يأتى آما يوم القيمة ؟ قل هو حمرة وقيل عثمان وقيل عمار بن ياسر ، « اءملوا ماشتم » - هذا امر تهديد و وعد ، اى - لاصرف الله تعالى عملكم بما لا يربى ولا يجهى عليه فاشتموا ماشتم فاكم لاصتمون الا افسكم ، « امه ما تعملون مد ر » ، « محاربكم عليه

« ان » الدين كمروا بالدكر « اى - بالقرآن « لتأخآ هم » وهو حكاية عن الدين يلحدون فى آياته ، ثم احد فى وصف الدكر وترك الحواب على تقدير ان الدين امروا بالدكر يحارون مكهم وقيل حره قوله « اولئك ينادون من مكان بعيد واه لنداء عرير » - قال ابن عباس اى - كريم على الله وقيل عرير لا يعذر احد ان يأتى بميله وقيل عرير من تمتك به اعز الله فى الدماء والآخرة

« لا يأتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه » - قال قتادة « الباطل ، هو الك طان اى - لا يستطيع الشيطان ان يعزّه او يريد منه او يقص منه وقال مقاتل لا يأتية المديد من الكتب التى قلبه ولا يحيى من بعده كتاب فسطله وقيل معناه لا يأتية الدب فى احماره عتاهدم ولا عتأ تأخر « تمرل من حكم حميد » اى - تمرل من حكم يقع اءماله محكمة ، « حميد » اى - حامد لنفسه و حامد لعباده المؤمنين

ثم عزى بيته (ص) على تكديسهم آياه فقال « ما يقال لك الا ما فصل للرسل من

قلك، یعنی قد قبل للاسماء قلک من الساحر والمجون والكاهن كما يقال لكوكذ بوا كما كذبت، هذا كقوله «كذلك ما اتى الدين من قبلهم من رسول، الا قالوا ساحر او مجنون» وفيه وجه آخر، اى - ما يقول الله لك في الوحي والتبريل الا ما قال للرسول من قبلك فيما اوحى اليهم، هذا كقوله «انا اوحينا اليك كما اوحينا الى موسى و السنين من بعده» و كقوله «شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً» و كقوله «فل ما كنت مدعاً من الرسل» «ان ربك للذو معزة» للمؤمنين «و ذو عقاب» لهم، للكافرين

ثم عاد الى وصف الذكر فقال «ولو حصلنا قرآناً اصحياً» اى - لو حصلنا هذا الكتاب الذى نقرؤه على الناس قرآناً اصحياً بمعربة العرب، «لقالوا لولا فصلت آياته» اى - هلما بيئت آياته بالمعربة حتى يفهمها من غير ترجمان «اصحى» وعربى، يعنى اكتاب اصحى «ورسول» عربى؟ وهذا استفهام على وجه الامتياز، اى - انهم كانوا يقولون المرسل عليه عربى و المرسل اصحى، الاصحى والاصم - الذى لا يسمع وان كان عربياً، و العمى الذى ولدته العمى وان كان فصيحاً والاعراى - هوالذى يمشى وان كان ولدته العمى، والعربى الذى ولدته العرب وان كان لم يسمع

بعض معبران گفتند اين آيت جواب آن كافر است كه رب العزة ايشان را مي فرمايد «تعرفوا بالذكر لئلا جاء هم» - چون قرآن را بيشان آمد كافر شديد گفتند چرا نه قرآن بر ما نوحش فرستادى تا بمعرفته نريدى كه توبه و ارشاد و گمان دورتر كه محمد زمان عصم بداد و بروى گمان نريدى كه اوقات حوش مى گويد و تواند كه بر ما نوحش كتاب بدهد، رب العالمين جواب ايشان گفت اگر ما اين قرآن بر ما نوحش فرستاديمي چنانكه اقتراح كردند، هم ايشان گفتندى چرا نه بر ما نوحش فرستاد كه لغت ماست ما ما بي ترجمان نداستيمى و در يافتيمى ^(١) آنگه گفت «قل هو لى آموه دى و شفاء» مكوى مؤمنان را در آن شكى نسب كه ايشان را هدى و شفاست، هدى من الضلاله و شفاء من الشك اگر شكى است و گمانى كافران راست كه كبرى و كرامى در كوشش دل دارند تا حق در مى ناسد، و قرآن را بيشان پوشيده تا فرا حق نمى رسد «اولئك ينادون من

مكأن بعدد، اى - لا يسمعون ولا يفهمون كما ان من دعى من مكأن بعدد لم يسمع ولم يفهم - مثل ايشان چون كسى است كه او را از مسافت دور حواسد و آوار حواسدند و د، او را اران ندانچه سمعت ناشدوچه حاصل بود ؟

« ولقد آتينا موسى الكتاب فاحتلف فيه » - هذا الاختلاف هو اختلاف اليهود اهل به بعضهم بتدقيقه محمدآ و كبريه بعضهم بتدقيقه محمد آ ومنهم من حرّف و مدّل ، كقوله « يحرفون العلم عن مواضعه » و قيل احتلف اليهود في شأنهم اى احلّك فومك في القرآن و تمّ الكلام على قوله « فاحتلف فيه » تمّ رجح الى القول في العرب فقال « ولولا كلمة سمعت من ربك » - قل هي الاحل المستى ، و قل هي قوله « اهل ربكم على نفسه الرحمة » و قل هي قوله « بل الساعة موعدهم » و قل هي قوله « وما رسلناك الا رحمة للعالمين » والمعنى لولا كلمة سمعت من ربك هي ما حرّف العداة « لقضى سهم » يعنى لخرج من عدائهم و عتّل اهلهم ، « وانهم لفي شك » اى - من صدقك « مررت » موقع لهم الرية

« من عمل صالحاً فلنمسه » نوانه « و من اساء فعليها » عقابه - هذا امته آ ، « طرف من الوعد » « و ما ربك بظلام للعبد » اى - هو مبرّه عن الظلم يقال من ظلم و علم انه يظلم فهو ظلام

« انه يرد علم الساعة » اى - علم وقت الساعة عند الله محسب له قوله « ان الله عنده علم الساعة » و قيل من سئل عنها فعلمها مردود الى الله فقول الله يعلم لا يعلمه غيره « و ما تخرج من ثمرة » - قرأ اهل المدينة و الشام و حفص « ثمرات » على الجمع و قرأ الآخرون « من ثمرة » على التوحيد ، « من اكامها » اى - من اوعها يعنى الكفرى قل ان يشق و قل فشرها الاعلى من الحور و اللور و المستق و رها « و ما تحمل من اتى ولا تصح » حملها « الا يعلمه » اى - الا الله عالم به ، والمعنى بردا لعلم الساعة كما يرد اليه علم الثمار و المتاح « و يوم يناديهم » يادى المشركين « اين شركائى » الذين كنتم ترفعون انما آلهة ؟ « قالوا ادناك ما منّا من شهيد » « ادناك » اى - اعلمنا - قل اسمعناك ، من قوله « ادت لربها » « ما منّا من شهيد » - و هو قولان احدهما انهم

قول الآلهة ، اى - مامنا من يشهد لعنسه انه شريكك و قيل هو من قول المشركين ،
اى - مامنا من احذر يشهد على نفسه بالشرك ، لانهم لما عايوا القيامة و العذاب تترؤا
من الاسماء

« وصل عنهم ما كانوا يدعون » اى - يعدون « من قبل » فى الدنيا « و طبوا » ايشوا
« ما لهم من محض » مهرب

« لا يسأم الاسان » اى - الكافر و قيل هو نام للحس ، اى - لا يمل الاسان من
مسئله المال و تسمى العى والصحة ، « وان منته الشّر » اى - ماله الفقر ، « يؤس قوط »
هما اسمان معاران فى اللفظ معابهما واحد كالزؤف الرحم ، والمعور الصبح ، والمعنى
« ان من الجرح و ط » من عود النعمة ، اى - طن ان لن يرجع الى الحرامدا و قيل
« يؤس قوط » من الرحمة والاحابه سوء الطن

« ولئن اذهاه رحمة منا » اى - اصساه عافيه وعسى « من بعد صرآه منته » اى -
من بعد شدة احاسه ، « لقولن هذالى » يعى انا اهل لهذا ومستحقه اى - لا ترى ذلك
تصايرا من الله بعد علمه شاركه ، بطره قوله تعالى حكاية عن آل فرعون « فاداءهم
الحس » قالوا اما هذه « و ما اطن الساعه فائمة » اى - ما اربها تكون ، « ولئن رحمت
ال » اى ان اى عنده للحسنى - هذا كموله « و تصف الستهم الكذب ان لهم الحسنى »
« فى عسالى فى الآخرة كما وصلنى فى الدنيا لان تصمله اثنى يدل على رضاه عسى ،
« ما بين الدس امروا بما عملوا » قال ابن عباس لمعصيتهم على مساوى اعمالهم ، « ولد يفتهم
من عذاب » على طر « شديد لا يصر عنهم

« اذا اعمدا على الاسان اعرض » عن الشكر والطاعة مكثرا متحذرا ، « و ماى
الحا » « ناعد حظيته و قيل احب نفسه « وادامته السر ودودعا » عرس اى - دو صاحب
طويل و قيل « دودعا » عرس اى - اقبل على الدعا الكسر ، والمعنى لا يشكر على
العم ولا يصر عند فقد العم ولا مفااة بين قوله « يؤس قوط » وبين قوله « دودعا » عرس
لان الاول فى قوم والنابى فى قوم و قيل يؤس قوط ما قلب دحا باللسان وقيل
يؤس قوط من الصم دحا لله

« قل رأيتكم ان كلن » هذا القرآن « من عند الله ثم كفرتم به » الآن ، « من اصل ممن هو في شقاق بعيد » معناه الم تكونوا حينئذ مشاقيين وقيل من اصل ممن صار في شق عسر سق الحق

« سرهم آياتنا في الآفاق » قال ابن عباس الآيات في الآفاق هي منازل المهيئين حاوية لما ظلموا ، كقوله « منها قائم وحصيد » وشر معطلة وقصر مشيد ، وفيهم « من اخلاص الاحوال و تداول الايام وقيل في انفسهم بالنسبة الى الامراس وقيل في انفسهم كانوا قطعاً ثم علقاً ثم مصعاً ثم عطاماً ولحمأ ثم صاروا من اهل التهمس والعقل وقيل في الآفاق وقايح الله في الامم وفي انفسهم يوم بدر وقيل في الآفاق من فوج البلاد والامصار وفي انفسهم من فتح مكة كقوله « اولم يروا انا انبأ الارض مقصفا من اطرافها » وقيل « في الآفاق » يعنى اقطار الارض والسماء من الشمس والقمر والحجور والسات والاشجار والانهار وفي انفسهم « من لطيف الصنعة و بديع الحيلمة و سيل العائط والبول حتى ان الرجل لنا كل ويشرب من مكان واحد و يحرج ماياً لل ويشرب من مكاس وقيل في انفسهم احياء هم عدد الصباح من اليوم وقيل الايات في الآفاق « هو ما احترهم النبي عليه السلام بوقوعه من العتس و ظهور الايات في آفاق الارض بعده ولم يصدقوه ثم كان كما احتره وقيل هي طلوع الشمس من مغربها وقيل هي اشفاق القمر قال بعض المعسرين ان « انا جهل قال للنبي (ص) ائتني بعلامه ، فاشق القمر بمصعص ، فقال ابو جهل يا معشر قريش قد سحركم محمد فوجها ورسلا في الآفاق هل عاسوا القمر كذلك فان عايوا شيئاً فهو آية والافدلك سحر » فوجها ورسلا في الارض فاد الناس يسجدون في اشفاق القمر ، فقال ابو جهل هذا سحر مستمر فمرل « سرهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم ان » القرآن والاسلام ومحمد « حق » « اولم يكف مريك » يعنى اولايك مريك ناصرأ ، كقوله « اليس الله بكاف عنده » وقيل اولم يكف مريك شهيداً لاصحار ما وعد وقيل اولم يكف الانسان من الراح والرادع عن المعاصي كون الله شهيداً عليه وقيل اولم يكفهم من الدلائل شهادة مريك « انه على كل شيء » من اعمالهم « شهيد »

«الانهم في مرية من لقاءهم» - في شك من البعث والحساب ، «الانهم مكل»
 شيء محيط ، احاط مكل شيء علماً، اي عالم مكل شيء قادر عليه حاصط له

النوبة الثالثة

قوله تعالى «ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر» الآية كلام خداوندی
 که ملکش را عزل مست و حدتش را عزل مست ، عزش را دل مست و حکمش را دل مست ،
 اوراد مست و اروی بدست حدائی که حر اروی ملک نیست و ملک وی سپاه و حشم
 مست ، عزت وی بطل و علم و حیل و خدم مست پادشاهی که هفت آسمان رفیع اوان
 در گاه او ، هفت ساطع معرّ خاصگان او ، خورشید عالم آرای چون حام سیماب
 حلهت او ، هلال ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقه سمون قدرت او ، عالم
 علوی و عالم سفلی همه شاست بر وحداست و فردایت او

بر صبح اله می عدد مرهاست در مرکز کلی هزار کون پهاست
 ۱۱ ارچه سپید و روش و تاناست آرا که بدید روز و شب یکسانست
 پس که خواهد تا ملکی را سرا بداد و مشاسد، محست در ولایتش مگرد، آنکه
 ۱۱ سپاهش مگرد ، آنکه در صبح و فعلش مگرد ، پس آنکه درو مگرد تا او را سران داد
 چنانستی که رب العزم گفتی عیدی اگر خواهی که در ولایت مگری «لله ملك السموات
 و الارض» و گر خواهی که در سپاه مگری «لله حدود السموات والارض» و خواهی که
 د معلم مگری «فاطر الى ابر رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها» و خواهی که در
 م هم مگری «ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر» و خواهی که فردا در م مگری ،
 امروز از صبح من نام مگر بدیده دل «الم تر الى ملك كيف مذل الطل» تا فردا بمصل من
 در مگری بدیده سر «وحوه يومئذ ناصرة الى ربها ماطرة»

ای خوانمرد ! هر که حلال حق بدادست و از صبح وی ناوی مگردد ، مقصدش
 در گاه الله بود ، دست تصرّش از کوس کوتاه بود ، پای عشقش همیشه در راه بود ،
 دلش در صفت عزت پادشاه بود ، مظاهرش کسوت عبودیت بود ، در ماطش حلیه نظر

باسرار ربوبیت بود، بروز در راه بود، شب در راه بود، این که رب العزة گفت: «و من ايات اللیل والنهار والشمس والقمر» به آنرا گفت تا تو صورت آن مدهیمی و از این در گذری، لکن آن را که تا تو در این تمکیدی و حقایق آن را در حویتی و برزوی و اشاعت آن اهل شوی، ندانی که شب خلوتگاه ده ستاسب، موسم و معاداشمی خوانست، وقت را نمودن مریدانست، هنگام راز و نیاز عاشقانست، مده باید که با حق حل حلاله بروی و منزل راز بود، شب در محمل با بود، بروز در نظر صباغ بود، شب در مشاهده صباغ، بروز با خلق در خلق بود، شب با حق به در قدم صدق، بروز در با بود، شب در حما بود، بروز راه حود، شب را آوید، تا حق الی و بهار گزیده بود و این صورت بهت رسیده بود، و آنچه که تعالی و تقدس «والشمس والقمر» این را عایت مهم این ماه معرفت که از برج ابراهیم نامد و از مصلح فرست بر آید، بر سه دو این تا با آفتاب و ماه صورت رب است آسمان است که می نماید حل حلاله «ربنا السماء الدنيا مصباح آفتاب عایت و ماه معرفت، به دلای مؤمنان است که میگوید «ای الی الی» ماه در آسمان گاه گاه منع پوشده شود لکن باطل نگردد، اشاعت است که معص کاه گاه معرفت را پیوشد لکن هرگز باطل نماند

قوله «لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذي خلقهن» آدم ماه این اقله علیه در آن حال که برگشت میلاشد سوار مگر بیست و تا آخر سجده نموت، او در آن سجده نموت وی به محل قبول افتاد، حیرتیل آمد و آدم را خبر کرد که تو تو مقبول شد آدم از آن سجده سر برداشت و این بشارت از حیرتیل بشد بشار این شب که یافت دیگر باره سجده شتافت، سجده دیگر ساورد، اول سجده عذر بود، دوم سجده شکر بود، تعلم است مرید کانا که در شمار دو سجده آید یعنی عدد رتبهها حواس، دیگر شکر نعمتها کردن، و گفته اند این دو سجده که شده آورد در حال عبادت یعنی حکایت حال ازل است آن روز که رب العزة فرمود «الست ربکم» همد سجود در افتادید در آن حال که خطاب حق شنیدید، دیگر سجده مثال حال اندی است در وقت دیدار خداوند و الحلال اندر بهشت، همانک در حراست «اذا سطع لهم نور» خروج

سَجْدًا فِيمَا لَهُمْ لَيْسَ هَذَا اَوْ اَنْ السَّجُودَ مَلْ هَذَا اَوْ اَنْ الْوُحُودَ ، يَكُ سَجْدُهُ دَرِ حَالِ
وُجُودِ اسْتِ دِيْگَرِ سَجْدُهُ دَرِ حَالِ شَهُودِ ، سَدَّةٔ مُؤَمِّنِ چُونِ اَيْنِ دُو سَجْدُهُ بِيَارْدِ بَوَقْتِ مَمَارِ
وِ هَسْكَامِ رَارِ ، حَوِيشْتِ رَا اَز اَنْ عَزِيْر اَنْ شَمَارْدِ ، سَجْدَةُ اَوَّلِ حَالِ وُجُودِ اَنْگَارْدِ ، سَجْدَةُ
دُوْمِ حَالِ شَهُودِ اَنْگَارْدِ هَمِچْمَانِ بُوْدِ كِه اَرِ اَوَّلِ تَا اَنْدِ دَرِ سَجُودِ كُنْدَارْدِ وَ گَمْتِه اَنْدِ دِيْنِ
حَدَاوِدِ كِه سَبِ رَسْكَارِي سَدِگَا نِ اسْتِ وَ مَائِهٔ اَشَائِي اِيْشَانِ سَيِّ اَنْ بَرْدُو چِرَاسْتِ
يَكِي نَمَائِشِ اَرِ حَقِّ ، دِيْگَرِ رُوشِ اَرِ سَدِه نَمَائِشِ اَسْبِ كِه كَفْتِ حَلِ حَلَالِه « سِرِ بِيْهَمِ
اَنْ اَنْمَائِي اَلْاَفَاقِ » ، رُوشِ اَسْتِ كِه كَمْتِ « مَنِ عَمَلِ صَالِحَا فَا عَسَى » وَ تَا اَرِ حَقِّ نَمَائِشِ
سُودِ اَرِ سَدِه رُوشِ مِيَايْدِ ، وَ اَنْ نَمَائِشِ هَمِ دَرِ اَيَّاتِ اَفَاقِ اسْتِ هَمِ دَرِ اَيَّاتِ اَهْسِ ، دَرِ
اَيَّاتِ اَفَاقِ اَسْتِ كِه كَمْتِ « اَوْلَمْ نَطْرُوْا فِى مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ » ، وَ دَرِ اَيَّاتِ اَهْسِ
اَسْتِ كِه كَمْتِ « وَ فِى اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تَنْصُرُوْنَ » - مَكُوِيْدِ حَوِيشْتِ رَا مَكْرِيْدِ وَ اَنْدِيْشِه
مَسْمُودِ دَرِ بَهَادِ حَوِيشِ كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ حُدُثِ دَقَائِقِ حِكْمَتِ وَ حَقَائِقِ صِفَتِ مَعْلَمِ لَطِيفِ
قَدِيْمِ بَرِ لَوْحِ اَيْنِ بَهَادِ نُوْتِ ثَرْدِه وَ اَوَارِ اسْطِنَاعِ وَ اَنْثَارِ مَمَارِ بَرِ رُويِ نِگَا نِ تَا سِرِي مَدُوْرِ كِه
سَر اِبْرَدَةُ مَعْلَمِ اسْتِ وَ مَجْمَعِ عِلْمِ اَرِ وَيْ صَوْمَعَةِ الْاَحْوَا سِ سَا حِدَا اَيْنِ بَهَادِ مَحْفُوْفِ اَمِنْ شَحْصِ
مُؤَافِ ، مَمْتِ كِه اَرِفْتِ مَعْقِلِ وَ عِلْمِ اَرِفْتِ مَمْتِ اَدَمِي مَعْقِلِ اسْتِ وَ حُسْنَتِ اَوْ مَعْلَمِ ،
كَمَالِ اَدَمِي مَعْقِلِ اسْتِ وَ حَمَالِ اَوْ مَعْلَمِ ، بِيْشَانِي حَوْنِ سَحْتَا سَمِ اَفْرِيْدِ ، دُو اَمْرُو دَرِ مَمَالِ
دُو كَمَالِ اَرِ مَشْكِ نَابِ بَرِ رُويِ مَرِه كُرْدِه ، دُو قَطْعَةُ نُو حَشْمِ دَرِ دُو سَكْرِ طَلَبِ وَ دِيْعِ بَهَادِه ،
صَدِ هَر اَرِ كَلِ مَوْرِدِ اَرِ كَلْشِ دُوْرُوحِ اَوْ بَر اَفْرُوْدِه ، سِي وَ دُو دِنْدَانِ بَرِ مَمَالِ دَرْدِ صَدِفِ دِهَانِ
بَهَانِ كُرْدِه ، مَهْرِي اَرِ عَشِقِ اَدَا رِ بَرِ رُويِ بَهَادِه ، اَرِ اَحَا كِه مَدَانَتِ اَبِ اسْتِ تَا اَحَا كِه
بِهَائِتِ حَلْقِ اسْتِ بِيْسْتِ وَ بِه مَعْرَلِ اَفْرِيْدِه وَ اَنْرَا مَحَارِجِ مَمْتِ وَ بَدِ حَرْفِ كُرْدَا سَدِه ، اَرِ
دَلِ سُلْطَانِي دَرِ وُجُودِ اَفْرُوْدِه وَ اَرِ سَسِه اَوْرَا مَدَانِي سَا حْتِه وَ اَرِ مَمْتِ مَرِ كِي تَرْدُو وَ اَرِ اَنْدِيْشِه
بَرِ بِنْدِي مَسْرِعِ ، دُو دَسْتِ كُرْدَا دُو پَا يِ رَوَا اَفْرِيْدِه اَيْنِ هَمِه كَهْرَفِ حَلْعَتِ حَلْمَتِ اسْتِ وَ حَمَالِ
طَاهِرِ ، وَ بَالَا يِ اَيْنِ كَمَالِ وَ حَمَالِ نَابِ اَيْنِ اسْتِ ، يَكِي تَامُّلِ كُنْ دَرِ لَطَائِفِ وَ عَوَاطِفِ دِيْمَانِي
وَ اَبَا رِعَايَتِ وَ رِعَايَتِ اَلْهِي كِه تَعَسُّ اَيْنِ مَشْتِي حَا كِ اسْتِ ، وَ اَوَا عِ كِرَامَتِ وَ تَحَا صِصِ
فَرِيْتِ كِه بَر اِيْشَانِ بَهَادِه كِه هَمِه عَالَمِ بِيَا فَرِيْدِ وَ بِيْهَجِ اَفْرِيْدِه بَطَرِ مَحْتِ نَكْرِدِ بِيْهَجِ مَوْجُودِ

رسول فرستاد، مہیج مخلوق پیغام نداد، چون بوہت آدمیان رسید کہ ہر کشیدگان لطف بودند و مواحتگان فصل و معادن احوار، اسرار ایشانرا محل نظر خود گردانید، پیمانہ بران مایشان فرستاد، فرشتگانرا رفیقان ایشان کرد، سوز عشق درد لہا فہاد، بواعث شوق و دواعی ارادت پیاپی کرد مقصود اریں عبارت و اشارت آنست کہ آدمی مشتی خاک است، ہر چہ یافت اریں تشریفات و تکریمات ہمہ لطف و عیانت خداوند پاک است او حل حلالہ عطا کہ دہد مکرم خود دہد نہ ناستحقاق تو، خود خود دہد نہ مسعود تو، بفضل خود دہد نہ بعمل تو، بخدائی خود دہد نہ مکند خدائی تو

پایان مجلد ہشتم از تفسیر کشف الاسرار

(از اول سورۃ الاحزاب تا آخر سورۃ فصلت)

فهرست سور و آيا

از

ترجمه و تفسير و تاويل

مجلد هشتم

۲۳ - سورة الاحزاب (۷۳ آیه)

[illegible]

صفحه	التوبة الثالثة	صفحه	تفسير آية (٢٤) : «ليحرقن الله»
٥٢	تأويل آية «من المؤمنين رجال»	٣٨	الصادق «
٥٥	تأويل آية «ليحرقن الله الصادقين	٣٨	تفسير آية (٢٥) : «ورد الله الدين
٥٥	بصدقهم «	٣٨	كفروا بعتلهم «
٥٧	تأويل آية «اما يريد الله ليدفع عنكم	٣٨	تفسير آية (٢٦) : «و امر الله الدين
٥٧	الرحم «	٣٨	طاهروهم «
٥٧	سحق ببر طريقت در انواع طر	٣٩	قصه حرب ناسي قسريته و حكم
٥٨	تأويل آية «ان المسلمين	٣٩	سعد معاد در باره آنها
٥٧	والمسلمات «	٤١	تفسير آية (٢٧) «و اورثكم ارضهم «
٥٨	سحق بر طريقت در ماحاب و باد الله	٤١	تفسير آية (٢٨) : «يا ايها النبي قل
	٤ - التوبة الاولى	٤١	لارواحك «
٦١	ترجمة آيات ٤٠ تا ٥٢ ارسوره الاحزاب ٥٨-٦١	٤١	تفسير آية (٢٩) «وان كس تردن
	التوبة الثانية	٤٢	الله و رسوله «
٦١	تفسير آية (٤) «ما كان محمد	٤٢	تفسير آية (٣) «يا ساء الهمي
٦١	اما احدم رجالكم «	٤٢	من بان ممكن فاحشة «
٦٣	تفسير آية (٤١) «يا ايها الذين آمنوا	٤٣	تفسير آية (٣١) «ومن نعت ممكن
٦٣	ادكروا الله «	٤٣	الله و رسوله «
٦٣	تفسير آية (٤٢) «و سحوه نكرة	٤٣	تفسير آية (٣٢) «يا ساء النبي لس
٦٣	و اصيلا «	٤٣	كاحد من الساء «
٦٤	تفسير آية (٤٣) «هو الذي صلى	٤٤	تفسير آية (٣٣) «و من في بونكن «
٦٤	عليكم «	٤٤	تفسير آية «اما يريد الله ليدفع
٦٤	تفسير آية (٤٤) «تحتهم يوم يلقونه	٤٥	عنكم الرحم «
٦٤	سلام «	٤٥	تفسير آية (٣٤) «و ادكرن مايلي في
٦٥	تفسير آية (٤٥) «يا ايها النبي انا	٤٦	بونكن «
٦٥	ارسلناك شاهدا «	٤٦	تفسير آية (٣٥) «ان المسلمين
٦٥	تفسير آية (٤٦) «وداعا الى الله «	٤٦	والمسلمات «
٦٥	تفسير آية (٤٧) «ونشر المؤمنين «	٤٧	تفسير آية (٣٦) «و ما كان لمؤمن
٦٦	تفسير آية (٤٨) «ولا تطع الكافرين «	٤٧	ولا مؤمنه «
٦٦	تفسير آية (٤٩) «يا ايها الذين آمنوا	٤٨	تفسير آية (٣٧) «و اد تقول للذي
٦٦	اذا نكح المؤمنات «	٤٨	انعم الله عليه «
٦٧	تفسير آية (٥٠) «يا ايها النبي انا	٤٩	قصه نكاح رسول خدا رسداس اطلاق
٦٧	احللك ارواحك «	٤٩	ار ريد
٧٠	تفسير آية (٥١) «ترجيء من تشاء	٥١	تفسير آية (٣٨) «ما كان على النبي
٧٠	مهن «	٥١	من حرج «
٧١	تفسير آية (٥٢) «ولا يحل لك النساء	٥٢	تفسير آية (٣٩) «الذين ملعون
٧١	من بعد «	٥٢	رسالات الله «

التوبة الثالثة

- تأويل آية « ما كان محمد ابنا احد من رجالكم »
 ٧٣ سجن پس طرقت در د کردوست
 ٧٤ تأويل آية « تحتهم يوم يلعنهم بسلام »
 ٧٥ سجن مر طرقت در دكر بس بدوست
 ٧٥ تأويل آية « يا ايها النسيان ارسلك »
 ٧٥ تأويل آية « وسراجاً مشراً »
 ٧٦ تأويل آية « وبشر المؤمنين »
 ٧٦
- ٥ - التوبة الاولى
- ترجمة آيات ٥٣ تا ٧٣
- (بايان سوره الاحزاب) ٧٧-٨١
- التوبة الثانية
- تفسير آية (٥٣) « يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي »
 ٨١ تفسير آية (٥٤) « ان سدوا شفا »
 ٨٤ تفسير آية (٥٥) « لاحاح عليهن في آثابهن »
 ٨٤ تفسير آية (٥٦) « ان الله وملائكته يصلون »
 ٨٤ تفسير آية (٥٧) « ان الذين يؤدون الله ورسوله »
 ٨٦ تفسير آية (٥٨) « والذين يؤدون المؤمنين »
 ٨٨ تفسير آية (٥٩) « يا ايها النبي قل لارواحك وسانك »
 ٨٩ تفسير آية (٦٠) « لئن لم سه المافقون »
 ٨٩ تفسير آية (٦١) « ملعون ادماء تقفوا »
 ٨٩

- تفسير آية (٦٢) « يا ايها الذين آمنوا حلوا »
 ٩٠ تفسير آية (٦٣) « يسلك السما من الساعة »
 ٩٠ تفسير آية (٦٤ و ٦٥) « ان الله لعن الكافرين »
 ٩٠ تفسير آية (٦٦) « يوم يلعنهم في النار »
 ٩٠ تفسير آية (٦٧) « وقالوا يا ايها اطعنا سادنا »
 ٩ تفسير آية (٦٨) « رسالاً من بعض من العذاب »
 ٩ تفسير آية (٦٩) « يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى »
 ٩١ تفسير آية (٧) « يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله وقولوا »
 ٩٢ تفسير آية (٧١) « يا ايها الذين آمنوا اعملوا الخير »
 ٩٢ تفسير آية (٧٢) « يا ايها الذين آمنوا الامانه »
 ٩٢ تفسير آية (٧٣) « لعلهم يصابون وبالصاعبات »
 ٩٥
- التوبة الثالثة
- تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا تدخلوا »
 ٩٦ تأويل آية « ان سدوا شفا »
 ٩٦ تأويل آية « لئن لم سه المافقون »
 ٩٧ تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله وقولوا »
 ٩٧ تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا اعملوا الخير »
 ٩٨ تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا الامانه »
 ٩٨ تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله وقولوا »
 ٩٨

حره ليعت و دوم
٣٤ - سورة سبا (٥٤ آيه)

صفحة	١- الموة الاولى	صفحة
١١٧	ترجمة آيات ١١ تا ١١١ از سورة سبا ٣ - ١٥	
	الموة الثانية	
	محل برول و تعداد آيات و حروف و	
	كلمات و آيات مسوخته و فصلت	
١٢	سورة سبا ١٥	
	تفسير آية (١) الحمد لله الذي له	
	ما في السموات	
	تفسير آية (٢) يعلم ما يلج في	
	الارض	
	تفسير آية (٣) وقال الذين كفروا	
	لا تأتينا الساعة	
	تفسير آية (٤) لبحرى الذين	
	آموا	
	تفسير آية (٥) والذين سعوا	
	في آثامنا	
	تفسير آية (٦) ويرى الذين اوتوا	
	العام	
	تفسير آية (٧) وقال الذين كفروا	
	هل ندلكم	
	تفسير آية (٨) افرى على الله	
	كذبا	
	تفسير آية (٩) افلم يروا الى ما	
	يس اندبهم	
	تفسير آية (١٠) ولعدآ تساداد	
	ما فصلنا	
	تفسير آية (١١) ان اعجل	
	سابعان	
	الموة الثالثة	
	تاويل سمله	
	تاويل آية الحمد لله الذي له	
	تاويل آية يعلم ما يلج في الارض	
	١١٣	
	١١٣	
	١١٤	

الموة الثالثة

تاويل آية وللسلمان الريح ١٣٢

صفحة	تفسير آية (٣٨) «والذين يسعون في آياتنا»
١٤٤	تفسير آية (٣٩) «قل ان ربي يسطر الرزق»
١٤٤	تفسير آية (٤) «يوم يحشرهم جميعاً»
١٤٥	تفسير آية (٤١) «والواضعاء»
١٤٥	تفسير آية (٤٢) «فالقوم لاعملاء»
١٤٥	تفسير آية (٤٣) «والذين اسلموا علمهم»
١٤٥	تفسير آية (٤٤) «وما آتاهم من كتب»
١٤٦	تفسير آية (٤٥) «وولوا الذين من قديم»
١٤٦	تفسير آية (٤٦) «والذين اسلموا»
١٤٦	تفسير آية (٤٧) «والذين اسلموا»
١٤٧	تفسير آية (٤٨) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٤٩) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٠) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥١) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٢) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٣) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٤) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٥) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٦) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٧) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٨) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٥٩) «والذين اسلموا»
١٤٨	تفسير آية (٦٠) «والذين اسلموا»

صفحة	تفسير آية (٦١) «والذين اسلموا»
١٣٣	تفسير آية (٦٢) «والذين اسلموا»
١٣٤	تفسير آية (٦٣) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٤) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٥) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٦) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٧) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٨) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٦٩) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٠) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧١) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٢) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٣) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٤) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٥) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٦) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٧) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٨) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٧٩) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٠) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨١) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٢) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٣) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٤) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٥) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٦) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٧) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٨) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٨٩) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٠) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩١) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٢) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٣) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٤) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٥) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٦) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٧) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٨) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (٩٩) «والذين اسلموا»
١٣٥	تفسير آية (١٠٠) «والذين اسلموا»

صفحة	النوبة الثالثة	صفحة	تفسير آية (٥١) « ولوبرى أدفعوا »
١٥٣	تأويل آية « قل إنما أعطكم بواحدة »	١٥٢	تفسير آية (٥٢) « وقالوا آمانه »
١٥٤	تأويل آية « قل جاء الحق »	١٥٢	تفسير آية (٥٣) « وقد كفروا به »
١٥٥	تأويل آية « وحل سهم وسى مايشهون »	١٥٢	تفسير آية (٥٤) « وحل سهم وسى مايشهون »
		١٥٣	

حرر ليست ودوم

٣٥ - سورة الملائكة (٤٥ آية)

١ - النوبة الاولى

١٦٤	تفسير آية (١) « من كان يريد العره »	١٥٩-١٥٧	ر - مة آيات ١ ما ١١ از سورة الملائكة
١٦٥	تفسير آية (١١) « والله خلقكم من تراب »		النوبة الثانية
	تأويل اسمها		دوچه بسمه و محل برون و تعداد آيات و كلمات و حروف و آيات مسوخته و فصلب موزه الملائكة
١٦٥	تأويل اسمها	١٥٩	تفسير آية (١) « الحمد لله فاطر السموات و »
١٦٦	تأويل آية « حائل الملائكة رسلا »	١٥٩	تفسير آية (٢) « ما يصح الله للناس »
١٦٧	تأويل آية « من يدعى الحق ما ساء »	١٦٢	تفسير آية (٣) « ما اياها الناس ادكروا نعم الله »
١٦٨	تأويل آية « ما يصح الله للناس سجن يطرطرق در علم ما موحه »	١٦٢	تفسير آية (٤) « وان ما يدبول فقد »
١٦٩	تأويل آية « ما اياها الناس ادكروا نعم الله »	١٦٢	تفسير آية (٥) « ما اياها الناس ادكروا نعم الله »

٢ - النوبة الاولى

١٦٩-١٧٢	ترجمة آيات ١٢ ما ٣١ از سورة الملائكة	١٦٢	تفسير آية (٦) « ان السطان لكم عدو »
	النوبة الثانية	١٦٣	تفسير آية (٧) « الذين كفروا لهم عداب »
١٧٢	تفسير آية (١٢) « و ما سوى الحجرات »	١٦٣	تفسير آية (٨) « اقم دين له سوء عمله »
١٧٣	تفسير آية (١٣) « بولج الليل في الهار و »	١٦٣	آية (٩) « الله الذى ارسل الرياح »
١٧٣	تفسير آية (١٤) « ان يدعوهم لاسموا دعاءكم »	١٦٤	
١٧٣	تفسير آية (١٥) « ما اياها الناس اسم العمرآه »		
١٧٤			

صفحة	النبوة الثانية	صفحة	تفسير آية (١٧ و ١٦) « ان شا
١٨٤	تفسير آية (٣٢) « ثم اورسا	١٧٤	يندهكم «
١٨٤	الكتاب «	١٧٤	تفسير آية (١٨) « ولا تترددوا
١٨٦	تفسير آية « فمنهم طالم لنفسه ومنهم	١٧٤	وردا اخرى «
١٨٦	مقتصد ومنهم ساقى «	١٧٥	تفسير آية (١٩ و ٢٠ و ٢١) « و
١٨٨	تفسير آية (٣٣) « حبان عند	١٧٥	ما نسوى الاعى والبصر «
١٨٨	يدخلونها «	١٧٥	تفسير آية (٢٢ و ٢٣) « وما يسوى
١٨٨	تفسير آية (٣٤) « وقالوا الحمد لله	١٧٥	الاحياء و «
١٨٨	الذى «	١٧٥	تفسير آية (٢٤) « اما ارسلناك
١٨٨	تفسير آية (٣٥) « الذبا اما	١٧٥	بالحق «
١٨٨	دار المقامه «	١٧٦	تفسير آية (٢٥) « وان مكذبوك
١٨٩	تفسير آية (٣٦) « والذين كفروا	١٧٦	فقد «
١٨٩	لهم نار جهنم «	١٧٦	تفسير آية (٢٦) « ثم احدث الدين
١٨٩	تفسير آية (٣٧) « وهم يعقلون	١٧٦	كفروا «
١٨٩	فيها «	١٧٦	تفسير آية (٢٧) « الم يران الله
١٩٠	تفسير آية (٣٨) « ان الله عالم	١٧٦	امر من «
١٩٠	السموات «	١٧٦	تفسير آية (٢٨) « ومن الناس و
١٩٠	تفسير آية (٣٩) « هو الذى عالم	١٧٦	الدواب «
١٩٠	خلائف «	١٧٦	تفسير آية (٢٩) « ان الدين سلون
١٩٠	تفسير آية (٤٠) « وانا انزل	١٧٧	كتاب الله «
١٩٠	شر كائن «	١٧٨	تفسير آية (٣٠) « ولوفهم احورهم «
١٩١	تفسير آية (٤١) « ان الله مصداق	١٧٨	تفسير آية (٣١) « والذى اوحى
١٩١	السموات «	١٧٨	اليك «
١٩١	تفسير آية (٤٢) « واقسموا بالله		النبوة الثالثة
١٩١	امامهم «	١٧٨	ناويل آية « وما نسوى البحران «
١٩١	تفسير آية (٤٣) « اما انزل	١٧٩	سجن سطرطريف در موعظه
١٩١	الارض «	١٨٠	سجن سطرطريف در مدين ارلى
١٩٢	تفسير آية (٤٤) « اوامروا رواف	١٨٠	ناويل آية « يا ايها الناس اسم
١٩٢	الارض «	١٨٠	القرآن «
١٩٢	تفسير آية (٤٥) « ولولوا بال	١٨٠	سجن پيران طريف در سماى
١٩٢	الناس «	١٨٠	دوسى
	النبوة الثالثة	١٨٠	ناويل آية « اما ارسلناك بالحق
١٩٣	ناويل آية « ثم اورسا الامان «	١٨١	نشير «
١٩٣	ناويل سه مرقه طالم و معصد وساقى		٣ - النبوة الاولى
١٩٣	نحبران		مرحمة آيات ٣٢ تا ٤٠ (مانان
١٩٦	ناويل آية « حبان عند اورسا «	١٨٤-١٨١	سوره الملائكه)
١٩٦	ناويل آية « وقالوا الحمد لله الذى «		

جزئیست و دوم و نیست و سوم

۳۶ - سوره یس (۸۳ آیه)

صفحه	السورة الثانية
۲۰۸	تفسیر آیه (۱۲) « انا نحن و نحن المومنین »
۲۰۹	تفسیر آیه (۱۳) « و اصرر لهم مئلا »
۲۰۹	تفسیر آیه (۱۴) « اذ ارسلنا اليهم اثمنين »
۲۱۲	تفسیر آیه (۱۵) « قالوا ما اسم الانبياء »
۲۱۳	تفسیر آیه (۱۶ و ۱۷) « قالوا ربنا يعلم انا »
۲۱۳	تفسیر آیه (۱۸) « قالوا انا بطرمنا نكلمك »
۲۱۳	تفسیر آیه (۱۹) « قالوا طائركم معكم »
۲۱۵	تفسیر آیه (۲) « و جاء من اقصى المدينه »
۱۱۶	تفسیر آیه (۲۱ تا ۲۷) « اتبعوا من لا يملككم « وقصه حسب حجار »
۱۱۷	تفسیر آیه (۲۸) « و ما ارسلنا على قومه »
۱۷	تفسیر آیه (۲۹) « ان كانت الاصبحة »
۱۷	تفسیر آیه (۳) « يا حشره على العباد »
	السورة الثالثة
۱۸	تأويل آیه « انا نحن و نحن المومنین »
۱۸	سحر سر طرقت در مباحات
۱۸	تأويل آیه « و نكس ما قدموا و آنا هم »

صفحه	۱- السورة الاولى
۱۹۸-۱۹۷	مرحمة آیات ۱ تا ۱۱ ارسورة یس
	السورة الثانية
	عداد حروف و كلمات و آیات و محل برول و آنا مسوخته و فصل
۱۹۸	فرائت سوره یس
۱۹۸	تفسیر آیه (۱) « یس »
	تفسیر آیه (۲ و ۳) « و القرآن الحكيم »
۱۹۹	تفسیر آیه (۴) « على صراط مستقیم »
۱۹۹	تفسیر آیه (۵) « تمزید العربی الرحیم »
۱۹۹	تفسیر آیه (۶) « لیسدر قوماً »
	تفسیر آیه (۷) « لعدو القول علی »
۲	تفسیر آیه (۸) « انا جعلنا فی اصافهم »
۲ ۱	تفسیر آیه (۹) « و جعلنا من بین اعدائهم »
۲ ۲	تفسیر آیه (۱) « و سوا آء علیهم »
۲ ۳	تفسیر آیه (۱۱) « انا سند من اتبع »
۲ ۳	السورة الثالثة
۲ ۳	تأويل اسمله
۲ ۴	تأويل آیه « یس »
۲ ۵	تأويل آیه « تمزید العربی الرحیم »
۲ ۵	سحر پیر طریقت در بعضی ارضعاب الله
۲ ۵	تأويل آیه « لیسدر قوماً امدد »
	۲- السورة الاولى
۲ ۷-۲ ۶	مرحمة آیات ۱ تا ۲۷ ارسورة یس
	الجزء الثالث والعشرون
	مرحمة آنا ۲۸ تا ۳ ارسورة یس
۲ ۸	یس

٢٣٠	« فلا يستطيعون »	٢١٩	تأويل آية « واصبر لهم ميلا »
٢٣٠	« بوحه »	٢١٩	٣ - النوبة الاولى
٢٣٠	« بوحه »	٢٢٤-٢٢١	مرحمة آيات ٣١-٥٤ ارسورة يس
٢٣٠	« بوحه »		النوبة الثانية
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣١) « الم مرواكم اهلكا قلوبهم »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٢) « وان كل لما جميع »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٣) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٤) « وحملناه باحباب »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٥) « فلما كانوا من ثمره »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٦) « وسحان الذي خلق الارواح »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٧) « وآتاهم الليل »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٨) « والشمس تجري لسعر »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٣٩) « والعمر قد دنا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٠) « ولا الشمس سعي لها »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤١) « وآتاهم انا حملنا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٢) « وحملنا من مله ما »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٣) « وان شاعر قهم »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٤) « الارحمه منا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٥) « و اذا قبل بهم انعوا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٦) « و ما تأتهم من آية »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٧) « و اذا قبل لهم انفقوا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٨) « و يقولون مى هذا »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٤٩) « ما يطرون الا صبحه »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٠) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥١) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٢) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٣) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٤) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٥) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٦) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٧) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٨) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٥٩) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٦٠) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٦١) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٦٢) « وآتاهم الارض »
٢٣١	« بوحه »	٢٢٤	تفسير آية (٦٣) « وآتاهم الارض »

صفحه	تفسير آية (٦٤) « اصلوها اليوم »	صفحه
٢٤٧	تفسير آية (٧٢) « اولم ير الانسان »	٢٤٧
٢٤٧	تفسير آية (٦٥) « اليوم نحتم على اموالهم »	٢٤٧
٢٤٧	تفسير آية (٦٦) « ولو نشاء لطمسنا »	٢٤٣
٢٤٨	تفسير آية (٦٧) « ولو نشاء لممحاهم على »	٢٤٣
٢٤٨	تفسير آية (٦٨) « و من نعمه »	٢٤٤
٢٤٨	تفسير آية (٦٩) « و ما علمناه »	٢٤٤
٢٤٨	تفسير آية (٧٠) « و لندرم من كان حيا »	٢٤٥
٢٤٨	تفسير آية (٧١) « اولم يروا انا »	٢٤٦
٢٤٩	تفسير آية (٧٢) « و دللناهم »	٢٤٦
٢٥٠	تفسير آية (٧٣) « و لهم فيها »	٢٤٦
٢٥٠	تفسير آية (٧٤) « و واحدوا من »	٢٤٦
٢٥١	تفسير آية (٧٥) « لا يستطيعون »	٢٤٦
٢٥٢	تفسير آية (٧٦) « فلا تحرك »	٢٤٦
٢٥٣	تفسير آية (٧٧) « فويلهم »	٢٤٦

البقرة الثالثة

حره نيت و سوم

٣٧ - سورة الصافات (١٨٢ آيه)

صفحه	تفسير آية (٥) « رب السموات »	صفحه
٢٥٨	تفسير آية (٦) « امارنا السماء »	٢٥٧-٢٥٥
٢٥٩	تفسير آية (٧) « و جعلنا من كل »	٢٥٧
٢٥٩	تفسير آية (٨) « لا نسمعون الى »	٢٥٧
٢٥٩	تفسير آية (٩) « الملاء الاعلى »	٢٥٧
٢٦٠	تفسير آية (١٠) « و ان الهكم لو احد »	٢٥٨

١- البقرة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٢٣ از سورة

الصافات

البقرة الثانية

معداد آيات و كامات و حروف و محل
بروز و آيات مسوخته و فصل

سورة الصافات

تفسير آية (١) « و الصافات صفا »

تفسير آية (٢) « فالرا حرا و ذرا »

تفسير آية (٣) « فالنالب ذكرا »

تفسير آية (٤) « و ان الهكم لو احد »

تفسیر آیه (٧٩ و ٧٨) «وتر کما علیه» صفحه ٢٧٧	تفسیر آیه (١٠٢) : « فلما بلغ معه السعی » صفحه ٢٨٧
تفسیر آیه (٨٠) «فاما كذلك جحری» صفحه ٢٧٨	قصه دبیح و شرح اختلاف علما در اصل دبیح و موضع دبیح صفحه ٢٨٧
تفسیر آیه (٨١ و ٨٢) «انه من عادادنا» صفحه ٢٧٨	تفسیر آیه (١٣) «فلما اسلما» صفحه ٢٩١
البقرة الثالثة	بقية قصة اسماعيل دبیح الله صفحه ٢٩١
أول آية «وقومهم انهم مسؤولون» صفحه ٢٧٨	تفسیر آیه (٤ و ٥ و ١) «و ناديا» صفحه ٢٩٢
سبحی پر طریقت در حالات خود صفحه ٢٨	ان ما ابرهیم « صفحه ٢٩٢
أول آية «وله مثل هذا فليعمل» صفحه ٢٨٠	تفسیر آیه (٦ و ١) «ان هذا الهو الاله» صفحه ٢٩٣
٣ - البقرة الاولى	تفسیر آیه (٧ و ١) «و ساء بدیح» صفحه ٢٩٣
مرحمة آیات ٨٣ تا ١٣٨ از سورة الصافات	تفسیر آیه (٨ و ١١ تا ١١١) «وتر کما علیه فی» صفحه ٢٩٣
البقرة الثانية	تفسیر آیه (١١٢) «و بشرناه» صفحه ٢٩٣
تفسیر آیه (٨٣) «وان من شعبه» صفحه ٢٨٤	ناسحق « صفحه ٢٩٣
تفسیر آیه (٨٤) «ادحآء ربه» صفحه ٢٨٥	تفسیر آیه (١١٣) «و ناركما علیه» صفحه ٢٩٣
تفسیر آیه (٨٥) «ادفال لانه» صفحه ٢٨٥	وعلى « صفحه ٢٩٣
تفسیر آیه (٨٦) «عافكا آله» صفحه ٢٨٥	تفسیر آیات (١١٤ تا ١١٨) «ولعد» صفحه ٢٩٤
تفسیر آیه (٨٧) «فما طمکم رب العالمین» صفحه ٢٨٥	مسألى موسى « صفحه ٢٩٤
تفسیر آیه (٨٨ و ٨٩) «فطر طرة فی السحوم» صفحه ٢٨٥	تفسیر آیات (١١٩ تا ١٢٢) «و ترکما علیهما فی» صفحه ٢٩٤
تفسیر آیه (٩٠) «فولوا عنه مدبرین» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیه (١٢٣ و ١٢٤) «وان الیاس لمن» صفحه ٢٩٤
تفسیر آیه (٩١ و ٩٢) «فراع الی آلهم» صفحه ٢٨٦	قصه الناس و قوم وی صفحه ٢٩٤
تفسیر آیه (٩٣) «فراع علیهم صرنا» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیه (١٢٥) «اتدعون سملا» صفحه ٢٩٦
تفسیر آیه (٩٤) «فأقبلوا اله» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیه (١٢٦) «الذریکم ورب» صفحه ٢٩٧
تفسیر آیه (٩٥) «فوال اتصدون ما» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیات (١٢٧ تا ١٢٩) «فکذبوه فاهم» صفحه ٢٩٧
تفسیر آیه (٩٦) «و الله خلکم وما» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیات (١٣٠ تا ١٣٢) «سلام علی الیاسین» صفحه ٢٩٧
تفسیر آیه (٩٧) «دقالوا سواله» صفحه ٢٨٦	تفسیر آیات (١٣٣ تا ١٣٧) «وان لوطا لمن» صفحه ٢٩٧
تفسیر آیه (٩٨) «فازادوا به کذا» صفحه ٢٨٧	تفسیر آیه (١٣٨) «وناللیل اهلا» صفحه ٢٩٨
تفسیر آیه (٩٩ و ١٠٠) «وقال امی داهب» صفحه ٢٨٧	تغفلون « صفحه ٢٩٨
تفسیر آیه (١٠١) «فسرنا به اعلام» صفحه ٢٨٧	البقرة الثالثة
	أول آية «وان من شعبه لا یرهم» صفحه ٢٩٨

٣٠٩	تفسير آية (١٦٠ و ١٥٩) « سبحان »	٢٩٨	ناويل آية « ادحآء ربه يقلب سليم »
٣٠٩	تفسير آية (١٦١) « فانكم وما »	٢٩٩	سبحن سطر بعد اقسام جويدي كان
٣٠٩	تفسير آية (١٦٢) « ما اسم عليه »	٢٩٩	حي
٣٠٩	تفسير آية (١٦٣) « الامن هو »	٢٩٩	ناويل آية « فلما بلغ معه السعي »
٣١	تفسير آية (١٦٤) « وما ما الا اله »	٣١	ناويل آية « وان الناس لمن »
٣١	تفسير آية (١٦٥ و ١٦٦) « وانا لله »	٣١	٤ - البقرة الاولى
٣١٠	تفسير آية (١٦٦ و ١٦٧) « وانا لله »	٣٠٥-٣٢	برحمة آيات ١٣٩ ما ١٨٢ (يانان)
٣١١	تفسير آية (١٧٠) « وانا لله »	٣٠٥	سورة الصافات
٣١١	تفسير آية (١٧١ و ١٧٢) « وانا لله »	٣٠٥	تفسير آية (١٣٩) « وانا بوس لمن »
٣١١	تفسير آية (١٧٣) « وانا لله »	٣٠٥	تفسير آية (١٤) « اذ انزل الى الملك »
٣١١	تفسير آية (١٧٤) « وانا لله »	٣٠٥	فصة بوس عليه السلام
٣١١	تفسير آية (١٧٥) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٢ و ١٤١) « فسام »
٣١١	تفسير آية (١٧٦) « وانا لله »	٣٠٦	فكان من »
٣١١	تفسير آية (١٧٧) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٣) « فلولاه كان »
٣١١	تفسير آية (١٧٨) « وانا لله »	٣٠٦	من »
٣١١	تفسير آية (١٧٩) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٤) « فلب في طله »
٣١١	تفسير آية (١٨٠) « وانا لله »	٣٠٦	الى »
٣١١	تفسير آية (١٨١) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٥) « فصدناه بالعرآء »
٣١١	تفسير آية (١٨٢) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٦) « وانا لله »
٣١١	تفسير آية (١٨٣) « وانا لله »	٣٠٦	شجرة »
٣١١	تفسير آية (١٨٤) « وانا لله »	٣٠٦	تفسير آية (١٤٧) « وارسلاه الى »
٣١١	تفسير آية (١٨٥) « وانا لله »	٣٠٧	مايه »
٣١١	تفسير آية (١٨٦) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آية (١٤٨) « فاموا فمماهم »
٣١١	تفسير آية (١٨٧) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آية (١٤٩) « فاسمهم الرنك »
٣١١	تفسير آية (١٨٨) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آية (١٥٠) « ام حلة »
٣١١	تفسير آية (١٨٩) « وانا لله »	٣٠٧	اللائكة »
٣١١	تفسير آية (١٩٠) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آية (١٥١ و ١٥٢) « وانا لله »
٣١١	تفسير آية (١٩١) « وانا لله »	٣٠٧	من افكمهم »
٣١١	تفسير آية (١٩٢) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آية (١٥٣) « اصطفى الناس »
٣١١	تفسير آية (١٩٣) « وانا لله »	٣٠٧	على »
٣١١	تفسير آية (١٩٤) « وانا لله »	٣٠٧	تفسير آيات (١٥٤ و ١٥٦) « الكم »
٣١١	تفسير آية (١٩٥) « وانا لله »	٣٠٨	كف »
٣١١	تفسير آية (١٩٦) « وانا لله »	٣٠٨	مرآة (١٥٧) « فأتوا نكاحكم »
٣١١	تفسير آية (١٩٧) « وانا لله »	٣٠٨	تفسير آية (١٥٨) « وحلوا به »
٣١١	تفسير آية (١٩٨) « وانا لله »	٣٠٨	وس »

حرء يبيت ووصوم

٣٨- سورة ص (٨٨ آية)

صفحة	الوثة الثانية	صفحة	١- الوثة الاولى
٣٣٢	تفسير آية (١٨) «انا نحرر»	٣١٩-٣١٧	حمة آيات ١٧-١٠ و ص
٣٣٢	الحال «		الوثة الثانية
٣٣٢	تفسير آية (١٩) «والبارء حسوس»		«ادانابو كاماه» و «دعاه» و «
٣٣٣	تفسير آية (٢) «وسددنا ملكه»		«انا» و «و» و «فصابت فرائط
٣٣٤	تفسير آية (٢١) «و هل اسك	٣١٩	سوس»
٣٣٤	سوا الحصم «	٣١٩	«انا» (١) «والله ابدى»
٣٣٤	فصة داود واسلا» او	٣٢٠	«انا» (٢) «بالا» من «لعدوا»
	تفسير آية (٢٢) «اد دتلوا على	٣٢٠	«انا» (٣) «ثم انا» من «
٣٣٦	داود «	٣٢١	«رأيت» (٤) «و«حسوا» ان «هم
٣٣٧	تفسير آية (٢٣) «ان «احي»	٣٢١	«انا» (٥) «هل الله» الى «
٣٣٧	تفسير آية (٢٤) «فان لعدك ملك»	٣٢٢	«انا» (٦) «والله» الملاءم «هم
٣٣٨	تفسير آية (٢٥) «فمعربا لك»	٣٢٣	«انا» (٧) «ما» «سادها» «
٣٣٨	تفسير آية (٢٦) «ما داودا» «ما جعلناك»	٣٢٤	«انا» (٨) «فان «ا» الى «كر
٣٣٩	تفسير آية (٢٧) «وما» «له السماء»	٣٢٤	«انا» (٩) «ما» «دم» «آنى»
	تفسير آية (٢٨) «ما جعل الدين		«انا» (١٠) «ما» «لهم» «ما»
٣٤٠	آموا «	٣٢٣	«انا» «ما» «ما»
٣٤٠	تفسير آية (٢٩) «كتاب ابراهيم»	٣٢٤	«انا» (١١) «ما» «ما» «ما»
	الوثة الثالثة	٣٢٤	«انا» (١٢) «ما» «ما» «ما»
٣٤٠	ما «انا» «ما» «ما» «ما»	٣٢٥	«انا» (١٣) «ما» «ما» «ما»
٣٤١	ما «ما» «ما» «ما» «ما»	٣٢٥	«انا» (١٤) «ما» «ما» «ما»
٣٤١	ما «ما» «ما» «ما» «ما»	٣٢٥	«انا» (١٥) «ما» «ما» «ما»
	٣- الوثة الاولى	٣٢٥	«انا» (١٦) «ما» «ما» «ما»
٣٤٧-٣٤٣	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»		«ما» «ما» «ما» «ما»
	الوثة الثانية	٣٢٦	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»
٣٤٧	تفسير آية (٣٠) «و«ما» «ما» «ما»		الوثة الثالثة
٣٤٨	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»	٣٢٦	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»
٣٤٧	تفسير آية (٣٢) «فان «ما» «ما» «ما»	٣٢٨	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»
٣٤٩	تفسير آية (٣٣) «ردوا على قطع»	٣٢٩	«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»
٣٤٩	تفسير آية (٣٤) «ولعدنا سليمان»		٣- الوثة الاولى
٣٤٩	فصة «ما» «ما» «ما» «ما» «ما»		«ما» «ما» «ما» «ما» «ما»
٣٥٢	تفسير آية (٣٥) «فان «ما» «ما» «ما»	٣٣٢-٣٣٣	

صفحة

- تفسير آية (٦٦) هرب السموات و ٣٥٩
البوئة الثالثة
 تأويل آية ووهنا لداود سلجان ٣٦٠
 تأويل آية واد عرس عليه ٣٦١
 قصة نرگش آفات ابرای حصر
 سلمه ان وحصر على علهما السلام ٣٦١
 تأويل آية و قال رب اعزلي
 وه لي ٣٦١
 تأويل آية و فسرنا له الرب ٣٦٣
 تأويل آية واد لرعدينا ايوب ٣٦٣
 تأويل آية و واد لرعدينا
 ابراهيم ٣٦٣
 سخن بر طرف در ما اب ٣٦٤
 تأويل آية وهداد شر ٣٦٤
 تأويل آية وحاب عدان ٣٦٤

٤ - البوئة الاولى

مرحمة آيات ٦٧ و ٨٨ (انا ان)

- سورة ص ٣٦٥
البوئة الثانية
 تفسير آية (٦٧ و ٦٨) و قل هو ما
 عظم ٣٦٧
 تفسير آية (٦٩) و ما كان لي من علم ٣٦٧
 تفسير آية (٧) و ان نوح الى ال
 الا انما ٣٦٧
 تفسير آية (٧١) و اد و ان رنا
 للملائكة ٣٦٨
 تفسير آية (٧٢) و فاداسو به و
 نصح به ٣٦٨
 تفسير آية (٧٣) و فسد الملائكة
 كلهم اجمعون ٣٦٨
 تفسير آية (٧٤) و الا انليس اسله و
 كان ٣٦٩
 تفسير آية (٧٥) و قال ما انليس
 ما معك ان ٣٦٩
 تفسير آية (٧٦) و قال انما حرمه
 خلعتي من ٣٦٩

صفحة

- تفسير آية (٣٦) و فسرنا له الربح ٣٥٣
 تفسير آية (٣٧) و والشايط ٣٥٣
 كل ساء ٣٥٣
 تفسير آية (٣٨) و آخرين مقرر ٣٥٣
 تفسير آية (٣٩) و هدا عطاونا ٣٥٣
 تفسير آية (٤٠) و اد انعدنا ٣٥٣
 تفسير آية (٤١) و واد كر عدنا
 ايوب ٣٥٤
 تفسير آية (٤٢) و اد كر برحلك ٣٥٤
 تفسير آية (٤٣) و ووهنا له امله ٣٥٤
 تفسير آية (٤٤) و واد سدك صعثا ٣٥٤
 قصة ايوب عليه السلام ٣٥٥
 تفسير آية (٤٥) و واد كر عبادنا
 ابراهيم ٣٥٥
 تفسير آية (٤٦) و انا احلصاهم ٣٥٦
 تفسير آية (٤٧) و انا هم عدنا لمن ٣٥٦
 تفسير آية (٤٨) و واد كر اسمعيل
 والسمع ٣٥٦
 تفسير آية (٤٩) و هدا دكرو ٣٥٦
 تفسير آية (٥٠) و حاب عدان ٣٥٧
 تفسير آية (٥١) و متكش فيها ٣٥٧
 تفسير آية (٥٢) و و عداهم
 قاصرات ٣٥٧
 تفسير آية (٥٣) و هدا ما توعدون ٣٥٧
 تفسير آية (٥٤) و ان هدا الرقا ٣٥٧
 تفسير آية (٥٥) و هدا و ان للطاغي ٣٥٧
 تفسير آية (٥٦) و حهم يصلونها ٣٥٧
 تفسير آية (٥٧) و هدا فليدوقوه ٣٥٨
 تفسير آية (٥٨) و واد حرم من سكه ٣٥٨
 تفسير آية (٥٩) و هدا فوج حقهم ٣٥٨
 تفسير آية (٦٠) و قالوا ان اسم ٣٥٨
 تفسير آية (٦١) و قالوا راسمي ٣٥٩
 تفسير آية (٦٢ و ٦٣) و قالوا امالنا ٣٥٩
 تفسير آية (٦٤) و ان هدا الحق ٣٥٩
 تفسير آية (٦٥) و قبل انما انا
 مندر ٣٥٩

تفسير آية (٧٧) : « قال فاحر حياها »	صفحة ٣٦٩
فانك رحم »	٣٦٩
تفسير آية (٧٨) : « وان عليك لعنتي الى يوم الدين »	٣٧٠
تفسير آية (٧٩ و ٨٠ و ٨١) : « قال ذر فاعطوني الى يوم »	٣٧٠
تفسير آية (٨٢ و ٨٣) : « قال فمعتك لاعو سهم »	٣٧٠
تفسير آية (٨٤ و ٨٥) : « وقال فالحق و الحق اقول »	٣٧٠
تفسير آية (٨٦) : « قل ما اسئلكم عليه من »	٣٧١
تفسير آية (٨٧) : « ان هو الا ذكر للعالمين »	٣٧١
تفسير آية (٨٨) : « و لتعلمن نأه بعد حسن »	٣٧١
البقرة الثالثة	
تأويل آية : « قل هو انا اعظم »	٣٧١
تأويل آية : « اد فال ربك للعالمين »	٣٧٣
اي »	٣٧٣

حرف يست و سوم ويست و چهارم

٣٩ - سورة الزمر (٧٥ آيه)

سان آيمكه چكوه تمام اعمال سديگان ار بك و بد بحكم الله و بعدير ارلي است	٣٨٢
تفسير آية (٨) : « وادامس الاسان ص و »	٣٨٤
البقرة الثالثة	
تأويل بسمله	٣٨٥
تأويل آية : « وادامس الاسان »	٣٨٥
تأويل آية : « وادامس الاسان »	٣٨٦
تأويل آية : « وادامس الاسان »	٣٨٦
تأويل آية : « وادامس الاسان »	٣٨٧
سبح من طريق در كشش و كرم دوست	٣٨٨

٤ - البقرة الاولى

ترجمة آيات ٩ تا ٢١ سورة الزمر

٣٨٩ - ٣٩١

البقرة الثانية

تفسير آية (٩) : « وادامس الاسان »	٣٩١
تفسير آية (١٠) : « قل يا هاد الدين »	٣٩٢
تفسير آية (١١ و ١٢) : « قل اي امر ان اعد الله »	٣٩٣

٩ - البقرة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٨ سورة الزمر

٣٧٨ - ٣٧٩

البقرة الثانية

« وادامس الاسان » و « وادامس الاسان »

« وادامس الاسان » و « وادامس الاسان »	٣٧٨
سورة الزمر	٣٧٨
تفسير آية (١) : « وادامس الاسان »	٣٧٩
« وادامس الاسان »	٣٧٩
تفسير آية (٢) : « وادامس الاسان »	٣٧٩
« وادامس الاسان »	٣٧٩
تفسير آية (٣) : « وادامس الاسان »	٣٧٩
« وادامس الاسان »	٣٧٩
تفسير آية (٤) : « وادامس الاسان »	٣٨٠
« وادامس الاسان »	٣٨٠
تفسير آية (٥) : « وادامس الاسان »	٣٨٠
« وادامس الاسان »	٣٨٠
تفسير آية (٦) : « وادامس الاسان »	٣٨١
« وادامس الاسان »	٣٨١
تفسير آية (٧) : « وادامس الاسان »	٣٨٢
« وادامس الاسان »	٣٨٢

صفحه	النوبة الثانية	صفحه	النوبة الثانية
٤٢٣	تأول آية «والذي جاء بالصدى و»	٤١٧	تأول آية «والذي جاء بالصدى و»
٤٢٤	بأن أفسام صدی	٤١٨	«ددتهم»
٤٢٦	تأول آية «والس الله تكاف عبده»	٤١٨	«للكم الله عهم»
	٥ - النوبة الاولى	٤١٨	«للكم الله عهم»
	رحمة آيات ٥٣ تا ٧٥ (بأنان	٤١٨	«الس الله تكاف»
٤٣	سورة الرمر (٤١٧	٤١٨	«الس الله تكاف»
	النوبة الثانية	٤١٨	«الس الله تكاف»
٤٣	مسر آية (٥٤ و ٥٣) «فل باعادی	٤١٨	«الس الله تكاف»
	الذين اسرفوا «	٤١٩	«ومن يهدى الله»
٤٣١	مسر آية (٥٥) «واسمعوا - سى	٤١٩	«وما الله بى»
	ما ابرل «	٤١٩	«واغنى سالهم من
٤٣٢	مسر آية (٥٦) «ان تقول بسى	٤١٩	«الى السموات»
	ما حسرى «	٤١٩	«فل ما قوم
٤٣٣	مسر آية (٥٨ و ٥٧) «او يقولوا ان	٤١٩	«امساوا حال»
	الله هدى «	٤٢	«انا ابرل اعلى
٤٢٣	مسر آية (٥٩) «بلى قد - آيات	٤٢	«الآيات»
	آياتى «	٤٢	«السوف الاصر»
٤٣٠	مسر آية (٦) «و هو العاصم بى	٤٢١	«ام اجدوا سى»
	الذين «	٤٢١	«دول الله»
٤٣٤	مسر آية (٦١) «ومحى الله الذين	٤٢١	«واذا ذكر الله»
	امعوا «	٤٢١	«و»
٤٣٤	مسر آية (٦٣ و ٦٢) «الله - الو	٤٢٢	«الى الله»
	كل سى و «	٤٢٢	«الى الله»
٤٣٤	مسر آية (٦٤) «فل افعم الله	٤٢٢	«الى الله»
	ما موى «	٤٢٢	«الى الله»
٤٣٥	مسر آية (٦٥) «ولعدا وحى المال	٤٢٢	«الى الله»
	والى «	٤٢٢	«الى الله»
٤٣٥	مسر آية (٦٦) «فل الله فاعند و»	٤٢٢	«الى الله»
	مسر آية (٦٧) «و ما فعدوا الله	٤٢٣	«الى الله»
٤٣٥	حق «	٤٢٣	«الى الله»
	مسر آية (٦٨) «و فح و الصو	٤٢٣	«الى الله»
٤٣٦	قصص «	٤٢٣	«الى الله»
	مسر آية (٦٩) «واسرف الا سى	٤٢٣	«الى الله»
٤٣٦	سور ربها «	٤٢٣	«الى الله»

٤٣٩	تفسير آية (٧٥) : « ويري الملائكة خاص من »	٤٣٧	تفسير آية (٧) : « ووقت كل نفس ما »
٤٣٩	تأويل آية « قل يا عبادي الذين اسروا على »	٤٣٧	تفسير آية (٧١) : « وسق الذين كفروا الى »
٤٤٤	تأويل آية « واسوا الى دينكم »	٤٣٧	تفسير آية (٧٢) : « قتل ادخلوا ابواب جهنم »
٤٤٤	و اقسام امانات	٤٣٧	تفسير آية (٧٣) : « وسق الذين اتقوا ربهم »
٤٤٦	سبحن من طرقت قد صاحبا	٤٣٧	تفسير آية (٧٤) : « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا »
٤٤٦	تأويل آية « يقول نفس يا حسرتي »		
٤٤٦	تأويل آية « واسرقنا الارض بوزرنا »	٤٣٨	

حرة بيت و چهارم

٤ - سورة المؤمن (٨٥ آية)

٤٥٣	تفسير آية (٨) : « رسا و ادلهم حبان عند »
٤٥٤	تفسير آية (٩) : « ووقهم السابوس »
٤٥٤	تفسير آية (١٠) : « ان الذين كفروا ينادون »
٤٥٤	تفسير آية (١١) : « قسألوا »
٤٥٤	امبا انفس و »
٤٥٤	تفسير آية (١٢) : « دلهم انه ادا دعى الله وحده »
٤٥٥	تفسير آية (١٣) : « هو الذي هم نام آياته و »
٤٥٥	تفسير آية (١٤) : « فادعوا الله محليص له الدين »

الوثة الثالثة

٤٥٥	تأويل بسملة
٤٥٦	تأويل آية « حم »
٤٥٦	تأويل آية « عافوا الذين آمنوا »

٣ - الوثة الاولى

٤٥٨-٤٦٢	ترجمة آيات ١٥ تا ٣٧ از سورة المؤمن
---------	------------------------------------

١ - الوثة الاولى

٤٤٧-٤٤٥	ترجمة آيات ١ تا ١٤ از سورة المؤمن
	الوثة الثانية
	تعداد حروف و كلمات و آيات و محل درول و آيات مسوحوه و فصلت سورة المؤمن
٤٤٧	تفسير آية (١) : « حم »
٤٤٨	تفسير آية (٢) : « تدرسل الكتاب من الله »
٤٤٨	تفسير آية (٣) : « عافوا الذين آمنوا قاتل الذين كفروا »
٤٤٨	تفسير آية (٤) : « ما يحادل في آيات الله الا »
٤٤٩	در بيان نبی از محادل در قرائت آيات
٤٥٠	تفسير آية (٥) : « كذبت قلوبهم قوم نوح و »
٤٥١	تفسير آية (٦) : « و كذلك حلف كلمه ربك على »
٤٥١	تفسير آية (٧) : « الذين يحملون العرش و »
٤٥١	مرجع و شكاين شامل عرس و مسيح اشان

المؤبة الثانية

تفسير آية (١٥) : و رفع الدحاحات	٤٦٢
دوالعرش	٤٦٢
تفسير آية (١٦) : يوم هم نارزون	٤٦٣
لا يحمي على	٤٦٣
تفسير آية (١٧) : اليوم تحرى كل	٤٦٤
نفس بما	٤٦٤
تفسير آية (١٨) : و اندد هم يوم	٤٦٤
الآفة اد	٤٦٤
تفسير آية (١٩) : و يعلم حائنه الاعين و	٤٦٤
تفسير آية (٢) : و الله يعصى بالحق	٤٦٤
و الذين	٤٦٤
تفسير آية (٢١) : اولم يسروا	٤٦٤
الارض فسطروا	٤٦٤
تفسير آية (٢٢) : ذلك ما نهم كاتب	٤٦٥
ما نهم	٤٦٥
تفسير آية (٢٣) : و لعدا رسلا موسى	٤٦٥
بأنا، او	٤٦٥
تفسير آية (٢٤) : و الى فرعون و هامان	٤٦٥
و فارون	٤٦٥
تفسير آية (٢٥) : فلما حآهم بالحق	٤٦٥
من عذبا	٤٦٥
تفسير آية (٢٦) : و قال فرعون درومي	٤٦٥
اقتل موسى	٤٦٥
تفسير آية (٢٧) : و قال موسى اى	٤٦٦
عذب ربى و ربكم	٤٦٦
تفسير آية (٢٨) : و قال رجل مؤمن	٤٦٦
من آل	٤٦٦
تفسير آية (٢٩) : يا قوم لكم الملك	٤٦٧
الوم طاهرى	٤٦٧
تفسير آية (٣) : و قال الذى آمن	٤٦٧
يا قوم اى	٤٦٧
تفسير آية (٣١) : مل دأب قوم	٤٦٧
بوح و عاد و	٤٦٧
تفسير آية (٣٢) : و يا قوم اى احاف	٤٦٧

٤٦٨	عليكم يوم الناد
٤٦٨	تفسير آية (٣٣) : يوم يولون مدبرى
٤٦٨	ما لكم من
٤٦٨	تفسير آية (٣٤) : و لقد حآء كم
٤٦٨	موسف من قبل
٤٦٩	تفسير آية (٣٥) : الذين يحا-لون
٤٦٩	فى آيات الله
٤٦٩	تفسير آية (٣٦) : و قال فرعون يا
٤٦٩	هامان ابن لى
٤٦٩	تفسير آية (٣٧) : و اسان السموات
٤٦٩	فاطلع الى اله

المؤبة الثالثة

٤٧٠	ما وىل آية و رفع الدحاحات دوالعرش
٤٧١	سبحن مير طرقت درامد وصال دوست
٤٧١	تا وىل آية : لسند يوم السلاى
٤٧٣	تا وىل آية : اليوم تحرى كل نفس بما
٤٧٣	تا وىل آية و يعلم حائنه الاعين و ما

٣ - المؤبة الاولى

٤٧٤-٤٧٧	ترجمة آيات ٣٨ تا ٥٩ از سوره المؤمن
---------	------------------------------------

المؤبة الثانية

٤٧٧	تفسير آية (٣٨) : و قال الذى آمن
٤٧٧	يا قوم
٤٧٧	تفسير آية (٣٩) : يا قوم امسا
٤٧٧	هذه الحووه الدنيا
٤٧٨	تفسير آية (٤٠) : من عمل سعه
٤٧٨	فلا يحرى
٤٧٨	تفسير آية (٤١) : و يا قوم مالى
٤٧٨	ادعوكم الى
٤٧٨	تفسير آية (٤٢) : و تدعونى لا كفر
٤٧٨	ما لله و
٤٧٨	تفسير آية (٤٣) : و لا حرم ان ما
٤٧٨	تدعونى الى
٤٧٨	تفسير آية (٤٤) : و فسد كرون ما
٤٧٩	اقول لكم و

١٨٨٥	٤ - النوبة الاولى	صفحة	٤٥) « فوقه الله »	٤٧٩	« ما واو »
٢٩٠	مرحمة آيات ٦ با ٨٥ (١٠٠٠)	٤٧٩	« البار نصوص »	٤٧٩	« عليها خدوا و »
٢٩١	سوره المؤمن (١٠٨٧)	٤٧٩	« وادسحاحون »	٤٨	« في البار »
	النوبة الثانية	٤٨	« وقال الدين اسدروا »	٤٨	« اما كتل »
٩١	مفسر آية (٦٠) « وعايا انا ادسه »	٤٨	« وقال الدين في »	٤٨	« النار لحره »
٩١	استحب لهم »	٤٨	« فقالوا اولم ناك »	٤٨١	« فاسم سلمهم »
٩١	اقوال مختلفه في بار دعاوا حيا »	٤٨١	« وانا لاسر رساما »	٤٨١	« و الدين آموا »
٩١	مفسر آية (٦١) « اياه الله »	٤٨١	« يوم لا ينفع الظالمين »	٤٨١	« معدتهم »
٩١	اللعل »	٤٨١	« وولعد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٢) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٣) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	الدين »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٤) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	هو فادعوه »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٦) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٧) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٨) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٦٩) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٠) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧١) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٢) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٣) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٤) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٥) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٦) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٧) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٨) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٧٩) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	مفسر آية (٨٠) « انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »
٩١	« انا الله »	٤٨١	« وولد آتسا »	٤٨١	« موسى الهدي و »

النوبة الثالثة

٤٨٤ « ما ولد آتسا » وقال الدين آ من ما قوم «
 ٤٨٥ « ما ولد آتسا » وقال الدين آ من ما قوم «
 ٤٨٦ « ما ولد آتسا » وقال الدين آ من ما قوم «

التوبة الثانية

صفحہ	تفسیر آیت (۴۸) « وصل علیہم ما »	صفحہ	تفسیر آیت (۳۷) « ومن آمانہ اللیل »
۵۴۱	کابوا بدعون من «	۵۳۶	والنہار والسمی «
۵۴۱	تفسیر آیت (۴۹) « لانسام الاسان »	۵۳۶	تفسیر آیت (۳۸) « فان اسبحوا »
۵۴۱	من دعاء الجبرو «	۵۳۷	فان من عذابا «
۵۴۱	تفسیر آیت (۵۰) « ولن اذواہ »	۵۳۷	من آیت (۳۹) « ومن آمانہ انا »
۵۴۱	رحمنا ما من بعد «	۵۳۸	برئ الا من اسعه «
۵۴۱	تفسیر آیت (۵۱) « وادانعماعلی »	۵۳۸	من آیت (۴۰) « ان الی من احبوا »
۵۴۱	الاسان اخری «	۵۳۸	فی آمانا «
۵۴۱	تفسیر آیت (۵۲) « دل اراکم ان کان »	۵۳۸	من آیت (۴۱) « ان الی من کفروا »
۵۴۲	من عذابا «	۵۳۸	اللی انا اذواہم «
۵۴۲	تفسیر آیت (۵۳) « سرہم آمانافی »	۵۳۸	من آیت (۴۲) « لاناہ السائل »
۵۴۲	الآقای و فی انہم «	۵۳۸	من آیت (۴۳) « ماہا لا الاہا »
۵۴۲	من آیت (۵۴) « الا اہم فی مرہ »	۵۳۸	و (الا اہی «
۵۴۳	من لعادہم «	۵۳۸	من آیت (۴۴) « او ما لا الا »
التوبة الثالثة		۵۳۹	اخذوا اہلہا «
۵۴۳	ناول آیت ومن آمانا اللیل والنہار	۵۳۹	من آیت (۴۵) « انا اذواہم «
۵۴۳	والشمس والعمر «	۵۴	اللی انا اذواہم «
۵۴۴	ناول آیت ولا یسجدوا لاسم ولا للعمر	۵۴	من آیت (۴۶) « من عمل صالحا »
۵۴۴	واسجدوا «	۵۴	من آیت (۴۷) « و فی الاہ «
۵۴۴	ناول آیت سرہم آمانافی الآقای و	۵۴	من آیت (۴۷) « انا اذواہم «
۵۴۵	فی انہم «	۵۴	من آیت (۴۷) « انا اذواہم «
۵۴۶	ناول محادہم کتاب کسب الاسرار		

خلاصہ فہرست

۳۱۷	سورہ ص	۱	۱
۳۲۶	سورہ الزم	۱۳	۱
۴۴۵	سورۃ المؤمن	۱۵۲	۱۱
۵۳	سورۃ فصا	۱۹۷	۱۱
		۲۵۵	۱۱

فَاطِمَةُ

صَفْحَةُ سَطْر	عَلَط	صَحِيح	صَفْحَةُ سَطْر	عَلَط	صَحِيح
٤ ١	معلمون	تعملون	٧٤ ١٦	فروان	فروان
٤ ١	معلمون	معلمون	٨ ٧	أرسولا	أرسولا
٥ ١٦	وظاهرُوا	وظاهر	٨٥ ٢٢	عسى	عسى
٥ ١٧	ظاهر	وظاهر	١٠١ ٢١	حافس	حافس
٦ ٥	ما يحب	ما يحب	١١٠ ١٧	صوب	صوب
٦ ٨	يدعى العلاء	يدعى العلاء	١١٩ ٥	قد رنا	قد رنا
٦ ١٣	سواء الأعمال	سواء الأعمال	١٢٤ ٩	قلم	قلم
٧ ٢١	هنا أمه	هنا أمه	١٢٥ ٢	والكشور	والكشور
٨ ١٦	الحصيه	الحصيه	١٢٨ ١٩	واعاب	واعاب
٩ ١٧	وعذاب	وهو عذاب	١٢٩ ١١	حلما	حلما
١١ ١٦	نحى	نحى	١٣٨ ٤	عرفاب	العرفات
١٤ ٨٠٣	اد	اد	١٣٨ ١٤	جميعاً	جميعاً
١٥ ٦	نكد اريد	نكد اريد	١٣٨ ٢٢	النس	النس
١٧ ١	احموا	احموا	١٤ ١٣	الغريه	الغريه
١٩ ١٥	وقوى	وقوى	١٤٤ ٢٢	وسادى آخر	وسادى آخر
٢٦ ٧	رباء	رباء	١٤٥ ١٠	من فقه	من فقه
٢٨ ٩	أبى حرير	أبى حرير	١٥٣ ١	والنونه	والنونه
٢٩ ١٧	ألهب	ألهب	١٥٨ ١٥	فسقاه	فسقاه
٣٠ ٢١	وى دهر آں	وى دهر آں	١٥٨ ١٩	جميعاً	جميعاً
٣٧ ١١	فعال الله	فعال الله	١٥٩ ٢	المعنه	المعنه
٤٦ ١٦	رسول	رسول الله	١٦٦ ١	قرطاساً	قرطاساً
٦ ٥	احللك	احللك	١٦٧ ١	مى	مى
٦٢ ١٣	الله	الله	١٦٨ ٢٣	قطعت	قطعت
٦٢ ١٩	وساحر كم	وساحر كم	١٧٤ ٤	لا نسك	لا نسك
٧ ١٧	الرحل	الرحل	١٧٤ ١٨	اعالهم مع	اعالهم مع
٧١ ١١	ومر حسن	ومر حسن			

صحيح	صفحة	سطر	غلط	صحيح	صفحة	سطر	غلط
صحيح	٢٩٨	١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٠٥	٦	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٠٩	١٨	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣١٣	٥	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣١٧	٩	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٢١	٩	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٢٤	١٢	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٢٧	٧	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٢٧	١١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٣٦	١٤	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٤٧	١٩	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٤٨	١٤	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٥٣	١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٥٣	١٠	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٦١	١٥	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٧٧	١١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣١٨	١١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٩٢	١٠	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٣٩٦	٣	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٠١	٣	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤١٦	٦	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤١٦	٢٢	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤١٩	٩	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٢٢	٢	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٣	٢	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٣٤	٢٣	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٣٩	١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٤	١	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح
صحيح	٤٤٨	٢	صحيح	١٨١	١٨١	١	صحيح

صحيح	عطف	صفحة	سطر	صحيح	عطف	صفحة	سطر
فعلوا	فعلوا	١١	٤٩٨	دناهم	دناهم	٢٣	٤٥٣
بحرهم	بحرهم	١٢	٤٩٩	مردناك	ار مردناك	٢	٤٦٠
احر	احرهم	٢	٥٤	نا	نام	١٥	٤٧٧
ستمها	- ممها	٧	٥٦	مصورس	مصورس	٨	٤٨١
واندامان	اندامان			اعلم	اعلم	١٧	٤٩١
دفع العذاب	دفع العذاب	٢	٥١٥	سحابة	سحابة	١١	٤٩٢
نصب	نصب	٢	٥٢	قول	قول	١٣	٤٩٥
نزع	نزع	١٩	٥٢٧	سوا	سوفوا	٣	٤٩٦

